روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

ملیجک

بکوشش محسن میرزائی





انتشارات زریاب

● **روزنامه خاطرات عزیزالسلطان «ملیجک ثانی» جلد سوم**

● نویسنده: محسن میرزائی

● چاپ اول: ۱۳۷۶

● ناشر: انتشارات زریاب

● تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

● امور فنی: سینا (قانعی)

● صفحه‌آرا: هما هوشمندی

● لیتوگرافی: صدف

● چاپ: چاپخانه مهارت

مرکز پخش: انتشارات علمی، خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۳۵۸

تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰ و ۶۴۶۰۶۶۷

ISBN 964 - 6339 - 02 - 6   شابک ۶-۰۲-۶۳۳۹-۹۶۴

ISBN 964 - 6339 - 04 - 2 (4 Vol. set)   (دورهٔ ۴ جلدی) شابک ۲-۰۴-۶۳۳۹-۹۶۴

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۲۸ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد بیست و هشت
هجری قمری



سلطان احمدشاه قاجار

می‌گویند شاه چند شبانه روز است شام ندارد، حتی عصرانه هم ندارد

اعتصام‌الدوله پسرخان (معیرالملک) که دو سال بود رفته بـود مـصر برای تحصیل، چندی است آمده است، به جِزبی دینی، لوده‌تر شده، سوت را هم تکمیل کرده، رقص هم می‌گفت خوب بلد شده‌ام.

شنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

نایب‌حسین هم در کاشان است، هر چه مجاهد می‌فرستند با او جنگ کند لخت بر می‌گردد.

شنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

نبی خان شکارچی قد یم عهد شاه شهید از خمسه آمده بود می‌گفت: جهانشاه خان از یک طرف برای آخوند ملا قربانعلی کاغذ می‌نوشت و از یک طرف برای سپهدار، آخوند را هم او گول‌زده گرفتارش کرد.

شنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

اغلب جاها که روضه است عوضِ ذکر مصیبت، تـعریف و تـمجید سپهدار، حاجی علیقلی‌خان و صمصام است، ذکر مصیبت بسیار کم است، تا سیدالشهداء علیه‌السلام چه کنند.

دوشنبه ۵ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

دیشب از قرار، قزاق‌ها دعوا کرده بودند با ژاندارم‌هـا، قـزاق‌هـا گـفته بودند ما می‌ریزیم در مجلس و آنجا را بر هم خواهیم زد. وقتی رفته بودند پیش پلونیک (لیاخوف) او گفته بود؛ من کمال همراهی را خواهم کرد. و قزاق‌ها هورا

کشیده بودند. بختیاری‌ها بیخود تا صبح دور مجلس را داشته‌اند.

سه‌شنبه ۶ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

عین‌الدوله گویا حاکم آذربایجان شده است.

چهارشنبه ۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

عنایت‌السلطنه که رئیس بلدیه است یک نشان طلا که سَرِیک شیر خوابیده است اختراع کرده است برای ریاست بلدیه، و به سرش زده است.

پنجشنبه ۸ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

دهات شاهزاده ظل‌السلطان را عوض دویست هزار تومان که سند داده است ضبط کرده‌اند، فرمانفرما هم حاکم فارس شده است.

یکشنبه ۱۱ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

موقرالسلطنه را بردند عدلیه استنطاق می‌کنند، خیالات بد در حقش دارند هر چند آدم بدذاتی است ولی انشاءالله صدمه جانی به او نمی‌زنند.

سه‌شنبه ۱۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

عصری خبر آوردند که بیچاره موقّر را به دار زدند، خیلی سخت جان داده است.

پنجشنبه ۱۵ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

پریروز وقتی که موقرالسلطنه را به دار زده بودند وزیر مختار روس از میدان توپخانه عبور کرده بوده است. خیلی از این حرکت بدش آمده بود، گفته بودکه از دارنعشش رابیاورندپایین. وخیلی‌به سپهداربی‌اعتنایی کرده بوده است.

شنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

هیچ یک از رفقا نرفته‌اند منزل ناظم‌السلطنه (پدر موقرالسلطنه) ازا ین جهت کوک‌تر بود تا کشتن پسرش.

چهارشنبه ۲۱ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

عصمت‌الملوک دختر خان معیرالممالک را که پارسال گفتند (مستوفی‌الممالک) طلاق داده، نداده بود. متارکه کرده بودند، دیروز یا پریروز آشتی کرده‌اند.

پنجشنبه ۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

رودخانه «سِن» بالا زده تمام شهر پاریس را آب گرفته است.

شنبه ۲۴ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

(اخیراً) یک مرده از مصر به پاریس آورده‌اند، آن کسی که آورده، آن کسی که خریده و آن دلال، هر کدام به یک شکل تلف شده‌اند.

شنبه ۲۴ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

پریروز علاءالسلطنه وزیر امور خارجه را وکلا مفتضح کرده بودند که

تو چه اقداماتی کرده‌ای برای بیرون رفتن قشون روس؛ گویا معزول شده است.

دوشنبه ۲۹ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

هشت نفر از آدم‌های رحیم خان رفته بوده‌اند در قنسولگری روس در تبریز متحصن شده بودند، ستارخان جمعیت زیادی جمع می‌کند که من می‌روم این هشت نفر را می‌کشم بیرون... گویا دو سه نفرشان را بین راه تکه‌تکه می‌کنند!

جمعه سلخ محرم‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

سپهدار چند روز بود استعفا کرده بود و خودش را به ناخوشی زده بود، استعفایش قبول نشده.

یکشنبه ۲ صفرالمظفّر ۱۳۲۸

□□□

رحیم خان سردار نصرت دوباره از روسیه مراجعت به خاک ایران کرده مشغول جنگ و تاخت و تاز شده است.

شنبه ۱۵ صفرالمظفّر ۱۳۲۸

□□□

دو سه روز قبل از طرف هیأت انکشافات مسروقات دولتی، رفته بودند خانه موثق‌الملک و افتضاح زیادی سرش آورده بودند.

پنجشنبه ۲۰ صفرالمظفّر ۱۳۲۸

□□□

مجاهدین چند روز است سربلند کرده‌اند و مواجبشان را می‌خواهند. دیروز گویا قرار بر این داده بودند که: آنچه مجاهدین که رعیت روس هستند

نفری یکصد تومان با مواجب پس افتاده‌شان بدهند بروند روسیه، اهل تبریز را نفری بیست تومان، اهل رشت را نفری ده تومان، قزوین نفری پنج تومان با مواجب پس افتاده...

شنبه ۲۲ صفرالمظفّر ۱۳۲۸

□□□

به اسب و قاطر و الاغ و گاو... مالیات بسته‌اند وتنباکو، نمک، و سایر حبوبات.

چهارشنبه ۲۶ صفرالمظفّر ۱۳۲۸

□□□

چند روز قبل وزراء به ناصرالملک گفته بودند چرا کار قبول نمی‌کنی، گفته بوده است به یک شرط که به من پول و قشون مرتب بدهید.

جمعه ۲۸ صفرالمظفّر ۱۳۲۸

□□□

گفتندیک عده قشون زیادی‌ازدولت روس تازه وارد آذربایجان شده‌اند.

پنجشبنه ۵ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

توی خیابان نظامیّه یک دکان چلوکبابی است، قرار داریم هر روز که دور هم جمع می‌شویم، صاحب خانه یک تومان جلوکباب بفرستد بیآورند با هم بخوریم، به شرط این که دیگر هیچ چیز تهیه نکنیم.

جمعه ٦ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

عمله جات غریبی‌برای شاه معین‌کرده‌اند،تماماً جاهل یابی‌دین و لامذهب!

جمعه ٦ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

ضرغام‌السلطنه امروز به طور قهر رفته به اصفهان.

یکشنبه ۸ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

(در حضرت عبدالعظیم)، آقا محمد مجاهد به منبرمی‌رود و می‌گوید جرا ضرغام‌السلطنه می‌خواهد برود نگذارید برود، آصف‌الدوله ولدالزناست، آن کسی که آصف‌الدوله را می‌خواست حاکم بکند او هم ولدالزناست! پسر صمصام‌السلطنه می‌خواسته تفنگ بکشد.

دوشنبه ۹ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

وثوق‌الدوله از وزارت مالیه استعفا کرده، مشیرالدوله از دیوانخانه عدلیه، صنیع‌الدوله از وزارت فوائد عامه.

چهارشنبه ۱۱ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

چند (روز است) در مسجد شیخ عبدالحسین دوباره چادر زده‌اند، برای اینکه قشون روس در مملکت است عزا گرفته‌اند.

جمعه ۱۳ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

حاجی محمداسماعیل آقامعروف‌به مغازه، خودش را باتپانچه کشته است.

چهارشنبه ۱۸ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

چند روز است عمل نان خیلی بد شده است، هر جا انبار باشد می‌روند در می‌آورند.

پنجشنبه ۱۹ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

غریب خان یاغی شده، به قدر چهار صد پانصد نفر از کهنه دزدهای پاچه ورمالیده اسفهان را دور خودش جمع کرده، دور نیست که صولت‌الدوله قشقائی هم به حمایت او در آید.

جمعه ۲۰ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

دیروز در مجلس صحبت این بود که از مجاهدین و غیره سلب اسلحه بکنند ولی قرار شده است جیب مردم را نگردند این کار را برای این کرده‌اند که ستار خان و باقر خان که از تبریز می‌آیند، آدم‌هایشان حمل اسلحه نکنند.

یکشنبه ۲۲ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

(سلب اسلحه) مشکل انجام می‌گیرد، برای این که مجاهدین تمام دلخوشی که دارند؛ به خودشان اسلحه بند کردن است.

یکشنبه ۲۲ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

عمارت مسعودیه یعنی خانه‌های حضرت اقدس ظل‌السلطان را همدم‌السلطنه عیال جلال‌الدوله با هرمز میرزا به شرکت به مبلغ پنجاه هزار تومان از ظل‌السلطان خریده‌اند.

سه‌شنبه ۲۴ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

ستارخان و باقرخان چند روز دیگر می‌آیند.

جمعه ۲۷ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

دیروز شاه تشریف بردند به فرح‌آباد، یک پلنگ هم زده است! دیگر معلوم نیست که کجا زده است؟

شنبه ۲۸ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

مرتضیٰ قلی خان پسر صمصام‌السلطنه وکیل تهران شده است.

یکشنبه ۲۹ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۸

□□□

سپهدار تمارض کرده است، می‌گویند استعفا هم کرده است.

پنجشنبه ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

ستارخان در هفت، هشت سال قبل پیش موثق‌الدوله بود، فراش بود؛ بعد با شاهزاده دارا که حاکم شاهرود بسطام شده بود رفته بود. بعد رفته بود تبریز آدم کشته بود! ولی الحق کمال رشادت را پارسال کرده بوده است که مافوقش متصور نیست!

پنجشنبه ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

استقبال مردم طهران از سردار و سالار ملی:

در همان چادری که پارسال محمدعلی شاه تویش نشسته بود و ترتیبات جنگ با همین ستارخان را می‌داد، در همان نقطه برای ستارخان چادرزده بودند. ستارخان و باقر خان دوساعت به غروب وارد شدند؛ ژاندرام زیادی سواره، بعد ژاندرام پیاده با موزیک، بعد یدک زیادی، آن وقت ستارخان و باقرخان سوار اسب سریراقِ مرصع، ستارخان و باقرخان لباس مشکی ساده

پوشیده بودند. صورت‌هایشان به قدری سیاه است مثل کاکاسیاه.

جمعه ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

بختیاری‌ها از این پذیرائی که مردم از ستارخان و باقرخان کرده‌اند اوقاتشان تلخ است، می‌گویند صمصام‌السلطنه هم فتح اصفهان را کرده پس چرا برای او هیچ تشریفاتی فراهم نکرده‌اند.

دوشنبه ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

مقصود سپهدار این است که در تمام کارها دخل و تصرف داشته باشد و مسئول هم نباشد، در واقع می‌خواهد یک صدراعظم بشود مثل دورهٔ استبداد.

چهارشنبه ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

میانه وزراء سخت درگرفته است، تقی‌زاده سخت با حضرات زد وخورد می‌کند، گاهی نزدیک است استعمال اسلحه بکنند.

پنجشنبه ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

رفتم منزل فرمانفرما، مهندس «لُکُنت» آنجا بود، (فرمانفرما) می‌خواهد آسیاب‌فرنگی بیآورد که هم روزها آسیاب کار کند و هم شبها به قوه فشار آب چراغ الکتریک روشن کند.

سه‌شنبه ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

گارد ملی فرستاده بودند برای شیراز، سرِ خود رفته(انـد) سـر نـایب حسین، او هم رئیسشان را با چهار نفر کشته.

پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

سپهدار با حاجی علیقلی خـان کـارهایشان را تـغییر داده‌انـد یـعنی، سپهدار وزیر داخله و رئیس الوزاره شده است، حاجی علیقلی خان سـردار اسعد، وزیر جنگ.

شنبه ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

رفتیم منزل حاجی‌علیقلی خان که سردار اسعد و وزیر جنگ بـاشد؛ مثل شاه جلوس فرموده بودند.

یکشنبه ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

سوار شده رفتیم پارک ظل‌السلطان پیش صارم‌الدوله، قدری صحبت کرده، پیانو زده، کسی هم آن جا بود که می‌خواند، بد نمی‌خواند. امروز هم در پارک اتابک جشن است، پول جمع می‌کنند برای مدرسه فرهنگ، شب هم تآتر در می‌آورند.

یکشنبه ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

امروز کار نان خیلی بد شده است.

دوشنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

چندی قبل آخوند ملا قربانعلی که (او را) فرستاده بودند عتبات، مرحوم شده است، در آنجا ختم مفصلی گذارده مردم هیجان غریبی کرده بودند.

چهارشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

پادشاه انگلیس مرده، ادوارد هفتم هفتاد و چیزی عمرش بود.

شنبه ۲٦ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

□□□

ستارخان وباقر خان از خانه صاحب اختیار رفته‌اند، گفتند ستارخان رفته است پارک مرحوم اتابک، باقر هم رفته است به عشرت‌آباد.

چهارشنبه غره جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

آدم‌های ستارخان و باقر خان اغلب با هم دعوا می‌کنند، با اهل شهر هم که اغلب دعوا می‌کنند.ستارخان از نوکرهایش کم‌تر حمایت می‌کند ولی باقرخان خیلی ا ز نوکرهایش حمایت دارد.

چهارشنبه غره جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

در شهر تعدادی تفحّص می‌کنند، در خانه‌ها می‌روند، اسم زن‌های مردم را می‌پرسند، این کار هم اسباب هیجان مردم شد...

چهارشنبه غره جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

اجزلاء عدلیه را گفتند خیال تغییر دارند، خیلی کارهای بد در عدلیه شده است که اگر بخواهم شرح بدهم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

جمعه ۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

امروز هم کارنان شهر خیلی مغشوش (بود) ، اغلب خانه‌های رجال و غیررجال نان گیرشان نیآمده است.

شنبه ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

از اخبارات تازه، استعفای وزرای تازه سپهدار است.

شنبه ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

یک ستاره دنباله‌دار چند شب است طرف مشرق پیدا شده است، روزنامهٔ «ایران نو» شرحی نوشته بود که شب پنجشنبه دور نیست که یکسره تمام مخلوق (بمیرند). منجمین فرنگستان هم از این ستاره خیلی وحشت دارند، در واقع می‌گویند دنیا آخر خواهد شد.

شنبه ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

ده، دوازده شب قبل جمعی می‌روند به جمشیدآباد. سردار ظفر، امیر مکرم، صارم الدوله، میرزا احمد خان، سردارمحتشم، سردار محیی، چند نفر زن هم داشته‌اند، آخر شب که زن‌ها می‌خوابند هر یکی پیش یکی می‌رود، سردار محتشم و محیی بی‌زن مانده بودند، می‌خواسته‌اند صارم‌الدوله و میرزا احمد خان را بکشند.

شنبه ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

امروز دختر اتابک را برای صارم‌الدوله بردند.

شنبه ۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

بنا بود پانزده روز عدلیه را توقیف (تعطیل) بکنند تا برای عدلیه اجزائی معیّن بشود. اجزای عدلیه گفته‌اند اگر بخواهید عدلیّه را توقیف نمائید ماها جنگ خواهیم کرد...

یکشنبه ۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



فوج خلج هم دیروز با پلیس‌ها دعوا کرده بودند، پلیس‌ها سربازها را زده بودند، آنها هم آمده بودند در دیوانخانه تخت مرمر، پسر دیوانه شیخ فضل‌الله هم در دیوانخانه عدلیه خیلی به سپهدار رشتی فحش داده بود...

یکشنبه ۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



رفتم مجلس پیش مستشارالدوله رئیس (مجلس)، عمارت مجلس را بسیار خوب درست کرده(اند)، خیلی عالی است.

چهارشنبه ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



امشب خیلی مردم متوحش هستند برای تصادف ستاره (دنباله‌دار) با کرهٔ زمین. باری خداوند خودش ارحم‌الراحمین است.

چهارشنبه ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



نصرت‌الدوله پسر فرمانفرما که در پاریس است از طرف دولت ایران با ممتازالسلطنه مأمور شده‌اند بروند لندن برای تسلیت پادشاه انگلیس.

پنجشنبه ۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



آقا نجفی گفته است به موجب قانون اساسی مجلس هیچ ترتیبی را بی‌حضور سه چهار نفر مجتهد نمی‌تواند اجرا کند، این مسئله بسیار مهم است.

پنجشنبه ۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



چند شب است در منزل من شب نامه می‌اندازند، به حضرت اقدس (کامران میرزا نایب السلطنه) و من بد می‌گویند و تهدیدم می‌کنند.

شنبه ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



سربازها را روزها می‌برند در کابینهٔ وزارت جنگ، یک کمیسیونی تشکیل داده‌اند، آنجا سربازها را لخت می‌کنند، بدنشان را می‌بینند، حتی عورتشان را هم بازکرده نگاه می‌کنند، برای این، سربازها به صدا در آمده‌اند..

شنبه ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



اخبار تازه: سردار منصور وزیر عدلیه شده، معتمدالخاقان وزیر پست و تلگراف ، مشیرالدوله وزیر تجارت...

یکشنبه ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



رفتم خانه آقای سید عبدالله، روضه، امروز روضه‌اش را زود ختم کرده بود چون؛ زن‌ها دادوبیداد کرده بودند که نان گیرمان نمی‌آید، در خانه‌هایمان اسممان را می‌پرسند، کاشی دَرِ خانه‌هایمان می‌چسبانند و یکی یک قران پول ازمان می‌گیرند، خاک بر سرشان ریخته بودند...

دوشنبه ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸



روزنامه شرق را گفتند توقیف کرده‌اند، جرائد هم جزء وزارت داخله شده است، روزنامه ایران نو هم گفتند امروز بعضی مقاله‌های بد نوشته.

سه‌شنبه ۱۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

دیشب یک ساعت و نیم از شب گذشته، امین الملک را کشته‌اند.

یکشنبه ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

تفصیل کشتن امین‌الملک از این قرار است...

یکشنبه ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

میانه ایل بختیاری با امیر مفخم و یوسف خان امیر مجاهد که برادر حاجی علیقلی خان باشد بر هم خورده.

یکشنبه ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

از این اتّفاقی که برای امین‌الملک (افتاده)، مردم متوحش هستند،اعیان خیلی می‌ترسند.

دوشنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

کار خمسه خیلی اهمیت پیدا کرده است، وزیر اکرم که آصف‌الدوله شده است، در زنجان است، گویا محاصره باشد؛ اهل شهر برای آخوند ملاقربانعلی مرحوم ختم گذارده بودند، آصف‌الدوله مانع شده،چند نفر را گرفته... زنجان بلوا شده است.

سه‌شنبه ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

داراب میرزا و بهرام میرزا پسر(های) بهمن میرزا که در روسیه صاحب منصب بوده‌اند زنجان را محاصره کرده‌اند و می‌گویند «سلطنت حق ماست». یاغی شده‌اند...

چهارشنبه ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

سوار شده رفتم به زرگنده، وزیر مختار (روس) رفته بود به شهر. «بارونوفسکی» در دفتر سفارت بود، می‌گفت؛ در روزنامه اسم شما را دیدم احتیاط خودتان را داشته باشید.

پنجشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

«بارونوفسکی» می‌گفت: خیال داریم ماقشون خودمان را از ایران برداریم و بگذاریم هر طور می‌شود بشود! تا مردم قدر ما را بدانند، خون ایرانی‌ها زیاد شده است...

پنجشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

وزراء استعفا کرده، سپهدار هم در شمیران است.

پنجشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

نبش قبر میرزا کریم آقا وکیل آذربایجان

جمعه ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

امروز هر چه ناصرالملک خواسته بوده است سپهدار (را) راضی بکند

بروند پیش عضدالملک و دَرِ خانه، راضی نشده بوده است، در واقع استعفا کرده است.

شنبه ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

نایب حسین کاشانی، هر جای نابدتر مجاهدین را پاره کرده، رفته به شهر کاشان، حاکم را بیرون کرده، خودش به جای حاکم نشسته.

شنبه ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

دستگیری داراب میرزا و بهرام میرزا توسط روس.

شنبه ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

سفیر کبیر عثمانی آمده مدتی در حضور مبارک بوده، بسیار آمد معقول و مؤدبی است. در عهد شاه شهید هم طهران بود.

دوشنبه ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

امروز در انجمن احرار، باقر خان نطق کرده بود که چند نفر هستند که مخّل وزراء و کابینه وزراء هستند و فساد می‌کنند.

دوشنبه ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸

□□□

درگذشت آقا سید ریحان‌الله...

پنجشنبه غره جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

ستارخان و باقرخان (باهم) خوب نیستند.

پنجشنبه غره جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

دسته‌سپهداربادسته تقی‌زاده‌سخت‌طرف هستند.اوهم‌از میدان در نمی‌رود.

پنجشنبه غره جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

مجاهدین با خودشان باز اسلحه بر می‌دارند.

پنجشنبه غره جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

امروز روزنامهٔ «وقت» خیلی به بختیاری تاخت آورده بود از قول سالار ملی، چون سالار ملی با بختیاری(ها) خوب نیست.

دوشنبه ۵ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

در مازندران (مردم) یک رعیت روس را از حبس بیرون کشیده به دارش زده‌اند.

سه‌شنبه ٦ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

میانه حضرات بختیاری ها با باقرخان سالارملی و پارتی‌های تقی‌زاده خیلی سخت درگرفته است،...

سه‌شنبه ٦ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

باقرخان سالارملی خیلی سخت ایستادگی دارد که چند نفر از وکلای

که مفسد هستند نباشند.

سه‌شنبه ٦ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

قزاق زیادی از روس‌ها آمده‌اند مازندران و حاکم را محصور کرده خودشان مشغول حکومت هستند.

چهارشنبه ۷ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

درگیری قزاق‌های روس با مردم تبریز.

شنبه ۱۰ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

سیصد شتر زین دار و مشکوک که ناگهان ناپدید شدند!

یکشنبه ۱۱ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

قزاق‌ها مدتی است رفته‌اند به اردوی قصر قجر و تمام ماهورهای عباس‌آباد رابیرق زده، برای قزاق‌خانه حدود معین کرده‌اند. مردم متوحش هستند.

یکشنبه ۱۱ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

هیجان عموم برای بیرون کردن قشون روس.

من این (تحریکات) را از روس می‌دانم، تمام مردم را به هم می‌ریزند که به تمام مردم بنمایانند که این نظم به واسطه قشون ما بوده، وقتی کشت و کشتار زیادی شد آن وقت هر کار دلشان بخواهد می‌کنند.

یکشنبه ۱۱ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

عمارت توپخانه را که محل نظمیه است برای ورود یپرم آئین بسته، طاق نصرت درست کرده‌اند.

دوشنبه ۱۲ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

سالگرد صدور دستخط مشروطیت.

چهارشنبه ۱۴ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

شهرتی پیدا کرده بود که قائم‌مقام حال جنوبی پیدا کرده، ولی حالش خوب بود!

جمعه ۱۶ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

یپرم و سر دار بهارد سوار بر اسب‌های شاهی، با یدک و موزیک و تشریفات هر چه تمام‌تر وارد شدند.

جمعه ۲۳ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

امیراعظم دراسترآباد (توسط) ترکمن‌ها درمحاصره‌است، خیلی خطرناک:

شنبه ۲۴ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

مقصرین پلتیکی با وساطت آخون ملامحمد کاظم مرخص شده‌اند.

شنبه ۲۴ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

امین‌الحرم دیروز مرحوم شده و حال اینکه خیلی اظهار افلاس

می‌کرده، مبلغی پول زرد داشته...

شنبه ۲۴ جمادی‌الآخری ۱۳۲۸

□□□

آقاسید عبدالله مجتهد را کشته‌اند... آقا را با «موزر» می‌زنند چهار تا گلوله تا هیجده تیر می‌گویند به او زده‌اند...

شنبه ۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

اغلب مسجدها می‌خواستند ختم بگذارند مردم مانع شده‌اند که تا قائل را به دست ما ندهید بازارها را باز نمی‌کنیم.

حاجی محمد تقی «بنکدار» گفته بوده است؛ ای مردم! اول تکلیفتان را معلوم بکنید بعد، من یک ماه ختم می‌گذارم.

شنبه ۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

دیشب در قلهک رفته بودند خانه ممتازالدوله که او را بکشند.

دوشنبه ۱۱ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

هر طرف سپهدار حرکت می‌کرد، مجاهدین تنکابنی و قفقازی مثل نگین‌انگشتر دورش راداشتند، طوری می‌پائیدند که اسباب وحشت من شده بود.

سه‌شنبه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

وزراء هنوز نامعلوم، فقط رئیس‌الوزراء معلوم شده است که مستوفی‌الممالک است.

سه‌شنبه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

باقرخان سالارملی (در مسجد مروی) نطق کرده بود که؛ این چه وضعی است تا قاتل را نگیریم و به دارش نزنیم ول‌کن معامله نیستیم.

سه‌شنبه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

دسته سپهدار (ترور آقا سید عبدالله) را به گردنِ تقی‌زاده می‌گذارند.

سه‌شنبه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

از نجف اشرف از آخوند ملا محمد کاظم خراسانی کاغذ آمده که تقی‌زاده، حسینقلی‌خان نواب، حکیم الملک و فهیم الملک که عقیده صحیح ندارند و مذهب ندارند، نبایست در مجلس باشند.

سه‌شنبه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

یپرم هم رفته بود مسجد شاه و مسجد مروی و گفته بوده است که آسوده باشید، قاتل را پیدا خواهم کرد.

سه‌شنبه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

سپهدار به قدری خوف دارد که صد مراتب از آخرهای محمدعلی شاه بدتر!

سه‌شنبه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

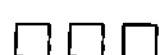
هنوز بازارها بسته است و مردم در هیجان هستند. عضدالملک نمک خورده بوده و حاضر نبوده است. از بس که در این مدت به این مملکت تغوط کرده‌اند دیگر خوب است این قدر مسهل میل نفرمایند.

چهارشنبه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

رفتم سفارت عثمانی، امروز عید ملی‌شان است یعنی روزی که مشروطه شده‌اند، اسم سفیر «حسبه بیک» است، بسیار آدم متعارف معقول خوبی است. در سفر سوم شاه شهید که من در رکاب بودم این سفیر در انگلیس ژنرال کنسول بود.

شنبه ۱۶ رجب‌المرجب ۱۳۲۸



هنوز وزراء نامعلوم‌اند، بازارها را باز کرده‌اند، گفتند؛ روس‌ها گفته بوده‌اند که اگر دکان را باز نکنید و شهر را امن نکنید، لابُد می‌شویم قشون بیارویم و شهر ار امن بکنیم.

شنبه ۱۶ رجب‌المرجب ۱۳۲۸



وزراء را امروز معلوم کرده‌اند؛ مستوفی‌الممالک رئیس الوزراء ولی هیچ مسئولیت (دیگر) قبول نکرده، فرمانفرمای احمق وزیر داخله، قوام‌السلطنه وزیر جنگ با لاستقلال!...

دوشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۸



حاجی علیقلی خان با پسرش سردار بهادر، آنچه در این سفر تبریز پول، تفنگ، اسباب نقره و طلا جمع کرده و غارت کرده بوده‌اند که تا صد هزار تومان کم‌تر، یا بیشتر می‌گویند، رو به بختیاری فرستاده بود؛ به قولی نایب حسین کاشی و به قولی غریب خان، بختیاری‌هائی را که این مال را می‌بردند کشته اموال را ضبط کرده‌اند.

دوشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۸



سیل مهیب و عجیب در طهران.

پنجشنبه ۲۱ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

شبهای جمعه از هر محله یک دسته سینه‌زن با علامت راه می‌افتند و نوحه آقا سید عبدالله را می‌خوانند و سینه می‌زنند و مردم را به هیجان می‌آورند.

شنبه ۲۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

رفتم منزل سردار منصور؛ سپهدار، سردار محیی آنجا بودند گاهی از شهر مفسدین می‌آمدند، هر چه مفسد است با جناب ایشان دم خور است! خداوند انشاءالله ایران و ایرانیان را از شر فسادهای حضرت سردار منصور حفظ فرمایدکه منزل این مرد اوضاع غریبی است! اشخاص عجیب در این جا دیده می‌شوند.

یکشنبه ۲۴ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

دیروز نزدیک چهار راه مخبرالدوله برای فرمانفرما تفنگ انداخته‌اند.

یکشنبه ۲۴ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

امروز شهر بر هم خورد!طرف عصر در خیابان لاله‌زار میرزا علی محمد خان برادر زن تقی‌زاده را کشتند...

دوشنبه ۲۵ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

«رضااف» نامی راکه سرکرده یک دسته مجاهد بود، او را هم کشته‌اند،

دسته‌جاتی که راه افتاده برای آقا سید عبدالله. او گفته بوده که این حرکات چه است و گویا مانع شده بوده است، او را کشته‌اند...

دوشنبه ۲۵ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

در مسجد مروی شبی چهارصد پانصد نفر می‌خوابند و روزها جمعیتشان زیادتر می‌شود.

دوشنبه ۲۵ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

شهر نظامی شده است. نظام با بختیاری‌هاست.

سه‌شنبه ۲۶ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

امروزبندگان همایونی تشریف فرمای قزاقخانه (برای) مشق و مانور است.

سه‌شنبه ۲۶ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

چون شهر نظامی است گویا بختیاری‌ها از مجاهدین سلب اسلحه می‌خواستندبکنند،نزدیک بوده‌است مابین مجاهدین وبختیاری نزاع سخت بشود.

چهارشنبه ۲۷ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

دیروز صمصام‌السلطنه آمده بود پیش سپهدار که مابین سپهدار و حاجی علیقلی خان سردار اسعد را آشتی بدهد.

چهارشنبه ۲۷ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

شرح کشته شدن میرزا علی محمد خان برادر زن تقی‌زاده.

پنجشنبه ۲۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

حضرات بختیاری‌ها با مجاهدین میانه‌شان سخت بر هم می‌خورد. حاجی علیقلی خان گفته بوده است که من دوازده ساعته از مجاهدین سلب اسلحه می‌کنم.

پنجشنبه ۲۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

مجاهدین گفته بوده‌اند، بختیاری ها را قتل عام خواهیم کرد، ستارخان، باقرخان سالار ملی، ضرغام السلطنه، سردار محیی، گویا هم قسم شده‌اند و در خانه ارباب محمد صادق دم دروازه دوشان تپه انجمن دارند.

پنجشنبه ۲۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

دیروز عصری بختیاری‌ها ریخته‌اند در مجلس (و مسجد) سپهسالار و آنجاها را سنگر کرده‌اند.

پنجشنبه ۲۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

شهرهیجان غریبی‌دارد، در مسجدمروی جمع هستند، گویاآش وپلو براه است، در واقع بختیاری(ها) با مجاهدین طرف شده‌اند، دور نیست که به هم بزنند.

پنجشنه ۲۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

در مجلس گفته بوده‌اند که: بایست سپهدار با حاجی علیقلی خان

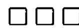
سردار اسعد آشتی بکنند. ضرغام السلطنه، سرداران مشروطه با هم متفق باشند و قسم بخورند یکی بشوند و دعوا و نزاع نداشته باشند و برای پیشرفت مشروطه خدمتگزارباشند، ولی در مجلس رأی داده بودند که بایستی سلب اسلحه بکنند، این کار هم دوز و کلکی بوده است برای ستارخان، باقرخان، ضرغام السلطنه، سردار محیی که حاجی علیقلی خان چیده بوده است، اصل خیالش اینست که از اجزای این‌ها سلب اسلحه بکنند، و حاجی علیقلی‌خان سوارخودش رابگوید جزء رِفُرم‌است وآن وقت دست حضرات خالی‌بشود و بعد هر انگشتی بخواهد به ... دنیا بکند و این ها دست خالی نفسشان در نیآید...

پنجشنه ۲۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۸



عصری برخاسته سوار شده رفتم منزل سپهدار، مسنزلش جمعیت زیادی بود، ستارخان، باقرخان، ضرغام السلطنه، سردار محیی... پیاده نشده رفتم گردش...

جمعه ۲۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۸



یک اعلان دیدم که حسب الامر مجلس از طرف نظمیه شده بود که هرکس تفنگ دارد بیاورد به دولت بفرو شد، هر کس نیآورد خانه‌اش را به توپ خواهیم بست، اعلان امضاء هم نداشت.

جمعه ۲۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۸



نظمیه تمام ایران را هم دادند به «مسیو پیرم» ارمنی‌ها خیلی خوشحال هستند، سپهدار خیلی از این اعلان تکذیب می‌کرد که چرا به ما نگفتند که همچه خیالی دارند.

جمعه ۲۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۸



ولی گویا ستارخان و باقرخان و ضرغام السلطنه و سردار محیی، از اینجا که رفتند باز به خیال بستن سنگر خواهند بود که اسلحه را تسلیم نکنند.

جمعه ۲۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

یپرم رفته بود منزل «پلکونیک» قزاق و از او بازدید کرده بود و صحبت از اتحاد و اتفاق کرده بود که ما هر دو نوکر دولت هستیم، چون دو سه روز پیش یپرم برای نظم شهر قزاق خواسته بود «پلکونیک» نداده بود.

جمعه ۲۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

امروز سلیمان خان‌ارمنی معلم موزیک آمد، پیانوی من را کوک کرد و رفت.

شنبه ۳۰ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

گویا وضع شهر بر هم خورده است، ستارخان، باقرخان، ضرغام السلطنه در پارک مرحوم اتابک هستند.

شنبه ۳۰ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

آمدن ستارخان و باقرخان و... پیش سپهدار برای این بوده که چرا تو که با ما هم قسم شده بودی، رفتی با آن‌ها که غیر از این مقصود دارند قسم خوردی که از ماها سلب اسلحه بکنند.

شنبه ۳۰ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

مجاهدین مشغول سنگربندی شده‌اند که اسلحه خودشان را تسلیم

نکنند و امروز تمامشان کفن پوشیده‌اند...

شنبه ۳۰ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

۱۵۰ نفر قزاق برای نظم شهر به کمک نظمیه رفته است.

شنبه ۳۰ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

اعلان نظمیه: اگر مجاهدین، اسلحه خودشان را دادند، حقوق پس افتاده‌شان داده خواهد شد و الاّ هیچ!!

شنبه ۳۰ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

اعلان نظمیه:از شب یکشنبه غره شعبان تا خبر ثانوی شب‌ها از ساعت سه، هیچ کس حق بیرون آمدن از خانه‌اش را ندارد، اسم شب هم قبول نخواهد شد.

شنبه ۳۰ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

از قراری که خبر آوردند، در میان مجاهدین نفاق افتاده است، ضرغام السلطنه رفته است به حضرت عبدالعظیم، سردار محیی آمده است به شمیران در واقع قایم شده است، فقط ستارخان و باقرخان مانده‌اند در پارک اتابک.

شنبه ۳۰ رجب‌المرجب ۱۳۲۸

□□□

شرح جنگ پارک اتابک: دو ساعت از شب در پارک را آتش زده وارد باغ می‌شوند- ستارخان دو تیر می‌خورد باقرخان دستگیر می‌شود- سیصد نفر

از طرفین کشته شده‌اند. اغلب مجاهدین را وقتی تسلیم شده‌اند، آن وقت ارامنه کشته‌اند- ستارخان و باقرخان را گرفته بردند منزل قوام السلطنه، به قدر چهار صد نفر را دستگیر کرده‌اند- زن‌ها رفته بودند توی اندرون عضد الملک، حضوراً فحش داده بودند- این جنگ برای پنج هزار تومان شده!! عضد الملک به مردم گفته به حرف من گوش نمی‌کنند و از اندرونش هم بیرون نمی‌آید- وزراء شب را در دربار خوابیدند- کشته زیادی از مردم در زیر زمین‌های پارک اتابک قایم کرده، درش را تیغه کرده بودند- مستوفی الممالک و فرمانفرما خودشان را خلع کرده‌اند از این اقدامات. گفتند حکم جنگ را قوام السلطنه داده بوده است به حاجی علیقلی خان سردار اسعد- قزاق ها جنگ نکرده تماشاچی بوده‌اند- بختیاری‌ها هشتاد هزار تومان مال ارباب جمشید را به غارت برده‌اند.

یکشنبه غره شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



مجاهدین فرار کرده، تغییر لباس داده، معقول شده‌اند- تجار هم قسم شده‌اند که بازارها را باز نکنند- فرنگی‌ها بسیار بد می‌گویند که کار بدی شده است، سردار ملی و باقرخان با آن تشخّص که ورودش دادند حالا گلوله خورده(اند)!، باقر هم حبس است با هزاران خواری- مردم که بد می‌گویند برای این است که، ارامنه مسلمان‌ها را کشته‌اند چون تمام مجاهدین ارمنی دستهٔ پیرم و حیدرخان لباس پلیس پوشیده و جزء نظمیه هستند.

دوشنبه ۲ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



دواساز مرحوم مظفرالدین شاه از شهر آمده بعضی اخبارات می‌داد و گفت: به چشم خودم دویست نفر کشته دیدم ولی خیلی را هم کشته‌اند وقایم کرده‌اند- برای باقرخان شام برده بودند گفته بوده است که اگر من را می‌کشتید

بهتر بود از این که شام آن جماعت را بخورم - سردار محیی رفته است و در سفارت عثمانی متحصن شده است - وزراء که فهمیده‌اند بدکاری شده است به گردن هم‌می‌اندازند- بازارها تماماً بسته‌است - جارچی انداخته‌اند دربازار که اگر بازنکنیدآتش می‌زنیم ومردم فحش می‌دهندکه اگر نکنید چنین و چنان هستید.

سه شنبه ۳ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



سردار منصور چه قدر آدم معقولی شده است! نَفَسش در نمی‌آید- بعضی همچه حدس می‌زنند که ما بین این‌ها دروغی برهم خورده است- ستار و باقر معایب این‌ها را می‌گفتند و برای این ها یک سدّی بودند- چند نفر از سوارهای ستارخان و باقرخان در قزاق خانه پناهنده شده‌اند و قزاق‌ها از آنها حمایت می‌کنند - از طرف پیرم آمدنند که سوارها را ببرند، پلکونیک راضی شده بود که سوارها را بدهد ولی یکصد و پنجاه قزاق می‌روند سفارت روس بست می‌نشینند.

چهارشنبه ۴ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



قزاق‌های روس قزاق‌های ایرانی را به ضرب کتک از سفارت روس بیرون کرده‌اند.

چهارشنبه ۴ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



تجار معروف رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم مقصودشان این است که حاجی علیقلی خان و پیرم نباشند و از این شهر بایست بروند - بازارها را از دیروز باز کرده‌اند- روزنامهٔ شرق خیلی از کون بختیاری‌ها خورده و از سردار بهادر و سردار محتشم و پیرم خوب نوشته- پسر آخوند ملا محمدکاظم

خراسانی از قول پدرش تبریک ورود به سردار بهادر و یپرم داده بود هیچ اسمی از ارامنه ننوشته بودند که در پارک چه قدر مسلمان بیچاره را کشته‌اند.

پنجشنبه ۵ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸

□□□

وکلای آذربایجان را موکلینشان خلع کرده‌اند- بازارها را باز کرده‌اند، انگار نه انگار اتفاقی افتاده است.

جمعه ٦ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸

□□□

تلفات جنگ محققاً ششصد نفر است- توی پارک چاه کنده مسلمان و ارمنی را ریخته‌اند توی چاه- روز جنگ وزیر مختار آلمان و ایتالیا مکرراً رفته‌اند پیش ستارخان و باقرخان-

شنبه ۷ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸

□□□

حضرت سپهدار خیلی مظلوم و معقول شده‌اند- روزهای یکشنبه در سفارت روس توپ بازی می‌کنند- ارامنه به قدری خوشحال هستند از این که ستارخان و باقرخان ذلیل شده‌اند!

یکشنبه ۸ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸

□□□

عین‌الدوله حاکم فارس شده است. حاجی محمد تقی بنکدار گفته است به سردار اسعد، «به شما ثابت می‌کنم که مقصرید، چرا به نجف بنویسم» هر جا اسلحه هست ضبط می‌کنند- یواشکی دو تومان گذاشتم کف دست صاحب منصب پلیس یک تفنگ کوتاه قد «ورندل» داشتم ندیده گرفته است.

سه شنبه ۱۰ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸

□□□

وکلا در مجلس زن و بچه همدیگر را یکی کرده‌اند- از قرار می‌خواهند برای وزارت خانه‌ها از خارجه معاون بیاورند بعد از گفتگوهای زیاد بالاخره به مستشار از فرانسه رأی داده‌اند- برای ستارخان و باقرخان حقوق معین کرده‌اند- حاجی محمد تقی بنکدار را سردار اسعد خواسته بود که باید به ما امنیت بدهی، حاجی گفته، توپ‌ها و تفنگ‌ها و قوه قهریه دست شماست من چه طور به شما امنیت بدهم! سردار اسعد گفته بوده است من شما را بخشیدم، حاجی گفته بوده است در مملکت مشروطه کسی حق بخشیدن ندارد بایستی استنطاق بکنند!

سردار اسعد گفته بود چرا چهل روز برای آقا سید عبدالله ختم گذارده‌اید؟ حاجی گفته: هر کدام از بزرگان ما را بی‌جهت بکشند، چهل روز که سهل است یک سال ختم می‌گذاریم، او مجتهد هم بود! ـ عذرخواهی وزیر امور خارجه از «بارونوفسکی».

پنجشنبه ۱۲ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



امروز عصری نزدیک داودیه یک نفر ارمنی با یک زن مسلمان مشغول مجامعت بوده است، پلیس آن ها را گرفته بود، یقین دارم که پلیس نمی‌دانسته ارمنی است و گرنه نمی‌گرفت-

دوشنبه ۱۶ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



رفتیم به سلطنت آباد، درخت‌ها را بریده‌اند، گوسفند و گاو در باغ ول کرده‌اند، این باغ را هم مثل سایر جاها خراب کرده‌اند-

چهارشنبه ۱۸ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



اغلب روزنامه‌ها اعلان می‌کنند که رشید السلطان فرار کرده، هر چه خاک امیر بهادر است عمر ایشان باشد یعنی گه امیر بهادر به گور پدر ایشان باشد! گویا میانه وکلا بر هم خورده، یک قانونی برای مذاکرات نوشته‌اند که از آن حدود تجاوز نکنند و مزخرف نگویند- عین الدوله حاکم فارس شده است به این جهت روزنامهٔ شرق پدرش را به گه سگ کشیده بود- گویا از نجف حکم تکفیر سردار اسعد را داده‌اند.

شنبه ۲۱ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



از عثمانی قشون زیادی با توپ آمده‌اند به ارومی، در واقع آن جا را عثمانی ها ضبط کرده‌اند.

دوشنبه ۲۳ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



بعضی اعلانات از طرف نظمیه کرده‌اند که: شب ها از ساعت سه هر کس از خانه‌اش بیرون بیاید بگیرند.

سه شنبه ۲۴ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



گوشت گیر کسی نمی‌آید، عمل نان و گوشت خیلی مغشوش است- دیروز عمله جات دولتی تماماً «گِرِوْ» کرده بودند و جلوی نهار وزراء را گرفته بودند و فحش به وزراء داده بودند.

دوشنبه سلخ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸



می‌گویند، شاه چند شبانه روز است که شام و نهار ندارد! حتی

عصرانه هم ندارد.

دوشنبه سلخ شعبان‌المعظم ۱۳۲۸

□□□

بعضی‌ها می‌گویند حاجی علیقلی خان سردار اسعد در شرف فرار به فرنگستان است.

پنجشنبه ۳ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

قوام السلطنه وزیر جنگ با حکیم الملک وزیر مالیه دعوا کرده‌اند و توی سر هم زده‌اند و کلاه‌های هم را خرد کرده‌اند.

شنبه ۱۳ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

صدرالسلطنه را در کمیسری کتک می‌زنند و دندانش را می‌شکنند.

سه شنبه ۱۵ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

یک نفر از کمیسری رفته پیش مجدالدوله، تفنگ کشیده، مجدالدوله حکم می‌کندکتکش می‌زنند، مجدالدوله راحاضرمی‌کنند و خفتش می‌دهند، ساعتی ده تومان حبسش را می‌خرد- سردار بهادر از ریاست امنیه استعفا کرده است.

سه شنبه ۱۵ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

امروز عصری یک نفر کلاه نمدی آقا سید محمد عصار را که در واقع پیشکار آقا سید عبدالله است به ضرب کارد مرحوم می‌کند.

چهارشنبه ۱٦ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

عضد الملک عصری مرحوم شده است، یعنی به درک واصل گردیده است. خون شیخ فضل الله به گردن این بزرگوار است.

پنجشنبه ۱۷ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

ناصرالملک را برای نیابت سلطنت معین کرده، تلگراف هم به او کرده‌اند.

یکشنبه ۲۰ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

نعش عضدالملک تعفن کرده است.

یکشنبه ۲۰ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

رشیدالسلطان در پشت دروازه‌های طهران:

امیر اعظم از رشیدالسلطان شکست خورده است- مردم دعا می‌کنند رشیدالسلطان فاتح بشود- یک کاغذ کسبه نوشته‌اند به امیراعظم که به جنگ رشیدالسلطان نرو، اگر برای خاطر ما می‌روی، ما راضی نیستیم. رشیدالسلطان عدلیه ورامین را خراب کرده- وثوق الدوله وزیر جدید داخله.

سه شنبه ۲۲ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

سردار منصور تشریف کثافتشان را می‌برند به فرنگستان، خیلی مرد مفسدی بوده و هست.

چهارشنبه ۲۳ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

وزیر مختار روس با اجزایش امروز به تعزیه دعوت دارند، تعزیه

یوسف و زلیخا بود، خیلی خوششان آمد.

دوشنبه ۲۸ رمضان‌المبارک ۱۳۲۸

□□□

ناصرالملک برای نیابت سلطنت خواهد آمد، وزارت داخله هم هنوز بی صاحب است ولی مستوفی‌الممالک رسیدگی می‌کند.

پنجشنبه ۲ شوال ۱۳۲۸

□□□

سردار اسعد خیلی دلش می‌خواست نایب السلطنه بشود خیلی دست و پاکرد ولی نشد.

پنجشنبه ۲ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

حیدرخان چراغ‌برقی چند روزاست مخفی آمده است، بعضی‌ها را بکشد.

پنجشنبه ۲ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

نعش عضد الملک را روز جمعه با کمال تشریفات برده در حضرت عبدالعظیم دفن خواهند کرد سر مقبره شاه شهید.

پنجشنبه ۲ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

علاءالدوله رأی نداده بوده است که عضدالملک را سر مقبره شاه شهید دفن کنند، گفته بوده است، می‌خواهید آنجا دفن کنید که محمد علی شاه بیاید حکم بکند نعش را در بیآورند دور بیاندازند.

پنجشنبه ۲ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

برنج خرواری چهل وپنج شده است، آن هم مال رزّازهاست!

پنجشنبه ۲ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

نایب حسین کاشان را ضبط کرده مشغول حکومت است.

پنجشنبه ۲ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

اردبیل چندی قبل باز بر هم خورده بود، روس‌ها آنجا را به کلی ضبط کرده در حمایت خودشان می‌دانند.

پنجشنبه ۲ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

ممکن است سردار منصور هم برود به فرنگستان، رفته است آن جا را هم بر هم بریزد که آن جا هم از روس حاکم و قشون بیاید.

پنجشنبه ۲ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

نایب حسین لب حوض مشغول گرفتن وضو بوده است، سرش را هم مثل عمامه بسته بوده است، مجاهدین خیال کرده بودند که از طلاب است پرسیده بودند نایب حسین کجاست، گفته بوده هیچ صدایتان در نیآید تا به شما نشان بدهم...

شنبه ۴ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

جنگ‌اردوی دولتی‌بفرماندهی‌امیراعظم درلاریجان باامیرمکرّم لاریجانی.

سه شنبه ۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

اهل آذربایجان وزراء را خواسته‌اند پای تلگراف و گفته اند که شماها را هیچ به وزارت قبول نداریم، مخصوصاً قوام السلطنه که وزیر جنگ است.

سه شنبه ۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

به قدر هزار نفر از قاجاریه و سید و ملا و آخوند در خانه صدرالعلماء بست نشسته‌اند.

سه شنبه ۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

طهران در کمال بی نظمی است، وزیر مختار روس و انگلیس و عثمانی «پرتست» کرده‌اند که اگر نمی‌توانید مملکت راآرام کنید ما خودمان خواهیم کرد.

سه شنبه ۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

رفتیم منزل سپهدار، بیشترش به صحبت جنگ امیر اعظم و رشید السلطان گذشت. رشیدالسلطان می‌گفته است من جز با ارمنی و بختیاری با کس دیگر کار ندارم...

چهارشنبه ۸ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

ظهیرالدوله ابراز کرده است که به من ماهی یکصد و پنجاه تومان می‌دهند که نان را گران بفروشند و من قبول نکرده‌ام...

چهارشنبه ۸ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

شکست و بازگشت امیر اعظم

جمعه ۱۰ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

هفت هشت نفر از ریش سفیدها و کدخداهای لاریجان رفته بودند پیش امیر اعظم، بعد از تیر باران می‌دهد سرشان را هم ببرند.

جمعه ۱۰ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

عین الدوله به صولت الدوله رئیس ایل قشقائی تلگراف زده است که فارس را منظم بکند و مالیات جمع بکند، در جواب گفته بوده است، مالیات را که آخوند ملا کاظم گفته است ندهند و کسی نخواهد داد، نظمش را هر چه بتوانم به چشم!

جمعه ۱۰ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

در کاشان هم نایب حسین مشغول جنگ است، بختیاری‌ها قتل و غارت زیادی کرده، مجتهدین حکم به جهاد کرده‌اند و بختیاری زیادی کشته شده است.

جمعه ۱۰ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

گفتند: تقی‌زاده را در تبریز توقیف کرده‌اند و می‌خواهند دارش بزنند!

جمعه ۱۰ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

رفتم منزل سپهدار، آقا سید حسن پسر شیخ الاسلام قزوینی که حالا

شیخ الاسلام است و یک روز معمّم است و یک روز مجاهد و یک روز مکّلا و هر روز به یک شکل در می‌آید، آن جا بود.

شنبه ۱۱ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

در مجلس مذاکرات می‌شود برای امتیارز روده و پوست و غیره... سپهدار نوشته بوده است به مجلس که مملکت از دست رفته! ما بیائیم بنشینیم صحبت روده و پوست بکنیم!؟

شنبه ۱۱ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

دیروز سرورالدوله مرحوم شده‌اند، خیلی زن متشخصی بود!

دوشنبه ۱۳ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

سرورالدوله وصیت کرده بوده‌اند که نعش را با موزیک به طور فرنگی‌ها بردارند.

دوشنبه ۱۳ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

امروز در مسجد شاه برای سرورالدوله از جانب دولت ختم گذارده بودند، در وسط بازار کبکبهٔ ولیعهد پیدا شد، رفته بود ختم را جمع بکند.

چهارشنبه ۱۵ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

کودتا در پرتغال: مملکت پرتغال جمهوری شده است.

جمعه ۱۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

جنگ در کاشان: نایب حسین تلگرافخانه انگلیس را متصرف است- بختیاری زیادی وارد کاشان شده- پستان زن‌ها را، بختیاری‌ها بریده‌اند- اگر نایب حسین شکست بخورد تمام زن‌های کاشی بی سیرت خواهند شد.

جمعه ۱۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

حاجی علیقلی‌خان سوار خواسته از بختیاری که کاشان را خراب بکند.

جمعه ۱۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

روزنامه شرق که توقیف شده، اسمش را برگردانده بیرق گذارده!

جمعه ۱۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

ضرغام السلطنه حضرت عبدالعظیم را متصرف شده، گلدسته‌ها را سنگر بسته است... معلوم شد او هم ادم پفیوزی است، تریاکی و بی معنی!

جمعه ۱۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

روزی که در امیریه ختم خانم سرورالدوله بوده است بعضی‌ها اسباب خیالشان شده بوده است که مبادا یک اقدامی بشود!

جمعه ۱۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

رفتیم «هتل پارک» که تازه باز شده و روبروی پارک مرحوم اتابک است، خیلی منظم، زن و مرد فرنگی زیادی شب و روز، آنجا صرف غذا می‌کنند، مثل هتل‌های فرنگ است.

جمعه ۱۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

امروز هم آب برای منزلمان خریداری کردم، از آن وقت که مجلس خراب شده آب خانه ما را قطع کرده‌اند، هر وقت اب بخواهیم هشت تومان می‌دهیم خانه‌مان را مشروب می‌کنیم.

شنبه ۲۵ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

چون اسب دندانساز «آتاشه میلیتر» آلمان چند تا بیرق برده بود. امیر اعظم یک اسب ترکمانی دارد می‌خواهد با او بدواند.

یکشنبه ۲۶ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

ترمیم کابینه وزراء:

وزراء تغییر کرده‌اند، یعنی مستوفی‌الممالک تغییر داده است: عین الدوله وزیر داخله، فرمانفرما وزیر جنگ...

یکشنبه ۲۶ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

از قراری که چرچیل می‌گفت کارِ کاشان هنوز مغشوش است، حکم از طرف دولت شده است که شهر را بمباردمان کنند.

یکشنبه ۲۶ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

نایب حسین به تحقیق دو هزار نفر جمعیت دارد، تمام هم طوری مطیع او هستند که تا دانه آخرشان کشته بشوند.

یکشنبه ۲۶ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

از آباده به آن طرف و طرف شیراز راه به کلی مغشوش است، هیچ عبور و مرور نمی‌شود، آن چه تلگراف می‌زنند سیم هم ندارند، از اعیان و اشراف و تجار معتبر آنجا پرسیده بودند که برای نظم شیراز چه لازم است؟ گفته بودند، عجالتاً ده هزار قشون، ده اراده توپ، مبلغی هم پول و یک حاکم نظامی سختی که شاید فارس را منظم بتوان کرد. تمامش هم برای دولت بیچاره و بدبخت ما مرتب است!!

یکشنبه ۲٦ شوال‌المکرم ۱۳۲۸



عثمانی‌ها «پرتست» کرده‌اند که اگر تا چهل روز دیگر جواب‌های ما را ندادید ما هم آن چه بتوانیم به تبعه شما در اسلامبول سختی خواهیم کرد.

یکشنبه ۲٦ شوال‌المکرم ۱۳۲۸



چرچیل می‌گفت:

«حسینقلی خان نواب را گفته‌اند که تو چرا استعفا نکرده‌ای؟ جواب گفته بوده است، اگر چه استعفا برای من فایده داشت و صلاح خودم در استعفا بود، صلاح ملت خواهی نگذارد...

روس‌ها سه مطلب خواسته‌اند از ایران، هر گاه این سه مطلب انجام گرفت آن وقت دور نیست که قشون قزوین را بردارند، اول عزل مخبرالسلطنه از تبریز، دوم‌امتیاز معادن قراچه‌داغ، سوّم‌اجازه اتومبیل‌رانی از رود ارس تا تبریز!

درخواست‌های انگلیس:

انگلیس«پُرُتست»کرده که اگر ایران طرف جنوبش را منظم نکرد دولت انگلیس منظم بکند و خرج را از مالیات ایران یک چیزی اضافه کند و بردارد!»

یکشنبه ۲٦ شوال‌المکرم ۱۳۲۸



رفتم منزل فرمانفرما، تبریک وزارت جنگ گفته شد.

دوشنبه ۲۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

رفتم منزل عین الدوله، شاهزاده پارسال رفته بود به عتبات، یعنی مقصر پلتیکی بود، چند روز است آمده است.

دوشنبه ۲۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

عین الدوله می‌گفت نایب حسین کاشی فرار کرده است ولی به نظرم دروغ است.

دوشنبه ۲۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

شاه روزها می‌آید بیرون. در عمارت بلور کلاس درس ترتیب داده‌اند، شاه درس می‌خواند، نهار را هم وقت ظهر می‌رود اندرون می‌خورد، بعد بیرون می‌آید، باز مشغول درس فرانسه، جغرافی و زبان روسی می‌شود، شب ها هم دو ساعت از شب رفته شام می‌خورد و می‌خوابد.

دوشنبه ۲۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

در دیوانخانه چراغ کمی روشن می‌شود آن هم الکتریک نیست!

دوشنبه ۲۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

عین الدوله تا یک ساعت از شب گذشته در دربار بود، با درشگه کرایه هم می‌آید و می‌رود، این هم یک نوع پدر سوختگی است!

دوشنبه ۲۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

اجزای دربار، کارشان خیلی مغشوش است، پول هیچ ندارند.

دوشنبه ۲۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

نایب حسین با سیصد نفر سوار، کاشان را تخلیه کرده به کوه‌ها فـرار کرده است.

دوشنبه ۲۷ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

بختیاری‌ها کاشان را متصرف شده‌اند ولی بیچاره اهل شهر کاشان...

پنجشنبه سلخ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

به ظل السلطان تلگراف زده‌اند برود به طرف جنوب ایران، حاکم باشد و منظم بکند، دیگر معلوم نیست قبول کرده یا خیر؟

پنجشنبه سلخ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

اشخاصی که در مسجد از شاهزادگان و قاجاریه متحصن هستند گویا کارشان به یک درجه اصلاح شده است، صدرالسلطنه سه روز قبل رفته بوده است بالای منبر و نطق کرده بوده است و گفته بوده است، ای مردم! یهودی، نصرانی، ارمنی، فرنگی بهتر از شماها هستند!

پنجشنبه سلخ شوال‌المکرم ۱۳۲۸

□□□

عروسی دختر فخرالملک برای عمیدالملک.

یکشنبه ۳ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

مملکت فارس خیل مغشوش است، محله یهودی‌ها را چاپیده‌اند و گبرها راکشته‌اند. آخرین دوا برای نظم فارس این است که حضرت اقدس ظل السلطان را حاکم کنند ولی سردار اسعد سخت، ایستاده است و گفته است اگر یک دخترکور از بختیاری باقی بماند نمی‌گذارد حضرت اقدس ظل السلطان پا در خاک ایران بگذارد!

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

یپرم از ریاست نظمیه استعفا کرده است، عین الدوله هم قبول کرده است ولی حاجی علیقلی خان گفته است: «که قدرت دارد که نظمیه را از ادارهٔ بختیاری‌ها خارج بکند»؟

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

نایب حسین که ازکاشان با چهار صد سوار به طرف جندق رفته است، یک مقدار سوار بختیاری از تعاقبش رفته دو جنگ با اوکرده‌اند ولی هیچ گهی نخورده بوده‌اند!

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

سردار ظفر، امیر مفخم، سردار جنگ در کاشان هستند، بیچاره اهل کاشان را به قول مشتی‌ها، سر و کیسه می‌کنند.

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

سهام الدوله حاکم طهران شده است. ظهیرالدوله حاکم مازندران.

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

عین الدوله گفته است اگر می‌گوئید ظل السلطان نبایست بیاید، اول من استعفا می‌کنم!

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

علی الظاهر حاجی علیقلی خان با سپهدار آشتی کرده دست اتحاد به هم داده‌اند که پدر مردم بیچاره و بی گناه و بدبخت را در آورند.

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

چهار عراده توپ و چهار صد نفر سرباز انگلیسی وارد بندر لنگه شده‌اند برای نظم آن‌جاها، ولی وزراء و وکلا عین خیالشان نیست.

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

باز بعضی وکلا می‌گویند بایست محترمین و بزرگان را کشت! اگر کسی باشد که جهت بپرسد، نمی‌دانند چرا!

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

شاهزادگان، اعیان و اشراف قاجاریه که در مسجد جامع هستند، هنوز یپرم از ریاست نظمیه استعفا کرده است، عین الدوله هم قبول کرده است ولی حاجی علیقلی خان گفته است: که قدرت دارد که نظمیه را از ادارهٔ بختیاری‌ها خارج بکند؟

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

نایب حسین که از کاشان روزولت با چهار صد سوار، به طرف جندق رفته است، یک مقدار سوار بختیاری از تعاقبش رفته دو جنگ با اوکرده‌اند ولی هیچ گهی نخورده بوده‌اند!

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

سردار ظفر، امیر مفخم، سردار جنگ در کاشان هستند، بیچاره اهل کاشان را به قول مشتی‌ها، سر و کیسه می‌کنند.

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

سهام الدوله حاکم طهران شده است. ظهیرالدوله حاکم مازندران.

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

عین الدوله گفته است اگر می‌گوئید ظل السلطان نبایست بیاید، اول من استعفا می‌کنم!

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

علی الظاهر حاجی علیقلی خان با سپهدار آشتی کرده دست اتحاد به هم داده‌اند که پدر مردم بیچاره و بی گناه و بدبخت را در آورند.

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

چهار عراده توپ و چهار صد نفر سرباز انگلیسی وارد بندر لنگه شده‌اند برای نظم آن‌جاها، ولی وزراء و وکلا عین خیالشان نیست.

دوشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

باز بعضی وکلا می‌گویند بایست محترمین و بزرگان را کشت! اگر کسی باشد که جهت بپرسد، نمی‌دانند چرا!

دوشنبه ۴ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

شاهزادگان، اعیان و اشراف قاجاریه که در مسجد جامع هستند، هنوز جمع هستند و آش و پلوشان رو براه است!... یواش یواش کارشان بالا گرفته مجلس سنا می‌خواهند... بعضی از وکلا گفته بودند که خبط کردیم بایست روزی که شهر را گرفتیم به قدر دویست نفر از این اشخاص را در مجلس به دار می‌زدیم حالا از این حرف‌ها نمی‌زدند.

سه‌شنبه ۵ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

چهار نفر حاتکم برای فارس معین کرده‌اند...

پنجشنبه ۷ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

سردار محتشم می‌گفت: حکم شدهع است که سردار ظفر با سردار جنگ بروند عقب نایب حسین.

پنجشنبه ۷ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

قنسول روس راکه درکرمان بوده است و با زن و بچه‌اش می‌آمده است طهران لخت کرده‌اند...

پنجشنبه ۷ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

ساوجبلاغ خیلی مغشوش است، عشایر خیلی هرزگی می‌کنند.

پنجشنبه ۷ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

عین‌الدوله به مدیر روزنامه برق (سیدضیاءالدین طباطبائی) تغیّر سخت کرده بود که : این فضولی‌ها به شما چه دخلی دارد؟

پنجشنبه ۷ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

جلال‌الدوله ما را مهمان کرد که ببرد در هتل شام بدهد، رفتیم. چهار نفر زن فرنگی آمده‌اند یعنی مدتی است در طهران هستند، پیانون می‌زنند، آواز می‌خوانند، گویا بعضی کارهای گویا هم بکنند.

شنبه ۹ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

اعلیحضرت محمد علی شاه رفته است به «وینه». حضرت ملکه جهان هم مدتی است که رفته‌اند به مکّه.

دوشنبه ۱۱ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

تظاهرات علیه حضور قشون روس و انگلیس در ایران

چهارشنبه ۱۳ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

صدرالعلماء شیخ محمد علی، پسر ملک‌المتکلمینِ روح سوخته، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی تمام نطقشان بدگویی از دولت روس و انگلیس بود... پسرملک‌المتکلمین گفته‌بود زنده بادآلمان! و مردم دست زده بودند.

چهارشنبه ۱۳ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

در همدان، اسم مشروطه را اگر کسی ببرد، مردم به او لعنت می‌کنند، می‌گویند چه گهی بود که ما خوردیم.

جمعه ۱۵ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

رفتم امیریه، طاق شال‌های زیادی آورده بودند که حضرت اقدس (کامران میراز نایب‌السلطنه) ابتیاع بفرمایند. شاهزاده خانم‌ها به جهت فوت سرورالدوله اغلب سیاه‌پوش هستند، یکصدوپنجاه طاقه شال تا به حال مرحمت فرموده‌اند هنوز به هیچ جا نرسیده!

جمعه ۱۵ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

خانه‌های مرحوم امیر نظام را کازینو درست کرده‌اند. محل خوردن شام و مسکرات است، هفت نفر زن فرنگی‌را هم که می‌خوانند و هم کارهای دیگر از آنها ساخته است آن جا آورده‌اند، آواز می‌خوانند و ساز می‌زنند.

دوشنبه ۱۸ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

امشب چله مرحوم سرورالدوله است. شام خوبی دادند، به قدر یکصد وپنجاه خنچه،تمام خورش‌های مرغ،غذاهای خوب،مجلس باشکوه منظمی بود.

سه شنبه ۱۹ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

پسر عضدالملک که سردار مخصوص باشد مرحوم شده است.

جمعه ۲۲ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۸

□□□

سپهدار باز قهر کرده بود، سردار اسعد و یپرم و بعضی‌ها رفته بودند

پیشش بی‌خیال نبوده است و مشغول جمع‌آوری استعداد بوده است. به هزار زحمت آوردندش.

سه‌شنبه ۲۶ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

سوء قصد علیه سالار لشگر

تروریستی که خودش را دستی لو داده است...

چهارشنبه ۲۷ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

چندین نفر از کاشان اسیر آورده‌اند، به قدر بیست نفر می‌شدند. اغلب جوان بچه سال بیچاره! بیست نفرشان را به یک ریسمان بسته بودند. تمام پابرهنه! نمی‌دانم این سردارهای رشید جنگجو این مسلمانان بدبخت را از کجا گرفته‌اند... توی این سرما تمام لخت و برهنه بودند، مثل بید می‌لرزیدند!

جمعه ۲۹ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

اسرار مرگ ظهیرالملک و فرار ضرغام‌السلطنه به حضرت عبدالعظیم.

یکشنبه غره ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

سپهدارمی‌خواهد بین ضرغام‌السلطنه و حاجی‌علیقلی خان اصلاح بدهد.

شنبه ۲۷ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

عصری رفتم سفارت عثمانی، فرمانفرما، سپهدار، حشمت‌الدوله و پیرم آنجا بودند. سفیر اظهار دوستی قدیم کرد و رو کرد به حضرات که فلان کس خیلی محترم است، خیلی باید قدرش را بدانید یادگار بزرگی است از

ناصرالدین شاه، ناصرالدین‌شاه خیلی پادشاه معظم بزرگی بود! ما می‌دانیم او چه بود! اگر چه شماها قدر هیچ چیزتان را نمی‌دانید!

سه شنبه ۷ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

حکیم الملک وزیر اوقاف و فوائد عامه شد.

جمعه ۱۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

ضرغام‌السلطنه بازگلدسته‌ها و پشت‌بامه‌ای حرم مطهر را سنگر کرده بوده است.

جمعه ۱۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

قصد سوء به کامران میرزا نایب‌السلطنه و زخمی شدن قزاق‌های محافظ.

دوشنبه ۱٦ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

بحر خطر چندی قبل طوفان خیلی سخت عظیمی شده، گویا تاکنون هیچ دیده نشده بود، حتی کشتی‌های ماهی‌گیری هم غرق شده‌اند و آدم زیادی تلف شده است.

دوشنبه ۱٦ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

دیشب فرمانفرما خانه «پلکونیک» فرمانده قزاق مهمان بوده است در مراجعت چند نفری توی تاریکی فحش داده بودند که اگر تنها گیرت بیاوریم چنین و چنان خواهیم کرد.

جمعه ۲۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

مظفرخان رئیس نظمیه می‌گفت: دزد زیادی در محبس است، هرکس نان شب ندارد دزدی می‌کند که بگیرندش بیاورندش نظمیه که از بابت نانش آسوده باشد. پلیس هم کم است، هزار نفر پلیس داریم پانصد نفرش در اداره‌جات دولت مستخدم هستند.

جمعه ۲۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸



افتخارالسلطنه چند روز است با انتظام‌الدوله سخت دعوایشان شده است آمده است امیریه، حضرت اقدس کامران میرزا بعضی فرمایشات فرمودند که من انتظام‌الدوله را ملاقات کرده با او بگویم.

شنبه ۲۱ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸



افتخارالسلطنه به کلی طلاق می‌خواهد.

شنبه ۲۱ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸



امشب در خانه بانو عظمی، شخصی که از اهل داغستان است و اشمس «علی قلیچ‌لزگی» است و خیلی زور دادر و کارهای عجیب و غریب می‌کند، نمایش هنرهای خود را می‌دهد. از پانزده قران الی دو قران بلیط چاپ کرده، در را باز نمی‌کردند، قوام‌السلطنه و وثوق‌الدوله پشت در بودند...

یکشنبه ۲۲ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸



رفتم منزل سپهدار، سالار فاتح ک میرزا علی خان تنکابنی باشد و یکی از آن پدر سوخته‌هاست صد درجه از خود سپهسالار بی‌دین‌تر و پدر

سوخته‌تر آمده بود آنجا.

دوشنبه ۲۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

سپهدار از وزراء و از امراء و از آن چه در عالم انسان است بد می‌گفت، خداوند یک حب ریاستی به این داده است که ده یک‌اش را به شمر نداده.

دوشنبه ۲۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

کابینه وزارء در تغییر است یعنی سپهدار و حاجی علیقلی خان نمی‌گذارد هیچ وزیری کار بکند، خود سپهدار خیال ریاست وزراء دارد.

دوشنبه ۲۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

پریشب صندوق خانه‌عین‌الدوله رادزد زده‌است،کار وزراءمغشوش است و در خیال تغییر هستند ولی قانوناً معلوم نیست کی باید وزارء را عزل و نصب کند.

دوشنبه ۲۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

امروز سپهدار از وزراء ایراد می‌گرفت و از وکلا عیب‌جوئی می‌کرد، از بس مزخرف شنیدم سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه ۲۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

حسینقلی خان نواب از وزارت امور خارجه استعفا کرده است. قبول هم شده است.

جمعه ۲۷ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۸

□□□

انگلیس‌ها در بوشهر گویا و در بندرلنگه با اعراب جنگ کرده‌اند و چند نفری از انگلیس‌ها کشته شده‌اند.

دوشنبه سلخ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

در آذربایجان هم بازارها را بسته‌اند، انقلابی و اعتدالی به هم افتاده‌اند و گویا مشغول زد و خورد هستند.

دوشنبه سلخ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۸

□□□

روزنامه خاطرات غلامعلی خان
عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۲۸ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست و هشت هجری قمری

جمعه ۲ شهر محرم ۱۳۲۸

دبیرالسلطان از کارهای شخصی حضرت اقدس خلع شده است؛ باری اگر کار و صحبتی که راجع (بآن) گفتگوئی بشود که از طرف سفارت نماینده بیآید، دبیرالسلطان خواهد آمد. یک ساعت از شب رفته، رفتم حضور حضرت اقدس، دستشان به شدت درد می‌کرد به طوری که فریاد می‌زدند، خیلی سخت درد گرفته بود.

شنبه ۳ شهر محرم ۱۳۲۸

سید مسیح معروف (به) ناقور جون، (که) روزنامه ناقور در اصفهان او مدیرش بوده است (و) حالا هم پیش ضرغام‌السلطنه است؛ از جانب من وکیل شده است، با مجلسی‌ها در خصوص[1] اطاق‌ها گفتگو می‌کند، آدم زیرکی است. طرف عصری با آجودان حضور سوار شده رفتم خانه معیرالممالک، چون مدّتی است حکومت رشت را به او داده‌اند، ولی اگر بتواند برود. باری میرزا احمدخان، مجیرالسلطنه، میرزا علی اکبر خان بانکی، میرزا اسدالله خان، برادرش محمد صادق میرزا، منزل اعتصام‌السلطنه بودند، مشغول تخته‌بازی بودند، خداوند لعنتشان کند. باری اعتصام‌الدوله پسر «خان» هم که دو سه سال بود رفته بود مصر، برای تحصیل، چندی است آمده هیچ چیز یاد نگرفته است به جز بی‌دینی، لوده‌تر شده، سوت را هم تکمیل کرده، رقص هم می‌گفت خوب بلد شده‌ام.

اخبارات تازه این است که: امیر سیف‌الدین در بروجرد هر چه نابدترش را پاره کرده مراجعت می‌کند (تا) کدام بدبخت را بفرستند؛ نایب حسین هم در کاشان است، هر چه مجاهد می‌فرستند با او جنگ کند لخت برمی‌گردد، نمی‌توانند کاریش بکنند.

یکشنبه ۴ شهر محرم ۱۳۲۸

یوأش یواش رفتم خانه عین‌الدوله؛ عین‌الدوله به قدری از امیربهادر بد می‌گفت

۱ـ عزیزالسلطان با مجلس در مورد قسمتی از عمارت عزیزیّه اختلاف

که حساب نداشت، پدر، مادر، جد و امجدش را فحش می‌داد. همان امیر بهادری که با هم ایران بیچاره را خراب کردند. باری اگر بخواهم شرح بدهم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

عصری سوار اسب شده رفتم منزل مجدالدوله، از او احوالی پرسیده، مأمور زیادی از همه حاکمان در خانه‌اش بود، قزاق، ژاندرام و و مدتی صحبت کردیم نبی خان شکارچی قدیم مالِ عهدِ شاه شهید از خمسه آمده بود، شرحی صحبت می‌کرد از احوالات جهانشاه خان، می‌گفت از یک طرف برای آخوند ملا قربانعلی کاغذ می‌نوشت از یک طرف برای سپهدار، آخوند را هم او گول زده گرفتارش کرد، وإلاّ به این آسانی‌ها او دستگیر نمی‌شد و حال اینکه جهان شاه خان زنده کردهٔ آخوند است، هر چه املاک دارد به مهر آخوند ملا قربانعلی است. احمد خان، میرشکار مظفرالدین شاه هم بعد از آنکه مدتی در خمسه بوده حالا در قزوین پناهنده به جنرال روس شده است که در قزوین است، به قدر ده نفر هستند، پانصد تومان هم انعام و خرجی داده است به احمد خان (و) اجزایش. اکبر میرزای صارم‌الدوله پسر شاهزاده ظل‌السلطان که رفته بود اصفهان، امروز آمده است.

دوشنبه ۵ شهر محرم ۱۳۲۸

صبح عملجات از طرف مجلس آمده (بودند)، که می‌خواهیم اطاق‌ها(ئی را)که وصل بماست تیغه کنیم؛ امروز بنا بود بروند عدلیه برای اینکار از آنجا آدم بیاید محاکمه بکنند. از آنطرف هم خودشان مشغول خراب کردن شدند. باری اسباب وحشت اهل اندرون من شده، نمی‌دانم این چه مملکتی است و چه قانونی. خداوند خودش اصلاح کند. مُعز همایون اخوی رفت مُهلَت گرفت دست نگاه دارند تا فردا سید مسیح وکیل من بیآید ببینم چه بایست کرد، این چه اوضاعی است.

آصف‌الدوله هم آمد رفتم بیرون مدتی صحبت کرده از او پذیرائی کردم. از

قراری که می‌گویند، یپرم و سردار بهادر (و) بختیاری‌ها در محال قره‌داغ محاصره هستند شاهسون‌های رحیم خان دورشان را گرفته، از قرار کارشان بسیار سخت است ولی هر کسی اسمی از شکست خوردن آنها ببرد می‌گیرند حبس می‌کنند. اغلب شب‌ها مردم را می‌گیرند. باری از این اخبار زیاد است. حاجی علیقلی خان هم شهرت دادند که می‌خواهد برو به فرنگستان. کارها مغشوش است. روضه‌خوانی هم بسیار کم است. دیروز هم در خانه آ سید بهاءالدوله مجتهد، صمصام‌السلطنه بختیاری آنجا روضه بوده است. آقا شیخ مهدی عرب تمام روضه را از صمصام‌السلطنه خوانده بوده است. اشک در چشم مردم خشک کرده بوده است. اغلب جاها هم که روضه است عوض ذکر مصیبت، تعریف و تمجید سپهدار، حاجی علیقلی خان و صمصام است. ذکر مصیبت بسیار کم است تا سیدالشهدا علیه‌السلام چه کند؛ انشاءالله به همین زودیها صاحب ولایت اصلاح می‌کند. دیشب گفتند در حسن‌آباد سه نفر پلیس را خفه کرده‌اند؛ امروز هم قزاق‌ها با ژاندارم‌ها دعوا کرده بودند سه (نفر) قزاق را برده بودند اداره حبس کرده بودند؛ قزاق‌ها هم سه نفر ژاندارم را گرفته‌اند؛ گفتند قزاق‌ها در خانه «پلکونیک» جمع شده بودند؛ گفته (بودند) که ما نوکری نمی‌کنیم.

سه‌شنبه ٦ شهر محرم ۱۳۲۸

دیشب از قرار قزاق(ها) دعوا کرده بودند با ژاندارم‌ها. قزاق‌ها گفته بودند ما می‌ریزیم در مجلس آنجا را برهم خواهیم زد، وقتی که رفته بودند پیش پلکونیک، او گفته بود من کمال همراهی را خواهم کرد. قزاق‌ها هورا کشیده بودند؛ اسباب ترس حضرات شده بود. مجاهدین و بختیاری (را) خبر کرده بودند تا صبح بیخود دور مجلس را داشته‌اند.

چهارشنبه ۷ شهر محرم ۱۳۲۸

از اخبار تازه؛ عین‌الدوله گویا حاکم آذربایجان شده است ولی روایت مختلف است، بعضی‌ها می‌گویند که اردوئی می‌برد برای قره‌داغ (برای) جنگ با رحیم خان. ولی گویا صحت نداشته باشد. دیروز یک نفر مجاهد قفقازی زده یکنفر مجاهد دیگر را کشته است، مقتول رئیس مجاهدین خراسان بوده است؛ قاتل هم در سفارت روس بست نشسته است، گویا رعیت روس باشد. دو ساعت به غروب سوار شده رفتم خانه، آقا سید عبدالله به روضه تا غروب آنجا بودم.

پنجشنبه ۸ شهر محرم ۱۳۲۸

عصری سوار شده رفتم خانه سردار مؤید به روضه. ظفرالسلطنه، هم چند روز است از کردستان آمده است، در واقع عثمانی‌ها مقداری از خاک ایران را برده‌اند؛ آن زمین‌ها که سرش دعوا بود که بردند سهل است مقدار زیادی را هم دوباره برده‌اند. ایشان را هم عذرش را خواسته‌اند؛ باری عثمانی‌ها هم اطراف خاک ایران قشون زیادی دارند و سرباز خانه می‌سازند. عنایت‌السلطنه که رئیس بلدیه است یک نشان طلا که سر یک شیرِ خوابیده است اختراع کرده است برای ریاست بلدیّه، به سرش زده بود. اعلم‌الدوله و دکتر شیخ محمّد خان بودند. بعد از ختم روضه هم مدّتی با سردار کل، ممتحن‌الدوله، مدیر لشکر سید خطیب‌السلطان صحبت می‌کردیم.

شنبه ۱۰ شهر محرم ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت احدیت رفتم حمام. غسل روز عاشوراکرده، دعاهای روز عاشورا را خوانده‌و زیارت عاشوراو سایر زیارت‌ها را خواندم. مجلس هم دو روز است روضه می‌خوانند که یکی دو روز دیگر هم بخوانند، تمام دستجات می‌آمدند

مجلس می‌رفتند، قمه‌زن، سینه‌زن زیادی می‌آمدند می‌رفتند.

یکشنبه ۱۱ شهر محرم ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل آقا سید احمد مجتهد برادر آقا سید محمّد به روضه، تا نزدیک ظهر روضه بودم، بعد سوار شده آمدم خانه ظل‌السلطان پیش صارم‌الدوله دیدن کردم، پسر مرحوم جلال‌الدوله برادر شاهزاده ظل‌السلطان هم با صارم‌الدوله آمده است. از اخبار تازه این است که: دهات شاهزاده ظلّ‌السلطان را عوض دویست هزار تومان که سند داده است ضبط کرده‌اند. باری فرمانفرما هم حاکم فارس شده است.

عصری یک ساعت به غروب مانده پیاده رفتم به مجلس به روضه. هنگامه غریبی بود از دَرِ مجلس و جلو خان جمعیت بود تا توی عمارت، راه بند بود. دسته سینه‌زن هم می‌آمد و می‌رفت. زن زیادی هم توی مجلس بودند.

توی عمارت و «گالری» مملو بود از جمعیت، در حوض‌خانه برای زن‌ها روضه می‌خوانند و در بالاخانه برای مردها؛ در اغلب اطاق‌ها روضه می‌خوانند. آقا سید عبدالله (و) سایر مجتهدها و غیره و غیره از رجال، وزراء، اعیان، اشراف، شاهزادگان، هر کس را می‌خواستید بود ولی پیداکردنش امکان نداشت.

مؤقرالسلطنه راگویا از منزل سپهدار آورده‌اند در میدان توپخانه در نظمیه حبس کرده‌اند. امشب طرف مغربی، طهران ستاره دنباله‌دار (را) دیدم گویا سه چهار شب است پیدا شده است، دنباله زیادی داشت؛ انشاءالله خداوند خودش حفظ فرماید.

دوشنبه ۱۲ شهر محرم ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل سپهدار به روضه. توی اطاق، روضه می‌خواندند. خودش هم در اطاق دیگری می‌نشیند. حاجب‌الدوله امیر مکرّم لاریجانی (که مدتی) است

آمده، سردار مؤید، امان‌الله میرزا و باقراوف بودند.

سه‌شنبه ۱۳ شهر محرم ۱۳۲۸

موقرالسلطنه را بردند عدلیه استنطاق می‌کنند، خیالات بد در حقش دارند، هر چند (که) آدم بد ذاتی است ولی انشاءالله صد مه‌جانی باو نمی‌زنند، باری هر چه باشد مسلمان است. تا خدا چه خواسته باشد، شاید انشاءالله بعد از خلاص، کردارش هم خوب بشود. عضدالملک هم که شب‌ها روضه می‌خواند، پشت حصیر می‌نشیند. هرکس از وزراء و شاهزادگان بزرگ بروند احضار می‌کند در همان پشت حصیر. ای کاش زنبوری می‌زد.

پنجشنبه ۱۵ شهر محرم ۱۳۲۸

آقا سید مسیح آمد. نوشته از طرف مجلس آمده (است) برای اطاق‌های سمت شرق. باری عمله‌جات آوردند که از این طرف بگیرند. باری رفتم منزل ضرغام‌السلطنه، ابوالقاسم‌خان پسرش هم بود معلوم می‌شود باز حاجی علیقلی خان و سپهدار دوره‌اش کرده‌اند. باری از آنجا آمدم منزل موثق‌الدوله. از اخبار تازه این است. نظارت را هم از عین‌السلطان پسر موثق گرفته‌اند، دادند به پسر عضدالملک (که) رکن‌السلطان باشد. نظام‌السلطان هم کشیک‌باشی شده است. گویا یک پسر دیگر عضدالملک هم رئیس خلوت شده است. باری موقرالسلطنه را هم خیال کشتنش را امروز دارند. شرح آمدنش خیلی است، ریش زیادی گذارده است با عمامه، به اسم روضه‌خوان از طرف خراسان آمده به شاهرود، استرآباد و مازندران. آمده است به طهران؛ رفته بوده است به خانه‌اش؛ چون ریش داشته و عمامه سرش بوده کسی او رانشناخته است به خانه‌اش راه نداده‌اند؛ بعد می‌رود پیش پدرش، پدرش او را راهنمائی می‌کند برود پیش سپهدار؛ وقتی که

می‌رود او هم معلوم است از یک طرف به مجاهدین اشاره مـی‌کند، از طـرف (یک) می‌گوید من توسط می‌کنم و اسباب قتلش را فراهم می‌کند و می‌گوید من بی‌خبر هستم. باری استنطاق هم که کرده بودند چیزی معلوم نشده، آنوقت حکم قتلش را داده بودند. عصری خبر آوردند که بیچاره موقر را به دار زدند، قدری که او را بالا کشیده بـودند طناب پاره شده بود، به زمین خورده بود، مردم هم فرار کرده بودند، باری دوباره بـه دارش کشیده بودند خیلی سخت جان داده بود، جمعیت زیادی هم بودند برای تماشا، باز دست می‌زدند شادی می‌کردند که یک مسلمان هم باز کم شده.

شنبه ۱۷ شهر محرم ۱۳۲۸

از اخبار تازه که شنیدم این است که گفتند: پریروز وقتی که موقرالسلطنه را به دار زده بودند بعدش وزیر مختار روس از میدان توپخانه عبور کرده بوده است؛ خیلی از این حرکت بدش آمده بود، گفته بوده است که از دار نعشش را بیاورند پائین. رفته بوده است سفارت آلمان، سپهدار هم آنجا بوده است، گویا یک عیدی بـوده است، خـیلی (بـه) سهپدار بی‌اعتنائی کرده بوده است. فرنگی‌ها خیلی بد گفته بوده‌اند.

چهارشنبه ۲۱ شهر محرم ۱۳۲۸

آقامیرزا حسین قزوینی دائی نصرالملک که وکیل قزوین است آمده بود اینجا؛ قدری نشسته، صحبت کرد. از اخبار تازه: حکومت شیراز هنوز در میانه است، گـاهی می‌گویند به فرمانفرما، گاهی نصرت‌السلطنه (به) پیشکاری وزیر اکرم. باری بعد رفتم منزل ناظم‌السطنه برای تسلیت، تنها بود. مدتی آنجا نشسته صحبت کردیم، خیلی کسل بود برای اینکه، رفقا (و) دوستان هیچ نرفته بودند برای تسلیت او. علاءالدوله آنروز که می‌خواستند موّقرالسلطنه را به دار بزنند، رفته به شکار. ناظم‌السطنه آدم فرستاده بـوده

است که برو پیش عضدالملک یک کاری بکن، جواب داده بود که به من دخلی ندارد. عضدالمک هم هیچ آدمی (و) پیغامی برای ناظم‌السلطنه نفرستاده، در خصوص مؤقرالسلطنه هم هیچ اقدامی نکرده است. هیچ (یک) از رفقا نرفته‌اند منزل ناظم‌السطنه. از این جهت‌ها کوک‌تر بود تاکشتن پسرش.

پنجشنبه ۲۲ شهر محرم ۱۳۲۸

عصمت‌الملوک دختر خان معیرالممالک راکه مستوفی‌الممالک پارسال گفتند طلاق داده؛ طلاق نداده بوده است متارکه کرده بودند. عصمت‌الملوک هم رفته بود خانه پدرش. دیروز یا پریروز آشتی کرده رفته است خانه مستوفی‌الممالک. معیّرالممالک هم گویا امروز رفته است به مهرآباد که از آنجا برود به رشت، سر حکومتش.

شنبه ۲۴ شهر محرم ۱۳۲۸

اخبار تازه که در خارجه روی داده این است که در چندی پیش پارلمان عثمانی، آتش گرفته است و به قدر یک کرور خسارت وارد آمده است. دیگر از اخبارات تازه این است که به قدر ده روز است که شهر پاریس را آب گرفته است، رودخانه سِن بالا زده است، تمام شهر پاریس را آب گرفته، به قدر چهار صد کرور تا به حال خسارت وارد آمده است؛،تمام عمارت(ها) را مرتبه اوّلش را آب گرفته است، خیلی غریب است مردم به اطراف فرار کرده‌اند. یکی دیگر هم این است که یک مرده از مصر به پاریس آورده‌اند. آن کسیکه آورده، آن کسیکه خریده و آن دلال هر کدام به یک شکل تلف شده‌اند؛ خود فرانسویها گفته بودند که این مرده شوم است، هر کسی هم که در موزه لوور می‌دیده است بیک دردی مبتلا می‌شده است. باری از این اخبار خیلی است.

میانه «پلکونیک» و سپهدار هم بعضی گفتگوهاست ولی چون (به) تحقیق

نمی‌دانم ننوشتم). بعدها (که) درست بفهمم خواهم نوشت. عصری سوار شده رفتم دکان باغدسر. از آنجا رفتم خانه غنچه خانم. بعد رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، در عمارت بزرگ بودند. وزیر مختار اطریش آمده بود، بعد رفت. در میدان توپخانه جمعیت زیادی بود، بعد که معلوم شد یک نفر مجاهد از اهل همدان (را که) زده بوده است یک نفر مجاهد دیگر راکشته بوده است و پارسال هم یک نفر سیّد را کشته بوده است می‌خواستند قصاص بکنند ولی موقوف شده، هنوز استنطاق تمام نشده است. مجلس هم امروز وزراء را خواسته بودند، به علاءالسلطنه خیلی ایراد گرفته بودند در باب قشون روس که چرا از خاک ایران بیرون نمی‌روند (و) بعضی ایرادات. سپهدار نطقی کرده بوده است حالا که وکلا جداًکار می‌کنند وزراهم جداًکار خواهند کرد.

دوشنبه ۲۶ شهر محرم ۱۳۲۸

با آجودان حضور رفتم خانه فرمانفرما، نبود؛ پسرش عباس میرزا بود با دکترش، دو نفر هم از وکلاء آنجا بودند که نشناختم.

از اخبار تازه این است که دیروز، پریروز علاءالسلطنه وزیر امور خارجه را خیلی وکلاکرده عقب بودند، او را مفتضح کرده بودند که تو چه اقداماتی کرده‌ای برای بیرون رفتن قشون روس؛ او هم آنچه در دلش بوده است نتوانسته بگوید، جواب نداده، گویا معزول شده است. معاون‌الدوله هم به قدر شش هفت روز است از فرنگستان آمده است.

شنبه ۲۷ شهر محرم ۱۳۲۸

باری اخبار تازه این است که امروز پایِ قاپُق سربازهای فوج ملایری با فوج طهران دعوا کرده‌اند، گویا یک نفر هم کشته شده است. یکی هم زخمی (و) در شرف موت است. چندین نفر هم زخمی و پا شکسته هستند. باری وزرا هم در مجلس بودند.

اغلب جاها هم گویا بر هم خورده است، بازار کرمانشاه هم آتش گرفته است و خسارت زیادی به اهل کرمانشاه وارد آمده است.

پنجشنبه ۲۹ شهر محرم ۱۳۲۸

از اخبار تازه این است که چند روز است رحیم خان با یک عده سوار فرار کرده رفته است به خاک روسیه پناهنده شده است، سایر کردهای شاهسوند هم تسلیم شده‌اند. روزنامه‌های ایران خیلی از دولت روس تکذیب می‌کنند و بد می‌نویسند. یک شب نامه هم چند شب قبل به سفارت روس انداخته بودند که ما ملت ایران چنین و چنان خواهیم کرد. چرا قشون روس از خاک ایران بیرون نمی‌رود. و عین شب‌نامه را تلگراف کرده‌اند. میانه روس‌ها با مجلس بدجوری درگرفته است. عصری هم رفتم منزل شیخ محمد رضای قمی پیش‌نماز. نمی‌دانم مجتهد.

جمعه سلخ شهر محرم ۱۳۲۸

رفتم حمّام، بیرون آمده، در منزل بودم؛ عصری ضرغام‌السلطنه، سالار محتشم، حاجی امین‌الخاقان، میرزا آقاخان و اخوان بودند.

اخبار تازه که شنیده شده است این است که: گفتند هشت نفر از آدم‌های رحیم خان رفته بودند در قنسولگری تبریزِ روس متحصن شده بودند. ستارخان سوار و جمعیّت زیادی جمع می‌کند که من می‌روم در قنسولگری روس این هشت نفر را به عنف می‌کشم بیرون و اگر ندادند چنین و چنان می‌کنم. بعد گویا این خبر به مخبرالسلطنه می‌رسد، می‌رود جلو ستارخان را می‌گیرد. مهلت می‌گیرد خودش می‌رود به قنسولگری به یک زبانی آن هشت نفر را بیرون می‌آورد، گویا دو سه نفرشان را در بین راه تیکه تیکه می‌کنند و باقی را می‌آوردند، به دار می‌زنند. امروز یک واعظی در مدرسه شیخ

عبدالحسین روی منبر گفته بوده است اگر اینطور باشد با این پی کردَنِ روزنامه‌ها روس‌ها را، نتیجه خوبی نخواهد داشت. گفتند معیرالممالک هم امروز رفت به طرف گیلان، این بار چندم است که هی می‌شنوم معیرالممالک رفت. باز معلوم می‌شود نرفته است. فرمانفرما هم از حکومت شیراز استعفا کرده.

شنبه غره شهر صفر ۱۳۲۸

اخبار تازه (که) چند روزی است روی داده و ننوشتم این است:

محمدقلی خان شاطرباشی مظفرالدین شاه که پارسال در واقعه مجلس، جنگی نمایان در انجمن آذربایجان کرده و بعد مخفی شده بود، امسال آمده بود طهران و حکومت ساوه و زرند را به او داده بودند، چندی قبل در حمام به ضرب تپانچه خودش را می‌کشد. زن و بچه‌اش را روانهٔ طهران می‌کند که من خودم هم خواهم آمد، بعد می‌رود توی حمّام خودش را می‌کشد. دیگر جهتش معلوم نیست.

یکشنبه ۲ شهر صفر ۱۳۲۸

اخبار تازه این است که حاجی معین‌السلطان از حاجب‌الدوله‌گی معزول شده باز همان معین‌للسلطان خودمان شده و مصطفی خان امیر معظّم برئیس فراش‌خانه حاجب‌الدوله شده است. باری سپهدار هم (که) چند روز بود استعفا کرده بود و خودش را بناخوشی زده بود، امروز رفته بود به دَرِ خانه، استعفایش قبول نشده است.

چهارشنبه ۵ شهر صفر ۱۳۲۸

رفتم خانه معین‌السلطان، برای اینکه از حاجب‌الدوله(گی) معزول شده است دیدنی کرده باشم. باری اجلال‌الملک آنجا بود. بعد هم عمیدالدوله آمد. حکومت

شیراز را هم دادند به ظفرالسلطنه.

پنجشنبه ٦ شهر صفر ۱۳۲۸

مدتی راه رفته، بعدرفتم‌منزل ضرغام‌السلطنه. شریف‌زاده یک سیدی است از اهل آذربایجان، نطاق (و) حرّاف است به قول خودش خدمت‌ها به مشروطه کرده است ولی برای خودش حرف می‌زند، آنجابود.به وزراء و وکلاء فحش می‌داد. الحق بد حرف نمی‌زد.

جمعه ۷ شهر صفر ۱۳۲۸

امروز بنا بود با مستوفی‌الممالک بروم به شکار ولی چون باران می‌بارید مأیوس شدم از رفتن شکار، می‌خواستم بروم حمام که مستوفی‌الممالک آدم فرستاد (که) ما رفتیم به فرح‌آباد شما هم بیآئید اگر هوا باز شد برویم شکار. باری دوباره ترتیبات شکار را داده، سوار درشکه شدم رفتم.

مستوفی‌الممالک، مسرورالسطنه، آجودان حضور، اسعدالملک و پسر حاجی ندیم‌باشی شیرازی بودند، قدری تخته‌بازی کرده، قدری به نشانه تفنگ انداخته، عصری چهار (به) مغرب مانده هوا کمی باز شد، باران ایستاده میل شکار شد. سوار شدیم رفتیم به درهٔ زرک. قوشِ مستوفی‌الممالک را قوش‌چی‌ها سیر کردند. یک قوش خوب پرید یک کبک خوبی گرفتیم ولی یکی دیگرش پرید.

دوشنبه ۱۰ شهر صفر ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه حضرت احدیت را گفته، هوا هم گاهی آفتاب گاهی ابر بود.تمام روز را در اندرون بودم با علیقلی میرزا بازی می‌کردم. مبلغی هم پول من را برده عصری هم رفت امیریه.

شنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۲۸

سوار شده رفتیم به طرف قورچای برای شکار کبک، دو تا کبک من زدم، (یکی هم) اخوی زد. از باغ علی خان من آمدم به جاده رو به «کند»، سه نفر قرق‌چی آمدند جلوی ما از ما بلیط خواستند. ما جواب دادیم ما مهمان مستوفی‌المـمالک بـودیم او نیآمده ما مراجعت می‌کنیم. یـواش یـواش طـرح صـحبت بـا مشـهدی عـلی انـداخـته می‌خواستند او را تنها و از ما خارج بکنند و تفنگ و اسبش را بگیرند. ما فهمیدیم خیال حضرات (چیست) مشهدی علی را صداکرده، آمد جلو. بعد جلوی اسب مشهدی علی راگرفته تشر زده ول دادند؛ می‌خواستیم فرار بکنیم که جلوی غلام علی بیک جلودار را گرفته نگرش داشتند ما اسب انداخته، جلودار هم اسب دواند. قرق‌چی رکاب اسب را گرفته، یک مقداری هم با اسب آمد بعد دیگر نتوانست با اسب بیآید. اخبار تازه که قابل باشد نبود مگر این (که) اغلب جاها شلوغ است، لرستان، عربستان و کردستان. شهرت دارد که اصفهان هم بازارش را بسته‌اند. شیراز هم شلوغ است. در مازندران هم لطفعلی خان کلبادی، کسان خودش به او شوریده‌اند. خودش فرار کرده به روس‌ها پناهنده شده است. معروف است که رحیم خان سردار نصرت هم دوباره از روسیّه مراجعت به خاک ایران کرده مشغول جنگ (و) تاخت و تاز شده است. اسماعیل خان سوادکـوهی هـم قدری اسلحه پیشش است، از او مطالبه کرده توپش را داده است ولی یک قدری تفنگ و فشنگ پیشش است می‌خواستند سوارِ مجاهد بفرستند از او بگیرند. اگر همچه کاری بکند مفسده بزرگی آنجا خواهد شد. این اخبارها هست، معلوم نیست که کدام راست و کدام دروغ است. انشاءالله تمام دروغ است. هر کدام راست باشد دوباره خواهم نوشت.

چهارشنبه ۱۹ شهر صفر ۱۳۲۸

اخباراتی که شنیده شده این است که گفتند ظهیرالدوله حاکم طهران شده، حکیم

الملک رئیس خلوت شاه شده است.

پنجشنبه ۲۰ شهر صفر ۱۳۲۸

دو سه روز قبل از طرف هیأت اانکشافات مسروقات دولتی رفته بودند خانه موثق الملک، افتضاح زیادی سرش آورده بودند.

شنبه ۲۲ شهر صفر ۱۳۲۸

از اخبار تازه این است: شاهزاده امان الله میرزا (که) سوارهٔ ملایر و منصور را به او داده‌اند. بعد از زحمات زیادی دویست نفر از اینها را حاضر کرده است و امروز در میدان توپخانه سان داده است. چادری زده بوده است، جمعیت زیادی تماشاچی جمع شده بودند برای تماشا، از قرار اسب‌های خیلی بدی هم داشته بودند و مردم هی بیخود دست می‌زدند. امان الله میرزا هم می‌رفته جلو سلام می‌داده است. بیخودی هم یک نفر شیپورچی شیپور می‌زده است. یک مشق جزئی هم کرده بودند، تفنگ انداخته بودند، و مردم بیخود فرار کرده بودند. باری مجاهدین چند روز است سر بلند کرده‌اند، حقوق (و) مواجبشان را می‌خواهند. از مجلس هم قطع کرده‌اند، دو سه روز قبل (هم) قهر کرده بودند. می‌خواستند بروند. معزالسلطان هم می‌خواست، برود، بعد بالاخره جلوگیری کرده بودند، خیلی بگو مگو تویشان افتاده ولی دیروز گویا قرار بر این داده بودند که آنچه مجاهدین که رعیت روس هستند نفری یکصد تومان انعام بدهند با مواجب پس افتاده‌شان بروند روسیه، اهل تبریز را هم نفری بیست تومان، اهل رشت را نفری ده تومان، قزوین نفری پنج تومان بدهند با مواجب پس افتاده، اسلحه را ازشان بگیرند بروند. دور نیست که در وقت رفتن دستبردی (به) تمام شهر بزنند آنوقت بروند. دویست نفر از مجاهدین (را) انتخاب کرده‌اند بمانند، آنها هم معلوم است صد نفر از آدم‌های

سپهدار خواهند بود، صد نفر از آدم‌های حاجی علیقلی خان.

یکشنبه ۲۳ شهر صفر ۱۳۲۸

عصری هم رفتم منزل موثق الدوله حاجی امین الخاقان بود. اخبار تازه اینکه شاهزاده دارا از میر آخوری معزول شده، رکن السلطان پسر عضد الملک امیر آخور شده است.

چهارشنبه ۲۶ شهر صفر ۱۳۲۸

سوار شدم رفتم خانقاه به روضه ظهیرالدوله. (روضه را) در سر مقبره می‌خوانند. عمیدالدوله، امام جمعه حالیه، آقاسید محمد، معین السلطان ـ محمود میرزا پسر جلال الدوله (و) جمعی بودند. حاجی تاج هم آمد و خواند. از اخبارات تازه این است که چند روز است اعظم الدوله پسر ظهیرالملک با چند نفر دیگر را که آمده‌اند طهران، گرفته در نظمیه حبس کرده‌اند و حالا آورده‌اند در دارالحکومه، بعضی حرف‌ها هم درباره آنها می‌زنند. یکی می‌گوید می‌خواهند بکشندشان، یکی می‌گوید بایست پول زیادی بدهند. باری دیروز در مجلس میانه وکلای آذربایجان (و) طهران گفتگو شده بود. پسر میرزا آقای اصفهانی (و) چند نفر دیگر که مدتی است حبس هستند، گویا چندین عریضه به وکلا نوشته‌اند که: آنوقت که در هیئت مدیریه ما را حکم به حبس دادند ما مقصر پلیتیکی (بود یم) باز دوباره ما را می‌برند در عدلیه استنطاق بکنند. اگر ما مقصر هستیم مجازات بکنند یا حکم به حبس ابد بدهند. چون استنطاق ما تمام نشده است بی جهت ما را چرا زجر می‌دهند، گویا در مجلس این فقره مطرح شده بوده است، وکلای آذربایجان گفته بودند که بایست حبس باشند. بعضی‌ها گفته بودند بایست در عدلیه مذاکره بشود. سر این، گفتگو شده بود. به اسب، قاطر، الاغ و گاو و ....، مالیات بسته‌اند، تنباکو، نمک،

سایر حبوبات را هم مالیات بسته‌اند. صورت مالیاتش را بعد خواهم نوشت.

پنجشنبه ۲۷ شهر صفر ۱۳۲۸

اخبار تازه این است: اعتماد الحرم از آغاباشی‌گری معزول شده، معتمد الحرم آغاباشی شده. سالار السلطان پسر عضد الملک هم نظارتش رسمی شده، تابحال هنوز رسمی نشده بود در چهار راه حسن آباد گفتند امروز دعوا شده، برادر کرم خان را یک نفر مجاهد کشته. پلیس‌ها می‌خواستند مجاهد را بگیرند گویا اعتشاش شده بود، تفصیلش محقق نیست بعد خواهم نوشت.

جمعه ۲۸ شهر صفر ۱۳۲۸

رفتیم بخانه آقاسید محمد روضه خوان چون روضه را من پول داده‌ام ولی آنجا می‌خوانند. آخر روضه قرآن سرگرفتیم خیلی خوب می‌خواندند. آقاسید حبیب، آقا سید آقا هم بودند. رفتم امامزاده حسن آنجا هم شعاع الدوله و سردار کل را دیده، قدری با آنها صحبت کردم. سردار کل راریاست قشون آذربایجان داده‌اند، می‌گفت بعد از سیزده خواهد رفت. آمدیم خانه غنچه خانم، ارباب شهریار هم آنجا بود. قدری صحبت کردیم می‌گفت به انتظام الدوله لقب سرداری داده‌اند باری اخبار تازه این است که: امروز در حضرت عبدالعظیم سال میرزا مصطفی و آن حضراتی که پارسال در حضرت عبدالعظیم کشته‌اند می(گیرند). از مجاهدین و وکلا و وزراء (و) سایر مردم جمعیت زیادی رفته بودند واعظین نطق کرده بودند، حرف‌ها زده بودند. آصف الدوله هم چند روز است حکومت خراسان را باو داده‌اند، دو سه روز است رفته است. امروز واعظین خیلی در باب او حرف زده بودند. از وزیر داخله بازخواست کرده بودند که چرا او را حاکم کرده است، بعد وزیر داخله گفته بوده است فرستادم برگردانند. بعد مردم

دست زده بودند و اظهار خوشحالی کرده بودند. نهار مفصلی هم تدارک برای مردم کرده بودند، از قرار حضرت عبدالعظیم هم خیلی منظم بوده است هیچ نمیگذارند زن‌ها با مردها قاطی بشوند.

دیروز هم که در چهار راه حسن آباد گفتند دعوا شده بود و برادر کرم خان اتابکی رل کشته‌اند دروغ بود. برادر کرم خان زخمی شده بوده است ولی نمرده بوده است، مجاهدین قفقازی با مجاهدین شهر می‌خواسته‌اند با هم دعوا بکنند، سنگر بندی هم کرده بودند، از قرار یکی از کاپیتن های روسی میانه راگرفته و صلح داده بوده است. اغلب از دکان‌ها را بسته بوده‌اند، نزدیک بوده است که بازارها را هم ببندند. باری دیگر از اخبارات این است که: چند روز قبل وزراء به ناصرالملک گفته بودند که چرا کار قبول نمیکنی، وزارت امور خارجه بی صاحب مانده است، قشون روس را چرا از خاک ایران بیرون نمی‌کنید. ناصرالملک گفته بوده است من به یک شرط قبول می‌کنم که بمن پول و قشون مرتب بدهید والاّ من کار نمی‌توانم بکنم.

شنبه ۲۹ شهر صفر ۱۳۲۸

از اخبار تازه این است که گویا می‌خواهند جواهرات دولتی را بفروشند. در صندوق خانه یک اطاق برای وزراء (و) بعضی از وکلا ترتیب داده‌اند (که) بروند آنجا عمل فروش جواهرات را معیّن کنند.

سه شنبه ۳ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، نبود رفته بود منزل وزیر داخله، آنجا پیشش صارم الدوله حاجی میرزا احمد خان، سردار محتشم، ضیاءالسلطان پسر وزیر داخله، محمد حسن خان برادر مرحوم اتابک بودند. بعد هم وزیر داخله تشریف آوردند با

تبختر هر چه تمام تر. باری بعدش صمصام السلطنه آمدند. صمصام السلطنه پیر شده است. سالها بود ندیده بودمش. حاجی میرزا احمد خان میگفت از وزارت تشریفات استعفا کرده‌ام.

چهارشنبه ۴ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

امروز آقاسید عبدالله و برادرش، پسر بزرگش (و) ساعد الدوله اینجا نهار دعوت دارند. اول ساعدالدوله آمد، بعد سایر(ین) مدتی صحبت کرده، صرف نهار شده بعد از نهار آسید عبدالله رفت. قدری با ساعدالدوله تخته بازی کرده او هم رفت. سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. بیرون تشریف داشتند. آقاسید محمد صراف و حاجی محمد تقی شاهرودی دهات حضرت اقدس را اجاره کرده‌اند، یقین خیال دارند تمامش را بخورند. چون که من می‌خواستم در این کار اقدام بکنم، خدمات عمده به حضرت اقدس بکنم، صداقت بخرج بدهم ولی از آنجا (که) شخص حضرت اقدس از صداقت خوشش نمی‌آید بایست مالش را به تقلب بخورند و بدش راهم بگویند. به این جور آدم‌ها مایل است، به آنها واگذار کرده است. ولی عقیدهٔ من این است که، انشاءالله تعالی بلکه بدلشان بیاندازد قدری انصاف بکنند. باری آنجا بودند، مشغول گفتگو بودند. سهام لشگر که شریک دزد و رفیق قافله است با صدیق الممالک که، میرزا و مستوفی املاک (و) کارهای حضرت اقدس است بودند. مدتی تماشای ایشان را می‌کردم (که) چه جور مشغول چاه کندن هستند که حضرت اقدس (را) به چاه بیاندازند ولی من هر آنچه بایست بگویم (و) به عقلم می‌رسید بعرض حضور حضرت اقدس رسانده بودم ولی از آنجاکه همیشه حرف این جور آدم‌ها پیش است البته آنها پیش خواهند برد.

پنجشنبه ۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

از اخبارات تازه گفتند یک عدهٔ قشون زیادی از دولت روس تازه وارد

آذربایجان شده‌اند، در میانه وزراء بگو مگوست.

جمعه ٦ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

رفتم منزل موثق الدوله. ضرغام‌السلطنه، معین‌السلطان، جلال‌الملک و معزهمایون بودند. وقت ظهر بود که رفتم منزل موثق الدوله، چلوکباب آوردند صرف شد. توی خیابان نظامیه یک دکان چلوکبابی است قرار دادیم هر روز که دور هم جمع بشویم، صاحب خانه یک تومان چلوکباب بفرستد بیاوردند با هم بخوریم، به شرط اینکه دیگر هیچ چیز تهیه نکنیم. بعد از نهار مشغول بازی کردن شدیم، مبلغی بردم. عصری هم مجدالدوله آمد. آمدم منزل، اخوان، آقامیرزا آقاخان، ادیب السادات (و) سید طاهر بودند. رفتم اندرون نماز خواند. نهار خوردم آمدم بیرون رفتم تماشای تا ساعت ۳ بودم. پرده‌های خوب نشان داد. باری از اخبار تازه این است که عمله جات خلوت غریبی برای شاه معیّن کرده‌اند. تماماً جاهل بی دین ولا مذهب، اشخاص عجیب. اسامیشان را خواهم نوشت.

شنبه ۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

مشغول بعضی کارهای اندرون (و) عکس درست کردن بودم، بعد رفتم حمام حجامت کرده خون گرفتم. اخبار تازه گفتند: معاون‌الدوله وزیر امور خارجه شده است.

یکشنبه ۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

از اخبارات تازه این است که ضرغام السلطنه امروز به طور قهر رفت به طرف اصفهان و ولایتش. الحق حق هم داشت. برای اینکه خیلی زحمت کشید، نه کار به او دادند و نه وَقری برایش گذاردند. خیلی صدمه زدنش، کار پولیش هم به جای بدی

کشیده بود، مستأصل شده، به قدر یکصد سوار هم داشت، به آنها هم هیچ چیز نمی‌دادند، دو تومان سه تومان، پول قرض می‌کرد. باری رفته است به حضرت عبدالعظیم (که) بعد برود. یکی دیگر هم این که اعلان کرده‌اند. در روزنامه‌ها هم اعلان کرده‌اند که عید موقوف است برای اینکه اهل اردبیل برادران ما عزادار هستند، قشون اجانب در خاک ایرانست بایست عزادار باشیم. پول خرجِ عید را بدهند اعانه که بخورند و بما فحش بدهند.

بسم الله الرحمن الرحیم

تحویل ایت‌ئیل ۱۳۲۸

انشاءالله مبارک و میمون است. سوار شده رفتم به حضرت عبدالعظیم زیارت، جمعیت خیلی بود. از هر قبیل آدمی بودند. باری امروز در توی صحن ضرغام السلطنه رفته بوده است منبر، نطق کرده، خداحافظی کرده بود از مردم، بعدش هم سید جهاد اکبر بهاءالواعظین هم زیاد حرف زده بوده است بر ضد سپهدار و وزیر داخله. خیلی گفتگو کرده بودند که عدالت ندارد، تمام کارها برای عدالت شده بود، حالا عدالت نیست. بعد آقا محمد مجاهد که به منبر می‌رود. و حرف می‌زند. رفته بود گفته بود که چرا ضرغام می‌خواهد برود، ای مردم نگذارید برود. بنای فحش را گذارده بوده است به آصف الدوله. گفته بوده است که آصف الدوله ولد الزناست. آن کسی که آصف الدوله را می‌خواست حاکم بکند او هم ولد الزناست. خیلی بد گفته بود. مرتضی قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه از جا در رفته بوده است، میخواسته تفنگ بکشد، بعد جلوگیری کرده بودند. سردار ظفر (و) سایر (ین) هم بوده‌اند. معزالسلطان (و) سایرین نمی‌گذارند نزاع بشود. بعد میروند باغ سراج الملک. آنجا هم نطاقین دوباره از سر می‌گیرند. وقتی که

توی صحن یکی از واعظین حرف میزده معز السلطنه فحش داده بوده است اینرا هم استشهاد درست کرده بودند. باری اغتشاش غریبی شده بوده است، باری زیارت کرده آمدم باغ سراج الملک که از ضرغام دیدن بکنم. دیدم خیلی شلوغ است نرفتم.

سه شنبه ۱۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل مستشارالدوله رئیس (مجلس). بعد رفتم منزل عضد الملک، قدری نشسته بعد رفتم در خانه، با اینکه می‌گفتند عید نیست، اعلان کرده و در روزنامه‌ها نوشتند، (باز) از یک طرف عید می‌گیرند. رفتم به دیوان خانه، مستوفی الممالک در عمارت بلور بود، بعد رفتیم حضور همایونی، اوّل هم پیش عضدالملک رفته، بعد رفتم شرفیابی حاصل کردم، ولیعهد هم بودند. سپهدار ، وزیر داخله صمصام‌السلطنه، فرمانفرما، صدرالسلطنه، صنیع الدوله در حضور بودند، پسر فرمانفرما «عباس میرزا» آجودان باشی کل شده است، امان الله میرزا معاون وزارت جنگ، امیر مکرم لاریجانی رئیس قورخانه، یعنی مدتی است به او داده‌اند. سفرا هم در دربار جمع شده بودند برای شرفیابی. وکلا هم در عمارت ابیض آمده بودند که بعد از سلام شرفیابی حاصل کنند. باری حاجب الدوله هم دم در دیوان خانه راگرفته مردم را کتک می‌زد.می‌خواستند بروند توی دیوانخانه جلوگیری می‌کرد. وثوق الدوله از وزارت مالیه استعفا کرده، مشیر الدوله از دیوان خانه عدّلیه، صنیع الدوله از وزارت فوائد عامه.

چهارشنبه ۱۱ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل معاون‌الدوله، عید (و) آمدن از فرنگش (و) وزارت خارجه(اش را) به او (تبریک) گفتم، مدتی صحبت کردیم، محتشم السلطنه مشغول آموختن وزارت خارجه به او بود.

پنجشنبه ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

رفتم منزل آقای آقاسید عبدالله، آنجا هم شیخ مهدی عرب، سید علی جمارانی و (جمعی) بودند. آنجا می‌گفتند عدهٔ قشون روس در هر جا که بودند زیادتر شده است، در جلفا هم قشون زیادی آمده است. بعد سوار شده رفتم در اندرون دیدن معتمدالحرم، بعضی از آقایان بودند. بعد سوار شده رفتم «تخت زمرد» منزل ارباب شهریار.

جمعه ۱۳ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

سوار شدم رفتم منزل ناصرالملک. حکومت کردستان را به امیر نظام دادند. پسر امیر نظام فوج قره گوزلوی همدان را با پدرش می‌برد کردستان. بعد رفتم منزل ظهیرالاسلام نبود، کارت گذاردم. رفتم منزل مؤید الدوله نبود، کارت گذاردم، رفتم منزل سلطان العلماء نبود، کارت گذارده، منزل حاجی ملک التجار هم کارت گذاردم. رفتم خانه صد رالعلماء بود قدری نشسته صحبت کردیم. صدر العلماء که همه جا تلگراف کرده بود عید نگیرند، خودش عید گرفته بود و شیرینی و شربت داشت، بعضی تلگرافات داشت از ولایات (که) عید نگرفته‌اند. باری رفتم منزل امام جمعه، نبود، کارت گذاردم.، سوار شده آمدم منزل. از اخباری که شنیده شده این است: گفتند ظهیر الملک در کرمانشاهان نظام السلطنه حاکم راگرفته عوض اعظم الدوله پسرش، حبس کرده است، زنجیر کرده است. با والی پشت کوه اتحّاد کرده است گفته است اگر یک موی از سر پسرم کم بشود چنین (و) چنان خواهم کرد. این مسئله در شهر شهرت دارد، راست و دروغش معلوم نیست گویا یک چیزی باشد، چون که می‌خواستند یک بلائی سر پسر ظهیرالملک بیآورند، از اینکه نیاورده‌اند و موقوف شده گویا چیزی باشد. باری امروز در میدان مشق تا ظهر مشق می‌کردند و فردا گویا عضد الملک (و) وکلا (و) وزراء می‌روند میدان، ما نور می‌خواهند بکنند. عصری هم منیرالدوله، نگار الملوک،

همشیره‌های شاهزاده[1] جون آمده بودند اندرون. نماز خوانده رفتم بیرون، امیرهوشنگ پسر آصف السلطنه را آورده بودند چند شیشه عکس از او برداشتم. باری گفتند که ضدّیت ما بینِ قزاق‌ها مجاهدین دور نیست (که) فردا جنگ راستی راستی بشود ولی امیدوارم به خیر بگذرد. چند روز هم هست در مسجد شیخ عبدالحسین دوباره چادر زده(اند) و برای اینکه قشون روس در مملکت است عزاگرفته‌اند. یکی دو نفر از واعظین حرف می‌زنند. اعتصام السلطنه می‌گفت روس‌ها درینگه امام مشغول ساختن جا هستند، چون یک دانگ ازینگه امام مال زن اوست. ستارخان (و) باقرخان هم که چند روز است از تبریز بیرون آمده‌اند بیایند رو به طهران. این کار هم از طرف روس‌ها شده گفته‌اند که نبایست آنها در تبریز باشند، برای اینکه چندی قبل می‌خواسته‌اند از قنسل خانه روس چند نفر را بیرون بکشند. روایت هم مختلف شده، برخی گفته‌اند که آوردند بیرون کشتند. بعضی‌ها گفتند همچه کاری نشده، خیال همچه اقدامی داشتند ولی انجام ندادند.

شنبه ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

عین الدوله هم چند روز است رفته مبارک آباد. آمدم در خانه معتضد نظامِ خلج که ضرغام السلطنه دو سه روز است از خانه میرزا هاشم آمده است آنجا. ولی اجزاء (و) آدم‌هایش در حضرت عبدالعظیم هستند. باری هنوز معلوم نیست ماندنی است یا رفتنی، ولی خیلی مفتضح شده، این یک قدر احترامی که داشت تمام شد. امروز در میدان مشق زیر قزاقخانه چادر زده بودند، عضد الملک (و) وزراء و وکلا آمده بودند، عضد الملک هم با کمال تشریفات آمده بود. کالسکه بزرگ سلطنتی را برایش درست کرده بودند، شاطر(و) فراش زیادی مثل یک شاه ورودش داده بودند، جمعیت تماشاچی خیلی زیاد بوده است (به) قدری که حساب نداشته است. قدری مشق کرده

۱ـ شاهزاده معزّز اعظم همسر دوم ملیجک

بودند، قدری هم توپ خانه قزاق و غیره مشق کرده بودند، قدری توپ انداخته بودند، دو دسته سوار بختیاری هم با هم مانورکرده بودند رو به هم اسب دوانده بودند. رو به هم تفنگ انداخته مردم راگول زده بودند، بعد دفیله رفته بودند. تمام بقدر چهار پنج هزار نفر بیشتر نبوده‌اند.

یکشنبه ۱۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

رفتم احوالپرسی آصف الدوله، چند روز است خیلی سخت ناخوش است. خداوند رحمش کند، خیلی حکیم های فرنگی (و) ایرانی سرش کار می‌کنند بسیار خطرناک است. باری سردار ظفر، ساعد الدوله آنجا بودند، شهاب الملک پسرش بنان السلطنه، دامادش سالار فیروز از مردم پذیرائی می‌کردند.

سه شنبه ۱۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

پسر سعد الملک (را) که اسمش خان باباخان از دختر عبداللّه‌خان امیرنظام حالیه است (و) در سال وبائی مادرش مرده است، (و) به سن هفت سالگی است، امروز ختنه می‌کنند، مهمانی است. باری شیراز این روزها خیلی مغشوش است مخصوصاً این روزها که غریب خان، آدم ظل السلطان که پسر پرویز خان است و دو سه ماه قبل اسکناس زیادی از بانک انگلیس دزدیده بود ولی مهر دولتی نداشته بوده است بعد مهرش را هم می‌سازند، بانک هم مفتش گذارده بوده است تا پیدا می‌شود امروز غریب خان را آورده بوده‌اند به شهر اصفهان و بگو مگوی زیادی کرده بوده‌اند. چند روز مهلت خواسته بوده است، گویا با ایل قشقائی نسبتی دارد، خیلی هم رشیداست. باری در آنجاها مشغول چپاول است.

چهارشنبه ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

خبر آوردند که حاجی محمّداسماعیل آقای معروف به مغازه، خودش را با تپانچه کشته است، مدتی است در سفارت روس است از همان وقت که محمد علی شاه به سفارت رفته، او بلکه چند روزی هم زودتر رفته است (سفارت روس)، و این مدت در سفارت بوده. پشت سفارت یک خانه اجاره کرده بود، ملّت در باب (حساب) ضرابخانه خیلی با او گفتگو کرده بودند تا آخر حساب ضرابخانه را از روی دستک خودش خواسته بودند مبلغی ضررش شده بود، تبعیدش را خواسته بودند که برود تا نخواسته باشندش نیآید (و) اگر بیآید از حمایت خارج باشد، گویا قبول هم شده بود. روس‌ها دیگر آن قدری که بایست از او حمایت بکنند قدری سست کرده بودند. دیگر نمی‌دانم که چه شده بود، چه جوابی داده بودند روس‌ها، که خودش (را) هلاک کرده بود. دیشب دو نفر مجاهد که هر یک از یک دستهٔ دیگر بودند، گویا یکی از قفقازی‌ها بوده است. نزدیک باستیان خانه «خانم ارکی» و «فاطمه دِردو» رفته بودند، دعوا می‌کنند، کار (به) تیر و تفنگ کشیده شده بود، بطوریکه اهل محل وحشت غریبی می‌کنند گویا یکی هم بمب داشته است، بمب می‌اندازد، دو نفر آدم کشته شده بود و یک نفر هم زخمی شده بوده است. رفتم منزل سالار محتشم بازدید همشیره، قدری آنجا بودم، همشیره صحبت می‌کرد. طویله‌ای که دارند به یک نفر تبعه روس «بانف» نامی اجاره داده‌اند، درشکه کرایه می‌دهد، یکنفر از مهترهایش دعوا کرده بود، از طرف نظمّیه آمده بودند مهتر را بگیرند، فرار می‌کند می‌رود در باغ همشیره قایم می‌شود می‌ریزند توی باغ، مهتر فرار می‌کند بعد «بانف» به سفارت روس اطلاع می‌دهد، دو سه قزاق می‌آیند اجزای نظمیه را بیرون می‌کنند، بطور افتضاح.

پنجشنبه ۱۹ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

اخبار تازه این است که چند روز است عمل نان خیلی بد شده است، بسیار کم

است. (گندم) هر جا انبار باشد می‌روند در می‌آورند اگر در خانه‌ها باشد می‌ریزند از خانه‌ها، در می‌آورند. در خانه، عصمت السلطنه دو خروار گندم داشته، برده بودند. انشاءالله خودش رحم فرماید.

جمعه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

رفتم منزل ضرغام السلطنه احوالپرسی، همین طور سرگردان مانده است. یک لایحه به مجلس نوشته است، چندین مطالب نوشته، هیچ کدام جوابش نرسیده است؛ درباب عدلیه (و) قشون روس (و) بعضی چیزهای دیگر. از قراری که ضرغام السلطنه صحبت می‌کرد می‌گفت: غریب خان در اصفهان معرکه کرده است، آن پولی که از بانک برده بودند در اصفهان، بعضی بختیاری‌ها هم با غریب‌خان شریک بودند؛ یا خودشان برده تقصیر غریب خان گذارده بودند. در هر صورت به غریب خان اذیّت کرده، حبس کرده یا سر زن و بچه‌اش رفته‌اند، او هم سخت یاغی شده است و قمشه را سنگر کرده که چهار فرسخی اصفهان است، به قدر چهار صد پانصد نفر از کهنه دزدهای پاچه ورمالیده‌های اصفهان را دور خودش جمع کرده، دور نیست که ایل قشقائی و صولت الدوله قشقائی هم به حمایت او در درآیند، چون که پرویزخان پدر غریب خان، غلام و نوکر پدر این صولت الدوله بود. از قشقائی قهر کرده سالها پیش ظل السلطان بود. حالا می‌تواند برود پیش آقای خودش یک مفسده بزرگی بر پا کند. امروز هم گارد ملی بقدر دویست نفر سوار گاری شده رفتند برای اصفهان. از قرار غریب خان در اصفهان کارها کرده است! پدر بختیاری‌ها رادر آورده است.

نیم ساعت از شب نماز خوانده با حسن خان، میرزا عزیزالله، (و) مشهدی علی رفتیم تماشا(ی) سینموگراف، انتوان پرده‌های خوب نشان داد. سردار ظفر هم امروز آمده بود اینجا، من نبودم.

شنبه ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

سوار شده با ادیب السادات رفتم منزل وکیل السلطنه بازدید، آن خانه‌ها، منزل‌های مرحوم اتابک، بکلی تغییر کرده تمام را مفروز کرده جدا جدا کرده‌اند (وکیل‌السلطنه)، منزل خودش نبود، رفته بود منزل موسی خان پسر امین الملک. بعد سوار شده رفتم منزل اعتصام السلطنه، قدری هم پیش تاج الدوله بودم، معین الدوله هم که حاکم خمسه بود، سه چهار سه روز است آمده است،گویا معزول شده. اصل تفصیل اصفهان این است: سلطان محمدخان سردار اشجع حاکم اصفهان شده است، حکومت قمشه را داده است به بهادر السلطنه (که) ازکسان خودشان است یعنی از پسرعموهاست. غریب خان که اغلب حکومت قمشه راکرده بوده است، اهل آنجا هم با او هستند، این بوده است (که) در قمشه بهادرالسلطنه را به تهمت اینکه، اسکناس‌ها را او از بانک برده، شبانه غریب خان رفته نردبان گذارده، رفته در عمارت حکومتی قمشه بهادرالسلطنه را گرفته با چند نفر از اقوام (و) آدم‌هایش کتشان را بسته و پیش خودش حبس کرده است. وقتی آنها راگرفته بوده است دعوای چندانی هم نکرده بودند، چون یک مرتبه ریخته بودند سرشان، قدری دعوای چوب و چماق کرده بودند،گویا چند تیری انداخته بودند ولی مفید نشده بود، حالا هم بهادرالسلطنه در حبس غریب خان است.

یکشنبه ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خالق مهربان، سرکار خانم معزالملوک هم تشریف بردند امیریه، مهمان هستند سیزده بدر. عصر هم تمام زن‌های سفرا در امیریه مهمان حضرت اقدس هستند. اغلب مردم دیروز را هم سیزده گرفته بودند به حساب اینکه روز دوشنبه تحویل شده بود. رخت پوشیده رفتم بیرون. ما هم سیزده بدر را در بیرون می‌گیریم. صرف نهار کرده، آش رشته پخته بودند صرف کردیم. باری دیروز در مجلس، صحبت

این بوده است که از مجاهدین و غیره سلب اسلحه بکنند. سپهدار و وزیر داخله هم بوده‌اند، تقی زاده رای نداشته است، خیلی مذاکره کرده بودند، بعضی رأی داده بعضی رأی نداده‌اند گویا بالاخره قرار بر این داده‌اند که هیچکس با خودش اسلحه نداشته باشد و اگر اسلحه داشته باشد بگیرند، پنجاه تومان جرم و دو ماه حبس باشد و اگر دوباره باز اسلحه داشته باشد، چهار ماه حبس یکصد تومان جریمه و اسلحه‌اش را هم ضبط کنند. اما اهل نظام هم حق این که اسلحه با خودشان حمل بکنند ندارند صاحب منصب‌های قزاق‌خانه، مگر در موقع مشق حق دارند، ولی قرار شده است که جیب مردم را نگردند و اگر اسلحه کوچکی داشته باشد دیگر به جیب مردم کار نداشته باشند. این کار را برای این کرده‌اند که ستارخان (و) آدم‌هایشان حمل اسحله نکنند که مبادا با مجاهدین شهری دعوایشان بشود، ولی این کار هم مشکل انجام بگیرد، برای این (که) مجاهدین تمام دلخوشی که دارند همین (است) که به خودشان اسلحه بند (کنند). تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

بعد پیاده رفتیم تا دروازهٔ دوشان تپه، روی خاک ریز. جمعیت زیادی از طرف دوشان تپه می‌آمدند و می‌رفتند. زن‌ها را از دروازه، قدغن کرده‌اند بیرون نگذارند بروند. باری بعد چند نفر از صاحب منصب‌های نظمیه آمدند رفتند رو به فرح آباد. یک درشکه هم چند نفر زن با خودشان بردند، پلیس خواست مانع بشود. صاحب منصب‌ها گفتند مانع نشوید. یکی از صاحب منصب‌ها هم ارمنی بود یکی هم معروف به رفیع زاده. بعد حسن خان معز همایون اخوی، میرزا عزیزالله بصدا در آمدند که چرا بی قانونی کردی. رفتند از باغ ارباب محمد صادق (به) نظمیه تلفن کردند. هیاهو کردند، جمعیّت حضرات زیاد شد، بی مزه نشده بود، نشسته تماشای مردم را کردیم. عضد الملک هم آمده با جمعیت زیادی رد شد. پسرهایش هم این طرف و آن طرف کالسکه‌اش سوار بودند. سوار شده رفتیم تماشا(ی) سینموفتوگراف پرده‌های تازه خوب

آورده بود نشان داد.

دوشنبه ۲۳ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

از اخبارات تازه گفتند امیر اعظم از استرآباد فرار کرده، جهتش معلوم نیست. بکجا رفته است درست معلوم نیست. گویا به طرف سمنان (و) دامغان این طرف ها آمده است، بعد تحقیق کرده خواهم نوشت.

سه شنبه ۲۴ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

شب هم مهمان هرمز میرزا بودیم به تماشای سینموفتوگراف پرده‌های خوب نشان داد، خود هرمز میرزا آمده ما را برد. باری عمارت مسعودیّه یعنی خانه‌های حضرت اقدس ظل السلطان را هم همدم السلطنه عیال جلال الدوله با هرمز میرزا به شراکت به مبلغ پنجاه هزار تومان از ظل السلطان خریده‌اند. حکومت خمسه را دادند به وزیر اکرم میرزا صالح خان. دو روز است عمل نان مغشوش است.

چهارشنبه ۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

امروز کارنان قدری سخت شده بود، زن زیادی رفته بودند در مجلس (و) دیوانخانه، دادو فریاد زده بودند.

پنجشنبه ١٦ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

دیشب هشت نفر دزد از محبس دولتی فرار کرده‌اند، سه نفر انها دستگیر (شدند) نتوانسته فرار بکنند. ولی پنج نفر آنها رفته‌اند، دیوار را سوراخ کرده گریخته‌اند. دیروز زن(ها) در دیوانخانه خیلی نسبت به وزراء بد گفته بودند. از اخبارات تازه گفتند غریب

خان مغلول [1] شده،در آن قلعه که بودند، چندین تیر توپ انداخته آنجا را خراب کرده‌اند خسارت زیادی وارد آورده‌اند، چندین نفر هم آدم کشته شده است، خود غریب خان فرار کرده است، تا بعد چه شود، دستگیر بشود یا خیر، شاید هم از اصل دروغ باشد(یا) بر عکس شده باشد مثل حرف‌های پارسال امیر بهادر. باری بعد سوار شده رفتم منزل سپهدار، با بارونوفسکی خلوت کرده بود. بعد سوار شدم رفتم بیرون دروازه، منزل امیر مکرّم، قدری صحبت کرده حالش هم کسل بود. اخباراتی که او می‌داد جهت فرار امیر اعظم این بود که قشون مازندران را اسمی به اسم امیراعظم گذاشته بودند. چون حکومت قشونی مازندران با امیر مکرم شده بود او قهر کرده از استرآباد آمده است به شاهرود (و) آنجا استعفا کرده است ولی گویا دوباره راضیش کرده‌اند.

جمه ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

نیم ساعت از شب رفته رفتم منزل ساعد الدوله مقداری آنجا بودم. حسن افندی که یکی مزاحمین است و امروز کارش الحمدلله به فلاکت رسیده آنجا بود، اوایل به قول عوام لولهنگش آب می‌گرفت ولی امروز نه در غربت دل شاد و نه روی در وطن دارد، می‌خواهد برود به خاک عثمانی خرجی ندارد. ستارخان با باقرخان چند روز دیگر می‌آیند. خانه وزیر مخصوص صاحب اختیار را برای اینها حاضر کرده‌اند. سه روز اول هم مهمان سپهدار هستند، مهماندارشان هم ساعد الدوله است.

شنبه ۲۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

دیروز شاه تشریف بردند به فرح آباد، یک پلنگ هم زده‌اند دیگر معلوم نیست که کجا زده‌اند. سوار شده رفتم خانه آقای آقاسید علی آقای یزدی برای همان ادعّای

۱ـ به زنجیر کشیده شده

حاجی صادق خان که مدّت هشت ماه است مطرح است، مدّت‌ها در محضر شیخ محمد رضای قمی گفتگوست، ادعّای تفنگی از من می‌کند. بعد از مدّت‌ها (که او) محاکمات عسگریه گفتگو شد، حالا به محضر آقاسید علی آقا (رجوع) شده. ما رفتیم خودش نبود. در اندرون بودند. بعد رفتم امیریه، حضرت اقدس دو روز است پای مبارکش درد می‌کند. خواب تشریف داشتند بعد که از خواب بیدار شدند گفتند ژنرالی که از قزوین آمده‌است آمده کارت‌گذارده رفته،سوار شده‌آمدم منزل قوام‌السلطنه، مدتی هم آنجا بودم.

یکشنبه ۲۹ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

سوار شدم رفتم منزل سپهدار، سردار شجاع که آجودان همایون باشد مدتی است با سپهدار گرم گرفته است. خداوند شرش را به خیر بگذراند. یک بالا خانه که سپهدار گوشه باغش دارد، آنجا بودند.مرتضی قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه وکیل تهران شده است. باری مدتی نشسته تماشای صحبت‌ها و تملقات فرمانفرما را کرده بعد سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه ۳۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند، هوا هم آفتاب بود. تقویم منجم‌باشی، امروز (را) اول ماه نوشته، ولی تقویم نجم الدوله مرحوم، فردا را اول ماه نوشته است. شاه هم امروز از فرح آباد مراجعت فرمودند.

سه شنبه غره شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم حضرت عبدالعظیم زیارت کرده، آستان قدس را بوسیده مراجعت کرده، سوار شده رفتم امیریه، حاجی امین الخاقان عماد حضور، آجودان

حضور و ارباب شهریار بودند، قدری با آنها صحبت کرده، آجودان حضور هم فرح آباد بود و تفصیل شکار پلنگ شاه را می‌کرد، آجودان حضور می‌گفت پلنگ توی تله افتاده بوده است، بعد تله راکنده آمده بوده است به کوه سیاه غار. دو سه نفر از قرق‌چی‌ها را هم زخمی کرده بوده است، شاه را برده بودند که بزند خیلی ترسیده بوده است ، از دور یک گلوله می‌اندازد و می‌زند ولی نمی‌میرد. دو تیر چهار پاره هم مستوفی الممالک از دور انداخته بوده است و بعد می‌افتد.

پنجشنبه ۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

رفتیم به پارک ظل السلطان، من رفتم احوالپرسی سپهدار گفتند نیست، گویا دو سه روز است تمارض کرده است می‌گویند استعفا هم کرده است. باری در هر صورت رفتم منزل وزیر داخله، او هم نبود آمدم در منزل موثق الدوله پیاده شده، قدری صحبت کردیم، ضیاءالسلطان رفته بود استقبال ستارخان و باقرخان. صحبت می‌کرد که چه جور در قزوین پذیرائی کرده (اند) قدری از شجرهٔ ستارخان سردار ملی (و) سالار ملی صحبت می‌کردند، ستارخان در هفت ـ هشت سال قبل، پیش موثق‌الدوله بود، فراش بود، بعد با شاهزاده داراکه حاکم شاهرود و بسطام شده بود با او رفته بود، بعد رفته بود تبریز، پیش(تر) هم در تبریز آدم کشته بود و می‌خواستند بکشندش، موثق الدوله از او نگاهداری کرده بود، پیش او مانده بوده است ولی الحق کمال رشادت را پارسال کرده بوده است (که) مافوقش متصّور نیست. باقرخان سالار ملی هم در زمان اوایل مظفرالدین شاهی در جزء فراش خانه شاهی با مظفرالدین شاه از تبریز آمده بود، دو تا آدم هم اینجا کشته بود، مدت‌ها هم در حبس بوده است بعد بیرون آمده بود، شرحش خیلی است. ضیاءالسلطان در آنوقت از باقرخان نگاهداری کرده بود است، او هم الحق کمال رشادت (و) جلادت راکرده بوده است. شرح این دو نفر خیلی زیاد است نمیتوانم بیشتر

از این بنویسم، فردا هم وارد می‌شوند. تا مهر آباد چادر زده، طاق‌ها بسته، تشریفات قرار داده‌اند برای استقبال. تاکنون هیچ سلطانی را بدین منوال وارد نکرده‌اند. ارامنه، یهودی، گبرها هنگامه است. باری موثق الدوله خیلی خوشحال است خیالات دارد.

امروز کار نان و گوشت خیلی مغشوش بود خداوند بخیر بگذراند.

جمعه ۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

امروز ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی می‌آیند، اگر چه مردم تا خمسه و قزوین باستقبال رفته‌اند ولی از دیروز و دیشب و امروز علی الاتّصال، می‌روند تاکرج (و) شاه آباد (و) مهرآباد. هیمن طور درشکه (و) کالسکه است که می‌رود. درشکه کرایه گیر نمی‌آید. اگر هم پیدا بشود بقیمت بسیار گزاف. باری سپهدار دو روز است استعفا کرده است، سرداراسعد وزیرداخله هم گویا استعفا کرده است. باری تا نزدیک ظهر بیرون بوده بعد آمدم اندرون - سرکار معززالملوک هم تشریف بردند امیریه برای تماشای ورود ستارخان و باقرخان، در میدان توپخانه و خیابان امیریه راه نبود آدم عبور کند. (در) پشت بام‌ها زن‌ها و مردها نشسته بودند. گویا تا مهرآباد (و) بالاترها همین‌طور راه عبور نبود. رفتم دم در بالای امیریه پیاده شده رفتم توی باغ، ملکهٔ ایران هم سه چهارشب است مهمان «خاصه خانم»[1] است. باری هرمز میرزا هم با من بود، دم در پیدایش شد رفتیم روی پشت بام منزل باغبان. آنجا ظل السلطنه، بارونوفسکی (و) زنش (و) بعضی از فرنگی‌ها بودند. متصل مردم می‌آمدند و می‌رفتند. در باغ شاه هم تشریفاتی درست کرده بودند. همان چادری که پارسال محمد علی شاه تویش نشسته بود (و) ترتیبات جنگ با همین ستارخان را می‌داد، در همان نقطه برای ستارخان چادر زده بودند. جمعیت زیادی هم رفته بودند به باغ شاه، از هر قبیل آدمی رفته بود. اغلب از شاگردهای مدرسه‌ها همراه بیرق‌ها (به) باغشاه (و) مهرآباد و امام زاده حسن - رفته

۱- همسر کامران میرزا نایب‌السلطنه و مادر زن ملیجک

بودند. یکصد نفر قزاق هم بی تفنگ رفته بودند جلو. دویست نفر از فوج طهران، دویست نفر از فوج مخصوص هم با دو دست موزیک رفته بودند باغشاه. سوار بختیاری هم رفته بود تا کرج. باری دو ساعت به غروب وارد شهرشدند اول جلو، ژاندارم زیادی سواره، بعد ژاندارم پیاده زیادی، با موزیک، بعد یدک زیادی، آنوقت ستارخان و باقرخان سوار اسب سر یراق مرصع شدند. یدک زیادی هم از مال دولتی با سر یراق‌های طلا در جلو بود. یک طرف ستارخان امان اللّه میرزا، با لباس رسمی سواره، بعد هم جمعیّت زیادی، دو سه چهار نفر دیگر هم از صاحب منصب‌ها سواره باللباس رسمی جلو بودند، خودشان هم لباس مشکی ساده پوشیده بودند صورتهایشان بقدری سیاه است مثل کاکاسیاه. باری مردم اغلب داد می‌زدند. زنده باد می‌گفتند، دست می‌زنند. بعد هم سوار بختیاری، مهدیه، منصور از عقبشان می‌رفت. همین طور رفتند تا منزل عضد الملک. بعد از آنجا رفتند حضور همایونی، دیگر شرح ورود حضور شاه (و) عضدالملک را اطلاع ندارم، بعد از تحقیق خواهم نوشت، ولی در خانه عضد الملک قدری از سربازهای فوج خلج که سپرده سردار مخصوص پسر عضد الملک است ایستاده بودند با موزیک. احترامات نظامی به عمل آورده بودند. بعد رفته بودند حضور شاه، از آنجا سوار کالسکه شده بودند از خیابان ناصریه رفته بودند منزلشان که خانه صاحب اختیار است. دم در منزل صاحب اختیار هم گارد، بعضی تشریفات به عمل آورده بودند. باری بعد از رفتن ستارخان آمدم اندرون، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، هنوز پای مبارکشان درد می‌کند خوابیده‌اند. بعد رفتم خدمت سرکار خاصه خانم، حضرت ملکه ایران هم آنجا تشریف داشتند مدتی صحبت کرده تا دو از شب رفته.

شنبه ۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

بازاز طرف مجلس آب بما نمی‌دهند ما را اذیت می‌کنند اوقاتم تلخ شد به طوری

که کسل شدم.ستارخان و باقرخان هم آمدند در مجلس ـ آصف السلطنه رفته بودند دیدن ستارخان می‌گفتند راه نبود، خانه صاحب اختیار همین طور مردم دو پشته نشسته بودند.

یکشنبه ٦ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

عصری برخاسته نماز خوانده قدری روزنامه نوشتم بعد تاج الدوله آدم فرستاده بود (که) من در خانه والی هستم همسایگی بیآیید شما رابه بینم. رفتم قدری پیش تاج الدوله نشسته صحبت کرده آمدم منزل.

دوشنبه ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار، بلکه یک دیدن هم از ستارخان (و) باقرخان سردارهای ملی بکنم، صاحب اختیار در ایوان عمارتش راه میرفت، سردارها هم توی اطاق‌ها بودند. ناطقین نطق می‌کردند، شاعرها شعر می‌خواندند. متصل در این چند روزمردم می‌آیند (و) می‌روند. کسبه‌ها، اعیان (و) اشراف، شاهزاده‌ها، وزراء همه جور آدم را بخواهید روزها اینجا هستند. اوضاع غریبی است، دم در عمارت ژاندارم ایستاده، توی گالری گارد ایستاده است. اخبار تازه این است که میانه شیراز (و) اصفهان قنسول انگلیس می‌آمده است دونفر سوار هندی را کشته‌اند. دیگر استعفای وزراست، سپهدار هم دو روز است رفته به شمیران. امروز بعد از نهار ستارخان و باقرخان با صاحب اختیار رفته‌اند به شمیران چاله هرز بلکه سپهدار را راضی بکنند بیاورندش. وزیر مختار انگلیس هم احضار به لندن شده است، دو روز دیگر می‌رود. کار وزراء خیلی مغشوش است. سردار منصور هم که مجبوراً استعفا کرده است. دیشب هم یک نفر قزاق را یک نفر پلیس (با) تپانچه زخم زده است نزدیک به موت است، «پلکونیک» هم سر این کار سخت ایستاده است. دور نیست که سر این کار آخر شرّی فراهم بشود. روزها

هم قزاق‌ها را می‌برد بیرون شهر مشق‌ها؟ می‌کنند. از شیراز هم گفتند آن آخوند که اسمش؟ است کاغذی نوشته است که مالیات می‌دهند بایست بمن مالیات بدهند. خواهم آمد چنین و چنان می‌کنم اگر به دولت مشروطه مالیات بدهید. باری روی هم رفته وضع خوبی نیست، تا خداوند چه مقرر فرموده باشد. باری بختیاری‌ها خیلی از این پذیرائی که مردم از ستارخان و باقرخان کرده (اند) اوقاتشان تلخ است، می‌گویند صمصام السلطنه هم فتح اصفهان را کرده پس چرا برای او هیچ تشریفاتی فراهم نکردند.

سه شنبه ۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

ضرغام السلطنه آمد سوار شده رفتیم منزل سپهدار. دیشب از شمیران آمده است به شهر. یعنی ستارخان و باقرخان که رفته بودند راضیش کرده آورده بودند. مؤیدالدوله، ظهیرالدوله، سردار شجاع، امان الله میرزا، سیف الدین میرزا، یمین الممالک، نصیرالسلطنه پسر محتشم السلطنه، نصرالملک ووو بودند. بعد ستارخان (و) باقرخان آمدند. صاحب اختیار (و) ساعدالدوله هم آمدند، سردار منصور (و) معتمد الخاقان هم آمدند، بعد هم وزیر داخله آمده معلوم شد امروز اجلاسی در اینجامنعقد است گویا کمی هم میانه وزیر داخله با سپهدار بهم خورده است، شاید اینها را هم امروز با هم آشتی بدهند، یا دوباره کاری بکنند که سرکارشان بیایند.

چهارشنبه ۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سپهدار آمده بود خانه ضرغام السلطنه فرستاده بود عقب سر من. رفتم آنجا ضرغام السلطنه، سردار شجاع، ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه بودند، مدتی صحبت کردیم، ساعد الدوله هم بود. سپهدار هنوز در حال استعفا باقی است قبول کار نکرده است. دیروز هم نتوانستند راضیش بکنند. مقصود سپهدار این است که در تمام کارها

دخل و تصرف داشته باشد (و) مسئول هم نباشد در مجلس، وثوق‌الدوله هم از وزارت مالیه معزول شود، مشیرالدوله هم معزول بشود. در واقع می‌خواهد یک صدر اعظمی بشود مثل دورهٔ استبداد. از وضع صحبت‌هایش همچه معلوم می‌شود. ولی می‌گوید من کار نمی‌خواهم همه جور حاضرم برای خدمت یعنی کشک بقول عوام. وزیر داخله هم همین‌طور می‌خواهد. باری پارتی‌های تقی‌زاده می‌خواهند هیچ کس در عالم نباشد بجزخودشان. امروز هم گفتند یکی از آدم‌های ستارخان تپانچه برده بوده در دکان یک نفر تفنگ فروش یا می‌خواسته بفروشد یا داده بوده است بازکند، از دست تفنگ فروش در رفته بود خورده است به شکم آدم ستارخان، مشرف به موت است.

پنجشنبه ۱۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

دیشب باران خوبی آمد ـ من که رفتم بیرون هوای بسیار خوبی بود. ایران جون هم خودش رفت امیریه. حسن خان برادر سرکار خاصه خانم هم آمد خداحافظی کرد که فردا برود به قزوین، رئیس امنیه قزوین شده است. سوار شده رفتم بازدید آصف السلطنه، نبود. پسر مرحوم حاجی میرزا حسین مجتهد هم از عتبات دیروز آمده است. دیشب هم یک نفر ژاندارم زده است یک پلیس راکشته است نعشش را با تشریفات نظامی برداشتند یعنی از اهل اداره موزیک سواره (و) پیاده زیادی با نعش بودند، نعش را هم توی درشگه گذارده بودند. میانه وزراء سخت درگرفته است، تقی زاده سخت با حضرات زد و خورد می‌کند گاهی نزدیک است استعمال اسلحه بکنند.

جمعه ۱۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

امروز یک اعلانی کرده‌اند در شهر (که) عصری جمع بشوید در مسجد مرحوم سپهسالار، همسایه خودمان، ناطقین بعضی نطق‌ها می‌خواهند بکنند، اسم اعلان‌کننده هم معلوم نبود. باری (با) این اعلان اسباب هیجانی برای مردم فراهم آمده است اغلب

متوحش هستند. در مسجد سپهسالار جمعیت (و) ازدحام غریبی بود، تجار (و) کسبه زیادی در مسجد گردش می‌کردند. از هر قبیل آدم بود. ولی گویا از طرف نظمیه مانع شده بودند ناطقین را که نطق بکنند. معلوم هم نشد که کی می‌خواسته است نطق بکند. سید یعقوب و بهاءالواعظین هم راه می‌رفتند ولی صدایشان در نیامده است. همینطور شیخ علی زرندی. معلوم شد که حکم شده بوده است اگر حرفی گفته بشود بزنند. باری مردم بیخود راه رفته بوده متفرق شده بودند. گفتند وزرأ دوباره همان ها برقرارشده‌اند گویا بعضی‌ها تغییر کرده‌اند آنهم هنوز معلوم نیست.

شنبه ۱۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

امروز با معززالملوک (و) ایران[1] جون می‌رویم به مهرآباد. باری سوار شده رفتیم سرکار خاصه خانم از ما زودتر آمده بودند. باری آقای علیقلی میرزا، اعزازالسلطنه، اقتدارالسلطنه هم بودند، الحمدلله بسیار خوش گذشت مهرآباد خیلی با صفا بود، پیانوی زیادی زده تا یکساعت بغروب مراجعت به منزل کرده شکر خدا را بجا آوردیم. گفتند وزراء هم همان‌ها دوباره در سرکارهایشان برقرار شداند. بعداز تحقیق نوشته خواهد شد.

دوشنبه ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

دیروز نقیب السادات مرحوم شد. ختمش را هم سردار و سالار ملی و آقاسید عبدالله جمع کردند. گفتند یکی از پسرهای شاه هم رفته بوده است. باری کار وزراء هنوز باز مغشوش است، امروز هم مهمان عضد الملک هستند در سلیمانیه، از قراری که می‌گویند وثوق الدوله از وزارت مالیه، مشیرالدوله از وزارت عدلیه، صنیع الدوله از وزارت فوائد عامّه معزول هستند ولی در کابینه وزرای جدید که دوباره معین خواهد شد سپهدار وزیر داخله و رئیس الوزراء خواهد شد و حاجی علیقلی‌خان وزیر جنگ

۱ـ دختر ملیجک از خانم معززالملوک دختر کامران میرزا نایب‌السلطنه

خواهد شد. سایر وزراء را هم بیست نفر مجلس معین می‌کند از آنها شش نفر دیگر را برای سایر وزرات خانه‌ها سپهدار معین خواهد کرد ولی گویا از قرار معلوم آن اشخاص که سپهدار مایل است، مجلس قبول نمی‌کند. آنها را که مجلس می‌خواهد سپهدار مایل نیست. در هر صورت هنوز کار هیچ کس معیّن نیست. خود سپهدار هم تکلیفش معین نیست نه معلوم است وزیر جنگ است نه معلوم است وزیر داخله. اغلب از صاحب منصب‌ها نوشته‌اند که ما بعد از سپهدار اگر کسی دیگر رئیس ما باشد استعفا می‌کنیم. در واقع خصوصیتی کرده‌اند از قبیل نظم الدوله، سردار شجاع و غیره[1]. آقا میرزا آقاخان هم این روزها سرش گرم است در اداره خالصه. دیگر در اینجاها چیزی نمی‌بیند می‌خواهد خودش راکنار بکشد رویش نمی‌شود ولی خیال می‌کند اداره خالصه هم مثل من آدم مظلومی است، دیگر نمی‌داند که گرگ‌ها(ئی) هستند که مو را از ماست می‌کشند همچه تصور می‌کند همه کس مثل من بی کس است که هر کاری بخواهند بسرش بیاورند می‌تواند. بگذریم اگر بخواهم شرح این نوع چیزها را بدهم عمر من کفاف نمی‌دهد. مثنوی هفتاد من کاغذ شود. باری فردا می‌رود به سرکشی بعضی از دهات، پنج شش شب خواهد بود. خداحافظی کرد، اسب خواست که صبح برود.

سه شنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

ضرغام السلطنه درشکه خواسته بود برود سلیمانیه. امروز گویا ستارخان (و) باقرخان و سردارهای ملی مهمان پسر عضد الملک هستند، ستارخان هم صبح آمده بود بازدید ضرغام السلطنه. ظهر بود سوار شده رفتم منزل فرمانفرما. مهندس مسیو «لُکُنت» آنجا بودند می‌خواهد (برای) آسیابی که بیرون دارد آسیاب فرنگی بیاورد که هم روزها آسیاب کار کند و هم شب‌ها بقوهٔ فشارآب چراغ الکتریک روشن کند. باری بعد هم قائم مقام، معتمد الخاقان، امین الملک آمدند، من فهمیدم کاری خواهند داشت.

۱ـ پیشکار ملیجک

برخاسته آمدم منزل. نیم ساعت به غروب سوار شده باادیب السادات رفتم به خانه نقیب السادات برای تغریب پسرهایش هر سه بودند آقا سید محمد خان (و) بعضی از روضه‌خوانها بودند ـ گفتند عمیدالملک آمده بوده است اینجا، من نبودم.

چهارشنبه ۱۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

عصری سوار شده رفتم منزل سپهدار گفتند بعضی ازوکلا و وزراء هستند مجلسی دارند، پیاده نشده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس.

پنجشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شدم رفتم منزل سپهدار، هنوز تکلیف وزراء معیّن نیست، گویا وزراء معیّن شده‌اند، ولی هنوز وزیر مالیه پیدا نشده، امروز هم رئیس مجلس (و) بعضی از وکلا (و) وزراء در منزل سپهدار مجلسی دارند، جمع بودند که امروز اگر تکلیفشان معین بشود، بروند مجلس، وزراء را معرفی بکنند. باری باز پیاده نشده رفتم منزل سردار ظفر، نبود، رفته بود منزل سردار محتشم، رفتم آنجا ـ از اخباراتی که انجا شنیدم این است که گارد ملی که فرستاده بودند برای شیراز در کاشان خواسته بودند فتح نمایانی بکنند سر خود رفته‌اند سر نایب حسین، او هم رئیسشان را با سه چهار نفر دیگر را کشته، پدری خوب ازشان درآورده و هر جای نا بدتر شان را پاره کرده روانه داشته است، حالا یک عرّاده توپ، یکصد نفر سوار بختیاری به کمک خواسته‌اند، باری دیگر اینکه امیر عشایر، نصرالله خان یورتچی که تسلیم شده‌اند، اردوی سردار بهادر و یپرم به آنها تأمین داده بودند با خودشان برده، وارد شهر اردبیل که می‌شوند اهل شهر برای آنها سنگ انداخته تفنگ می‌اندازند، چون از آنها صدمه دیده بودند، شهر بر هم خورده بود. شیخ الرئیس آمده قدری هم او صحبت کرد، بعد برخاسته سوار شده آمدیم منزل. شیخ الرئیس را هم

آوردم تا دم منزلش رسانده آمدم منزل. عصری برخاسته نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته ـ سوار شده رفتم منزل عین الدوله. مدتی است (عین‌الدوله) در مبارک آباد است، امروز آمد شهر. باری بعد سردار و سالار ملی آمدند دیدن عین‌الدوله با صاحب اختیار. باری من برخاسته رفتم تا پارک ظل السلطان. صارم الدوله، عین السلطنه، هرمز میرزا، ساعد الدوله، مجیرالسلطنه، برهان الدوله ـ بودند.بعد هم سردار ملی و سالار ملی با صاحب اختیار آمدند ـ هنوز تکلیف وزراء معلوم نیست ـ دعاهای شب جمعه، کمیل و غیره را خوانده، استراحت کردم.

جمعه ۱۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

امروز در پارک مرحوم اتابک جشنی (گرفته بودند) برای مدرسه فرهنگ از قرار معلوم خیلی شلوغ بود.

شنبه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم گردش. وزراء هم در مجلس بودند، رفتم بازدید[1]...السلطنه بختیاری، نبود. بعد رفتم منزل سپهدار، هنوز از مجلس نیآمده بود. امیر مکرم آنجا بود ـ گویا وزراء همان ها سرجای خودشان باشند فقط تغییری که پیدا شده است. سپهدار با حاجی علیقلی خان کارهایشان را تغییر داده‌اند یعنی سپهدار وزیر داخله و رئیس الوزرأ شده است، حاجی علیقلی خان سردار اسعد، وزیر جنگ.

یکشنبه ۲۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده آمدم منزل سردار ظفر، تنها بود ـ با هم رفتیم اسب‌هایش را تماشا کرده، بعد رفتیم منزل حاجی علیقلی خان که سردار اسعد وزیر جنگ باشد، جمعی

۱ـ ناخوانا

بودند. بعضی‌ها بعد آمدند، امیر نظام حاکم کردستان، سهام الدوله، دبیر الملک، امان الله میرزا، وثوق السلطنه که وزیر لشگر باشد، سردار افخم پسر میرزا طاهر کاشی که منشی وزارت جنگ باشد، لواءالملک، باری بودند. سردار اسعد هم مثل شاه جلوس فرموده بودند. از اخباراتی که شنیده شده این است که جمعی میخواسته‌اند رشت را بر هم بزنند، صدیق الحرم فهمیده، دستگیر کرده، چند نفر را به طهران فرستاده، گویا باز بر هم خورده‌است و وضع رشت خوب نباشد. لرستان هم تمام سرکرده‌های لرستان باهم متفق شده بروجردرامشغول چاپیدن هستند. سردارفیروزهم گویا در محاصره باشد و از شهر بروجرد نمی‌تواند بیرون بیاید، تمام لرستان با هم یکی شده‌اند. باری مدتی آنجا بودم، بعد سردار اسعد رفت به دَرِ خانه، من هم آمدم رو به منزل. سر راه جلال الملک را دیده، با هم سوار شده رفتیم پارک ظل السلطان پیش صارم الدوله ـ قدری صحبت کرده پیانو زده کسی هم آنجا بود که می‌خواند بد نمی‌خواند. امروز هم در پارک اتابک جشن است، پول جمع می‌کنند برای مدرسه فرهنگ شب هم تاتر در میآورند، صدای موزیکش می آمد.

دوشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم مهرآباد. مختصر می‌نویسم اشخاصی که بودند از این قرار است: صارم الدوله، امیر اکرم، میرزا احمدخان، محسن خان، جلال الدوله، نظام السلطان، عماد حضور، آجودان حضور، معین السلطان، جلال الملک، شمس الشعراء، جهانگیر میرزا، مفاخر السلطنه، میرزا علی اکبرخان، حسام السلطنه، مجیرالسلطنه برادرش برهان الدوله، اسعد الملک میرزا اسد الله خان، معز همایون، محمد حسن خان برادر مرحوم اتابک، عمید الملک، احتشام الملک، میرزا هدایت الله خان و برادرش حسین آقا برادر زادهٔ باقراف، حسین خان فرنگی، حبیب الله میرزا، جمعی از اجزای خود اعتصام السلطنه. بازی زیادی کرده، برد و باخت زیادی شده، عصری هم حشمت الممالک دو

شیشه عکس انداخت، بعد من سوار شده آمده سر راه رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، مدتی هم در حضورشان بودم. امروز کار نان خیلی بد شده است.

سه شنبه ۲۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه آمده رفتم مدتی صحبت کردیم، حاجی امین الخاقان، شیخ الاسلام عراق، ارباب شهریار، آقا صادق خان پسر مرحوم صدیق السلطنه بودند. مدتی صحبت کردیم.

چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

از اخبارات تازه این است چندی قبل آخوند ملا قربانعلی که فرستاده بودند عتبات مرحوم شده است، در آنجا ختم مفصلی گذارده بودند، مردم هم هیجان غریبی کرده بودند.

پنجشنبه ۲۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل سپهدار، با وزراء خلوت داشت، جلسه وزراء بود، از امشب منعقد شده است. باری با ساعدالدوله سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار هنوز مشغول پذیرائی حضرات[1] است.

از قراری که ساعد الدوله می‌گفت تابه حال بقدر شش هزار تومان خرج سردار ملی و سالار ملی شده است. از اخبارات تازه این است که سردار اسعد که وزیر جنگ شده است قشون را سه تقسیم کرده است، توپخانه را داده است به یمین نظام آن کسی که بلوچستان را فروخت به انگلیس‌ها، سوار را به امان الله میرزا، قشون پیاده را به سردار معتضد. قورخانه (و) مخزن ذخیره هم جزء توپخانه است. قوام السلطنه هم معاون

۱ـ منظور نویسنده ستارخان و باقرخان است.

وزارت جنگ شده است اغلب از صاحب منصب‌های توپخانه و قورخانه و ذخیره را هم اخراج کرده‌اند.

جمعه ۲۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

آقا میرزا آقاخان هم دیشب آمده از وضع دهات خالصه بد می‌گفت، از پریشانی رعیت‌ها. باری خداوند انشاالله خودش وسیله برای همه کس بسازد.

شنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

صندوق خانه را وارسی کرده، لباس زیادی به نوکرها بخشیدم از هر قبیل. یک خرقه شال شیروان خزهم دادم به حسن خان.

سوار شده رفتم منزل سپهدار. سردار شجاع، نصرالملک و امیر نظام بودند. بعد هم شیخ الرئیس، صاحب اختیار، امیرمکرم، ساعد الدوله جلال السلطنه، احتساب الملک جمع آمدند. از اخبارات تازه این است که: پادشاه انگلیس مرده، ادوارد هفتم تقریباً هفتاد و چیزی عمرش بود.

دیگر از اخبارات تازه،این است که سردار فیروز هم از بروجرد فراراً آمده به طهران، چند نفری از آدمهایش راکشته‌اند. باری دیگر از طرف اردبیل سردار بهادر و پیرم باشا هسوند «قجه بگلو» جنگ کرده‌اند. گفتند دویست نفر سواره، سردار بهادر انتخاب کرده، با ششصد نفر شاهسوند جنگ کرده، آنها را شکست داده. دویست نفر هم اسیر کرده‌اند. گفتند یک نفر ازطرف عدلیه رفته‌بوده است به ورامین؛ مالیاتی تازه بسته‌اند برای قپان داری. چند نفر برای این کار رفته بوده یک نفر هم در واقع رئیس عدلیه ورامین شده بود. اهل ورامین تمام راکتک زیادی زده روانه طهران کرده‌اند، حال سوار (و) استعدادی می‌رود به طرف ورامین، چون سایر ولایات اعتنا نمی‌کنند مالیات

نمی‌دهند، هر چه تحمیلات می‌بندند به طهران و اطراف طهران است. باری این اخبارات بود. صاحب اختیار هم گویا ازمهمانداری سردار ملی و سالار ملی استعفا کرده است. ازامروز دیگر باکالسکهٔ خودشان که گبرها تقدیمشان کرده‌اند حرکت می‌کنند گویا آن وضع رسمیت موقوف شده باشد. سپهدار و صاحب اختیار خلوت کردند. در آمل هم دو نفر دزد راگرفته‌اند بی اِذنِ حکومت خودشان سر خود، به دار زده تیر باران کرده‌اند.

یکشنبه ۲۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت حق تعالی رفتم بیرون، مؤیدالدوله آمده بود- مدتی صحبت کرده مشغول پذیرائی شاهزاده شدم تا رفت. بعد بیرونی را قرق کرده، تا الی عصر بیرون بودم. شب هم بعد از نماز سوار شده رفتم به تماشای الکترادی پرده‌های خوب نشان داد.

دوشنبه ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

سوار شده رفتم امیّریه حضور حضرت اقدس. وزیر مختار روس آنجا بود، بعد دکتر ژرژ آمد او هم رفت بارونوفسکی بازنش آمد. ظل السلطنه هم بودند.

سه شنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۸

رفتم منزل شاهزاده مؤیدالدوله. در اطاق‌هایش را از طرف عدلیه مهر کرده‌اند. مأمور ازهر طرف احاطه کرده است. باری بعد آمدم مغازهٔ «سیمون» و «باغدسر»- آمدم منزل صرف نهار کرده عصری رفتم بیرون، موثق الدوله آمده قدری نشسته رفت. چند روز است اجلاس دارند، در باب عدلیه گفتگو می‌کنند و سایر کارها دیگر. تا بعد چه شود. گاهی منزل عضد الملک جمع می‌شوند گاهی منزل سپهدار. کلیتاً وضع‌ها خوب

نیست، باری هلال ماه هم دیده شد.

چهارشنبه غرّه شهر جمادی الاول ۱۳۲۸

چند شب است از ساعت هشت طرف مشرق ستاره دنباله دار پیدا می‌شود، خداوند انشاءالله عاقبتش را به خیر کند. سوار شده رفتم به حضرت عبدالعظیم مشرف شده آستان قدس را بوسیده، معروف کسی را ندیدم بجز آصف السلطنه و معاون‌السلطان. باری مراجعت کرده صرف نهار کرده استراحت کردم عصری برخاسته نماز خواندم. اخبار تازه این است که ستارخان و باقرخان از خانه صاحب اختیار رفته‌اند گفتند ستارخان رفته است پارک مرحوم اتابک، باقرخان هم رفته است به عشرت آباد. آدم‌های اینها اغلب با هم دعوا می‌کنند بااهل شهر هم که اغلب دعوا می‌کنند. ستارخان از نوکرهایش کمتر حمایت میکند ولی باقرخان خیلی از نوکرهایش حمایت دارد. باری عمل نان هم دو روز است خیلی مغشوش است، گیر اغلب مردم نمی‌آید.

حکایت ورامین هم که کارش بالا کشیده است. غلامحسین خان سردار افخم را با سوار واستعداد زیادی فرستاده‌اند به ورامین (تا) آن اشخاصی که مأمور عدلیه و قپان داری را زده و شرارت کرده‌اند سیاست بکنند، دور نیست که رفته رفته این کار بزرگ شود. یکی دیگر هم این است که در شهر تعدادی تفحّص می‌کنند در خانه‌ها می‌روند اسم زن‌های مردم را می‌پرسند، این کار هم اسباب هیجان مردم شده، می‌گویند وکلاء که برای مردم کاری نکرده‌اند که اسباب راحتی برای مردم فراهم بیآید. روی اجناس - مالیات بسته شده - هیزم هم همینطور گران شده است. به وکلاء مردم فحش می‌دهند بد می‌گویند. آنها هم در کارشان حیران مانده‌اند. میرزا صالح خان وزیر اکرم هم لقب آصف الدوله گی گرفته است - سوار شده رفتم منزل ساعد الدوله جمعی آنجا بودند. از معروفین کسی نبود. آنجا گفتند تلگرافخانه و پستخانه را دوباره می‌خواهند بدهند بخود

سردار منصور. منتصرالدوله حاکم لرستان شده است، خطه خراسان هم مغشوش است. امیر اعظم هم آمده به شاهرود و بسطام. گفتند پولی برای اردو داده‌اند یا خواهند داد از طرف کنسول برود ولی مشکل است. ظفرالسلطنه هم چند روز است از اصفهان رفته بطرف فارس، به آباده هم رسیده است، دیگر معلوم نیست به سلامت برسد یا خیر. ضیغم‌السلطنه که با ایل خانی قشقائی طرف نزاع و خصومت سختی است، رفته است بطرف اصفهان و فارس. دور نیست که ما بین آنها هم سخت در بگیرد. باری همه جا اغتشاش است خداوند انشاءالله خودش اصلاح کند.

پنجشنبه ۲ شهر جمادی الاوّل ۱۳۲۸

سوارشده رفتیم به باغ آصف السلطنه، پشت باغشاه ریگزاری است درخت‌هایش نوچه‌است، جائی هم برای نشستن ندارد و تازه یک حوض کوچکی درست کرده است.

جمعه ۳ شهر جمادی الاوّل ۱۳۲۸

رفتم حمام بیرون آمده دعاهای روز جمعه راخوانده صرف نهار کرده، استراحت کرده، عصری رفتم بیرون. حاجی امین الخاقان، پسر بزرگ نقیب، آقا سید حبیب و میرزا جعفر و آقا سید محمد خان بودند، مدتی صحبت کرد از وضع بی نظمی کارها و بی نظمی عدلیه و کارهائی که در عدلیه میشود، منجمله چند روز پیش شخص تاجری دویست تومان از مدیر السلطنه پسر نظام الملک ادعّا می‌کند، مدیرالسلطنه را احضار می‌کنند، وکیلش را هم قبول نمی‌کنند، بعد از گفتگوهای زیاد مدیر السلطنه ثابت می‌کند حقانیّتش را، باز قبول نکرده بودند، مأمور زیادی فرستاده بودند سر زن و بچّه مدیرالسلطنه، ریخته بودند توی اندرونش اسباب زیادی بیرون آورده بودند. از این جور کارها چندین بار در عدلیه تازگی‌ها شده است، علماء هم اغلب به صدا در آمده‌اند،

وزراء هم دراصلاح امور عدلیه کوشش دارند. باری اجزاء عدلیه راگفتند خیال تغییر دارند، خیلی کارهای بد درعدلیه شده است که اگربخواهم شرح بدهم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

شنبه ۴ شهر جمادی الآول ۱۳۲۸

امروز هم کار نان شهر خیلی مغشوش است، اغلب خانه‌های رجال و غیر رجال نان گیرشان نیآمده است. انشاءالله خداوند خودش رحم بفرماید. سوار شده رفتم منزل سپهدار امروز باز آقا استعفا کرده خودشان را بناخوشی زده، اندرون تشریف دارند هیچکس را هم بخودش راه نمی‌دهد. باری از آنجا رفتم منزل سردار ظفر. از اخبارات تازه: اوّل استعفای وزرای تازهٔ سپهدار است، امروز هم عمل نان خیلی بد بود، گیر کسی نمی‌آید، دوّم اغتشاش همه جاست، یک ستارهٔ دنباله‌دار هم چند شب است طرف مشرق پیدا شده است، خیلی بزرگ است، روزنامهٔ ایران نو هم شرحی نوشته بود که شب پنجشنبه دور نیست که یکسره ـ تمام مخلوق خواهند مرد منجمین فرنگستان هم ازین ستاره خیلی وحشت دارند در واقع می‌گویند دنیا آخر خواهد شد. تا قادر متعال به چه مشیّتش (قرار) گرفته باشد. باری دیگر از اخبارات تازه که بی مزه نیست نوشتنش، این است که اگر چه از این اتفاقات این روزها خیلی در این شهر می‌افتد ولی یکی را می‌نویسم. در ده دوازده شب قبل جمعی می‌روند به جمشید آباد، سردار ظفر، امیر مکرّم، صارم الدوله، میرزا احمدخان، سردار محتشم، سردار محیی چند نفر زن هم داشته‌اند. آخر شب که زن‌ها می‌خواهند بخوابند، هر یکی پیش یکی می‌رود، سردار محتشم و محیی در واقع بی زن مانده بودند. رفیق های ایشان یکی پیش صارم الدوله رفته بود یکی پیش میرزا احمدخان، حضرات یاد می‌دهند به آدمهایشان مست بازی کرده تفنگ کشیده بودند، میخواسته‌اند صارم الدوله و میرزا احمد خان را بکشند، دادو فریاد کشیده بودند، ریخته بودند پشت در، صارم‌الدوله یک تپانچه داشته می‌خواسته

است دست در بیاورد، زن‌ها از توی اطاق مانع شده بودند.

-باری کار خیلی بد می‌شود، شبانه زنها فرار می‌کنند رو به شهر پیاده و بی چادر، نزدیک صبح بوده است بعد گویا سردار محیی افتاده بوده است میانه، گفتند قراولی حضرات را کشیده بوده تا صبح. گویا تفنگ هم چند تیری روی هوا برای ترسانیدن حضرات انداخته بودند. یک شب هم در خانه امیر مکرم باز همین اشخاص بختیاری‌هاو رشتی‌ها، سر زن‌ها آخر شب نزدیک بوده است کارشان بجای بد بکشد. باری ظفرالسلطنه در آباده مانده. گویا از طرف صولت الدوله گفته شده است بخاک شیراز نیا! یقین نیست امروز هم دختر اتابک را برای صارم الدوله بردند.

یکشنبه ۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

دیروز در عدلیه هنگامه شده بود، چون بنا بود پانزده روز عدلیّه را توقیف (تعطیل) بکنند. تا برای عدلیه اجزائی معین بشود. اجزای عدلیّه گفتند اگر بخواهید عدلیّه را توقیف نمائید ما ها جنگ خواهیم کرد کار به موزر خواهد کشید. فوج خلج هم دیروز با پلیس‌ها دعوا کرده بودند، پلیس‌ها سربازها را زده بودند آنها هم آمده بودند در دیوانخانه تخت مرمر خیلی فضولی‌هائی کردند. پسر دیوانهٔ شیخ فضل الله هم در دیوانخانه عدلیه خیلی به سپهدار رشتی فحش داده بود. مخبر السلطان نطق‌ها کرده به سپهدار بدگفته و سایر وزراء. باری وضع خیلی مغشوش است، جمعیت زیادی هم از اهل ورامین آمده‌اند در مسجد سپهسالار عرایضشان را به مجلس گفته‌اند.

دوشنبه ٦ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

عصری سوار اسب شده رفتم امیّریه- حضرت اقدس در عمارت بزرگ بودند قدری فرمایشات فرمودند. میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت در حضورشان بود، بعد

هم وزیر مختار هلند آمد که تازه آمده است به طهران.

سه شنبه ۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

سپهدار، سردار اسعد و سایر وزراء آمده بودند در مجلس، کار سپهدار هنوز معلوم نیست. در باب فردا شب، ستاره ذوذنب دنباله‌دار، حرف‌ها و چیزهائی می‌گویند که اگر بخواهم نوشت یک کتاب میشود. عصری ضرغام السلطنه آمد مدتی صحبت کردیم، ضرغام السلطنه رفت تا دو ساعت از شب بیرون بودم.

چهارشنبه ۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت احدیت، هوا هم آفتاب بود، ولی طرف شمیرانات ابر شده، آسمان دو سه تا صدا کرد خیلی وحشت کردم برای این حرف‌ها که می‌زنند که ستاره ذودنب امشب خواهد آمد، منجمله در سرچشمه تعزیه می‌خواندند زن‌ها ترسیده تعزیه را بر هم زده بودند. بعد رفتم مجلس پیش مستشارالدوله رئیس (مجلس) برای آب[۱] عزیزیّه. عمارت مجلس را بسیار خوب درست کرده خیلی عالی است.

اخبارات تازه: سپهدار آشتی کرده وزراء هم همان ها ـ سرکار خودشان هستند. امشب خیلی مردم متوحّش هستند برای تصادف ستاره (دنباله‌دار) باکرهٔ زمین، باری خداوند خودش ارحم الراحمین است آنچه خواسته است، همان خواهد شد.

پنجشنبه ۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

سوار شدم رفتم منزل فرمانفرما، پسرش عباس میرزا، ندیم‌السلطان آنجا بودند، رئیس بانک انگلیس آمد و رفت، نصرت الدوله.پسر فرمانفرما که در پاریس است، از طرف دولت ایران با ممتاز السلطنه مأمور شده‌اند بروند لندن برای تسلیت پادشاه انگلیس

۱ـ منظور آب عمارت عزیزیه است که جنب بهارستان قرار دارد.

و تشییع جنازه. نصرت الدوله با ممتاز السلطنه برای تشییع جنازهٔ پادشاه بلژیک هم با ممتاز السلطنه رفته بودند، فردا که جمعه است تشییع جنازه خواهد شد. طهران هم در کلیسا نماز رسمی میخوانند. از اخباراتی که آنجا شنیده شد این‌هاست: عمید الدوله را گفتند حاکم عراق شده. میرزا علی خان سالار فاتح که - یکی از آدم‌های سپهدار است حاکم ثلاث شده. همدان هم بهم خورد گفتند یک زن یهودی یک دختری را گول زده برده است، سر این مطلب همدان بر هم خورد. دیگر باقی شرح معلوم نیست، بعد از تحقیق نوشته خواهد شد. آقا نجفی هم گفته است بموجب قانون اساسی مجلس هیچ ترتیبی را بی حضور سه چهار نفر مجتهد نمیتواند اجرا کند، این مسئله بسیار مهم است.

جمعه ۱۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

با حاجی امین الخاقان و آمیرزا آقاخان، اخوان حسن خان و میرزا عزیزالله رفتیم به تماشای الکترادی، پرده‌های خوب نشان داده مراجعت به منزل کردم، عضدالدوله هم آمده بود منزل، من نبودم.

شنبه ۱۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

چند شب است در منزل من شب نامه می‌اندازند، به حضرت اقدس و من بد می‌گویند، تهدیدم می‌کنند باری سربازهای فوج خلج آمده در مجلس قدری هیاهو کرده رفتند. برای مواجب، (سربازها) را روزها می‌برند در کابینهٔ وزارت جنگ، یک کمیسیونی تشکیل داده‌اند لخت می‌کنند و بدنشان را می‌بینند حتی عورتشان را هم باز کرده نگاه می‌کنند. برای این سربازها بصدا در آمده‌اند. عصری برخاسته نماز خوانده بعد سوار شده اوّل رفتم منزل غنچه خانم، قدری آنجا بوده، بعد رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس.

یکشنبه ۱۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

از اخبار تازه که شنیده شده این است که صنف [1] پریزور در خانه مجدالملک جمع شده، ستارخان و باقرخان از صنف در آنجا بازدید کرده‌اند، ستارهٔ ذوذنب هم طرف مغرب پیدا بود بواسطه روشنائی ماه شعاعش کم پیدا بود. اخبار تازه این است: سردار منصور وزیر عدلیه شده، معتمد الخاقان وزیر تلگراف و پست، مشیرالدوله وزیر تجارت. باری آمدم اندرون چون شب وفات حضرت فاطمه علیها سلام بود، روضه‌خوان آمده این چند شب روضه می‌خواند. آقا سید عبدالله هم چند روز است روضه می‌خواند، قدغن کرده است نطاقین نطق نکنند ولی گفتند میرزا غفارخان رئیس کمیته دروازه دولت (که) همیشه نطق می‌کرده، امروز رفته گفته بوده است که من خواستم تعزیه خوانی سر محل‌ها را موقوف کنم گفتند آقای آقاسید عبدالله اجازه داده است، مذمّت کرده بوده است.

دوشنبه ۱۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

سوار اسب شده رفتم منزل سپهدار، می‌خواست برود در خانه، قدری ایستاده صحبت کرده رفت. بعد با معین السلطان سوار کالسکه شده رفتیم خانهٔ آقای آقا سید عبدالله روضه. امروز روضه‌اش را زود ختم کرده بود چون دیروز میرزا غفارخان نطق‌ها کرده بود. زن‌ها هم داد و بیداد کرده بودند که نان گیرمان نمی‌آید، می‌آیند در خانه‌هایمان اسممان را می‌پرسند، کاشی در خانه‌هایمان می‌چسبانند یکی یک قران پول ازمان می‌گیرند، ما از کجا بیاوریم، خاک سرشان ریخته بودند، خیلی هیاهو کرده بودند، به این جهت امروز زود روضه تمام شده بود.

سه شنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

چند شب است بعضی مردم را می‌گیرند. آدم مؤید الدوله راگرفته‌اند از این‌جور

۱ـ منظور اصناف است.

آدم‌ها را می‌گیرند. عصری نماز خوانده سوار شده رفتم منزل سپهدار. توی باغ نشسته بود، سردار شجاع، نیّرالسلطان نصرالملک، جمع بودند، بعد هم صمصام السلطنه آمد. امیر مکرم، احتساب الملک محمدصادق خان امیر توپخانه امیر محتشم و بعضی‌های دیگر که غیر معروف بوُدند. بعد شازده‌فر انگلیس آمده رفت. روزنامهٔ شرق را گفتند توقیف کرده‌اند، جرائد هم جزء وزارت داخله شده است. روزنامهٔ ایران نو هم گفتند امروز بعضی مقاله‌های بد نوشته. در این روزنامه نمیتوانم بنویسم جا ندارد.

چهارشنبه ۱۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

عصری رفتم بیرون، حاجی امین الخاقان و اخوان و نوکرها بودند، مشغول بازی تخته شدند.

پنجشنبه ۱۶ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

در بیرون صرف نهار کرده تا عصری مشغول بازی بودیم، بعد هم آمدم اندرون نماز خوانده قدری روزنامه نوشتم، قدری استراحت کرده دوباره رفتم بیرون.

جمعه ۱۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت رب العزّه دعاهای روز جمعه را خوانده رفتم حمام، بعد رفتم بیرون. حاجی امین الخاقان، حاجی سیاح، عماد حضور و ... بودند، موثق الدوله هم آمده، بعد حاجی سیاح رفت. امروز مهمان حاجی امین الخاقان هستیم به باقالی پلو - بعد شب هم نماز مغرب و عشا را خوانده بعد رفتیم بیرون - پیاده رفتیم به تماشای الکترادی، پرده‌های خوب نشان دادند، ستاره دنباله دار هم خوب از بالاخانه‌های اردشیر پیدا بود.

شنبه ۱۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

صبح بعد ازشکر خالق مهربان رفتم بیرون، حاجی امین الخاقان و نوکرها بودند تا غروب بیرون بودم بعد آمدم اندرون.

یکشنبه ۱۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

- اخبار تازه، گفتند دیشب یک‌ساعت و نیم از شب گذشته امین الملک را کشته‌اند دیگر تحقیقاً معلوم نیست که چه جور کشته‌اند بعد از تحقیقات نوشته میشود. صرف نهار کرده استراحت کردم عصری رفتم بیرون، بعد سوار شده رفتم منزل وزیر افخم گفتند حالش مغشوش است، اندرون است. ولی موثق الدوله، عدل الدوله مشغول پذیرائی بودند ـ ختم نگذارده بودند. نعش را هم امروز مخفی بردند به قم. باری تفصیل کشتن امین الملک از این قرار است: دیشب یک ساعت از شب رفته سه نفر وارد می‌شوند در منزلش، که آقا کجاست گفته بودند آقا اندرون است، گفتند ما با آقا کار داریم و از طرف سردار محیی آمده کاغذ و پیغام داریم، «خانِ خانان» برادرش رفته خبرش کرده بود. یکی از آنها دم در آبدارخانه که آدم‌هایش آنجا بودند ایستاده بود، یکی هم دم در کوچه، هر سه هم فکلی بوده‌اند، ـ آمده بوده است بیرون، یکی از آنها رفته بود جلو، دست داده بود تعارف کرده، کاغذ را می‌دهد به امین‌الملک، تا سر پاکت را باز می‌کند می‌خواهد بخواند با تپانچه موزر می‌زند در شقیقه‌اش جابرجا می‌افتد، فوراً آنکه دم آبدارخانه بوده شروع می‌کند به تیراندازی که مبادا آدم‌ها بیایند آنها را بگیرند، آن که دم در کوچه ایستاده بوده او هم مشغول به تیراندازی می‌شود که سرباز قراول جلوگیری نکند، پشت دیوار هم گویا چند نفری بوده‌اند آنها به تیراندازی مشغول می‌شوند، پلیس‌ها هم آمده بودند، حضرات دو تیر هم برای آنها خالی کرده، ایشان هم فرار می‌کنند، حضرات بیرون آمده راه خودشان را گرفته می‌روند. گفتند آدم‌ها آنها را

شناخته‌اند ولی کسی جرأت گفتنش را ندارد، باری بعد از یکساعت مرحوم میشود. باری صرف چای شده‌تمام‌مبهوت نشسته بودند، بهم نگاه میکردند و هیچ تکلیف خودشان را نمی‌دانستند معطّل بودند تا یکی دیگر را بکشند بر در خانه او باز. بهم نگاه بکنند رجال بی حسّ. باری‌بعدسوار شده آمدم‌منزل سپهدار،نبود، آمدم منزل ساعد الدوله، نبود، رفتم منزل جلال‌الدوله، نبود، دیروز و امروز روزنامهٔ ایران نو خیلی سخت به سپهدار تاخت آورده و بد گفته بوده است. میانهٔ ایل بختیاری با امیر مفخّم و یوسف خان امیر مجاهد که برادر حاجی علیقلی خان باشد بر هم خورده، حرف آنها را ایل گوش نمی‌دهد.

دوشنبه ۲۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

از این اتفاقی که افتاده برای امین‌الملک، خیلی مردم متوّحش هستند، هیجانی دارند. اعیان خیلی می‌ترسند وضع طهران خیلی بد شده است، شب‌ها می‌روند خانه‌های مردم ـ هر چه دارند و ندارند می‌برند. باری خداوند انشاءالله خودش در پناه خودش خفظ بفرماید.

سه شنبه ۲۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

هژبرالسلطنه بختیاری را مأمور خمسه کرده‌اند، کار خمسه خیلی اهمیت پیدا کرده است، احمد خان میرشکار معرکه کرده است، وزیر اکرم که آصف الدوله شده است، و در شهر زنجان است گویا محاصره باشد، استعداد خواسته است، کارش تعریفی ندارد، از قرار معلوم اهل شهر برای آخوند ملاقربانعلی مرحوم ختم گذارده بودند آصف الدوله مانع شده چند نفر را گرفته که چرا ختم گذارده‌اند، بعد شهر زنجان بلوا شده است. ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه با سوار زیادی و برادر هژبرالسلطنه را معلوم کرده‌اند بروند زنجان. ضرغام السلطنه مانع پسر شده او هم قبول نکرده، میانهٔ آنها

بر هم خورده، از ستارخان هم سوار خواسته بودند، سوار نداده‌اند. نایب حسین کاشانی هم معرکه می‌کند و برای او هم سوار بختیاری و توپ رفته است. گویا هژبرالسلطنه هم رفته، معلوم نیست خودش رفته کاشان یا برادرش رفته به زنجان. توپ هم فرستاده‌اند. سپهدار هم دو روز است گویا به شمیران رفته است. امروز هم در میدان توپخانه میانه توپچی‌ها، قورخانه‌چی‌ها، و ژاندارم و پلیس نزاع سختی شده بود کار به تفنگ کشیده شده بود. مترجم السلطنه را هم دو سه شب قبل رفته بودند خانه‌اش هر چه داشته بوده برده، خودش را هم چندین زخم زده بودند.

چهارشنبه ۲۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

عصری برخاسته رفتم حمام، بیرون آمدم. محمد صادق میرزا، حاجی امین الخاقان، اخوان، آمیرزا آقاخان و ارباب شهریار بودند، مدتی صحبت کردند گفتند رشت هم بهم خورده. یک نفر از اهل منجیل (که) یک نفر مجاهد را کشته بود در رشت به دارش زدند. در مازندران هم دو نفر ارمنی را کشته‌اند، یکی رعیت روس بوده یکی رعیت ایران. داراب میرزا و بهرام میرزا پسران بهمن میرزا که در روسیه صاحبمنصب بوده‌اند با خانِ کاکاوند و هم با احمدخانِ میرشکار همدست شده زنجان را محاصره کرده‌اند، می‌گویند سلطنت حقّ ماست، یاغی شده‌اند از روس‌ها بازخواست کرده جواب داده‌اند بما ربطی ندارد استعفا کرده است از رعیتی روس. او هم گفتند معرکه می‌کند. به همدان هم یکصد نفر قزاق روس رفته است.

پنجشنبه ۲۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

سوار شدم رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، مدتی در حضورشان بودم بعد میخواستم بروم زرگنده یک باغی را ببینم برای اجاره ـ، فرمودند

از وزیر مختار روس هم دیدن بکنم چون دیروز آمده شمیران به او منزل مبارک باد بگویم. باری اعتماد الملک راهم فرستادند برای بعضی امورات خودشان که راجع به سفارت است گفت‌وگو بکند. باری سوار شده رفتم به زرگنده، وزیر مختار صبح رفته بود بشهر برای نهار مراجعت می‌کند رفتم پیش بارونوفسکی در دفتر سفارت بود- روزنامه‌های ایران را میخواند، خیلی با هم صحبت و شوخی کردیم. می‌گفت در روزنامه اسم شما را دیدم احتیاط خودتان را داشته باشید. می‌گفت خیال داریم، قشون خودمان را از ایران برداریم بگذاریم هر طور میشود بشود تا مردم قدر ما رابدانند. می‌گفت خون ایرانی‌های زیاد شده است قدری باید به‌هم بریزند و همدیگر را بکشند آنوقت ما قشون حسابی خواهیم آورد، هر که آنوقت زنده مانده باشد آسوده خواهد بود، اگر کشته نشود. خیلی با من شوخی می‌کرد، می‌گفت احتیاط خودتان را داشته باشید. بعد از ظهر سوار شده آمدم شهر، بعضی پیغامات در خصوص اشخاصی که از حضرت اقدس در دفتر سفارت عارض هستند برای قرار کار آنها گفته، باری سوار شده مجدداً آمدیم در امیریه حضور حضرت اقدس. در اندرون سرورالدوله بودند. ظل‌السلطنه تب و نوبه کرده بود- وزراء استعفا کرده سپهدار هم در شمیران است. سردار منصور هم که شمیران است کارها تعریفی ندارد.

جمعه ۲۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

اخبار تازه این است که: جسد میرزا کریم آقا وکیل آذربایجان که پیرارسال در باغ امین الدوله کشته شده و در قبر آقا دفن کرده بودند، امروز نبش قبر کرده ازآنجا با تشریفات آوردند در سر قبرستان روبروی پا منار دفن کرده، گفته‌اند سایرین مثل ملک المتکلمین، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل-و بعضی‌ها را که محمدعلی شاه کشته خواهند آورد اینجا، نزدیک مجلس دفن می‌کنند. گویا بنائی هم بعدها بکنند. باری با

تشریفات آورده بودند، ژاندارم، سوار یدکی هم بود ناطقین نطق‌ها کرده ولی این‌جور که خیالشان بود نشده بود.

شنبه ۲۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

عصری برخاسته نماز خوانده قدری روزنامه نوشته بعد رفتم بیرونی. پیاده رفتم منزل صدرالسلطنه. اخباراتی که آنجا شنیده شده این است:

سپهدار هنوز نیآمده است بشهر بکلّی. ولی دیشب در سفارت عثمانی دعوت داشته است سفیر خواهش کرده بوده است حکماً سپهدار حاضر باشد. آمده بوده است شب را در مهمانی بوده، امروز صبح هم هر چه ناصرالملک خواسته بوده است راضیش بکند نرود شمیران و با هم بروند پیش عضدالملک و دَرِ خانه، راضی نشده بوده است، در واقع استعفا کرده است، ولی بکارهای وزرات داخله مختصر رسیدگی می‌کند، معاونش کار می‌کند. دیگر نایب حسین کاشانی که سرش مجاهدین رفته بودند، جنگ کرده هر جای نابدتر مجاهدین را پاره کرده، رفته به شهر کاشان حاکم را بیرون کرده خودش بجای حاکم نشسته، دو شب هم شهر کاشان را نظامی کرده، اهل شهر هم کمال تمکین را به او دارند، تمام از اعیان و کسبه تلگراف کرده‌اند ما جز نایب حسین حاکمی نمی‌خواهیم، عمل نمک و بعضی چیزها (را) که تحمیلات بسته بودند موقوف کرده، در کمال جلادت و خوبی نشسته است و مشغول رتق و فتق است. به یک روایت داراب میرزا یک روایت بهرام میرزا از نوه‌های بهمن میرزا که از قزوین با احمد خان میرشکار رفته بودند به طرف زنجان و اغتشاش می‌کردند از طرف سفارت روس چند نفر روس رفته، گرفتند، آوردندش قزوین. بعد از آنجا برخاسته رفتم منزل جلال الدوله بعد که آمدم بیرون دیدم کالسکه بزرگ سلطنتی با جمعیت زیادی و کالسکه‌های زیادی عقبش زن و مرد نشسته، سوار زیادی ژاندارم جلو کالسکه، بعد به هزار معرکه،

معلـوم شد عضد الملک است.

یکشنبه ۲۶ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

رفـتم خـانه مـعین السـلطان، بـعد بـا جـلال المـلک سـوار شـده رفـتم مـنزل آجودان‌حضور، امروز آنجا مهمان هستم. باری رفتم، بهاءالدوله و جمعی بـودند تـا عصری مشغول بازی بودیم، دو سه روز ایران جون حالش خوب نبود و کسل بود امروز تبش قطع شده.

دوشنبه ۲۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

چهار ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم امیریه، حـضور حـضرت اقـدس شرفیاب شدم، بعد رفتم احوالپرسی ظل‌السلطنه، چند روز است حالش کسل است، تب می‌کند، بعد حضرت اقدس هم تشریف آوردند بیرون در عمارت بزرگ، سفیر کـبیر عثمانی آمده مدّتی در حضور مبارک بود، بسیار آدم معقول و مؤدبی است، در عهد شاه شهید هم طهران بود. باری میرزا ابوالقاسم منشی سفارت روس آمده، سعد الملک آمده، بعد رفتم اندرون سرکار خاصه خانم هم تشریف دارند سـرکار مـعزّر المـلوک دردشان است می‌خواهند انشاءاله تعالی به مبارکی مولودی تشریف بیآورند. باری اخبار تازه این است: که امروز در انجمن احرار، ستارخان و باقرخان بوده‌اند و سردار محیی بوده، باقرخان نطق کرده بود که «چند نفر هستند مخّل وزراء و کابینه وزراء هستند، مانع پیشرفت کار هستند و فساد می‌کنند. بایست خارج بشوند اگر خارج شدند خودشان‌بسیار خوب و الاّ که روز چهارشنبه تمام دکاکین را ببندید من هم جلو خواهم افتاد آن وقت هر کس را بایست بیرون بکنیم می‌کنیم». باری هژبرالسلطنه حاکم کاشان شده رفت به طرف کاشان. ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه هم رفت به طرف زنجان.

سه شنبه ۲۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

تمام روز را در منزل بودم، مشغول پذیرایی از سرکار خاصه خانم بودم، اخوان نوکرها بیرون بودند. امروز هوا نسبتاً خوب تر بود.

چهارشنبه ۲۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۸

دیشب شش ساعت از شب رفته، خداوند قادر متعال یک دختر بمن کرم فرمودند، امیدوارم انشاءالله قدمش مبارک است. اخبارات تازه این است که علی خان میرشکار معروف به امیرتومان، از طهران مأمور شده بود، رفته بود به خمسه سوار جمع بکند، برود به جنگ احمدخانِ میرشکار، گویا دستگیره شده بود، خود علی خان هم کشته شده، دیگر شرح کشتنش درست معلوم نیست.

پنجشنبه غره شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

ـ سوار شده رفتم به حضرت عبدالعظیم مشرف شده آستان مقدّس را بوسیده اصلاح امور را درخواست کردم. نعش مرحوم آقای آقا سید ریحان اللّه راکه پریشب مرحوم شده بود، امروز آوردند طواف داده می‌برند به قم، بازارهای طهران و حضرت عبدالعظیم تماماً بسته ـ از اخبارات تازه این است که باقرخان سالار ملّی آن نطقی که کرده بودند که بایست چند نفر نباشند، ستارخان با باقرخان خوب نیستند با او هم صدا نیست. نامه‌یی نوشته بود که ما محکوم اوامر مجلس هستیم. دسته سپهدار با دستهٔ تقی‌زاده سخت طرف هستند. این‌کارها تمام بر ضد تقی زاده است، او هم از میدان در نمی‌رود. مجاهدین هم با خودشان باز اسلحه برمیدارند باری مطالب زیاد است در هر صورت خوب نیست.

جمعه ۲ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

- عصری منیرالدّوله عیال آصف السلطنه آمدند اندرون- بعد حاجی امین الخاقان آمد. منزل موثق الدوله بود آنجا هم ستارخان و باقرخان مهمان بوده‌اند. صاحب اختیار، حشمت الدوله و ضرغام السلطنه سالار محتشم بودند، عصری هم سپهدار آمده بوده است، قدری بوده، بعد رفته بوده است، باری وزراء هم گویا قرار شده است موقتاً سرکارشان باشند تا بعد تکلیف معلوم می‌شود.

شنبه ۳ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، صرف نهار هم آنجا شده، بعد از نهار سوار شده آمدم منزل، قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

یکشنبه ۴ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

سرکار خاصه خانم تشریف آورده بودند، چون شب شش است مولودی تازه است اسم بگذارند، باری آمده اسم گذارده روضه خوانده اسمش زهره در واقع لقبش عزیزاقدس. بعداز رفتن حضرت «الکترادی» آنتوان را آوردند، پرده‌های خوب نشان داد.

دوشنبه ۵ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، چون حکومت کرمان را باو داده‌اند، سردار جنگ را هم نایب الحکومه فرستاده است از یزد رفته خودش هم می‌رود به اصفهان و بختیاری، از آنجا می‌رود کرمان، باری نبود، قدری نشستم تا آمد، پسر مرحوم جلال الدوله و پسر معتضد السلطنه که می‌خواهند با سردار ظفر بروند آمده قدری بودند.

یکساعت و نیمَ از شب رفته با سردار ظفر سوار شده او را در منزل وزیر جنگ پیاده کرده آمدم منزل. امروز روزنامه وقت خیلی به بختیاریها تاخت آورده بود از قول باقرخان سالار ملی، چون باقرخان سالار ملی با بختیاریها خوب نیست.

سه شنبه ٦ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

اخبار تازه؛ یک نفر از رعیّت‌های روس را در مازندران کشته‌اند، یعنی اول یک نفر ازرعّیت‌های روس یک نفر از مازندرانی‌ها راکشته، آن رعیت روس را مجدالملک حبس کرده، بعد اهل شهر ریخته آن رعیت روس را از حبس بیرون کشیده به دارش زده‌اند، روس‌ها سخت گرفته‌اند که حاکم راکه مجدالملک باشد بایست زنجیر کرده، بیآورند طهران مجازات بکنند تا بعد چه شود. اخبارات تازه؛ میانه حضرات بختیاری‌ها و باقرخان سالار ملی با پارتی‌های تقی زاده خیلی سخت در گرفته است روزنامه‌ها هم میدان داری می‌کنند. رئیس مجلس هم استعفاکرده بود ولی گویا قبول نشده. باقرخان سالار ملی خیلی سخت ایستادگی دارد که چند نفر از وکلاکه مفسد هستند نباشند، با بعضی از وزراء، گفتگو زیاد است.

چهارشنبه ۷ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل سپهدار، امیرمکرّم و سردارمحتشم آنجا بودند. خود سپهدار با حاجی علیقلی خان خلوت داشت، بعد هم مستشارالدوله آمده ناصرالملک آمده چند نفر دیگر هم از وزراء و وکلاء خواهند آمد یک مجلسی دارند. اخباراتی که شنیده شده این است که؛ قزاق زیادی از روسها آمده مازندران حاکم را محصور کرده‌اند خودشان مشغول حکومت هستند مقصرین را می‌گیرند تحقیقات میکنند وزراء مات و حیران هستند ـ سوار شده آمدم خیابان گردش، رفتم منزل علاءالدوله.

پنجشنبه ۸ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

رفتم منزل ساعد الدوله آنجا هم نصرالملک و جمعی بودند، سپهدار هم رفته است شمیران گویا باز قهر کرده است، هنوز کابینهٔ وزراء معلوم نیست.

جمعه ۹ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

عصری آمدم بیرون، حاجی معین السلطان، حاجی امین الخاقان آجودان حضور، حسام‌حضور، مهدی خان پسر آجودان حضور، جلال حضور و اخوان بودند تا نیم ساعت از شب رفته. حضرت اقدس هم امروز تشریف بردند بکلی شمیران به کامرانیّه.

شنبه ۱۰ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک، پسر عضد الملک که امیر آخور است، مسرور السلطنه، آجودان حضور، لسان الحکماء و جمعی آنجا بودند. یک اسب ترکمنی امیراعظم برای حاجی علیقلی خان فرستاده، او هم برای مستوفی‌الممالک داده بود، بد اسبی نیست. باری بعد مستوفی‌الممالک رفت به در خانه، چون روزها پیاده می‌رود. اخبارات تازه این است که؛ یک نفر سالدات روسی در تبریز گم شده است، هر جا را گشته‌اند، پیدا نکرده‌اند، بعد گفته‌اند خانه ثقه‌الاسلام است، رفتند آنجا را هم گشتند پیدا نکرده‌اند، خواسته‌اند بروند اندرون ثقه‌الاسلام، او مانع شده است. روس‌ها به اهل شهر تبریز سخت گرفته‌اند. یکنفر از قزاّق را هم حبس کرده‌اند. گویا کار بالا گرفته است، هنوز درست معلوم نیست بعد از تحقیق نوشته خواهد شد.

یکشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

وقایع تبریز این است: آن یک نفر سالداتی که گم شده بوده است از طرف

قنسل‌گری دولت روس، به حکومت خبر داده‌اند که یا سالداتمان را بدهید یا یک هزار تومان پولش را. اگر ندارید تا فردا آنچه تکلیفمان است عمل خواهیم کرد، پول هم نداده، فردای آنروز قشون روس که در باغ شمال اردو دارند وارد شهر می‌شوند، از اهل نظام و قزاق مجاهد پلیس و غیره و غیره اسلحه می‌گیرند، چند نفر را هم برده در باغ شمال حبس می‌کنند. ادارات را هم تفتیش می‌کنند. به طهران خبر داده وزراء هم در کار خودشان حیران هستند، امروز را هم در سبزه میدان اعلان کرده‌اند مردم جمع بشوند ناطقین نطق بکنند که چه بایست کرد. امروز هم گفتند مردم خیال داشتند بازارها را ببندند، معلوم نشد برای اینکار بوده است یا جهت دیگر داشته است. دیگر از اخبارها تازه که چند روزاست منتشر است و گویا صحّت هم داشته باشد این است که؛ دیروز طرف شهریار در یکی از دهات خالصه بقدر سیصد و به قولی بیشتر شترِزین‌دار دیده شده بودند، یک مقداری هم بار که معلوم نشده بود چه چیز است میانه شترهایشان گذارده بودند، اغلب هم گویا تفنگ داشته بودند، به شترهایشان کاه می‌دادند، پول هم خوب خرج می‌کنند، باری با رعیت‌ها دعوا کرده بودند که یک کیسه حنای ما در اینجا گم شده است، رعیّت‌ها چون دیده بودند جمعیتشان زیاد است، حرف نزده بودند کسی را هم نزدیک شترهایشان راه نمی‌دهند، بعد رفتند به حاکم شهریار که بشیرحضور باشد تفصیل راگفته او یک نفر قزاق فرستاده تحقیقات کرده بود گفته بوده است حنای شما قیمتش چیست که ما بدهیم، گفته بودند ما عین کیسه حنای خودمان را می‌خواهیم، بعد قرار شده بود که فردا قرار کارشان را بدهند، صبح که رفته بودند اثری از آنها دیده نشده است. اغلب جاهای دیگر هم آنها را دیده‌اند معلوم نیست بار اینها چیست، کجائی هستند، گاهی تمام با هم دیده می‌شوند، گاهی دو تا پنج تا در دهات اطراف شهریار - اغلب جاها هم همین حرف را زده بودند که یک بار حنای ما گم شده است. شب را مانده صبح اثری از آنها دیده نشده. قزاق‌خانه هم مدتی است رفتند به اردوی قصر قجر،

تمام ماهورهای عباس آباد را بیرق زده برای قزاقخانه حدود معین کرده‌اند. مردم بیچاره خیلی متوحش هستند معلوم نیست مشیّت الهی به چه قرار گرفته است، امیدوارم انشاءالله تعالی خودش رحم بفرماید، من خودم عیال و اولاد و کسانم را سپردم بخدا و چهارده معصوم که در ظل رأفت خودش در پناه خودش حفظ بفرماید. سوار شده رفتم منزل. سپهدار، آمدم منزل ظهیرالدوله نبود، آمدم منزل امروز عصری که بنا بود مردم در سبزه میدان جمع بشوند و ناطقین نطق بکنند، از طرف نظمّیه اعلان شده اولیاء دولت اقدامات مجدّانه‌برای‌بیرون‌کردن‌قشون روس‌کرده و خواهند کرد دیگر لازم نیست مردم در سبزه میدان جمع شده ناطقین بکنند. مردم زیادی جمع شده بودند، بعد متفرق شده بودند. من این کار را هم از روس می‌دانم. حالا خواهیم دید قشونشان را خواهند برد؟ تمام مردم را به هم می‌ریزند که به تمام مردم بنمایانند که این نظم بواسطه قشون ما بوده، وقتی کشت و کشتار زیادی شد آن وقت هر کار دلشان بخواهد می‌کنند، اگر انشاءالله قشونشان رفت مردم پاپی همدیگر نشدند آنوقت خوب است، ولی امیدوارم انشاءالله خداوند عقلی بهمه کس بدهد که تکلیف خودشان را بفهمند، امید از کرم حقّ است، خداوند خودش اصلاح بفرماید اگر بعد از رفتن قشون روس شلوغ بشود، ایلات سربلند بکنند (در) شهرها هم اسباب اغتشاش فراهم کنند آنوقت می‌ترسم به تمام دنیا معلوم بکنند آسایش ایرانی ها بواسطه ماها بوده، آنوقت قشون زیادی برای نظم ایران وارد بکنند، ولی انشاءالله این حدسّیات من دروغ خواهد شد و اسباب آسایش خلق فراهم خواهد شد.

دوشنبه ۱۲ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

عصر سوار درشکه شده رفتیم منزل اعتصام السلطنه، میدان توپخانه را یعنی عمارت توپخانه را که منزل نظام‌السلطنه برای ورود یپرم آئین بسته، طاق نصرت درست کرده‌اند قدری تعجب کرده گذشتیم. آقا میرزا آقاخان آمده قدری صحبت کرده، یکهزار و

پانصدتومان به میرزا آقاخان دراین بی‌پولی داده‌او رفت، شکرخدا راگفته استراحت کردم.

سه شنبه ۱۳ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

سوار شده رفتم امیّریه، خدمت سرکار خاصه خانم رسیده تایکساعت از شب رفته آنجا بودم، قدری هم با تلفن با حضرت اقدس صحبت کرده بعد سوار شده آمدم منزل.

چهارشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

- قدری روزنامه نوشته، بعد امروز را هم ادارات تعطیل کرده‌اند برای اینکه روزی است که مظفرالدین شاه دستخط عدالت خانه داده، بعد منتهی به مشروط شد. آقا میرزا آقاخان می‌گفت انتظام الدوله هم از خمسه آمده است.

پنجشنبه ۱۵ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

- سوار شده آمدم کامرانیه، حضور حضرت اقدس رسیده، ظل السلطنه، اقتدارالسلطنه علیقلی میرزا نصرت السلطان که او هم یکی از پسرهای حضرت اقدس است بودند. باری قدری بیرون آمده به کارهای شخصی رسیدگی فرموده بعد تشریف فرمای اندرون شدند.

جمعه ۱٦ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

- سوار شده رفتم جمال آباد بالای صاحبقرانیه منزل قائمقام. مختارالسلطنه هم آنجا بود - شهرتی پیدا کرده بود که قائم مقام حال جنونی پیدا کرده است، ولی حالش خوب بود درکمال عاقلی بود. اخبار تازه؛ نظام السلطان حاکم مازندران شده است.

شنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت رب العزّة، منصورالحکماء آمده من را دید، دوا داد و رفت، بعد آقا میرزا آقاخان آمده او هم رفت. چون حمام واجب داشتم با حال کسالت رفتم حمّام.

یکشنبه ۱۸ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

امروز را نهار مهمان سرکار خاصه خانم هستیم. چون به سلامتی روز سه شنبه ۲۰ به شمیران می‌روند، امروز را دعوت فرموده نهارِ خداحافظی دادند ـ تا مغرب بودم بعد سوار شده آمدم تماشای «الکترادی».

دوشنبه ۱۹ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

امروز تمامش را در اندرون بودم کسل بودم، بعد هم منصور آمد دوا داد.

سه شنبه ۲۰ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

سرکار مُعَزِزالملوک امروز مهمان منیرالدوله هستند، عیال آصف‌السلطنه. محمد صادق میرزا، معّز اخوی و حسن خان (هم) آمدند، تمام روز را در منزل بودم.

چهارشنبه ۲۱ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

دو شیشه عکس کپی کرده، سر خودم را مشغول کرده، نهار هم نخود آب صرف کرده استراحت کردم عصری نماز خوانده، بعد ضرغام السلطنه با پسر ساری اصلان آمدند رفتم بیرون، قدری صحبت کرده شکر خدا را کرده، استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۲ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

امروز هم تمام در منزل بودم، بعد رفتم حمام بیرون آمده صرف نهار کرده استراحت کردم، ـ دعاهای شب جمعه و کمیل و غیره را خوانده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

جمعه ۲۳ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

اخبارات این است که امروز عصری یپرم با سردار بهادر وارد شهر شدند، دیشب هم در مهرآباد بودند، اگر چه مستقبلین تا قزوین بلکه تا رشت رفته بودند، ولی دیشب و دیروز تا شاه آباد کرج خیلی‌ها رفته بودند، امروز صبح هم که در مهرآباد معرکه بوده است، هر کس را (که) بخواهید از رجال و اعیان و سردارها و شاهزادگان و امرا رفته بوده‌ند از قبیل جلال الدوله و علاءالدوله،دو طاق نصرت هم که در خیابان‌ها بسته بودند، به هوای تماشا، زن‌ها از صبح در خیابان‌ها جا گرفته بودند، عصری هم از قرار جمعیت زیادی در خیابان بودند. پشت بام‌ها پر از زن بود. حضرات هم سوار بر اسب‌های شاهی با یدک و موزیک و تشریفات هرچه تمام‌تر؛ سوار ژاندارم و پلیس و تشریفات وارد شدند، اوّل گویا رفته بودند پیش عضد الملک. اسرا را که آورده‌اند پیش از ظهر با گاری وارد کرده بودند. این اسرا اغلب ازبک زاده‌ها و خوانین «قجه بگلو» و سایر طایفه‌های شاهسوند که این‌ها پناهنده شده بودند. این‌ها هم به آنها امان داده تا آستارا آورده بودندشان از آستارا اسلحه‌شان را گرفته بودند آن‌وقت گفته بودند تماماً حبس هستید. بیچاره‌ها خدمت به اینها کرده بودند، گویا از قزوین زنجیرشان کرده‌اند اسمشان را گذارده‌اند اسرا. باری خداوند همچه خواسته است.

شنبه ۲۴ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

ـ اخبارات تازه این است که؛ صاحب اختیار حاکم خراسان شده است. امیر اعظم

را هم در استرآباد ترکمن‌ها دورش کرده‌اند یعنی در محاصره است خیلی خطرناک. انشاءالله خداوند در پناه خودش حفظش می‌کند. کرمانشاه هم مغشوش است، داوه‌خان با ایل سنجابی متحّد شده، در واقع یاغی شده‌اند. اغلب جاهای دیگر هم مغشوش است، بعضی مقصرین پلیتیکی مثل «رضا بالا» و «میرزا آقای مجاهد» و پسر مجتهد تبریزکه میرزا حسین آقا باشد و جمعی که به قدر پانزده ماه بود در حبس بودند، آخوند ملا کاظم نوشته توسط کرده، مرخص کرده بودند دو سه روز است مرخص شده‌اند.

یک کاغذ هم آخوند ملا کاظم به ناصرالملک نوشته که از قراری که معلوم می‌شود کلیه وضع طهران و ایران بد شده آنچه مقصود مابود برای مشروطیت، عدالت، غیر از آن است، بعضی وکلا مثل تقی زاده، حسین قلی خان نواب حکیم الملک و اینها بایست از مجلس بیرون بروند. از قرار بعضی تحمیلات به مردم بسته شده، اگر چنین است من حکم دیگری خواهم کرد. ولی از قرار چندین کاغذ نوشته به سپهدار و حاجی علیقلی خان، ولی آنها هیچکدام کاغذهایشان را مرئی نکرده‌اند ولی این کاغذ قدری مرئی شده توی مردم هم خیلی بگومگوست. امین الحرم دیروز مرحوم شده و حال اینکه خیلی اظهار افلاس میکرده مبلغی پول زرد داشته است. نعشش را هم بردند به قم.

یکشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت حق تعالی رفتم بیرون، موثق‌الدوله، حاجی امین الخاقان و محمد صادق میرزا و قوام السادات بودند مدتی صحبت کرده بعد رفتیم به زیرزمین، قدری تخته بازی کرده صرف نهار کردیم، بعد از نهار موثق الدوله خوابید.

نیم ساعت به غروب امین نقاره و ارباب شهریار آمدند.

دوشنبه ۲۶ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

عصری رفتم منزل غنچه خانم نبود، اقل بیکه خانم آنجا بود. رفتم خانه همشیره



سردار بهادر بختیاری (سردار اسعد سوّم)

امروز عصری «یپرم» با سردار بهادر وارد شهر شدند هر کس را که بخواهید از رجال و اعیان و سردارها و شاهزادگان و امرا رفته بودند. پشت بام‌ها پر از زن بود حضرات هم سوار بر اسب‌های شاهی با یَدَک و موزیک و تشریفات هرچه تمامتر با سوار ژاندارم و پلیس و تشریفات وارد شدند.



دیشب آقای سید عبدالله مجتهد حجةالاسلام را کشته‌اند. آقا را با «موزِر» می‌زنند از چهار تا گلوله تا هیجده تا می‌گویند...

اقدس الملوک، سالار محتشم هم ـ بود، اظهار کسالت می‌کرد. بعد سوار شده آمدم خانه غنچه خانم جون. پس فردا میخواهند با افتخارالسلطنه و شوکت خانم بروند از طرف رشت به زیارت خراسان.

سه شنبه ۲۷ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۸

رفتم مجلس تماشا، بلیط گرفته بودم، مستشارالدوله آمده نشسته سایر وکلاء بودند مجلس را خیلی قشنگ درست کرده‌اند.

شنبه ۹ شهر رجب ۱۳۲۸

اخبارات تازه که انتشار پیدا کرده این است که دیشب آقای سید عبدالله مجتهد حجة الاسلام، را کشته‌اند. بعد معلوم شد (که) دو ساعت از شب رفته یک روایت هشت نفر، به روایت‌های دیگر سه نفر چهار نفر رفته‌اند. به خانه آقا، در مهتابی حیاط مشغول نماز بوده یا روی تخت نشسته بوده است، وارد می‌شوند تعارف می‌کنند بعداً آقا را با موزر می‌زنند؛ از چهار تاگلوله تا هیجده تیر می‌گویند به او زده‌اند، بعد می‌آیند بیرون قاپچی [1] می‌خواسته است آنها را بگیرد با ته تفنگ می‌زنند دندان‌هایش را خرد کرده فرار می‌کنند. امروز هم تمام بازارها را بسته مردم هیجان دارند، اغلب در مسجد مروی جمع شده‌اند زنها فحش می‌دهند به مشروطه.

سادات زیادی در مسجدها جمع شده‌اند، پلیس و ژاندارم زیادی در سر گذرها گذارده‌اند. پلیس‌ها را فشنگ داده‌اند. در میدان توپخانه سوار بختیاری، سوار امنیه حاضر کرده‌اند. دم سفارت انگلیس پلیس ژاندارم گذارده‌اند برای اینکه مبادا مردم بروند سفارت پناهنده بشوند. وضع شهر خوب نیست وزراء هم که معلوم نیستند که اقلاً اصلاح امور را بکنند. یک نفر سید هم می‌خواسته است نطق بکند گرفته برده بودند

۱ـ در زبان ترکی قاپچی به معنی دربان است.

نظمّیه، حبس کرده‌اند. اغلب مردم را مجبور می‌کنند که دکان‌هایشان را باز کنند. مردم تماماً متفکر (و) سرگردان هستند سر ندارند که بلوا بکنند. در خانه صدرالعلماء رفته بودند که او را هم بکشند گویا خانه‌اش نبوده یا در خانه‌اش را باز نکرده بودند. آقاسید عبدالله هم گویا قدری هم زنده بوده است وصیت کرده بوده در خانه خودش دفن بکنند. مردم زیادی هم بخانه آقاسید عبدالله رفته بودند پسرش گفته بود مردم چه می‌خواهند؟ اغلب مسجدها هم می‌خواستند ختم بگذارند. زن‌ها، بعضی سیدها و مردم مانع شده‌اند که تا قاتل را بدست ما ندهید بازارها را باز نمی‌کنیم. ختم هم نمی‌گذاریم. حاجی محمد تقی گفته بوده است: «ای مردم تکلیف‌تان رامعلوم بکنید بعد من یکماه ختم می‌گذارم تجار تماماً تجارت خانه‌ها را بسته، گویا ارمنی‌ها هم از ترس یا به جهت همراهی دکان‌هایشان را بسته، تا خداوند چه مقرر فرموده باشد باری بعد رفتم منزل بارونوفسکی بعضی فرمایشات حضرت اقدس فرموده بود، رفتم ملاقات کرده حرف‌ها را زده بعد رفتم منزل سپهدار. دیشب آمده است بالا نبود رفته بود منزل سردار منصور رفتم آنجا سپهدار در بالا خانه خلوت داشته است معلوم نبود با کی، ولی سردار منصور معاون الدوله، مستشارالدوله، ممتازالدوله، سردار محیی معتمدالخاقان نشسته بودند. معلوم شد کنکاشی دارند ولی از کشتن آقاسید عبدالله خیلی متوهم بودند. متفّکر بودند. باری بعد آمدم منزل صرف نهار کرده استراحت کردم. عصری مؤدب السلطنه آمده با او قدری صحبت کرده سوار اسب شده بیراهه رفتم کامرانیه حضور حضرت اقدس رسیدم. ظلّ السلطنه، هرمز میرزا و زن نایب دوم سفارت روس در حضور حضرت اقدس بودند، تا یکساعت و نیم از شب گذشته در کامرانیه بودم، بعد سوار شده آمدم منزل. شکر خدا را گفته استراحت کردم. سرکار معزّزالملوک هم رفته بودند زمین‌های الّهیه، پیاده گردش.

یکشنبه ۱۰ شهر رجب ۱۳۲۸

بعد از صرف نهار مدتی روزنامه نوشته، استراحت کرده عصری برخاستم، نماز خواندم. بعد یکساعت به غروب مانده پیاده رفتم سر استخر سپهدار گردش. زن (و) مرد فرنگی زیادی بودند گردش می‌کردند، بعد هم سپهدار آمد. بازارها گویا بسته‌اند، سردار محیی می‌گفت؟ «امروز در خانهٔ عضد الملک مجلس عالی بوده، خودش بوده، کسبه هم در مسجد مروی هستند به علما هم پیغام کرده بودند که لازم نیست شماها بیائید. ما خودمان اگر بایست تمام کشته شویم تکلیف خودمان را معیّن می‌کنیم. امرا در خانهٔ عضد الملک جمع بودند وزراء، کسبه، تجارّ و شاهزادگان وکلاء جمع بوده‌اند. تمام را هم دعوت کرده بودند، اوّل که مدتّی سکوت کرده بودند، بعد مستشار السلطان یک لایحه خوانده بود مفهومش این است که: «ما تا دو روز دیگر وزراء را معیّن خواهیم کرد آن وقت جداً قاتل‌های آقاسید عبدالله را خواهیم خواست. هنوز وزراء معلوم نیستند. شماها تجار، کسبه بروید دکّان‌هایتان را باز کنید آسوده باشید. آن چند نفر تجار گفته بودند که خیر ما دکان هامان را باز نمی‌کنیم تا قاتل پیدا نشود، قصاص نشود ختم هم نمی‌گذاریم. به ولایات هم تلگراف می‌کنیم بازارها را ببندند (و) ختم نگذارند.» از طرف دولت هم قدغن کرده‌اند که تلگراف تجّار را نزنند. پست‌خانه را هم قدغن کرده‌اند ولی گویا به توسط سیم انگلیس تلگراف زده‌اند کاغذ هم به همه جا نوشته‌اند.) (در) خانهٔ عضدالملک. تجار خیلی سخت جواب داده بودند که: «اگر مشروطه این است ما نمی‌خواهیم آقاسید عبدالله که اوّل مشروطه خواه بود و این بساط را او بر پا کرد برای عدالت، این چه عدالتی است، خون یک همچه مجتهدی را می‌ریزند می‌روند هیچ خبری نیست» آخرالامر گفته بودند ما ها محال است دکّان هامان را باز کنیم تا کارمان درست نشود. گویا نوشته داده بودند تا دو روزدیگر اصلاح امورشان را بکنند قبول نکرده بودند. باری از این صحبت ها خیلی بود. امروز هم باز در مسجد مروی جمع

بوده‌اند. حاجی محمّد تقی نطقی کرده بود که: «ای مردم مشروطه (را) ما بر پا کردیم پدر ما تجّار در آمده، این چه وضعی است. ما چند چیز است که نمی‌خواهیم یکی مالیات نمک است، یکی گمرک دروازه‌هاست، یکی قپان داری است، یک چیز دیگر هم هست حالا رویم نمی‌شود بگویم بعد خواهم گفت در هر صورت وضع شهر خیلی بد است. سپهدار با سردار محیی و شریف زاده رفتند خلوت کردند، رفتند رو به منزلشان. مجلس هم قدری خلوت است وکلا توی هم هستند باری نیم ساعت از شب رفته آمدم منزل. شکر خدا را بجای آورده استراحت کرد(م).

دوشنبه ۱۱ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خالق مهربان، قدری راه رفتم. دیشب در قلهک رفته بودند خانهٔ ممتاز الدوله که او را بکشند، آدم‌هایش خبر دار شده چند تیر ردّ و بدل شده بود، در واقع یک ربع ساعت جنگ کرده بودند، بعد پلیس‌های قلهک آمده بودند به کمک، آن وقت آن‌ها فرار کرده بودند. شهر هم بازارها را هنوز بسته، هیجان دارند و قاتل را می‌خواهند. در مسجد مروی جمع هستند ولی بطور معقولیّت. باری با جلال الدوله سوار شده رفتیم منزل سپهدار. سردار کل، ساعدالدوله، موّقرالدوله برادر سردار محیی جمع بودند. قدری صحبت کرده باز با جلال الدوله آمده سوار شدیم رفتیم رو به سعدآباد و جلال‌الدوله برود سعد آباد، من هم می‌خواستم بروم تجریش حمّام. حمّام سَرپل. باری در پل پیاده شدم حسنخان، مشهدی علی هم با درشکه من آمدند. مغرب بود (که) رفتم حمام تا دو ساعت از شب رفته حمام بودم، این حمام سر پل (را) دو سه سال است ساخته‌اند، حالا مال پسر مختارالسلطنه مرحوم است.

سه شنبه ۱۲ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه حضرت حق، سوار شده رفتم به سعد آباد منزل جلال

الدوله، دیروز دعوت کرده بود. باری آن عمارت‌های صارم الدوله‌ئی را پارسال بانوی عظمی ادّعا کرده ضبط کرده است فقط باغ‌های ناصرالملکی و... خانه‌یی که خود جلال الدوله و ظل السلطان خریده‌اند باقی مانده است. در باغ‌ها هرمز میرزا منزل کرده است. و در یک خانه کوچک جلال الدوله منزل کرده است، زن (و) بچه جلال الدوله شهر هستند، هرمز میرزا زن و بچه‌اش را آورده، جلال الدوله گاهی می‌آید بالا. باری جلال الدوله، هرمز میرزا، فیروز میرزا، حاجی سیّاح، وکیل السلطنه، قیصر میرزا پسر بزرگ وکیل السلطنه که مدّتها بود در روسیّه مشغول تحصیل بوده است و دو سال بود که فرنگ بوده، تازه چند روز است آمده، با وکیل السلطنه آمده بود. سوار درشکه شده آمدم سر استخر سپهدار. چون امشب شب میلاد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. سردار مؤید که یک جنبهٔ درویشی دارد منزلش هم نزدیک استخر است، سر استخر جشنی گرفته است، ما را هم دعوت کرده، باری رفتم سر استخر سپهدار. سفیر کبیر عثمانی، وثوق الدوله، مستشارالدوله ممتاز الدوله، سردار منصور، یپرم، ساعدالدوله، سردار شجاع، شاهزاده صمصام الدوله جمعیت زیادی تماشاچی، درویش زیادی به شام دعوت داشتند و بیت می‌خواندند. درویش ها شام می‌دادند. باری ولی هرطرف سپهدار حرکت می‌کرد مجاهدین تنکابنی و قفقازی مثل نگین انگشتر دورش را داشتند، مشهدی صادق مجاهد و سایر(ین) طوری می‌پائیدند که اسباب وحشت من شده (بود).

اخباراتی که امروز شنیده شده این است که امروز جمعیت زیادی هم در مسجد مروی بوده‌اند. زنها سرشان گل زده، مسجد شاه هم ختم گذارده بودند. بازارها هم بسته بود، مردم در هیجان هستند. وزراء هنوز نامعلوم، فقط رئیس الوزراء معلوم شده است، که مستوفی الممالک است. موثق الدوله وزیر دربار شده، بازار ها بسته شده است، مجلس هم چندان رونقی ندارد. امروز در مسجد مروی ضرغام السلطنه، باقرخان سالار ملّی نطق کرده بودند که: «این چه وضعی است. ما اول پیش قدم بودیم در مشروطیّت

حالا می‌بینم و دینمان از دست رفته تا قاتل را نگیریم، به دارش نزنیم ول کن معامله (نیستیم). خیلی بد بوده است. زن‌ها معرکه کرده بودند. حاجی محمد تقّی بنک دار گفته بود: «من یک پلو [1] به مردم دادم، پوست خربزه خورها را وزیر کردم و به مقام رساندم، باز هم یک پلو دیگر می‌دهم مثل اوّلشان می‌کنم. این چه اوضاعی است. دسته سپهدار این کارها را بگردن پارتی‌های تقی زاده می‌گذارند. از نجف اشرف هم از آخوند ملاکاظم کاغذ آمده که تقی زاده، حسینقلی خان نوآب، حکیم الملک، فهیم الملک که عقیده صحیح ندارند، مذهب ندارند، نبایست در مجلس باشند، اخراج بلد بشوند. او هم پارتی انگلیس‌ها هستند و سپهدار پارتی روس‌ها. در واقع دولت روس (و) انگلیس با هم در خفا مجادله می‌کنند. وضع خیلی مغشوش است خداوند خودش اصلاح کند.

تقی زاده هم هیچ عین خیالش نیست. «یپرم» هم رفته بود مسجد شاه (و) مسجد مروی گفته بود(ه است)؛ «آسوده باشید، قاتل را پیدا خواهم کرد. بعضی‌ها می‌گویند قاتل معلوم، تحریک کننده هم معلوم است، بعضی‌ها می‌گویند اگر بخواهند قاتل را بگیرند کمیتهٔ آنها هم خیلی هستند دست در می‌آوردند آنوقت آدم زیادی کشته خواهد شد. هرج ومرج بدی است. سپهدار هم به قدری خوف دارد (که) صد مراتب از آخرهای محمد علی شاه بدتر. هر وقت یک سیاهی می‌دیدند که رو به سپهدار می‌آید چند نفر مجاهد می‌رفتند رو به او، تمام هم مورز بسته‌اند. باری آمدم منزل شکر خدا را کرده دعاهای این شب را خواندم. آمیرزا آقاخان هم از شهر آمده بود قدری با او صحبت کرده، از شهر و وضع شهر صحبت می‌کرد، خیلی بد می‌گفت مردم در تزلزل هستند. تمام حیران و سرگردان. نزدیک مسجد مروی، خیابان ناصریه پلیس ژاندارم چاتمه زده‌اند و مردم بد می‌گویند. باری آقامیرزا آقاخان رفت منزلش که صبح برود بشهر. شکر خدا را گفته استراحت کرد (م).

۱ـ اشاره به پذیرائی از متحصنین مشروطه خواه در سفارت انگلیس

چهارشنبه ۱۳ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه حضرت یزدان، قدری توی باغ راه رفته، دعا خواندم. صرف نهار کرده مدّتی روزنامه نوشته بعد استراحت کردم، عصری برخاسته نماز خواندم، اخبارات تازه: هنوز بازارها بسته و مردم در هیجان هستند. عضدالملک نمک خورده بوده است حاضر نبوده است، از بس که در این مدت باین مملکت تغوّط کرده‌اند دیگر خوب است این قدر مسهل میل نفرمایند. گویا بجز مستوفی الممالک، موثق الدوله و حکیم‌الملک در اطاق سلام کسی نبوده بجز شصت نفر قزاق، قدری ژاندارم، چند نفر گاردی و سرباز، مستوفی، لشگر نویس اجزای سلام کسی نبوده است. بعد از تحقیقات مفصلاً خواهم نوشت. باری بعد سوار اسب شده از زیر دزآشوب رفتم به طرف کامرانیّه و دم باغ مستشارالسلطنه، آدم‌های مجّد الدوله را دیده پرسیدم گفتند اینجاست رفتم آنجا مستشارالسلطنه مدتی است از معاونت وزارت خارجه معزول است و خانه نشین است مجد الدوله، مفاخر الدوله، تمجید الدوله پسر مجدالدوله آنجا بودند رفتم قدری پیش حضرات نشسته صحبت کردم بعد سوار شده رفتم کامرانیه حضور حضرت اقدس رسیدم. آقا علی جمارانی، ظل‌السلطنه و بعضی (از) اجزای شخصی خودشان بودند، تا چهار از شب رفته در حضورشان بودم چون شب دیر شده بود من را نگاه داشتند. شب را مانده قدری هم خدمت سرکار خاصه خانم رسیده شکر خدا راگفته استراحت کردم.

پنجشنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت پروردگار، رفتم حضور حضرت اقدس رسید. بعضی فرمایشات برای کارهای شخصی خودشان که راجع به سفارت است فرمودند. درشکه آورده بودند سوار شده رفتم اوّل به سفارت، در دفتر سفارت پیش «بارونوفسکی»، گفت‌وگو کرده، بعد آمدم منزل صرف نهار کردم. گفته بودم یک چادر «قلندری» زده

بودند در واقع حمام درست کرده، آب گرم کرده خودی شستم، بعد وقت خواسته رفتم سفارت پیش وزیر مختار، قدری بودم صحبت شکار از هر طرف صحبت کرده، بعد آمدم منزل، درشکه سوار شده رفتم به کامرانیه حضور حضرت اقدس رسیدم تا مغرب بودم بعد سوار شده آمدم رو به منزل. سر راه رفتم منزل مجدالدوله قدری کسل بود از او احوال پرسیده سوار شده آمدم منزل. امروز گفتند «یپرم» گفته بود بازارها را باز کنید ولی باز نکرده بودند بعضی‌ها باز کرده بودند ولی دوباره بسته بودند. چلوکبابی‌ها وقهوه‌خانه‌ها را هم بسته‌اند حاجی محمد تقی را دیروز برده بودند اداره نظمیّه ولی گویا خیال حبس کردنش را داشته‌اند ولی زود آمده بود بیرون نرسیده بودند که حبسش کنند. بعضی از تجّار هم رفته بودند در مجلس، گویا راه نداده بودند. بعد رفته بودند سر جایشان در مسجد مروی، آن وقت از طرف مجلس آمده بودند عقبشان که بیائید. تجار هم گفته بودند ما نخواهیم آمد مگر ما را بروز ببرید، بعد هم وکلا رفته بودند در مسجد مروی دیگر معلوم نیست چه نتیجه بخشیده باری شکر خدا را گفته دعاهای شب جمعه و شب‌نیمه را خوانده استراحت کردم.

جمعه ۱۵ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت رب الغزّة دعاهای روز جمعه و روز جمعه را خوانده توی حوض غسل جمعه کرده صرف نهار کردم. بعد از نهار هم قدری روزنامه نوشتم، دیشب و دیروز جمعیت زیادی ازکاسب و غیره به شمیران آمده‌اند. گاری و دوچرخه زیادی هم آمده، معلوم می‌شود مردم از شهر چندان دل خوش ندارند، بازارها بسته، (مردمِ)شهر در هیجان هستندتا خداوند چه خواسته باشد. عصری هم یک ساعت به غروب مانده، رفتم تا سر استخر سپهدار گردش. منزل سردار مؤید جمعی بودند. حاجب‌الدوله، میرزا آقای اصفهانی، آقا سید علی قمی، آقا سیدِ یعقوب، میرزا نصرالله

خان، سید جهاد اکبر، شمس الذاکرین. صحبت می‌کردند. قدری به صحبت آنها گوش کرده رفتم قدری هم سر استخر گردش کرده بعد آمدم منزل. دعای سمات[1] را خوانده قدری صحبت کرده شکر خدا را کرده استراحت کرد(م).

شنبه ۱۶ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه حضرت احدیت، قدری راه رفتم. اخبار آوردند که در شهر بازارها را باز کرده قول داده‌اند که قاتل را پیدا بکنند مقاصد مردم را هم (به) عمل بیاورند. صنف صنف هم هر کدام یک روز ختم می‌گذارند. باری صرف نهار کرده استراحت کردم. عصری تا بخانه یک ساعت به غروب مانده رفتم سفارت عثمانی، امروز عید ملّی شان است یعنی روزی که مشروطه شده‌اند. آنجا وزرای مختار اغلب بودند، مجدالدوله، سپهدار، حاجی علیقلی خان، معین الدوله، موثق الدوله، مستوفی الممالک رئیس الوزراء، مشاورالدوله، اجزای وزارت خارجه اغلب بودند. نصیرالدوله، سردار منصور و خیلی‌ها می‌آمدند و می‌رفتند موزیک هم می‌زدند. صرف بستنی کردیم اسم سفیر حسبه بک است بسیار آدم متعارف معقول خوبی است. در سفر سوم شاه شهید که من هم در رکاب بودم این سفیر در تفلیس ژنرال قنسول بوده است. باری بعد مراجعت کرده رفتم سر استخر سپهدار. قدری گردش کردم بعد [illegible] منزل قدری صحبت کردیم. معتضد السلطنه، اعظم السلطنه، نوه میرزا [illegible] هم که داماد معتضد السلطنه است بود، ضیاء الواعظین یعنی روضه‌خوان هم بود. باری آمدم منزل شکر خدا کردم. اخبارات: [illegible] وزراء [illegible] بازارها را هم باز کردند ولی بعضی‌ها [illegible] هستند که به قول خودشان [illegible] معلوم می‌شود [illegible] می‌شود (گفتند) روس‌ها گفته بودند که اگر دکاکین را باز نکنند و شهر را امن نکنند البته می‌شویم قشون

[illegible]

۱- سمات: از ادعیه مشهور

بیاوریم کار را مرتّب بکنیم و شهر را امن بکنیم و به این جهت بود که بازارها را باز کرده‌اند. بعد از حمد خالق استراحت کردم.

یکشنبه ۱۷ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه خالق مهربان سوار شده رفتم به سعد آباد منزل جلال الدوله، معین السلطان و هرمز میرزا بودند، قدری صحبت کرده بعد رفتم حمام. بیرون آمده صرف نهار کردم بعد از نهار قدری بازی کرده قدری استراحت کردم. عصرها جلال الدوله مثل سابق پیاده می‌رود گردش. امروز عقب من آمده سوار شده رفتم از جعفرآباد سر استخر ملک گذشته از زیر امام زاده قاسم دمِ در باغ وزیر افخم، درشکه موثق الدوله را دیدم. معلوم شد منزل وزیر افخم است رفتیم آنجا حاجی میرزا ابوطالب زنجانی، ساعد الدوله، عبدالرزاق خان پسر وزیر افخم، مجدالدوله هم بعد آمدند. مدتی از هر طرف صحبت کرده، بعد سوار شده با اسب آمدم منزل. شکر خدا را گفته استراحت کردم، دو شب هم است (هست) که هوا اوّل شب رعد و برق می‌کند. دیشب هم آخر شب در شهر باران زیادی آمده بود که اغلب مردم که در حیاط (و) پشت بام خوابیده بودند تر شده بودند، امشب هم اوّل شب، که من می‌آمدم رو به منزل، از طرف لار برق می‌زد. آسمان صدا می‌کرد. آمد تا روی شمیرانات، چند قطره هم باران آمد باری آمدم منزل شکر خدا را گفته استراحت کردم. ناصرالملک هم امروز رفت با پسرش به فرنگستان در واقع ورمال آقا را دَمش داد.

دوشنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه خلاق عالم. سرکار معززالملوک با ایران جون، معصومه خانم رفتند کامرانیه، شب را هم خواهند ماند. بعد قدری روزنامه نوشته سوار شده رفتم

منزل سپهدار، کسی نبود بجز ساعدالدوله و کرانس پدر سوخته ارمنی ملقب به آجودان همایون، چند نفر سید، میرزا محمد ترک مجاهد که نطّاق هم هست (و) آصف الدوله مرحوم را دق کش کرده، باری قدری صحبت کرده صرف نهار کرده، مدتی تخته بازی کردیم. از شهر و مجلس تلفن، به او کرده بودند که بیاید مجلس چون وکیل است. امروز وزراء راگویا معیّن کرده(اند) مجلس علنی است ولی نرفته. باری تا عصری موثق الدوله هم آمده آنجا خیلی صحبت کرده، لقمان الممالک رئیس خلوت شده است. باری عصرانه آورده صرف کردیم من قدری کسل شده آمدم سر استخر سپهدار، قدری گردش کردم وزیر افخم، مجدالدوله، سردار مؤید، بهاءالدوله، سردار منصور، میرزا نصراله خان، صمصام الدوله... یک پایش در پنج سال قبل شقاقلوس کرده از زانو بریده اند و حالا در توی کالسکه دستی می‌گذارندگردش می کند. حالش هم خوب است. همه روز ریش‌ها را هم می‌تراشد. از شهر برای سردار منصور خبر آمدکه وزراء را امروز معلوم کرده، آوردند در مجلس معرفی کردند، از این قرار است:

مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء ولی هیچ مسئولیت (دیگری) قبول نکرده، فرمانفرمای احمق وزیر داخله، قوام السلطنه وزیر جنگ با استقلال، حکیم الملک وزیر مالیه، حسینقلی خان نواب وزیر امور خارجه، اسدالله میرزا وزیر پست و تلگراف، دبیر الملک وزیر عدلیه، (وزیر) معارف و تجارت هنوز معلوم نیست.

در مسجد مروی هم همه روزه ختم هست. خیلی مبارک است این وزراء با علم و عمل. باری مدتی صحبت کردیم بعد آمدم منزل. گویا حاجی علیقلی خان آنچه پسر(ش) سردار بهادر از این سفر تبریزش از پول زیاد... تفنگ، اسباب نقره و طلا جمع کرده و غارت کرده بوده است که تا صد هزار تومان یا کمتر (و) بیشتر، می‌گویند رو به بختیاری فرستاده بود، بقولی نایب حسین و به قولی غریب خان در بین راه بختیاری‌هائی (را) که این مال را می‌بردند کشته، اموال را ضبط کرده‌اند. مسئله خوار هم خیلی بالا

گرفته است، رشید نظام و مراد خان پسر اسماعیل‌خان را هم می‌گویند (کشته شده‌اند) ولی گویا دروغ باشد. ولی از اهل فیروزکوه با او متحد هستند،... اعیان خواری یاغی شده در واقعه خوب می‌جنگند. بختیاری‌ها راکه رفته بودند، چندین نفرشان راکشته، پدرشان را در آورده‌اند. بعد هم با استعداد رفته در «ایوان کیف»،بی‌توپ و استعداد مانده قدرت جلو رفتن ندارند و سوار زیادی رشید نظام دور خودش جمع کرده در کمال رشادت مشغول کارشان هستند. چندی قبل باقی دار بود، آوردندش به طهران که باقی را ازش بگیرند، دید هرج و مرج است پانصد تومان داد به دبیرالملک که معاون وزارت داخله بود مرخص کرده رفت این آتش را روشن کرد، به این جهت دبیرالملک حالا وزیر عدلیه شده است. باری آمدم منزل. شکر خدا راکردم. امشب هوا رعد وبرق غریبی کرده، بسیار ممتد، باران زیادی هم آمده، هوا هم یک مرتبه تغییر کرده الان که دو ساعت (و) نیم از شب می‌رود تقریباً یکساعت (و) چیزی است که متصل باران می‌آید و هیچ قطع نشده است زمین‌ها تماماً گل شده. مثل باران‌های مفصل اول بهار شده، گاهی زیادتر می‌شود گاهی کم‌تر، صداهای مهیب غریبی هم اوّل کرده. برق‌های مفصل می‌زد. مدّتی روزنامه نوشته، شکر خدا را بجای آورده استراحت کرده (م).

سه شنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت یزدان. دیشب تا وقتیکه خوابیدم همین طور باران می‌آمد گاهی آسمان صدا می‌کرد. باری قدری راه رفته با حسن خان صحبت می‌کردم بعد آمدم اندرون صرف نهار کرده قدری استراحت کردم، عصری رفتم پیاده گردش، سر استخر سپهدار گردش کردم. صمصام‌الدوله، میرزاعبدالله خان پسر منشی سفارت، میرزا اسدالله خان پدر سوخته کافر مشغول گفتن کفر بود از پیش او برخاستم، صنیع الدوله، وثوق الدوله هم بودند.

استخر را قهوه‌خانه کرده‌اند، جمعیت زیادی از اراذل بودند از آن سکّه افتاده است. هر کس از رجال می‌آمد، می‌دید که وضع تغییر کرده است بر می‌گشت. باری آمدیم پایین قدری راه رفته آمدم منزل. شکر خدا را گفته، سرکار معززالملوک آقای اعزازالسلطنه، ایران جون هم از کامرانیه آمدند، قدری صحبت کرده شکر خدا را بجای آورده معز اخوی هم از شهر آمده بود.

چهارشنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند قادر متعال، زود برخاسته نماز (و) دعاها را خواندم. شمیرانات هم ابر بود ولی شهر آفتاب. سوار شده با حسن خان رفتم به شهر، وارد عزیزیه شدیم حسن خان اخوی بود بعد حاجی امین الخاقان، آمیرزا آقاخان آمدند. قدری صحبت کردیم هوای شهر بسیار گرم است درختها تمام برگهایشان ریخته، باری رفتم حمام سروتن شوئی کرده بعد آمدم بیرون. از یک ساعت به ظهر مانده سوار شده آمدم شمیران، در بین راه گرما خیلی صدمه زده وارد منزل شده صرف نهار کرده بعد از نهار استراحت کردم. نوبهٔ سختی کرده حالم بر هم خورد، تا عصری همین‌طور می‌لرزیدم حالم خیلی بد شده سر درد سختی گرفته تب شدیدی دچار شدم. عصری هم حضرت اقدس، غلامرضاخان پیش خدمت را فرستاده بود احوال پرسی. بعد از سه به غروب مانده هوا ابر شده، بنای رعد و برق را گذارده، صداهای عجیب و غریب می‌کرد. بارانهای درشت می‌آمد مثل اوّل بهار. امسال در اول بهار این طور صداها در آسمان نکرده بود که در این چند روز کرده، خیلی بادهای سخت هوا را به طوری تاریک کرده که عصری محتاج چراغ شده بودیم. کوه را مه گرفته بود. ابرهای سیاه و مهیب روی آسمان بود. باری بعد هم سردار مؤید آمد توی اندرون قدری نشسته رفت. بعد نماز خوانده شکر خدا را بجای آورده همین طور کسل بودم هوا هم ابر (و) تیره بود

استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت خالق مهربان.... دیشب از مغرب اتفاق غریبی افتاد که تاکنون دیده نشده بود، از مغرب صدای غریبی آمد بعد معلوم شده که از کوه سیل آمده، از امام زاده قاسم پس قلعه می‌آید و به اینجا منتهی می‌شود. سیل عظیمی به قدر پانصد سنگ آب می‌آمد، صدای مهیبی می‌کرد سنگ‌های خیلی بزرگ عظیمی آب می‌آورد که وقتی که باین سنگ‌های رودخانه می‌خورد صدای غریبی می‌کرد خیلی تعجب داشت این فصل، این همچه سیلی. به جز قدرت الهی هیچ چیز نبود، گفتند چند نفر را هم آب برده است دیگر تحقیقاً معلوم نیست. باری بعد رفتم بخ اندرون تماشا، تا یک ساعت از شب رفته تماشا می کردم زن و مرد فرنگی (و) ایرانی همه جور آمده بودند تماشا. اوضاع غریبی بود باری تا ساعت پنج که ما خوابیدیم همینطور سیل می‌آمد. صبح هم رفته تماشا بقدر ده پانزده سنگ آب می‌آمد از نشانهٔ آب معلوم می‌شد که دیشب چقدر آب بوده است، باری صبح سردار منصور آمد قدری نشسته و رفت بعد میرزا عبدالله، حکیم حضرت اقدس آمده من را دید ولی من پیش (از) او خودم آب هندبا خورده بودم او رفت بعد من آمدم اندرون، الحمدلله امروز حالم بهتر است، صبح هم کوه مقدری صداکرد ولی دیگر به شمیرانات باران نزد، هوا هم آفتاب بود ولی لکه لکه ابرهای بزرگ در هوا بود که گاهی ابر می‌شد. باری صرف نهار کرده استراحت کرده عصری برخاسته نماز خوانده قدری روزنامه نوشتم بعد سوار شده با اعزازالسلطنه و معزّ اخوی و حسنخان جلودار رفتم امام زاده قاسم زیارت، جمعیت زیادی بودند. مردم با زن‌های همدیگر «لاس» می‌زدند. مجدالدوله را هم دیدم، از معروفین پسرهای اتابک، جلال الدوله عمید الملک بود، اسماعیل میرزای امیر اکرم چند روز است که از اصفهان

آمده است، دو تا از برادرهای دیگرش که تاکنون به تهران نیامده‌اند یکی اردشیر میرزا، یکی غلامحسین میرزا. اردشیر میرزا نیامده بود ولی غلامحسین میرزا (را) با اسماعیل میرزا دیدم. باری بعد رفتم سر استخر ملک گردش کرده آنجا هم جمعیت زیادی بود از هر قبیل. باری سعد الملک، جلال الملک وکیل الدوله حاجی سیاح و خیلی‌ها بودند. بعد آمده منزل محمد صادق میرزا، آقامیرزا آقاخان از شهر آمده بودند. اخبارات: خاله وسطی من گلین آقا مرحوم شده‌اند. دیشب یا امروز صبح. باری رفتم اندرون شکر خدا را کرده استراحت کردم.

جمعه ۲۲ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت حق تعالی، دعاهای روز جمعه را خوانده، بعد رفتم بیرون، حکیم باشی حضرت اقدس آمده من را دید و رفت. آقامیرزا آقاخان، محمد صادق میرزا اخوی و جهاد اکبر بودند قدری صحبت کرده آمدم اندرون، قدری روزنامه نوشته صرف نهار کرده نماز خوانده استراحت کردم. عصری برخاسته سوار شده با اعزازالسلطنه رفتم کامرانیه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. پسرهای ملا محمد تقی کاشی، مجدالدوله ـ ناصر علی خان پسر ظهیر الدوله در حضور حضرت اقدس بودند. تا نیم ساعت به غروب مانده، بعد حضرت اقدس رفتند نماز بخوانند من هم رفتم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم رسید، سرور الدوله هم آمد، مجدالدوله با ظل السلطنه رفتند پیش سرور الدوله، باری نیم ساعت از شب گذشته دوباره آمدم حضور حضرت اقدس. قدری بوده بعد سوار شده آمدم منزل محمد صادق میرزا، آمیرزا آقا خان بودند معز اخوی هم رفته بود بشهر با ارباب شهریار آمده بود اینجا من را ببیند، من نبودم، رفته بود. جلال‌الدوله هم آمده بود، من نبودم. باری شکر خدا را کرده استراحت کردم.

شنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۸

رفتم بیرون، آقامیرزا آقاخان صبح زود با درشکهٔ یک اسبه رفته بود بشهر. محمّد صادق میرزا هم رفت امام زاده قاسم. حاجی امین الخاقان با حسن خان اخوی هم از شهر آمده بودند. اخبارات تازه این است که: روز قبل یک اعلانی از طرف اصناف نوشته بودند به وزراء و وکلاء که شرحش خیلی مفصل است. خوب نوشته بودند، مفهومش این است که: «تمام این زحمات، صدمات و خون‌ها که از مسلمانان ریخته شد برای عدالت (و) آسایش مردم بود (و) قوت اسلام. ولی حالا که هیچ یک از اینها نیست، به علاوه پیش نماز ما، مجتهد ما را بی جهت می‌کشند قاتلین را بدست نمی‌آورند و مجازات نمی‌کنند.» خیلی بد نوشته بودند از این وضع حالیه. شب‌های جمعه هم از هر محلّه یک دسته سینه زن با علامت راه می‌افتد نوحهٔ آقا سید عبدالله را می‌خوانند و سینه می‌زنند، مردم را به هیجان می‌آورند. امروز هم که شنبه است گفتند بازارها را باز نکردند. دیروز هم در مسجد مروی جمع بودند. چند نفر واعظ وعظ کرده یکی دو نفر هم از نطّاقین نطق کرده‌اند. چند تا لایحه از ستارخان و باقرخان، ضرغام السلطنه خوانده بودند. تا خداوند چه مقدر فرموده باشد، دیگر چیزی نیست. تقی‌زاده هم گفتند تذکره گرفته است که برود به فرنگستان، یا در این دو سه روز رفته یا همین روزها می‌رود. باری امروز هم من مسهل آب هندبا خورده بعد صرف نهار کرده استراحت کرده و عصری برخاسته نماز خوانده بعد با حاجی امین الخاقان سوار شدم رفتم به افسریه منزل ...(ناخوانا) الدوله یک بیرونی کوچکی از برای خودش ترتیب داده حاجی تاج هم مدتی است پیش)ناخوانا)الدوله است، باری خیلی صحبت کرده بسیار لاغر شده از عدلیه رفته‌اند اسباب‌هایش را که توقیف کرده بودند در اطاق‌هایش را مهر و موم کرده بودند و جراح کرده‌اند هر چه داشته و نداشته بقیمت خیلی ارزان، آنچه داشته است برای ادای بدهی حراج کرده‌اند خیلی از این بابت کسل بود، باری قدری رفته باغ بالاگردش کرده

سر صیفی‌کاریش خیارچیده پسری که خدابه اوداده آوردنددیدم ماشاءالله خوب پسری است تی‌تیش مامانی است.باری یک ساعت از شب رفته سوار شده آمدم منزل، شکر خدا راکرده،استراحت کردم ازشهر خبرآوردند مجلس غیرمقدّس آب خانه مارا قطع کرده است.

یکشنبه ۲۴ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت رب العزّة ایران جون قدری کسل بود، میرزا عبدالله حکیم حضرت اقدس (را) فرستاده بودم آوردند. ایران جون را دیده، بعد سوار شده رفتم منزل سردار منصورکه در باغ امین دفتر آن طرف سفارت است؛ عمارت خوبی دارد هوایش هم بسیار خوب است. باری سپهدار، سردار محیی، میرزا اسدالله خان آنجا بودند. میرزا اسدالله خان که منشی سفارت بود، میرزا علی اکبر خان برادرش که در بانک دولت روس بود هر دوی اینها را خارج کرده‌اند. میرزا اسدالله خان اینجا بیخود ول می‌گردد بسیار آدم نامربوط کفری است، میرزا علی اکبر خان با نظام السلطان رفته به طرف مازندران به عنوان گردش. باری سپهدار امروز از شهر آمده بود رفت منزلش، ما هم رفتیم بالاخانه نشسته قدری تخته بازی کردیم، بعد هم مشارالسلطنه آمده صحبت کرده صرف نهار کرده تا عصری مشغول تخته بازی بودم. برای سردار منصور هم گاهی از شهر مفسدین می‌آمدند. هر چه مفسد است با جناب ایشان دم خور است. متصّل خلوت می‌کردند گاهی هم سردار محیی را می‌فرستاد پیش سپهدار. خداوند انشاءالله ایران و ایرانیان (را) از شرّ فسادهای حضرت سردار منصور حفظ فرمایدکه منزل این مرد اوضاع غریبی است آخوندها و اشخاص عجیب در اینجا دیده می‌شوند. یک آخوند هم هست (که) شب و روز خدمت ایشان است او هم آدم غریبی است. باری عصری هم وزیر افخم و مستشارالدوله، ممتاز الدوله، عبدالرزاق‌خان پسر وزیر افخم آمدند و من هم رفتم آنجا حمام. یکساعت از شب رفته مراجعت کردم. اخبارات تازه



این است که دیروز نزدیک چهارراه مخبرالدوله برای فرمانفرما تفنگ انداخته‌اند، ولی روایت خیلی مختلف است، گویا آدم‌های ستارخان یا باقرخان آنجا بیخود تیر می‌انداخته‌اند این تیر اندازی مصادف شده بوده است با عبور فرمانفرما. شاید هم یک گلوله نزدیک کالسکه یادم پایش خورده بوده است. باری شکر خدا راکرده استراحت شد.

دوشنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند متعال، قدری راه رفته میرزا عبدالله حکیم آمد ایران جون را دید. حاجی امین‌الخاقان بودند، تا وقت نهار راه می‌رفتیم. صرف نهار کرده استراحت کردم عصری آب گرم کرده رفتم صابونی زدم بعد با حاجی امین الخاقان سوار شده رفتم کامرانیه، «بارونوفسکی»، دبیرالسلطان در حضور حضرت اقدس بودند. بعد آنها رفته اجزای حضرت اقدس بودند تا یک ساعت (و) نیم از شب گذشته. بعد سوار شده آمدم منزل. اخباراتی که شنیده شد: امروز شهر بر هم خورد یعنی طرف عصر در خیابان لاله زار میرزا علی محمدخان برادر زن تقی زاده را کشتند با یک نفر از طرفدارانش ... که یک سیدی بود. شهر بر هم خورد. رضایف نامی هم که سرکرده یک دسته مجاهد بود او را هم کشته‌اند، دسته‌جاتی که راه افتاده برای آقاسید عبدالله او گفته بوده است که این حرکات چه است گویا مانع شده بوده است، او راکشته‌اند. شهر در هر صورت بر هم خورد. مسجد مروی هم شبی چهارصد پانصد نفر می‌خوابند. روزها جمعیتشان زیادتر می‌شود این اخبارات شب رسیده، باری گویا وقتی که برادر زن تقی‌زاده را در سر چهار راه مخبرالدوله کشته بودند دکان‌ها را تماماً بسته بودند.

سه شنبه ۲۶ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت یزدان، رفتم بیرون، قدری با حاجی امین‌الخاقان

صحبت کرده راه رفتم بعد گفتند شهر نظامی شده است نظم با بختیاری‌ها است. ژاندارم زیادی هست. باری صرف نهار کرده شکر خدا را بجای آورده استراحت کرده عصری برخاسته نماز خواندم. امروز بندگان همایونی تشریف فرمای قزاق‌خانه می‌شوند مشق و مانور است، عصری سه ساعت به غروب مانده بعد از نماز با حاجی امین الخاقان و حسین خان اخوی سوار شده رفتم از توی قزاق خانه گذشته، زیر مجیدیه عین الدوله چادر زده بودند شاه هم آمده بود مشغول مانور بودند و مانور مثل فرنگستان می‌کردند گلوله راستی می‌انداختند، چه توپ چه تفنگ. طرف میدانک پشت فرح آباد قلعه مصنوعی درست کرده بودند. حضور شاه هم مستوفی‌الممالک (و) وزراء بودند، توی چادر، اشخاص تماشایشاچیان بیشتر از مانور بود، قوام السلطنه وزیر جنگ، حسینعلی خان نواب وزیر امور خارجه، حکیم الملک وزیر مالیه و یمین نظام امیر توپخانه بودند. امان الله میرزا هم فرمایشات می‌فرمودند. موثق الدوله وزیر دربار، لقمان الممالک وزیر خلوت، نسقچی باشی سالار محتشم (که) کشیک چی باشی شده است و خیلی اشخاص غریب بودند، توپ‌های خوب می‌انداختند. باری نیم ساعت به غروب سوار شده رفتند، سایر(ین) هم متفرق شدند، من هم سوار شده رفتم مجیدیه عین‌الدوله، خودش هم بالای باغ سرقنات چادر زده بود. رفتم قدری هم پیش او بودم، عضدالدوله هم پیشش بود، بعد سوار شده از راه مبارک آباد، زیر سلطنت آباد آمدم منزل، شکر خدا راگفتم اسماعیل شکارچی رفته بود شکار، سه کبک زده بود. شکر خدا راکرده دعاها و نماز شب را خوانده استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خالق مهربان، نماز را خوانده قدری روزنامه نوشتم. حاجی امین الخاقان آمد صرف نهار کردیم، بعد استراحت کرده عصری برخاسته قدری



نشسته شماره ۲ میرزا محمدعلی‌خان

طرف عصر در خیابان لاله‌زار میرزا علی‌محمدخان برادرزاده تقی‌زاده را کشتند

روزنامه نوشتم، بعد نماز خوانده با سرکار خانم معززالملوک سوار شده رفتم به باغ فردوس گردش. از آنجا رفتم به باغ حسام لشگر، تازه یک عمارت هم ساخته است بد نیست. باری غروب مراجعت کردم. اخبارات تازه این است که چون شهر نظامی است گویا بختیاری‌ها از مجاهدین سلب اسلحه می‌خواستند بکنند، یکی دو نفر را هم اسلحه ازشان گرفته‌اند نزدیک بوده است مابین مجاهدین (و) بختیاری نزاع سخت بشود، گویانزدیک سنگربندی هم شده بود. در هر صورت وضع شهر مغشوش است، دیروز هم صمصام السلطنه بختیاری آمده بود پیش سپهدار که مابین سپهدار و حاجی علیقلی خان سردار اسعد را آشتی بدهد. اهل شهر اغلب با اسلحه هستند. باری شکر خدا را گفته استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خالق مهربان، قدری روزنامه نوشتم، حکیم باشی آمده ایران جون را دید، بعد قدری روزنامه نوشته، بعد سوار شده رفتم منزل سپهدار، خودش با سردار منصور، مستشارالدوله، معاون‌الدوله، صمصام‌السلطنه نجف قلی خان، ممتاز الدوله جمعی دیگر خلوت کرده بودند. ساعدالدوله، محمّد حسین خان رئیس، میرزا حسین خان کسمائی و جمعی دیگر در این اطاق بودند. میرزا حسین خان کسمائی صحبت کشته شدن میرزا علی محمدخان برادر زن تقی زاده به قولی خواهرزاده تقی زاده و کشتن عبدالرزاق خان را می‌کرد، کشنده خیلی رشادت کرده بوده است؛ تقریباً سه ربع از شب رفته در قهوه‌خانه اخوت بوده‌اند، بعد رفته بودند (برای) خیابان گردش، از عقب یک درشکه رسیده بود به این دو نفر. خیلی از مجاهدین آنها هم در همان اطراف بودنده‌ا. می‌رسند به میرزا علی محمد خان (و) عبدالرزاق خان می‌گویند بایستید، درشکه را نگاه داشته بوده دو تیر به میرزا علی محمد خان می‌زند یکی دو تیر هم به عبدالرزاق

خان. بعد سر درشگه را بر می‌گرداند سر پائین. پلیس می‌رسد. نعش را بر می‌دارند در درشکه می‌گذارند، می‌برند رو به قهوه‌خانه از صدای تیر خیابان لاله زار (ناخوانا)(قهوه‌خانه) اخوت بر هم می‌خورد. آن قاتل می‌رود به طرف خیابان علاءالدوله. دو مرتبه که بر می‌گردد می‌بیند که درشکه‌ای که نعش تویش بوده می‌بردند رو به نظمیه. دو نفر پلیس هم توی درشکه بوده که نعش‌ها را می‌برده‌اند دوباره قاتل از درشکه خودش آمده بود پائین، پریده بود پشت آن درشکه نگاه کرده بود که ببیند عوضی نزده باشد، پرسیده بوده است از پلیس که این کیست؟ گفته بود بعد دوباره سه تیر دیگر توی درشکه به او می‌زند، یک تیر هم به دست پلیس خورده بود، بعد که چند نفر پلیس جلوگیری می‌کنند چند تیر دیگر خالی کرده بودند گویا به پای یک پلیس تیر می‌خورد که فرار می‌کنند حضرات هم در کمال خوبی می‌روند سر جای خودشان. این (هم) شرح پریروز. دیروز عصری باز شهر بر هم خورد حضرات بختیاری‌ها با مجاهدین میانشان سخت بر هم می‌خورد. حاجی علیقلی خان

گفته بوده است که من دوازده ساعته از مجاهدین سلب اسلحه می‌کنم. مجاهدین گفته بودند که ما شش ساعته بختیاری‌ها را قتل عام خواهیم کرد. ستارخان. سالارخان[۱]، ضرغام السلطنه، سردار محیی گویا هم قسم شده‌اند و در خانه ارباب محمد صادق دم دروازهٔ دوشان تپه انجمن دارند. بعضی از تجار (و) علماء هم با آنها هستند. صحبت قتل آقاسید عبدالله و بعضی گفتگوهای دیگر است، دیروز عصری بختیاری‌ها ریخته‌اند در مجلس سپهسالاو آنجاها را سنگر کرده‌اند، طلاب مسجد هم فرار کرده باز مثل پارسال همان طور سنگر کرده‌اند مجاهدین هم سر «آب سردار» آن طرف‌ها جمع هستند. سوار زیادی از نظمیه و امنیه در توپخانه هستند، شهر هیجان غریبی دارد. در مسجد مروی هم جمع هستند، گویا آش و پلو روبراه است. در واقع بختیاری با مجاهدین طرف شده‌اند دور نیست که به هم بزنند. خداوند انشاءالله خودش رحم کند. تا چه مقدر باشد،

۱ـ منظور باقر خان سالار ملّی است.



حاجی علیقلی خان سردار اسعد

در مجلس رأی داده بودند که بایستی سلب اسحله بکنند. این کار هم یک دوزی بوده است برای ستارخان و باقرخان و ضرغام السلطنه و سردار محیی که حاجی علیقلی خان چیده بوده است که از این چهار نفر سلب اسلحه بکند و دست حضرات خالی بشود و هر انگشتی بخواهد به ... دنیا بکند.

سپهدار، صمصام و سایر(ین) هم برای همین کارها خلوت دارند. باری بعد آمدم منزل. آقا میرزا آقاخان هم از شهر فراراً آمده بوده است بالا. حاجی امین الخاقان صبح رفته است به شهر. باری وضع شهر خیلی بد است. صرف نهار کرده استراحت کردم، عصری برخاسته قدری روزنامه نوشتم. بعد گفتند سپهدار و صمصام رفته‌اند به شهر. گفتند برای اینکه اصلاح کنند. باری با آقامیرزا آقاخان رفته قدری گردش کرده، سر استخر سپهدار راه‌رفته بعد آمدم منزل سپهدار هم شب مراجعت کرده بود، نتیجه این بوده است در مجلس گفته بوداند که بایست سپهدار با حاجی علیقلی‌خان آشتی بکنند. سردارها که با هم اتفاق کرده بودند، ضرغام السلطنه، ستارخان باقرخان، سردار محیی حاضر بوده‌اند که حاجی علیقلی‌خان، صمصام، سردار محتشم (و) سپهدار هم با آنها متفق باشند. قسم بخورند، یکی بشوند و دعوا و نزاع باهم نداشته باشند و برای پیشرفت مشروطه خدمتگزار باشند، سپهدار هم قسم خورده بود که من از اول هیچ قصدی بجز این نداشته (و) ندارم. در مجلس رأی داده بودند بایستی سلب اسلحه بکنند. باری گویا آشتی حسابی نشده. این کار هم یک دوزی بوده است برای ستارخان و باقرخان، ضرغام السلطنه و سردار محیی که حاجی علیقلی خان چیده بوده است. اصل خیالش این است که از این چهار نفر (و) اجزای آنها سلب اسلحه بکنند. سوار خودش (را) بگوید جزء «رِفُرم» است، آن وقت دست حضرات خالی، بشود هر انگشتی بخواهد به کمام دنیا بکند و اینها دست خالی نفسشان در نیآید، این تدبیر را حضرات بختیاری(ها) برای اینها و سپهدار کرده‌اند. ولی گویا فهمیده‌اند و آن طور که بایست مقصود به عمل نیامده است. وقت به صحبت برگزار (برگذار) شده و قَسَمِ ناحقی هم خورده شده. باری گویا هنوز سنگرها را دارند. آمده منزل شکر خدا راگفته استراحت کرده. دعاهای شب جمعه را خوانده.

جمعه ۲۹ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت احدیت، دعاهای روز جمعه را خوانده رفتم بیرون،

آمیرزا آقاخان (و) سایر نوکرها بودند. نصرت الله خان از طرف حضرت اقدس آمده بود احوالپرسی. بعد رفتم خودم را شستشو کرده، بعد صرف نهار کرده استراحت کرده، عصری برخاسته نماز خوانده، سوار شده رفتم منزل سپهدار، منزلش جمعیت زیادی بود، ستارخان و باقرخان، ضرغام السلطنه سردار محیی بعضی از سرکردهای مجاهدین و سر دسته‌هایشان بودند من پیاده نشده رفتم گردش تا دزآشوب منزل مجدالدوله، قدری پیش او بود(م). دیشب صدای تفنگ زیادی از طرف قیطریهٔ قلهک آمده، سه جور روایت کرده‌اند بعضی‌ها گفتند سوار زیادی رفته بوده به ضراب خانه (برای) دزدی، قزاق‌ها فهمیده تیروتفنگ کرده بودند و به قزاق خانه تلفن کرده از آنجا کمک زیادی آمده بود، حضرات فرار کرده بودند. بعضی گفتند دزد رفته بود به قیطریه، بعضی‌ها گفتند (در) باغ صنیع الدوله یک سگی را دیده بودند که از دیوار می‌خواسته است برود بالا، سوارهای امنّیه خیال دزد کرده بودند. تیر (و) تفنگ زیادی انداخته (بودند)، بعد معلوم شده بود سگ است ولی. گویا دزد قیطّریه صحت داشته است. باری غروب آمدم منزل سپهدار، مشیرالدوله آنجا بود بعد رفت سردار منصور و «تومانیانس‌ها» بودند، قدری صحبت کرده، یک اعلان دیدم که حسب‌الامر مجلس از طرف نظمّیه شده بود در بابت سلب اسلحه که؛ هر کس تفنگ دارد بیاورد در کمیسیونی که معیّن شده است، به دولت به فروشد قیمت هر تفنگی را هم معین کرده بودند که هر کس نیاورد، خانه‌اش را به توپ خواهیم بست و خودش را در میدان به دار می‌زنیم و چنین و چنان خواهیم کرد. هر کس سراغ بدهد که هر کجا تفنگ هست صد تومان «مُشتُلُق» خواهیم داد، خیلی سخت نوشته بودند و اعلان امضاء هم نداشت همین قدر از طرف مجلس(بود) برای سلب اسلحه.

هیئت وزراء نظمّیه تمام ایران را هم دادند به مسیو (یپرم)، ارمنی‌ها خیلی خوشحال هستند. سپهدار خیلی از این اعلان تکذیب می‌کرد که این کار را مستمسک خواهند کرد به خانه‌های مردم بریزند. مردم که با هم غرض دارند اسباب اغتشاش

خواهند شد. چرا بما نگفتند که همچه خیالی دارند اوّل اسلحه از دست مغرضین بگیرند بعد (به) این کارها بپردازند. ارمنی‌ها اغلب چهار روز پیش خبر همچه اعلانی را بما دادند معلوم می‌گردد آنها می‌خواهند بدست مسلمانان هیچ اسلحه نباشد تا مقصود اصلی خودشان به عمل بیاید، تا خداوند چه مقرر فرموده باشد، ولی گویا ستارخان و باقرخان و ضرغام السلطنه و سردار محیی از اینجا که رفتند باز بخیال بستن سنگر (و) جمع آوری استعداد برای خودشان خواهند بود که اسلحه را تسلیم نکنند. باری ترتیبات بد است پیریم رفته بود منزل پلکونیک، «پلکونیک» هم از او بازدید کرده بود. صحبت از اتحاد (و) اتفّاق کرده بود که ما هر دو نوکر یک دولت هستیم بایست در موقع لزوم با هم کمک بکنیم. چون دو سه روز پیش برای نظم شهر قزاق خواسته بودند، «پلکونیک» نداده بود. باری آمدم منزل. آقامیرزا آقاخان بود قدری صحبت کردیم، مرخصی گرفته که صبح برود به شهر. آمدم اندرون شکر خدا راگفته استراحت کردم. •

شنبه ۳۰ رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند یگانه، سلیمان خان ارمنی معلم موزیک آمد، پیانوی من راکوک کرد و رفت، بعد صرف نهار کرده استراحت کردم. عصری برخاسته نماز خواندم. نصرت‌الله خان آمد از طرف حضرت اقدس احوالپرسی کرده رفت. بعد نشسته مدتی روزنامه نوشته بعد رفتم گردش تا سر جعده. پرنس دادیان بود. بعد فیروز میرزا پسر حضرت ظل السلطان آمده قدری نشسته رفت، بعد، ظهیرالاسلام آمده گذشت، متصّل از شهر آدم می‌آمد. از قراری که از شهر متدرجاً خبر می‌رسد گویا وضع شهر بهم خورده است، ستارخان، باقرخان، ضرغام السلطنه، سردار محیی در پارک مرحوم اتابک هستند، آن دو وور را هم تماماً سنگر کرده‌اند تا نزدیک سفارت انگلیس. روبروی سفارت انگلیس، هم اغلب آن بالا خانه‌ها را سرباز گذارده سنگر کرده‌اند. تمام

مجاهدین هم در پارک جمع شده‌اند. آمدن ستارخان، باقرخان، ضرغام السلطنه سردار محیی پیش سپهدار برای این بوده که: «چرا تو با ما هم قسم شده بودی برای پیشرفت اسلام، احکامات علمای نجف و قانون اسلامی، چرا رفتی با آنهاکه غیر از این مقصود دارند قسم خوردی که از ماها سلب اسلحه بکنندکه مقاصد خودشان را به عمل بیاورند و برای کشته شدن میرزا علی محمد خان و عبدالرزاق خان بایست شهر نظامی بشود، سلب اسلحه از تمام مردم بشود و آنچه اسلحه مردم دارند بگیرند ولی آقاسید عبدالله (و) سایرین که کشته شده‌اند هیچ... اینکارها را نکردید، از ماها سلب اسلحه بشود از بختیاری‌ها نشود. به چه جهت اشخاصی که با دسته حیدرخان هستند اغلب از ارامنه بروند لباس ژاندارم و پلیس بپوشند. از دیشب که این حرف‌ها را زدند، رفتند شهر و مشغول سنگر بندی (و) جمع آوری استعداد شده‌اندکه اسلحه خودشان را تسلیم نکنند. امروز هم تمامشان کفن پوشیدند. یکصد (و) پنجاه نفر قزاق هم برای نظم شهر به کمک نظمیه رفته است، مردم خیلی متوحش هستند. از دور پارک، اتابک نزدیک‌های مجلس، مردم فرار کرده‌اند. اغلب خانه‌های مردم و ارامنه را طرفین سنگر کرده دو اعلان امروز نوشته بودند یکی از طرف وزارت جنگ که؛ «تا فرداکه یکشنبه غره شهر شعبان است اگر مجاهدین اسلحه خودشان را دادند حقوق پس افتاده‌شان داده خواهد شد و الاّ هیچ حق (و) حقوق ندارند.» یک اعلان هم از نظمیه شده بود که؛ «از شب یکشنبه غره شعبان تا خبر ثانوی بشود شب‌ها از ساعت سه هیچ کس حق بیرون آمدن از خانه‌اش ندارد و بلیط شب و اسم شب هم بلا استثناء قبول نخواهد شد». از قراری که گذارده‌اند و اعلانی که کرده‌اند فردا روزی است که بایست سلب اسلحه (بشود) احتمال جنگ هم می‌رود ولی از قراری که خبر آوردند توشان نفاق افتاده است سردار محیی آمده است، بعضی‌هایشان گفته‌اند که بایست اسلحه را تسلیم کرد، ضرغام السلطنه گفته است من که محال است اسلحه را تسلیم بکنم، رفته است به حضرت

عبدالعظیم که از آنجا برود به ولایتش، سردار محیی هم که آمده است شمیران در واقع قایم شده است و فقط ستارخان، باقرخان با مجاهدین مانده‌اند در پارک اتابک. آنها هم باین آسانی تسلیم نخواهند شد تا قوه دارند خواهند کوشید. باری شکر خدا راگفته استراحت کردم.

شب را هم در کامرانیّه بودم، صدای توپ هم از عصر بلند شد. تفصیلات جنگ این طور شد: از چهارو نیم به غروب مانده جنگ شروع شده الی دو ساعت و نیم از شب گذشته ختم شد. دور پارک اتابک راگرفته، بختیاری زیاد از افواج رفرم جدید ژاندارم. مجاهدین ارمنی، مجاهدین دستهٔ حیدرخان، توپ زیاد توپ‌های «شنیدر» و «ماکسیم» دور تا به دور پارک راگرفته، مجاهدین ستارخان، (و) باقرخان را محاصره کرده، ضرغام السلطنه، با یک عدّه سوار رفت به حضرت عبدالعظیم، از آنجا رفت به طرف بختیاری ولایتش، تا در بین راه چه بکند. سردار محیی هم که آمده شمیران منزل دارد، سردار منصور در زرگنده است، تا به کجا خودش را بیاندازد. ولی ستارخان سردار ملّی (و) باقرخان سالار ملّی با مجاهدین (و) کسبهٔ زیادی در پارک مانده، مشغول جنگ شده بودند. باری دو ساعت از شب گذشته در پارک اتابک (را) که طرف سفارت فرانسه باز می‌شود و در سه کنج باغ است با بنزین آتش‌زده بعد دو تیر توپ ساچمه انداخته هر چه بود (و) نبود کشته وارد باغ می‌شوند، فشنگ‌های مجاهدین هم تمام شده به قدر شصت، هفتاد تیر توپ انداخته وارد باغ می‌شوند. معدودی از مجاهدین فرار می‌کنند، باقی کشته می‌شوند، قدری هم که (مانده بودند) دستگیر می‌شوند، آنها هم که دستگیر می‌شوند آنچه با آنها غرض داشته‌اند می‌کشند. یپرم، اوّل بختیاری‌ها را جلو می‌اندازد، خیلی از بختیاری‌ها کشته می‌شوند، یکی از پسر عموهای حاجی علیقلی‌خان هم کشته می‌شود، بعد مجاهدین ارامنه (و) کسان یپرم می‌ریزند در باغ و مسلمانان (و) مجاهدین را می‌کشند، ستارخان سردار ملّی هم دو تیر گلوله می‌خورد، یکی به شانهٔ راستش یکی

هم به ران‌اش، باقرخان سالار ملّی دستگیر می‌شود، کتک زیادی هم با ته تفنگ زده بودندش،ازکاسب‌کار هم‌که آمده‌بودند به جهت همراهی و بیگناه بودند. خیلی کشته شده بودند، زخمی هم خیلی شده است، اغلب را وقتی تسلیم شده‌اند آن وقت ارامنه (آنها را) کشته‌اند، ستارخان وباقرخان راهم‌گرفته‌بردند منزل قوام‌السلطنه وزیرجنگ، بعد از آنجا بختیاری‌ها بردند منزل صمصام السلطنه حبس کردند، به قدر چهار صد نفر هم دستگیر (و) اسیر کرده، بردند نظمّیه، حبس کردند، از کاسب، مجاهد، آدم‌های ستارخان و باقرخان.

بازارها، خیابان‌ها هم تماماً بسته، در کوچه‌ها پرنده پر نمی‌زد. صدای تفنگ در تمام شهر پیچید بود، به طوری که گویا تمام شهر در جنگ بوده‌اند. وزراء هم در دربار جمع بودند، وکلاء هم اغلب در مجلس جمع بوده‌اند. جمعیّت زیادی از کسبه (و) تجارّ (و) زن زیادی هم رفته بوده‌اند، دَرِ خانهٔ عضد الملک، آنچه توانسته بوده‌اند فحش داده بودند، نامربوط گفته بوده‌اند. زن‌ها رفته بوده‌اند

توی اندرونش حضوراً فحش داده بودند. بعد صدرالعلماء را می‌فرستد پیش ورزاء که جنگ نکنید، وزراء هم جواب می‌دهند و به نظمّیه تلفن می‌کنند که جنگ موقوف است، جواب می‌دهند که اگر از دور خانه‌ات مردم را متفرّق نکردی آنجا را به توپ خواهیم بست، از مجلس سه بار اختیارنامه دادند به وزراء وزراء هر چه صلاح دیدند که به قوّه جبرّیه خلع اسلحه بشود، جنگ بشود. اگر چه این جنگ برای پنج هزار تومان شده، ستارخان (و) باقرخان گفته بوده‌اند که این مبلغ که برای قیمت تفنگ‌ها معین شده است کم است و بایست از روی قیمتی که خرید شده است به ما پولش را بدهند تا ما تفنگ‌هایمان را تسلیم بکنیم. باری عضد الملک هم به مردم گفته است که حرف من را نمی‌شنوند. از اندرونش هم بیرون نمی‌آید. وزراء هم شب را در دربار خوابیدند، کشته زیادی هم از مردم در زیر زمین‌های پارک اتابک قایم کرده بودند (و) درش را تیغه کرده بودند، بعد (از) دو روز محرمانه بیرون آورده دفن کرده‌اند، یپرم (و) ارامنه خیلی

از مسلمانان را کشتند، خداوند انتقام مسلمین را بکشد (و) ترّحم بکند. باری مستوفی‌الممالک و فرمانفرما خودشان را خلع کرده‌اند از این اقدامات. گردن قوام السلطنه شکسته است (و) علیقلی خان، گفتند حکم جنگ را قوام‌السلطنه داده بوده است به حاجی علیقلی خان. یپرم هم گفته بوده است از طرف مجلس حکم شده است. بعد از او بازخواست کرده بودند، دوبار به حاجی علیقلی خان نوشته بوده است، او هم گفته بوده است کار از کار گذشته است. باری یکصد و پنجاه نفر هم قزاق بوده است ولی هیچ جنگ نکرده بودند، فقط تماشاچی بوده‌اند. در پارک اتابک را هم بعد از جنگ و کشتن مردم، یک عدّه را همان شب با ستارخان (و) باقرخان دستگیر کرده بودند، ولی بعدش دور پارک را تا صبح داشته، صبح بیشتر مردم را گرفته بودند، آنچه هم که در پارک بوده است غارت کرده بودند. از قراری که ارباب جمشید صورت داده است، هشتاد هزار تومان مالش را بختیاری‌ها به غارت برده‌اند. کشته زیادی هم از توپ‌های ساچمه‌یی زیر درخت‌ها افتاده بوده‌اند، اغلب هم که زخمی بوده‌اند، صبح مجاهدین ارامنه که مال یپرم هستند دوباره به آنها تیر می‌زنند، می‌کشند ولی آن چه از مال خودشان کشته شده بود، نعششان را با کمال احترام بر می‌دارند و زخمی‌هایشان را می‌برند مریض‌خانه و مشغول معالجه می‌شوند. باری اینست وقایع جنگ امروز.

امروز عصری هم در زرگنده، سر پل روبروی سفارت عثمانی یدالله پهلوان که قدیم پیش من بود و حالا پیش سپهدار است (و) در جزء مجاهدین است دم قهوه‌خانه نشسته بوده دو نفر ارمنی آمده بودند، او را دیده بودند، رفته بودند پلیس‌ها را خبر داده بودند، پلیس‌ها آمده بودند که اسلحهٔ او را بگیرند، او نداده بود، یکی دو نفر دیگر از آدم‌های سپهدار با او بوده‌اند. آنها را گرفته بودند ولی روزشان به یداللّه نرسیده بود، کار تیر و تفنگ می‌شود، چند نفر ارمنی هم با پلیس‌ها کمک می‌کنند، یک پلیس زخم دار می‌شود. شمیرانات از صدای این چند تیر تفنگ بر هم می‌خورد. خیلی خبرهای دروغ

بهم در می‌آورند که ستارخان و باقرخان را بیرون شهر کشته‌اند.

دوشنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۲۸

از کامرانیه سوار شده آمدم رو به منزل. از قرار بازارها را بسته‌اند، پسر ستارخان را هم گفتند گم شده است. اغلب مجاهدین فرار را بر قرار اختیار کرده، در شمیرانات تغییر لباس داده کلاه‌های بوقی را تغییر داده. سرداری پوشیده، معقول شده‌اند، هر کدام در یک گوشهٔ شمیران سگ می‌زنند.

باری اخبار دیروز را اغلب صحبت می‌کردند، ضرغام‌السلطنه را هم گفتند تعاقبش کرده رفته‌اند بگیرندش، گفتند در علی آباد چند رأس قاطر چپاول کرده رفته. گفتند قَره‌سَوران[1]ها از او جلوگیری کرده، زد و خوردی کرده‌اند، دو نفر راکشته و رفته است. گفتند تجّار هم قسم شده‌اند که بازارها را باز نکنند. باری مردم اهل شهر (و) فرنگی‌ها بسیار از این حرکت بد می‌گویند که کار بدی شده است، مخصوصاً برای ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی که با آن تشخّص که ورودش دادند، که حالا گلوله خورده است، باقر هم حبس است با هزاران خواری. مردم بیشتر که بد می‌گویند برای این است که ارامنه مسلمان‌ها راکشته‌اند، در واقع جنگ مسلمانان (و) ارامنه بوده است، چون تمام مجاهدین ارمنی دستهٔ یپرم (و) حیدرخان لباس پلیس پوشیده و جزء نظمّیه هستند. یپرم هم یک ساله نوشته گرفته است از مجلس که نظمیّه طهران (و) تمام ایران با او باشد، امنیّه که به یپرم داده شده است، مردم خیلی بد می‌گویند و واضح فحش می‌دهند. ارمنی‌ها خیلی خوشحال هستند. باری زن و بچّه سردار محیی هم آمدند به زرگنده. بعد آمدم منزل «بارونوفسکی» قدری بودم. خسته بودم استراحت کردم. عصری هم پیاده رفتم گردش تا منزل سردار شجاع.

---

۱ - ژاندارم مخصوص محافظت راه‌ها

سه شنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۲۸

موسیو «لُکُنت» دواساز که مظفرالدین شاه آورده بود، از شهر آمده، بعضی اخبارات می‌داد. می‌گفت فرنگی‌ها خیلی بد می‌گویند برای این که (با) این خدماتی که ستارخان (و) باقرخان کرده‌اند. به این روز بیفتند. می‌گفت به چشم خودم دویست نفر کشته دیدم ولی خیلی از کسبه را هم که کشته‌اند، در باغ قایم کرده‌اند. می‌گفت از تبریز هم تلگراف زده‌اند که اگر ستارخان را با همان تشریفاتی که واردش کردید خارجش نکردید، چنین و چنان خواهیم کرد. وکلا رفته بودند پای تلگراف به آن‌ها جواب داده بودند که شماها وکیل ما نیستید. گفتند؛ برای باقرخان سالار ملی شام برده بودند، گفته بوده است اگر من را می‌کشتید بهتر بود از این که شام این چاپلوس‌ها را بخورم. ولایات هم که گویا اغلب مغشوش است ولی چه فایده تلگراف مخفی است. قشقائی‌ها هم دور- و وَرِ اصفهان معرکه می‌کنند، بچاپ بچاپ است.

سردار محیی هم امروز رفته است سفارت عثمانی متحصّن شده است، می‌خواستند بگیرندش. وزراء هم که بعد فهمیدند بدکاری شده است. اگر چه هنوز نفهمیده‌اند ولی به یک اندازه فهمیده‌اند به گردن هم دیگر می‌اندازند، گاهی به گردن مجلس می‌اندازند. بازارها هم تماماً بسته است، جارچی انداخته‌اند که اگر دکّان ها را باز نکنید، آتش می‌زنیم‌و چنین و چنان می‌کنیم ولی عقب‌سرشان مردم فحش می‌دهند که اگر باز بکنید چنین و چنان هستید، هنوز معلوم نیست در پرده چه است. مجاهدهای سردار محیی در سفارت عثمانی محتصّن هستند.

چهارشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل «بارونوفسکی»، قدری آنجا بودم. حاجی علیقلی‌خان هم با سوار زیادی آمده منزل سپهدار. باری رفتم منزل سردار منصور، چه قدر آدم معقولی

شده است، دماغش به سنگ خورده، نفسش در نمی‌آید، مجاهدین در خانه‌اش تغییر لباس کرده‌اند، در خانه‌اش خلوت، برای او هم خطر هست. بی‌خیال درحقّش نیستند. باری آنجا صرف نهار کردم. بسیار توی هم بود و پکر بود، دیگر از مفسدین که شب و روز آنجا بودند کسی نبود.

گفتند که حاجی علیقلی‌خان، آمده سپهدار را برداشته برده به شهر، اغلب مردم متفکّراند که مابین این‌ها صلح است یا نزاع؟ بعضی همچه حدس می‌زنند که مابین این‌ها دروغی بر هم خورده، چون ستارخان سردار ملّی و باقرخان سالار ملّی مانع پیشرفت مقاصد این ها بوده‌اند، همچه درست کردند و رو دست زدند که آنها را ضایع و مفتضح بکنند (و) هر کاری خودشان می‌کنند بکنند. در واقع به قول عوام سر خر نباشد در میانه. ستار و باقر معایب این ها را می‌گفتند. برای این‌ها یک سدّی بود حالا بر طرف شده، بعضی از مردم اقلاً همچه به نظرشان می‌رسد، معلوم نیست که در پرده چه است.

چند نفر از سوارهای ستارخان و باقرخان رفته‌اند در قزاقخانه پناهنده شده‌اند، قزاق‌ها از آنها حمایت می‌کنند. امروز عصری از طرف یپرم آمده بودند که سوارها را ببرند، قزاقها مانع شده بودند، بعد گویا «پلکونیک» هم راضی شده بود که سوارها را ببرند، این کارها را هم اسکندرخان ارمنی کرده بوده است. به واسطه این که یپرم ارمنی است او هم از او حمایت می‌کند، ارمنی‌ها خوب این روزها با هم متحّد شده‌اند، باری قزاق‌ها نمی‌گذارند حمایت می‌کنند. بعد کار قدری بالا می‌گیرد، به قدر یکصد و پنجاه نفر قزّاق تفنگ‌هایشان را می‌ریزند، می‌آیند سفارت روس بست بنشینند، مابقی هم در اردو از آنها حمایت می‌کنند، می‌گویند اگر بخواهید این ها را از این جا ببرید ما دست در می‌آوریم، می‌رویم به شهر جنگ مـی‌کنیم. باری در زرگنده مانده ساعت چهار «پلکونیک» گویا خودش آمده بوده است اینجا، اسکندرخان را فرستاده بوده است که قزاق‌ها را ببرد. نمی‌دانم چه گفته بوده است (که) قزاق‌ها را به ضرب کتک از زرگنده

بیرون کرده بودند قزاق‌های روسی.

پنجشنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۲۸

گفتند قزاق‌ها قهر کرده رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم، دیروز هم بعضی از کسبه و تجّار معروف رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم، مقصودشان هم این است که حاجی علیقلی خان (و) پیرم نبایست باشند، از این شهر بایست بروند، گفتند در مجلس مذاکره شده، رأی نداده‌اند گفته‌اند که فضولی می‌کنند. باری سپهدار هم دیروز رفته است به شهر، هنوز معلوم نیست برای چه کاری رفته است، چه خواهد شد. حاجی علیقلی خان با او یکی است او را برده است یا این که برده است گول بزند.

باری بازارها را هم گفتند بسته‌اند، اگر چه گفته‌اند به قوّه جبرّیه باز خواهیم کرد ولی گفتند بسته است مردم باز رو به شمیرانات می‌آیند. باری رفتم دم جاده، قدری با سردار شجاع، معتصم السلطنه، داماد سپهدار که خواهر زاده‌اش است، صحبت کردم. بعد آمدم منزل صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، استراحت کردم، عصری برخاسته سوار شده رفتم گردش تا دم استخر ملک.

بازارها از دیروز شروع به باز کردن شد، امروز بکلّی باز بوده است، دیروز فرمانفرما کسبه را خواسته بوده است به دربار، سخت گفتگو کرده بود که اگر باز نکنید اقدامات مجدّانه خواهیم کرد، بازارها را باز کنید، باز کرده‌اند.

یک ورقه روزنامهٔ شرق، شرح حال آنروز پارک اتابک را نوشته بود، خیلی از بختیاری‌ها تعریف کرده بود و از سردار بهادر و سردار محتشم و پیرم خوب نوشته بود، از معزّالسلطان بد نوشته بود.

باری اسب‌های معزّالسلطان را از سر طویله‌اش برده بودند. سفارت عثمانی، فرستادند تمام را پس گرفتند.

روزنامهٔ شرق شرحی نوشته بود، پسر آخوند ملاّ محمدکاظم خراسانی از قول پدرش یک تلگراف به توسط اقا سید محسن صدرالعلماء تبریک و رود به سردار بهادر پیرم داده بود و در روزنامه فوق‌العاده چاپ شده بود، هیچ در روزنامه اسمی از ارامنه ننوشته بودند که در پارک چه قدر مسلمان بیچاره راکشته‌اند.

باری قزاق‌ها حرفشان مختلف است. بعضی می‌گویند که رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم، بعضی می‌گویند که از سفارتخانه برده بودند در قزاقخانهٔ شهر حبس کرده‌اند. از قرار هوای شهر هم بسیار گرم است.

جمعه ٦ شهر شعبان ۱۳۲۸

گفتند وکلای آذربایجان را اهل آذربایجان و موکلینشان خلع کرده‌اند. بازارها را هم باز کرده‌اند. انگار نه انگار در این شهر اتفّاقی افتاده است. حضرت عبدالعظیم به قدر هفتاد هشتاد نفر بیشتر نیستند، آنها هم از کسبهٔ معتبر نیستند. گفتند صدرالعلماء نوشته است از حضرت عبدالعظیم بیآیند، گویا هم آمده باشند.

شنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم کامرانیّه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، مؤیدالدوله هم آمده بود، هرمز میرزا با ظلّ السلطنه هم بودند، مُعز همایون اخوی هم از شهر آمده بود صحبت می‌کرد. عدد تلفات جنگ محققاً ششصد نفر که بوده‌اند، اغلب را در پشت باغ اتابک، توی باغ اتابک چاه کنده آنجا، مسلمان (و) ارمنی را (روی هم) ریخته‌اند توی چاه، خاک ریخته، می‌گفت آن روز وزیر مختار آلمان و ایتالیا مکرر رفتند پیش ستّارخان و باقرخان، آنها گفته بودند ما با بختیاری ها طرف هستیم چه طور اسلحه بدهیم به دست دشمن‌هایمان. آنها بدهند ما هم می‌دهیم. قزّاق یا یک دسته سوار دیگر دولتی بیآید از

طرفین خلع اسلحه بکنند. یپرم هم مجاهدینش را خلع اسلحه بکندواو رئیس نظمیّه نباشد قبول نماینده وزراء نشده بود.

شهر هم از قرار بسیار بی‌نظم و شلوغ است،گویا یکی دو جا هم از مـجاهدین فراری سراغ کرده بودند، از نظمیّه در دو سه شب قبل رفته بودند برای دستگیری، زد و خوردی شده، آدم هم کشته شده است.

یکشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار، یک قنات، سپهدار، تازه مشغول کندن است گویا به قـنات قلهک و زرگنده ضرر می‌رساند، آنها مانع هستند. باری حضرت سپهدار خیلی مظلوم و معقول شده‌اند، نهار هم آنجا صرف کرده آمدم منزل. عصری رفتم سفارت روس به تماشا، توپ بازی می‌کردند. اغلب از وزرای مختار، زنهایشان بودند. اغلـب روزهـای یکشنبه توپ بازی می‌کنند. سفرا و زن‌هایشان جمع می‌شوند و بازی ورق می‌کنند، همه جور مأکولات و مشروبات، چائی (و) بستنی می‌دهند.

اخبارات تازه این است که: ارامنه به قدری خوشحال هستند از این (که) ستارخان (و) باقرخان در واقع ذلیل شده‌اند، که حساب ندارد، تمام ارامنه هم حرفشان یکی است، یک قول. هر کس درست غور کند، همچه تصور می‌کند که این‌ها مرتّب مثل این که در یک نقطه جمع می‌شوند، حرف‌هایشان را می‌زنند (که) فردا یک قول باشند. خداوند انشاءالله خودش به اسلام یک قوّتی بدهد، میان مسلمانان را اتحّاد بیاندازد.

دوشنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل جلال الدوله، هرمز میرزا و جلال الملک بودند، صـرف نهار کرده تا عصر مشغول بازی بودیم.

سه شنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم به شهر قدری راه رفته، بعد سوار شده رفتم قدری (در) «کنتوار» گردش کرده، بعد سوار شده رفتم منزل سردار بهادر، چون آمده بود منزل، کارت گذارده بود (و) رفته (بود). پیرم، سردار محتشم، بهاءالواعظین پدر سوخته (و)بعضی از بختیاری‌ها بودند. مشغول تهیّه رفتن سوار قزّاق (و) سرباز (و) دو ارادّه توپ، یکی «شنیدر» ، یکی «ماکسیم» (که) بروند به خوار، به جنگ رشید السلطان که مدتی است یاغی شده است، مشغول تدارک بودند.

اخبارات تازه این است که: عین الدوله حاکم فارس شده است. دیروز هم عصری حاجی محمّد تقی بنکدار راگرفته بودند برده بودندش در نظمّیه، خیلی تند شده بود. بعد برده بودندش منزل حاجی علیقلی‌خان، حاجی علیقلی‌خان گفته بود:«حاجی، شنیده‌ام که به نجف نوشته‌اید که من را تکفیر بکنند.» حاجی محمد تقی گفته بود: «اگر من همچه چیزی نوشته باشم دستم را می‌برم ولی شما مقصّرید، در همه جا با شماگفتگو دارم. به شما ثابت می‌کنم که مقصّرید، چرا به نجف بنویسم.»

بعد از اطراف نوشته بودند که اگر حاجی محمد تقی را نگاه بدارند بازارها را می‌بندند. خیلی ها نوشته بودند، بعد حاجی را ول می‌کنند. وقتی برده بودندش نظمّیه، گفته‌بود:«کو زنجیروکند! که‌من راحبس‌بکنید.»عصری‌رفتم‌حمام،بیرون آمدم، از طرف نظمیّه می‌آیند هر جا اسلحه هست ضبط می‌کنند، می‌گذارند توی اطاق مهر می‌کنند. مهرش هم (در) اداره ضبط اسلحه است و می‌روند. من هم خودم به نظمیّه اطلاع دادم آمدند. ضبط کرده در یک اطاق گذارده مهر کردند، یک صاحب منصب پلیس یک تفنگ «ورندل» کوتاه قد داشتم، می‌گفت بایست ببرم، این تفنگ‌ها مال دولت است. بعد یواشکی دو تومان گذاردیم دستش ندیده گرفته (رفت).

چهارشنبه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم منزل سردار شجاع، جمعی بودند. ساعد الدوله، بهاءالدوله، (و) داماد سپهدار، مشغول بازی بودیم.

پنجشنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم منزل سردار منصور، تا دو ساعت از شب رفته صحبت می‌کردیم، سردار شجاع هم از شهر آمده بود، بعضی اخبارات میدادند، بعضی صحبت‌ها هم سپهدار می‌کرد، می‌گفت پریروز در مجلس وکلا با هم دعوا کردند، فحش و فحش کاری، زن و بچه هم را یکی کردند. گویا از قرار می‌خواهند برای وزارت خانه‌ها از خارجه معاون بیآورند، بعد از گفتگوهای زیاد گویا بالاخره (به) مستشار از فرانسه رأی داده‌اند. برای ستارخان و باقرخان هم حقوقی معیّن کرده‌اند که در یک جائی به تکلیف معیّن باشند. امروز روزنامهٔ شرق از علما خیلی بد نوشته بود، به دولت روس هم بد نوشته بوده است. امروز حاجی محمد تقی را سردار اسعد خواسته بود که بایست به ما امنیّت بدهی، گفته بوده است: «من که نبایست به شما امنیّت بدهم، توپ‌ها، تفنگ‌ها (و) قوّه قهریه دست شماست. من چه طور به شما امنیّت بدهم.» بعد هم حاجی علیقلی خان گفته بوده است: «من شما را بخشیدم»، گفته بوده است در مملکت قانونی مشروطه، کسی حقّ بخشیدن ندارد بایست استنطاق بکنید، هر کس مقصّر است مجازات بشود خیلی گفت‌وگو کرده بوده است. حاجی علیقلی خان گفته بوده است چرا چهل روز برای آقا سید عبدالله ختم گذارده‌اید، گفته بود، هر کدام از بزرگان ما را بی جهت بکشند ما چهل روز که سهل است بلکه یک سال ختم می‌گذاریم، او مجتهد هم بود.

باری از قرار، پریروز که حاجی محمّد تقی را گرفته، خیال زدن به دارش را داشته‌اند. این خبر که به حضرات بازاری‌ها می‌رسد فوراً خیال بستن بازارها را کرده بودند جمعی از

آنجا رفته بودند منزل عضد الملک و منزل صدر العلماء که اگر یک موی از سر حاجی محمد تقی کم بشود ما چنین و چنان خواهیم کرد. بعد حاجی علیقلی‌خان گفته بود من شما را بخشیدم. او گفته است، بیخودی بخشیده‌ای. حسین نام مجاهد قفقازی که در حبس بود، رعیت روس است چندین بار سفارت روس او را خواسته بودند، جواب داده بودند، مشغول استنطاقش هستیم. پریروز گویا آن بختیاری، قوم حاجی علیقلی‌خان را هم این زده بوده است، خیال زدن به دارش را هم داشته‌اند. پریروز «بارونوفسکی» می‌رود در وزارت امور خارجه، برای آوردن حسین، وزیر خارجه قدری تعلّل میکند که هنوز استنطاقش تمام نیست، بعد اوقات بارونوفسکی تلخ می‌شود. می‌گوید حالا که به من نمی‌دهید من می‌روم به قوّه جبّریه او را می‌برم، از اطاق بیرون می‌آید. بعد وزیر امور خارجه که نوّاب باشد از عقب او آمده عذرخواهی می‌کند، می‌گوید حسین را می‌آورند به دست «بارونوفسکی» میدهد.

توپ و فوج و قورخانهٔ زیادی هم برای خوار، می‌خواهند بفرستند ولی از عدم استطاعت معّوق مانده است، گویا باز در خوار مختصر زد و خوردی کرده، رشید نظام، چند نفر بختیاری را کشته، یک توپ هم گویا گرفته است و در دهنهٔ خوار با کمال استقلال نشسته است تا این قورخانه و استعدادها برود. به ببینم خداوند چه خواسته است. باری بعد سپهدار رفت. صاحب اختیار هم رفت منزل سپهدار، من هم آمدم منزل.

جمعه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۲۸

امروز نهار را مهمان مسعودالملک هستیم. تا عصر مشغول بازی بودیم. شب هم آقا میرزا آقاخان (و) ارباب شهریار اینجا بودند.

شنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۲۸

امروز عصر یک نفر ارمنی جوانی افتاده بوده است توی استخر سپهدار مرده

بوده است، گویا قدری هم آب بازی بلد بوده است، ولی نمی‌دانم چه شده بوده است. سردار مؤید باز امشب سر استخر جشن گرفته بوده است (و) درویش‌ها را دیگ جوش داده بوده است، چراغبان کرده بوده است.

یکشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۸

دعاهای روز عید را خوانده، رفتم کامرانیّه. ظل السلطنه (و) آقا سید علی نقی (و) سایر اجزای حضرت اقدس و دبیرالسلطان بودند، حضور حضرت اقدس صرف نهار کرده بعد رفتم اندرون.

دوشنبه ۱٦ شهر شعبان ۱۳۲۸

یک ساعت به غروب آمدم منزل امیر محتشم که بشیرالملک باشد، نبود. بعد آمدم منزل حاجی ناصرالسلطنه که باغ ساعدّیه را اجاره کرده است، بعد آمدیم منزل. امروزعصری نزدیک داودیه یک نفر ارمنی با یک زن مسلمان مشغول مجامعت بود ند پلیس (آنهارا) گرفته بود. یقین دارم که پلیس نمی‌دانسته‌است ارمنی است، والاّ نمی‌گرفته

سه شنبه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتیم به سعدآباد منزل جلال الدّوله، هرمز میرزا (و) وکیل الدوله بودند. بعد صرف نهار کرده رفتیم منزل هرمز میرزا. عصری سوار شده رفتم کامرانیّه حضور حضرت اقدس.

چهارشنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۲۸

عصری برخاسته سوار شده رفتیم به سلطنت آباد گردش، سرکار معزّزالملوک و

همشیره‌ها بودند. در حوضخانهٔ بزرگ صرف چای و عصرانه کرده، بعد تمام باغ و حوضخانه‌ها و اندرونی را گردش کردیم. تمام خرابه شده است. درخت‌ها را بریده‌اند. گوسفند و گاو در باغ ول کرده، این باغ را هم مثل سایر جاهای دیگر خراب کرده‌اند. باری خیلی افسوس خورده، یاد قدیم‌ها کرده شکر خدا راگفته آمدیم منزل.

پنجشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۲۸

سرکار خاصه خانم تشریف آوردند. شب را هم اینجا هستند. تمام روز را مشغول پذیرائی ایشان بودم. گرامافون هم فرستادیم آوردند، می‌زدیم. بعد از شکر حضرت احدیت، دعاهای شب جمعه را خوانده استراحت کردم.

جمعه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۲۸

امام جمعه آمده (آقا سید محمّد) قدری صحبت کرده رفت. اخبارات تازه این است که رشید السلطان که در خوار بود. بعد از رفتن این اردو (و) توپخانه (و) قورخانه‌ها فرار کرده رفت به طرف فیروزکوه.

دیگر (این که) منتصرالدوله علی جان که حاکم لرستان (و) بروجرد است، لطیف خان صارم‌السلطنه، سرتیپ فوج سیلاخوری را در بروجرد کشته است. قرآن هم مهر کرده اطمینان داده است، آورده، آن وقت گرفته است کشته، گویا به دار زده است. تفو بر تو ای چرخ گردون تفو. باری مدّتی است در روسیّه بروز وبا شده است، گویا در رشت هم چند روز است پیدا شده است.

شنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۲۸

یک ساعت به غروب مانده، پیاده رفتم تا سر استخر سپهدار. خود سپهدار، سردار

منصور، سردار مؤید، سردار شجاع، صمصام الدوله، معتصم السلطنه، ساعد الدوله (و) جمعی بودند، صحبت می‌کردیم، از قراری که صحبت می‌کردند، رشید السلطان فرار نکرده است، سنگر را دستی خالی کرده است رفته است بالاتر با حضرات یک جنگی کرده است، چند نفری را هم کشته است. معین همایون بختیاری هم با اردو که رفته است،در خوار است. ولی اغلب در روزنامه‌ها اعلان می‌کنند رشید السلطان فرار کرده و رفت. چنین و چنان. هر چه خاک امیر بهادر است عمر ایشان باشد، یعنی گه امیر بهادر به گور پدر ایشان باشد.

گویا میانهٔ وکلا بر هم خورده است، یک قانونی برای مذاکرات ایشان نوشته‌اند (که) از آن حدود تجاوز نکنندومزخرف‌نگویند. رونامهٔ شرق هم سخت به فرمانفرما و عین الدوله تاخت آورده بود.

عین‌الدوله حاکم فارس شده است به این جهت روزنامهٔ شرق بد و بی‌راه نثارش کرده است.

گویا از نجف هم حکم تکفیر حاجی علیقلی خان را داده تکفیرش کرده‌اند، ولی گویا مخفی است، هنوز جرأت انتشارش را ندارند.

یکشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۲۸

سردار شجاع، ساعدالدوله، معتصم السلطنه، معتصم‌السلطنه داماد معتصم السلطنه، حسن خان خواهر زاده سپهدار که داماد سپهدار است و محمّد خان میر پنج آمدند اینجا، صرف نهار اینجا کرده. معزّالسلطنه هم از طرف حضرت اقدس آمده بود احوال پرسی. مجیب السلطنه برادر سردار محیی، عباس خان، برادرش سعد السلطان که اغلب با ساعدالدوله است آمدند. صحبت می‌کردند، مشغول بازی بودند.

دوشنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۲۸

عصری ظلّ السلطنه تشریف آوردند اینجا، مدّتی بودند تا غروب، بعد تشریف بردند. از اخبارات تازه این است که در اورمی چند نفر ارمنی کشته شده است، آنجاها هم مغشوش است و بی نظم است. قشون عثمانی زیادی با توپ آمده‌اند به ارومی، در واقع آنجا را عثمانی‌ها ضبط کرده‌اند.

سه شنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۲۸

اخبارات در شهر (این) است که بعضی اعلانات از طرف نظمّیه کرده‌اند که شب‌ها از ساعت سه هر کس از خانه‌اش بیرون بیآید بگیرند، چون شب‌ها گویا شب نامه انداخته‌اند (که) در ماه رمضان اگر دور هم جمع بشوند. قمار بکنند، بگیرند. این کار هم برای این است که مبادا دور هم جمع بشوند و برای خودشان مردم یک تکلیفی معین بکنند. کاسب کارها و بزّازها به زنها در بازار تعارف نکنند که خانم فلان پارچه یا فلان اشیاء خوب داریم بخرید. عصری رفتم به کامرانیّه، کارهای شخصی حضرت اقدس محوّل به اعلم السلطنه شده است.

چهارشنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتیم سر استخر سپهدار، خود سپهدار، صمصام الدوله، ساعدالدوله و جمعی بودند. اخبارهای تازه (که) گفتند، رشیدالسلطان فرار کرده، رفته است به سوادکوه. رشت هم بر هم خورده وکلا را انجمن ولایتی پای تلگراف خواسته بودند، بیست و یک ایراد قانونی کرده بودند، توضیحات خواسته‌اند، ولی گویا وکلا گفته بودند که آن‌ها که ماها را احضار کرده‌اند رسمیّت ندارند.

پنجشنبه ۲۶ شهر شعبان ۱۳۲۸

با حسن خان و یک جلودار، رانده سر استخر ملک، جلال الدوله را هم دیدم، قدری صحبت کرده بعد رفتیم از دربند گذشته، از مرغ محله هم گذشته، بعد از یک ربع ساعت، سرکار خاصه خانم و سرکار معزّزالملوک هم آمدند. تاج ماه خانم و مهرماه خانم، کلفت‌های سرکار خاصه خانم هستند (که) مادر و دختر، هستند. مهرماه خانم دختر تاج ماه خانم است. آوازه خوان قدیم هستند. بما ملحق شدند، بعد رفتیم امامزاده ابراهیم پس قلعه زیارت کرده از آنجا رفتیم به آبشار. باری تا عصری آنجا بودیم.

جمعه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است که دیشب، شب عید سلطان احمد شاه بود. شهر (و) ادارات چراغان بود. ادارات دولتی، کابینه‌ها، بیوتات دولتی هم در دربار چراغان بود. امروز هم سلام بود، سفرا رفته‌اند به حضور.

شنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامرانیّه، تا ظهر حضورشان بودم. بعد سوار شده آمدم سفارت روس، وزیر مختار را ملاقات کردم، بعضی مطالب شخصی حضرت اقدس بود گفتگو کرده آمدم منزل. عصری رفتم منزل سردار منصور، احوالپرسی.

یکشنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۲۸

رفتم کامرانیّه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم تا عصری در حضور مبارکشان بودم.

دوشنبه سلخ شهر شعبان ۱۳۲۸

عماد حضور از شهر آمده با هم سوار شده رفتیم منزل سپهدار، مدتی صحبت کردیم. ایل قشقائی با امیر مفخّم یکی شده‌اند و با ایل حاجی علیقلی‌خان مشغول جنگ هستند. اصفهان را هم گفتند ضبط کرده‌اند. رفتن عین‌الدوله هم که معلوم نیست. گاهی می‌گویند استعفا کرده است، گاهی می‌گویند منتظر استعداد است که برود. طهران هم که نه گوشت گیر کسی می‌آید نه نان. عمل نان و گوشت خیلی مغشوش است. دیروز هم عمله‌جات دولتی تماماً «گِرِو»[1] کرده بودند. جلوی نهار وزراء را گرفته بودند، فحش به وزراء داده بودند. شاه هم گفتند چند شبانه و روز است که شام و نهار ندارد. حتی عصرانه هم ندارد. خیلی به وزراء سخت گرفته بودند، نگذاشته بودند بیرون بروند.

سه شنبه غره شهر رمضان ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند قادر متعال، دعاهای روز اوّل ماه را خوانده، دو ساعت به غروب رفتم امامزاده صالح زیارت کردم، غروب مراجعت کرده، افطار کرده، به جائی نرفتم. روزها خیلی بلند است.

چهارشنبه ۲ شهر رمضان سنه ۱۳

بعد از توپ سحر استراحت کردم، ظهر بیدار شده، نماز ظهر و عصر را خوانده قرآن و دعاها را خوانده، قدری روزنامه نوشتم، افطار کرده، شب رفته منزل ساعدالدوله، سردار مؤید (و) سردار شجاع و معتصم السلطنه (و) جمعی بودند، قدری بازی کرده، صحبت کرده، سحری صرف شد.

۱ـ لغت فرانسه به معنی تظاهرات GRÈVE

پنجشنبه ۳ شهر رمضان ۱۳۲۸

نماز و دعاهای شب جمعه را خوانده بعد سوار شده رفتم به خانهٔ علاءالدوله دیدن امیراعظم. امیراعظم، آصف السلطنه، اسلحه دار باشی مظفرالدین شاه، بعد هم امام جمعه، عزّالممالک، پسر فخرالملک بودند. امیر اعظم ماشاءالله خیلی گنده تر شده است، خیلی صحبت می‌کرد، از قراری که می‌گفت گویا آن تفصیل‌هائی که در طهران معروف بود، دروغ بوده است و حکایت محاصره‌اش که نزدیک بوده است دستگیر بشود و بعد قشون روس او را نجات داده‌اند، ولی نمی‌دانم بنا به مصلحتش می‌گفت دروغ است، یا راستی دروغ بوده است. اخبارات شهری؛ کلیتاً وضع شهر خوب نیست. مسجدها چندان شوری ندارد. ترتیب اردوی نظامی هم می‌دهند برای رفتن عین الدوله به فارس و سایر جاهای دیگر. رشیدالسلطان هم که رفته است به فیروزکوه پیش اسماعیل خان، با او یکی شده است، منتظم الدوله فیروزکوهی هم با آنها یکی شده است، گویا دماوند هم بر هم خورده است. قشقائی هم که از قرار با بختیاری‌ها طرف هستند گاهی انتشار می‌دهند که با هم اصلاح کرده گاهی می‌گویند خیر دروغ بوده است. بعضی‌ها می‌گویند حاجی علیقلی‌خان در شرف فرار به فرنگستان است ولی از این که امیر مفخّم با ایل قشقائی یکی شده است هیچ محل حرف نیست.

جمعه ۴ شهر رمضان ۱۳۲۸

مجدالاسلام که وکیل من است در عدلیه، چون قمرالسلطنه ادعّای عزیزیه را می‌کند، نصرالملک و معتمدالملک هم ادّعا می‌کنند، این وکیل شده است رفع غائله را بکند.

شنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۲۸

شب رفتیم منزل سردار موءید به شب نشینی. سهام الدوله، علی خان، پسر صاحب اختیار مرحوم، سردار شجاع، ساعدالدوله، مجیب السلطنه، برادر سردار محیی جمع بودند.

یکشنبه ٦ شهر رمضان ۱۳۲۸

ایراندخت دو سه روز است سخت کسل است گویا مخملک دارد. منصورالحکماء از شهر آمده خانم را دید و رفت. شب هم ساعدالدوله، محمد حسین خان رئیس که ملقب به سردار امنع است، سردار شجاع، بهاءالدوله پسر شاهزاده عمیدالدوله، حسینعلی میرزا، معتصم السلطنه، مجیب السلطنه، برادر سردار محیی، عباس خان برادرش، حسن خان خواهر زاده سپهدار که داماد سپهدار است، محمد خان میر پنج، سعد السلطان (و) جمعی بودند،مشغول بازی بودند، سحری هم خوردند ولی هیچ یک روزه نگرفتند.

اخبار تازه این است که: استعفای ظهیرالدوله از حکومت طهران قبول شده است.

دوشنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۲۸

ایران جون کسل بود. پیش او بودم تا او خوابید، ساعت پنج رفتم منزل ساعدالدوله، حضرات آنجا جمع بودند، بعد آمدم. منزل سحری صرف کرده، نماز صبح خوانده، چون حال ایران جون خوب نبود ضعف داشت، تا یک ساعت و نیم از دسته گذشته پیش او بودم. خداوند را قسم می‌دهم به حق بزرگواری و عظمت خودش و خمسهٔ طیّبه، ایران جون من را در پناه خودش حفظ فرماید.

سه شنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۲۸

دو ساعت به غروب سوار شده رفتم کامرانیّه به حضور حضرت اقدس رسیدم، وقت افطار، افطار صرف کردم، ظل السلطنه هم بودند. شب را منزل سردار شجاع دعوت داشته رفتم آنجا.

چهارشنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخباراتی که امروز شنیدم این است: میرزا سلیمان خان حاکم طهران شده است، بنا بود برود به رشت، موقوف شده است. معزولی معیّرالممالک هم معلوم نیست. تمام روزنامه‌ها از این کابینه وزراء بد می‌نویسند، اغلب هم از وکلاء بد می‌نویسند روزنامه تنبیه که مصور هم هست او هم دنبال کرده است.

پنجشنبه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۲۸

حال ایران جون زو به بهبودی است، عصری سر کار خاصه خانم تشریف بردند کامرانیّه، تمام روز را در منزل بودم.

جمعه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۲۸

از اخبار تازه: فرمانفرما و وزیر جنگ و وزیر عدلیه استعفا کرده‌اند، مستوفی‌الممالک هم که اغلب به شکارهستند،گویا برای این دوره کردن روزنامه‌ها باشد جهت استعفایشان. روزنامه شرق گفتند خوب قوام السلطنه وزیر جنگ را ساخته است. صرف افطار کرده بعد از نماز و دعاها، سوار اسب شده رفتم منزل سپهدار. صاحب اختیار، احتساب الملک، مستشارالدوله، ممتاز الدوله، سردار شجاع (و) ساعدالدوله بودند. ورق آورده بازی کردیم تا ساعت هشت و نیم. آنجا سحری هم صرف کرده بعد آمدمّ منزل، صاحب اختیار از رفتن به حکومت خراسان استعفا کرده است، می‌گفت نخواهم رفت.

شنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است که قوام السلطنه وزیر جنگ با حکیم الملک وزیر مالیّه

نزاعشان شده‌است به طوری‌دعوا کرده‌اند.توی سرهم زده‌اندکه کلاه‌های هم را خرد کرده‌اند.

یکشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخباراتی که شنیده شد گفتند: رشیدالسلطان از طرف سوادکوه مراجعت کرده است به خوار، سرجاهای خودش، راست و دروغش معلوم نیست. امیر مفخّم گفتند رفته است سر خانه حاجی علیقلی خان آنجاها را ضبط کرده. معتمدالخاقان را از اصفهان فرستاده‌اند برود مابین امیر مفخّم و سردار ظفر را اصلاح بدهد.

دوشنبه ۱۴ شهر رمضان ۱۳۲۸

نزدیک ظهر از خواب برخاسته نماز و دعا خوانده تمام را در منزل بودم. ایران جون هم الحمدللّه، شکر خدا بهتر است. شب را هم به جائی نرفته استراحت کردم.

سه شنبه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۲۸

از اخبارات تازه که شنیده شد این است که خانهٔ صدرالسلطنه که روبروی در مسجد ناصری است و به کمیسری دولت اجاره داده است، میرزا غفّارخان که رئیس کمیسری است بی‌اطلاّع و بی اجازه تعمیرات کرده است. صدرالسطنه رفته بوده است در کمیسری که چرا بی اجازه تعمیرات کرده‌اید. گویا قدری با هم گفتگو کرده بودند. صدرالسلطنه را کتک می‌زنند. دندانش را می‌شکنند. مدتی هم حبسش می‌کنند. باری بعد با هزار معرکه و وسیله درش می‌آورند. یکی هم؛ از کمیسری یک نفر مأمور رفته است پیش مجدالدّوله برای کاری، رو به مجدالدوله تفنگ کشیده بوده سختی می‌کند. مجدالدوله حکم می‌کند کتکش می‌زنند. بعد او هم رفته در عدلیه به اطاق جزا عارض می‌شود. مجدالدوله را حاضر می‌کنند بعد از مدّتی که خفتّش می‌دهند یازده ساعت

حبس می‌کنند. آنوقت ساعتی ده تومان حبسش را می‌خرد.

باری پریروز در مجلس، وکلای شیراز به حاجی علیقلی خان زور آورده بودند، بعضی تلگرافات هم از شیراز به وکلایشان زده بودند که شماها آنجا چه می‌کنید؟ برای چه مانده‌اید؟ دیگر چیزی از ما باقی نمانده است». حاجی علیقلی خان هم بعضی صحبت‌ها کرده بود. وکلای شیراز با حاجی علیقلی خان طرف شده بودند. خیلی سخت به حاجی علیقلی خان گفته بودند.

سردار بهادر هم از ریاست امنّیه استعفا کرده است. باری رشیدالسلطان هم که آمده است به طرف دماوند، مالیات گرفته، خواز و فیروزکوه (را) تصّرف کرده است. به اهل شهر هم ارسال و مرسول دارد. دور نیست اهل شهر بیاورندش به شهر.

چهارشنبه ۱٦ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخباری که اینجا رسیده این است که: امروز عصری آقا سید محمّد عصّار که در واقع پیشکار آقا سید عبدالله هم بود، می‌رفته است مسجد سر پولک نماز بخواند. یک نفر کلاه نمدی به ضرب کارد او را مرحوم می‌کند. شکمش را پاره می‌کند. آدم عالمی بود. قاتل را هم دستگیر کرده، به نظمّیه می‌برند. روایت مختلف است، بعضی می‌گویند مرحوم نشده است. بعضی می‌گویند فوراً مرحوم شده است.

آدم سفیر کبیر عثمانی آمده خبر کرد که سفیر سه ساعت از شب رفته می‌آید حضور حضرت اقدس به شب نشینی، باری چراغ‌ها را روشن کرده، تشریفات مرتب کرده، سفیر کبیر عثمانی با برادرزاده‌اش که بسیار جوان با علم و اطلاّعی است آمدند، تا ساعت هفت نشسته صحبت می‌کردند، خیلی خوش صحبت (و) آدم مؤدبی است. حدود هیجده سال قبل هم در طهران بوده، در سفر سوّم فرنگستان شاه شهید که من در رکاب بودم، این در تفلیس ژنرال قونسول بوده است.

پنجشنبه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۲۸

خبر آوردند که عضدالملک عصری مرحوم شده است. یعنی بـه درک واصـل گردیده، در این یک ساله خیلی عاقبت به خیر شده، خون شیخ فضل الله مرحوم و و و. اغلب به‌گردن این بزرگوار است، فقط دلش به لقب نایب‌السلطنگی خوش بود. در عهد ایشان خیلی لطمه به اسلام خورد جزایش با خداست. چون خیلی بد کرده بود، از ایـن خبر چندان بدم نیامد. باری گفتند رشیدالسـلطان هـم آمـده است بـه سـرخه‌حصار، می‌خواهد به شهر وارد بشود. سوار و امنیّه و غیره جـلویش شـبانه رفـته‌انـد. راست و دروغش معلوم نیست. اگر بخواهم تاریخ شرح حال خود را با عضدالملک بنویسم یک کتاب می‌شود که با من چه جور بود و بعد چه شد. مجال نوشتن نیست اگر فرصت شد خواهم نوشت.

جمعه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۲۸

مردن عضدالملک حقیقت داشته، دیروز عصری سکته کرده است، ولی آقا سیّد محمّد عصار که گفته بودند کشته (شده)نمرده است. مشغول معالجه هستند. گویا حالش بد باشد. اینکه آقا سید محمّد عصار را زخم زده است همان شخصی است که پارسال آقا شیخ محمد رضای قمی را برایش تپانچه انداخت. گویا زنی داشته است این‌ها طلاقش را از این مرد گرفته‌اند، او با اینها عداوت دارد. از دیروز تعزیه می‌خوانند در کامرانیّه، مدتّها بود تکیهٔ کامرانیّه مخروبه شده بود، امسال تعمیر کرده تعزیه می‌خوانند. سوار شده قدری در کوچه باغ‌های تجریش گردش کرده رفتم منزل سردار منصور.

اخبارات این است که: رشیدالسلطان در دمـاوند مشـغول گـرفتن مـالیات است. قشونی هم ترتیب داده‌اند که به ریاست امیراعظم برود جلوی رشیدالسلطان. امیر مکرّم لاریجانی اگر چه الان بی صداست ولی او دستش در کار است. در شهر دیشب شهرت و

هیجانی بوده است که امشب رشیدالسلطان وارد شهر می‌شود و در سرخه حصار است. گویا قدری سوار امنیّه فرستاده بودند رو به سرخه حصار. باری اهل شهر هم با رشیدالسلطان خیلی مکاتبه دارند. در واقع مثل پارسال است که مردم شهر خودشان سپهدار و حاجی علیقلی خان و مجاهدین (و) این بلاهای ناگهانی را وارد کردند. دور نیست که این را هم وارد کنند. سپهدار هم با رشیدالسلطان همراه است. گویا اگر هم وارد شود به دستیاری او خواهد شد. از قراری که شهرت دارد، رشیدالسلطان گفته بوده است من با یپرم و ارامنه و حاجی علیقلی‌خان دعوا دارم به کسی کاری ندارم. گویا خیلی‌ها برای او در تهران مشغول کار هستند. باری (در) مسجد شاه هم برای عضد الملک ختم گذاردند، نعشش را هم روز دوشنبه حرکت خواهند داد.

شنبه ۱۹ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامرانیّه، یکسره رفتم به تعزیه. تعزیهٔ مسلم بود. یک دسته موزیک مختصری، خود معین البکاء با یک دسته نقاره‌چی کرنازن آورده بود. «رضا برقی» مسلم شده بود. میرزا رحیم خان خیلی خوب خواند.

یکشنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۲۸

گفتند چند نفر می‌رفتند رو به مازندران، رشیدالسلطان گرفته بودشان، زده (بودشان) آمده بودند به سفارت عرض کرده بودند، تکلیف خواسته بودند دو روز سفارت مهلت خواست تا جواب بگوید.

اخبارات تازه: ناصرالملک را برای نیابت سلطنت معین کرده، تلگراف هم به او کرده‌اند ولی اعتقاد اغلب مردم این است که قبول این کار را نکند. چون که برای او زیاد از حدّ است. نعش عضدالملک را هم در خانه‌اش در حسینیّه‌اش گذارده‌اند. گویا خیلی

هم نعش تعفّن کرده است.

دوشنبه ۲۱ شهر رمضان ۱۳۲۸

رفتیم برای تعزیه، تعزیه ضربت خوردن حضرت امیر را در آوردند، خوب خواندند.

سه شنبه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۲۸

اخبارات این است که: در شهر شهرت پیدا کرده است که رشیدالسلطان آمده است به سرخه حصار. امیر اعظم هم با او طرف (شده) شکست خورده است. مردم شهر هم هیجانی دارند، اغلب مردم سر خورده‌اند، دعا می‌کنند که رشیدالسلطان فاتح بشود. گفتند که یک کاغذ هم کسبه نوشته‌اند به امیر اعظم که به جنگ رشیدالسلطان نرو. اگر برای خاطر ما می‌روی که ما راضی نیستیم. آقای میرزا آقا خان که رفته بود به ورامین می‌گفت، سوار زیادی از ایلات ورامین می‌رفتند پیش رشیدالسلطان، عدلیه ورامین را هم خراب کرده، اجزایش آمده‌اند به شهر، آقا میرزا آقا خان هم وضع را بدجوری دیده آمده بود به شهر، چند نفر دیگر که از طرف ادارهٔ خالصه رفته بودند، رفته بودند پیش حاجی علیقلی خان، تفصیل را گفته بودند، او هم گفته بود: «چنین و چنان خواهیم کرد. اهمیّتی نداردرشیدالسلطان کیست در واقع همان فرمایشات پارسال امیربهادر رافرموده بودند.»

برنج امسال را هم جلویش را از طرف مازندران گرفته‌اند، قیمتش هم خیلی زیاد شده است. باری دیگر از اخبارات این است که: ظهیرالدوله که مدّتی بود از حکومت طهران استعفا کرده بود، رفته بود گلندوک قائم مقام را فرستاده بودند، او را آورده دوباره حکومت طهران را به او دادند. ملکه ایران هم که در شاه‌آباد بود، چون بایست ظهیرالدوله گاهی برود پیش ملکهٔ ایران، اسباب زخمت بوده، عشرت آباد را برای ملکهٔ ایران معیّن کرده، دیروز به عشرت آباد نقل مکان کرده است. باری وزارت داخله هم

چند روزی با وثوق الدوله شده، او هم استعفا کرده، چند روزی هم با معاون بود گویا باز با خود فرمانفرماست یا هنوز بی صاحب است.

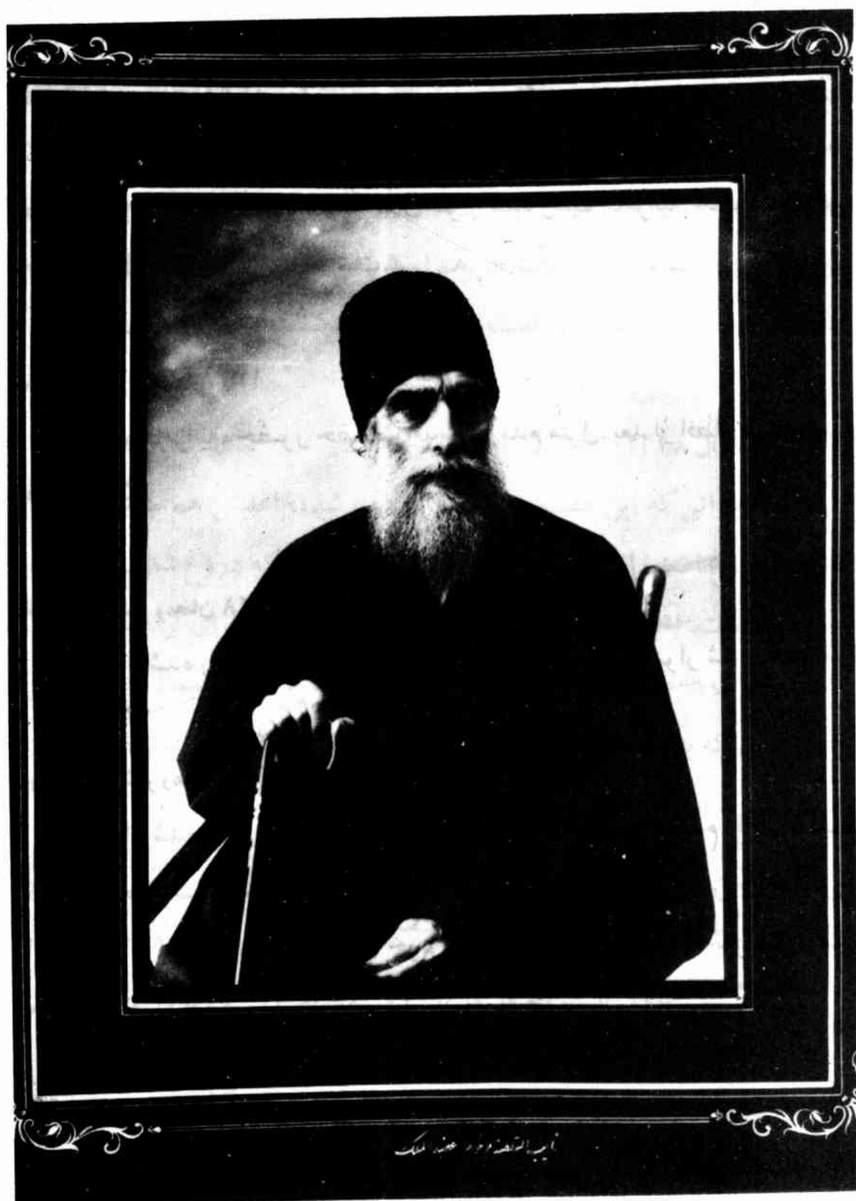
چهارشنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۲۸

رفتم منزل سردار منصور، حمّام، سردار منصور امشب با میرزا اسدالله خان برادر میرزا علی اکبر خان بانکی معروف می‌روند به فرنگستان یک نفر غلام سفارت روس هم با او می‌رود. رفتم پیش سردار منصور خداحافظی کردم. ایشان هم تشریف کثافتشان را می‌برند از این هر دو ناپاک جهان پاک به! خیلی مرد مفسدی بوده و هست. از قراری که شهرت یافته است امیر اعظم و یپرم با رشیدالسلطان در دماوند روبرو شده جنگ کرده‌اند، امیر اعظم (و) یپرم شکست خورده‌اند.

عضدالملک از قراری که صاحب اختیار می‌گفت، تعفّنش به قدری شده است که مثل امانت در یک جائی گذارده‌اند، پس فردا حرکت می‌دهند با لباس رسمی می‌برند به حضرت عبدالعظیم، سر مقبرهٔ شاه شهید دفن می‌کنند. شبش می‌برند در سر در باب همایون می‌گذارند بعد با تشریفات بر می‌دارند، سفرای خارجه هم گویا باشند.

پنجشنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۲۸

بعداز ظهر از خواب برخاسته شکر خداوند را به جای آورده دعا و نماز خوانده، به جایی نرفته، مشغول خواندن قرآن بودم. قدری هم روزنامه نوشتم تا وقت افطار، افطار کرده بعد از افطار هم نمازخوانده و دعاهای شب جمعه را با دعاهای هر شب خوانده و استراحت کردم.



عضدالملک نایب‌السلطنه

خبر آوردند که عضدالملک عصری مرحوم شده است، یعنی به درک واصل گردیده خون شیخ فضل‌الله مرحوم و اغلب به گردن این بزرگوار است فقط دلش به لقب نایب‌السلطنگی خوش بود، در عهد ایشان خیلی لطمه به اسلام خورد جزایش با خدا است.

جمعه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامرانیّه، سر راه رفتم منزل مجدالدوله، مجدالسلطنه پسرش و احتشام الدوله آنجا بودند با هم به اتفّاق سوار شده رفتیم کامرانیّه. حضرت اقدس من را با مجدالدوله برای افطار نگاه داشت.

شنبه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۲۸

رفتم کامرانیّه، حضور حضرت اقدس، آمدم منزل. بعد از افطار دوباره سوارشدم رفتم کامرانیّه.

یکشنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتیم کامرانیه تعزیه، نزدیک به آخر تعزیه سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه ۲۸ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامرانیه، اول حضور حضرت اقدس رسیدم، اعلم السلطنه که کارهای حضرت اقدس راجع به اوست بود. امروز وزیر مختار روس با اجزایش (و) زن نایب دوّم (و) زن «بارونوفسکی»، خود «بارونوفسکی»، امروز به تعزیه دعوت دارند، تعزیه هم تعزیه یوسف زلیخا بود. خیلی از تعزیه خوششان آمد.

سه شنبه ۲۹ شهر رمضان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم کامرانیه، حضور حضرت اقدس رسیدم، تعزیه هم روز آخرش است. تعزیه محشر را خواندند بعد از تعزیه، حضرت اقدس من را نگاه داشته نگذارند بروم. افطار را در کامرانیه صرف کرده، انعام و خلعت تعزیه خوان‌ها را داده آمدم منزل.

چهارشنبه غره شوال ۱۳۲۸

نماز روز عید، دعاها (و) اعمال روز اوّل ماه و روز عید فطر را به جای آوردم،

برای عید خیلی تردید بود. اغلب مردم تا ظهر اغلب تا یک ساعت به غروب روزه بودند ولی سلام منعقد شد. باری عصری هم به اسب دوانی فرنگی‌ها در قلهک دعوت داشته رفتیم. تمام سفرا، اغلب از شاهزادگان و وزراء و امراء و اعیان بودند، اسب دواندند، موزیک قزّاق هم می‌زدند، یک نفر هم اسبش از راه در رفته رفت توی مردم تماشاچی، یک نفر هم زیر دست و پای اسب رفته دستش شکست.

پنجشنبه ۲ شوال ۱۳۲۸

اخباراتی که این هفت هشت روز شنیده شده، اغلبش هم معلوم نیست صحّت دارد یا دروغ است، از این قرار است، ولی بعد هر کدام که دروغ شد یا تغییری پیدا کرده خواهم نوشت. اخبارات شهری این است که: ناصرالملک برای نیابت سلطنت خواهد آمد. وزارت داخله هم هنوز بی صاحب است ولی مستوفی الممالک رسیدگی می‌کند، دور نیست که به خود او واگذار بشود، که چون رئیس الوزراء است، وزارت داخله هم مسئولیتش با او باشد.

دیگر از طرف مجلس گویا به حاجی علیقلی خان گفته شده است: «شما خیلی خدمت کرده‌اید اگر مدّتی بروید به فرنگستان بهتر است»، چون خیلی دلش می‌خواست نایب السلطنه بشود، بعد از مردن عضدالملک هم خیلی دست و پا کرد، پیش وکلا رفت ولی نشد، سپهدار هم مشغول زد و خورد است با حاجی علیقلی خان. فرمانفرما هم که استعفا کرد گفته بود که حاجی علیقلی خان مانع از پیشرفت کارهاست. آنها هم سخت با هم طرف هستند.

حیدرخان چراغ برقی که رفته بود، گفتند محرمانه چند روز است مخفی آمده است، بعضی‌ها را بکشد. خیلی‌ها متزلزل هستند. نعش عضدالملک را هم روز جمعه برداشته با کمال تشریفات برده در حضرت عبدالعظیم دفن کردند سر مقبرهٔ شاه شهید. وقتی می‌خواستند ببرند سر مقبرهٔ شاه گفت‌وگو بوده است. علاءالدوله رأی نداده بوده است، گفته بود می‌خواهید آنجا دفن کنید که محمدعلی شاه بیآید حکم بکند نعش را در

بیاورند دور بیاندازند. باری اغلب سفرا هم بوده‌اند ولی تمام مردم فحش می‌دادند.

گفتند امیر اعظم که رفته به جنگ رشیدالسلطان، با رشیدالسلطان روبرو شده، جنگی کرده عدّه کشته شدگان را مختلف می‌گویند، قدری که جنگ کرده است. خود امیر اعظم قدری پیاده و سوار برداشته، سر حضرات را به جنگ گرم کرده رفته از عقب پشت آن‌ها را گرفته، پیش قراول‌های آنها فهمیده‌اند تا خواسته‌اند جلوگیری بکنند. جنگ سختی شده بوده رشیدالسلطان با اجزای (خود) فرار می‌کنند به طرف گردنهٔ امامزاده هاشم و اسبابهایشان می‌ماند. امیراعظم حکم می‌کند که چادرها و اسباب‌هایشان را غارت بکنند. گمان کرده بود که دیگر فرار کرده‌اند. سوار و سرباز امیراعظم می‌ریزند، مشغول چپاول می‌شوند که رشیدالسلطان از بالا سر حضرات را می‌گیرد به باد گلوله، از قرار کشت و کشتار زیادی می‌شود، گویا به امیراعظم شکستی وارد می‌آید. دیگر مختلف می‌گویند هر روز یک جور حرف می‌زنند. پاشاخان پسر مبشّرالدوله هم می‌گویند در جزء رژیمان اوّل رفته بود کشته شده، بعضی‌ها می‌گویند دروغ است، بعضی‌ها می‌گویند که پیش از این جنگ شب در اردوی امیراعظم تفنگ در رفته بود، خیال کرده بودند که به اردویشان شبیخون زده (شده) بر هم ریخته، پاشاخان کشته شده. از بس که مختلف می‌شنوم چیزی نمی‌فهمم تا خداوند چه مقدّر فرموده است. گفتند از استرآباد به قدر یکصد نفر سوار ترکمن آمده است پیش رشیدالسلطان.

دیگر اسماعیل خان سرتیپ سوادکوهی هم نظام السلطان حاکم مازندران را گرفته حبس کرده است، خودش هم در ساری مشغول حکومت است. برنج هم هیچ به طهران نمی‌آید و به کلی مسدود است، برنج خرواری چهل و پنج تومان شده است. آن هم مال رزازهاست زغال هم همین‌طور است.

هژبر السلطنه بختیاری «چهار لنگ» که حاکم کاشان بود قدری با نایب حسین جنگ کرده، هفت هشت ماه است که حاکم کاشان است، این روزها دید کارها خراب است هر چه تفنگ و فشنگ مال دولت آنجاها بود گرفته رفت به بختیاری چهار لنگ، خانه خودش. نایب حسین هم آمده کاشان را ضبط کرده مشغول حکومت است. گفتند

سرباز باگاری روانه کرده‌اند برای کاشان. اردبیل هم چندی قبل باز بر هم خورده بود. روس‌ها بکلّی ضبط کرده، قشون (و) حاکم فرستاده آنجا را ضبط کرده تمامشان را هم در حمایت خودشان می‌دانند. رشت هم در شرف بر هم خوردن است. صدیق الحرم پدر سوخته که رئیس نظمیه آنجا بود فرار کرده آمده به شهر.

جمعه ۳ شهر شوال ۱۳۲۸

عصر سوار شده، باز رفتم به اسب دوانی فرنگی‌ها. به همان تفصیل سابق بود. فرنگی‌ها تماماً بودند. سفرا و اغلب شاهزادگان و وزراء و امراء بودند

شنبه ۴ شهر شوال ۱۳۲۸

قم هم شلوغ شده است. عدلیه و باندرل‌ها (و) نظمیهٔ آنجا را درب و داغان کرده‌اند. نمک و سایر «باندرل‌ها» را (و) ادارات را برهم زده‌اند. ساوه و زرند هم گویا متابعت قم را کرده‌اند. یک دسته سرباز باگاری فرستاده‌اند به طرف قم.

گفتند نایب حسین کاشانی با انتظام‌الملک یک تلگراف زده‌اند به وزراء که اگر از این حرکات (دست) برداشتید، این کفربازی‌ها را موقوف کردید بسیار خوب، والا خاک طهران را بربادمی دهیم، آن‌راهم سرداراسلام (و) انتظام‌الملک (و) سردار اقدس امضاء کرده‌اند.

وضع طهران هم خیلی مغشوش است. پاشاخان پسر مبشّرالدوله هم کشته نشده است. از طرف مازندران (و) امیراعظم اخبار صحیح هیچ نیست.

نایب‌حسین که سردار اسلام است کاشان را ضبط کرده است، گفتند مجاهدینی که رفته بودند به کاشان، وقتی رسیده‌اند که خود نایب حسین لب حوض مشغول گرفتن وضو بوده است، سرش را هم مثل عمامه بسته بوده است. مجاهدین خیال کرده بودند که ازطلّاب است. پرسیده بودند نایب حسین کجاست؟ گفته بود هیچ صدایتان در نیاید تا

من به شما نشان بدهم. فحش داده بود و گفته بود صبر کنید من بروم بیآیم برویم از بالای پشت بام بزنیمش. رفته بود، توی راه پلکان (زیاد) جلوتر نرفته بود، برگشته اوّل رئیس مجاهدین را می‌کشد بعد صدا می‌کند پسرهایش می‌آیند، چند نفر را می‌کشند. باقی را آنچه اسلحه داشته می‌گیرند. باری طهران هم وضعش خوب نیست، نان هم کم است و گیر کسی نمی‌آید. دکان‌های نانوائی دائماً پر از جمعیت است.

یکشنبه ۵ شهر شوال ۱۳۲۸

اندرون حمام را قُرُق کرده ولی نرفته بودند حمّام. عصری رفتم حمام. قدری روزنامه نوشته شکر خدا راگفته استراحت کردم.

دوشنبه ٦ شهر شوال ۱۳۲۸

نهار را مهمان مجدالدوّله هستیم، یعنی مهمان مجدالسلطنه پسرش. سوار شده رفتیم. سپهدار، صاحب اختیار، معین‌السلطان، جلال‌الملک، آصف‌السلطان، موقّرالدوله لشگرنویس توپخانه، احتشام‌الدوله، شبل‌السلطنه، قطب‌الدوله، آرشاک ارمنی، دکتر اسماعیل خان که جزء وکالست جمع بودند.

سه‌شنبه ۷ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار، سپهدار آمده است در عمارت‌های جدیدش منزل کرده است. صاحب اختیار، مجدالدوله و ساعدالدوله بودند. اخباراتی که امروز منتشر شده از این قرار است:

امیراعظم‌که(رفته بود)،بارشیدالسلطان جنگ‌کرده‌حضرات را شکست داده است رشیدالسلطان و امیر مُکرّم و سایرین تا آمل در واقع فرار کرده‌اند. دیگر معلوم نیست که

دروغی فرار کرده بودند یا اینکه خیالشان این بوده است که حضرات را شیر بکنند. باری امیراعظم می‌رود به «پیله‌ور»، چند روز هم آن‌جا بوده. بعد می‌رود در خانه امیر مکرّم منزل می‌کند، اموال امیر مِکرّم را غارت می‌کند. هر چه داشته و نداشته غارت می‌کند. از راه دماوند می‌فرستد به باغ خاص ده علاءالدوله. سرباز بختیاری‌ها سوار امنیّه و سایر قشونی که با امیر اعظم بوده‌اند تماماً رعیت مردم لاریجان را، زن و بچه(ها) را اذیت می‌کنند، اموالشان را به غارت می‌برند بعد امیراعظم که می‌بیند میدان خالی است حرکت می‌کند رو به آمل، تا می‌رسد به «آبعلی» و «پنج آب». تقریباً شش هفت فرسخ. رشیدالسلطان با امیرمکرم می‌رسند. در علی‌آباد جنگ سختی در می‌گیرد به قدر یکصد نفر عجالتاً از اردوی دولتی کشته شده‌اند. بختیاری زیادی کشته می‌شوند، چراغعلی‌خان بختیاری هم کشته شده، اسب امیراعظم پنج تیر گلوله می‌خورد، شکست سختی به اردوی دولتی وارد می‌شود. اغلب در کوه‌ها سوارهای آذربایجانی (و) امنیّه پراکنده شده‌اند، فرار کرده اغلب دهات را هم چاپیده آمده‌اند. اغلب زخمی‌ها در دهات مانده. به قدر چهل پنجاه سوار امروز دیده بودند که آمده از طرف تجریش رفته‌اند به طرف طهران، چهار پنج نفر زخمی هم در «اراج» مانده‌اند که از اردو فرار کرده‌اند. امیراعظم را هم گفتند تیر خورده ولی انشاءالله دروغ است، گفتند از اجزای شخصی خودش هم خیلی کشته شده. به یک روایت رفته است به طرف...، خبر صحیحی هم نیست که اردو به کجا رفته (و) چه برسرشان آمده است ولی سوار شکست خورده، از سوار و سرباز بختیاری دو نفر سه نفر خیلی دیده شده است که فرار می‌کنند رو به طهران می‌آیند چه زخمی و چه سالم. بعضی سوارهای «چگنی» که در جزء سوارهای امنیّه بوده‌اند، همچه فرار کرده‌اند که یکسر آمده از شمیرانات گذشته رفته‌اند به طرف قزوین ولی دیگر معلوم نیست چه به سر سایرین آمده ولی یقین است که حضرات را بکلّی متفرّق کرده‌اند.

باری در شهر دوباره استعداد (و) اردو خواسته‌اند.

دیگر از اخبار تازه این است که: اهل آذربایجان وزراء را خواسته‌اند پای تلگراف، گفته‌اند که شماها را هیچ به وزارت قبول نداریم شماها را هیچ نمی‌شناسیم. مخصوصاً (به) قوام‌السلطنه که وزیر جنگ است خیلی بد گفته(اند). اهل آذربایجان گفته بودند به جز رئیس الوزراء هیچ کس نباید پای تلگراف باشد. نان هم که در شهر بسیار کمیاب است، شهر هم وضعش خوب نیست.

به قدر هزار نفر از قاجاریه، شاهزادگان، سید، و آخوند در شهر جمع شده در خانه صدرالعلماء بست نشسته‌اند و برای حقوقشان به مجلس عریضه نوشته(اند) که چرا ماها را از کارهایمان خلع کرده می‌خواهید حقوق چندین سال ما را کم کنید. آنها هم اسباب یک هیجان شده(اند). رشت هم بر هم خورده امیرمعظّم (را) دو روز پی حاکم کرده(اند) ولی دیروز باز استعفا کرده است. دهاتِ عراق سپهدار را هم بختیاری چهارلنگ تمام را غارت کرده(اند)، بختیاری‌هایِ چهارلنگ که با هم متفّق شده بودند که بیآیند عراق را بچاپند و با هم، هم قسم شده بودند، در نزدیک عراق میانه‌شان بر هم می‌خورد، با هم جنگ می‌کنند و همدیگر را می‌کشند. استرآباد بر هم خورده، هنوز از رشت و استرآباد اخبار صحیح نیست. امروز هم یکصد نفر سوار بختیاری رفته‌اند برای حمایت امیراعظم. وزراء هم استعفا کرده‌اند. محتشم‌السلطنه دو روزا ست وارد شهر شده است. آذربایجان هم گویا بر هم خورده است، رشت هم. ولی معلوم نیست.

مجیدالملک که حاکم اردبیل بوده است در انقلاب اخیر گویا کشته شده است. طهران هم در کمال بی‌نظمی است. پریشب خانه حشمت‌الدوله را دزد زده هر چه داشته و نداشته است برده‌اند. وزیر مختار روس و انگلیس و عثمانی پرتست کرده‌اند که اگر نمی‌توانید مملکت را آرام بکنید ما خودمان خواهیم کرد و دیگر با شما کاری نداریم. سپهدار (از) شکست خوردن امیراعظم و وضع پریشانی اردوی او بسیار خشنود بود.

چهارشنبه ۸ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار، بیشترش (به) صحبت جنگ و وضع مملکت و بی‌نظمی‌های اطراف گذشت تا وقت نهار، نهار خوبی سرمیز صرف شد. بعد از نهار قدری صحبت کرده بازی کرده، اردوی دولتی که برگشته (به) محال دماوند اغلب جاها را چاپیده‌اند. خود امیراعظم هم معلوم نیست کجاست. از قراری که مسعودالملک می‌گفت، رشیدالسلطان خیلی رشادت کرده است، با احمدخانِ میرشکار در توی جنگ. رشیدالسلطان می‌گفته است که ای مردم فرار بکنید من به جز با ارمنی و بختیاری با کس دیگر کار ندارم. خیلی رشادت‌های خوب کرده است عمیدالملک هم آمده از قراری که می‌گفت وزراء در خانهٔ مستوفی‌الممالک جمع بوده استعفا کرده‌اند.

دیگر اخبارات تازه این است که: چند روزر قبل ظهیرالدوله رفته است در ادارهٔ بلدیه، ابراز کرده است که به من ماهی یکصد وپنجاه تومان می‌دهند که نان را گران بفروشند و من قبول نکرده‌ام. اگر کسی همچه حرفی به من بزند چه بایست کرد. آیا باید استنطاق کرد (و) اگر راست باشد مجازات کرد یا خیر؟ گفته بوده‌اند البتّه باید مجازات کرد. آقا سید ابراهیم (را) که نایب خود ظهیرالدوله بود در خانه آقا و در بلدیه وکیل است و سیّد محترمی است در همان مجلس نشان دمی‌دهد، با هم گفت‌وگوشان می‌شود. بعد گفته بودند، در عدلیه بایست استنطاق بشود.دیروز رفته بودند عدلیه در اطاق جزا، مذاکرات کرده بودند، گویا ظهیرالدوله بعضی کاغذها و نوشتجات داشته، در روزنامه‌ها هم اعلان کرده بودند که مردم جمع بشوند برای استنطاق. گویا خیلی‌ها هم بوده‌اند از تماشاچی ولی توی اطاق نرفته بودند. بعد حق را به طرف ظهیرالدوله می‌دهد محاکمه و آقا سید را حبس می‌کنند. ظهیرالدوله هم از نیابت خودش خلع می‌کند. خیلی غریب است! آقا سید یکی از آدم‌های خوب بود، بایست جهت دیگر هم داشته باشد. اگر معلوم شد خواهم نوشت.

پنجشنبه ۹ شهر شوال ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانهٔ حضرت یزدان قدری راه رفته، تمام را در منزل بودم غروب رفتم حمّام،توی دِه.نمازودعاهای شب جمعه را خواند شکر خدا راکرده و استراحت کردم.

جمعه ۱۰ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار، ساعدالدوله، قطب‌الدوله و مستشارالدوله بودند. اخبارات تازه: امیراعظم با عقب‌مانده قشون شکست خورده امروز وارد شده‌اند. امیراعظم در مبارک‌آباد (و) آن اطراف اردو زده‌اند. و بین راه هم هر چه گیرشان آمده است دوباره استعداد جمع کرده برود به جنگ. یک تلگراف هم امیر مکرّم با اسماعیل خان به سپهدار زده بودند که ما یاغی دولت نیستیم. با دولت هم جنگ نداریم. حاجی علیقلی‌خان با علاءالدوله برای اغراض شخص خودشان سر خانه و زندگی ما آدم فرستاده‌اند. تمام اموال را امیراعظم برده است به باغ خاص علاءالدوله. اگر غرض ملکی با ماها دارد یا دعوای ملکی دارد چرا تحریک می‌کند که قشون دولت سر ماها بیاید. هفت، هشت نفر از کدخداها وریش سفیدهای لاریحان رفته بودند پیش امیراعظم. آنها را گرفته داده است به درخت بسته‌اند. حکم کرده است به آنها شلیک کرده‌اند. اوّل که شلیک نکرده بودند، بعد قهر کرده اسبش را سوار شده بود گفته من می‌روم. بعد گویا آدم‌های خودش شلیک کرده بودند. بعد از تیر باران می‌دهد سرشان را هم می‌برند. اسماعیل، سلطان فوجِ لاریجان را هم امیراعظم گرفته فرستاده است گویا به طهران.

سپهدار تلگراف کرده بود که نظام‌السلطان را مرخص بکنند جواب زده بودند اسماعیل‌سلطان را محترماً روانه بکنید تا ما هم نظام‌السلطان را مرخص بکنیم. دیگر شرحی تلگراف زده بودند. از خودشان برائت ذِمّه کرده بودند و تقصیرات را به گردن حاجی علیقلی‌خان و علاءالدوله وارد آورده بودند چون در وقت رفتن اردو سه هزار

تومان علاءالدوله برای مخارج اردو داده بوده است.

دیگر بختیاری‌ها که از طرف اصفهان . با پسر سردار ظفر آمده(اند) به طرف کاشان و جنگ با نایب حسین. گویا دو سه شکست نایب‌حسین به بختیاریها داده است وزراء هم بی‌تکلیف مانده‌اند، چون نایب‌السلطنه نیست که استعفای وزراء را قبول بکند و تشکیل کابینه بدهد، نمی‌خواهند خلاف قانون هم کار بکنند. تمامشان هم سرگردان هستند. ناصرالملک هم هنوز آمدنش معلوم نیست. گویا هم تلگراف کرده است که تا حاجی علیقلی خان و سپهدار هستند من نخواهم آمد، مگر آنها را تبعید بکنید ولی یک روایت دیگر هم‌گفتند:درپاریس بوده‌است، حالا رفته‌است به‌لندن بعد خواهد آمد به طهران.

کرمان هم بهم خورده است، عدلیه (و) نظمیه را خراب کرده‌اند. پسر سردار ظفر که رفته است، نایب‌الحکومه است، چندین دهات را چاپیده(اند). کرمان هم مغشوش است. چراغعلی‌خان بختیاری را که گفتند در جنگ لاریجان کشته شده دورغ است، امامقلی کشته شده است. دیگر آخوند ملاّ کاظم هم تلگراف کرده است به اغلب لایات که به دولت مالیات ندهند. عین‌الدوله هم گفتند به صولت‌الدوله رئیس ایل قشقائی تلگراف زده است که فارس را منظّم بکند، مالیات جمع بکند، در جواب به عین‌الدوله گفته بوده است که؛ «مالیات را که آخوند ملاّ کاظم گفته است ندهند و کسی نخواهد داد. نظم‌اش را هر چه بتوانم به چَشم!» گویا گفته بوده است که آمدن شما هم لازم نیست یا همچه اشاره کرده بوده است. آذربایجان هم وضعش خوب نیست. اردبیل خودِ شهرش در تحت حمایت دولت روس است، اگرچه چیزی باقی نمانده است ولی اطراف اردبیل بسیار مغشوش و بی‌نظم است. (در) کاشان هم نایب‌حسین مشغول جنگ است گفتند بختیاری‌ها رفته(اند) توی شهر کاشان قتل و غارت زیادی کرده مجتهدین حکم به جهاد کرده، بختیاری زیادی کشته شده و مشغول جنگ هستند تا خداوند چه مقدّر فرموده

باشد. آذربایجان گفتند تقی‌زاده را.... [1] گویا می‌خواسته آنجاها را به هم بزند، می‌خواهند به دارش بزنند، نصف شهر می‌گویند بایست به دارش زد نصف می‌گویند بایست تبعید ابدی بشود. این انقلابات است خداوند خودش اصلاح بکند.

شنبه ۱۱ شهر شوال ۱۳۲۸

بندگان حضرت اقدس به واسطهٔ کسالت سرورالدوله در شهر ماندنی شده‌اند. حُکم فرموده‌اند خانم‌ها و اجزاء که در کامرانیه هستند کوچ بکنند بروند به شهر. ما را هم حکم کردند برویم به شهر. باری تلفن زدم که گاری بیاورند برویم به شهر. عصری رفتم سفارت از وزیر مختار و «بارونوفسکی» دیدن کردم. بعد رفتم منزل سپهدار آنجا هم قطب‌الدوله، ساعدالدوله، شاهزاده بشارت‌السطنه و آقاسید حسن پسر شیخ‌الاسلام قزوینی که حالا شیخ الاسلام است، یک روز معمّم است، یک روز مجاهد است، یک روز مکّلا است، هر روز به شکلی در می‌آید... آنجا بودند؛ مدّتی صحبت کرده سپهدار هم از وکالت استعفا کرده. در مجلس مذاکرات می‌شود برای امتیاز روده و پوست و غیره، سپهدار نوشته بوده است به مجلس که «مملکت از دست رفته ما بیائیم بنشنیم صحبت روده و پوست بکنیم؟» در هر صورت گمان نمی‌کنم که او هم دیگر بتواند از خاک زرگنده خارج بشود.

یکشنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۲۸

سوار شده آمدیم به شهر به سلامتی و میمنت. سفر به ییلاق به اتمام رسید. امیدوارم انشاءالله تعالی به خواست خداوند و توجّه پنج تن که این ورود را هم مبارک و میمون بفرمایند سرورالدوله حالش خوب نیست خداوند انشاءالله خودش شفا.کرامت فرماید. ضعف دارد، مرض هم اسهال است حالش خوب نیست.

---

۱ - ناخوانا

دوشنبه ۱۳ شهر شوال ۱۳۲۸

عمّه خانم آمده و گفت دیشب سرورالدوله مرحومه شده‌اند. بسیار بسیار افسرده شدم خیلی زن متشخّصی بود.ر فتم اندرون حضور حضرت اقدس رسیدم. بسیار بسیار افسرده و متألم بودند. خیلی بی‌تابی می‌کردند. قدی تعزیت و تسلیت به حضورشان عرض کردم، بنابراین شده که بعد از شستن، نعش را ببرند امامزاده معصوم به امانت بگذارند تا بعدها انشاءالله به عتبات حمل بکنند. باری آمدیم بیرون برای دستوالعمل دادن نهار و عمل ختم. بعد حضرت اقدس تشریف بردند منزل ظل‌السلطنه که به طور خوشی او را خبر بکنند چون اطّلاع نداشت. باری در بین راه شعاع‌السلطنه تشریف آوردند با حضرت اقدس به اتفاق رفتند منزل ظل‌السلطنه آنجا هم جلال الدوله، صارم‌الدوله، هرمز میرزا بودند. قدری که نشستیم یواش یواش گفتند. بعد شعاع‌السلطنه رفت من هم آمدم عمارت اندرونی. آنجا هم یک سفره انداخته بودند دیگر هر کس را که بخواهید از شاهزادگان، علماء و غیره می‌آمدند، باری آصف‌السلطنه، سعیدالملک هم بودند. دو ساعت به غروب ظهیرالاسلام آمده با حضرات و حضرت اقدس رفتند حیاط سرورالدوله، نعش را برداشته، خودش وصیّت کرده بوده‌اند که نعش را با موزیک به طور فرنگی‌ها برندارند. کالسکهٔ بزرگ حاضر کرده بودند درشگه زیادی برای مردم، هر کس هم که از خودش کالسکه و درشگه داشت. (آورده بود) یدک هم گفته بود که نبایست برای من حاضر بکنند. باری نعشش را با کمال احترام برداشته رفتیم امازاده معصوم. شعاع‌السلطنه، جلال‌الدوله، شعاع‌الدوله، مؤیدالدوله، مجدالدوله، من و اغلب از آقاها و آصف‌السلطنه و خیلی‌ها بودند. در یک اطاق خوبی امانت گذاردیم. اسباب تشریفات مفصّلی برای آن اطاق مرتب کرده بعد مراجعت کرده آمدیم امیریّه.

سه‌شنبه ۱۴ شهر شوال ۱۳۲۸

سوار شده رفتم امیریّه در عمارت بزرگ ختم‌گذارده بودند. ولی نه در تالار

بـــزرگ، تـالار سَـردَر. اغـلب از شـاهزادگـان و عـلماء بـودند. نـیّرالدوله، فـرمانفرما، ظفرالسلطنه، موثّق الدوله شعاع‌الدوله، مؤیدالدوله، مجدالدوله و علماء بودند. بعد خود حضرت اقدس آمدند در واقع ختم را جمع کردند، ظل‌السلطنه و مؤیدالدوله صاحب عزا بودند. بعد در حوضخانه نهار مفصّلی چیده بودند. بعد سلطان‌المتکلّمین که آقا شیخ محمد برادر مرحوم حاجی ملاّ باقر است بعد از ختم روضهٔ خوبی خوانده، بعد رفتیم حضور حضرت‌اقدس. حضرت‌اقدس پذیرائی می‌کردند، سفیر کبیر عـثمانی آمـد (و) خیلی‌ها، تا ساعت پنج آنجا بودم.

چهارشنبه ۱۵ شهر شوال ۱۳۲۸

امروز هم در مسجد شاه از جانب دولت ختم گذارده بودند، بناشد با ظل‌السلطنه برویم در مسجد شاه. آقاها هم علیقلی میرزا، سـلطان مـحمود مـیرزا، اقـتدارالسـلطنه، اِعزازالسلطنه و اعتضادالخاقان رقتیم برای مسجد شاه. قدری دیر رفته، در وسط بـازار دیدم کبکبه ولیعهد پیدا شد معلوم می‌شود که رفته بود ختم را جمع بکند، جمع کرده مراجعت می‌کرد. شاه هم چند روز است کسالت دارد، حالش خوب نیست. باری بعد از نهار هم ظهیرالدوله (و) آصف‌السلطنه و یمین السلطان با پای لنگ آمده جمع بودند. جمعیّت غریبی بود.

پنجشنبه ۱۶ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم امیریه با ظلّ‌السلطنهَ سر قنات کریم‌آباد امیریه. فرش آوردند آنجا صرف نهار کرده سرش را مشغول می‌داشتم. بعد آمدم در عمارت‌های خود ظل‌السلطنه، هرمز میرزا هم آمده تا ساعت چهارده ونیم از شب رفته بودم. امروز هـم اغـلب مـردم کـه حضور حضرت اقدس شرفیاب نشده بودند شدند.

جمعه ۱۷ شهر شوال ۱۳۲۸

اخبارات خارجه و داخله این است که: مملکت پرتقال جمهوری شده پادشاه پرتقال رفته بود به شکار، او که رفته بود، شورش می‌کنند، عمارت دولتی را متصرف می‌شوند، پادشاه هم به دولت انگلیس پناه می‌آورد آنها از او حمایت می‌کنند. کشتی جنگی فرستاده او را حمل می‌کنند.

داخلی هم؛ عمل کاشان کارش بالا کشیده، نایب‌حسین تلگرافخانه انگلیس را متصرّف و مشغول جنگ است. بختیاری(ها) زیادی هم دور شهر کاشان را محاصره کرده از یک طرف وارد شهر کاشان شده‌اند. زن زیادی را چه کشته و چه بی‌سیرت کرده، بچه زیادی هم تلف شده پستان زنهارا بختیاری بریده‌اند (و) مال بسیاری هم به غارت برده‌اند، اگر نایب‌حسین شکست بخورد تمام شهر کاشان به غارت خواهد رفت و تمام زن‌های کاشی بی‌سیرت خواهند شد. از دست بختیاری‌ها علمای کاشان هم که چنین دیده‌اند، حکم به جهاد کرده‌اند گویا بختیاری زیادی کشته شده است. باز هم از بختیاری حاجی علیقلی خان سوار خواسته که کاشان را خراب بکنند. توپ هم دو عراده از طهران با گاری فرستاده شده است (که) آن چه باقی مانده‌اند از زن و مرد با توپ تلف کنند. بیچاره مردم کاشان! بینوا اهل کاشان! باری خیلی بد شده است، گویا دویست سیصد نفر سیلاخوری هم به حمایت نایب‌حسین رفته‌اند، خوب جنگ می‌کنند بختیاری زیادی کشته. تلافی آنجاها را در می‌آورند.

باری امیراعظم هم در مبارک‌آباد عین‌الدوله است، هنوز اردوئی تشکیل نشده است و سرداری معیّن نشده است که برود به جنگ. روزنامه شرق که توقیف شده اسمش را برگردانده برق گذارده. به وکلا و وزراء تاخت‌آورده است. دو روزنامه هم در رشت چاپ می‌شود یکی به اسم گیلان و یکی اسم دیگری دارد. خوب چیز می‌نویسد. امروز تنبیه هم که مصوّر است او هم سخت نوشته بود، تمام به وزراء و وکلا تاخت می‌آوردند

و فحش می‌نویسند، آنها هم ابداً بروی بزرگوار خودشان نمی‌آورند. پریروز چهارشنبه طرف عصری در شهر هیجان غریبی شده گفتند ضرغام‌السلطنه که مدّتی است در کهریزک است آمده حضرت عبدالعظیم را متصرف شده است و گلدسته‌ها را سنگر بسته است. خیلی اسباب وحشت شده، صبح فهمیدیم که ظهیرالدوله رفته او را آورده منزل مستوفی‌الممالک رئیس الوزراء. معلوم شد که او هم عجب آدم پُفیوزی است تریاکی و بی‌معنی است. روزی که در امیریه ختم بوده است بعضی‌ها اسباب خیالشان شده بوده است. اغلب از وکلا و بختیاری‌ها و شاهزادگان بزرگ که در امیریه جمع هستند، اطراف که شلوغ، شهر هم که مستعد، مبادا یک اقدامی بشود. اسباب خیالشان شده بود. دیگر از حال حضرت‌اقدس [1] مسبوق نبودند که دراین نوع خیالات نبوده و نیست. هرگز خودش را داخل در این نوع امورات نمی‌فرماید از این اعمال هم بدشان می‌آید باری مثلی است معروف کافر همه را به کیش خود پندارد.

حکومت‌ها که معروف بود داده‌اند چون تکلیف هیچ کس معلوم نیست، وزیر داخله هم معلوم نیست، به این جهت حکام هم سرجای خودشان هستند، انتظام‌الدوله هم رفته است به طرف نور و کجور تفنگ‌چی جمع بکند برود به جنگ امیرمکرّم، دویست قبضه تفنگ و پانصد تومان پول گرفته است. چند روز است که رفته است. باری اخبارات بی‌حدّ و نهایت است. مغرب سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده بعد رفتیم خانه عمیدالملک، از آنجا رفتیم هتل پارک که تازه باز شده، روبروی پارک مرحوم اتابک است خیلی منظم. زن و مرد فرنگیِ زیادی شب‌ها و روزها آنجا صرف غذا می‌کنند. مثل هتل‌های فرنگ است.

شنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم خانه مجدالملک سر ختم، مادر زنش که زن مرحوم امین‌حضور است

۱ـ منظور کامران میرزا نایب‌السلطنه است.

مرحوم شده است. نیّرالدوله، امین‌الدوله، مجدالملک امین‌حضور حالیه هم که صاحب عزاست، بودند و پسر مجدالملک، حمیدالملک، نیّرالسلطان فراش باشی محمدعلی شاه فرمانفرما (هم) آمد که ختم را جمع بکنند.

امشب شب هفته مرحوم «سرورالدوله»[1] است. اهل اندرون حضرت اقدس سایر شاهزاد خانم‌ها و دخترهای شاه تماماً می‌روند امامزاده معصوم سر خاک. معزّزالملوک[2] هم رفته بودند سرخاک غروب مراجعت کردند.

یکشنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است که: سپهدار با حاجی علیقلی‌خان آشتی کرد. سپهدار هم آمده است به شهر. روزها هم اغلب با سایر وکلا و حاجی‌علیقلی‌خان در تلگراف‌خانه هستند. (در) کاشان گفته‌اند جنگ نکنند، خیال اصلاح دارند. طرف مازندران را هم خیال اصلاح دارند. یک اردو بیرون دروازهٔ دوشان تپّه سرِ «آبِ سردار» زده‌اند بیست‌ودو چادر است ولی هیچ‌کس گویا تویش نیست. فقط چند نفر هستند برای حفظ چادرها. یک ارّاده توپ با چند نفر توپچی هم هستند. صبح و مغرب یک تیر توپ می‌اندازند.

دیگر حضرات که ادّعای حقوق می‌کنند (از) شاهزاده، مستوفی، لشگرنویس، اعیان، اشراف، زن و مرد و سید و آخوند زیادی در مسجد جامع جمع هستند. دیشب زن‌ها معرکه کرده بودند می‌خواستند شلیته‌هایشان را سر چوب بکنند. هم حقوق می‌خواهند و هم می‌گویند که به چه جهت ماها را از کار خلع کرده مواجب یکساله ما را ماهانه یک ماهه سایرین قرار داده‌اید دور نیست رفته رفته این کار هم بزرگ بشود و

۱- سرورالدوله زن کامران‌میرزا نایب‌السلطنه.

۲- معززالملوک: دختر کامران میرزا، همسر دوم ملیجک

اهمیّت پیدا بکند. قائم‌مقام چند روز است فرارکرده است. گویا به فرنگستان رفته است، گفتند طلبکار زیادی داشته‌است و یک حال جنون هم پیدا کرده است ولی از این حرکتش معلوم می‌شود که سر عقل بوده است.

رفتیم خانه حاجی معین‌السلطان به روضه، توی اطاق روضه می‌خواندند، مجدالدوله، علاءالملک، صدرالسلطنه، مهدی، علی میرزا پسر مرحوم جلال‌الدوله، شبل‌السلطنه و جلال‌الملک بودند. امشب شب چلهٔ عضدالملک است مهمانی کرده‌اند، روضه می‌خوانند.

دوشنبه ۲۰ شهر شوال ۱۳۲۸

سوار شدم به اسب (که) بروم منزل مستوفی‌الممالک رئیس الوزراء، در خیابان الماسیّه دیدم مستوفی‌الممالک با مجدالدوله و آجودان‌حضور به کالسکه نشسته می‌آیند معلوم شد می‌روند به دوشان تپّه (برای) شکار. فرستادند که اگر میل دارید شما هم بیائید من هم بی میل نبودم. مجدالدوله، آجودان‌حضور و حکیم‌الملک وزیر مالیه هم بودند.

اسب من را برداشت نتوانستم تفنگ بیاندازم. خیلی خدا به من رحم کرد اسب من را برد تا نزدیک رزمگاه. آنجا جلو اسب راگرفته مراجعت کردم. مستوفی الممالک هم از جاده حاجی‌اسماعیل رفته بود بالاکه بزها را پیدا بکند تفنگ بیناندازد، خودش هم خوب تفنگ می‌اندازد. در بین راه هم یک افعی بزرگ زیر پای اسب من بود ولی نیمه جان، معلوم نشد که آدمی او راکشته بود یا «قرقوش» او راگرفته بود. اسب من پایش را گذاشت رویش بعد دادیم سرش را لِه کردند. آجودان‌حضور هم رفت با تفنگ مستوفی‌الممالک سه تاکبک زد. سوار شده آمدیم به دوشان‌تپّه.

این روزنامه در روز سه‌شنبه ۲۱ شهر شوال سنه ۱۳۲۸ به اِتمام رسید. امیدوارم انشاءالله در روزنامه‌های نو خبرهای خوشی برای مسلمانان خودمان انشاءالله تعالی

نوشته بشود. غلامعلی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سه‌شنبه ۲۱ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم حمّام بیرون آمده صرف نهار کرده، از دیروز خیلی خسته شده بودم، بعد از نهار قدری روزنامه نوشته، نماز ظهر و عصر را خوانده، بعد ظهیرالاسلام آمده قدری با او صحبت کرده آمدم اندرون شکر خدا را کرده استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۲ شهر شوال ۱۳۲۸

سرکار معزّزالملوک تشریف بردند به «کنتوارها» تماشا، من هم سوارشده رفتم منزل جلال‌الدوله، عین‌الدوله آنجا بود با هم خلوت داشتند. سردار اشجع بختیاری هم بود. مدّتی با هم خلوت کرده، بعد آنها رفتند. حضراتی که در مسجد جامع هستند گویا زیادتر شده‌اند، دیگ شام و نهارشان راه افتاده است.

پنجشنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۲۸

عصری یک ساعت به غروب مانده، سوار شده رفتم منزل محتشم‌السلطنه دیدن چون مدتی است آمده، در آن روزنامه هم نوشته شده است ورودش. بارّی خودش نبود نصیرالسلطنه پسرش بود، بعد سوارشده آمدیم منزل. آصف‌السلطنه منزل من بود.

جمعه ۲۴ شهر شوال ۱۳۲۸

امروز تمامش را منزل بودم؛ عصر هم قدری بیرون راه رفته، شکر خدا گفته و استراحت کردم.

شنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۲۸

تمام روز را در منزل بودم، صبح هم منتصرالممالک آمد، دیدمش. مدتی بود رفته بود فرنگستان، یک ماه است آمده. امروز هم آب برای منزلمان خریداری کردم، از آن وقت که مجلس خراب شده آب خانهٔ ما را قطع کرده(اند) هر وقت آب بخواهیم هشت تومان می‌دهیم خانه‌مان را مشروب می‌کنیم. سوار شده رفتیم به تماشای «سینوموفتوگراف»، آنتوان ورشکست شده است، روسی خان هم به کس دیگری واگذار کرده است.

یکشنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل فرمانفرما نبود. بعد رفتم منزل امیراعظم، بعد صارم‌الدوله آمد بعد امان‌الله‌میرزا آمد. باری امروز امیراعظم مهمانی دارد و دندانسازِ «آتاشِه‌میلیتر» دولت آلمان (و) دو نفر دیگر از فرنگی‌های غیرمعروف ـ چون اسب دندانسار چند تا بیرق برده بود، امروز اینها را مهمان کرده است، اسب ترکمانی دارد می‌خواهد با او بدواند، امروز اینها را مهمان کرده است که عصری بروند دوشان‌تپّه بدوانند. باری نهار خیلی مأکول صرف شد سر میز. بعد آنها رفتند به اسب دوانی شب که تحقیق کردم معلوم شد. اسب دندان‌ساز از اسب امیراعظم جلو افتاده است. وزیر مختار آلمان (و) جمعی از زن‌های فرنگی هم بودند. باری من با صارم‌الدوله سوار شده رفتیم منزل صارم‌الدوله عمارت یک مرتبهٔ خوبی ساخته است، جمعی آنجا بودند بعد هم چرچیل آمد.

اخبارات این است:

وزراء تغییر کرده‌اند یعنی مستوفی‌الممالک تغییر داده است: عین‌الدوله وزیرداخله، فرمانفرما وزیر جنگ، محتشم‌السلطنه وزیر عدّلیه، صنیع‌الدوله وزیر مالیّه، حسینقلی‌خان نواب هم به همان وزارت خارجه، علاءالملک وزیر اوقاف، اسدالله‌میرزا

هم وزیر پست وتلگراف است، مستوفی‌الممالک هم رئیس‌الوزراء است. از قراری که چرچیل می‌گفت کارِ کاشان هنوز مغشوش است. حکم از طرف دولت شده است که شهر را بمباردمان بکنند. نایب‌حسین به تحقیق دو هزار نفر جمعیّت دارد. تمام هم به طوری مطیع او هستند که تا دانهٔ آخرشان کشته بشوند. بختیاری‌ها هم خیلی کشته شده(اند) خیلی‌ها هم فرار کرده رفته‌اند به طرفِ ولایتشان. چندی قبل سپهدار افتاد میانه که خوبست با هم اصلاح بکنید. آن سیّد مجتهد که حکم جهاد کرده بود. به او گفتند کار شمارا صلاح می‌کنیم. بختیاری‌ها را هم حکم کردند از خانه‌های مردم بیرون بروند. ولی بختیاری‌های خودشان سر خود آمدند شهر و آن سید را گرفته حبس کرده‌اند، باز ریختند به خانه‌های مردم مشغول قتل و غارت شده، باز عمل آنجا مغشوش است؛ تا خداوند چه مقدّر فرموده باشد، اصفهان هم مغشوش است. از آباده به آن طرف و شیراز که راه به کلّی مغشوش است، هیچ عبور و مرور نمی‌شود آن چه تلگراف می‌زنند، سیم هم ندارند ولی چون روز قبل که تلگراف به شیراز زده بودند، از اعیان و اشراف و تجّار معتبر آنجا پرسیده بودند که برای نظم شیراز چه لازم است گفته بودند، عجالتاً ده هزار قشون ده ارّاده توپ، مبلغی هم پول که بشود شیراز را به یک طوری نظم داد و یک حاکم نظامی سختی (که) شاید فارس (را) منظّم بتوان کرد. تمامش هم که برای دولت بیچاره و بدبخت ما مرتّب است!! عثمانی‌ها هم پرتیِست کرده‌اند که: «اگر تا چهل روز دیگر جواب‌های مار اکه در وزرات خارجه است ندادید ما هم آن چه بتوانیم به تبعه شما در اسلامبول سختی خواهیم کرد.»

حسینقلی‌خان نوّاب راگفته‌اند که تو چرا استعفا نکرده‌ای، جواب گفته بوده است. اگرچه استعفا برای من فایده داشت (و) صلاحِ خودم در استعفا بود ولی از آنجاکه من خیلی ملت خواهم، صلاحِ ملت خواهی نگذارد که من استعفا بکنم. روس‌ها هم سه مطلب خواسته‌اند از ایران ـ هرگاه این سه مطلب انجام گرفت آن وقت دور نیست که

قشون قزوین را بردارند: اول عزل مخبرالسلطنه است از تبریز، دوّم معادن قراچه‌داق را امتیازش را می‌خواهند، سیّم اجازهٔ اتومبیل داشته باشند که از رود ارس تا تبریز کار بکنند. اگر این سه مطلب را ایران قبول کرد آن وقت معلوم می‌شود مابین دولت روس و ایران دوستی هست. آن وقت هم احتمال دارد که دولت روس قشونش را از قزوین بردارد. انگلیس‌ها هم که سه ماه پرتِست کرده‌اند اگر ایران طَرَفِ جنوبش را منظم نکرد آن وقت دولت انگلیس منظّم بکند و خرج (آن) را از مالیات ایران یک چیزی اضافه بکند بردارد. پسر رحیم خان چریبانلو هم آمده است به طرف اردبیل و مشغول قتل و غارت است. رشیدالسطان هم که آمده است به سرجاهای خودش. امیر مکرّم هم که در مازندران به حُکمِ خودش مشغول حکمرانی است اعتناء به هیچ کس ندارد، از ترکمن هم گویا سوار به کمکشان آمده است امیراعظم را هم روزها می‌برند در محاکمات عسگریه استنطاق می‌کنند که چرا آدم کشته است اردو را چرا همچه کرده است، دورش کرده‌اند. باری اخبارها را تمام «چرچیل» می‌گفت.

دوشنبه ۲۷ شهر شوال ۱۳۲۸

رفتم منزل فرمانفرما، تبریک وزرات جنگ گفته شد. بعد سوار شده آمدم منزل. بعد از نهار سواره شده رفتم منزل عین‌الدوله دیدن. در واقع (برای) تبریک. باری شاهزاده .... که پارسال رفته بود به عتباب یعنی مقصّر پُلتیکی بود. چند روز است آمده است. سهام‌الدوله هم گویا معاون شده است. عین‌الدوله با پیرم خلوت داشتند بعد او رفت بعد آمدم منزل. از قرای که عین‌الدوله می‌گفته؛ نایب‌حسین کاشانی فرارکرده است ولی به نظرم دورغ است.

سه‌شنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۲۸

سوا شده رفتم رو به منزل محتشم‌السلطنه، نرسیده به منزل محتشم‌السلطنه دیدم

خودش دارد می‌آید، کالسکه‌اش را نگاه داشت، با هم سوار شده آمدیم تا سر کوچه عمیدالملک بعد پیاده شده رفتیم منزل عمیدالملک او رفت به عدلیّه. عصری سوار شده رفتم به دربار پیش موثّق‌الدوله تا دو ساعت از شب رفته آنجا بودم. شب‌ها در عمارت ابیض می‌خوابد، شاه هم روزها می‌آید بیرون در عمارت بلور کلاس درس ترتیب داده‌اند، شاه درس می‌خواند. نهار را هم وقت ظهر می‌رود اندرون می‌خورد، بعد بیرون می‌آید باز مشغول درس فرانسه، جغرافی و زبان روسی می‌شود. باری شب‌ها هم دو ساعت از شب رفته شام می‌خورد، می‌خوابد. دیوانخانه چراغِ کمی روشن می‌شود، آن هم الکتریک نیست. اندرون چند تا هست آن هم از کارخانه بزرگ شهری روشن می‌شود. باری دیوانخانه به نظر من غریب و عجیب می‌آمد. رئیس‌الوزراء هم در حیاط آبدارخانه قدیم که در زمان شاه شهید صدوراعظم منزل داشتند (و) روزها می‌نشیند. عین‌الدوله با فرمانفرما در وزراتخانه‌های خودشان منزل دارند. عین‌الدوله تا یک ساعت از شب گذشته در دربار بود. با درشگه کرایه هم می‌آید و می‌رود. این هم یک نوع پدر سوختگی است. باری اجزای دربار کارشان خیلی مغشوش است، پول هیچ ندارند. نایب‌حسین هم با سیصد نفر سوار، کاشان را تخلیه کرده به کوه‌ها فرار کرده است.

چهارشنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۲۸

آغا مهراب خواجهٔ حضرت (اقدس) آمده قدری صحبت کرد و رفت. رفتم منزل خاصه خانم حضور حضرت اقدس، بعضی از زن‌های شاه شهید و مهمان زنانه بودند. سوار شده آمدم منزل محتشم‌السلطنه، وزیر عدلیه، عمیدالملک و جمعی از اجزای عدلیه بودند.

پنجشنبه سلخ شهر شوال ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است که: نایب‌حسین کاشانی با سیصد نفر سوار خودش را زده

است توی بختیاری‌ها، بختیاری زیاد کشته و فرار کرده است رفته به کوه‌ها. بختیاری‌ها هم کاشان را متصرف شده‌اند، ولی بیچاره اهل شهر کاشان که حالا به دست بختیاری‌ها گرفتار هستند. از قراری که شهرت دارد، به ظلّ‌السلطنه هم تلگراف زده‌اند برود به طرف جنوب ایران حاکم باشد و منظّم بکند، دیگر معلوم نیست قبول کرده یا خیر؟ باری اشخاصی که در مسجد از شاهزادگان و قاجاریه و اعیان و اشراف متحصّن هستند، گویا کارشان به یک درجه اصلاح شده است، صدرالسلطنه هم سه روز قبل رفته بوده است بالای منبر نطق کرده بوده است، حرف‌های خوب آبدار زده بوده است؛ مثلاً گفته بوده است ای مردم! یهودی، نصرانی، ارمنی و فرنگی بهتر از شماها هستند. شماها هیچ چیز خودتان را حفظ نمی‌کنید. ببینید ارمنی‌ها چه‌طور روز یکشنبه خودشان را محترم نگاه می‌دارند، آخر این مسجد جمعه است؟ هیچ در روز جمعه نماز جمعه با آداب جمعه در این مملکت شماها به عمل می‌آید؟ خیلی حرف‌ها زده بوده است.

جمعه غره شهر ذیقعده ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه خداوند یگانه، دعاها و نماز و اعمال و آداب روز اوّل ماه و جمعه را به جای آورده، رفتم حمّام. بعد از نهار عصری سرکار معزّزالملوک تشریف بردند به حضرت عبدالعظیم؛ من هم رفته زیارت کرده غروب مراجعت کردم، جمعیت زیادی بود.

شنبه ۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

سعدالملک آمد، قدری با او صحبت کردم. بعد بصیرالسلطنه و آقا میرزا آقاخان قدری صحبت کردند.

یکشنبه ۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

رفتم خانه فخرالملک برای عقدکنانِ دختر فخرالملک که سابقاً عروس عضدالملک بود، زن سردار مخصوص بود و چندی در خانه او بود، بعد همین‌طور

دختر از خانه او بیرون رفت، شرحش زیاد است؛ دو سال قبل هم می‌خواستند بدهند (به) ظلّ‌السلطنه به این جهت معامله نشد. امروز عقد می‌کنند برای عمیدالملک و چند روز دیگر هم خواهند بردش. باری نظام‌الملک (و) پسرش افخم‌الملک (و) مجدّالدوله (و) پسرهایش، معین‌السلطان، جلال‌الملک، احتشام‌الملک که برادر داماد است، امجدالدوله که صاحب مجلس است، قوام‌السلطان پسر شاهزاده عزّالدوله، معتضدالسلطنه، آجودان حضور (و) جلال‌الدوله (بودند) باری وقتی من رسیدم عقد کرده بودند. سوار شده رفتیم منزل عمیدالملکِ داماد تا عصری بودیم، ساز زدند، الحمدلله بد نگذشت. سوارشده آمدم منزل صاحب اختیار، چون دو روز دیگر می‌رود به خراسان برای حکومت.

دوشنبه ۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

اخباراتی که در این چند روز است این است که: مملکت فارس خیلی مغشوش است، مخصوصاً شهر شیراز که بی حد بی‌نظم است. محله یهودی‌ها را چاپیده‌اند، گبرها را اذیّت کرده اَزِشان کشته‌اند. عین‌الدوله هم که وزیر داخله شده است. آخرین دوا برای نظم فارس نقداً این (به نظر) رسیده است که حضرت اقدس ظل‌السطان را حاکم فارس کنند. خوب هم فکر کرده(اند). آخرین دوا برای امنیت ایران یکی ظلّ‌السطان است، یکی حضرت اقدس آقای خودمان. دیگر علاج نیست؛ باری بگذریم تلگراف هم کرده(اند)، ولی حاجی علیقلی خان از آنجا که خیالاتِ دیگر در سرش است سخت ایستاده است که حضرت اقدس ظل‌السطان نبایست بیآید، یعنی پارتی‌های او در مجلس گفته‌اند. در واقع مجلس را طرف قرار داده است، خودش هم نطق کرده است که اگر یک دختر کور از بختیاری باقی بماند، نمی‌گذارد حضرت اقدس ظل‌السلطان پا در خاک ایران بگذارد. یپرم هم از ریاست نظمیه استعفا کرده است. عین‌الدوله هم قبول

کرده است ولی حاجی علیقلی خان گفته است کی قدرت دارد که نظمیّه را از اداره بختیاری‌ها خارج بکند. معلوم می‌شود خیالات آقا این نیست. باری نایب‌حسین که از کاشان زد و رفت، با چهار نفر سوار به طرف «جَندَق» رفته است. یک مقدار سوار بختیاری در تعاقبش رفته دو جنگ هم باهاش کرده(اند) ولی هیچ گُهی نخورده بوده‌اند. سرداز ظفر، امیر مفخّم، سردارجنگ،اینها هم درکاشان هستند.بیچاره‌اهل کاشان رابه قول‌مشتی‌ها سروکیسه می‌کنند.

باری سهام‌الدوله حاکم طهران شده است، ظهیرالدوله حاکم مازندران. جهت حکومت سهام‌الدوله این شد که چون چندی است جزء پارتی‌های عین‌الدوله شده، خانه این وکیل برو آن وکیل برو، این را ببین آن را ببین، برای شاهزاده کار صورت داده و حالا هم به پاداش خدماتش حکومت طهران را به او داده‌اند ولی کارِ وزراء هم چندان خوب نیست. پارتی‌های حاجی‌علیقلی‌خان در مجلس گفته‌اند، حضرت اقدس ظل‌السطان نبایست بیآید، عین‌الدوله گفته است اگر نظم فارس را می‌خواهید این است و الاّ اگر می‌گویند حضرت اقدس ظل‌السلطان نبایست بیآید اول من استعفا می‌کنم بعد به حضرت اقدس ظل‌السلطان تلگراف می‌زنم که نیآید. چون من به او گفتم بیاید حالا اگر جواب بدهم بد است. چند روز است این مسأله مذاکره شده است، هنوز حضرات مشغول زد و خورد هستند. علی‌الظاهر هم که حاجی علیقلی‌خان با سپهدار آشتی کرده، دستِ اتّحاد با هم داده‌اند که پدر مردم بیچارهٔ بی‌گناهِ بدبخت را درآورند. روزنامهٔ تنبیه که مصوّر است شکلِ اتّحاد اینها را ساخته است. باری سایر (نقاط) مملکت ایران تماماً بی‌نظم و شلوغ است، چهار عَرّاده توپ (و) چهار صد نفر سرباز انگلیس وارد بندر لنگه شده‌اند برای نظم آنجاها، ولی وزارء و وکلاء عینِ خیالشان نیست و مشغول کار خودشان هستند. باز بعضی از وکلا می‌گویند بایست محترمین و و بزرگان (را) کشت. اگر کسی باشد که جهت بپرسد نمی‌دانند چرا؟ ولی اغلب اقلاً می‌دانند جهتش برای این است

که چرا نمی‌گذارند یک مرتبه مملکت ایران را به دست خارجه بدهند، خودشان هم یک پولی بهم برسانند و دست زنهاشان راگرفته در خیابان‌ها راه بروند. باری اگر بخواهم بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

هنوز تکلیف وزراء هم معلوم نیست. ناصرالملک را هم می‌گویند خواهد آمد ولی هنوز معلوم نیست که کی خواهد آمد. اول می‌گفتند با حضرت اقدس ظل‌السلطان و سعدالدوله باهم خواهند آمد. یک روایت هم گفتند (که) حضرت اقدس ظل‌السلطان از بوشهر به فارس تشریف‌فرما خواهند شد، باری اخباراتِ کلی و جزئی زیاد است.

سه‌شنبه ۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

سوار شده رفتم دیدن خاله، عیالِ حسام لشگر، بعد رفتم خانهٔ عمادحضور دیدن همشیره؛ شب اوّل شوّال خداوند یک پسری به همشیره کرامت فرموده اسمش را هم حسین گذارده‌اند. بعد آمدم خانهٔ آجودان حضور محمدحسین‌خان رئیس که سردار امنع باشد و یکی دو سه نفر دیگر بودند، قدری صحبت کرده صرف نهار کرده تا عصری بودم بعد رفتم منزل مجدالدوله بعد آمدم منزل مستوفی‌الممالک رئیس الوزراء نبود، رفتم پیش ضرغام‌السلطنه، شعاع‌الدوله آنجا بود، شاهزادگان، اعیان (و) اشراف قاجاریه که در مسجد جامع هستند، هنوز جمع هستند، آش و پلوشان بِراه است. مجلس وزارء حکم کرده‌اند حقوقشان (را) تماماً بدهند. هر کدام هم که در هر در اداره مستخدم بودند باز بعد از دادن امتحان باشند. این‌ها حالا می‌گویند ما حقوق ملی می‌خواهیم، یواش یواش کارشان بالا (گرفته) مجلس سنا می‌خواهند. ترتیب کارها چنین شده است. صدرالسلطنه همه روزه نطق می‌کند. باری به همه جهت بعضی وکلا گفته بودند که خبط کرده‌ایم بایست روزی که شهر راگرفتیم به قدر دویست نفر از این اشخاص بدِ بزرگ را در مجلس به دار می‌زدیم تا حالا از این حرفها نزنند.

چهارشنبه ٦ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

از منزل حاجی امجدالدوله تلفن زدند که سوار بشوید، بروید منزل فخرالملک که امشب عروس امجدالدوله را خواهند برد که زن عمیدالملک باشد. سوارشده رفتم، عروس را برده بودند.

پنجشنبه ۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار. بعد رفتم منزل سپهدار او هم با حاجی علیقلی خان صمصام‌السلطنه (و) یپرم و با بعضی از وکلا خلوت داشتند که بیش‌تر از پیش‌تر برای خرابی ایران بیچاره بکوشند. خداوند انشاءالله خودش حفظ فرماید. اخبار این است : آخر حاجی علیقلی‌خان حرفش را پیش برد. آمدن حضرت اقدس ظل‌السلطان موقوف شده است، چهار نفر حاکم برای فارس معیّن کرده‌اند: رکن‌الدّوله، نیّرالدّوله، علاءالدوله، امیراعظم ولی گویا به نیّرالدّوله داده‌اند او قبول نکرده است و شاید بدهند به رکن‌الدوله. از قراری که سردار محتشم می‌گفت حکم شده است سردار ظفر با سردارجنگ بروند عقب نایب‌حسین (به) هر کجا رفته است، گویا به طرف اردستان جندق رفته است. حکم شده است که آذوقه بردارند ببرند.

باری بعد آمدم منزل سردار مؤیّد، صاحب‌اختیار، میرزا محمدعلی خان، مستوفی، موقرالدوله که تازه رئیس خزانه نظام شده است و منجم‌باشی تُرک آنجا بودند. با صاحب اختیار وداع کردیم، فردا می‌رود به عبدالعظیم که برود به خراسان. بعد سوار شده آمدم منزل سپهدار، نبود. امان‌الله میرزا و حکیم ریاضی بودند، سپهدار هم آمد با قدری صحبت کردیم، اخبارات این است: قنسول روس که در کرمان بوده، چند روز است با زنش و دو بچه‌اش می‌آمده به طهران، در بین راه او را لخت کرده، آنچه داشته است اَزِش گرفته‌اند، خودش را هم با زنش حبس کرده‌اند گویا ایل «لَشتی»، این کار

را کرده‌اند. ظهیرالدوله چند روزی است از طرف رشت رفته است به مازندران رسیده و اهل ولایت او را قبول کرده‌اند، بعد چه شود و با امیر مُکرّم چه بگوید. در واقع رفت میانه‌راصلح بدهد. امیرمکرّم خیلی ادّعای خسارت می‌کند که اموالم را به غارت برده‌اند.

باری دیگراز اخبارات این است که ساوجبلاغ خیلی مغشوش است، عشایر خیلی جمع شده هرزگی می‌کنند؛ از کسان شیخ عبدالله سواری جمع کرده آنجا را اذیّت کرده‌اند.

باری مدیر روزنامه برق رفته بوده است دو روز قبل پیش عین‌الدوله گفته بوده است من مدیر روزنامه برق هستم. تعارف کرده بود، بعد گفته بود آمده‌ام کاری دارم گفته بود بفرمائید، گفته بود که در کارها چه اقدامی فرموده‌اند؟ اهل سر حدّات را چه کرده‌اید؟ حکام کی را معیّن کرده‌اید؟ عین‌الدوله گفته بود مگر شما هم مسئول هستید؟ گفته بود خیر وزیر داخله مسئول است؛ جواب گفته بود، من وزیر داخله هستم؟ گفته بود بلی؛ گفته بود پس به تو چه دخلی دارد؟ برو بیرون فحش زیادی گفته بود که اگر بیرون نروی می‌دهم تو سرت بزنند بیرونت بکنند. تغیر سخت کرده بود که این فضولی‌ها به شما چه دخلی دارد.

جمعه ۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

قدری روزنامه نوشته عصری به جائی نرفته تمام روز را در منزل بودم. امروز به سلامتی ایراندخت را از شیر گرفته، انشاالله مبارک است.

شنبه ۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتیم امیریّه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، قدری صحبت در باب چلّه مرحوم سرورالدوله کردیم که چطور و به چه ترتیب بشود ولی نتیجه گرفته نشد.

باری حضرت اقدس هم روضه دارند، چون این ایّام از روز اوّل ماه تا روز دهم

یکی از این روزها حضرت اقدس متولد شده‌اند ولی روزش معلوم نیست؛ برای میمنت روضه خوانی می‌شود. حضرت اقدس تشریف بردند به روضه، من هم آمدم منزل عمیدالملک. اجلال‌الدوله آنجا بودند، اجلال‌الدوله ما را مهمان کرد که ببرد در هتل شام بدهد، رفتیم. چهار نفرزن فرنگی آمده‌اند یعنی مدتی است طهران هستند. پیانو می‌زنند، آواز می‌خوانند گویا بعضی (کارهای) دیگر هم بکنند. بعد هم معاون‌السلطنه و چند نفر از طایفه مخبرالدوله‌یی‌ها، قوام‌حضور و جمعی دیگر بودند. مدّتی تماشا کرده و شام صرف کرده آمدم منزل.

یکشنبه ۱۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل جلال‌الدوله، بعد مؤیدالسلطنه آمد با پسرش؛ می‌گفت دو روز دیگر می‌روم به فرنگستان عصری رفتم خانه آصف‌السلطنه.

دوشنبه ۱۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

عصری رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس در حسینیّه مرحوم منیرالسلطنه. رفته بودند روضه، ظل‌السطنه هم آنجا بودند. اخبارات تازه این است که: اعلیحضرت محمدعلی شاه رفته است به وینه، حضرت ملکه‌جهان [1] هم مدتی است که رفته‌اند به مکّه مشرف بشوند.

سه‌شنبه ۱۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

بعد از نماز مغرب و عشا، با آقا میرزا آقاخان و حسنخان و میراز عزیزالله رفتم به «هتل دوپارک» شام را آنجا صرف کردیم. نظام‌السلطان حاجی‌میرزا ذکی‌خان،

---

۱ - همسر محمدعلی شاه

یمین‌الممالک، سهام‌الملک پسر مرحوم سپهسالار بودند. امشب غذاهایش هم خوب نبود، شب اوّل بهتر از شب دوّمی بود.

چهارشنبه ۱۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

یک اعلان کوچکی دیدم که امضاء نداشت، نوشته بود که: «فردا که روز پنجشنبه ۱۴ است، عصر تمام مردم در میدان توپخانه جمع (شوند با) برای قشون روس و انگلیس که در خاک ایران هستند و استقلال ایران هم کم کرده‌اند و اسباب ضعف دولت شده‌اند چاره بکنیم». (این اعلان) در همه جا منتشر شده است.

دیگرازاخبارات تازه این است که: حضراتی که در مسجد جامع بودند، دو روز است متفرّق شده‌اند، یعنی متفرقشان کرده‌اند. باری دیروز هم در وزارت مالیّه. زن و مردی که رفته بودند قبض‌هایشان را بگیرند، یکی یکی قبض‌هایشان را داده بودند، این کار را هم عمداً می‌کنندکه طول بکشددر واقع به قول عوام سرشان را شیره بمالند. زن‌ها فحش زیاد به وزیر مالیه و اجزاء امور داده بودند، به طوری که نزدیک بوده است کار به جای نازک بکشد که در عمارت دفتر را بسته بودند؛ مردم هم فحش زیادی داده بودند که مواجب‌های مارادادید به‌فکلی‌ها،تاعصری همین‌طورفحش می‌دادند(و) دم دَرِ دفتر بوده‌اند.

پنجشنبه ۱۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

آقا میرزا، آقاخان و نوکرها رفتند میدان توپخانه برای تماشای اشخاصی که نطق خیال دارند بکنند. نزدیک غروب من هم سوارشده رفتم طرف خیابان لاله‌زار، رفتم منزل ناظم‌السلطنه پیاده شده تماشای مردم، که (از) میدان توپخانه مراجعت می‌کردند، می‌کردم. جمعیت زیادی بودند. از قرار حضرات ناطقین در میدان طرف تلگرافخانه

جمع بودند، صدالعلماء آقا میرزا محسن برادرش، جمعی از علماء بودند. پنج نفر نطق کرده‌ند؛ اوّل صدرالعلماء، بعد شیخ محمد علی که یکی از موسیسن، اوست. ملک‌زاده پسرملک المتکلّمینِ روح سوخته، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی. تمام نطقشان بدگوئی از دولت روس و انگلیس بوده، خیلی بد گفته بودند و از دولت آلمان خوب گفته بودند. «زنده باد امپراتور آلمان». پسرِملک‌المتکلّمین گفته بود، مردم دست زده بودند، گفته بودند ایران مال ماست. از تعدّیات دولت روس (و) قشون دولت روس که در خاک ایران است خیلی خیلی بدگوئی کرده بودند. تا ببینیم خداوند چه مقدر فرموده است اگر شلوغ بشود در این میانه کی نتیجه را خواهد برد.

جمعه ۱۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

رفتم منزل فرمانفرما، ضیاءالملک هم بود. مدّتی بود در همدان بوده تازه آمده است. صحبت می‌کرد، می‌گفت در محال همدان و شهر همدان اسم مشروطه را اگر کسی ببرد، مردم به او لعنت می‌کنند، می‌گویند: «این چه گهی بود که ما خوردیم». آمدیم منزل بعد رفتیم بیرون، موثق‌الدوله (و) سالارمحتشم که کشیک چی باشی باشد آمده بودند.

شنبه ۱٦ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

امروز صبح ابوالقاسم خان پسرضرغام‌السلطنه با عمیدحضور اینجا بودند، مدّتی صحبت کرده رفتند. عصری حاجی معین‌السلطان و جلال‌الملک آمدند، بعد به اتّفاق رفتیم به باغ امین درباری که عین‌الدوله خریده بود و بعد بخشید به عضدالدوله، او هم عوض طلبش داد به معین‌السطان. بعد رفتیم منزل مشیرالدوله مدّتی هم آنجا نشسته صحبت کرده. آمدم منزل.

یکشنبه ۱۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

عصری سوار شده رفتم منزل مؤید الدوله نبود؛ شمیران است. بعد رفتم منزل مستوفی‌الممالک رئیس الوزراء، نبود بعد رفتم پیش ضرغام‌السلطنه، قدری صحبت کرده، بعد مراجعت (به) منزل کرده شکر خدا راگفته استراحت کردم.

دوشنبه ۱۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

سوارشده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، شرفیاب شده؛ هرمز میرزا، میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت دولت روس بودند؛ تا دو ساعت از شب رفته آنجا بودم. طاقه‌شال‌های زیادی آورده بودند که حضرت اقدس ابتیاع بفرمایند. چون شاهزاده خانم‌ها، دخترهای شاه شهید و شاه مرحوم اغلب سیاه‌پوش هستند و حضرت اقدس آنها رااز سیاه در می‌آورد، به قدر یکصدوپنجاه طاقه‌شال تا به حال مرحمت فرموده‌اند هنوز به هیچ جا نرسیده است. بعد از آنجا رفتیم خانه‌های مرحوم امیرنظام (که آنجا) را «کازینو» درست کرده‌اند محل خوردن شام (و) مُسکرات هفت نفر زن فرنگی هم که می‌خوانند و هم کاهاری دیگر اَزِشان ساخته است آنجا آورده‌اند، آواز می‌خوانند، ساز می‌زنند.

سه‌شنبه ۱۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

رفتم به مدرسه سیّد نصرالدین؛ امشب چلّه مرحوم سرور الدوله است؛ علماء اغلب بودند، طلبهٔ زیادی بودند اغلب از شاهزادگان و وزراء هم دعوت داشته نیامده بودند. باری روضهٔ خوبی چندین نفر خواندند. بعد شام خوبی به قدر یکصد و پنجاه خُنچه، تمام خورش‌های مرغ، غذاهای خوب، خیلی مجلس باشکوه منظّمی بود تا ساعت چهار طول کشید.

چهارشنبه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

امروز کرسی گذارده‌اند. قدری روزنامه نوشته، عصری سوار شده رفتم منزل اعتصام‌السلطنه نبود، حشمت‌الممالک، اعتصام‌الدوله برادر اعتصام‌السلطنه بود، خیلی صحبت کرده بعد رفتم پیش تاج الدوله مقداری هم آنجا وقت گذارنده بعد آمدم منزل اعتصام‌السلطنه.

پنجشنبه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

قدری روزنامه نوشته صرف نهار کرده عصری هم نماز خوانده، قدری قرآن خوانده رفتم بیرون، بعد آمدم اندرون دعاهای شب جمعه را خوانده آقای روضه خوان آمده روضه خواند، بعد آمدم اندرون.

جمعه ۲۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

اخبارات تازه این است: پسر عضدالملک (که) سردار مخصوص باشد ناخوش بود بعد از فوت پدرش برای معالجه به فرنگستان رفته بود در آن‌جا مرحوم شده است. گویا عمل یدی[1] کرده بودند مرده.

شنبه ۲۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

باران خوبی آمده تا ساعت پنج و شش می‌بارید. باری سرکار خاصه‌خانم تشریف آوردند تا عصری مشغول پذیرائی ایشان بودم. بعد هم معین‌السلطان و امجدالممالک پسر مرحوم ایلخانی و مجدالشریعه آمدند.

---

۱ - منظور عمل جرّاحی است.

یکشنبه ۲۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

رفتم منزل جلال‌الدوله هرمز میرزا، شیخ‌الممالک، شیخ‌الاسلام کرمانی و شیخ شیپور بودند. صرف نهار را هم آنجا کرده، بعد از نهار آمدم منزل.

دوشنبه ۲۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

هوا تیره بود، گاهی هم یک چیزی مثل برف خرده از آسمان می‌آمد، کوه را پریشب برف خوبی زده‌بود. آمدم‌اندرون قدی روزنامه نوشته تمام روز را در منزل بودم.

سه‌شنبه ۲۶ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

رفتم منزل مستوفی الممالک شمس‌الشعراء، میرزا سلیمان خان، اسعدالممالک و جمعی بودند. قدری هم خدمت آقا رسیده. ظهیرالملک کرمانشاهی که مدّتی است در منزل مستوفی‌الممالک در واقع هم به عنوان بَست و هم به عنوان حبس آنجا بود پریشب بی‌جهت مرحوم شده است. باری مستوفی‌الممالک پیاده به در خانه می‌رود و مراجعت می‌کند پیاده تا گلوبندگ با مستوفی‌الممالک صحبت‌کنان رفته، او رفت به در خانه من سوار شده آمدم منزل.

سپهدار چند روز بود رفته بود دِه‌اش گویا باز قهر کرده بود؛ سردار اسعد و یپرم و بعضی‌ها رفته بودند پیشش، گویا مجاهدین هم رفته بودند آنجا. بی‌خیال نبوده است و مشغول جمع‌آوری استعداد بوده است. امروز یا دیشب گویا آمده است یعنی به هزار رحمت آوردندش.

چهارشنبه ۲۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

زمین‌ها سفید شده است به قدر یک بند انگشت روی زمین‌ها سفید شده باز هم

می‌بارید. خبر آوردند که مردی قفقازی رفته بوده است به سربازخانهٔ دروازه دولاب و جویای عباس میرزا پسر فرمانفرما شده بوده است، خیلی عجله کرده بوده است (ولی) مانع از رفتن او شده بودند. او بیشتر اصرار می‌کند. بعد گویا او را جستجو می‌کنند یک بمب هم از جیبش پیدا می‌کنند. از قرار خودش گفته بوده است که «من خودم را دستی گیر داده‌ام، ماها جمعی هستیم بمب زیادی هم درست کرده‌ایم» بعد چند نفری را گرفته اعتمادالسادات که مدّتها پیش عین‌الدوله و در دستگاه عین‌الدوله بود. مدّتی هم در جزء انجم آذربایجانی‌ها بود او را هم گرفته و از خانه‌هایشان بمب زیادی بزرگ و کوچک درآورده‌اند، بردند نظمیّه استنطاق بکنند.

پنجشنبه ۲۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

هوا ابر بود، قدری هم برف آمد. تا ظهر بیرون بودم بعد آمدم اندرون صرف نهار کرده، قدری قرآن خوانده، قدری روزنامه نوشته. نیم‌ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل محتشم‌السلطنه.

جمعه ۲۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

پیاده رفتم منزل عین‌الدوله، در خانه عین‌الدوله دیدم جمعیت است. بعد که تحقیق (کردم) معلوم شد سردارهای بختیاری که آمده‌اند؛ امیرمفخّم، سردار جنگ و سردار ظفر، چندین نفر از کاشان اسیر آورده‌اند، اینها از اجزاء نایب‌حسین هستند و به قدر بیست نفر می‌شدند. اغلب جوانِ بچه سالِ بیچاره، بیست نفرشان را به یک ریسمان بسته بودند. تمام پابرهنه نمی‌دانم این سردارهای رشیدِ جنگجو، این مسلمانان بیچاره بدبخت را از کجا گرفته و اسیر کرده‌اند، توی این سرما تمام لخت و برهنه بودند. از وضع حال و رؤیتشان معلوم می‌شد که این بیچاره‌ها بی‌گناه هستند. خیلی دلم به حال وضعشان

سوخته مثل بید در این سرما می‌لرزیدند، توی کوچه می‌گردانیدند و چند نفر بختیاری ژاندارم با آنها بودند. باری بعد رفتم پیش عین‌الدوله.

جمعه سلخ شهر ذیقعده ۱۳۲۸

عصری سوار شده رفتم دیدن سردارهای بختیاری که آمده‌اند، خانهٔ محمد باقی‌خان امیرنظام را که اندرونی شجاع‌السلطنه بود اجاره کرده‌اند. امیر مفخم، سردار ظفر، سردارجنگ، حاجی‌علیقلی‌خان سردار اسعد، صمصام‌السلطنه، سردار محتشم یوسف‌خان امیر مجاهد، سردار بهادر، همه آنجا بودند. حالا به قدر یکهزاروپانصد نفر سوار بختیاری در طهران به قول خودشان هستند ولی یقین هزار نفر هستند.

یکشنبه غره شهر ذیحجه ۱۳۲۸

رفتم به حضرت عبدالعظیم زیارت کرده مراجعت (کردم) دَمِ باغ سراج‌الملک علیرضا خان پسر ضرغام‌السلطنه را دیدم ایستاده است، احوال ضرغام‌السلطنه را از او پرسیدم، گفت اینجاست، رفتم پیشش بعد از صحبت‌های زیاد معلوم شد فردای آن روز که ظهیرالملک در منزل مستوفی‌الممالک مرحوم شده است ترسیده از آنجا دوباره آمده است به اینجا که این روزها برود به طرف ولایتش. از قرای که می‌گفت هر روز یک بلائی به سرش می‌آورند. می‌خواستندش ببرند عدلیّه هر روز یک جور تهدیدش می‌کردند ذلتّش می‌دادند دو رزو هم بوده است که کسل بوده است. گفته بوده است برای من یک سوپ خوب درست بکنید من بخورم. در توی فنجان به او سوپ داده بودند، بعد از خوردن آن سوپ حالش برهم خورده بوده است. گفته بوده است دلم آتش کرده، برده بودندش کَنارْآب آنجا شاش کرده بوده است. وقتی آدمش او را بنلد می‌کند، در همانجا تمام کرده بود. خیال کرده بودند که ضعف کرده توی اطاق که می‌آورند معلوم می‌شود تمام کرده است. ضرغام‌السلطنه آن شب را هر طور بوده به سربرده بود صبح

فرارکرده آمده بود به حضرت عبدالعظیم. از قراری که می‌گفت، می‌گفت جانم را در بردم خیال رفتن را دارد. احتشام‌الملک حاکم قزوین شده است رفته است به قزوین خاطرم رفته بود بنویسم. مشیرالسلطان هم که حاکم قزوین بود، حاکم همدان شده است. باری شب را رفتم منزل محتشم‌السلطنه او را ملاقات کرده مراجعت به منزل کرده استراحت کردم.

دوشنبه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

عصری قدری روزنامه نوشته شب هم رفتم بیرون بعد برحسب لزوم رفتم منزل محتشم‌السلطنه.

سه‌شنبه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

قدری قرآن خوانده، صرف نهارکرده؛ عصری هم رفتم منزل سردار اعظم، عین‌السلطنه چند روز است از فرنگستان آمده‌اند.

چهارشنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

برف می‌بارید، تمام‌روز رادرمنزل بودم آقامیرزا، آقاخان «مُعِز»اخوی و نوکرها بودند.

پنجشنبه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

به جائی نرفته تمام را در منزل بودم. و دعاهای شب را خوانده، شکر خدا راگفته استراحت کردم.

جمعه ٦ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

دعاهای روز جمعه را خوانده یک ساعت به غروب مانده سردار اعظم آمده مدّتی صحبت کرده رفت.

شنبه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل فرمانفرما، او را دیده رفت به دَرِ خانه، اخبارات تازه: یک اردوی نظامی به سرکردگی میرزا احمدخان معروف به .... ملقب به فاتح‌الملک که وکیل اصفهان است دیروزبه طرف شیراز حرکت کرد. باری بعد آمدم طرف منزل. سپهدار، با صمصام‌السلطنه بختیاری و معاون‌الدوله خلوت داشت؛ چون سپهدار می‌خواهد بین ضرغام‌السلطنه و حاجی علیقلی‌خان اصلاح بدهد. ضرغام‌السلطنه را هم فرستاده است از حضرت عبدالعظیم آورده‌اند. سه شب است خانه ساعدالدوله منزل دارد، بعد ساعدالدوله آمده گفت ماها، خودمانی‌ها، منزل منشی‌باشی سپهدار مدعو هستیم. من را هم بردند آنجا منتصرالدوله، بهاءالسلطنه، سردار شجاع، معتصم‌السلطنه، حسن‌خان داماد سپهدار و جمعی از خودشان بودند.

یکشنبه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

آقا میرزا آقاخان و حسن خان شب آمدند اندرون، حساب‌های ماه گذشته را با هم، ریش و گیس بافته بودند، آمده حواله پولش راگرفته رفتند پی عیش خودشان.

دوشنبه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

عصری قدری روزنامه نوشته، شب هم قدری رفتم بیرون، آقا میرزا آقاخان نوکرها و مجدالشریعه بودند. صدای آتش بازی مختصری هم شنیده شد.

سه‌شنبه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

دعاهای روز عید را خوانده، گوسفند کشته، صدای توپ‌های سلام هم شنیده شد. عصری سوار شده رفتم سفارت عثمانی دیدن سفیر کبیر عثمانی. فرمانفرما، سپهدار،

حشمت‌الدوله و پیرم آنجا بودند. سفیرکبیر عثمانی از من خیلی تعریف و توصیف کرد و اظهار دوستی قدیم کرد. رو کرد به حضرات که؛ «فلان‌کس خیلی محترم است خیلی بایست قدرش را بدانید. یادگار بزرگی است از ناصرالدین‌شاه. ناصرالدین‌شاه خیلی پادشاه مُعَظَّمِ بزرگی بود، ما می‌دانیم او که بود اگر چه شماها قدر هیچ چیزتان را نمی‌دانید». باری بعد موثّق‌الدوله، حاجب‌الدوله و بعضی از اجزای وزارت خارجه آمدند من هم سوار شده، آمدم منزل ارباب شهریار.

چهارشنبه ۱۱ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل سردارناصر که تازه آمده است، نبود. کارت گذارده بعد رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس. سفیرکبیر عثمانی آمده بود. باری تا دو ساعت از شب رفته حضور حضرت اقدس بودم.

پنجشنبه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

به جائی نرفته، صرف نهار کرده عصری بعد از نماز قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده شکر خدا راگفته استراحت کردم.

جمعه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

رفتم منزل محتشم‌السلطنه، نبود بعد رفتم منزل فرمانفرما پیش عباس میرزا پسرش. از اخبارات تازه این است که: حکیم‌الملک وزیر اوقاف و فوائد عامه شد، ضرغام‌السلطنه هم گویا کارش اصلاح نشده، از منزل ساعدالدوله دوباره رفته است به حضرت عبدالعظیم، گویا بکلّی خیال رفتن را دارد (تعدادی). سوار گویا به طرف ولایتشان بختیاری می‌رفته به قدر یکصد نفر سوار یا بیشتر باهاشون بوده‌اند این خبر به

ضرغام‌السلطنه می‌رسد باز همچه می‌گویند که این سوارها آمده‌اند تو را بگیرند، او هم باز رفته بوده است گلدسته‌ها و پشت‌بام‌های حرم مطهّر را در واقع سنگر کرده بوده است. بعد که سوارها می‌روند آن وقت می‌آنید پائین. باری عصری از منزل فرمانفرما آمدم منزل عمیدالملک.

شنبه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه خداوند متعال .... تمام روز را در منزل بودم، عصری هم رفتم حمّام

. عزیزاقدس امروز صبح رفته خانه اقدس‌الملوک همشیره.

یکشنبه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

عصری رفتم بیرون، موثق‌الدلوله، سالار محشتم که کشیکچی‌باشی باشد آمدند، مدتی صحبت کرده از اخباراتی که می‌گفتتند این است که: ناصرالملک به سپهدار تلگراف زده رشت. (که) حرکت کرده است. دیگراز اخبارات پریروز؛ پنجشنبه ضرغام‌السلطنه بی‌حق نبوده است. از طرف سرداراسعد رفته بودند او را بگیرند او هم فهمیده بود و سنگر بندی کرده بوده است. بعد از خودهاشان میانه راگرفته بودند و نگذارده بودند که میانه زد و خورد بشود. شب هم با حسن‌خان و میرزا عزیزالله رفتم «هتل دوپارک» شام خوردم بعد آمدم منزل.

دوشنبه ۱۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

امروز عید توله امپراطور روس است. سوار شده رفتم امیریّه که در رکاب حضرت اقدس برویم سفارت روس برای تبریک. دم درباغ که رسیدم دیدم حضرت

اقدس بیرون تشریف آوردند. در خدمتشان نشسته رفتیم به سفارت روس با لباس رسمی. وزراء و «شارژدافر» و قنسول که تازه آمده است و سایر صاحب‌منصب‌ها استقبال کرده پذیرائی کامل بعمل آمده، به قدر نیم ساعت توقف شده بعد مراجعت شد.

دیشب در امیریّه اتفاق غریب افتاده است. شرحش این است: ساعت هشت و نیم از شب رفته که حضرت اقدس تازه به قدر یک ساعت بود که استراحت کرده بودند، قزاق‌ها که شب دورِ اطاق حضرت اقدس کشیک می‌دهند، آنها که پشت اطاق حضرت‌اقدس می‌خوابند دو نفر هستند یکی از آنها مشغول درست کردن چائی بود یکی دیگر که اسمش قربانعی وکیل است مشغول قراولی بوده است. با این که مهتاب بوده چراغ برق هم روشن بوده است. دیده بوده یک نفر آدم دارد می‌آید رو به اطاق حضرت اقدس، خیال می‌کند که یکی از قزاق‌ها شاید باشد، بعد قزاق صدا می‌کند «گُلَن کیم»[۱]، بعد آن آدم برگشته فرار می‌کند. قزاق هم عقب سر او می‌کند او را تعاقب می‌کند و خبط کرده بوده است که او را از اوّل نزده بوده است؛ از حیاط حضرت اقدس می‌رود به حیاط سرورالدوله همین طور می‌رود به طرف خانه‌های ظل‌السلطنه مابین حیاط سرورالدوله با اندرون ظل‌السلطنه یک باغچه فاصله است، به باغچه که می‌رسد می‌بیند دور شد، به او نمی‌رسد یک تیر گلوله برای او می‌اندازد. یک حمام خرابه توی همان باغ است. پهلوی او دو نفر دیگر بوده‌اند یکی از آنها می‌بیند که قزاق دارد تفنگ می‌اندازد، او هم یک تیر گلوله به طرف قزّاق می‌اندازد، می‌خورد به ران قزّاق، قزّاق می‌افتد آنها فرار می‌کنند. آن یک قزّاق که پشت در اطاق حضرت اقدس را خالی نمی‌گذارد می‌رود سایر قزّاق‌ها و قزّاق‌های روسی را خبر می‌کند. می‌روند سر قزّاق تیر خورده او را برداشته می‌آورند دیگر معلوم نشده کی بوده و چه مقصودی داشته است. خداوند حافظ است

---

۱ - گُلَن کیم از اصطلاحات نظامی در قزاقخانه بوده است. معنی تحت‌اللفظی آن این است که: «چه کسی دارد می‌آید» ولی معنی آن «فرمان ایست» می‌باشد.

(و) بندهٔ مسلمانش را حفظ می‌فرماید.

گر نگهدار من آن‌است که من می‌دانم   شیشه را در بغل سنگ نگه‌می‌دارد

انشاءالله تعالی خداوند متعال بندگان حضرت اقدس و سایر فامیل محترمش را در پناه خودش محفوظ خواهد فرمود. باری حضرت اقدس و ظلّ‌السلطنه آمده بوده‌اند باغ و آنجاها که گمان می‌رفت می‌شود آدم عبور بکند نگاه کرده بوده‌اند. دو سه تا حمام است، دیوارهای کوتاه و درهای خیلی بد دارند که آدم به خوبی می‌تواند عبور کند آنها را ملاحضه فرمودند حکم به استحکامش داده (بودند). بعد آمدم حضور حضرت اقدس صرف نهار کردم. ظل‌السلطنه رفتند دیدن یمین‌الدوله که تازه چند روز است از فرنگستان آمده است با رکن‌السلطنه.

بحر خزر هم چندی قبل طوفان خیلی سخت عظیمی شده بوده است که گویا تا کنون هیچ دیده نشده بوده است. حتی کشتی‌های ماهی‌گیری و غیره هم غرق شده (بوده‌اند) آدمِ زیادی تلف شده است. از قرار دیشب فرمانفرما خانه «پلکونیک» مهمان بوده آخر شب که مراجعت می‌کرد، نزدیک خانه‌های خودش چند نفری هم توی تاریکی بوده‌اند به او هم فحش داده بوده‌اند گفته بوده‌اند گه اگر تنها گیرت بیاوریم چنین و چنان خواهیم کرد.

سه‌شنبه ۱۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

قدری روزنامه نوشته، بعد صرف نهارکرده عصری به جائی نرفته، شب عمادحضور، مجدالشریعه و «معزّ»اخوی تا ساعت سه از شب رفته اینجا بودند.

چهارشنبه ۱۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

با معین‌السلطان سوار شدیم که برویم امیریّه، در بین راه دیدم اندرون مراجعت

می‌کنند. یک کالسکه هم جلوشان است از کالسکه‌های حضرت‌اقدس، بعد معلوم شد با سرکار «خاصه‌خانم» و «ملکهٔ ایران» می‌روند. به حضرت عبدالعظیم ما را هم دعوت کردند. ما هم رفتیم که با ماشین برویم. باری رفتیم به «گار»، جمعیت زیادی بود به طوری که راه نبود، آدم نزدیک بود خفته بشود. دو ترنِ حرکت می‌کردند یکی زن یکی مرد دو تا هم از طرف حضرت عبدالعظیم می‌آمد، در واقع چهار ترن حرکت می‌کرد.

پنجشنبه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

امیر مفخّم، سردار ظفر، سردار جنگ، برادر امیر مفخّم آمدند، مدّتی نشسته صحبت کردیم آنها رفتند آمدم اندرون عصری هم به جائی نرفته در منزل بودم.

جمعه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

مغرب رفتم منزل عین‌الدوله، اخباراتی که شنیده شد: رحیم خان تازگی آمده است به طَرَفِ قراداغ و به مخبرالسلطنه گفته است من برای خدمت آمده‌ام. یعنی به او همچه تلگراف کرده است. مخبرالسلطنه هم تلگراف زده است به او که؛ «من به تو اطمینان می‌دهم. بیا تبریز» تا از پرده چه در بیاید. مظفّرخان رئیس نظمیّه هم آمده بود می‌گفت بایست یک مجازاتی برای دزدها معین بشود. الان دزد زیادی در محبس هست و هیچ تلکیف معلوم نیست. هر کس شب نان ندارد، دزدی می‌کند که بگیرند بیاورند نظمیّه ازبابت نانش آسوده باشد. می‌گفت پلیس هم کم است. هزار نفر پلیس داریم. پانصد نفرش در اداره‌جات دولت مستخدم هستند. باری از قرار، طرف رشت، خاک روسیّه ناخوشی وبا هست. تا خداوند چه مقدّر فرموده باشد.

شنبه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

از امیریّه تلفن کردند که حضرت اقدس احضار فرموده‌اند؛ سوار شده رفتم

شرفیاب شدم. اعلم‌السلطنه و سایر اجزای شخصی بودند، ملکه ایران و فروغ‌الملوک چند شب است آنجا هستند، افتخارالسلطنه چند روز هست با انتظام‌الدوله سخت دعواشان شده است. آمده است امیریّه حضور حضرت اقدس که به عرایضش رسیدگی بکنند. باری بعضی فرمایشات فرمودند که من انتظام‌الدوله را ملاقات کرده به او بگویم. باری حضرت اقدس تشریف بردند به اطاق خودشان صرفِ نهار بنمایند با ملکه و افتخارالسلطنه من هم آمدم اطاق سرکار خاصه خانم بعد افتخارالسلطنه هم تشریف آوردند بعضی مطالب خودشان را فرمودند تا عصری رفتم منزل انتظام‌الدوله اورا ملاقات کرده فرمایشات را ابلاغ کردم دوباره مراجعت کرده حضور حضرت اقدس رسیده مؤیدالدوله، اعلم‌السلطنه مدیر دفتر و سایر اجزای شخصی حضرت اقدس بودند، بعد رفتم اطاق خاصه خانم، ملکه ایران و فروغ‌الملوک و افتخارالسلطنه آنجا بودند.

یکشنبه ۲۲ شهر دیحجه ۱۳۲۸

عصری انتظام‌الدوله آمده، مدّتی صحبت کرده، حرف زدیم در باب کارش و رفت. بعد من سوار شده رفتم امیریّه حضور حضرت‌اقدس رسیده، هرمز میرزا بود؛ مدّتی در خدمتشان بودیم. سفیر کبیر عثمانی یک آهو برای حضرت‌اقدس فرستاده بودند. باری پس فردا حضرت اقدس مرا به چلوکبابش دعوت فرموده‌اند. رفتم خدمت سرکار خاصه خانم رسیده ملکه ایران هم رفته خدمت حضرت اقدس که از آنجا برود ولی افتخارالسلطنه آنجا خواهد بود. درباب کار افتخارالسلطنه و انتظام‌الدوله با خود افتخارالسلطنه گفت‌وگو کردم مابینشان سخت برهم خورده است، افتخارالسلطنه بکلی طلاق می‌خواهد. امشب (در) خانه، «بانو عظمیٰ» شخصی که از اهل داغستان است و اسمش «علی قلیچ لزگی» است (و) خیلی زور دارد و کارهای عجیب و غریب می‌کند، آنجا نمایش هنرهای خود را نشان می‌دهد. از پانزده قران اِلی دو قران بلیط چاپ کرده.

باری یک ساعت از شب گذشته رفتیم به تماشا به قدری جمعیت جمع شده بود که در را بسته بودند. پشت در هم جمعیت زیادی ایستاده می‌خواستند بروند تو در را باز نمی‌کردند. سردار محتشم بختیاری، رضاقلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه، قوام‌السلطنه، وثوق‌الدوله و معتمدبقایا و جمعی دیگر بودند پشت در. باری آخرالامر مردم در را شکسته وارد شدند توی حیاط به قدری جمعیت بود که حساب نداشت. چادُر روضه خوانی من را هم ده روزه اجاره کرده بودند. باری دیگر یک صندلی (هم) نبود. مردم همه ایستاده بودند. یک محوّطه را خالی گذارده بودند برای نشان دادن هنرهایشان خیلی جمعیّت بود به طوری که راه نبود ... ری به هزار زحمت یک صندلی پیدا کرده نشستم بعد شروع به بازی کرد، اوّل چندین میخ را با دستش به یک تخته کوبید که تا آخَرِمیخِ فرو رفت بعد یک سنگی که دو خروار وزن داشت با انگشت بلند کرد. بعد یک میله آهنی که به قدر سه انگشت پهناو دوانگشت قطر داشت مثل یک سیم باریک به دور دستش پیچید. بعد با دستش سنگ‌های خیلی بزرگ را خرد کرد بعد یک پارچه آهن که یک وجب عرض داشت و سه انگشت قطر داشت دورِ کمرش به قدر ده پانزده نفر آدم آمدند پیچیدند او در آن لا بود آهن به این قطر دور کمر او لوله شد که او حرکت نکند، باز یک سنگ که به قدر یک ذرع مربع بود به قدریک وجب هم قطر داشت آوردند گذاشتند روی سینه‌اش بود، آهنی سه نفر سنگ‌تراش آن قدر زدند تا خرد شد. بعد یک سنگ دیگر که به قدر دو خروار وزن داشت آوردند یک تخته که زیرش پنبه گذارده بودند گذاردند روی سنیه‌اش کلنگ زدند تا او هم خرد شد. یک کنده چوبی گذارده به سرش خرد کردند. خیلی کارهای عجیب و غریب کرد.

دوشنبه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار نبود ولی گفتند می‌آید. سردار مؤید، آجودان همایون،

مؤدّب‌الدوله که پسر میرزا طاهرکاشی است جمع بودند. سالار فاتح که میراز علی خان تنکابنی باشد و یکی از آن پدرسوخته‌هاست و صد درجه از خودِ سپهسالار بی‌دین‌ترو پدرسوخته‌تر است. (او قبلاً) حاکم شده بود و حالا معزول است آمده بود اینجا. بعد ظفرالسلطنه آمده قدری صحبت کرد، بعد خود سپهدار هم آمده قدری صحبت کرد. از وکلا و از وزراء و از امراء و از آنچه در عالم انسان است بد می‌گفت، خداوند یک حُبّ ریاستی به این داده است که ده یک‌اش را شمر در دنیا نداشت. باری یکریز هم از قراری که صحبت می‌کرد گویا بیست روز دیگر به آن موعد پُرتست انگلیسی‌ها باقی نمانده است؛ گویا انگلیسی‌ها مجدداً گفته‌اند که دراین سه ماه شماها هیچ کاری نکرده‌اید، جنوب ایران را منظم نکرده‌اید. وزیرخارجه هم گویا استعفا کرده است، گویا کابینه هم در تغییر است یعنی سپهدار و حاجی‌علیقلی‌خان نمی‌گذارند هیچ وزیری کار بکند خود پدرسوخته‌شان هم کار که نمی‌توانند بکنند. می‌خواهند برای اَغراضِ شخصی و حبّ ریاست، مملکت را بدهند به دست روس و انگلیس. باری می‌خواهند کابینه را عوض بکنند. خود سپهدار خیال ریاست وزراء و وزارتِ داخله (دارد) حاجی علیقلی‌خان هم وزیر جنگ، ناصرالملک را هم اگر چه برایش اتومبیل برده‌اند ولی آمدن معلوم نیست.

پریشب صندوقخانه عین‌الدوله را دزد زده است، کار وزراء خیلی مغشوش است و در خیال تغییر وزراء هستند ولی قانوناً معلوم نیست که کی باید وزراء را عزل و نصب کند. ظفرالسلطنه ادّعا می‌کرد که من از اینجا چند روزه فارس را منظم می‌کنم. سپهدار از وزراء ایراد می‌کرد و از وکلاء عیب‌جوئی می‌کرد. باری از بس که مزخرف شنیدم سوار شده آمدم منزل. شب مجدداً رفتم برای تماشای پهلوان، امشب جمعیّت کمتر بود، همان بازی‌های دیشب راکرد.

سه‌شنبه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

امروز نهاررا در حضور حضرت اقدس مدّعو بودم. رفتم امیریّه. ظل‌السلطنه هم

تب کرده بود تا یک ساعت به غروب مانده توی اندرون در حضور حضرت اقدس و ظلّ‌السلطنه بودم.

چهارشنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

عصری رفتم گردش‌کنان منزل نیّرالدوله عصری هم ارباب شهریار آمده قدری صحبت کرد.

پنجشنبه ۲۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

قدری روزنامه نوشته، بعد نماز خوانده عصری رفتم بیرون بعد مجدالدوله و معین‌السلطان آمدند.

جمعه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سردار ناصر با پسرش سیف‌السلطان آمدند. نهار را هم اینجا صرف کرده تا عصری بودند، بعد من رفتم خانه آصف‌السلطنه. امروز در منزل سردار محیی دعوت از مردم شده بود از کاسب‌کار، اعیان، اشراف و غیره و غیره نطّاقین نطق کرده بودند. از اتّحاد گفته بودند شیخ‌الرئیس قدری حرف زده بود.، قدری به عین‌الدوله بدگفته بودند. حسینقلی‌خان نوّاب هم از وزارت امور خارجه استعفا کرده است، قبول هم شده است.

شنبه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

رفتم امیریّه اوّل رفتم خدمت سرکار خاصه خانم رسیده. افتخارالسلطنه هم آنجا بودند. هنوز کارشان با انتظام‌الدوله اصلاح نشده است. خیلی کارشان گیردارد و پیچ خورده است. مشغول گفتگو (و) اصلاح هستیم.

یکشنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سوار شده رفتم دیدن سفرا چون روز اوّل ژانویه است. اوّل سال فرنگی‌ها. اغلب دیدن کرده. بعضی جاها کارت گذارده یک ساعت به غروب مانده آمدم منزل، امان‌الله میرزا، انتظام‌الدوله، ارباب شهریار بودند. با انتظام‌الدوله درباب کارش صحبت کردم. امان‌الله میرزا بنابود برود به استرآباد موقوف شده، حال ظفرالسلطنه خواهد رفت.

دوشنبه سلخ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سوارشده رفتم منزل ارباب شهریار. از اخبارات: انگلیس‌ها در بوشهر گویا در بندر لنگه با اعراب جنگ کرده‌اند. چند نفری هم از انگلیس‌ها کشته شده است. آذربایجان بازارها را بسته گویا «انقلابی» و «اعتدالی» به هم افتاده‌اند. گویا مشغول زد و خورد هستند. دیگر اخبارِ صحیح نیست. سردار بهادر رفته به طرف بختیاری، از طرف اصفهان نرفته گویا نتواند برود. قدری درباب کار انتظام‌الدوله صحبت کرده رفتیم به حضور حضرت اقدس. فیروز میرزا پسر حضرت اقدس ظل‌السلطنه، که معمّم است چند روز است از اصفهان آمده است. اردشیر میرزا هم که تابستان رفته بود به فرنگ حضور حضرت اقدس ظل‌السلطنه او هم از فرنگ آمده است. اجزای شخصی حضرت اقدس (و) حاجی نقیب وکیلِ عدلیه حضرت اقدس بودند.

صبح بعد از شکر الله حق تعالی همراه آفتاب به دروی کالسکه ابرباز کالسکه رفته سوار گرفت همراهم سعادت
سرد بود باد مبارک بابا حاجی امین الخاقان اخوی معزز جابر امیرزا آقا خان ادیب السادات
آمدند اندرون مدتی بودند صحبت کردیم. رفتند صرف ناهار کردم. بعد از ناهار رفتم حمام بیرون تا نزدیکی
یک ساعت بغروب مانده آمدم بیرون نماز خواندم حاجی امین الخاقان افضل السلطنه
امیرزا آقا خان ادیب آمدند اندرون مدتی صحبت کردیم. رفتند اخبارات تازه نگاه کردم طرف
تبریز خیلی شلوغ است رحیم خان که زنده شده جنگ سختی با پیرمش سردار مجاهد با امیر اعظم
کرده بود، که این هیچ شکست خوردن معلوم نیست ولی روزنامه‌ها فروش نمی‌شود بنویسم که سردار ملی
با پیرمش کاری نکرده اند اگر بقدر یک مدتی سرکوب اهل فتح بکند دیگر امروز روزنامه جبهه‌ها نوشتند
فوراً شد زیادی هم بطرف تبریز امروز فرستاده اند حسین خان فرنگی چند روز هم گفتند رئیس
کمیسیون دروازه دولت شده است ان شاءالله مبارک است بار شکر خدا الرجایی آوردم استراحت کردم

پنجشنبه غره شهر محرم ۱۳۲۸ ۲۹۷

صبح بعد از شکر الله حضرت رب العزت دعاهای روز اول ماه خواندم همراه آفتاب سوار بودم باران بعد
رفتم حمام بیرون آمدم حاجی امین الخاقان افضل امیرزا آقا خان سالار لشکر ادیب السادات سید کمال سید
بودند فراری بیرون نماز خواندم آمدم اندرون صرف ناهار کردم. فردا روزنامه نوشته بعد از ناهار معزز الملک تشریف
بردن بحضرت عبدالعظیم مشرف شدند من هم بیچاره نرفتم مشغول کتاب خواندن شدم یک ساعت بغروب مانده معزز
معزز الملک مراجعت کردند غروب هم عمید حضور امیرزا آقا خان افضل ادیب السادات آمدند بیرون رفتم مدتی
بودم بعد آمدم اندرون دعاهای شب جمعه را خواندم شکر خدا الرجایی آوردم. استراحت کردم

جمعه ۲ شهر محرم ۱۳۲۸ ۲۹۸

صبح بعد از شکر خداوند قادر متعال دعاهای روز جمعه را خواندم بعد حاجی امین الخاقان آمدند اندرون
صحبت کردیم. باتفاق رفتیم بیرون افضل امیرزا آقا خان سید ناظم السلطنه کتاب الکیل
کردم برای الحاق حرف میزنند با این هم صحبت کردیم غلامرضا خان پیش خدمت
آمده از طرف حضرت اقدس احوالپرسی کرد. رفت بعد حضور هم آمده فراری بود

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۲۹ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد بیست و نه

هجری قمری

عصر بعد از ناهار عصر بیدار شدم رفتم منزل ارباب سید شهریار با شعاع الدوله امیرزا آقاخان آنجا بودن فردا صحبت کردیم از اخبار

انگلیس که در بوشهر که یا در بندر لنگه با اعراب جنگ کرده‌اند چند نفری هم از [illegible] انگلیس‌ها کشته شده

است از آذربایجان هم باز از [illegible] بسته که باز انقلاب و اغتشاش [illegible] هم افتاده‌اند [illegible] مشغول زد و خورد داشتند

دیگر اخبار صحیحی نیست [illegible] هم رفتند به طرف بختیاری از طرف اصفهان نرفته که باز هم نتوانستند

بروند [illegible] در باب کار انگلیس‌ها اول صحبت کردیم بعد با امیرزا آقاخان رفتیم حضور حضرت اقدس شهریار

باز از آنجا بیرون آمده بودن [illegible] هم آمده رفتیم [illegible] ظل السلطان سعد الملک هم آمده [illegible]

حضرت اقدس ظل السلطان [illegible] است چند روز است از اصفهان آمده است [illegible]

رفتند بعد فرنگ [illegible] حضور حضرت اقدس ظل السلطان هم [illegible] از فرنگ آمده است [illegible] حضرت والا هم [illegible] آمده

[illegible] حضرت اقدس [illegible] نقیب [illegible] حضرت اقدس [illegible]

[illegible] السلطنه هم آنجا بود در باب کارشان [illegible] صحبت کردیم [illegible] ساعت از شب گذشته بعد

[illegible] حضور حضرت اقدس [illegible] تا ساعت چهار بعد از آنجا آمدیم منزل ارباب شهریار [illegible]

[illegible] بیدار شده آمدیم منزل شکر خدا را که گذشته [illegible]

سه‌شنبه ۶ شهر محرم سنه ۱۳۲۹ ۲۷۹

صبح بعد از شکر الله حضرت رب العزت [illegible] امروز [illegible] بیچاره [illegible]

امیرزا آقاخان آمدن اندرون [illegible] بعد رفتم حمام بیرون آمده صرف ناهار کردم زیارت [illegible]

[illegible] ساعت به غروب مانده بیدار شده رفتیم [illegible] زیارت [illegible] بعد [illegible] عظیم السلطنه [illegible]

[illegible] معتضد السلطنه [illegible] آمده منزل امیرزا آقاخان [illegible] آمدیم اندرون شکر خدا را که گذشته

[illegible] امروز بعضی [illegible] اندرون داشتن [illegible]

چهارشنبه ۷ شهر محرم ۱۳۲۹ ۲۸۰

صبح بعد از شکر الله حضرت [illegible] بعد آفتاب [illegible] صرف ناهار کردم عصر [illegible]

غروب رفتم بیرون امیرزا آقاخان [illegible] ارباب شهریار هم [illegible] صحبت کردیم بعد [illegible]

بیدار شده رفتم [illegible] اول [illegible] ساعت [illegible] از شب گذشته بعد رفتند [illegible]

روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۹ به خط عزیزالسلطان

یکی از روزنامه‌های رشت نوشته است که اعلیحضرت محمدعلی‌شاه آمده است به طرف «عشق‌آباد». از آنجاخیال دارد که‌از سمت استرآباد بیآید به ایران.

پنجشنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

دیروز در خیابان «چراغ‌گاز» کالسکهٔ عین‌الدوله با کالسکه «شارژدافر» روس مصادف شده بود، بعد «شارژدافر: حکم کرده بوده است کالسکه عین‌الدوله را برده بودند نظمیه حبس کرده بودند و بعد از التماس‌های زیاد کالسکه را مرخص کرده بودند.

پنجشنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

مستوفی‌الممالک چند روز است ناخوش است و سرخک گرفته است. روزنامه از او بد نوشته بودن که همه روزه به شکار می‌رود و به کار نمی‌رسد.

پنجشنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

چند روز قبل «شیخ شیپور» در حضرت عبدالعظیم گفته بود: «محمدعلی‌شاه خواهد آمد» گرفته بودند و برده بودند در «کمیسری» حضرت عبدالعظیم حبسش کرده بودند.

سه‌شنبه ۱۵ محرم‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

ناصرالملک در تمام تلگرافاتش به سپهدار حاجی علیقلی خان (نوشته است) که: «من به امیدواری شماها می‌آیم». نیابت سلطنت که این طور بنویسد معلوم می‌شود که چه خواهد شد!

پنجشنبه ۲۴ محرم‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

امروز در مجلس وکلا سخت با هم دعوا کرده‌اند. به قدری به هم فحش داده‌اند که حساب ندارد و به رئیس (مجلس) فحش زیادی داده‌اند. رئیس هم که ذکاءالملک باشد استعفا کرده است.

شنبه ۲٦ محرم‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

آنچه امروز فهمیدم مستوفی الممالک ناخوش نیست، منتها قدری زکام و کسل است، باقی‌اش تمارض است.

دوشنبه ۲۸ محرم‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

خراسان مغشوش است. خدام آستانه با اجزای نظمیه دعوا کرده، خیلی اغتشاش شده کار به تیر و تفنگ کشیده است.

شنبه ۴ صفرالمظفّر ۱۳۲۹

□□□

استاد مهدی آشپز که رفته بود سر چهارراه مخبرالدوله گوشت بگیرد، آمده و گفت: «صنیع‌الدوله را الآن کشتند». دو نفر ارمنی با تفنگ به او شلیک می‌کنند و دو سر تیر به او می‌زنند.

شنبه ۴ صفر المظفّر ۱۳۲۹

□□□

صنیع‌الدوله دیشب ساعت هفت تمام کرده. تا آن وقت زنده بوده است،دو تیرهم بیشترنخورده بود.تانزدیک مردنش هم هوشش بجا بوده است.

یکشنبه ۵ صفر المظفّر ۱۳۲۹

□□□

حاجی علیقلی خان برای فقرا پول جمع کرده است ولی تقسیمش به دست «یپرم» ارمنی است مقصود این است که: پول را رجال دولت بدهند ولی مردم از «یپرم» ممنون می‌شوند.

چهارشنبه ۸ صفرالمظفّر ۱۳۲۹

□□□

ناصرالملک دیشب وارد شده، امروز هم دَرِ خانه در عمارت ابیض جلوس کرده.

پنجشنبه ۹ صفرالمظفّر ۱۳۲۹

□□□

ناصرالملک خیلی با ترس و لرز حرکت می‌کند. از دَمِ دیوانخانه تا دمِ کالسکه گاردهای کشیک‌خانه تک تک می‌نشیند وقتی هم که سوار می‌شود. سوار بختیاری، سوار کشیک‌خانه و ژاندارم دور کالسکه‌اش را می‌گیرند.

جمعه ۱۰ صفر المظفّر ۱۳۲۹

□□□

حاصل فرمایشات نیابت سطنت این بود:

«کار من را در مجلس محدود کرده‌اند. من اختیار هیچ کاری را ندارم. مردم از من متوقع نباشند که من از فرنگ اصلاحات بار کرده آورده‌ام».

سه‌شنبه ۱۴ صفرالمظفّر ۱۳۲۹

□□□

بعضی می‌گفتند : «سنا لازم است، بایست مجلس سنا را ترتیب دارد» ناصرالملک جواب داد مجلس شورای ملی را ما هنوز نتوانسته‌ایم اصلاحاتش را بکنیم، مجلس سنا هم آن وقت قوزبالاقوز خواهد شد.

چهارشنبه ۱۵ صفرالمظفّر ۱۳۲۹

□□□

«یپرم» رئیس نظمیه شده است و خیلی‌ها را هم از اداره نظمیه خارج کرده است.

یکشنبه ۳ صفر المظفّر ۱۳۲۹

□□□

کابینه جدید: سپهدار رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ شد.

یکشنبه ۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

قشون روس چند روز است شروع به رفتن کرده‌اند از خاک ایران ولی عثمانی‌ها خیلی از خاک ایران را تصرف کرده‌اند.

سه‌شنبه ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

حکیم‌الملک را دو سه روز قبل درشگه برداشته (بود) قضای بی‌خیروبرکت نکشته بودندش که حای عالمی از دست این پدر... آسوده بشود.

یکشنبه ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

دیروز گویا در موقع سلام خیلی مغشوش بوده است. زن فرنگی زیادی که غیر مصروف بوده‌اند آمده بودند به تماشا و در جای اهل نظام ایستاده بودند.

پنجشنبه ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

مشیرالدوله مشغول است و برای عدلیه قانون می‌نویسد. حکم کرده است تا روز سه‌شنبه در عدلیه بسته باشد.

یکشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

حیدرخان چراغ برقی که یکی از آن پـدرسوختههای نـمره اول و بـد ذاتهای عالم است. دیروز یکصد تومان برایش حقوق قرار گذاردهانـد و از اینجا بیرونش کردهاند رفته به «وینه».

چهارشنبه ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

دیشب آقاسید ابوطالب مجتهد زنجانی مرحوم شده است مثل اینکه خفه کردهاندش. گردنش بریده بوده است...

یکشنبه ١٦ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

□□□

امروز مجلس مذاکراه بوده است که استقراض بکنند چون مدتی است که می‌خواهند یک پولی از خارجه قرض بکنند.

سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

□□□

فردا در میدان مشق دواب را حراج می‌کنند و به اغلب اجزای بیوتات عوضِ مواجب می‌دهند.

پنجشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۹

□□□

رفتم منزل فرمانفرما، یک پسر کوچکی دارد که این روزها می‌خواهد بفرستد به فرنگستان.

شنبه ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۲۹

□□□

سنگ مقبرهٔ شاه شهید را بانوی عظمی، مخارجش را مـتحمل شـده،

مشغول بودند کار می‌گذاشتند، یعنی بردند سرجایش گذاردند، دورش تمام نیست، مشغول بودند درست می‌کردند.

یکشنبه غره جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

ناصرالملک هر چه کرده بوده است که میانه سردار اسعد و سپهدار را اصلاح بدهد نشده بود، میانه‌شان خیلی به هم خورده است.

یکشنبه غره جمادی‌الاول ۱۳۲۹

□□□

امیر اعظم و رؤسای نظام «گِروِ» کرده بودند که اگر سپهدار استعفا بکند، ماها تماماً از نوکری استعفا خواهیم کرد.

شنبه ۷ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

یک مبلغی از دولت روس و انگلیس قرض کرده‌اند، از دوازده کرور تا پنج کرور می‌گویند!

شنبه ۷ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

مدتی است انجمنی تعیین شده به اسم انجمن اسلامیه، از قراری که می‌گویند در طهران به قدر یکصد هزار نفر هستند. دیروز رؤسای این‌ها در منزل نصیر لشگر جمع بوده‌اند، به قدر دویست نفر از نظمیه ریخته بودند و تمام را دستگیر کرده بودند.

شنبه ۷ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

حقوق بانوی عظمی را امروز در مجلس مذاکره بوده است که بایست قطع بکنند، برای این که در حمایت روس‌هاست.

شنبه ۷ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

شهرت دارد که پسرهای قوام را در شیراز هر دو را کشته‌اند.

دوشنبه ۹ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

قوام الملک فرار کرده، در قنسولگری دولت انگلیس رفته و پناهنده شده است و این مسئله خیلی‌به سرداراسعد و خوانین بختیاری برخورده است.

سه شنبه ۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

پریشب بختیاری‌هامی‌خواستند بریزند وخانه‌های نظام‌السلطنه را بچاپند.

سه شنبه ۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

عزیزالسلطنه دختر شاه شهید که بعد از شهادت شاه متولد شده بود، دیشب مرحوم شده.

سه شنبه ۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

وزیر داخله معلوم نیست که خواهد بود، سردار اسعد راکه مجلس نپذیرفت، برای اینکه صولت الدوله قشقائی و خزعل و والی پشتکوه هم قسم و هم عهد شده‌اند که اگر از بختیاری‌ها وزیر داخله یا وزیر دیگر بشوند آن ها تمکین نکنند.

شنبه ۱۴ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

سردار محتشم برادر سردار جنگ حاکم اصفهان شده است.

یکشنبه ۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

پنج نفر فرنگی از ینگه دنیا خواسته بودند برای مالیه، چند روز است وارد طهران شده، در پارک مرحوم اتابک منزل دارند.

یکشنبه ۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

رفتم منزل سپهدار، عین الدوله آمد، لباس نظامی جدید پوشیده بود که مال رژیمان است، گویا یک دسته را به او ابواب جمع کرده‌اند.

چهارشنبه ۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

سپهدار به نظام السلطنه فحش زیادی داده بوده است که او چه حق دارد که رئیس قشون معین بکند.

چهارشنبه ۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

سردار اسعد می‌خواسته است برود به فرنگستان، جمعی از کسبه و تجار جمع شده بودند که ما نمی‌گذاریم بروی!

یکشنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

دخترنیرالدوله رابرای پسر دوم احتشام السلطنه امشب عروسی کردند.

یکشنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

امروز دختر نظام السلطنه حالیه را برای عباس میرزا پسر فـرمانفرما عقد کردند.

یکشنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

عضد الدوله چند روز پیش به قدر بیست هزار تومان در عدلیه محکوم شده است، پلیس زیادی فرستاده بودند در خانه عین الدوله و خیلی افتضاح کاری کرده بودند.

دوشنبه ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

رسول زاده که یکی از نویسنده‌های روزنامه «ایران نو» بـود و رعـیت روس است چند روز قبل از سپهدار بد نوشته بود، به سفارت گفته شد و او را تبعید کرده‌اند.

شنبه ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

دختر ربائی یک بختیاری!

شنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

عین الدوله با عضد الدوله دعوا کرده و او را از خانه‌اش بیرون کرده است، او هم آمده است منزل امیراعظم.

یکشنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۳۲۹

□□□

دیروز حاجی علیقلیخان سردار اسعد به طـرف فـرنگستان تشـریف

کثیفشان را بردند.

چهارشنبه ۲ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

ارباب شهریار می‌گفت سه نفر از معتبرترین پارسی‌ها از جانب تمام پارسی‌های هند آمده‌اند که سروگوشی به آب بدهند که آیا ایران قابل شده است که دوباره مهاجرت بکنند به ایران و پول بیاورند برای تجارت یا خیر!

چهارشنبه ۲ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

سوار شده رفتم دَرِ خانه، ناصرالملک با آقا سید علی آقا یزدی خلوت داشت. آن حوض بزرگ جلو شمس‌العماره را کوچک کرده‌اند.

یکشنبه ٦ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

با موثق الدوله رفتیم در عمارت بلور که در واقع منزل شاه است و هم کلاسِ درس، به حضور همایونی مشرف شده، مشغول درس خواندن بودند.

یکشنبه ٦ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

ماشاءالله (شاه) خیلی چاق شده‌اند، اسباب توپ بازی فراهم کرده‌اند که عصرها توپ بازی کنند برای این که لاغر بشوند.

یکشنبه ٦ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

امروز دو نفر زن آمده بودند توی حیاط دربار، زیر چادرشان طپانچه هم داشته‌اند، بعد ناصرالملک وقتی که از در دیوانخانه بیرون می‌آید طوری

سوار کشیک خانه و ژاندارم ها دورش را می‌گیرند که کسی او را نمی‌تواند ببیند.

یکشنبه ٦ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

کار اردبیل مغشوش است و حاکم فرار کرده است به تبریز.

سه شنبه ۸ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

معز، اخوی دیروز رفته است منزل ظهیرالاسلام که من از طرف چهارصد نفر آمده‌ام که چهارهزار تومان بدهید والا شما را خواهیم کشت.

چهارشنبه ۹ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

از قرار دولت روس و انگلیس پروتست کرده‌اند که اگر تا بیست روز دیگر ایران را مرتب نکردید، ما محمد علی شاه را می‌آوریم مرتب کند.

چهارشنبه ۹ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

رفتیم دروازهٔ دوشان تپه، عصرها تمام جنده‌ها می‌روند به فرح آباد، به قدر سی چهل درشگه! مردها هم دنبالشان این جا جمع می‌شوند برای تماشا!

چهارشنبه ۹ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

دیروز سربازهابرای خاطرمواجبشان رفته بودند قنسولگری انگلیس به عنوان تحصن. یک نفر سوار هندی کشته شده است و هفت نفر هم از سربازها.

یکشنبه ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

سالار الدوله در «میاندوآب» مشغول استعداد جمع کردن است و به طرف مراغه می‌آید.

دوشنبه ۱۴ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

مستشارالدوله که وزیرداخله است، حکومت‌ها را مشغول حراج است.

چهارشنبه ۱٦ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

فرنگی‌های ینگه دنیائی که برای مالیه آمده‌اند مشغول کار هستند و معاون الدوله وزیر مالیه بی کار است.

چهارشنبه ۱٦ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

دیروز سپهدار فرار کرده است به طرف فرنگستان. پدر مردم را در آورده آخرش هم فرار کرده.

جمعه ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

علاءالدوله استعفا کرده،امان الله میرزا نایب الحکومه شده است در آذربایجان.

شنبه ۱۹ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

تبریزی‌ها گفته‌اند ما با کسی جنگ نداریم اگر هم سالارالدوله آمد قدمش روی چشم.

شنبه ۱۹ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

مستشار الدوله که وزیر داخله است با معاون الدوله وزیر مالیه دعـوا کرده و وزیر داخله استعفا کرده است.

یکشنبه ۲۰ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

از حضور حضرت اقدس استدعا کردیم شب را از چاکران پذیرائی بفرمائید و مهمان نمایند به مطرب زنانه، شب مطرب زنانه آمدند دسته ایران خانم بد نبودند...

سه شنبه ۲۲ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

امیراعظم تغییر لباس داده است، یعنی آن فـرم لبـاس را تـغییر داده، سرداری می‌پوشد و خیال وزارت جنگ را دارد!

پنجشنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

امشب شب اول تاجگذاری پادشاه انگلیس است، سفارت انگلیس هم امشب ضیافت دارد.

پنجشنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

رشیدالسلطان خطه خراسان را قرق کرده است و رئیس نظمیه و عدلیه و سایر دوائر آن جا را گرفته زنجیر کرده است.

یکشنبه ۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

ستارخان و باقرخان رفته‌انـد عـقب سـپهدار، امـروز مـی‌خواسـته از

«غازیان» حرکت کند، انجمن ولایتی مانع شده‌اند.

یکشنبه ۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

امروز در مجلس رأی داده‌اند که سپهدار به ریاست وزرائی و وزارت جنگ برقرار باشد.

یکشنبه ۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۹

□□□

دختر نظام الملک را برای اعزازالدوله، امروز عقد کردند.

پنجشنبه ۲ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سپهدار در رشت است، هر چه تلگراف به او می‌کنند بیاید نمی‌آید.

یکشنبه ۵ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

مطالب سپهدار سه چیز است:

اختیار تام داشته باشد، مسئول مجلس نباشد و مسئول نیابت سلطنت باشد و اختیار پول که جان کلام اینجاست به دست خودش باشد، مجلس هم در توقیف باشد، و در واقع شاه مستقلی باشد!

یکشنبه ۵ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

عدلیه در توقیف است، سه اطاق بیش تر باز نیست، مشغول تغییر اجزاء هستند، اجزای عدلیه تا امتحان ندهند داخل عدلیه نباید بشوند.

یکشنبه ۵ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سالارالدوله در جاف کردستان است، شهرت یافته بود که فرار کـرده است ولی دروغ است.

یکشنبه ۵ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

درطهران گاری‌گیر نمی‌آید، هرچه بوده سربازنشانده بردند به طرف قزوین.

دوشنبه ٦ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سپهدار امروز به طرف طهران حرکت کرده، پدر سوخته آن قدر حب ریاست دارد که سردرگم است!

دوشنبه ٦ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سپهدار آمده است به قزوین، چند نفری هم از طهران رفته‌انـد بـرای کشتن او.

پنجشنبه ۹ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

مقصود سپهدار انفصال مجلس است که چندی در مجلس بسته باشد و او بی مودی ریاست کند.

پنجشنبه ۹ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

شیراز از دیروز تا به‌حال بر هم خورده است، دو نفر مـقصر را نـظام السلطنه فرستاده بوده است بگیرند، زده‌اند آدم‌های حکومت را کشته‌اند.

شنبه ۱۱ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

صمصام السلطنه می‌گفت، محمد علی شاه وارد سرحد شده است، می‌گفت من هم به طرف فرنگستان فرار خواهم کرد.

شنبه ۱۱ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

امروز صبح سپهدار وارد شده است.

یکشنبه ۱۲ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سپهدار آمده است، رفتم دیدنش، سپهدار را خیلی کسل و تو هم دیدم.

یکشنبه ۱۲ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

پریروز سالارالدوله با سه هزار سوار مسلح واردکردستان شده است، با کمال جلال و جبروت و استقلال در کردستان است.

سه شنبه ۱۴ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

ولایات مغشوش است، نه شاهی، نه نایب‌السلطنهٔ کاری، و نه وزرائی ایران بی صاحب است.

چهارشنبه ۱۵ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

می‌گویند اعلیحضرت محمد علی شاه دوباره به سلطنت رجعت خواهند فرمود تا این مملکت بیچاره و این گوسفندهای مظلوم شبانی پیدا کنند. آمدن شاه خیلی شهرت دارد، من هم بی اطلاع نیستم!

چهارشنبه ۱۵ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

باری من به خدا راضیم که محمد علی شاه بیاید به سلطنت و با من با کمال بی مرحمتی باشد، بهتر از این وضع حالیه است که از دست هیچ کس آسودگی نداریم.

چهارشنبه ۱۵ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سالارالدوله دیروز در کردستان به سلام نشسته و به اسم اعلیحضرت محمد علی شاه خطبه خوانده و تمام مردم تبریک گفته‌اند.

جمعه ۱۷ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

رفتم منزل سپهدار، وثوق الدوله و قوام السلطنه رفته بودند ولی سردار مؤید و ساعد الدوله بودند، بعد هم موتمن الملک که رئیس مجلس است آمد و قدری با سپهدار خلوت کرد.

دوشنبه ۲۰ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سالارالدوله در کردستان به سلام نشسته (به) اسم اعلیحضرت محمد علی شاه خطبه خوانده، گویا عکس شاه را هم گذاشته بوده است.

دوشنبه ۲۰ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

یک تلگراف مفصلی سالارالدوله به مجلس زده است که من از طرف شاه آمده‌ام و این کار از جانب خدا بوده است.

دوشنبه ۲۰ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سپهدار اگر چه باطناً میل داردکه نسل‌آدمی‌زاد را از روی‌زمین بردارد ولی چون عاقبت کار را خوب نمی‌بیند انکار می‌کند برای اختیارات تامه خودش!

دوشنبه ۲۰ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

از طرف مجلس به تمام بندرهای ایران تلگراف شده که هر کس با هر لباس وارد خاک ایران می‌شود او را جستجو بکنند.

دوشنبه ۲۰ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

عبدالوهاب خان گفت، الان تلگرافی برای وزیر مختار روس آمده که اعلیحضرت محمد علی شاه وارد خاک ایران شده!

سه شنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

(شیرازی‌ها) یک تلگرافی به ناصرالملک کرده‌اند به قدر هزار فحش! جوابی که ناصرالملک داده است این است که: قانون اساسی به من حق این نوع مطالب را نداده است.

سه شنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

این دوازده کرور پولی که دولت ایران از دولت روس و انگلیس قرض کرده است به واسطه اغتشاش ایران سهامی که چاپ کرده بودند یک مرتبه نصف شده و دیگر برای دولت ایران پول نمی‌شود.

سه شنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

یک تلگراف هم آقای شعاع السلطنه برای جلال الدوله زده است که امروز به سلامتی و اقبال در رکاب شاهنشاه وارد خاک ایران شده‌ایم! از قرار چهار عراده توپ هم دارند.

سه شنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۹



رفتم حضور حضرت اقدس (نایب السلطنه) خواب بودند، از خواب بیدارشان کردم، شرح ورود اعلیحضرت همایونی را گفتم.

سه شنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۹



امروز صبح از وزیر خارجه سؤال کرده بودند که توی مردم شهرت دارد که محمد علی شاه می‌آید، وزیر خارجه گفته بوده است که در «وینه» است و خیلی هم وضعش بد است!

سه شنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۹ •



وزراء را در مجلس معرفی کردند، سپهدار رئیس الوزراء، صمصام السلطنه وزیر جنگ، وثوق الدوله وزیر داخله، قوام السلطنه وزیر پست و تلگراف، حکیم الملک وزیر اوقاف.

سه شنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۹



ناصرالملک خیال دارد که اردوی قزاق خانه را ببرد به شهر و شهر را نظامی بکند.

چهارشنبه ۲۲ رجب المرجب ۱۳۲۹



سالارالدوله به خلیفه ارامنه نوشته است که: اگر مابین مسلمین و ارامنه جنگ پیش آمد و ارامنه را ایرانی‌ها قتل عام کردند بدانید که تقصیر از خودشان بوده نه ایرانی‌ها!

چهارشنبه ۲۲ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

امروز (قرار است) شهر را نظامی بکنند به ریاست صمصام السلطنه که وزیر جنگ شده است. قوام السلطنه وزیر عدلیه شده است!

پنجشنبه ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

اعلامیه حکومت نظامی!

پنجشنبه ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

به قدر دویست نفر ژاندارم و چند نفر مجاهد ارمنی رفته‌اند به صاحبقرانیه برای حفظ و حراست شاه که مبادا فرار کند و برود به سفارتی! امروز هم شاه خواسته است سوار بشود، ارمنی‌ها از او جلوگیری کرده بودند که تو نبایست سوار بشوی!

پنجشنبه ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

دسته دسته از شهر از ترس اعلان (حکومت نظامی) رو به شمیرانات می‌آیند، در زرگنده هیچ جا نیست!

پنجشنبه ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

اعلیحضرت محمد علی شاه در بیرون شهر استرآباد اردو زده‌اند، روایت دیگر این است که در استرآباد سلام منعقد شده است.

پنجشنبه ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

مردم خیلی متوحش هستند، از طرف شاه آن قدرها متوحش نیستند که از طرف یپرم و مجاهدین متوحش هستند.

پنجشنبه ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

حکومت مازندران را با استرآباد و شاهرود و بسطام به سردار محیی دادند که برود به جلوگیری شاه.

جمعه ۲۴ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

به قدر یکصد و پنجاه نفر را حکم کردند بگیرند، یعنی سردار محیی و یپرم و حسینقلی خان نواب همچه میلشان کشیده است.

شنبه ۲۵ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

پلیس‌ها رو به زن‌های (مجدالدوله) بنای شلیک را می‌گذارند، دو نفر زن جابه جا می‌میرند، یکی هم آبستن بوده!

یکشنبه ۲۶ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

مجدالدوله راگرفته برده‌اند به‌کمیسری تجریش و حبس (کرده‌اند)، هر کدام از ما هاکه از خاک زرگنده پایمان را بیرون بگذاریم، همین اوضاع است.

یکشنبه ۲۶ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

ظهیرالاسلام را هم گرفته‌اند، امام جمعه رفته بود منزل سپهدار، او گفته بود به من دخلی ندارد، کسی حکم من را نمی‌خواند.

یکشنبه ۲۶ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

امروز نعش زن‌های مجدالدوله را آوردند سفارت روس، زن وبچه مجدالدوله هم تماماً آمدند سفارت روس. وزیر مختار برای کشته شدن زن‌ها خیلی متألم شده بود.

دوشنبه ۲۷ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

امروز صدرالسلطنه هم فراراً آمد به شمیران.

دوشنبه ۲۷ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

یپرم رفته بوده است پیش مجدالدوله که اگر بخواهی خلاص بشوی بگو زن و بچه‌هایت از سفارت بیرون بیایند.

دوشنبه ۲۷ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سفارت انگلیس یک کاغذ رسمی به ناصرالملک و یک کاغذ به وزارت خارجه نوشته که مجدالدوله مرد محترمی است، از دولت انگلیس نشان محترم دارد... بایست با او به طور عدالت رفتار بشود.

دوشنبه ۲۷ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سپهدار استعفا کرده است، گویا قبول هم شده است، صمصام السلطنه

گویا رئیس الوزراء شده است.

سه شنبه ۲۸ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

سپهدار استعفا نکرده بوده است، او را معزول کرده‌اند و می‌خواسته‌اند او را استنطاق بکنند،بلکه به دارش بزنند!

سه شنبه ۲۸ رجب المرجب ۱۳۲۹

□□□

مجدالدوله را از قراری که پیغام کرده بود خیلی اذیت می‌کنند

پنجشنبه غره شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

خیلی از اجزای اعلیحضرت محمد علی شاه راگرفته‌اند، امیر اعظم هم گویا با سردار محیی می‌رود به استرآباد برای جنگ.

پنجشنبه غره شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

نظام السلطان گفتگو می‌کند که برود به جنگ اعلیحضرت، ولی گه می‌خورد با هفت پشتش.

پنجشنبه غره شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

از قرار امروز اعلیحضرت محمد علی شاه از استرآباد رو به مازندران حرکت فرموده‌اند.

پنجشنبه غره شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

عین الدوله رفته بوده است در مجلس و گفته بوده است که من حاضرم برای کفش داری مجلس!گویا پدرسوخته راهم می‌خواهند حاکم آذربایجان بکنند.

پنجشنبه ۲ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

دیروز دو نفر پلیس آمده بودند توی زرگنده، قراول‌های روس آن‌ها را گرفته و حبس کرده بودند.

پنجشنبه ۲ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

امروز عفو عمومی داده‌اند، فرمانفرما هم رفته به شهر، او هم فطرت مبارکش کم تراز عین الدوله نیست.

جمعه ۲ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

تشکیل کابینه وزراء: صمصام السلطنه وزیر جنگ وثوق الدوله وزیر امور خارجه، قوام السلطنه وزیر داخله، حکیم الملک وزیر مالیه، مشیرالدوله وزیر معارف...

پنجشنبه ۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

اعلان کردند و به در و دیوار شهر هم چسباندند که: هر کس اعلیحضرت محمد علی شاه را بکشد، مبلغ یکصد هزار تومان به اوپول بدهند! این چه مجلسی است که حکم قتل از تویش در می‌آید؟

پنجشنبه ۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

دولت روس و انگلیس رسماً در باب محمد علی شاه خودشان را بی طرف کرده‌اند. در «پارلمنت» انگلیس وزیر خارجه انگلیس گفته است که به تخت نشستن اعلیحضرت محمد علی شاه ابداً به دولت انگلیس ضرری ندارد.

پنجشنبه ۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

برای خراسان هم اعلیحضرت محمد علی شاه حاکم معین فرموده‌اند.

پنجشنبه ۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

حیدرخان برقی که‌او را خواسته بودند وارد شده. در شهر مجاهد می‌گیرند.

پنجشنبه ۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

اعلان کرده‌اند، از دو ساعت از شب هر کس از خانه‌اش بیرون بیآید او را دستگیر بکنند.

پنجشنبه ۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

سالارالدوله اعلان سلطنت اعلیحضرت محمد علی شاه را به تمام ولایات کرده است و اغلب جاها هم قبول کرده خوشوقت هستند.

پنجشنبه ۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

بختیاری ها از آمدن اعلیحضرت محمد علی شاه سردرگم هستند و نمی‌دانند صلح کنند یا جنگ.

پنجشنبه ۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

یک تلگرافی از قول آقایان نجف جعل کرده‌اند که حکم جهاد داده‌اند.

یکشنبه ۱۱ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

یپرم قشون ارمنی زیادی می‌گیرد و در بهجت آباد هم اردو زده‌اند، مواجب زیادی هم به ارمنی‌ها می‌دهد.

یکشنبه ۱۱ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

به خیال افتاده‌اند که قزّاق را سلب اسلحه بکنند، چند روز به قزاق التیماتوم دادند که اگر سلب اسلحه از خودتان نکنید به قوه جبریه از شماها سلب اسلحه خواهیم کرد، قزاق‌ها اطراف قزاق‌خانه را سنگربندی می‌کنند.

چهارشنبه ۱۴ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

اصرار می‌کنند که سپهدار را رئیس الوزراء بکنند. برده بوده‌اند به گردنش بگذارند، قبول نکرده است.

پنجشنبه ۱۵ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

علی‌خان سردار ارشد فتح سمنان کرده است و مسعودالملک تسلیم شده است.

پنجشنبه ۱۵ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

اعلیحضرت محمد علی شاه می‌گویند به ساری وارد شده است.

شنبه ۱۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

یپرم روزها که به شهر می‌رود، سوار زیادی از شهر از ژاندارم‌های خودش می‌آورد.

شنبه ۱۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

دیشب در تجریش سر یک جنده پلیس‌ها با یک نفر رعیت روس دعواشان شده بوده است، روس‌ها سخت گرفته‌اند که بایست رئیس کمیسری معزول بشود.

شنبه ۱۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

جواب سؤال مردم در مورد ورود محمد علی شاه از شیخ کبیر:

از طرف ملت به علماء تلگراف زده‌اند، جواب نداده‌اند مگر شیخ کبیر که جواب داده است که: «اگر شخصی به خانهٔ آباء و اجدادی خودش می‌خواهد بیاید شرعاً حق دارد»!

یکشنبه ۱۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

بختیاری‌ها متقبل شده‌اند که با اعلیحضرت همایونی مخالفت نکنند.

سه شنبه ۲۰ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

شهر همدان تسلیم سالارالدوله شده است.

چهارشنبه ۲۱ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

یپرم دیروز رفته به اردوی قزاقخانه، بیرون اردو او را سلب اسلحه

کرده بوده‌اند، اظهار دوستی کرده بوده است که ما با شما دوست هستیم «پلکونیک» گفته بوده است که اگر دشمن باشید چه خواهد شد.

چهارشنبه ۲۱ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

شجاع الدوله جواب زده است (به عین الدوله) که حکومت آذربایجان را اعلیحضرت محمد علی شاه به من مرحمت فرموده‌اند، در این صورت آمدن شما بیخود است.

چهارشنبه ۲۱ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

شیخ ابوالقاسم قزوینی رفته بوده است سوءقصدی به محمد علی شاه بکند و یکصد هزار تومان به او بدهند، این احمق به لباس درویشی رفته بوده است، شکمش را پاره کرده‌اند.

چهارشنبه ۲۱ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

در طهران هر کس هر چه داشته در بانک روس گذارده است، انبارهای بانک دیگر جا ندارد.

چهارشنبه ۲۱ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

وزیر خارجه و بعضی از وزراء در مجلس پیشنهاد کرده‌اند که آن تقسیمی که روس و انگلیس با هم ایران را نصف کرده‌اند، امضاء بکنند، به شرط این که اعلیحضرت محمد علی شاه را آن ها مانع بشوند.

جمعه ۲۳ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

علاءالدوله واسطه است میانه وزراء و سفارت روس که معدن قرچه داغ و امتیاز اتومبیل و یکی دو فقره دیگر را به دولت روس واگذار بکنند و آن ها از آمدن اعلیحضرت محمد علی شاه ممانعت بکنند.

دوشنبه ۲٦ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

برادرهای سردار محیی مجاهد جمع کرده‌اند و پدر مردم را در می‌آورند، اگر روس‌ها آن جا نباشند کار مردم زار است.

دوشنبه ۲٦ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

«آرشاک خان» با رئیس روزنامه دولتی روس ملاقات کرده، جواب‌های خوب داده است که:

«رجعت اعلیحضرت محمد علی شاه سوء اعمال وکلا بوده است.»

دوشنبه ۲٦ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

شیخ کبیر را یک نفر ارمنی مرحوم کرده است.

سه شنبه ۲۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

سالارالدوله‌فردایا امروزازکرمانشاهان‌حرکت می‌کند روبه همدان و طهران

سه شنبه ۲۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

شرحی از نظم اردوی سالارالدوله شنیدم، هیچ تعدی به کسی نمی‌کنند! زن‌ها برای اردوی سالارالدوله آذوقه حمل می‌کنند.

سه شنبه ۲۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

سوار زیادی از طرف سالارالدوله رفته است برای تسخیر خراسان، مردم زیادی رفته بوده‌اند در مسجد گوهرشاد و متحصص شده بودند که ما شاه را می‌خواهیم!

سه شنبه ۲۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

میرزا علی خان سالار فاتح دِهِ «بوش» را چاپیده، و در توی مسجد که زن‌ها نشسته بودند یک بمب انداخته و هفت هشت نفر زن را کشته است!

سه شنبه ۲۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

شهادت شیخ کبیر دروغ بوده است!

جمعه سلخ شعبان المعظّم ۱۳۲۹

□□□

سالارالدوله یک تلگراف به مجلس زده که من رو به طهران حرکت کرده‌ام، اگر شما ها اعلیحضرت محمد علی شاه را به سلطنت استقبال کردید، بسیار خوب! والّا هر چه دیدید از خودتان دیدید.

دوشنبه ۳ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

وزیر مختار «گبرس» را با قزاق زیادی می‌فرستد رو به تجریش، اجزای کمیسری تماماً فرار کرده بودند و در کمیسری را بسته بودند! قزاق‌ها در کمیسری را شکسته تفنگ‌ها را برداشته می‌آورند.

دوشنبه ۳ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

وکلا و وزراء بی نهایت متزلزل هستند، اهل شهر باطناً هیجان دارند ولی حرف نمی‌زنند، نرخ ارزاق بی نهایت گران است، پنیر سیری یکصد دینار بود و حالا یک عباسی است.

دوشنبه ۳ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

چیزی که خیلی اهمیت پیدا کرده، اردوی سردار ارشد است که در دِه «خوار» است. هر چه استعداد دارند به طرف سردار ارشد می‌فرستند.

دوشنبه ۳ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

رفتم منزل اخترالدوله، خبر رسید که سردار ارشد را تیرباران کرده، امشب نعشش را می‌آورند طهران

دوشنبه ۳ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

آخرین نامه ارشد الدوله به اخترالدوله ده دقیقه قبل از اعدام!

پنجشنبه ۳ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

امروز عصری نعش سردارارشد را بردند و در خانه اخترالدوله انداختند!

پنجشنبه ۱۳ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

اغلب دهات ورامین را بختیاری‌ها غارت کرده، از لباس زنانه و گاو و گوسفند هر چه داشته و نداشته به غارت برده‌اند.

جمعه ۱۴ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

اردوی اعلیحضرت محمد علی شاه شکست خورده و خود محمد علی شاه فرار کرده و از بندر «جز» به کشتی نشسته معلوم نیست به کجا رفته است. والله اعلم.

چهارشنبه ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

شجاع الدوله در «باسمنج» است، در تبریز نان یک من پنجهزار است درِ آذوقه را رو به اهل شهر بسته است.

چهارشنبه ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

امان الله میرزا بیست هزار تومان پول فراهم کرده و مشغول تهیه است برای این که با شجاع الدوله جنگ بکند.

چهارشنبه ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

سیم‌های تلگراف را تماماً شجاع الدوله پاره کرده است و از انگلیس‌ها قول گرفته است که به هیچ وجه مخابره در باب تبریز نکنند.

چهارشنبه ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

امروز حکیم الملک آمده بود که عضدالدوله را راضی بکند ببرد شهر که با عین الدوله آشتی بدهد.

جمعه ۲۱ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

قشقائی‌ها به حمایت نظام السلطنه با ایلات عرب و غیره مشغول

جنگ و جدال هستند، کشت و کشتار زیای می‌شود.

شنبه ۲۲ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

سپهدار پدر سوخته پلنگ صفت باز به کار افتاده است، اسباب شکست اعلیحضرت محمد علی شاه همین پدر سوخته بود. گاهی شهر می‌رود و گاهی می‌رود پیش ناصرالملک پدر سوخته‌تر از خودش.

دوشنبه ۲۴ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

این روزها خیال ناصرالملک با سپهدار پلنگ طبیعت این است که امتیازاتی که روس‌ها می‌خواهند به آن‌ها بدهند و یک مبلغ هم به مواجب اعلیحضرت محمد علی شاه بیافزایند و به زور روس و انگلیس محمد علی شاه را برگردانند. و بعد خیالشان این است که به سالارالدوله بگویند اگر برای خودت جنگ می‌کنی حق سلطنت نداری و اگر برای اعلیحضرت محمد علی شاه جنگ می‌کنی او که برگشت و رفت!

دوشنبه ۲۴ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

رفتیم منزل افتخارالسلطنه، تا وقت سحری آن جا بودیم، هیچ بوی ماه رمضان آن جا نبود! قدری ساز و آواز شنیده آمدیم منزل.

جمعه ۲۸ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

از سه طرف رفته‌اند برای جلوگیری سالارالدوله و اغلب ارمنی هستند و بختیاری!

شنبه ۲۹ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

نایب حسین کاشی وارد کاشان شده است و حاکم کاشان که علی اشرف خان امیر معزز باشد فرار کرده است.

یکشنبه سلخ رمضان المبارک ۱۳۲۹

□□□

شهرت غریبی دارد که یپرم کشته شده است.

سه شنبه ۲ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

در شهر امروز نان خیلی کم بود، گیر کسی نمی‌آمد. سنگربندی کرده‌اند و به مردم تفنگ می‌دهند. وضع شهر خیلی بد و مغشوش است.

سه شنبه ۲ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

می‌گویند که اعلیحضرت محمد علی شاه توی طوایف ترکمن است.

سه شنبه ۲ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

نایب حسین‌کاشی که واردکاشان شده بود چند نفر رادم‌توپ گذارده است.

سه شنبه ۲ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

نان گیر هیچ کس نمی‌آید، امشب در زرگنده دکان نانوائی مغشوش شده بود، «شازدفر» روس مردم را که در دکان شلوغ کرده بودند، حکم می‌کند با شلاق بزنندا بعد می‌گوید اول به رعیت‌ها نان بدهید بعد به آن خواصی که آمده‌اند به زرگنده.

چهارشنبه ۳ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

سالارالدوله شکست خورده، ولی از قرار معلوم از ارمنی‌ها خیلی کشته اهل شهر خیلی متوحش هستند.

پنجشنبه ۴ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

اگر اردوی سالارالدوله را شکست داده‌اند پس تفنگ دادن به اهل صنف چه است؟ هر روز استحکامات دروازه‌ها را چرا زیاد می‌کنند، معلوم نیست چه خبر است!

پنجشنبه ۴ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

از قراری که ورقه فوق‌العاده نوشته بود، چهارصد پانصد سوار بختیاری، چهل هزار قشون سالارالدوله را فرار داده است، تا به حال قشون سالارالدوله کم بود! ولی حالا که شکست خورده زیاد شده‌اند!!

شنبه ٦ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

حکومت شیراز را هم می‌خواهند بدهند به علاءالدوله، دوباره صولت الدوله آمده شهر و ادارات دولتی را متصرف شده است، حیدرخان چراغ برقی هم پیش سالارالدوله است.

شنبه ٦ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

سفارت روس حکم کرده است، دویست قزاق ایرانی با دو عراده توپ و دو صاحب منصب روسی مال قزاق‌خانه بروند برای تنبیه نایب حسین!

شنبه ٦ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

وزیر مختار روس نطقی کرد که:

من از نیابت سلطنت برای اشخاصی که به زرگنده آمده‌اند اطمینان صحیح خواسته‌ام، هر کجا که می‌خواهید بروید! ظفرالسلطنه قدری نطق خنک کرد که خدا سایه وزیر مختار را ازسرما کم نکند!

یکشنبه ۷ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

وکیل ترکمن که رفته بود با محمد علی شاه جنگ بکند و تلگراف کرده بود صد هزار تومان کجاست؟ او را زنده می‌خواهید یا کشته؟ او را محمد علی شاه کشته است!

پنجشنبه ۱۱ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

گاهی می‌گویند یپرم کشته شده است و گاهی می‌گویند رئیس تلگرافخانه همدان را یپرم به دار زده است.

پنجشنبه ۱۱ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

صدراعظم دولت روس را هم که با گلوله زده بودند مرده است!

پنجشنبه ۱۱ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

«مسیو شوستر» خودش رفته منزل شعاع السلطنه را ضبط کرده است، روس‌ها هم قدری جلو را شل کرده‌اند».

سه شنبه ۱۶ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

در شیراز از صولت الدوله با طایفه قوامی‌ها سخت مشغول جنگ هستند.

چهارشنبه ۱۷ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

ظهیرالدوله گویا به سفارت روس نرفته است و این کار اسباب دلتنگی سفارت روس شده است، چون رشت سرحدات و نفوذ دولت روس در آن جا بیشتر از همه جاست.

جمعه ۲۶ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

حاجی میر پنج برادر حکیم الملک که ملقب به نظم السلطنه شده بود، پریروز رفته به حکومت خمسه.

جمعه ۲۶ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

علی رضاخان گروسی را جهانشاه‌خان گرفته است و حکم شده است که در زنجان به دارش بزنند.

شنبه ۲۷ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

«مسیو پیرم» امروز عصری با تشریفات هر چه تمام‌تر وارد طهران شد.

یکشنبه ۲۸ شوال المکرّم ۱۳۲۹

□□□

امروز در مدرسه سپهسالار میتینگی دادند برای همراهی با دولت عثمانی بر ضد دولت ایتالیا.

جمعه ۴ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

سردار محیی شکست سختی خورده به طوری که هیچ از خـودش و اردویش آثاری نیست.

سه شنبه ۸ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

علاءالدوله رفته بوده است در مجلس و هیأت وزراء که من از حکومت شیراز استعفا داده‌ام و الان هم می‌روم سفارت روس و متحصن می‌شوم.

شنبه ۱۲ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

اهل شهر تبریز تلگراف زده‌اند که فرمانفرما را به حکومت قبول نداریم و نمی‌پذیریم.

شنبه ۱۲ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

ناصرالملک چند روز است می‌خواهد از نیابت سلطنت استعفا کند و گاهی ریاست وزراء قهر می‌کند، بگومگو و کشمکش غریبی است.

شنبه ۱۹ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

امسال کلاغ سیاه خیلی دیده می‌شود، علامت سختی زمستان است.

یکشنبه ۲۰ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

ملکه زمان زن ظل السلطنه خوب رفتار نمی‌کند، حرکات زشت خیلی دارد، حالا هم قهر کرده رفته است.

دوشنبه ۲۱ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

صمصام السلطنه دوباره به ریاست وزرائی برقرار شده است.

شنبه ۲٦ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

در طهران گندم خرواری بیست و سه تومان است و جو خرواری شانزده تومان، ذغال هم کم است و پیدا نمی‌شود.

شنبه ۲٦ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

پیرم پسر احتشام السلطنه را جلو مردم با دست خودش زده، بعد حکم کرده با شلاق او را زده بودند.

یکشنبه ۲۷ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

صمصام السلطنه تمارض کرده و در اندرونش است و آن وزرائی را که معین کرده بود مجلس نپذیرفته است.

سه شنبه ۲۹ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

قشون زیادی از روس وارد رشت و مازندران و اغلب جاهای آذربایجان شده است.

سه شنبه ۲۹ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

صمصام السلطنه خودش را زده است به ناخوشی، هر چه می‌کند کابینه وزراء را نمی‌تواند معین بکند و مجلس قبول نمی‌کند.

چهارشنبه سلخ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

خود بختیاری‌ها هم ریاست وزراء را به سپهدار تکلیف می‌کنند ولی زیربار نمی‌رود.

چهارشنبه سلخ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

روس‌ها «پرتست» سختی کرده بودند که به خاطر آن بی‌احترامی که به قزاق روس شده، وزیر خارجه بایست با لباس رسمی برود در سفارت روس و معذرت بخواهد!

چهارشنبه سلخ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۹

□□□

به هزار زحمت یک کابینه تشکیل شد، دسته دموکرات وزرای اعتدالی را قبول نمی‌کنند و اعتدالی‌ها دموکرات را، باز کابینه بر هم خورد.

سه شنبه ٦ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

وزراء را صمصام السلطنه آورد و معرفی کرد، پریروز به خودش خیلی فحش داده بود و استعفا کرده بود!

چهارشنبه ۷ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

شهر بر هم خورده و انقلابی پیدا شده، دولت روس ۴۸ ساعت مهلت داده شوستر و سایرین از ایران خارج بشوند.

جمعه ۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

مردم در مسجدها جمع شده فریاد می‌زنند یا «مرگ یا استقلال»

جمعه ۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

یکمرتبه خبر آوردند که علاءالدوله را کشتند!

جمعه ۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

برای مشیرالسلطنه نزدیک چهار راه حسن آباد تفنگ و «مورز» زیادی انداخته بودند، چندین تیر به عبای مشیرالسلطنه خورده بوده ولی به خودش هیچ نخورده! قضای بی خیر و برکت!!

جمعه ۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

دیشب حاجی محمد تقی بنکدار را سه تیر گلوله زده‌اند ولی هنوز نمرده است.

شنبه ۱۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

بازارها تمام بسته، چائی نمی‌خورند، فکل هائی را که ساخت روس است از گردنشان در می‌آورند و آتش می‌زنند و بچه‌های مدرسه‌ها با عَلَم که رویش نوشته یا مرگ یا استقلال در خیابان‌های می‌گردند.

شنبه ۱۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

هنگامه‌غریبی‌است، در مجلس ناطق‌ها نطق می‌کنند، یکی دو تا از دخترها که درمدرسه‌تحصیل می‌کنند،نطق کرده‌بوده‌اند!ومردم رابه هیجان می‌آوردند.

شنبه ۱۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

یک دسته از وزراء و خود مردم اعلان کردند به ناصرالملک که چون

خیلی اغتشاش است وثوق الدوله رئیس الوزراء و وزیر خارجه باشد و قوام السلطنه وزیر داخله!

شنبه ۱۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

مردم خیلی متوحش و سرگردان هستند، اغلب از اعیان و اشراف در خانه‌هایشان قایم شده‌اند و هیچ بیرون نمی‌آیند و هر کس که صاحب اسم و رسمی است جرأت این که در خانه‌اش باشد ندارد و شب‌ها در جاهای مختلف هستند.

شنبه ۱۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹ ۰

□□□

دو سه گاری قزاق روس وارد طهران شده که چهل پنجاه نفر می‌شوند، رفتند سفارت روس.

شنبه ۱۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

دیروز یپرم استعفا کرده بود و یا معزولش کرده‌اند! مجاهدین در کوچه و بازارها راه می‌روند و می‌گویند یا مرگ یا استقلال!

دوشنبه ۱۲ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

از پریروز حکومت طهران را دادند به امیر مجاهد، شهر را هم نظامی کرده‌اند. از مجاهدین و پلیس و ژاندارم سلب اسلحه می‌خواهند بکنند.

دوشنبه ۱۲ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

قرار گذارده‌اند که علماء فردا یک جا جمع بشوند و به علمای نـجف تلگراف بکنند و از آن‌ها کسب تکلیف بکنند.

دوشنبه ۱۲ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

نظمیه شهر دوباره به یپرم واگذار شده.

سه شنبه ۱۳ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

مردم دسته دسته می‌روند منزل سردار اسعد و می‌گویند پدر ملت در آمده! و بچه‌های مدرسه می‌روند نطق می‌کنند!

چهارشنبه ۱۴ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۹ ۰

□□□

قشون روس به قدر چهار پنج هزار نفر به قزوین رسیده است از قراری که می‌گویند سلب اسلحه از قزوینی‌ها کرده‌اند.

چهارشنبه ۱۴ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

صمصام السلطنه به ریاست وزراء برقرار است، قوام السلطنه هم وزیر داخله است.

پنجشنبه ۱۵ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

واگون‌ها حرکت می‌کنند ولی خالی، هیچکس سوار نمی‌شود! امـتعه روسی را استعمال نمی‌کنند، هر کس گالش به پا بکند می‌گیرد و باز می‌کنند، بازارها و قهوه‌خانه‌ها تمام بسته است!

جمعه ۱۶ ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۲۹

□□□

یپرم به حکم خودش درکمال استقلال به ریاست نظمیه برقرار است، آن روز معزولش کرده بودند، بعد خودش رفته بود در نظمیه. هیچ کس جرأت این که بگوید چرا نداشته است! با مجاهدین ارمنی دور شهر گردش کرده و در واقع مبارز می‌طلبیده است! رئیس نظمیه و مالک الرقاب ایران است بدبخت ایران بی صاحب!

جمعه ۱٦ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹



علاءالدوله را رفیع‌زاده و دوسه نفراز مجاهدین‌ارمنی به تحریک یپرم و مسیو شوستر کشته‌اند ولی کی قدرت دارد بگوید فلانی! تمام مردم هم می‌دانند.

جمعه ۱٦ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹



اجزای نظمیه در باطن امر به تحریک یپرم نمی‌گذارند بازارها را باز بکنند،گاهی به تهدید و گاهی به عنوانات دیگر که ملت از دست رفته! عجالتاً مشغول بچاپ بچاپ و آدم‌کشی هستند، هر وقت هم قشون روس نزدیک بشود فرار می‌کنند و مسلمان‌ها را به دست روس‌ها می‌گذارند.

شنبه ۱۷ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹



علماء هر روز می‌روند به تلگرافخانه به ولایات و نجف اشرف تلگراف می‌کنند، هنوز هیچ جواب مساعدی از هیچ جا نیامده است.

دوشنبه ۱۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹



یک دسته زن به قدر صد نفر رفته بودند منزل سردار اسعد که ما ها

شنیده‌ایم که بختیاری‌ها اتحاد کردند که اعلیحضرت محمد علی شاه را بیاورند، اگر همچه است ما تکلیف خودمان را بدانیم.

دوشنبه ۱۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

سردار اسعد گفته است یاسی «کرور» پول بدهید تا قشون روس برود یا بروید اعلیحضرت محمد علی شاه را بیآورید.

سه شنبه ۲۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

شهرت دارد که: دولت ایران به دولت روس التیماتوم داده است که اگر تا سه ساعت دیگر قشون روس نرود ما جنگ خواهیم کرد! یعنی به آن عده که در قزوین است نباید اضافه بشود.

سه شنبه ۲۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

آخوند ملاکاظم خراسانی مرحوم شده است، از نجف بیرون آمده که بیاید رو به ایران در بین راه مرحوم شده است، بعضی می‌گویند او را کشته‌اند.

سه شنبه ۲۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

کابینه وزراء معلوم شده است، ریاست وزراء صمصام السلطنه، قوام السلطنه وزیر داخله، وثوق‌الدوله وزیر خارجه...

پنجشنبه ۲۲ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

گویا «پرتست» دیگری روس‌ها داده‌اند به وزارت خارجه که جواب‌های ما را چرا نمی‌دهید، اگر نمی‌دهید قشون ما وارد خواهند شد.

پنجشنبه ۲۲ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

برای آخوند ملاکاظم در مسجد شاه و اغلب مسجدها ختم گذارده‌اند ختم مسجد شاه را سلطان احمد شاه خودشان رفتند جمع کردند.

شنبه ۲۴ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

از قراری‌که‌می‌گویند: وقتی به‌آخوندملامحمدکاظم تلگراف می‌کنند تفصیل قشون روس را اوجواب داده‌بوده است که امروز دیگر جنگ قران و صلیب است»

یکشنبه ۲۵ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

بختیاری‌ها همه دارند خانه می‌خرند، خانه‌های سی هزار تومانی، چهل هزارتومانی!

پنجشنبه ۲۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

وزراء امشب در منزل ناصرالملک هستند و مجلسی دارند، هشت نفر وزیر با دو نفر وکیل معین شده‌اند که روزها بنشینند و برای کار روس‌ها یک قراری بدهند.

پنجشنبه ۲۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

گفتند تبریزی‌ها با روس‌ها جنگ کرده‌اند، یعنی روس‌ها می‌خواسته‌اند نظمیه را تصرف بکنند، ما بین آن‌ها از دیروز جنگ اتفاق افتاده، خداوند انشاءاله خودش اصلاح بکند.

جمعه سلخ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۹

□□□

روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۲۹ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست و نه هجری قمری

سه‌شنبه غرّه شهر محرم ۱۳۲۹

دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم تنها به حضرت عبدالعظیم زیارت، خلوت بود؛ در مراجعت عظیم‌السلطنه نوهٔ میرزا سید راضی (را) که داماد معتصم‌السلطنه است با خود آوردم.

امروز بعضی نقره‌جات و مروارید دوزی‌ها (که) اندرون داشتند با ...طلا فروختند به یهودی‌ها.

چهارشنبه ۲ شهر محرم ۱۳۲۹

ارباب شهریار آمده قدری صحبت کرده، بعد با درشگه ارباب سوار شده رفتم به امیریّه. بعد رفته حضور حضرت اقدس تا ساعت چهار از شب گذشته.

پنجشنبه ۳ شهر محرم ۱۳۲۹

از اخبارات این است که: یکی از روزنامه‌های رشت نوشته است که اعلیحضرت محمدعلی‌شاه آمده است به طرف عشق آباد، از آنجا خیال دارد که از سمت استرآباد بیاید به ایران. مسجد جامع هم باز جمعیت جمع شده روضه می‌خوانند. بعضی حرف‌ها می‌زنند. دیگر از اخبار اخبارِ تبریز است گویا سخت بر هم خورده بود است، دو سر دسته شده با هم نزاع می‌کردند، از قرار قدری ساکت شده‌اند عجالتاً تا بعدها چه شود، ظهیرالدوله را هم گویا در مازندران حبس کرده بودند ولی گویا وِلَش کرده‌اند. از طرف دولت هم وکالت داده‌اند که هر جور صلاح دولت باشد با مازندرانی‌ها اصلاح بکند. دیروز هم در خیابان چراغ گاز کالسکهٔ عین‌الدوله با کالسکه «شارژدافر» روس مصادف شده بود، بعد شارژدافر حکم کرده بوده است که کالسکهٔ عین‌الدوله را برده بودند نظمیه حبس کرده بودند. بعد از التماس‌های زیاد کالسکه را مرخص کرده بودند. کلیتاً وضع

شهر خوب نیست. مردم عموماً از وضع حالیه ناراضی هستند. مستوفی‌الممالک هم چند روز است ناخوش است و سرخک گرفته است؛ روزنامه‌ها از او بد نوشته بودند که همه روزه به شکار می‌رود و به کار نمی‌رسد. محتشم‌السلطنه هم وزیر امورخارجه شده است، سه چهار روز است. وزیر عدلیه هنوز معلوم نیست. آمَدَنِ ناصرالملک هم معلوم نیست، می‌گویند روز یازده شَهرِ حال وارد انزلی می‌شود. جعفر آباد و حسن‌آباد را که مال حاجی‌امین الخاقان بود (و) عین‌الدوله در چند سال قبل خریده، تازگی‌ها به مبلغ چهل هزار تومان فروخته است.

جمعه ۴ شهر محرم ۱۳۲۹

امروز علی قلیچ پهلوان می‌آید امیریّه، آنجا کارهایش را نشان می‌دهد. بازی را در اندرون ظل‌السلطنه در می‌آورد. باری عزالدوله، یمین‌الدوله، هرمز میرزا، فیروز میرزا، اردشیر میرزا، پسرهای حضرت اقدس ظل‌السلطان و مجدّالدوله... زَنِ پلکونیک آمده بودند. حسن آقا پسر میرعلینقی جالینوس و ... جمعیت زیادی بود. از خانم‌ها و دخترهای شاه شهید (و) شاه مرحوم دعوت شده بودند خانه سرکار خاصه خانم مهمان بودند. ملکه ایران و خانم‌های دیگر. بعد پهلوان آمد بازی‌هایش راکرد، حضرت اقدس یک کمربند الماس که از من دویست تومان خریده بودند با یک قطعه عکس خودشان و پنجاه تومان پول به اجزایش مرحمت کردند.

شنبه ۵ شهر محرم ۱۳۲۹

قدری روزنامه نوشته، بعد عصری رفتم بیرون؛ بعد هم انتظام‌الدوله، (و) ارباب شهریار آمده تا غروب در باب کار انتظام صحبت کرده، بعد غروب سوار شده رفتیم امیریّه. با افتخارالسلطنه درباب کارش حرف زده،بعد دوباره رفتیم حضورحضرت اقدس.

یکشنبه ٦ شهر محرم ۱۳۲۹

اهل اندرون رفتند پیاده خانهٔ امین‌حضوری من را تماشا کرده، برای نهار مراجعت کرده، عصری سوار شده رفتم منزل سپهدار، روضه توی زیرزمین عمارتش می‌خواند. حکیم ریاضی، صدرالسلطنه، بعد هم سردار اسعد آمد. مفاخرالدوله، معین‌السلطان، نیّرالسلطان، فراش‌باشی محمد علی شاه بودند، بعد سوار شده آمدم منزل انتظام‌الدوله.

دوشنبه ۷ شهر محرم ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: بنابود ناصرالملک یازدهم وارد انزلی بشود، موقوف شده، بیست و چهارم می‌گویند وارد انزلی خواهد شد. ساعدالدوله، با جمعی از طرف سپهدار، دیروز به خیال اینکه یازدهم وارد می‌شود رفته‌اند به انزلی. از طرف سردار اسعد هم امیر مجاهد که یوسف خان برادرش باشد و سردار اشجع با بعضی‌ها رفته‌اند.

سه‌شنبه ۸ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم منزل نیّرالدوله آنجا کار داشتم. بعد آمدم خانم. آقا سید اصغر (که) بالای مجلس منزلش است روضه. موثق‌الدّوله، سالار محتشم که کشیکچی‌باشی باشد، اعتمادالسلطنه که سردار باشی باشد، لقمان الملک رئیس خلوت، حاجی امین‌الخاقان که هیچ کاره است (و) من که مهماندارِ وقتِ بیکاری شاهزاده هستم بودند بعد آمدم منزل. عصری رفتیم امیریّه حضور حضرت اقدس تشرف حاصل کرده، افتخارالسلطنه را هم آنجا ملاقات کرده در باب کارش حرف زده آمدم رو به منزل. سر راه رفتم منزل حاجی‌معین‌السلطان. جلال‌الملک، فیروز میرزا اردشیر میرزا، پسرهای حضرت اقدس ظل‌السلطان بودند. امروز خیلی از مردم از دست اجزای عدلیه در خانهٔ سپهدار شکایت

کرده بودند. شیخ صفی‌الدین را در عدلیه حبس کرده بوده‌اند، جهتش درست معلوم نیست. داد و بیداد غریبی شده است.

چهارشنبه ۹ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم منزل آقا سید احمد برادر آقا سید محمد مجتهد، خودِ آقا سید محمد هم بود، آقا سید محمّد از رؤیت برگشته شکل عجیبی پیدا کرده است. امام جمعه و ظهیرالاسلطان هم آنجا بودند. بعد از تمام شدن روضه رفتم منزل مستوفی‌الممالک احوالپرسی. بعد فرمانفرما آمده مدّتی صحبت کرده، سوار شده آمدم منزل یک ساعت به غروب مانده رفتیم به چهل‌ویک مِنبَر جمعیت خیلی بود، مخصوصاً در خانهٔ سادات اخوی. توی خانه سادات اخوی زَنِ زیادی بود. خیلی از الواطها هم به خیال زن‌ها در توی راهِ خانهٔ سادات ایستاده بودند.

پنجشنبه ۱۰ شهر محرم ۱۳۲۹

امروز و فردا در مجلس روضه می‌خوانند. یکی دو دسته سینه‌زن هم آمدند منزل ما، یک دسته قمه‌زنِ هم آمدند منزل ما. باری عصری رفتم خانه آقا سید محمّد به روضه، در آن حیاط کوچک جمعیت زیادی بود، مجلس خوبی بود، واقعاً عزا بود، نذر کردم اگر خداوند انشاءالله به بَرَکتِ حضرت سیدالشهداء گشایشی فرماید، خانهٔ آقا سید محمّد را یک حسینیّه خوبی بسازم. سالی یکصد تومان هم آنجا روضه‌خوانی بکنم. برای روضه‌اش هم یک محلّ خوبِ حلالی ترتیب بدهم، انشاءالله تعالی.

جمعه ۱۱ شهر محرم ۱۳۲۹

امروز گفتند همشیرهٔ کوچک من که بیست وهشت ماه داشت و دو قلو بود

مرحوم شده. آقا بشیر خان راکه مدّتی بود بیرونش کرده بودم و حضرت‌اقدس پیش شاهزاده توسطش راکرده بودند از امیریه با خودشان آورده بودند.

شنبه ۱۲ شهر محرم ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: ضیاءالسلطان پریروز رفته بود منزل سپهدار روضه. از عدلیه شکایت کرده بود، گفته بود که این کارها را شما کردید، آن قدر می‌کنید که محمدعلی شاه خواهد آمد. اولش با صدق‌الملک گفتگو کرده بود. باری بعد سپهدار به او متغیر می‌شود حکم می‌کند ضیاءالسلطان راکتک زیادی می‌زنند، می‌برندش نظمیّه حبس می‌کنند. دیگر چند روز قبل روز هفتم ماه شیخ سیف‌الدین را برده بودند به عدلیه استنطاق کرده بودند که تو برای عین‌الدوله املاک فریمان راکاغذسازی کرده(ای). بعد از مختصرسئوال و جواب حکم به حبسش می‌کنند، یک روز حبس بوده بعد ولش می‌کنند؛ این مسئله هم اسباب گفت‌وگو می‌شود. وزیر عدلیّه هنوز معلوم نیست، به هر کس تکلیف می‌کنند قبول نمی‌کند؛ باری مردم از بابت عدلیه خیلی متنفّر هستند، ولی هیچ کس جرأت گفتنش را ندارد. عصری رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. افتخارالسلطنه و اشرف‌السلطنه و بعضی از خدمهٔ اندرون بودند. با افتخار السلطنه در باب کارش صحبت کرده تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

یکشنبه ۱۳ شهر محرم ۱۳۲۹

انتظام‌الدوله آمد قدری در باب کارش صحبت کرده، میانهٔ اینها نه اصلاح می‌شود و نه تفریق. خودشان بدست همدیگر می‌خواهند همدیگر را تمام کنند.

رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس که (از) این کار انتظام‌الدوله و افتخارالسلطنه خودم را معاف بگردانم. در باب کار افتخار السلطنه صحبت کرده، خود را از این

خدمت معاف کرده تا ساعت چهار از شب گذشته آنجا بودم.

دوشنبه ۱۴ شهر محرم ۱۳۲۹

عصری رفتم منزل حاجی امین‌الخاقان. دیشب هم یک همشیره دیگر که سه ساله بود مرحوم شده. از آنجا سوار شده رفتم منزل. امان‌الله میرزا، نبود؛ از آنجا رفتم منزل اعتصام‌السلطنه، خودش نبود ولی حشمت‌الممالک، منوچهر میرزا و ایرج میرزا بودند.

کاغذی از کربلا رسیده، آقا سید محمد حسن که یکی از خُدّامِ حضرت سیدالشهداست (و) شوهر همشیرهٔ شاهزاده موثّق‌الدوله است، نوشته بود که والده شاهزاده موثق‌الدوله روز بیست و هفتم ماه ذیحجه مرحوم شده است (به) او خبر بدهید، فرستادم امین‌نظار را آوردند (که) ختم لازم است یا خیر.

سه شنبه ۱۵ شهر محرم ۱۳۲۹

با امین‌نظاره رفتم منزل نیّرالدوله، قرار شد ختم نگذارند، فردا عصری موثق‌الدوله را خبرش کنند بیآید خانه‌اش، عصری برویم به او خبر بدهیم تا شب در منزلش بنشیند (و) پس فردا ببرندش دَرِ خانه و ختم نگذارند. دختر حسام لشگر که عروس آجودان حضور بود، زنِ حسام‌لشگر دیشب مرحوم شده رفتم آنجا. چند روز قبل شیخ شیپور در حضرت عبدالعظیم گفته بود: محمدعلی‌شاه خواهد آمد، گرفته بودند برده بودند در کمیسری حضرت عبدالعظیم حبسش کرده بودند، بعد وِلَش کرده بودند. مُسیو «کرس» مترجم اول سفارت روس که در واقع جای بارونوفسکی است آمد دیدن من. مدتی نشسته صحبت کردیم.

چهارشنبه ۱٦ شهر محرم ۱۳۲۹

بعد از نهار نماز خوانده سوار شده آمدم منزل موثق‌الدوله ، نیّرالدوله بود بعد

امیرمعظّم، فرمانفرما، لقمان‌الممالک، اعتمادالسلطنه، سالارمحتشم کشیکچی باشی، اجزای دربار، آقا سید حبیب روضه خوان (بودند) بعد به شاهزاده خبر داده قدری گریه کرده. روضه خوانده قرار بر این شد که فردا را هم ختم بگذارند. شریف‌السلطنه هم دو سه روز است مرحوم شده است.

پنجشنبه ۱۷ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم منزل موثق‌الدوله سَرِ ختم، جمعی بودند؛ علماء و وزراء شاهزادگان و امراء بودند، نزدیک ظهر حضرت ولیعهد با اعتضادالسلطنه آمدند ختم را جمع کرده، بعد صرف نهار شد. شاهزاده دارا هم دیشب مرحوم شد. شریف‌الدوله برادراقدس‌الممالک هم دو سه روز است مرحوم شده است. سرکار معزّزالملوک هم تشریف برده بودند خانه حسام‌لشگر، ختم شمس السادات خاله را جمع بکنند.

جمعه ۱۸ شهر محرم ۱۳۲۹

دعاهای روز جمعه را خوانده نهار هم حلیم خانگی داشتیم. صرف کرده بعد رفتم حمّام نماز خوانده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس.

شنبه ۱۹ شهر محرم ۱۳۲۹

صرف نهارکرده روزنامه نوشته، به جائی نرفته شکر خدا راگفته استراحت کردم.

یکشنبه ۲۰ شهر محرم ۱۳۲۹

از قراری که گفتند عین‌الدوله از وزارت داخله استعفا کرده است.

دوشنبه ۲۱ شهر محرم ۱۳۲۹

تمام روز را در منزل بودم. عصری هم نماز خوانده رفتم بیرون، ارباب شهریار و نوکرها بودند.

سه‌شنبه ۲۲ شهر محرم ۱۳۲۹

شب‌ها پانزده درجه زیر صفر است. به جائی نرفته تمام را در منزل بودم. به قدر هفت هشت نفر را سرما تلف کرده است؛ در راه قزوین و کرج هم گفتند هفت هشت نفر آدم و مال زیادی تلف شده است.

چهار شنبه ۲۳ شهر محرم ۱۳۲۹

به جائی نرفته عصری رفتم بیرون ارباب شهریار، نوکرها و معزّ همایون بودند.

پنجشنبه ۲۴ شهر محرم ۱۳۲۹

از اخباراتی که می‌گفتند این است که: ناصرالملک که برای نیابت سلطنت از ماه رمضان انتخاب شده گویا این دو سه روزه وارد انزلی و رشت شده است ولی برف خیلی است. مشکل است (به) این زودی‌ها بیاید. پُست هشت روزه، نه روزه از رشت می‌آید. ناصرالملک تمام تلگرافاتش به سپهدار حاجی علیقلی خان این بوده و این است که من به امیدواری شماها می‌آیم. نیابت سلطنت که این طور بنویسد معلوم می‌شود که چه خواهد شد. دیگر می‌گفتند اعلیحضرت محمدعلی‌شاه رفته بوده است به آلمان. گویا با امپراطور آلمان هم ملاقات کرده، از آنجا معلوم نیست کجا رفته است. کالسکه و درشگه به اشکال حرکت می‌کند. ترن هم به زحمت کار می‌کند.

جمعه ۲۵ شهر محرم ۱۳۲۹

به جائی نرفته تمام روز را در منزل بودم.

شنبه ۲۶ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس، ظل‌السلطنه هم بود. بعد اشرف‌السلطنه دختر شاه شهید آمد احوالپرسی حضرت اقدس، ملکه ایران هم آمد احوالپرسی حضرت اقدس، او هم ناخوش شده و افتخارالسلطنه هم ناخوش شده است. اخبارات تازه این است که: امروز در مجلس، وکلا سخت با هم دعوا کرده‌اند، به قدری به هم فحش داده‌اند که حساب ندارد و به رئیس فحش زیادی داده‌اند رئیس هم که ذکاءالملک باشد استعفا کرده است.

یکشنبه ۲۷ شهر محرم ۱۳۲۹

سردارظفر تلفن کرد که مدتی است از شما خبر نداریم، اگربیکار هستید بیایید با هم نهار صرف کرده صحبت بداریم. رفتم منزل سردار ظفر، در خانه‌های خودشان که نزدیک خانه حاجی علیقلی خان است نشسته. سردار جنگ هم بودند. قدری صحبت کرده آمدیم منزل. امیر مفخّم هم بود عصری از آنجا سوار شده آمدم منزل نیّرالدوله و یک ساعت به غروب مانده سوارشده رفتم منزل سپهدار کولاک سختی شده به طوری که زبان آدم بند می‌آمد. باری سپهدار خودش، حاجی علیقلی خان ، سردار ظفر، معاون‌الدوله و سردار مؤید منجم باشی بودند. بعد هم صدرالعلماء، آقا سید محمّد پسر آقا سید عبدالله پسر بزرگ آقا سید عبدالله که تازه آمده است بودند. خیلی صحبت می‌کردند؛ شکایت از وضع گوشت و نان می‌کردند. برای فقراء هم اعانه می‌خواستند جمع بکنند که شب‌ها اغلب فقراء از سرما تلف می‌شوند. گوشت هم هیچ یافت نمی‌شود.

به قدر دو ساعت حرف زدند هیچ نتیجه نداشت. رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس، افتخارالسلطنه هم نبود. با ملکه ایران رفته بود، دو شب آنجا خواهد بود. کارش هنوز اصلاح نشده است. آدم فرستادم درشگه پیدا نکردند. فرستادم از منزل الاغ آورده سوار شده آمدم. در بین راه هم دو سه مرتبه نزدیک بود زمین بخورم، کالسکه و درشگه در خیابان‌ها به اشکال حرکت می‌کنند. از کوچه‌ها که هیچ درشگه عبور نمی‌کند.

دوشنبه ۲۸ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم منزل مستوفی‌الممالک به احوالپرسی‌اش، حاجی علیقلی خان، سردار ظفر، سردار جنگ، حکیم‌الملک و آجودان حضور بودند. حاجی علیقلی خان اصرار داشت که سهام‌الدوله را رئیس الوزراء بخواهد حکومت طهران را به او واگذار بنماید (که) برای گوشت و نان ترتیبی بدهند. خیلی مزخرفات شنیدم. بعد فرمانفرما آمده من هم آمدم خانه. مؤیدالدوله چند روز است ناخوش است، احوالپرسی کرده آمدیم منزل حاجب‌الدوله، حکیم‌الملک، عبداله‌میرزا عکّاس، دکتر محمد خان و پسر «کُنت» بودند. بازی «بلیارد» کرده یک ساعت از شب سوار شده آمدم منزل.

دیشب آقا میرزا محمد قزوینی معروف را در خانه‌اش رفته کشته‌اند، پول زیادی اَزَش برده‌اند هنوز معلوم نیست کی کشته است. بعد از تحقیق مفصلاً نوشته خواهد شد. آنچه امروز فهمیدم مستوفی‌الممالک ناخوش نیست منتها قدری زکام (و) کسل است، باقی‌اش تمارض است.

سه‌شنبه ۲۹ شهر محرم ۱۳۲۹

سوار شده رفتم احوالپرسی عمید حضور مدتی است به قدر سه ماه در خانه مراحم‌السلطنه ناخوش است، مبتلا به دُنبَل‌های سخت شده، بعد تمام‌سر و تنش زخم شده

بیچاره نزدیک بوده است بمیرد. مراحم‌السلطنه را ملاقات کرده بعد آمدم منزل عین‌الدوله به احوالپرسی. او هم از آن روز که استعفا کرده ناخوش است. کارهای وزارت داخله را هم خود مستوفی‌الممالک می‌کند.

چهارشنبه غرّه شهر صفر ۱۳۲۹

حاجی معین‌السلطان، فیروز میرزا پسر حضرت اقدس ظل‌السلطان آمده بودند، مدتی پیش آنها بودم. عصری سوار شده رفتم به حضرت عبدالعظیم زیارت.

پنجشنبه ۲ شهر صفر ۱۳۲۹

تمام روز در منزل بودم، به جائی نرفته عصری هم رفتم قدری بیرون، دعاهای شب جمعه را خوانده استراحت کردم.

جمعه ۳ شهر صفر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: پریروز معتمد الخاقان حاکم اصفهان را کشته‌اند. از قرار تا دیروز عصری زنده بوده است. هنوز معلوم نیست که مرده است. سه تیر گلوله خورده است تفصیلش هم این است که ... نامی که رعیت روس است و از اهل قفقاز است رئیس نظمیه اصفهان بوده است؛ مردم را خیلی اذیّت می‌کرده معتمد الخاقان از او شکایت کرده بود و او را معزول کرده بود و اسباب عزل او شده بود. او مدّتی بوده است که در اصفهان بیکار بوده است سه روز قبل می‌آید منزل معتمدالخاقان در دارالحکومه یکی از پسرعموهای معتمد الخاقان هم پیشش بوده. بعد می‌آید پیش معتمدالخاقان. مدتی صحبت می‌کند گویا کاری هم داشته کاغذی هم می‌خواهد مِثلِ سفارش‌نامه بعد که برخاسته بوده دست به موزِر کرده بود. سه تیر به معتمدالخاقان می‌زند. معتمدالخاقان تا

دیشب زنده بوده، قاتل هم می‌رود در قنسولگری روس بست نشسته است.

شنبه ۴ شهر صفر ۱۳۲۹

یک کاغذ به خط فرانسه از دُرّةُالدوله رسید. رفتم منزل نیّرالدوله، رئیس‌التجّار، شیخ سیف‌الدین آنجا بودند. اخبار تازه این است که: شهر خراسان مغشوش است خدّام آستانه با اجزای نظمیّه و پلیس دعوا کرده خیلی اغتشاش شده کار به تیر و تفنگ کشیده است. یاغی‌ها مشغول تاخت و تاز هستند. استاد مهدی آشپز که رفته بود در سر چهار راه مخبرالدّوله گوشت بگیرد، آمده گفت که صنیع‌الدوله را الان کشتند. خیلی اسباب حیرت شد اگر چه در این شهر چندان حیرت هم ندارد؛ مشهدی علی را فرستادم برود خبر بیاورد، بعد آمده گفت: «نزدیک غروب سوار درشگه بوده تا در خانه‌اش پیاده می‌شود دو نفر ارمنی با تفنگ به او شلیک می‌کنند. دو سه تیر به او می‌زنند بعد پلیس انها را تعاقب می‌کند، پلیس‌ها را هم زده بودند گویا یکی از پلیس‌ها را می‌کشند، یکی دیگر زخمی می‌شود. بعد قزّاق‌های خود صنیع‌الدوله آنها را عقب کرده دَمِ سفارت عثمانی می‌گیرند و جلب نظمیّه می‌کنند. جمعیت زیادی هم آنجا بوده. ولی هنوز نمرده است دیگر معلوم نیست بعد خواهم نوشت. معتمدالخاقان هم هنوز نمرده است. ایران چون هم دو سه روز است کسل است، خیالم پریشان است.

یکشنبه ۵ شهر صفر ۱۳۲۹

صنیع‌الدوله دیشب ساعت هفت تمام کرده، تا آن وقت زنده بوده است، دو تیر هم بیشتر نخورده بود، تا نزدیک مردنش هم هوشش بجا بوده است. باری مادر مشیرالدوله هم دیروز مرده است، امروز ختم داشته است باری قاتل‌های صنیع‌الدوله رعیت‌های روس هستند. هر دو ارمنی و از رعیّت‌های ده خود صنیع‌الدوله بوده‌اند در

مازندران. از صنیع‌الدوله طلب داشته‌اند مدتی بوده است پولشان را می‌خواستند او نمی‌داده است و تجاهل می‌کرده. گویا تحریک هم کرده بوده‌اند. هر دو را هم از نظمیّه برده‌اند در وزارت خارجه حبس کرده‌اند. تفصیل دستگیر شدن قاتل‌ها از این قرار است: بعد از این که کار خودشان را انجام داده بودند، به طرف چهار راه به طرف باغ «کُنتْ» فرار می‌کنند. روی هوا طپانچه می‌انداخته‌اند که مردم فرار بکنند که دستگیر نشوند. مردم هم فرار می‌کردند دو نفر قزّاق که مالِ یکی از سفارت‌ها بوده‌انده از آن طرف می‌آمده‌اند. آنها از ترس که مبادا دستگیربشوند برای این که قزاق‌ها را بترسانند رو به آنها تیر خالی می‌کنند یک تیر می‌خورد به پیشانی اسب یکی از قزاق‌ها آن یکی دیگر با شوشکه می‌زند به سریکی دیگر را هم به شانه‌اش بعد مردم هم می‌ریزند هر دو را دستگیر می‌کنند. زخم‌های سخت خورده است.

دوشنبه ٦ شهر صفر ۱۳۲۹

سوارشده رفتم خانه مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک برادرش هم بود؛ آقا نورالدین پیش‌نماز، مشکوه‌الدوله و ضیاءالسلطان بَمی و جمعی بودند.

سه‌شنبه ۷ شهر صفر ۱۳۲۹

امروز تمامش را در منزل بودم، منصورالحکماء آمده رفت اندرون بچه‌ها را دید الحمدلله بهتر هستند.

چهارشنبه ۸ شهر صفر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: چند روز است حاجی‌علیقلی خان برای فقرا پول جمع کرده است از رجالِ دولت (و) اعیان برای فقراء ولی تقسیمش به دست یپرم ارمنی

است با امیراعظم. یعنی که فقراء (را) در کمسیر ـ(ی)ها جمع می‌کنند. یپرم با امیراعظم می‌روند، می‌دهند. اغلب هم به حکم علما. یعنی اصل مقصود این است (که) پول (را) رجال دولت (بدهند) ولی مردم از یپرم ممنون بشوند؛ چون پول به دست او به مردم داده می‌شود لابد مردم از او ممنون می‌شوند و قلوب رو به او می‌شود. امیراعظم هم به رفقای خودش (که) مَشدی‌ها هستند (و) زورخانه دارند می‌دهد. در تمام این مردم یعنی یک نفر به قدرِ این ارمنیِ دزد یک نفر ملت خواهِ وطن دوست نیست؟ حالا به این شکل از مردم پول می‌گیرند. دو ساعت به غروب من سوار شده رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس، افتخارالسلطنه هم هنوز آنجاست و کارش اصلاح نشده است. اخبارات تازه: فخرالملک مدّتی است از حکومت عربستان معزول شده از آنجا هم رفته به عتبات زیارت که بعد از راهِ کرمانشاه به طهران بیاید.

پنجشنبه ۹ شهر صفر ۱۳۲۹

ناصرالملک دیشب وارد شده، امروز هم دَرِ خانه در عمارت ابیض جلوس کرده، دسته دسته اداره‌جات و امراء دولت و اکثر علماء (و) طبقات نوکر به دیدنش رفته بودند. رشیدالسلطان هم از قرار به خوار وارد شده است ولی هنوز کاری نکرده است ولی اکثر رئیس‌های آنجا به طهران آمده‌اند، مثل رئیس ادارهٔ نمک.

جمعه ۱۰ شهر صفر ۱۳۲۹

دو ساعت به غروب سوار شده رفتم به دَرِ خانه، دیدن ناصرالملک. باری رفته در عمارت ابیض در تالار بزرگ که صورت سلاطین است آنجا موثق‌الدوله، میرزا حمد خان، آقا میرزا فضلعلی آقا، اعتمادالسلطنه که سرایدارباشی است، رئیس‌التجّار، وکیل الرعایا، مرتضی قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه بختیاری، آقا سید محمّدِصرّاف و بعد هم

مؤیدالدوله آمده نیّرالدوله هم در اطاق دیگر با ناصرالملک خلوت داشتند. باری مدتی گذشت، ناصرالملک آمده تعارف و روبوسی کرده نشسته قدری صحبت‌های رسمانه کرده، بعد آمدیم بیرون. رفت اطاق کشیک‌خانه پیش سالار محتشم کشیکچی باشی. خانلرخان (و) بعضی از صاحب منصبان قدیم کشیک‌خانه بودند.

ناصرالملک خیلی با ترس و لرز حرکت می‌کند، از دَمِ دیوانخانه تا دَمِ کالسکه گاردهای کشیک‌خانه تک تک می‌ایستند. وقتی هم سوار می‌شود، سواربختیاری، سوار کشیک‌خانه و ژاندرام دور کالسکه‌اش را می‌گیرند، بدین ترتیبی می‌رود خانه‌اش؛ صبح زود به دَرِخانه می‌آید، خیلی می‌ترسد هنوز که دست به کاری نزده است تا بعد چه کند.

شنبه ۱۱ شهر صفر ۱۳۲۹

عصری سرکار معزّز الملوک تشریف بردند خانه آصف‌السلطنه دیدنِ منیرالدوله چونکه امیرهوشنگ پسرش چند روز است سخت ناخوش است. بعد پیاده رفتم منزل نیّرالدوله پسر سیف‌الدوله هم همیشه پیش عین‌الدوله عمویش است شمس‌الدوله هم آمده او را ملاقات کرد. کابینه وزراء قانوناً استعفا کرده‌اند، هنوز معلوم نیست که کابینه وزراء چه خواهد شد. خود ناصرالملک هم هنوز به مجلس نرفته که قسم بخورد (و) نیابت سلطنتش رسمی بشود و در کار خودش حیران است.

یکشنبه ۱۲ شهر صفر ۱۳۲۹

صرف نهار کرده بعد از نهار نماز خوانده قدری روزنامه نوشته عصری هم به جائی نرفته تمام را در منزل بودم.

دوشنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۲۹

از اخبارات تازه این است که: قنسول روس که در اصفهان بود، خبر آوردند که

افتاده است توی چاه و مرده است، دیگر معلوم نیست که چه شده است (که به) چه افتاده است. دستی این کار شده است یا خودش افتاده است؟

سه‌شنبه ۱۴ شهر صفر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: امروز حاجی محمد تقی بنکدار با جمعی از اهلِ صنف رفته بودند (پیش) ناصرالملک، در عمارت ابیض خطابهٔ مفصّلی خوانده بودند مبنی بر تبریک ورود ایشان اصلاح امور مملکت. جواب ایشان این بوده است که کار با من نیست با مجلس است. انتخاب وزراء هم با مجلس است (کمی) فقط معین‌کردن رئیس‌الوزارء با من است؛ بد یا خوب بشود به من ربطی ندارد. از من گفتن است نان یا گوشت (و) بی‌نظمی (اگر) روی بدهد از من ندانید. از وضع حالیه مملکت هم خیلی بد گفته بوده است که هر روز آدم(ها) را بی‌جهت می‌کشند. هیچ کس نه از جانش، نه از مالش اطمینان ندارد. خود را مثل آورده بود که وقت هر دَرِ خانه می‌آیم بایست دورِ من را بگیرند. این وضع خوب نیست. اوّل من آن چه که بایست بگویم می‌گویم حالا از من بشنوید یا خیر دیگر از من ندانید. فردا هم علماء را دعوت کرده است معلوم نیست که چه مقصود دارد، هنوز هم در مجلس نرفته است. گفته بوده است وکلا می‌گویند من بیآیم در مجلس قسم بخورم، من حرفی ندارم. قسم می‌خورم که به آب و خاک (و) وطنم خیانت نکنم و انشاءالله خیانت هم نخواهم کرد. باری با عمیدالملک سوار شده رفتیم منزل سپهدار، تازه از مجلس آمده بود. خیلی از وضع مجلس و وکلاء بد می‌گفت، تکذیب مجلس را می‌کرد که با این وضع کارها اصلاح نخواهد شد. می‌گفت من کناره خواهم کرد وزراء هم که هنوز معلوم نیستند. حسین کاشی هم از طرف جندق آمده است طرف سمنان و دامغان مشغول چپاول و دزدی است. خیال دارند از طهران استعداد بفرستند تا بعد خداوند چه مقدّر فرموده باشد. بعد سردار مُحیی،

صمصام‌السلطنه و معاون‌الدوله آمده ظهیرالاسلام هم آمده قدری نشسته رفت.

چهارشنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۲۹

امروز نهار را منزل آجودان حضور مهمان هستیم، سوار شده رفتیم. عمیدالملک، سردارمحیی، جلال‌الملک، نظام‌السلطان، مجلل‌الدوله، مخبرالسلطان و بهاءالواعظین بودند. تا عصر آنجا بودیم.

پنجشنبه ۱۶ شهر صفر ۱۳۲۹

از دربار، موثق‌الدوله تلفن کرده بود، حسب‌الامر ناصرالملک نیابت سلطنت رفته معلوم شد ناصرالملک بعضی از وزرای بیکار (و) اعیان و اشراف را حضار کرده، خیال دارد نطق بکند، در اطاقی که صورت سلاطین است تماماً نشسته بودند؛ مشیرالسلطنه، علاءالملک، نصیرالدوله، مدیرالدوله، مجدالملک، ناصرالسلطنه، حشمت‌الدوله، صدرالسلطنه، موثق‌الملک، وزیر افخم، آصف‌السلطنه، حاجب‌الدوله، امیراعظم، معین‌السلطان، دبیرالدوله، موثق‌الدوله، بشیرالملک و ... خیلی‌ها هم نیآمده بودند. حاصل از فرمایشات نیابت سلطنت این بود: اول از خودش برائت ذِمّه کرده (که) کار من را در مجلس محدود کرده‌اند و مَن اختیار هیچ کاری را ندارم. مردم از من متوقّع نباشند که من از فرنگ اصلاحات بار کرده آورده‌ام خیر همچه نیست. کارها بد است کارها خراب است بایست مردم عموماً نفاق را کنار بگذارند با هم اتّفاق داشته باشند. بر ضدّ همدیگر نباشند، دست به دست هم داده کار بکنند تا این مملکت را از گرداب خلاص بکنند. دیگر این که: این کارها را خودتان کردید. اختیار را تماماً به پارلمان داده‌اید. بعضی‌ها هم حرف‌ها زدند. از قبیل، علاءالملک، صدرالسلطنه، امیراعظم هم یک نامربوطی گفت که نفاق را میانه مردم سلاطینِ پیش برای مقصود شخص خودشان

گذاردند. بعضی‌ها گفتند سنا لازم است بایست مجلس سنا را ترتیب داد. ناصرالملک جواب داد مجلس شورای ملّی را ما هنوز نتوانسته‌ایم اصلاحاتش را بکنیم، مجلس سنا هم آن وقت قوزِ بالا قوز خواهد شد. باری خیلی نامربوطِ بی‌حاصل گفته شد، ولی نتیجه هیچ خواهد شد. تمام طبقات را دسته دسته خواسته است همه جور گفتگو کرده است، مثلِ علماء، شاهزادگان، وزرای بیکار، اعیان (و) اشراف بیکار، تجّار، اصناف و ... را همین‌طور نصیحت کرده، از خودش برائت ذمّه حاصل کرده است (که) از من خواهشِ کاری، تمنّای حقوقی و استدعائی نکنید که من اختیار ندارم. فقط یک نفر رئیس‌الوزراء من بایست تعیین بکنم، آن هم با اجازه (و) میل وکلاء (و) رأی مجلس. من فقط بایست مقام سلطنت را حفظ بکنم. می‌گفت که شماها هر چه به عقلتان می‌رسد پوست کنده بگوئید. تمامِ خیالش این است که اگر از این (به) بعد بگویند فلان کار چرا همچه شد فلان شد نگویند که از فلان کس هم کاری اصلاح نشد. من (راستش را) که تصور بکنید هیچکاره هستم.

جمعه ۱۷ شهر صفر ۱۳۲۹

تمام روز را در منزل بوده، به جائی نرفته، عصری هم رفته بیرون، حاجی امین‌الخاقان اخوان (و) نوکرها بودند.

شنبه ۱۸ شهر صفر ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم عشرت‌آباد پیش ملکهٔ ایران، چند روز است سخت ناخوش شده است، حالش هم چندان خوب نیست. احوالپرسی کرده دخترهایش بودند. بعد از آنجا رفتم باغِ بیرون دروازه شمیران که مال امیرخان سردار بود (و) حالا سهام‌الملک برادرش خریده است. بعد رفتم منزل سپهدار. امیراعظم،

نظام‌السلطان، مجلل الدوله، موقّر الدوله، سید یعقوب نَطّاق، شهباز خان (که) ملقب است به قوام‌السلطنه.

خبرها(ی) تازه این است که: شب دوم صفر در خراسان چند نفر از الواط (و) اوباش، (که)گویا از اهل افغانستان بوده‌اند، رفته‌اند به خانه مشهدی عسگرِ صرّاف،گویا ثروتی داشته است، خودش و زنش (و) بچه‌هایش و حتّی یک بچّه شش ماهه‌اش را (که) هفت هشت نفر می‌شوند،کشته؛ قاتلین را هم دستگیر کرده. چند روز است روزی یک نفر را به دار می‌زنند. نایب حسین کاشی هم دهات سمنان و دامغانِ امیراعظم را چاپیده است. انتظام‌الملک پسرِ سهام‌السلطنه عرب هم با نایب حسین است.

باری، پریروز پنجشنبه، زن زیادی آمده در مجلس فحش زیادی به وکلا داده که ما مجلس نمی‌خواهیم، بعد که تحقیق شد جهتش این بوده است که روز پیش در مسجد حوض، دو نفر واعظ رفته بودند وعظ کرده بودند و از بابیّه بد گفته بودند و از وضع حالیه تکذیب کرده بودند آنها را گرفته بودند، به طور بی‌احترامی از منبر کشیده بودند پائین بُرده بودند در نظمیه حبس کرده بودند، بعد مجلس بر هم خورده بوده گفته بودند که بازارها را ببندید. آن کَسَبه که دَمِ مسجد سایر(ین) را تحریک کرده بودند که بازارها را ببندید،گویا چند در دکّان هم بسته شده بود ولی باز شده این زن‌ها هم برای خلاصی آن دو نفر واعظ آمده بودند. در مجلس هتّاکی کرده بودند، بعد به زور کتک متفرّقشان کرده بودند. یکی از اخباراتی که در منزل سپهدار گفتگو بود، این است که می‌گفتند: چند نفر از اهل بادکوبه آمده‌اند، وارد شهر شده‌اند و قصد کشتن چند نفر را دارند گویا از همان بادکوبه. این خبر (به) سپهدار و بعضی‌ها رسیده است (که) حفظ خودشان را خوب بکنند ولی خداحافظ است.

یکشنبه ۱۹ شهر صفر ۱۳۲۹

عصری رفتیم امیریّه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده مدّتی در حضورشان

بودیم باز پاهایشان درد می‌کند. افتخارالسلطنه هنوز آنجاست با انتظام‌الدوله اصلاح کرده‌اند، روز سه‌شنبه ۲۱ می‌رود به خانه خودش.

دوشنبه ۲۰ شهر صفر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: ناصرالملک کاغذی (به) مجلس نوشته است (که) من چون می‌خواهم وزراء را معین بکنم بایست اکثریت را ملاحظه بکنم ببینم انقلابی در مجلس بیشتر است یا اعتدالی. معلوم شد (که) انقلابیّون بیست و چهار نفر بیشتر در مجلس نیستند ولی اعتدالی چهل و هشت نفر هستند، تا بعد چه بشود. در واقع اعتدالی‌ها پیش بردند، انقلابیون اکثریتشان کم است. باری همین کار اسباب زد و خوردی مابین حضرات خواهد شد. پریشب پشتِ‌خانه رفته‌اند به خانه شخصی گویا به قدر ششصد، هفتصد تومان پول داشته رفته‌اند کشته‌انداش.

سه‌شنبه ۲۱ شهر صفر ۱۳۲۹

سرکار معزّزالملوک تشریف بردند امیریّه خداحافظی افتخارالسلطنه. من هم رفتم حمّام تمام روز را در منزل بودم.

چهارشنبه ۲۲ شهر صفر ۱۳۲۹

آجودان حضور چند روز رفته بود «وَرداورد» پیش مستوفی‌الممالک امروز آمده فردا هم با هم می‌رویم ور داورد.

پنجشنبه ۲۳ شهر صفر ۱۳۲۹

نیم ساعت به غروب مانده وارد «ورداورد» شده، مستوفی‌الممالک رفته بود به

رودخانه، اعتصام‌السلطنه هم رفته بود چون راهِش سخت بود زود مراجعت کرده بود؛ باری بعد مستوفی‌الممالک، مجیرالسلطنه آمده، دو تا بُز، ندیم باشی زده بود قدری خستگی در کرده گزارشات شکارشان را گفتند. شب هم دعای شب جمعه را خوانده شب هم گاهی صحبت می‌کردیم، گاهی بازی می‌کردیم.

جمعه ۲۴ شهر صفر ۱۳۲۹

باد سختی وزیدن گرفته، به طوری که هیچ ممکن نبود شخص بتواند از دَرِ اطاق بیرون بیآید. اطاق‌های ورداورد می‌لرزید. باری با مستوفی‌الممالک، اعتصام‌السلطنه، مجیرالسلطنه، اسعدالملک، آجودان حضور و ندیم‌باشی مشغول بازی شدیم. یک تکّه آهوی یک شاخ هم شکارچی‌های اینجا زده آورده بودند.

شنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۲۹

سوار شده رفتیم به طرف رودخانه «قوربچای»، قوش‌ها را اسیر بکنیم، مستوفی‌الممالک مشغول شد من رفتم به طرف بالای رودخانه تا دهنه. دو تا کبک پریدند من یک تیر انداختم هر دو را زدم خیلی دور بود روی هوا هر دو را زدم، بعد آمدم منزل. مستوفی‌الممالک هم چیزی شکار نکرده بودند.

یکشنبه ۲۶ شهر صفر ۱۳۲۹

باز باد شدیدی می‌آمد، طرف درّه زرکی به قدر ده دوازده تا آهو دیده شدند، فرستادیم بروند رم بدهند به طرفِ ما، آهوها هم خوب آمدند، یکی از آن جلودارها بی‌خود اسب دواند آهوها را که رو به ما می‌آمدند برگرداند برد به طرف کوه من و مستوفی‌الممالک هر چه اسب دواندیم، نتوانستیم تفنگ بیاندازیم. از قراری که از شهر

به من حسنخان نوشته بود، گویا ظل‌السلطنه رفته است دیروز به طرف قم.

دوشنبه ۲۷ شهر صفر ۱۳۲۹

از دِهِ هفت جوب گذشته این ده مالِ منیرالسلطنه بود (که) آقا سید محمّد صراف خریده است. باری زیر هفت جوب یک صحرای خوبی است تا زیر باغات کلاک. دمِ رودخانه کرج آهوی زیادی دارد، دو دسته آهو دیده شدند ولی رو به ما نیامدند. باز بعد از نهار سوار فرستادیم زیر باغ‌های کلاک، آهوهایش را رَم بدهند چیزی بیاید. هوا هم به شدت سرد بود، باد هم می‌آمد، باری مراجعت کرده نماز خوانده با مستوفی‌الممالک خداحافظی کرده سوارشده آمدم رو به شهر.

سه شنبه ۲۸ شهر صفر ۱۳۲۹

چون روز قتل حضرت امام حسن است در خانهٔ آقا سید محمد روضهٔ من را می‌خواندند. رفتیم به روضه، روضهٔ خوبی می‌خواندند. بعدش هم قرآن سر گرفته تا چهار به غروب مانده طول کشید. اخبارات تازه چیزی نیست مگر (این که) در شهر شب‌ها گاهی آدم می‌کشند، وزراء هم هنوز معلوم نیست که کی‌ها شده‌اند.

چهارشنبه ۲۹ شهر صفر ۱۳۲۹

رفتم حمّام، معین‌السلطان آمد، نشد ملاقات بشود، عصری هم استراحت کرده حاجی امین‌الخاقان آمدند.

پنجشنبه سلخ شهر صفر ۱۳۲۹

رفتم منزل سپهدار جمعی آنجا بودند، سردار مؤید، امیرافخم، سردار محیی،

امان‌الله میرزا، ساعدالدوله و سردارافخم بعد هم معاون‌الدوله و مستشارالدوله آمدند. از قرار سپهدار ریاست وزراء را قبول کرده (که) جان مردم بیچاره آسوده بشود. روایت مختلف است، بعضی‌ها می‌گویند وزارت جنگ را هم قبول کرده بعضی‌ها می‌گویند وزارتخانه‌ای را هنوز قبول نکرده. باری کابینه هنوز رسماً معلوم نیست ولی از قرار مستشارالدوله وزیر داخله، ممتازالدوله وزیر مالیه، وزارت خارجه هم با خود محتشم‌الدوله است. عصری سوار شده رفتم منزل معین‌السلطان، نبود گفتند رفته است باغی که از عین‌الدوله خریده است. رفتم آنجا بساطی داشتند، آصف‌السلطنه، فیروز میرزا، جلال‌الملک، احتشام‌الملک (بودند) بعد رفتم (به دیدن» نیّرالدوله.

مادر مشیرالدوله هم دیشب مرده، آنکه چندی قبل مرده بود، آن جدّه مشیرالدوله (و) مؤتمن‌الملک بود ولی این مادرشان بود، بردندش تجریش دفن کردند.

جمعه غرّه ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

هوا خیلی منقلب بود بادهای سخت می‌آمد آسمان هم صدا کرد. علامات بهار شده رفتم به حضرت عبدالعظیم، ضرغام السلطنه را هم در همان سوراخی که مکرّر دیده بودمش امروز هم دیدمش، سرگردان بود، گاهی به شهر می‌آید گاهی می‌آید به حضرت عبدالعظیم. باری با سردار شجاع صحبت‌کنان آمدیم به شهر.

شنبه ۲ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل مشیرالدوله نبود بعد رفتم منزل سردار ظفر، منزل خودش نبود. رفتم آنجا سردار جنگ، یوسف‌خان برادرش، مرتضی قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه بودند. عصری برخاسته نماز خواندم. ناصرالملک آمده مجلس. ژاندارم زیادی توی خیابان و پشت بام‌ها گذارده بودند، سوار بختیاری هم ایستاده بود. وزراء را

هم آورده در مجلس معرفی کرده بود. قسم هم به این جور خورده بوده است که: به مذهب جعفری و آب و خاک (و) ایران خیانت نکند، نطق مفصّلی کرده بوده است باز از خودش برائت ذِمّه حاصل کرده بوده است.

یکشنبه ۳ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

اخبارات تازه: هنوز کابینه وزراء درست معلوم نیست پیرم رئیس نظمیّه شده است؛ خیلی‌ها را هم از ادارهٔ نظمیّه خارج کرده است، مردم هم از این کار خوشحال نیستند. اعتدالیون که با سپهدار بودند، از این کار سپهدار رنجیده‌اند که پیرم که در انقلاب بود چرا هنوز (که) وزیر داخله معلوم نشده است بایست مصدر کار بشود. بد می‌گویند.

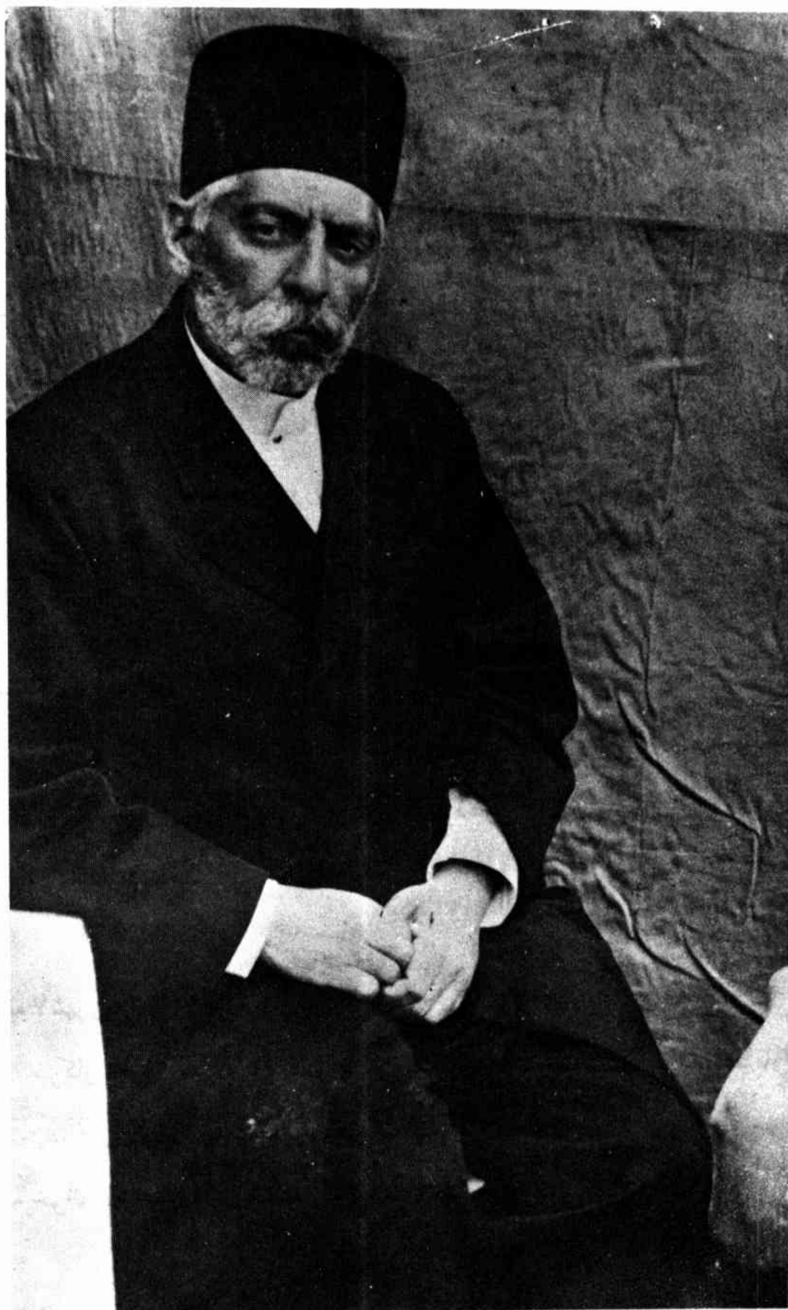
دوشنبه ۴ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

رفتم منزل سپهدار ملاقاتش نکرده بعضی‌ها پیشش بودند.

سه‌شنبه ۵ شهرربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

سوار شده رفتم دکّان «سیمون» قدری ماهوت خریده بعد رفتم منزل مجدالدوله حالش کسل بود. مأمور مالیّه آمده بود اَزِش مالیات می‌خواست سخت گرفته بود. رفتیم منزل امیرمعظّم، حکیم الملک، عبداله‌میرزا، دکتر شیخ محمّد خان، پسر مدیر روزنامه اختر سابق که در اسلامبول چاپ می‌شد، پسر «کُنت» و اردبیل‌الشریعه بودند.

بازی بلیارد کرده، دو ساعت از شب گذشته مراجعت کردم. اخبارات تازه: سپهدار که رئیس الوزراء و وزیر جنگ، مستشارالدوله وزیر داخله، ممتازالدوله وزیر مالیّه، مشیرالدوله وزیر عدلیه، محتشم‌السلطنه همان وزیر خارجه، معاون الدوله وزیر پست‌تلگراف، علاءالسلطنه وزیر فوائد عامّه و طرق و شوارع، ولی روزی که خبر



شاهزاده فرمانفرما

«روزی که خبر وزارت جنگ سپهدار به فرمانفرما رسید، رفته بود منزل سپهدار و به او تعظیم کرده بود و گفته بود؛ شما یک نفر معاون لازم دارید برای وزارت جنگ، من آن یک نفر معاون!»

وزارت جنگ سپهدار به فرمانفرما رسید رفته بود منزل سپهدار و به او تعظیم کرده بودگفته بود شما یک نفر معاون لازم دارید برای وزرات جنگ من آن یک نفر معاون. این یک دو روزه هم به سمت معاونت در وزارت جنگ کار می‌کند تا بعد چه بشود. امروز هم بنابود وزراء بیایند در مجلس معرفی بشوند. قشون روس هم چند روز است شروع به رفتن کرده از خاک ایران، ولی عثمانی‌ها خیلی از خاک ایران را تصرّف کرده‌اند. پسر شیخ عبیدالله سه کرور خسارت ادّعا می‌کند. دور نیست که تا میاندوآب را تصرف بکنند.

چهارشنبه ٦ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس. مدتی امروز بیرون آمده سوارِ الاغ شده قدری درباغ امیریّه گردش فرموده بودند. بعدش میرزا ابوالقاسم خان، منشی‌باشی سفارت آمد.

پنجشنبه ۷ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

سرکار معزّزالملوک با بعضی‌ها (و) سرکار خاصه‌خانم تشریف بردند بازار برای خرید عید. قدری روزنامه نوشته بعد صرف نهار کرده استراحت کرده، روضه خوان آمد روضه خواند دعاهای شب جمعه را خوانده شکر خدا راگفته استراحت کردم.

جمعه ۸ شعر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

سوار شده رفتم خانه عمادحضور، نهار را مهمان هستیم. نماز خوانده صرف نهار کرده بعد مشغول بازی شدیم. من هم گاهی بازی می‌کردم. وزراء هنوز در مجلس نرفته‌اند برای معرفی. در واقع هنوز کارشان رسمی نشده است برای این که هر وزیر برای

کارش و پیشرفتِ امورش یک مطلبی در مجلس پیشنهاد کرده است. وزارتخانه‌ها اغلب برای کارشان و مقصّرین مجازات خواسته‌اند، هنوز کارشان در مجلس درست نشده است. تامحکم نکنند،به امورات رسماًرسیدگی نخواهند کرد. باری مخصوصاً در امور عالیه خیلی سؤال وجواب است. باری در همین دو روزه وزراء در مجلس معرفی خواهند شد.

شنبه ۹ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

رفتم منزل سپهدار، توی باغ نشسته بود، امروز وزراء را برده بود در مجلس معرفی کرده بود. خود سپهدار رئیس الوزارء (و) وزیر جنگ مستشار الدوله وزیر داخله، محتشم‌السلطنه وزیر خارجه، مشیرالدوله وزیر عدلیه، علاءالسلطنه وزیر اوقاف و فوائد عامّه، معاون‌الدوله تجارت و پست و تلگراف.

باری بعد وزراء جمع شده، صمصام‌السلطنه، حاجی‌علیقلی خان هم آمد، می‌خواستند خلوت بکنند.فرمانفرما را هم عذرش را خواسته‌اند،گویا دو روز است رفته به شمیران.

یکشنبه ۱۰ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

تمام روز در منزل بودم قدری روزنامه نوشته، شکر خدا راکرده استراحت کردم.

دوشنبه ۱۱ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

تمام روز در منزل بودم. به جائی نرفته، عصری عزیز اقدس را آوردند پیش من. با او بازی می‌کردیم. بعد شاهزاده معصومه خانم همشیره او راگرفتند، نمی‌دانم چه شد که از دست این‌ها افتاد زمین. خیلی خدا رحم کرد، نزدیک بود بچّه هلاک بشود، ولی الحمدلله به خیر گذشت.

سه‌شنبه ۱۲ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده تا نیم ساعت به غروب مانده، بعدتشریف بردنداندرون دو ساعت از شب گذشته سوار شده آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۴ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

عصری رفته حمّام، حجامت کرده خون گرفته بعد آمده اندرون قدری قرآن خوانده بعد روضه خوان آمده و روضه خوانده دعاهای شب جمعه را خوانده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

جمعه ۱۵ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

دعاهای روز جمعه را خوانده، سوار شده رفتم خانهٔ آجودان حضور، تا عصری آنجا بودم. مشغول بازی بودیم. عصری سوار شده رفتیم خانه ارباب شهریار، یک خانه است نزدیک خانه‌اش می‌خواهم معامله بکنم. بعد رفته خانه را دیده مراجعت کرده منزلِ ارباب شهریار.

شنبه ١٦ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

محسن خان پسر مرحوم اتابک آمد. قدری صحبت می‌کردیم بعد سوار شده رفتم منزل سپهدار، با حاجی علیقلی خان خلوت داشتند.

یکشنبه ۱۷ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

روز تولّد حضرت خاتم(ص) است. دیشب هم آتش بازی مختصری کردند صدایش شنیده شد.

اخبارات تازه: دیروز (در) مجلس میانهٔ وکلا (و) وزراء سخت درگرفته بود. وزراء استقلال قانونی برای مجازات می‌خواهند. اختیار تام می‌خواهند (و) وکلاء انکار دارند. خیلی گفتگو کرده بودند. بعضی از حکّام هم تغییرات کرده‌اند که بعد از صحّتش نوشته خواهد شد.

معیّرالممالک که مدّتی است آمده در مهرآباد است. رفتم منزل آقا شیخ باقر پیش‌نماز که خانهٔ امین حضوری من را اجازه بدهد. بعد از آن جا رفتم منزل عین‌الدوله. موثق‌الملک، رئیس‌التجّار پسر عموی امین‌الضرب، حاجی میرپنج برادر حکیم‌الملک (که) در جنگ با دامک گلوله به پایش خورد بودند. چون عین‌الدوله مبلغ‌ها خرج کرده به قدر پنج هزار تومان تا در جزء انقلابیون شده (و) حاجی میرپنج هم از انقلابیّون است به این جهت خصوصیت دارند. حکیم‌الملک (را) دو سه روز قبل درشکه برداشته قضای بی خیروبرکت نکشته بودش که جان عالمی هم از دستِ این پدر سگ آسوده بشود. شمس‌الدوله هم ده دوازده روز است رفته به طرف عتبات. صبح صدای توپِ سلام هم شنیده شد. امیراعظم هم «کوماندان»[1] پیاده شده است.

دوشنبه ۱۸ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

تمام روز را در منزل بودم عصری رفتم بیرون نوکرها بودند بعد آمده اندرون شکر خدا گفته استراحت کردم.

سه‌شنبه ۱۹ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: امیر مفخّم حاکم عربستان و لرستان و بروجرد شده است. باری حاجی مبارک خواجهٔ حضرتِ اقدس برای سرکار معزّزالملوک پنجاه تومان

۱ـ کوماندان به معنی فرمانده

عیدی آورد. عصری رفتم حمّام عید نوروز. امشب تحویل خواهد شد. باری قدری روزنامه نوشته. بعد هم رفتم بیرون.

غروب رفته حمّام دو ساعت از شب گذشته بیرون آمده، مشغول دعا و اعمال تحویل شده، دو ساعت و پنجاه‌ویک دقیقه و شش ثانیه به زیج هندی تحویل شده، زیج فرنگی سه ساعت (و) هفت دقیقه و زیج الغ بیک شش ساعت از شب. بعد از تحویل شکر خداوند قادر متعال راگفته شام خورده استراحت کردم.

بسم الله الرحمن الرحیم
روز چهارشنبه بیستم شهر ربیع‌الاوّل سنه ۱۳۲۹ سال تنکوز ئیل روز نورز سلطانی عید ملی ایرانیان

چهارشنبه ۲۰ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

رفتم به حضرت عبدالعظیم زیارت کرده آستانه مقدس را بوسیده گفتند امیر مفخم در یک خانه در این نزدیکی‌ها نقل مکان کرده است رفتم آن‌جا معاون‌السلطان و جمعی آنجا بودند. معلوم شد آمده است برای تحویل این‌جا باشد نه برای حرکتش؛ هنوز کار حکومتش درست معلوم نیست، به حسام‌الملک که حاکم لرستان و بروجرد است تلگراف معزولیش نشده است.

عصری سوار شده رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس، بعضی از سفرا آمده بودند و رفته بودند، وزیر مختار ینگه دنیا در حضورشان بود بعد هم «شارژدافر» عثمانی با نایب دوم سفارت آمدند باری غروب رفتم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم.

پنجشنبه ۲۱ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

رفتیم منزل مشیرالدوله نبود، بعد رفتیم منزل سپهدار نبود، بعد رفتیم منزل حاجی

علیقلی خان، سردارظفر هم آنجا بود. بعد رفتم به درِ خانه دیدنِ ناصرالملک، مدتی در اطاق انتظار معطل شده به خدمت ایشان نرسیده اجزای ادارهٔ گمرک هم آمده بودند و وزیر (گمرک) هم آمده بود پیش ناصرالملک.

دیروز گویا در موقع سلام خیلی مغشوش بوده است زن فرنگی زیاد که غیر معروف بوده‌اند آمده بوده‌اند به تماشا (و) در جای اهل نظام ایستاده بودند. خیلی شلوغ و بی‌نظم بود حاجب‌الدوله امیرمعظم هم رنجش پیداکرده بوده است برای خاطر این که ناصرالملک در باب (جای) فرنگی‌ها از او سؤال نکرده بوده است و پسر مقتدر الملک با (نایب‌السلطنه) ترتیب جای زن‌های فرنگی را داده بوده‌اند. بعد از آن جا سوارشده رفتیم منزل سپهدار اعظم.

کمپانی گوشت که آقا سید محمد صرّاف، حاجی‌علی و حاجی حبیب بودند با چند نفر دیگر، حالا تغییر کرده؛ ارباب جمشید، تومانیانس و چند نفر دیگر شریک شده پنجاه هزار تومان پول به آن شرکایِ پیش داده به هم ... تغییر داده‌اند که گوشت را خوب بفروشند.

جمعه ۲۲ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

رفتم منزل امیراعظم که معاون وزارت جنگ است از آنجا آمدیم منزل مستشارالدوله وزیر داخله، بیچاره وزیر داخله نمی‌داند چه کار بکند؛ چند تا تلگراف آوردند خواند (و) نتوانست جواب بگوید رو کرد به یکی از منشی‌های سپهدار که آن جا بود و گفت: «این تلگراف را چه جواب بایست داد»؟ و هِی سرش را می‌خاراند! هیچ تکلیف خودش را نمی‌داند قدری تماشای این وزیر بی‌نظیر راکرده بعد با حشمت‌الدوله رفتم منزل وزیر مالیه. صد رحمت به وزیر اوّلی این بیچاره تعارف و پذیرائی هم بلد نبود بعد رفتم منزل سردار اعظم خودش به قدر سه ماه است که مبتلا به درد پا و دست است، عین‌السلطنه از ما پذیرائی کرد.

شنبه ۲۳ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

حکومت مازندران را داده‌اند به شاهزاده ظفرالسلطنه آنجاها مغشوش است. اسماعیل خان اگر چه پیش ظفرالسلطنه است ولی استعداد ظفرالسلطنه چیزی نیست (اما) اسماعیل خان خالی از استعداد نیست.

یکشنبه ۲۴ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: مشیرالدوله مشغول است (و) برای عدلیه قانون می‌نویسد؛ حکم هم کرده است تا روز سه‌شنبه درِ عدلیه بسته باشد ولی گمان است که امتداد داشته باشد بستن درِ عدلیه، تا قانونی که می‌خواهند وضع بکنند در مجلس هم خوانده شود و تصویب بکنند و آن وقت اجرا بدارند.

رفتم منزل ظل‌السلطنه از آنجا رفتم منزل‌اعتصام‌السلطنه (بعد) آمدم منزل. سفیر عثمانی با وزیر مختار انگلیس با بعضی از سفرا امروز آمده بودند منزل ما، من نبودم.

دوشنبه ۲۵ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

رفتم منزل اجلال‌الدوله، با اورفتم منزل آقای شعاع‌السلطنه، سردار ناصر پدر سوخته هم آنجا بود. بعد با سردار سوار شده آمدم، به زور من را منزلش پیاده کرده (و) بعد از یک ساعت یک فنجان چائی به ما داد. بندگان همایونی امروز به عزمِ چند شبه، رفته‌اند به دوشان‌تپّه

سه‌شنبه ۲۶ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

باران شدیدی‌باریدتا غروب‌قدری روزنامه‌نوشته شکر خداراگفته،استراحت (کردم).

چهارشنبه ۲۷ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: حیدرخان چراغ برقی که یکی از آن پدر سوخته‌های نمرهٔ اول (و) بد ذات‌های عالم است، دیروز یکهزار تومان به او خرجی داده، ماهی هم یکصد تومان برایش حقوق قرار گذاردند (و) از این جا بیرونش کردند، رفته به «وینه» که در ایران نباشد. مشهدی صادق قفقازی و بعضی از مجاهدین را هم از طهران خارج کرده‌اند. دو نفر مجاهد هم رفته بوده‌اند منزل علاءالدوله، گفتند سوء قصدی در درباره او داشته بوده‌اند، علاءالدوله، خودش را نشان نداده بوده است بعد به نظمیه اطلاع داده بوده است آنها را گرفته بودند (و) استنطاق کرده بودند، یکی هم گویا درباره سپهدار این خیال را داشته، او را هم دستگیر کرده بودند.

پنجشنبه ۲۸ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

شب باقرخانِ کمانچه زن آمد قدری زدند و خواندند.

جمعه ۲۹ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۹

(امروز) به جائی نرفته مشغول مهمانداری بودم.

شنبه غره شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

عصری ملکه‌زمان زن ظل‌السلطنه بابعضی از اندرون‌های حضرت‌اقدس آمدند(اینجا).

یکشنبه ۲ شهر بیع‌الثانی ۱۳۲۹

رفتم خانه وجیه‌الدوله، مدتی است ناخوش است حالا چند روز است حالش بد شده است چند دفعه گفته بود (و) در واقع می‌خواست حلالی.... از من بطلبد، حالش

خوب نیست تنها هم هست، هیچ کس پیشش نیست پرستار هم ندارد، احوال پرسی کرد. اظهار محبت کرده که رفع دلتنگی و تسکین قلبش بشود، سفارش دخترهایش را کرد.

دوشنبه ۳ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

(رفتیم) تماشای تیراندازی مرد و زنی که تازه از فرنگ آمده‌اند. وکیل‌السلطنه و پسرهای مرحوم اتابک هم بودند، اول مرتیکه قدری حقه‌بازی کرد (و) چند تا گوی مثل تخم مرغ آورده گذارد روی سرزنش انواع و اقسام تفنگ انداخت.

سه‌شنبه ۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

(رفتم) امیریّه شیخ محمدرضا استرآبادی با پسرهایش، شعاع‌الدوله و میرزا ابولقاسم خان منشی سفارت در حضور حضرت‌اقدس نایب‌السلطنه بودند.

چهارشنبه ۵ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

صرف نهار کرده عصری صدرالسلطنه با حاجی امین‌الخاقان (آمدند).

پنجشنبه ٦ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

می‌گویند اغلب جاها اغتشاش است. مازندران را (روایات) مختلف می‌گویند. بعضی‌ها می‌گویند منظم شده است (و) بعضی‌ها می‌گویند ظفرالسلطنه را اسماعیل خان محبوس کرده است. حکومت رشت را هم داده‌اند به علاءالملک.

جمعه ۷ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

موثق‌الدوله آمده بود من نبودم. اندرون گرامافون آورده بودند قدری زده استراحت کردم.



حاجی میرزا ابوطالب مجتهد زنجانی

دیشب آقا سید ابوطالب زنجانی مرحوم شده است، صبح که رفتند توی اطاقش، دیدند مرده است گردنش بریده شده است. یک حکمی هم فرستاده بودند که ببیند چه شده است به عنوان این که می‌خواهیم امتحان بکنیم، کاری کردند که چیزی معلوم نشود.

شنبه ۸ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

آقا سید علی جمارانی و آقا میرزا آقا خان آمدند قدری صحبت کردیم.

یکشنبه ۹ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

امروز ناصرالملک رفته بود میدان مشق سانِ قشون دیده بود.

دوشنبه ۱۰ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

رفتیم منزل سپهدار افواج زیادی خبر کرده‌اند که اردو بزنند، یک اردوِ هم سیار باشد مالیات نمک را هم موقوف کردند.

دیشب آقا سید ابوطالب زنجانی مرحوم شده است، صبح که رفتند توی اطاقش، دیدند مرده است گردنش بریده شده است. یک حکمی هم فرستاده بودند که ببیند چه شده است به عنوان این که می‌خواهیم امتحان بکنیم، کاری کردند که چیزی معلوم نشود.

سه‌شنبه ۱۱ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

با بشیر حضور رفتیم به خانه عضدالدوله، عضدالدوله بیرونی ندارد (برای) اندرونی‌اش از پشت خانه عین‌الدوله (در) باز کرده‌اند، چوت عضدالدوله در پیش پدرش مردود است، خانه‌اش هم خراب است. مدتی با عضدالدوله صحبت (کردیم).

چهارشنبه ۱۲ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

امروز حوض‌ها راکه یخ ترکانده بود تعمیر می‌کردند، یک تخت (هم) درست می‌کردند برای نشستن بهار که رویش چادر بزنند.

پنجشنبه ۱۳ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

سوار شده رفتم مهرآباد پیش خان (معیرالممالک)، صحبت کرده مزخرفات می‌فرمودند؛ حاصل سفر چند قو شده است و یک سگ کوچک!

جمعه ۱۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

هوا سخت گرفته بود آسمان صدا می‌کرد و گاهی باران‌های شدید می‌بارید.

شنبه ۱۵ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

سوارشده رفتم دکان «سیمونِ» ارمنی، بعد رفتم خانه غنچه خانم، نهار را آنجا صرف کرده تا عصری مشغول کتاب خواندن بودم.

یکشنبه ۱۶ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

از اخبارات تازه این است که: دیشب آقا سید ابوطالب زنجانی [1] مرحومش ده

۱ـ چون این کتاب بیشتر مورد استفاده اهل تحقیق است به منظور احتراز از اطاله کلام بنا را بر این گذاشته بودم که حتی‌المقدور از زیرنویس مطالب خودداری کنم زیرا تحشیه و توضیحات، صفحات این روزنامه خاطرات را به چند برابر افزایش می‌دهد و هزینه چاپ آن را به میزان قابل توجهی بالا می‌برد. لیکن در موارد استثنائی که اطلاعات این نگارنده در مورد موضوع خاصی منحصر به فرد باشد توضیح در آن مورد را دین مسلم خود به تاریخ معاصر می‌دانم.

درباره مرگ مشکوک مرحوم حاجی میرزا ابوطالب مجتهد زنجانی که جد اُمّی و عموی پدرم می‌باشد بیشترین اسناد و مدارک خانوادگی نزد اینجانب است، لذا لازم دانستم که برای ثبت در تاریخ به طور اختصار به ذکر آن بپردازم:

محمد علی شاه بعد از خلع و تبعیدش به روسیه تزاری به دلیل آشفتگی اوضاع ایران و عدم کار آئی حکومت نوپای مشروطه با اجازه تزار و با موافقت ضمنی انگلستان به فکر تصاحب مجدد تاج و تخت از دست رفته افتاد و از اوائل سال ۱۳۲۹ قمری، محرمانه با تعدادی از رجال با نفوذ به طور محرمانه شروع به مکاتبه کرد. مجاهدین از روابط پنهانی محمدعلی شاه با حاجی میرزا ابوطالب زنجانی مطلع شدند و او، را تهدید به مرگ کردند. حاجی میرزا ابوطالب مراتب را به پلیس اطلاع داد و از طرف نظمیه خانه او که در سرچشمه قرار داشت تحت مراقبت دائمی پلیس قرار گرفت. رفتار مشکوک مأمورین نظمیه و مهر و موم کردن فوری خانه او و متهم کردن دختر بهرام میرزا معزالدوله عموی ناصرالدینشاه که همسر او بود به این قتل، قرائنی است که دخالت پلیس را در این جنایت روشن می‌کند با وجود آن که با احترامات فوق‌العاده جنازه آن مرحوم را به مشهد حمل کردند و شاه و نایب‌السلطنه و تمام رجال درمجلس ختم وی شرکت‌نمودند ولی‌پلیس هرگز توضیح قانع‌کننده‌ای به بازماندگان او نداد و پی‌گیری‌های مرحوم آیت‌الله حاجی میرزا ←

است، یعنی پیش‌تر چیزیش نبوده است با صبح که رفتند توی اطاقش دیدند مرده است، سینه‌اش هم سیاه شده بوده است. پای چشمش هم کمی زخم شده بود، گلویش هم قدری کبود شده بوده است مثل این که خفه کرده‌اندش. یک حکمی هم فرستاده بودند که ببینند چه شده است که مرده است، گفتند (در) گردنش علامت بود (گردنش) بریده بوده‌است. به عنوان این که می‌خواهیم‌امتحان بکنیم(کاری کردند که)چیزی معلوم نشود.

ـ مهدی مجتهدزنجانی که برادرزاده و داماد وی بود به جایی نرسید. آنچه در این مورد از مرحوم پدرم شنیده‌ام و آنچه نواده‌های دختری آن مرحوم آیات عظام حاجی سید ابوالفضل موسوی زنجانی و حاجی سیدرضا موسوی زنجانی نقل‌قول نموده‌اند با این نوشته عزیزالسلطان دقیقاً تطبیق می‌کند.

رفت و آمد رایزنان و غلامان سفارت انگلستان به محکمه شرع حاجی میرزا ابوطالب زنجانی به منظور بررسی پرونده محاکمات ایرانیان تحت حمایت انگلستان که امری عادی بود موجب قوت گرفتن این شایعه شد که غلامان سفارت با کمک همسر آن مرحوم مرتکب این جنایت شده‌اند. اگرچه دخالت سفارت در این امر بعید به نظر نمی‌رسد ولی همکاری و مشارکت آن بانوی مرحومه محترمه کذب محض است و برای این گونه شایعات اعتباری قائل نمی‌توان شد.

جورج. پ. چرچیل GEORGE PERCY CHURCHILL دبیر شرقی سفارت انگلیس در تهران در گزارش محرمانه خود به لندن در مورد حاجی میرزا ابوطالب زنجانی می‌نویسد:

«ابوطالب زنجانی از جمله روحانیون منورالفکر ایرانی است که به مسائل سیاسی به ویژه موضوعات مربوط به کشورش بسیار علاقمند است وی مشتاق شرکت در جلسات متشکل از افراد اروپایی است و در این نشست‌ها او بی‌پرده درباره مسائل سیاسی ایران با اروپائیان به گفت و گو می‌پردازد. وی در حال حاضر یکی از مجتهدین بلندپایه تهران محسوب می‌شود. چنین به نظر می‌رسد که وی مأمور خفیه سلطان عثمانی و از طرفداران تبلیغ «پان اسلامی» است سید ابوطالب به اختلافات موجود بین سنی و شیعه تعصبی از خود نشان نمی‌دهد و حتی کوشیده است که بین شیعیان و سنیان ساکن مکه و سایر سرزمین‌های عربی آشتی و اتحا برقرار سازد. وی درباره تاریخ اروپا اطلاع جامعی دارد».

باری کسی که اندکی پیش از مرگ او را در همان اطاقی که کشته شده ملاقات کرده ضمن شرح دیدار و علت ملاقات می‌نویسد:

«مجتهد زنجانی قامت متوسّط، ریش کم‌تر از یک قبضه، چشم‌های ریز ولی بس نافذ داشت و در گفتار به قدری بامتانت و کبر و غرور حرف می‌زد که طرف مقابل را مستأصل می‌کرد.

آزادی‌خواهان از اعمال مخفیانه وی اطلاعی حاصل نموده و به وسیله پست شهری بر وی یادآوری نموده بودند که اقدامات وی به ضرر حکومت ملی مکشوف شده و اگر از حرکات خود دست برندارد پاداش کیفر اعمال خود را خواهد دید، وصول این مراسلات مجتهد زنجانی را سراسیمه نموده به اداره نظمیه مراجعه کرده بود و چند نفر پلیس در خانه وی به قراولی بودند و او از خانه بیرون نمی‌آمد».

دوشنبه ۱۷ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

ارباب شهریار آمد او رفته جلال الملک آمد تا دو ساعت از شب گذشته مشغول صحبت (بودیم).

سه‌شنبه ۱۸ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

اخبارت تازه: گویا نظام‌السلطنه در فارس پسرهای قوام را گرفته، آنجا اغتشاش سختی شده است و رفتن حاجی علیقلی خان (بختیاری) که بنابود برود به فرنگستان علی‌العجاله موقوف شده است، حاجی علیقلی خان است و نظام‌السلطنه هم بر ضد صولت‌الدوله رئیس قشقائی. دیگر این که: حیدر خان را که هزار تومان پول دادند و روانه کردند که برود به فرنگستان، در اصفهان مردم را دور خودش (جمع کرده) به قوه جبریه او را بیرون (کرده‌اند)، مردم بر ضد حکومت شوریده‌اند (و) کارشان سخت شده است. (در) کرمانشان هم گویا اغتشاش شده است.

چهارشنبه ۱۹ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

رفتم خانه حشمت الدوله سردار جنگ بختیاری هم آمد، از قراری که صحبت می‌کرد کار پسرهای قوام سخت است. نظام‌السلطنه آنها را گرفته حاجی علیقلی‌خان سخت ایستادگی دارد برای خلاصی پسرهای قوام‌الملک، سعیدالسلطنه هم امروز از فرنگستان آمده است.

پنجشنبه ۲۰ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

از اخبارات تازه این است که: امروز ناصرالملک در دیوان‌خانه، سفرا را دعوت به نهار کرده بود ولی گویا رسمی نبوده است. دیگر از اخبارات تازه این است که: در

مسجد... علماء و اصناف تمام بوده‌اند و شیخ مهدی عرب رفته بوده است منبر؛ اصل مسأله بر این بوده است که: «دورهٔ انتخاب جدید نزدیک است، سه ماه دیگر بایست وکلا تجدید بشوند از حالا بایست ای مردم شماها در فکر باشید و گول کراوات (و) فُکل (را) نخورید (و) وکلای خوب انتخاب بکنید (که) با دیانت باشند، مسلمان باشند، (نه این که) هر کس راکه تعلیمی خوب به دست گرفت بگویند این خوب وکیلی است». بعد جمعی از فُکلی‌ها دست زده بوده‌اند مغلطه کرده بوده(اند)، خندیده بوده(اند) و مجلس را برهم زده بوده‌اند نزدیک بوده است (که) دعوا و نزاع بشود میانه انقلابیّون و اعتدالیّون.

اول ثور

جمعه ۲۱ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

رفتم منزل سپهدار، نبود ولی اجزایش بودند بعد رفتم در خانه سردار ظفر چون ناخوش است در اندرونش بود احوال‌پرسی پیغام کردم (بعد) رفتم درِ خانه وجیه‌الدوله[1] پیاده شده دیدم وضع جور دیگر است. معلوم شد امروز مقارن ظهر وجیه‌الدوله مرحومه شده است. مطبوع‌الدوله غنچه خانم و بعضی از اقوامش جمع بودند نعش را هم شسته بودند، از قرار تمام تنش زخم شده بوده است بیچاره غریب مرده بوده است. از فراق اخترالدوله و درةالدوله آخر مرحوم شده، خیلی دلم سوخت.

شنبه ۲۲ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم خانه وجیه‌الدوله مطبوع‌الدوله غنچه‌خانم اقوام وجیه‌الدوله تماماً جمع بودند می‌خواستند نعش را در همان خانه امانت بگذارند از

۱ـ وجیه‌الدوله زن ناصرالدین‌شاه قاجار و مادرِ اخترالدوله زنِ اولِ ملیجک

طرف حکومت مانع شده‌اند... مردن این بیچاره هم غیر از مردم است. اگر مطبوع‌الدوله و غنچه‌خانم نبودندهیچ کس نبود است که این نعش را بشوید و کفن کند.

یکشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

اخبارت تازه این است که: از طرف مجلس کمپانی ادارهٔ خالصه را منفصل کرده گفته‌اند (که) چون شرائطش در مجلس تصویب نشده است، باید این کار برهم بخورد، چند روز است بر هم ریخته‌اند (و) رفته بوده‌اند پیش ناصرالملک، ناصرالملک گفته بود: «به من ربطی ندارد». دیروز تا به حال رفته‌اند منزل سپهدار (و) آن جا بست نشسته‌اند. آقا میرزا آقاخان حکایتِ رفتنِ پیشِ ناصرالملک (و) گفت وگو با او را می‌گفت: ناصرالملک این طور جواب داده بوده است (که) «به من ربطی نیست نیابت سلطنت نباید به هیچ کاری دخل و تصرف بکند، من هیچ کاره هستم». از قرار که خودش گفته بود دیشب برای (او) می‌خواستند بمب چال کنند. از قراری که آقا میرزا آقا خان می‌گفت وقتی که با شرکاء خالصه حرف می‌زده است، دورش را گرفته بوده‌اند گفته بوده است، اگر این‌طور است من همین روزها استعفا می‌کنم. خیلی از وضع بد گفته بوده است تا سالار فاتح (را) که میرزا علی‌خان معاون نظمیه (باشد) نیاورده (بودند) و از او اطمینان حاصل نکرده بود، جرأتِ بیرون آمدن نکرده بود. گویا از ترس این که مبادا در سر راهش بمب چال کنند، اول از طرف نظمیّه می‌روند اطمینان حاصل می‌کنند آن وقت آقا را می‌برند.

دوشنبه ۲۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

رفتم خانه مستوفی‌الممالک شاهزاده موثق‌الدوله هم آنجا بود. مدتی صحبت کرده موثق‌الدوله رفته من هم مدتی بعد از او نشسته با مستوفی‌الممالک صحبت می‌کردیم.

سه‌شنبه ۲۵ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

گویا امروز در مجلس مذاکره بوده که استقراض بکنند چون مدتی است که می‌خواهند یک پولی از خارجه قرض بکنند اگر چه از آذربایجان سخت گفته‌اند که پول نبایست قرض بکنند ولی با وجود این تفصیلات امروز گویا مذاکرهٔ همین کار بوده است. باری محتشم‌السلطنه با سپهدار مدتی خلوت کرده، سوارشده رفتند (به) سفارت انگلیس. از قرار اصفهان (هم) مغشوش است.

چهارشنبه ۲٦ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

تمام روز را در منزل بودم، به جائی نرفته، به صحبت روز را (گذراندم).

پنجشنبه ۲۷ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

فردا در میدان مشق دواب را حراج می‌کنند (و) به اغلب اجزای بیوتات عوض مواجب می‌دهند. بعد شنیدم که... مفلوک را یکصد و چهل تومان حراج کردند، بیچاره‌ها (هم)عوض مواجب قبول کردند.

شرکاء خالصه که رفته بودند خانه سپهدار بست نشسته بودند. امروز بیرون آمدند ولی هنوز کارشان اصلاح نشده، گفتند قانوناً بست نبایست بنشینند، برای این که این کار باز مد می‌شود. (گفته بوده‌اند) بروید، ما وزراءدر این باب با مجلس گفت‌وگو می‌کنیم.

جمعه ۲۸ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

تمام روز در منزل بودم (و) قدری استراحت کردم.

شنبه ۲۹ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل صارم‌الدوله، بعد رفتم امیریه پیش (برانیوا)یِ باغبان، قدری

نشای گل خریده، بعد رفتم منزل فرمانفرما، اجزای خودش و عباس میرزا پسرش بودند، یک پسر کوچکی هم دارد که این روزها می‌خواهد بفرستد به فرنگستان.

یکشنبه غره شهر جمادی‌الاول سنه ۱۳۲۹

رفتم به حضرت عبدالعظیم مشرف شدم، آستانه مقدس را بوسیدم، سنگ مقبره شاه شهید را بانوی عظمی، مخارجش را متحمل شده، مشغول بودند کار مـی‌گذاشـتند یعنی بردند سرجایش گذاردند، دورش تمام نیست مشغول بودند درست می‌کردند.

اخبارات تازه این است که: استفساری برده بودند پیش آقا سید جمال مجتهد که: اگر خانه‌یی آتش بگیرد (و) نشود خاموش کرد آیا آن صاحب‌خانه شرعاً حق دارد که از آن خانه فرار کند یا خیر؟ جواب داده بود البته در صورتی که نتواند خاموش کند حق دارد که فرار کند. معلوم شده بود که این سئوال را ناصرالملک کرده بوده است. هر چه کرده بوده است میانه سردار اسعد و سپهدار را اصلاح بدهد نشده بود میانه‌شان خیلی به هم خورده است.

دوشنبه ۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

رفتم مغازه گرامافون (فروشی) چند عدد صفحه خریدم یک گرامـافون خـوبی ارباب شهریار به من به رسم (هدیه) داده است.

سه شنبه ۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

اخباراتی که می‌گفتند این است که: سه نفر از زن‌های حضرت‌اقدس (کامران میرزا نایب‌السلطنه) پیش از ماه رمضان رفته بودند به عتبات زیارت، یک نفرشان در راه بـه مرض وبا مرحومه شده بود، دو نفرشان امروز وارد شده بودند.

پنجشنبه ۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

نماز و قرآن خوانده،شب هم رفتم روضه خوانی روضه خواندند. دعاهای شب جمعه را خوانده استراحت کردم.

جمعه ٦ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که گفتند: سپهدار استعفا داده است باز اول ناز و غمزه‌ایشان شده است. خراسان، کرمانشاه و اصفهان هم گفتند مغشوش است.

شنبه ۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که گفتند: دیشب اخترالدوله و درةالدوله از فرنگستان وارد شده‌اند. دیگر اخبارات تازه این است که: سپهدار تمارض کرده بودند. امیر اعظم، سردار معتضد، سهم‌الملک، پسر علاءالدوله، نصرالملک (و) سایر رؤسای نظام برای خاطر سپهدار «گِرِو» کرده بودند که اگر سپهدار استعفا بکند ماها تماماً از نوکری استعفا خواهیم کرد. یک عریضه هم به نیابت سلطنت نوشته بودند، سپهدار (برداشته) برده بود در خانه.

یک مبلغی هم از دولت روس و انگلیس قرض کرده‌اند؛ از دوازده کرور تا پنج کرور می‌گویند. گویا اهل مجلس گفته بودند دو سه ماه بایست این پول توقیف باشد تا مخارجش معین بشود. سپهدار عقیده‌اش غیر از این است.

باری دیگر از اخبارات تازه این است که: مدتی است انجمنی تعیین شده به اسم انجمن اسلامیه. از قراری که می‌گویند شعباتش در تمام ایران (و) ولایت‌هاست. از قراری که می‌گویند در طهران به قدر یکصد هزار نفر هستند. دیروز رؤسای این‌ها در خانه پسر آقا میرزا آقاخان (که) لقبش نصیر است (و) دم تکیه حاجی رجبعلی منزل دارد رؤسای

اینها جمع بودند، به قدر دویست نفر از نظمیه ریخته بودند (و) تمام را دستگیر کرده بوده، صدر السلطنه، بنان الدوله پسر میرزا رضا قلی خان و جمعی دیگر از محترمین که در جزء این انجمن بودند دستگیر کرده برده بودند نظمیه، ده پانزده نفرشان را از قبیل صدرالسلطنه (و) بنان الدوله در نظمیه حبس کرده سایرین را مرخص کرده‌اند. فعلاً آن‌ها در نظمیه توقیف هستند.

بعد رفتم منزل سردار اعظم، عین‌السلطنه و بدیع الملک برادرش آن جا بودند خیلی از هر طرف صحبت کرده، از قراری که می‌گفت حقوق بانوی عظمی را امروز در مجلس مذاکره بوده است که بایست قطع بکنند برای این که در حمایت روس‌هاست.

امین آلخاقان رفته بودند دیدن درةالدوله، می‌گفت ماشاءاله بزرگ شده (و) قد کشیده است.

یکشنبه شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

تمام روز را در منزل بودم و دو مرتبه هم رفتم حمام.

دوشنبه ۹ شهر جمادی‌الاول سنه ۱۳۲۹

گفتند وزیر داخله استعفا داده، حاجی علیقلی خان سردار اسعد وزیر داخله شده است. دیگر شهرت دارد که پسرهای قوام را که در شیراز حبس بودند به طرف بوشهر روانه کرده‌اند (که) تبعید شوند به فرنگستان به یک روایت هم بیرون شهر شیراز هر دو را کشته‌اند، راست و دروغش معلوم نیست. بعد هر چه معلوم بشود خواهم نوشت.

دیروز ناصرالملک بعضی از تجار را خواسته بود (او) به آن‌ها نصیحت کرده بود و گفته بود که شماها چه مسلکی دارید؟

بعضی‌ها گفته بودند ماها انقلابی هستیم، بعضی‌ها گفته بودند ما اعتدالی هستیم،

هر کدام یک جور حرف زده بودند. بعد گفته بود که با این وضع می‌خواهید مملکت امنیت(داشته)آباد بشود؟ هرکدام یک جوری حرف می‌زنید، بایست یک عقیده پیدا بکنید.

سه‌شنبه ۱۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: پسرهای قوام که در شیراز (آن‌ها را) نظام‌السلطنه گرفته بود (و) حبس کرده بود و می‌خواست بکشد، این جا سردار اسعد با سایر بختیاری‌ها (از آنها) حمایت می‌کردند (که) اگر یک موی از سر پسرهای قوام که نصرالدوله و قوام‌الملک باشند کم بشود چنین و چنان خواهیم کرد، بالاخره قرار براین شد که تبعید بکنند بروند فرنگستان، اگر چه گویا نظام‌السلطنه گفته بوده است که خطر دارد روز قبل که اینها را از شهر بیرون برده بودند در چهار فرسخی سوارهای صولت‌الدوله قشقائی (که)گویا تحریک خود نظام‌السلطنه هم بوده آنها را کشتند، ولی از قرار نصرالدوله را کشتند ولی قوام الملک‌اش فرار کرده در کنسولگری دولت انگلیس رفته پناهنده شده است. این مسئله خیلی به سردار اسعد (و) خوانین بختیاری برخورده است.

پریشب بختیاری‌ها می‌خواستند بریزند خانه‌های نظام‌السلطنه و سایر اقوام را بچاپند و بکشند. از طرف نظمیه، ژاندرم و پلیس زیادی دور خانه‌های نظام‌السلطنه(و) سعدالملک گذارده (که) مبادا بختیاری‌ها بریزند به خانه‌های این‌ها.

باری عزیزالسلطنه، دختر شاه شهید (که) بعد از شهادت شاه متولد شده بود و شوهر نداشت. دو سه روز تب کرده بود، دیشب مرحوم شده، عصری نعش را با کمال احترام برداشته بردند به حضرت‌عبدالعظیم سر مقبره شاه دفن کردند. سرکار خاصه خانم هم تشریف برده بودند به احوال پرسی ملکه ایران (که) دو روز است باز احوالش برهم خورده است. باری سعدالملک هم حیاط مادر زنش بود،احتشام الملک هم امروز با نعش رفته بود، چون عزیزالسلطنه همشیره تنی عیال اوست.

چهارشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

گفتند مجلس (انتصاب) سردار اسعد را به وزارت داخله تصویب نکرده، معلوم نیست راست است یا دروغ.

هوای خوبی بود امروز، پنجاه روز از عید می‌گذرد، مثل سیزده عید میماند. هیچ‌کس همچه سالی به خاطرش نمی‌آید.

پنجشنبه ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

ملکه ایران بهتر شده بود ولی چندی است دوباره حالش برهم خورده است، ظهیر السلطان پسرش هم چندی است از خراسان آمده است.

جمعه ۱۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

دو ساعت به غروب مانده رفتم خانه درةالدوله دیدنی، او را ملاقات کرده از دیدارش خشنود گردیدم. ماشاءالله بزرگ شده و قدکشیده است. اخترالدوله هم بود، دراطاق دیگر چند نفری مهمان داشت.

شنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: اصفهان هنوز مغشوش است رئیس بلدیه راگویا به دارش زده‌اند. اغتشاش گویا در اغلب جاهای ایران باشد. وزیر داخله هم که هنوز معلوم نیست که کی خواهد بود؟ سردار اسعد راکه مجلس نپذیرفت برای این که صولت الدوله قشقائی و خزعل و والی پشتکوه هم قسم و هم عهد شده‌اند (که) اگر از بختیاری‌ها وزیر داخله یا وزیر دیگر بشوند آنها تمکین نکنند. معلوم است (که) سایر ایلات لرستانی هم به آنها متابعت خواهند کرد، به این جهت او راگویا وزیر داخله نکردند.

یکشنبه ۱۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

رفتیم منزل سردار ظفر نبود، منزل سردار جنگ بود، منزل‌هایشان به هم راه دارد. رفتیم منزل سردار جنگ، سردار ظفر، سردار جنگ، صارم‌الدوله، سیدجهاد اکبر بودند. سردار محتشم برادر سردار جنگ حاکم اصفهان شده است از قرای که می‌گفتند اصفهان قدری منظم شده است ولی نان بسیار کم است رعیت‌های دهات اصفهان تماماً متواری شده‌اند. در دهات اصفهان نه رعیت پیدا می‌شود و نه گاو نه چیزی. از بروجرد گندم برای اصفهان خواسته‌اند در صورتی که خود بروجرد از اصفهان بدتر است و گندم پیدا نمی‌شود. آن جا هم تمام رعیت شهری را لرستانی‌ها غارت کرده‌اند. این است وضع (و) حال مردم.

بعد رفتم منزل سردار اسعد، او هم فحش می‌داد به وکلا و بد می‌گفت و اظهار یأس می‌کرد که مملکت خراب شده، چون او را وزیر داخله نکرده‌اند به این جهت بد می‌گفت (و) فحش به وکلا می‌داد.

پنج نفر فرنگی که از «ینگه دنیا» خواسته بودند برای مالیه، سه نفرشان که یکی رئیس است با دو نفر دیگر که مستشار هستند چند روز است وارد طهران شده در پارک مرحوم اتابک منزل دارند.

دوشنبه ۱۶ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

غروب رفتم خدمت حضرت اقدس (نایب السلطنه) رسیدم تا دو ساعت از شب گذشته در حضورشان بودم، صحبت می‌کردند که اگر بخواهند مسافرتی بکنند چه جور خواهند کرد، سرکار خاصه خانم هم خیال مسافرت دارد.

سه‌شنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

آقا شیخ عبدالنبی با پسرش مجدالشریعه آمدند، نهار را هم امروز این جا مدعو

هستند. بعد از نهار آقایان استراحت کردند من آمدم در اطاق اندرون قدری بازی کردیم، بعد عضدالدوله آمده با او هم مدتی بازی و صحبت کردم.

چهارشنبه ۱۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

از اخبارات تازه این است (که): گویا استرآباد هم برهم خورده (است). دیروز هم چهار عراده توپ از شهر بردند با پنجاه بختیاری (و) دویست نفر سوار رژیمان. بعضی‌ها می‌گویند رشید السلطان سرکشی کرده است به جلوگیری او می‌فرستند. بعضی‌ها می‌گویند برای استرآباداست. مختلف می‌گویند، برای اصفهان هم استعداد فرستاده‌اند آن جاها هم مغشوش است.

یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل سپهدار نبود در مجلس بود. قدری آن جا نشستم، عین‌الدوله آمد رژیمان لباس نظامی جدید پوشیده که مال رژیمان است، گویا یک دسته رژیمان را ابواب جمع او کرده‌اند.

اخبارات تازه این است که: سردار افخم حاکم استرآباد شده است. از این دو کرور لیره که دولت تازه قرض کرده است سه کرور تومانش را سپهدار گرفته است برای نظام (که) سه اردو بزند یکی در آذربایجان، یکی در کرمانشاه، یکی هم علی‌العجاله در شاهرود بزنند. این توپ‌ها که دیروز فرستادند، برای شاهرود و خط خراسان بوده است، رئیس اردوهم مسعودالملک است، دو اردوهم سیار خواهد بود، آن اُردوی سیار که با فاتح الملک رفت به شیراز برهم خورد، نظام‌السلطنه هم فاتح‌الملک را رئیس قشون شیراز کرده است، گفتند سپهدار بدش آمده بود، امروز به پیشکار نظام‌السلطنه خیلی فحش داده بوده است، یعنی به نظام السلطنه فحش زیادی داده بوده است که او چه حق دارد رئیس قشون معین بکند. یپرم را هم گفتند ناخوش است و این روزها می‌رود به فرنگستان.

در پنجشنبه ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل عون‌السلطنه منشی بانک استقراضی، کاری با او داشتم بعد سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۲۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: دیروز حاجی علیقلی‌خان سردار اسعد خیال مسافرت فرنگستان را داشته، جمعی از رجال رفته بودند منزلش (و) او را از مسافرت منع کرده بودند، معلوم (است که) به تحریک خودش بوده است.

شنبه ۲۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

رفتم منزل سپهدار. سرداراسعد، سردار محیی، سردارناصر، پسرش انتظام الدوله، نصرالملک، منتصرالدوله و جمعی بودند بعد سپهدار و سردار اسعد رفتند خلوت، من هم سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ۲۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

اخبارات تازه امروز: باز حاجی علیقلی خان سردار اسعد می‌خواستند بروند به فرنگستان، جمعی از کسبه و تجار جمع شده بودند که ما نمی‌گذاریم بروی شب را هم بعضی از کسبه آن جا خوابیده بودند خیلی قال و مقال کرده بودند رفته بودند دربار پیش نایب‌السلطنه و از او قول گرفته‌اند که تا یک هفته بماند. رفتم منزل حاجب الدوله قدری بلیارد بازی کرده، عمید حضور (و) دکتر شیخ محمد خان (و) عبدالله میرزا بودند، باری یک ساعت از شب آمدم رو به منزل. دختر نیرالدوله را برای پسر دوم احتشام السلطنه امشب عروسی کردند، با موزیک (و) تشریفات عروس را دیدم که می آوردند.

دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

امروز دختر نظام‌السلطنه حالیه را برای عباس میرزا پسر فرمانفرما عقد کردند، باری دیگر از اخبارات تازه این است که: عضدالدوله چند روز پیش به قدر بیست هزار تومان در عدلیه محکوم شده است، پلیس زیادی فرستاده بودند در خانه عین‌الدوله (و) خیلی افتضاح کاری کرده بودند به سر عین‌الدوله برای خاطر عضدالدوله.

سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

درةالدوله آمد این جا قدری با او صحبت کردم. صرف نهار شد. عصری برخاسته نماز خوانده قدری روزنامه نوشتم، تمام روز را در منزل بودم.

چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

اخبارات تازه که چند روز است انتشار دارد از این قرار است، خاطرم رفته بودم بنویسم: سردار معتضد حاکم کرمانشاهان، یمین‌الممالک حاکم رشت، فخرالملک حاکم یزد شده از طرف عربستان رفته است و اسداله میرزاحاکم عربستان شده است، مجدالملک را هم می‌گویند حاکم همدان شده است، وزیر مالیه استعفا کرده و استعفایش هم قبول شده است. داماد اقبال‌الدوله (هم) حاکم قم شد.

پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

رفتم منزل آقا میرزا آقا خان (برای) عقدکنان. دختر آقا میرزا آقا خان را عقد کردند برای پسر حاجی محمد حسین حریر فروش.

جمعه ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

صبح قدری روزنامه نوشتم غروب رفتم قدری راه رفتم. حاجی امین‌الخاقان، آقا

میرزا آقا خان، (و) ارباب شهریار، معزءاخوی و مجدالشریعه بودند.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

از اخبارات تازه این بود: پریشب یک نفر بختیاری رفته بوده است خانهٔ یک زنی، او را برداشته برده بوده است به خانه‌اش، پلیس می‌خواسته است ممانعت بکند با پلیس دعوا کرده، یک بختیاری دیگر از عقب سر او تیراندازی کرده زن را به ترکش گذارده برده بود خانه‌اش. پلیس جمع شده بودند نتوانسته بودند دختر (را) رها کنند. این در شهر شهرت کرده است که یک بختیاری یک دختری را از یک خانه دزدیده بوده پلیس خواسته است ممانعت کند دعوا شده است. ولی از قرار، دختر رفیق بختیاری بوده، بعد زنش شده است، بردند نظمیه بعد آن ها را ول کردند. یپرم که جزء پارتی‌های سردار اسعد است، روزنامه نویس‌ها هم از سردار اسعد پول می‌گیرند یک جوری به قول عوام دسته‌اش را در کردند. ولی اغلب از بازاری‌ها دنبالهٔ این کار را ول نکردند، مثل حاجی محمدتقی و غیره، امروز رفته بودند پیش ناصرالملک (و) در مجلس آمده بودند (و) بعضی گفتگوها شده (اسب) دور نیست که رفته رفته این کار بزرگ بشود. سردار اسعد متوحش بود.

بعد یمین‌السلطنه و هرمز میرزا آمدند. سید... صرّاف آمده مدتی صحبت کرد. سید که یکی از آن ارقه‌هاست از مشروطه و وضع حالیّه بد می‌گفت و می‌گفت ما مشروط بر پا کردیم، این چه مشروطه است (و) مزخرفات می‌گفت، از اغلب مردم بد می‌گفت. این سید یکی از آن مشروطه خواه‌های (دموکرات) است، رسول زاده که یکی از نویسنده‌های روزنامه ایران‌نو بود (و) رعیت روس است چند روز قبل از سپهدار و وزراء بد نوشته بود، به سفارت گفته شده او را تبعید کرده‌اند. این سید می‌گفت چرا بایست رسول‌زاده را بیرون کنند، (در) مملکت قانونی تبعید یعنی چه؟

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۹

یمین‌السلطنه، تیمور میرزا، همایون میرزا، پسرهای حضرت‌اقدس ظل‌السلطان آمدند این جا، بعد عضدالدوله از منزل امیراعظم تلفن کرد که بیائید این جا. من با شاهزادگان سوار شده رفتیم منزل امیراعظم، خودش نبود ولی عضدالدوله بود. معلوم شد چند روز پیش که در عدلیه عضدالدوله محکوم شده بود پلیس‌ها رفته بودند از عضدالدوله هفده هزار تومان پول بگیرند، به سر عین‌الدوله افتضاح کرده بودند، بعد عین‌الدوله با عضدالدوله دعوا کرده (و) او را از خانه‌اش بیرون کرده است او هم آمده است خانه امیراعظم. به جز یک خانه که جنب خانه‌های عین‌الدوله است چیزی ندارد. هر چه هست و نیست این است خود داند با طلب کارهایش.

اخبارات (تازه): گویا حضرات بازاری‌ها برای واقعه بختیاری (و) حکایت بردن آن دختر، هر چند سردار اسعد با نظمیه یکی است و به مردم می‌خواهند امر را مشتبه کنند ولی مردم آن چراکه بایست بفهمند فهمیده‌اند (و) در این کار سخت ایستادگی کرده‌اند (و) گویا خیال بستن بازار را داشته‌اند.

یک ساعت به غروب مانده سرکار خانم معززالملوک برحسب دعوت اخترالدوله رفتند خانه اخترالدوله، چون امشب شب چله مادرش وجیه‌الدوله است. دخترهای شاه شهید و جمعی بودند.

دوشنبه سلخ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

تمام روز را در منزل بودم (و) به جائی نرفتم، شب هم حاجی امین‌الخاقان، آقا میرزا آقاخان، معز اخوی و نوکرها بودند.

سه‌شنبه غرو شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۹

سوار شده رفتم سفارت روس پیش «مسیوکبرس» مترجم اول کاری داشتم بعد آمدم منزل.



با موثق‌الدوله در عمارت بلور حضور همایونی مشرف شدیم. مشغول خواندن درس بودند، یعنی درس‌های صبح را مذاکره می‌کردند. ماشاءالله خیلی چـاق شده‌اند اسباب توپ‌بازی فراهم کرده‌اند که عصرها توپ‌بازی کنند برای این که لاغر شوند.

چهارشنبه ۲ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: دیروز حاجی علیقلی خان سردار اسعد به طرف فرنگستان تشریف کثیفشان را بردند.

عصری قدری رفتم بیرون، حاجی امین الخاقان، آجودان حضور، معز اخوی ارباب شهریار بودند، مدتی صحبت کردیم. آجودان حضور از قراری که صحبت می‌کرد از بابت مواجب سوار بعضی مطالبات دارند، (درباره) سوار و ایل «پیرانوند» هر چه نوشته بود از طهران جواب نداده بودند، لابد شده خودش مراجعت کرد برای اصلاحات اموراتش. ولی من این حرف‌ها را باور نکردم.

از قراری که ارباب شهریار می‌گفت سه نفر معتبرین پارسی‌ها که در هند (هستند) از جانب تمام پارسی‌های هند که آن جا هستند، چه پارسی‌های خود هند (و) چه‌مهاجرینی که از ایران رفته‌اند آمده که سروگوشی به آب بدهند که (آیا) (ایران) قابل این شده است که دوباره مهاجرت بکنند به ایران و پول بیآورند برای تجارت یا خیر! از قرار یکی معاول وزارت خارجه هند بوده است، یکی مهندس است و هر سه از آن با اطلاع‌های دانا هستند، چند روز دیگر هم خواهند رفت، از قراری که می‌گفت خیلی از وضع حالیه ایران بد می‌گفتند و افسوس ایران را می‌خوردند.

پنجشنبه ۳ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، حضرت اقدس رفته بودند خانه بانو عظمی، دیروز هم تشریف برده بودند منزل اخترالدوله و شرف السلطنه و عزالسلطنه. باری رفتم خدمت سرکار خاصه خانم و تا غروب بودم که حضرت اقدس تشریف آوردند. یک ساعت از شب رفتم حضورشان شرفیاب شدم.

جمعه ۴ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

دعاهای عصر جمعه را خوانده بعد رفتم بیرون، سعید العلماء، حسن‌خان فرنگی و ارباب شهریار بودند.

شنبه ۵ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

قدری روزنامه نوشته، استراحت کردم عصری برخاسته بیرونی را قرق کرده رفتیم قدری گردش کردیم.

یکشنبه ٦ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

چند روز بود حالم کسل بود. امروز مُسهِل «فلوس» خورده بودم، دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم دَرِ خانه. دیروز ناصرالملک به موثق‌الدوله گفته بود فلانی هیچ دیده نمی‌شود، کجاست؟ فرستاده بودند احوالپرسی، در واقع احضارم فرموده بودند.

عصری سوار شده رفتم دَرِ خانه، اول رفتم پیش موثق‌الدوله، توی باغ جلو اطاق برلیان راه می‌رفت. ناصرالملک هم در آلاچیق با آقا سید علی آقای یزدی خلوت داشت من با موثق‌الدوله قدری در باغ گردش کردم. آن حوض بزرگ جلو شمس‌العماره را کوچک کرده‌اند. بعد با موثق‌الدوله رفتیم درعمارت بلور حضور همایونی مشرف شدیم مشغول خواندن درس بودند، یعنی درس‌های صبح را مذاکره می‌کردند، ماشاءالله خیلی چاق شده‌اند. اسباب توپ بازی فراهم کرده‌اند که عصرها توپ بازی کنند برای این‌که لاغر بشوند. نصرت‌السلطنه هم بود، ولیعهد هم د رس‌هایش را خوانده بود (و) مشغول توپ بازی بود. باری احوالپرسی فرمودند، بعد آمده توی باغ ناصرالملک را هم دیدم، احوالپرسی کردند.

اخباراتی که شنیده شد این است که: امروز دو نفر زن آمده بودند توی حیاط. بعد معلوم شد که زیر چادرشان هم طپانچه داشته‌اند، گرفته برده بودند نظمیه استنطاق بکنند. بعد ناصرالملک وقتی که از در دیوان خانه بیرون می‌آید طوری سوار کشیک خانه و ژاندارم‌ها دورش را می‌گیرند که کسی او را نمی‌تواند ببیند.

باری من سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. نبود و از آن جا رفتم منزل اعتصام‌السلطنه، خودش نبود، حشمت‌الممالک، آجودان حضور، ایرج میرزا، منوچهر میرزا، حبیب‌الله میرزا، ... حسین علی میرزا بودند. بعد گفتند اسداله میرزا لقب شهاب‌الدوله گرفته است (و) حاکم عربستان شده، حالا حاکم کردستان شده است.

دوشنبه ۷ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است: حکومت قزوین را از احتساب‌الملک گرفته دادند به سردار همایون. اردبیل هم مشغوش است. گویا اردوی دولتی را هم برهم زدند. بروجرد هم مغشوش است.

عصری برحسب دعوت محتشم‌السلطنه رفتیم به خانه مؤتمن‌الدوله (برای) عقدکنان، دخترش را می‌دهد (به) مدیرالسلطان کارگزار عراق. عقد را سه روز قبل کرده‌اند امروز در واقع عصرانه دعوت کرده‌اند. «دسته حسن‌علی‌اکبر» بازی درآوردند، دو نفر هم سازنده چی قفقازی بودند، ساز می‌زدند.

امروز ناصرالملک تمام وکلا را خواسته بود (و) در عمارت ابیض با آنها ملاقات کرده بود، بعد آنها رفته بودند در عمارت شمس‌العماره، دیگر معلوم نشد که برای چه کاری و چه خیالی دارند.

سه‌شنبه ۸ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

آقا میرزا آقاخان صحبت می‌کرد که: رفته بوده‌اند شرکای خالصه به دربار

گفت‌وگو با وکلا و وزراء کرده بودند، کار به فحش کشیده بوده است، به یکی از وکلای خراسان فحش داده بودند در حضور نیابت سلطنت و هیأت وزرا.

کار اردبیل هم مغشوش است، حاکم آن جا، با اسب جلو نمدی فرار کرده است به تبریز. دیگر از اخبارات تازه این است که: از طرف دولت هر چه می‌خواهند سوار بختیاری به جائی بفرستند، خوانین قبول نمی‌کنند.

چهارشنبه ۹ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: مُعز، اخوی دیروز رفته است منزل ظهیرالاسلام که من از طرف چهار صد نفرآمده‌ام که چهار صدتومان (و) به قولی چهار هزار تومان بدهید والاّ شما را خواهیم کشت، او هم به کمیسری اطلاع داده بود او را گرفته بردند در نظمیه حبس کردند گویا امامت مسجد سپهسالار که با آقا سید کمال است (پیش‌تر) با ظهیرالاسلام بود حالا باز ظهیرالاسلام می‌خواهد به این کار دست اندازی بکند. سید کمال چون مرافعه حاجی امین الخاقان در محضر او است با معز آشنائی پیدا کرده است، معز خودش را هر ساعت یک جور قلمداد می‌کند، با مخبر روزنامه ایران نو هم آشنائی دارد، گفته بوده است من دموکرات هستم. در روزنامه بعضی لایحه‌ها چاپ می‌کند هر روز یک جور گرفتاری پیدا می‌شود، خداوند انشاءالله اهلش بکند!

دیگر از اخبارات تازه این است که: در شهر معروف است ولی هنوز معلوم نیست که راست است یا اراجیف است. از قرار دولت روس و انگلیس «پروتست» کرده‌اند که اگر تا بیست روز دیگر ایران را مرتب نکردید ما محمدعلی‌شاه را می‌آوریم مرتب کند. گفتند اجزاء و اتباعش هم در استرآباد آمده‌اند (و) مشغول کار هستند. سالار الدوله هم گفتند آمده است به طرف ساوجبلاغ و مکری و دورش سوار زیادی جمع کرده است. اردبیل را هم دوباره گفتند قشون روس آمده است نظامی کرده است.

عصر سوار شده رفتیم دروازهٔ دوشان تپه که باغ عین‌الدوله بود و حالا مال حاجی معین‌السلطان است عصرها تمام جنده‌ها می‌روند به فرح آباد به قدر سی چهل درشکه، مردها هم دنبالشان آن جا جمع می‌شوند برای تماشا. اوّل زن‌ها در خیابان لاله‌زار می‌رفتند آن جا افتضاح بار می‌آوردند حالا خیابان دوشان تپه و فرح‌آباد. من دیدم بد است افتضاح دارد آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۰ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

تمام روز در منزل بودم جائی نرفتم.

جمعه ۱۱ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

عصری نمازخوانده، رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شدم بعد وزیر مختار روس آمد حضور حضرت اقدس، چون فردا صبح می‌خواهد برود شمیران آمده بود خداحافظی.

شنبه ۱۲ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

امروز هم تمامش در منزل بودم.

یکشنبه ۱۳ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

رفتم منزل امیراعظم، عضدالدوله من را خواسته بود. عضدالدوله هنوز منزل امیراعظم است. قدری صحبت کرده، بعد گفتند: «طلبکارها من را خیلی اذیت می‌کنند، همچه تصور می‌کنند که من دارای چیزی هستم!». از من خواهش کرد (که) بروم خانه حیات شاهی، چون دیوان خانه به شرع رجوع کرده است، بروم آن جا شهادت بدهم که

عضدالدوله از خودش دارائی (شخصی) ندارد و الان کفیل مخارجبش هم امیراعظم است.

باری رفته شهادت داده، از آن جا رفتم خانه مؤیدالدوله، نبود. از اخبارات تازه این بود که: دیروز سربازهائی که در شیراز هستند برای خاطر مواجبشان یا برای کار دیگر شوریده، رفته بودند به قنسولگری انگلیس به عنوان تحصن. سوارهای هندی که در قنسولگری هستند همچه تصور کرده بودند که این فوج می‌خواهد بریزد به قنسولگری و قوام‌الملک راکه در آن جاست به غلبه بیرون بکشد. این بوده است (که)سوارهای هندی مدافعه می‌کنند، سرباز(ها) هم جنگ می‌کنند (و) با هم زد و خورد می‌کنند، یک نفر سوار هندی کشته شده است هفت نفر هم از سربازهاکشته می‌شود ولی شرحش بایست غیر از این باشد. اگر سربازها خیال تحصّن داشتند چرا با تفنگ رفته بودند؟ باری بعد معلوم می‌شود (و) خواهم نوشت.

دوشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

اخبارات تازه: سالارالدوله در میاندوآب و آن طرف‌های آذربایجان مشغول استعداد جمع کردن (است) و به طرف مراغه می‌آید.

امیرمفخم هم در لرستان زدوخورد سختی با پیرانوندهاکردهٔ است، از قرار آن چه از این جا به او تفنگ و فشنگ داده بودند تفنگ‌های سه تیر و فشنگ‌های «ورندل» بوده است. از طرف بختیاری چهار لنگ هم استعداد (و) تفنگچی و سوار خواسته است.

سه شنبه ۱۵ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

عصری رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شده. شاهزاده عزالدوله. دبیرالدوله حضور مبارکشان بودند با وکیل السلطان پسر دبیرالدوله.

چهارشنبه ۱٦ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

رفتم منزل نیرالدوله چند روز است که حاکم خراسان شده است، سپهدار هم دو روز است که باز قهر کرده، رفته بوده است شمیران امروز آمده. دیروز زن‌ها هم در دِرباب به وزراء فحش زیادی داده بودند. از قرار امیر نظام که حاکم کردستان بود چندی است درهمدان‌است (و) حکومت شیراز رابه او داده‌اند ولی معلوم نیست که برود یا نرود.

اخبار تازه: مستشارالدوله که وزیر داخله است حکومت‌ها را مشغول حراج است (و) اغلب حاکم‌ها را مغزول کرده ولی هنوز به جایش حُکّام جدید را معین نکرده است. برای این که درست حراج بکند! فرنگی‌های ینگه دنیائی (هم) که برای مالیه آمده‌اند مشغول کار هستند، معاون‌الدوله که وزیر مالیه است در واقع بی‌کار است.

عصری سوار شده رفتم منزل معین‌السلطان. باری دو روز قبل در عشرت‌آباد ظهیرالدوله جشن گرفته بوده است دو روز و یک شب دراویش آنجا بوده‌اند.

پنجشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

چند روز قبل حضرت‌اقدس تشریف برده بودند بالای دَرشت، چون یک قنات جدیدی مشغول کندن هستند، (برای) سرکشی. چند آهو به نظر مبارکشان آمده بود می‌خواستند صید کنند نشده بود ولی اسب دوانده بودند. یکی از بچه‌هایش را زنده گرفته بودند آورده یک بز برایش دایه گرفته بودند (که) شیرش (بدهد).

جمعه ۱۸ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که دیروز سپهدار فرار کرده است، دیروز بعد از ظهر رفته است به طرف فرنگستان، جهتش (را) چندین جور می‌گویند. دو سه روز است وکلا دوره‌اش کرده توضیحات می‌خواهند. برای اغتشاش ولایات اطراف، بعضی کاغذجات

هم گویا از او به دست آورده‌اند که خلاف قانون بوده است. پدر مردم را درآورده آخرش هم فرار کرده. می‌گفتند دیروز از در خانه که بیرون رفته است یکسره رفته است.

شنبه ۱۹ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

اخبارات: می‌گویند سپهدار به طرف تنکابن رفته است بعضی‌ها می‌گویند به فرنگ رفته. حکومت آذربایجان را که به علاءالدوله داده‌اند خاطرم رفته بود بنویسم. گویا استعفا کرده امان‌الله میرزا نایب الحکومه شده است در آذربایجان.

دیگر می‌گویند: سالارالدوله مراغه است از طرف دولت دور شهر تبریز را سنگربندی کرده‌اند ولی گویا خود اهل شهر ریخته سنگرها را خراب کرده گفته‌اند (که) ما با کسی جنگ نداریم اگر سالارالدوله آمد قدمش روی چشم.

یکشنبه ۲۰ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، بیرون تشریف داشتند. نایب اول قنسولگری دولت روس با یک نفر دیگر از صاحب منصب‌های روس، بودند. دو نفر از زن‌هاشان هم خدمت سرکار خاصه خانم بودند.

باری دو ساعت از شب گذشته آمدم منزل عمیدالملک، وثوق السلطنه که وزیر لشگر است (و) قوام‌السلطان (و) احتشام‌الملک و جمعی بودند.

اخباراتی که شنیده شد این است: سپهدار (به) انزلی وارد شده است (و) خیال مسافرت فرنگ را دارد، مستشارالدوله هم که وزیرداخله است با معاون الدوله وزیر مالیه دعوا کرده (و) وزیر داخله استعفا کرده است.

دوشنبه ۲۱ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

آقای اعزازالسلطنه (و) علیقلی میرزا آمدند این جا صحبت می‌کردیم.

سه‌شنبه ۲۲ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

ژنرال قنسول روس و دو دخترهایش (و) دو نفر نایب‌های اول و دوم (سفارت) با زن‌هایشان در امیریه دعوت دارند. باری حوض خانه را خوب درست کرده بودند: در یک صُفّه‌اش میز نهار گذارده بودند یک صِفّه دیگر (را) هم برای نشیمن خیلی خوب درست کرده بودند (و) گل‌های خوب چیده بودند.

باری مهمان‌ها آمده؛ مؤیدالدوله، آصف السلطنه، من، سعدالملک، ظل السلطنه، از آقاها هم علیقلی میرزا، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، اعزازالسلطنه، اعتضاد الخاقان بودند (و) میرزا یوسف‌خان مترجم قنسولگری (و) اعلم‌السلطنه، باری نهار خیلی مفصل خوبی صرف شد.

یک ساعت به غروب مانده مهمان‌ها رفتند. از حضور حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) استدعا کردیم، شب را هم از چاکران پذیرائی بفرمایند و مهمان نمایند به مطرب‌های زنانه. شب مطرب‌های زنانه آمدند، دسته ایران خانم بد نبودند، الحمدالله خوش گذشت، تا ساعت شش مشغول بودیم.

چهارشنبه ۲۳ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

ناصرالملک به عنوان چند روزه رفته است چاله هرز، سپهدار با این وضع معلوم نیست چه مقصدی دارد؟ گو خیال فرار داشته باشد والا با این روزگار، رفتن رئیس‌الوزراء یعنی برهم خوردن کابینه.

از اخبارات این است که سالار الدوله دورش جمعیت زیادی جمع شده (و) به طرف مراغه (و) کردستان می‌رود، شهرت دارد که از طرف اعلیحضرت محمدعلی‌شاه مأموریت دارد، (از) بعضی تجار هم پول خواسته بود به او داده‌اند. سوار و جمعیت دورش خیلی هستند. رشیدالسلطان هم که در خط راه خراسان مشغول کار است و از

تجّار شاهرود و بسطام هم پولی گرفته، مالیات جمع می‌کند،گفتند رئیس نظمیه و باندرل و عدلیه آن جاها راگرفته زنجیر کرده است، شیراز هم به‌کسی اعتنا نمی‌کند.

پنجشنبه ۲۴ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

رفتم منزل امیراعظم پیش عضدالدوله، بشیر حضور آن جا بود. مدتی صحبت کرده بعد هم امیر اعظم از وزارت جنگ آمد، از روزی که سپهدار رفته امیر اعظم تغییر لباس داده است یعنی آن فرم لباس نظام را تغییر داده سرداری معمولی نظامی می‌پوشد. خیال وزارت جنگ را معلوم می‌شود دارد.

امشب شب اول تاج‌گذاری پادشاه انگلیس است. سفارت انگلیس هم امشب ضیافت داده.

جمعه ۲۵ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

این چند روزه خیال رفتن به شمیران را دارم (که) برویم زرگنده همان باغ دکتر «مرل». مشغول جمع‌آوری اسباب‌ها بودیم.

شنبه ۲۶ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

عصرقدری قرآن خوانده‌روزنامه‌نوشته‌سوارشده‌رفته چندجا، صاحب‌خانه‌ها نبودند.

یکشنبه ۲۷ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم به دربار، پیش موثق‌الدوله، خداحافظی رفتن شمیران، او هم مشغول تهیه بود که چهارشنبه غره (ماه)شاه را ببرد شمیران. ناصرالملک هم که در

چاله هرز است.

اخبارات تازه این است که: رشیدالسلطان مشغول زدوخورد است، خطّه خراسان را قرق کرده است؛ سبزوار، (و) شاهرود و بسطام را در واقع ضبط کرده است. رئیس نظمیه (و) عدلیه و سایر دوائر آن جاها راگرفته زنجیر کرده است (به) عوض برادرزاده‌اش اگرچه برادرزاده‌اش را ول کرده‌اند، یعنی به دست نیرالدوله که حاکم خراسان است سپرده‌اند (که) هر وقت برود با خودش ببرد ولی نه حاکم منصوب می تواند برود نه حاکم معزول می‌تواند بیاید ولی باز ژاندارم (و) مستحفظ دور و بر برادرزاده رشیدالسلطان هستند (و) هر وقت از خانه نیرالدوله می‌رود حمام با ژاندارم می‌رود.

از اخبارات تازه دیگر این است که: ستارخان و باقرخان رفته‌اند عقب سپهدار. قزوین هم برهم خورده، بازارهایش را بسته‌اند. اردبیل (و) سایر جاهای دیگر ایران هم مغشوش است. امروز سپهدار می‌خواسته است از غازیان حرکت کند انجمن ولایتی مانع شده‌اند که صبر کند تا ستارخان و باقرخان دو تا پدرسوخته‌های دزد، به سپهدار خونخوارِ دیوانهٔ بی همه چیز برسند آن وقت اگر می‌خواهد برود، برود. امروز هم در مجلس رأی داده‌اند که سپهدار به ریاست وزرائی و وزارت جنگ برقرار باشد (و) از جانب خودش یک نایب معین بکند (و) اگر می‌خواهد، چهل پنجاه روز برود به فرنگستان. ستار هنوز به سپهدار نرسیده است، وزراء هم فردا می‌روند پیش ناصرالملک. باری بعد مؤثق‌الدوله آمده با هم سوار شده رفتیم، او را در خانه حرمت الدوله رسانده از آن جا رفتم منزل. عین‌الدوله، ناخوش‌است احوال او راپرسیده.ناظم‌الاطباء(و) رئیس‌التجار و امیراعظم بودند.

دوشنبه ۲۸ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

نهار صرف کرده قدری روزنامه نوشته استراحت کرده بعد سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده آمدم منزل.



سپهدار اعظم

مطالب سپهدار سه چیز است: اختیار تام داشته باشد، مسئول مجلس نباشد و مسئول نیابت سلطنت باشدو اختیار پول که جان کلام انجاست به دست خودش باشد، مجلس هم در توقیف باشد و در واقع شاه مستقلّی باشد.

سه شنبه ۲۹ شهر جمادی‌الاخر ۱۳۲۹

رفتم منزل امجدالدوله، دیروز عصری عیالش که مادر عمیدالملک و احتشام الملک است مرحوم شده است. مجلس ختم داشتند.

چهارشنبه غره شهر رجب ۱۳۲۹

اخبارات: گفتند رشت برهم خورده اغتشاش است. باری امروز هم بندگان همایونی به ییلاق تشریف بردند به صاحبقرانیه. آدَمِ «تومانیانس» می‌گفت؛ دهات قزوین «تومانیانس» را چاپیدند. از قرار، مسیح خانِ کلاکاوند و جلیلوند و چند نفر دیگر هم عهد و هم قسم شده‌اند (و) مشغول بچاپ بچاپ هستند!

پنجشنبه ۲ شهر رجب ۱۳۲۹

اخبارت تازه: نظام السلطنه سرتیپ از فرنگستان آمده، دختر نظام الملک را برای اعزازالدوله امروز عقد کردند.

جمعه ۳ شهر رجب ۱۳۲۹

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس (و) تا یک ساعت از شب گذشته در حضورشان بودم بعد سوار شده آمدم منزل غنچه خانم، قدرت‌السلطنه (که) یکی از دخترهای شاهنشاه شهید است (و) من مادرش را به زور به شاه دادم و حالا عیال معتمدالدوله‌است ومعتمدالدوله هم(در)فرنگستان است، آن جا بود. وضعش بسیار بد است.

شنبه ۴ شهر رجب ۱۳۲۹

اخبارات تازه که در روزنامه‌ها نوشته بودند اینست که: سالارالدوله فرار کرده است.

یکشنبه ۵ شهر رجب ۱۳۲۹

عصری معیّرالممالک آمده مدتی صحبت کرده با هم سوار شده رفتیم منزل مستوفی‌الممالک. شمس الشعراء، لسان‌الحکماء، دوست‌محمدخان پسر خان معیرالممالک، سیدحسین بروجردی که سابقاً وکیل بود، بودند.

اخبارات تازه این است که: سپهدار در رشت است هر چه وزراء تلگراف به او می‌کنند بیاید نمی‌آید. مطالبی که او دارد، به یک اندازه قبول کرده‌اند ولی باز او نمی‌آید. دیروز وزراء ناچاراً رفته(اند) به تلگراف خانه و به رئیس الوزراء، تلگراف زده(اند که) هیأت وزراء استعفا کرده‌اند، جواب هم هنوز از سپهدار نیامده است. مطالب سپهدار چندین چیز است:

اوّل این که: اختیار تام داشته باشد بعد این که؛ مسئول مجلس نباشد مسئول نیابت سلطنت باشد و اختیار پول که اصل کاری و جان کلام این جاست به دست خودش باشد مجلس شورای ملی هم به قدر یکسال در توقیف باشد. در واقع شاه مستقلی باشد.

عدلیه هم که در توقیف است، سه اطاق بیش‌تر در عدلیه باز نیست؛ یکی ابتدائی، یک شعبه‌ثانی جزا،یکی هم شعبه تجارت. باقی اطاق‌های عدلیه درهایش را بسته، مشغول تغییر اجزاء هستند، باری گویا اجزای عدلیه تا امتحان ندهند داخل عدلیه (نباید بشوند).

دیگر از اخبارات این که: امروز (عصر) ناصرالملک از شمیران مراجعت کرده آمده به شهر، وزراء و وکلا را خواسته خیلی با آن‌ها صحبت کرده بوده است ولی معلوم نشده از چه بابت حرف زده، بعد خواهم نوشت.

امروز عصری هفت، هشت گاری معجلاً «سرباز فرم» سوار کرده به طرف قزوین فرستادند، معلوم نیست که در قزوین چه خبر است دهات اطراف راکه مشغول بچاپ بچاپ هستند. سالارالدوله (هم) در جاف کردستان است شهرت یافته بود که فرار کرده است ولی دروغ است در طرف «مکری» کردستان است. رشیدالسلطان (هم)که مشغول چاپیدن خطّه خراسان است (و) رو به طهران می‌آید.

دوشنبه ٦ شهر رجب ۱۳۲۹

(در طهران) گاری گیر نمی‌آید، هر چه بوده، کرایه کرده، سرباز نشانده، بردند به طرف قزوین. از قرار امروز هم دوچرخه زیادی سرباز نشانده به طرف قزوین حمله کرده‌اند. گفتند سپهدار امروز به طرف طهران حرکت کرده پدر سوخته آن قدر حُبّ ریاست دارد (که) سردرگم است. پسر دوم معین السلطان که در مسکو تحصیل می‌کرد، آمده است که برایش عروسی بکنند.

سه شنبه ۷ شهر رجب ۱۳۲۹

صرف نهار کرده، استراحت شد. عصری برخاسته نماز و قرآن خوانده. قدری روزنامه نوشتم.

چهارشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۲۹

عصری نماز و قرآن خوانده رفتم بیرون آقامیرزا آقا خان بودند قدری صحبت کرده، از آن فرمایشات که آدم را از زندگانیش سیر می‌کند منحصر به خودش است فرمودند! باری مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

پنجشنبه ۹ شهر رجب ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: سپهدار آمده است به قزوین، چند روزی آن جا خواهد بود. گفتند چند نفری هم از طهران رفته‌اند برای کشتن او. از آن جا هم به او اطلاع داده‌اند (که) حفظ خودش را بکند این شهرت‌ها را نمی‌دانم دوستانش می‌دهند یا دشمن‌هایش.

دیگر از اخبار گفتند: سالارالدوله کردستان را تصرف کرده است. رجال، علماء



صمصام‌السلطنه بختیاری

«صمصام‌السلطنه می‌گفت محمدعلی‌شاه وارد سرحد شده است. می‌گفت من هم به طرف فرنگستان فرار خواهم کرد.»

(و)اعیان تماماً تمکین او را کرده، در کردستان جلوس کرده است. مجلل السلطان نوکر اعلیحضرت محمدعلی شاه گفتند آمده است به اردبیل. این شهرت‌هاست تا چه بشود. مقصود سپهدار انفصال مجلس است (که) چندی در مجلس بسته باشد (و) انحصاراً بی مّودی ریاست کند.

جمعه ۱۰ شهر رجب ۱۳۲۹

صبح سوار شده رفتم منزل ارباب شهریار و عصری قدری روزنامه نوشتم.

شنبه ۱۱ شهر رجب ۱۳۲۹

رفتم امیریه خدمت سرکار خاصه خانم رسیدم، همشیره کوچکش عالمتاج خانم را فردا برای میرزا باقر خان خواهر زاده حاجی ملک‌التجار عقد می‌کنند.

(بعد) رفتم منزل سردارظفر، نبود، صمصام‌السلطنه بود، بعد علاءالدوله و سهام‌الدوله و میراز ابراهیم خان سفارتی که وکیل است آمده اخبارات تازه داشتند (و) صحبت می‌کردند از این قرار: شیراز از دیروز تا به حال برهم خورده است، اهلش دو دسته شده‌اند. بازارها را بسته مشغول سنگربندی هستند. دو نفر مقصر را نظام‌السلطنه فرستاده (بوده) است بگیرند زده‌اند آدم‌هایّ حکومت را کشته‌اند. بیرون دروازه هم، پُست را دزدیده‌اند. تفنگدار باشی نظام‌السلطنه با سوار رفته است برای گرفتن دزدها، دزدها تفنگدار باشی را کشته‌اند. شهر شیراز برهم خورده، نظام‌السلطنه گفته است این کارها را قوام الملک می‌کند، بایست به خانه او توپ بست. انجمن ولایتی با نظام‌السلطنه همراه هستند، اغلب علماء و تجار هم برضدش هستند در واقع دو قسمت شده‌اند. صمصام‌السلطنه خوشحال شده ولی نظام‌السلطنه گفته است (که) چنین و چنان می‌کنم. وزیر داخله این جاها که می‌شود می‌گوید من مستعفی هستم. (ولی) گاه گاهی زیر جلی

پول می‌گیرد و حکومت‌های کوچک به مردم می‌دهد.

از هیأت وزراء هم به نظام‌السلطنه اختیار تام داده شده. علاءالدوله امروز در مجلس بوده است برای کارهایش که برود به آذربایجان، سهام‌الدوله را هم می‌خواهد ببرد برای حکومت اردبیل فردا هم باز مجلس است برای کار علاءالدوله، صمصام‌السلطنه هم به وکلا بد می‌گفت وکلا هم از وزراءبد می‌گویند. امروز که وزراء را نظام‌السلطنه پای تلگراف خواسته بود هیچکدام نبودند، معاون‌هایشان بوده‌اند، بلکه در مجلس هم یک دو نفر بیشتر نبوده‌اند. سپهدار هم که در قزوین است دو عراده توپ خواسته، یک صد نفر سوار بختیاری با پسر سردار ظفر که سپهدار به قزوین خواسته بود، امروز از قزوین حرکت کرده(اند) و به طرف خمسه رفته‌اند. معلوم نیست برای چه مأموریتی؟

باری گفتند مجلل‌السلطان هم وارد خاک اردبیل شده است. اعلیحضرت محمدعلی‌شاه هم صمصام‌السلطنه می‌گفت وارد سرحد شده است ولی نگفت کدام طرف. می‌گفت: من هم به طرف فرنگستان فرار خواهم کرد اگر این طور باشد. یعنی به، میرزا ابراهیم خان (و) دکتر علی خان (و) نیرالسلطان که وکیل مازندران است می‌گفت، شماها هم فکر کارتان باشید! از این صحبت‌ها خیلی بود. سالار الدوله هم فردا وارد شهر کردستان می‌شود! برایش هم شهر را آئین بسته‌اند.

یکشنبه ۱۲ شهر رجب ۱۳۲۹

معز همایون، اخوی، که چندی بود در نظمیه توقیف بود دیروز مستخلص شده، امروز آمده بود (و) صحبت می‌کرد: (در)این مدت با امیر عشایر (و) بعضی از سرکرده‌ها که از اردبیل آورده‌اند و حبس هستند معاشر بوده، آن‌ها هیچ کاغذی نمی‌توانستند بنویسند او به آنها آموخته بود، چندین کاغذ به اردبیل نوشته به پلییس داده بودند (که)

بیرون برده بودند، نزدیک بوده است که از آنجا فرار بکنند. باری بعد فهمیده مستحفظشان را زیاد کرده بودند. (معزاخوی) کارها کرده بود: با کاغذ نَرد درست کرده بوده است با لوبیا مهره، با شمع طاس! کارها کرده بود!

اخباراتی که شنیده شده است: امروز صبح سپهدار وارد شهر شده است، دیگر این که کرمانشاه هم برهم خورده است (و) شلوغ شده است. عدلیه و نظمیه (و) سایر ادارات را برهم زده‌اند.

گفتند: سپهدار آمده است، رفتم دیدنش تنها بود، معلوم می‌شود آمده بوده است «چاله هرز» پیش ناصرالملک، از آن جا آمده است (به) زرگنده. این باغ را امسال به وزیر مختار اطریش که تازه آمده بوده است اجاره داده‌اند، وزیر مختار هم ده‌پانزده روز بلکه بیشتر این جا بوده بعد ناخوش می‌شود دکترها می‌گویند بایست بروی به فرنگستان برای معالجه او هم گویا با دخترش می‌روند به فرنگستان. باری سپهدار را خیلی کسل و متوهم دیدم!

دوشنبه ۱۳ شهر رجب ۱۳۲۹

حضرت اقدس امروز خیال تشریف فرمائی به شهر را دارند. امروز که روز عید حضرت امیرالمؤمنین (ع) است شاه برای سلام به شهر رفته، ناصرالملک هم رفته است. در راه صدای توپ‌های سلام شنیده می‌شد. سپهدار هم به کلی اسباب زندگیش را آورده است زرگنده، امروز هم به شهر نرفته است گویا به کلی استعفا کرده‌است.

عصری رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، عروس را هم نیم ساعت به غروب با تشریفات بردند، مهمان زیادی از هر قبیل (در) اندرون بودند.

سه‌شنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۲۹

یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. (بختیاری‌ها) در

منزل سردار جنگ بودند؛ صمصام‌السلطنه، سردار ظفر (و) سردار جنگ. بعدهم اسداله میرزا (که) شهاب الدوله شده است و حکومت کردستان را به او داده‌اند، و سردار افخم که چهار ماه است حکومت استرآباد را به او داده‌اند و ممتحن‌الدوله آمدند. شهاب الدوله اسدله میرزا، کالسکه نیم کروک پیدا کرده است.

پریروز سالارالدوله با سه هزار سوار مسلح وارد کردستان شده است با تشریفات هر چه تمام‌تر (و) طاق‌های نصرت برایش درست کرده‌اند، باکمال جلال و جبروت و استقلال (در کردستان است). متصل هم دورش جمع می‌شوند از اطراف. باری شهاب‌الدوله که این صحبت‌ها را می‌شنید با سبیل‌هایش بازی می‌کرد و فکر می‌کرد! سردار ظفر می‌گفت: می‌خواهی من تو را ببرم در سر حکومت بنشانم و بیایم؟ این حرف را که می‌زد، شهاب‌الدوله خوشش می‌آمد. (سردار ظفر) می‌گفت؛ سردار اسعد خیال آمدن ندارد، خوانین بختیاری می‌گفتند: تازه رفته است! می‌گفت اگر ما تماماً تلگراف کنیم خواهد آمد؟ جواب دادند نمی‌دانیم.

کابینه وزراء در واقع تغییر کرده است، بعضی‌ها استعفا کرده‌اند، بعضی‌ها بی‌تکلیف مانده‌اند. کرمانشاهان هم‌که خیلی شلوغ است، تمام ولایات اطراف مغشوش است.

چهارشنبه ۱۵ شهر رجب ۱۳۲۹

نزدیک صبح خوابی‌دیدم (و)می‌خواهم‌بنویسم، افسوس می‌خورم که چرا تا به حال خواب‌هایم را ننوشته‌ام،برای این‌که‌اثراتش را دیده‌ام. باری برگذشته افسوس نباید خورد.

اطراف و ولایات مغشوش است یعنی کمال بی‌نظمی و اغتشاش را دارد، نه شاهی، نه نایب السلطنه کاری، نه وزرائی در میان است. از این جهت در واقع مملکت ایران بی‌صاحب است، چند نفر دزد پدرسوخته وکیل شده‌اند و چند نفر دیگر که از آنها



محمدعلی‌میرزا در ایام تبعید

«ولایات مغشوش است. نه شاهی، نه نایب‌السلطنهٔ کاری، نه وزرائی، در واقع مملکت ایران بی‌صاحب است. چند پدرِسوخته وکیل شده‌اند و چند نفر دیگر که از آنها پدرسوخته‌تر هستند پارتی آنها شده‌اند و پدر مردم را درمی‌آورند. می‌گویند اعلیحضرت محمدعلی‌شاه دوباره به سلطنت رجعت خواهند فرمود تا این مملکت بیچاره از شر این گرگ‌های بی‌انصاف پدرسوخته نجات یابد. آمدن شاه در میان مردم خیلی شهرت دارد من هم بی‌اطلاع نیستم!»

پدرسوخته‌تر هستند پارتی آنها شده‌اند (و) پدر مردم را در می‌آورند، گاهی وکیل می‌شوند بعد وزیر می‌شوند برای فایدهٔ شخصی. زن...ها پدر مردم را در آورده‌اند، از این جهت است که می‌گویند اعلیحضرت محمدعلی شاه دوباره به سلطنت رجعت خواهند فرمود! تا که این مملکت بیچاره، این گوسفندهای مظلوم شبانی پیدا کنند و از شر این گرگ‌های بی انصاف پدر سوخته نجات یابند. آمدن شاه در (میان) مردم خیلی شهرت دارد من هم بی اطلاع نیستم!

باری صبح خوابی دیدم که: اعلیحضرت محمدعلی شاه در (یک) عمارت بزرگِ بلند دو مرتبه است ولی آن عمارت نیمه‌تمام است (و) هنوز در و پنجره‌اش را کار نگذارده‌اند (و) کاه گلی است. مثل این است که من برای شرفیابی حضور ایشان (رسیده‌ام) از یک طرفی (هم) مأموریتی دارم که بسیار خبر خوشی را آورده‌ام برای ایشان، با هزاران بشاشت و ذوق مژده آورده‌ام (و) کار لازمی دارم. از توی گالری شاه را دیدم با بصیرالسلطنه نشسته و به بصیرالسلطنه تکیه داده است، تعظیمی کردم، (از من) پرسید: چه خبر است؟ عرض کردم که بعضی عرایض لازمه دارم که بایست عرض کنم! خبرهای خوشی دارم بایست مژدگانی من را مرحمت بفرمائید. خیلی عرایض من اهمیت داشت خاطرم رفته چه بود همین قدر یادم هست (که) یکی از آن عرایض این بود که اگر بخواهی سلطنت تو طول بکشد (و) دوام پیدا بکند بایست به کلی تغییر حال داده باشی (و) از هر حیث آدم‌های صحیح در پیشت باشند. این پیغام‌ها هم گویا از طرف حضرت اقدس (نایب السلطنه) بود باری هنوز نپرسیده که عرایض چیست (و) من عنوان نکرده رو به من کرد و گفت: «تو آدم بدی هستی بسیار (آدم) دروغ‌گو، پست فطرت (و) نظر تنگ بی معنی رذلی هستی من از تو خیلی بدم می‌آید هیچ میل ندارم روی تو را ببینم. آن چه آن اعلیحضرت در وجود مبارک خودشان بود به من فرمودند، مخصوصاً از آن فرمایشی که فرمودند که: تو خیلی رذلی، خیلی تعجب کردم و به من خیلی اثر کرد، باری

عرایضم را نکرده از خواب بیدار شدم، خیلی خیلی متألم شدم به حدی که تا یک ساعت مات و متحیر بودم.

باری من به خدا راضیم که او بیاید به سلطنت و با من باکمال بی لطفی باشد. بهتر از این وضع حالیه است که از دست هیچ کس آسودگی نداریم.

اقلاً از دست آدم‌هایمان که آسوده می‌شویم، بلکه این قدر نوکرها به ما مسلط نباشند. آن چه من پیش خودم تصور کردم؛ آن عمارت خراب مملکت بی صاحب ایران (است)، شاه هم (به) سلطنت رجعت خواهند فرمود ولی تغییر اخلاق نخواهند داد، باز همان سردار ارشد و...و...و... دورش را خواهند گرفت، باز در کارش اخلال خواهد شد ولی امیدوارم انشاءالله به غیر از این که من خیال کردم بشود کار سلطنت خوب و محکم (و)اسباب آسایش مسلمانان‌بشود، من آن چه خالقم‌درباره‌ام خواسته‌است همان را خواهانم.

پنجشنبه ۱۶ شهر رجب ۱۳۲۹

نظام پسر غیاث نظام رئیس ایل غیاث‌وند که در قزوین رئیس امنیه بود (و) پدرش را هم پیر ار سال در قزوین سپهدار کشته (است)، چون (این‌ها) از قدیم با سپهدار خوب نبوده‌اند سپهدار بعضی ایرادات گرفته می‌خواسته است او را هم سیاست بکند، غیاث نظام از قزوین فرار کرده آمده است. سپهدار از آن جا که بسیار آدم بد کینه و (بد) طبیعت بلکه ... هر وقت بدستش گزگ بیفتد می‌خواهد بنی نوع انسان را از زمین بردارد، چنانچه اغلب که خلقش تنگ می‌شود برای آن است که چرا مردم زنده و سلامت هستند و راه می‌روند!

جمعه ۱۷ شهر رجب ۱۳۲۹

اخبارات تازه این که: همدان هم برهم خورده و اغتشاش است. رفتم منزل

امیراعظم، عضدالدوله هم هنوز آن جاست، امیراعظم می‌گفت: فردا استعفا می‌کنم، خیلی خلقش بد بود. اخبارات تازه گفتند: عزیزالله خان، و حبیب‌الله خان که قزوین و اطراف قزوین را اغتشاش کرده بودند آمده‌اند به اردوی دولتی (و) متحصن شده‌اند. سالارالدوله را هم گفتند دیروز در کردستان (به) سلام نشسته و به اسم اعلیحضرت محمدعلی شاه خطبه خوانده، تمام مردم هم تبریک گفته‌اند.

شنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۲۹

فردا به شمیران خواهیم رفت (و) در واقع به آن جا نقل مکان می‌کنیم.

یکشنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۲۹

به سلامتی امروز نوهٔ یمین السلطان (را) که دختر مقبل السلطنه باشد برای ناصرخان پسر معین السلطان عقد (می‌کنند).

دوشنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل سپهدار جمعی آن جا بودند ولی رفتند، وثوق الدوله و قوام‌السلطنه هم رفته بودند ولی سردار مؤید (و) ساعدالدوله بودند، بعد هم مؤتمن‌الملک که رئیس مجلس (است) آمد (و) قدری با سپهدار خلوت کرد و رفت.

اخبارات تازه خیلی است: اولاً تمام شهرها شلوغ است، سالارالدوله در کردستان (به) سلام نشسته و به اسم اعلیحضرت محمدعلی شاه گفته خطبه خوانده‌اند، گویا عکس شاه را هم گذاشته بوده است. همدان هم سخت برهم خورده است (به) روایت دیگر سالارالدوله سوار زیادی برای تسخیر همدان فرستاده است ولی آنها مطیع هستند. یک تلگراف مفصلی هم سالارالدوله به مجلس زده است که من از طرف شاه آمده‌ام، این

کار هم از جانب خدا بوده است که بیائیم (و) مملکت را آرام بکنیم دیگر این که ریاست وزراء را هم می‌خواهند به سپهدار بدهند با اختیار تام! که هر کاری (که) می‌خواهد بکند مدتی است که مجلسی‌ها هم این اختیارات را می‌خواهند بدهند به سپهدار، ولی آنها هم (تبعید) بعضی از رجال (را) که برای اعلیحضرت محمدعلی شاه کار می‌کنند خواسته‌اند. سپهدار اگر چه خودش باطناً میل دارد نسل آدمی‌زاد را از روی زمین بردارد ولی چون عاقبت کار را خوب نمی‌بیند به این جهت انکار می‌کند برای اختیارات تامه خودش، یک پروگرام نوشته است که ببرد پیش ناصرالملک و از آن جا ببرد در مجلس، و وزراء را تعیین بکند امروز هم تمامشان در تلگراف خانه می‌روند (و) معلوم نیست با کجا حرف خواهند زد.

از (طرف) مجلس هم به تمام بندرهای ایران تلگراف شده (که) هر کس با هر لباس وارد خاک ایران می‌شود او را جستجو بکنند. باری قطب الدوله آمد سپهدار را برداشته برد به چاله هرز. بعد سوار شده رفتم به کامرانیه حضور حضرت اقدس، برای روز شنبه وزیر مختار روس با سایر اجزای سفارت خانه را مهمانی خواهند فرمود. بعد سوار شده آمدم منزل مجدالدوله، امسال منزلش در امامزاده قاسم است باغ بزرگ دِزآشوبش را به محتشم‌السلطنه اجاره داد، (بعد) آمدم دِزآشوب منزل حاجی امام جمعه خوئی.

سه‌شنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۲۹

اخبارات جدید که تازه شنیده شده است: شیراز که هنوز اغتشاش است یک تلگرافی به ناصرالملک و وزراء و وکلا کرده‌اند به قدر هزار فحش (به) ناصرالملک و وزراءو وکلا داده‌اند. جوابی که داده است ناصرالمک بعد از (شنیدن) هزار فحش، این که: «قانون اساسی به من حق این نوع مطالب را نداده است، با وزراست.»

دیگر از اخبارات تازه (این) است که: این دوازده کرور پولی که دولت ایران از دولت روس و انگلیس قرض کرده است به واسطه اغتشاش ایران و بی اختیاری دولت و عدم امنیت، سهامی که برای قرض دولت ایران چاپ کرده بودند یک مرتبه نصف شده، یعنی یک تومان پنج هزار شده است، دیگر این برای دولت ایران پول نمی‌شود.

صرف نهار کرده، استراحت کرده، عصری برخاسته، میرزا عبدالوهاب خان آمده گفت: الان تلگرافی برای وزیرمختار روس آمده که اعلیحضرت محمدعلی شاه وارد خاک ایران شده و به «گومش تپه» استرآباد وارد شده است آقای شعاع السلطنه هم در رکاب ظفر انتصاب هستند. تمام سرکرده‌های ترکمن (و) تمام خوانین (و)سردارهای ترکمن (و) به قدر پنج‌هزار سوار برای خدمت حاضر هستند. یک تلگراف هم آقای شعاع‌السلطنه برای اجلال‌الدوله زده است که «امروز که سه شنبه ۲۱ است به سلامتی و اقبال در رکاب شاهنشاه وارد خاک ایران در «گومش تپه» شده‌ایم.» (از قرار) چهار عراده توپ هم دارند. باری مدتی است که من می‌دانم تشریف فرمائی شاه را. یک تلگراف هم (به) سپهدار کرده است که: چندی بود به فرنگستان برای سیاحت رفته بودیم به سلامتی امروز وارد «گومش تپه» (شده‌ایم) تمام اختیارات کارها با شماست! ولی هنوز سپهدار این تلگراف را رسمی نکرده است، کارها هم هنوز معلوم نیست، و وزراءهم معلوم نیستند.

(باری) رفتم حضور حضرت اقدس خواب بودند، از خواب بیدارشان کرده شرح ورود اعلیحضرت همایونی راگفتم، ظل‌السلطنه هم تشریف داشتند.

امروز صبح در وقتی که وزراء جمع بوده‌اند از وزیر خارجه سئوال کرده بودند که توی مردم شهرت دارد که اعلیحضرت محمدعلی شاه می‌آید (و) حرکت کرده است شما چه خبر دارید؟ وزیر خارجه گفته بوده است که در «وینه»ست و خیلی هم وضعش بد است. در همین گفتگو بوده‌اند که معاون تلگراف خانه تلگراف آقای شعاع‌السلطنه را



«سالارالدوله به خلیفه ارامنه نوشته است که اگر مابین مسلمین و ارامنه جنگ پیش آمد و ارامنه را ایرانی‌ها قتل‌عام کردند بدانید که تقصیر از خودشان بوده نه ایرانی‌ها.»

(که)به جلال‌الدوله زده‌بود به وزراء نشان داده‌بوده است. باری سپهدار با این کار همراه است.

چهارشنبه ۲۲ شهر رجب ۱۳۲۹

رفتم منزل حشمت‌الدوله، سفیر عثمانی آن جا بود، بعد هم جمعی آمدند؛ ناصرالسلطنه با نایب اول و دوم قنسولگری، سعدالسلطنه، اجلال الدوله، عضدالدوله هم در شهر آمد.

اخبارات تازه این که: وزراء را در مجلس امروز معرفی کردند: سپهدار رئیس الوزراء، صمصام‌السلطنه وزیر جنگ، وثوق الدوله وزیر داخله، معاون الدوله وزیر مالیه، محتشم السلطنه وزیر خارجه، قوام السلطنه وزیر پست و تلگراف، حکیم الملک وزیر اوقاف، عدلیه هم هنوز معلوم نیست (به) همان مشیرالدوله داده خواهد شد یا به دیگری؟ فردا هم مجلس ترتیب خواهند داد که آیا با اعلیحضرت محمد علی شاه جنگ بکنند یا مصالحه.

از قرار سردار محیی انجمنی تشکیل داده بوده است با بعضی از مجاهدین که بایست اول دفع مستبدین که حامی محمدعلی شاه هستند بکنیم بعد از آن‌که آن‌ها را کشتیم (و) مطمئن شدیم از شهر آن وقت برویم برای دفع اعلیحضرت محمدعلی شاه ناصرالملک خیال‌دارد که‌این روزها اردوی قزاق‌خانه را ببرد به شهر (و) شهر را نظامی بکند.

شرح مبسوطی سالارالدوله به خلیفه ارامنه که در کردستان است نوشته که: «همیشه ارامنه ایران مداخله در امورات دولت و ملت ایران نداشتند (و) همیشه از تمام جاهای دنیا ارامنه ایران آسوده‌تر و راحت‌تر بودند، میانه ارامنه و ایرانی‌ها به هیچ وجه کدروتی نبوده است حالا از قراری که می‌شنوم پیرم نامی می‌خواهد بیاید به جنگ من، اولاً کردستان زنجان نیست، ثانیاً اگر همچه کاری شد به شما که خلیفه ارامنه هستید می‌گویم این کار عقبه خواهد داشت (و) اگر بین مسلمین (و) ارامنه جنگ... پیش آمد



« به قدر دویست نفر ژاندرام و چند نفر مجاهد ارمنی رفته‌اند به صـاحبقرانـیه برای حفظ و حراست شاه که مبادا فرار کند وبرود به سفارتی. امروز هم شاه خواسته است سوا بشود ارمنی‌ها از او جلوگیری کرده بودند. »

(و) ارامنه را ایرانی‌ها قتل عام کردند بدانید که تقصیر از طرف خودشان بوده نه ایرانی‌ها» باری به تمام سفرا هم اعلام کرده است که آن‌ها ایرادی نگیرند. دیگر این که گفتند: بایست جمعی (را) که برای اعلیحضرت محمدعلی شاه کار می‌کنند بگیریم (و) مخارج جنگ با اعلیحضرت محمدعلی شاه را از آن‌ها بگیریم.

پنجشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۹

عصری برخاسته رفتم به سفارت دیدن وزیر مختار روس خیلی خوب پذیرائی کرد، بعد آمدم منزل. عصری رفتم دم جعده گردش، بعد قائم مقام با آجودان مخصوص را ملاقات کردم، چند روز است که از مصر آمده است، به قدر نه ماه بود که به طرف مصر (و) شامات (و) اسلامبول (رفته) بوده است.

اخبارات تازه این است که: امروز شهر را نظامی می‌کنند به ریاست صمصام السلطنه که وزیر جنگ شده است، وزراء هم همان‌ها هستند که نوشته بودم الا این که: قوام‌السلطنه وزیر عدلیه شده است مشیرالدوله وزیر اوقاف و فوائد عامه، حکیم الملك وزیر علوم. اعلانی نوشته(اند) که مضمونش این است:

«شهر بایست نظامی بشود هر کس را که پلیس به او بدگمان بشود و ظن بد در حق او ببرد حق این را دارد که او را دستگیر بکند (و) جلب به نظمیه بکند (که) استنطاق بشود آن وقت حکمش قتل است! اموالش را هم ضبط بکنند» در وقتی که این رأی را در مجلس می‌دادند، شیخ الرئیس گفته بوده‌است که: این کارها با قانون شرع مطابق نیست فرضاً (اگر) قاتلی را بخواهند بکشند اموالش را نبایست ضبط بکنند خیلی اعلان بدی نوشته‌اند؛ هر کس دست از پا خطا کند چنین و چنان خواهیم کرد تمام مردم شهر از این وضع دلتنگ‌اند و از این اعلان متوحش هستند که هر کس به هر کسی تهمت بزند او را ببرند نظمیه حبس بکنند تا تکلیفشان معین بشود. یپرم در نظمیه است (و)سردار محیی در

شهر است (و) گفته است که چنین و چنان خواهیم کرد؛ اول دفع این‌ها که در شهر هستند (و) مستبد هستند می‌کنیم بعد می‌رویم به جلوگیری محمدعلی شاه. از طرف نظمیه هم به قدر دویست نفر ژاندارم (و) چند نفر مجاهد ارمنی رفته‌اند به صاحبقرانیه برای حفظ و حراست شاه که مبادا فرار کند برود به سفارتی (یا) به جائی، امروز هم (شاه) می‌خواسته است سوار بشود ارمنی‌ها از او جلوگیری کرده بودند که تو نبایست سوار بشوی!

باری صمصام السلطنه و سردار ظفر هم مخالف هستند، از ولایتشان سوار خبر کرده‌اند. مردم دسته‌دسته از شهر از ترس این اعلان که شده است رو به شمیرانات می‌آیند (در) زرگنده که دیگر جا نیست، حتی اطاق هم دیگر پیدا نمی‌شود. اعلیحضرت محمدعلی شاه در بیرون شهر استرآباد اردو زده‌اند با قشون زیادی، روایت دیگر این که در شهر استرآباد سلام منعقد شده، در واقع جلوس فرموده‌اند. ناصرالملک هم همه روزه علماء و تجار و کسبه را جمع می‌کند (و) می‌گوید که چه بایست کرد، آنها هم جواب درست نمی‌دهند (و) سردرگم هستند، سپهدار که رئیس الوزراء است امروز وزراء را معرفی کرده بود. در مجلس، عصری هم خودش آمده بالا، خودش هیچ مسئولیت قبول نکرده است. پانزده شانزده نفر را خیال گرفتن دارند که اگر به دست بیایند بکشند. باری مردم خیلی متوحش هستند. از طرف شاه آن قدرها متوحش نیستند که از طرف یپرم (و) مجاهدین متوحش هستند. دویست نفر ارمنی را اسب (و) تفنگ و موزر دادند برای این که بفرستند به جلوگیری شاه، دویست نفر از مجاهدین ایرانی را (هم) تفنگ یراق داده‌اند، ارمنی‌ها هم متوحش هستند، بعضی‌ها خیالاتشان برضد یپرم است.

•

جمعه ۲۴ شهر رجب ۱۳۲۹

رفتم کامرانیه حضور حضرت اقدس، تا عصری حضور حضرت اقدس بوده،

نهار صرف کرده، عصری آمدم منزل مجیرالسلطنه. مجیرالسلطنه، سعدالملک، برهان الدوله (و) تمام طایفه نظام‌السلطنه در زرگنده هستند، دیگر در زرگنده جا نیست، خیلی شلوغ است.

اردوی مازندران هم فردا به اردوی اعلیحضرت محمدعلی شاه ملحق خواهد شد. اینجا هم حکومت مازندران را با استرآباد (و) شاهرود (و) بسطام را به سردار محیی دادند (که) برود به جلوگیری شاه، مشغول تهیه (و) تدارک هستند که یک اردوئی ترتیب بدهند برای جنگ.

باری بعد سوار شده رفتم سر استخر سپهدار، بعد رفتم منزل سردار مؤید. امروز از طرف سفارت روس به حشمت‌الدوله یک غلام داده شده که او را حفظ و حراست بکنند.

شنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۲۹

امروز در سلطنت آباد وزراء با ناصرالملک و جمعی (دیگر) مجلسی دارند معلوم نیست برای چه است. عصری برخاسته قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده، بعد رفتم گردش.

اشخاصی که امروز آمدند به زرگنده این ها هستند: نیرالدوله، اقبال‌الدوله (و) غلامحسین خان سردار افخم، علاءالدوله را هم گفتند (به) قلهک آمده است. به قدر یکصد و پنجاه نفر را حکم کردند بگیرند، یعنی سردار محیی (و) یپرم (و) حسینقلی خان نواب همچه میلشان کشیده است. دیشب خیال داشتند که نیرالدوله و اقبال الدوله را بگیرند، چون هر کدام سه نفر بختیاری برای حفظ (و) حراستشان داشتند، برای این که مبادا بخواهند این‌ها را بگیرند (و) بختیاری‌ها دست درآورند (و) میانه بختیاری با پلیس و ژاندارم جنگ بشود، به این جهت تدبیر کردند که اول بختیاری‌ها را از در خانه این‌ها بردارند بعد حضرات را بگیرند، گویا از طرف خود بختیاری‌ها هم اشاره‌ای بود، این‌ها

شبانه به طرف شمیران فرار کرده‌اند (و) آمده در عمارت‌های سپهداری منزل گرفته‌اند، قائم‌مقام هم آمده است.

دیگر در زرگنده اطاق خالی نیست، قیمت اطاق‌ها رسیده است به ده‌تومان، یعنی یک اطاق را به ده‌تومان اجاره دادند. وضع غریبی شده است، خالی از تماشا نیست؛ اغلب مردم اندرون‌هایشان را یکی کرده، خودشان ده بیست نفر در یک جا هستند هر کس را بخواهید در زرگنده هستند.

یکشنبه ۲۶ شهر رجب ۱۳۲۹

آمدم سر خیابان. سپهدار، اقبال الدوله، قائم مقام، مختارالسلطنه (و) جمعی نشسته بودند (و) صحبت می‌کردیم. از خبرهای تازه این که نظام السلطان در خانه‌اش مجلسی داشته است برای این که چند نفری داوطلبانه بروند برای جنگ به جلوی اعلیحضرت محمدعلی شاه. چون اعلان کرده بودند که هر کجا اجتماع بکنند بگیرند، این‌ها را گرفته بردند نظمیه، نظام‌السلطان با یپرم حرفشان شده بود، دعوا کرده، کار به کتک کاری رسیده بوده است، بعد یپرم حکم می‌کند نظام‌السلطان را کتک زیادی زده بوده‌اند، گویا یک چشمش را هم معیوب کرده‌اند، باری چند نفر دیگر را هم گرفته‌اند، در صورتی که یپرم با نظام‌السلطان هم مسلک است.

باری حضرت اقدس تشریف آورده بودند سفارت عثمانی، از آن جا آمده بودند به سفارت روس، من را احضار فرموده رفتم به حضورشان شرفیاب شده، بعد در رکاب مبارکشان آمدم تا سرخیابان (و) مرخص شدم.

گفتند معین‌السلطان با جلال الملک آمده‌اند منزل من، من خیال کردم که آمده‌اند برای این که یک جائی را برای خودش اجاره کند، یا دیدنی بکند، گفتم پذیرائی بکنید تا من بیایم، گفتند: ضعف کرده است، بعد معلوم شد که از شهر آمده بوده است



شاهزاده مجدالدوله

مجدالدوله هنوز در کمیسری تجریش است. پیرم هم صبح رفته بـوده است پیش‌مجدالدوله، خیلی تهدید کرده بود، بعد رفته بود منزل مجدالدوله، میرزای مجدالدوله را کتک زیاده زده بود. به مجدالدوله هم گفته بـوده است کـه اگـر بخواهی خلاص بشوی بگو زن و بچه‌هایت از سفارت بیایند بیرون.

ونک پیش مستوفی‌الممالک، از آن جا رفته بوده‌اند اوین که یک جائی را اجاره بکنند برای خودشان، از آن جا رفته بودند برای امامزاده قاسم، منزل مجدالدوله. پشت دیوار باغ مجدالدوله. پشت دیوار باغ مجدالدوله که رسیده بودند، یکمرتبه از توی باغ مجدالدوله صدای شصت، هفتاد تیر تفنگ (و) «موزر» در رفته بود و صدای شیون زن‌ها بلند شده بود که اینها سر اسب‌ها را برگردانده بودند و فراراً خودشان را به منزل ما انداخته بودند و حال ضعف برایشان پیدا شده است دیگر معلوم نبوده است که چه به سر مجدالدوله آمده است، او را کشته‌اند یا نه و چه شده است معلوم نیست. معین السلطان هم گریه می‌کرد هر چه به او دلداری می‌دادیم آرام نمی‌شد.

باری شرح حال این است: مجدالدوله هم از آن اشخاص است که بایست گرفته می‌شد چندی قبل که من رفتم به حضور حضرت اقدس، مخصوصاً به من فرمودند که به مجدالدوله بگویم که بیاید چندی در زرگنده باشد. پریروز هم حضرت‌اقدس مؤدب السلطنه را فرستاده بود (و) تأکید کرده بودند، اجزای خودش هم اصرار کرده بودند او قبول نکرده بوده است تا امروز که به هر طوری بود او را راضی کرده بودند که بیاید زرگنده، صبح رفته بوده است منزل سپهدار، سپهدار هم دو روز است ناخوش است (و) در اندرونش خوابیده است، گویا تمامش کسالت نباشد قدری هم تمارض باشد، باری از آن جا می‌آید منزل اقبال الدوله، نهار را هم آن جا صرف می‌کند، بعد فرستاده بوده است که رختخواب آدم‌هایش بیاورند منزل ساعدالدوله آنجا منزل کند، در صورتی که سپهدار گفته بوده است صلاح نیست که بروی منزلت، برو منزل ساعدالدوله، او هم آمده بوده است آنجا، گفته بوده است که بروم منزل، ترتیب کارها را بدهم آن وقت بیایم. دو مرتبه هم استخاره کرده بوده بد آمده بوده (است)، در هر صورت سوار درشکه کرایه شده رفته بوده است منزل، دستورالعمل داده بوده، بعد آمده بوده بیرونی‌اش چائی خورده بود. در این بین دو صاحب منصب پلیس با شش نفر پلیس وارد می‌شوند، که

رنگ از روی حضرات پریده بوده است، گفته بوده‌اند که کمیسری تجریش شما را خواسته است، گفته بوده است به چشم، بلند شده بوده است برود اندرونش، ممانعت کرده بودند. مهرش را و ساعتش را داده بوده است به خواجه‌اش که ببرد اندرون، خواجه که برده بود اندرون، بنای گریه را می‌گذارد، زن‌ها شیون کنان می‌ریزند بیرونی که نگذارند مجدالدوله را ببرند که پلیس‌ها رو به زن‌ها بنای شلیک را می‌گذارند دو نفر زن جا به جا می‌میرند، که یکی از آبستن بوده، یک نفر هم مرد می‌میرد، سه نفر زن (و) دو نفر مرد دیگر هم زخمی شده بودند، بعد مجدالدوله راگرفته، سوار یک اسب کرده برده بودند به کمیسری تجریش (و) حبس کرده بودند، خیلی از این خبر متألم شدم. هر کدام از ماها (که) از خاک زرگنده پایمان (را)بیرون بگذاریم همین اوضاع است. ظهیرالاسلام را هم گرفیه‌اند. امام جمعه (هم) رفته بود منزل سپهدار که یک کاغذی از سپهدار بگیرد او گفته بود به من دخلی ندارد، کسی حکم من را نمی‌خواند، همین طور هم هست. برای استخلاص نظام السلطان از ناصرالملک کاغذ گرفته بودند نظمیه نخوانده بودند، کاشف السلطنه را هم گرفته بودند او هم در حبس است. بشیرالملک (و) امیرمحتشم را هم گرفته‌اند.

باری معین‌السلطان که حال نداشت، من تا ساعت هفت این طرف و آن طرف بودم برای کار مجدالدوله و استخلاص او فکر می‌کردم. ساعت هفت باکسالت خیال (و) با اوقات تلخی زیاد استراحت کردم.

دوشنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۲۹

نعش زن‌ها و مردها و زخمی‌ها را (آوردند) و زن و بچه مجدالدوله تماماً آمدند سفارت روس. دیشب من ساعت هفت فرستادم که بیایند این جا، این خیال راکردم (و) همه هم پسند کردند هیچ کس نیست که به دادکسی برسد. وزیر مختار هم از خواب

بیدار شده بود (و) برای کشته شدن زن‌ها خیلی متألم شده بود.

باری آقا میرزا آقاخان هم از شهر آمده بود، ناصرخاقان پسر معین السلطان هم از شهر آمده بود می‌گفتند (در) شهر هم تمام مردم متزلزل هستند. فرمانفرما آمده است دیشب منزل ساعدالدوله منزل کرده است.

باری رفتم منزل اقبال الدوله. نیرالدوله، ظفرالسلطنه و مؤیدالسلطنه بودند. دیشب رفته بوده‌اند دور خانه نیرالدوله (و) فرمانفرما راگرفته بوده‌اند (و) می‌خواسته‌اند آن‌ها را بگیرند، صبح صدرالسلطنه هم فراراً آمده بود به شمیران، دیشب رفته بوده‌اند بگیرندش ریخته بوده‌اند به خانه‌اش او فرار کرده بوده است، رفته بوده توی یک صندوق خانه کوچک و زن و بچه‌اش در آن صندوق خانه را قفل کرده بوده‌اند.

پلیس‌ها قدری تفحص کرده بودند دیده بودند که نیست، آن وقت رفته بودند، صبح زود فرار کرده بوده است. اخترالدوله و درةالدوله هم دیشب آمده بودند، درةالدوله را هم دیدم، باری مجدالسلطنه آمده قدری صحبت کرده رفت، صدرآفاق (هم) آمده رفت، بعد صرف نهار کرده، صدرالسلطنه هم آمده صرف نهار کرد، مؤدب‌السلطنه (و) جلال الملک (و) شبل‌السلطنه بودند.

مجدالدوله هم هنوز در کمیسری تجریش است. یپرم هم صبح رفته بوده است پیش مجدالدوله خیلی تهدید کرده بوده، بعد رفته بوده است منزل مجدالدوله، میرزای مجدالدوله راکتک زیادی زده بوده است. به مجدالدوله هم گفته بوده (است) که اگر بخواهی خلاص بشوی بگو زن و بچه‌هایت از سفارت بیرون بیایند معلوم می‌شود می‌خواهد این کار را بکند که خلاصی ابدی فراهم بیاورد. امیدوارم انشاءاله تعالی تمام مسلمانان را خداوند قادر متعال از شر این ارمنی‌ها مخصوصاً این یپرم سگ، در پناه خودش حفظ فرماید.

امروز در باب مجدالدوله (در) سفارت روس و انگلیس گفتگو کرده‌اند (و)

سفارت انگلیس یک کاغذ رسمی (به) ناصرالملک (و) یک کاغذ به وزارت خارجه نوشته که مجدالدوله مرد محترمی است از دولت انگلیس نشان محترَم دارد بایست با او به طور عدالت رفتار بشود.

امیر محتشم که بشیرالملک باشد، امروز او را ول کردند گفته بوده‌اند شما را عوضی گرفته‌ایم، شنیدم دیشب که او راگرفته بوده‌اند، غش (و) ضعف کرده بوده است، زن و بچه او هم تمام غش کرده بوده‌اند. باری خیلی‌ها راخیال گرفتن دارند و گرفته‌اند. افتخارالسلطنه که با ما همسایه است آمده است این جا، صبح آمده بود و رفت شهر. برای زن و بچه مجدالدوله هم گفتیم شام حاضر بکنند. معز، اخوی هم از شهر آمده بود صحبت می‌کرد که در شهر امین الدوله راگرفته‌اند.

سه شنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۲۹

رفتم منزل اقبال‌الدوله، مستوفی الممالک رفته است «ورداورد» به شکار یک تکه آهو زده بود (و) برای اقبال الدوله فرستاده بود. بعد رفتم منزل سردار مؤید، ظفرالسلطنه (و)، سردار مؤید (و) نیّرالدوله بودند.

سپهدار هم استعفا کرده گویا قبول هم شده است از قراری که گفته‌اند صمصام‌السلطنه گویا رئیس الوزراء شده است عین‌الدوله هم گویا وزیر داخله شده، پایه نامردی را به کجا گذاشته است! خیلی‌ها را هم شهرت دارد که گرفته‌اند. بعد سردار ظفر با سردار جنگ آمدند پس فردا می‌روند به جنگ سالارالدوله. باری حشمت‌الدوله نبود، بعد آمد (و) با سردارها خلوت کرد.

سپهدار استعفا نکرده بوده است. او را معزول کرده‌اند می‌خواسته‌اند او را استنطاق بکنند بلکه به دارش بزنند.

هنوز وزراء معلوم نیستند چند نفری را اسم می‌برند که داخل‌در کار هستند ولی

هنوز معلوم نیست که کدام مصدر کار شده‌اند (و) کار کی چه است.

(باری) آمدم بالای سفارت که برای خانواده مجدالدوله چادر زده‌اند از عیالات مجدالدوله احوال پرسیده، بعد آمدم منزل.

چهارشنبه ۲۹ شهر رجب ۱۳۲۹

سرکار معززالملوک تشریف بردند منزل سرور اقدس دختر مجدالدوله که از دختر حضرت اقدس است (و) سایر عیالات مجدالدوله بدیدن. بعد ارسلان خان آمده گفت که اخترالدوله فرستاده شما را می‌خواهد رفتم پیشش درةالدوله هم آمد دیدمش، (اخترالدوله بعضی عرایض به حضور حضرت اقدس داشت که من به عرض خاکپای مبارک حضرت اقدس برسانم. بعد آمدم منزل، احتساب الملک هم قدری آن جا بود، مدتی است وزیر تشریفات شده است. صدرالسلطنه هم آمده صحبت می‌کرد، شب‌ها صدرالسلطنه منزل ما منزل دارد.

پنجشنبه غرّه شهر شعبان ۱۳۲۹

دعاهای اول ماه و نماز اول ماه را خوانده بعد رفتم بیرون. معین‌السلطان، جلال الملک، ناصرخان، پسر معین السلطان، بودند. مجدالدوله از قراری که پیغام کرده بود خیلی به او سخت‌گیری می‌کنند (و) اذیتش می‌کنند.

باری سالارالدوله دیروز وارد کرمانشاه شده است اخبارات شهر هم آن است که خیلی از اجزای اعلیحضرت محمدعلی شاه را گرفته‌اند، وزراء هم معلوم شده‌اند ولی هنوز در مجلس معرفی نشده‌اند. امیراعظم هم گویا با سردار محیی می‌رود رو به استرآباد برای جنگ. کار ایران با دموکرات‌هاست.

اخبارات تازه این است که: نظام‌السلطان را ول کرده‌اند، کاشف‌السلطنه را سفارت

المان فرستاد او را ول کردند، نظام السلطان گفتگو می‌کند که برود به جنگ اعلیحضرت ولی گه می‌خورد با هفت پشتش.

از قرار امروز اعلیحضرت از استرآباد رو به مازندران حرکت فرمودند و یک دسته اردوهم از طرف شاهرود حرکت کرده، گویا شاهرود را تصرف کرده. وزراء هم در مجلس از قرار معرفی شده‌اند ولی می‌گویند دیروز معرفی شده (و) امروز باز استعفا کرده‌اند، این‌هائی راکه معرفی کرده‌اند از این قرار است: صمصام‌السلطنه وزیر جنگ و رئیس الوزراء، وثوق الدوله وزیر خارجه، قوام السلطنه وزیر داخله، دبیرالملک وزیر عدلیه، حکیم‌الملک وزیر مالیه، مشیرالدوله به قولی (وزیر) علوم و معارف (و) به قولی پست و تلگراف (و) به قولی هم معتمدالخاقان وزیر پست و تلگراف، به قولی هم اسدالله میرزا وزیر پست و تلگراف. این وزراء راگفته‌اند ولی امروز گفتند بعضی‌ها قبول نکرده‌اند (و) هنوز کابینه تشکیل نشده است (و) به قولی امروز استعفاکرده‌اند.

عین‌الدوله هم رفته بوده است در مجلس (و) گفته بوده است من حاضرم برای کفش داری مجلس، گویا پدرسوخته را هم می‌خواهند حاکم آذربایجان بکنند ولی گویا وزراء همین‌ها بشوند، احتمال می‌رود که میانه خودشان تغییر کند یعنی کارها را با هم عوض بکنند.

جمعه ۲ شهر شعبان ۱۳۲۹

امین‌الدوله (را) گفتند ول کرده‌اند (و) یک عده قشونی که از طهران رفته بود در مسگرآباد اردو زده بود و گفتند فرار کرده‌اند فوج فراهان بوده است.

دیروز دو نفر پلیس آمده بوده‌اند توی زرگنده قراول‌های سفارت (روس) آن‌ها راگرفته بودند (و) حبس کرده بودند از قرار معلوم تفنگ‌هایشان هم پر بوده است. باری تمام روز را در منزل بودیم. عصری اخترالدوله آمده بود (و) باغ همسایگی ما را دیده

بود که برای یکی از همشیره‌هایش اجاره بکند.

از قراری که می‌گفتند امروز عفو عمومی داده‌اند. فرمانفرما هم عصری رفته بود به شهر، او هم فطرت مبارکش کم‌تر از عین‌الدوله نیست.

شنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۲۹

آمدم بیرون معین‌السلطان، صدرالسلطنه، جلال الملک، شبل السلطنه مجدالسلطنه بودند آمدند، بعد سرکار خاصه خانم از شهر تشریف آورد، مشغول پذیرائی بودیم.

یکشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۲۹

رفتم (حیاط) بیرون، معین السلطان، جلال الملک، مفاخرالدوله، آقا میرزا آقا خان، و صدرالسلطنه بودند، عصری رفتم منزل حشمت الدوله. عضدالدوله، و صدرالسلطنه (و) جمعی آن‌جا بودند. از آن‌جا آمدم منزل اقبال‌الدوله. نیرالدوله، ظفرالسلطنه و مؤیدالسلطنه بودند.

دوشنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۲۹

سوار چهار چرخه شده با میراز علی‌اکبرخان رفتیم رو به منزل سپهدار احوالپرسی. بین راه ساعدالدوله را دیدم با بهاءالدوله، ما را برگرداندند، رفتم منزل میرزا علی اکبرخان، محمد صادق میرزا از شهر آمده بود. آقا میرزاآقاخان، جلال الملک، موفق الملک جمع شده (بودند) تا یک ساعت از شب رفته مشغول بازی بودیم.

سه شنبه ٦ شهر شعبان ۱۳۲۹

رفتم (حیاط) بیرون. صدرالسلطنه، مفاخرالدوله، معین‌السلطان، جلال الملک،

ناصرخان پسر معین‌السلطان، عباس خان، پسر وکیل السلطنه، ... شریعتمدار، مجدالسلطنه، میرزا علی اکبرخان، میرزا اسدالله خان، محمدصادق میرزا و آقا میرزا آقا خان بودند، بعد هم ساعدالدوله، بهاءالدوله، سعدالسلطان و ناصر لشگر آمدند، بعضی‌شان رفته، سایرین ماندند، تا دو ساعت از شب گذشته مشغول بازی شدیم.

چهارشنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۲۹

با میرزا علی اکبرخان سوار شده رفتیم منزل سپهدار احوالپرسی. معاون‌الدوله، دکتر باریل (و) حکیم ریاضی بودند، احوال پرسی کرده بعد هم سوار شده آمدم منزل. حشمت‌الدوله، عضدالدوله و مشیر خلوت محمدعلی شاه بودند. مؤدب السلطنه هم آمده صرف نهار کرده، بعد از نهار تا عصری مشغول بازی بودیم.

پنجشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۲۹

اخباراتی که در این چند روز ننوشته شده می‌نویسم: اول تشکیل کابینه وزراست؛ صمصمام‌السلطنه وزیر جنگ، وثوق الدوله وزیر امور خارجه، قوام السلطنه وزیر داخله، حکیم الملک وزیر مالیه، مشیرالدوله وزیر معارف، دبیر الملک وزیر عدلیه، معتمدالخاقان وزیر پست تلگراف.

در روزنامه‌ها اعلان کردند (و) به در و دیوار اعلان چسبانیدند (که) هر کس اعلیحضرت محمدعلی شاه را بکشد، مبلغ یکصدهزار تومان به او پول بدهند، سالار الدوله را هر کس بکشد بیست‌و پنج هزار تومان بگیرد، این رأی که در مجلس داده شده است خیلی اسباب تنفر فرنگی‌هااز مجلس شده و خیلی اسباب مضحکه شده است که این چه مجلس مقدسی است که حکم قتل از تویش بیرون می‌آید دیگر از اخبارات این که عین‌الدوله رفته بوده است در مجلس که؛ من حاضرم برای کفش برداری در مجلس،



اعلان کردند و به در و دیوار شهرهم چسباندند که: هر کس اعلیحضرت محمد علی‌شاه را بکشد مبلغ یکصد هزار تومان به او پول بدهند! این چه مـجلسی است که حکم قتل از تویش درمی‌آید؟

روزها هم گویا در مجلس هیأت وزراء حاضر می‌شود و در مشورت‌ها رأی می‌دهد.

فرمانفرما هم که چند روزی بود اینجاها می‌پلکید (و) اغلب منزل ساعدالدوله (و) سپهدار بود به او اطمینان دادند پیرم و سایرین. (و) رفت در شهر که خودش را داخل در کار بکند معلوم شده بود که آمده بوده است اینجا سر و گوش آب بدهد.

دولت روس و انگلیس رسماً در باب محمدعلی شاه خودشان را بی طرف کرده‌اند. در «پارلمنت» انگلیس هم وزیر خارجه انگلیس گفته است (که): به تخت نشستن اعلیحضرت محمدعلی شاه ابداً (و) به هیچ وجه به دولت انگلیس ضرری ندارد. چون (که) از دولت روس و انگلیس خواهش کرده بودند که مانع اعلیحضرت محمدعلی شاه بشوند آن ها هم انکار کرده‌اند و خودشان را بی‌طرف می‌دانند.

روزنامه‌ها خیلی بد می‌نویسند، بعضی‌ها در روزنامه‌هایشان می‌نویسند که اعلیحضرت محمدعلی شاه فرار کرده در حالی که از استر آباد رو به مازندران حرکت فرموده‌اند. برای خراسان هم اعلیحضرت محمدعلی شاه حاکم معین فرموده رفته به طرف خراسان گویا بعضی از مفسدین که در خراسان هستند از قبیل صدیق حرم و غیره قدری جلوگیری می‌خواستند بکنند دعوا می‌کنند. هنوز معلوم نیست که شهر خراسان تسلیم شده یا خیر، اطراف که تمام تسلیم هستند، یک اردو هم که از استرآباد به طرف شاهرود و بسطام حرکت کرده با رشید السلطان آن جاها را تصرف کرده‌اند، یک اردو هم به ریاست سردار محیی در مسگر آباد اردو زده بوده‌اند، سرباز زیادی از فوج فراهان که در جزو رفرم هستند فرار کرده‌اند.

حیدرخان برقی که (او را) خواسته بودند وارد شده در شهر مجاهد می‌گیرند. اسباب نارّیه زیادی گویا سردار محیی با بمب که در خط راه‌ها بگذارد و آتش (بزند). یا در سنگرها بگذارند و دستی سنگرها را خالی بکنند آن وقت آتش بزنند با خودشان حمل کرده‌اند.

اهل شهر هم تماماً متزلزل هستند. از دیشب اعلان کرده‌اند که از دوساعت از شب گذشته هر کس از خانه‌اش بیرون بیاید او را دستگیر بکنند، جمعیت زرگنده روز به روز زیادتر می‌شود. کاشف‌السلطنه را با ظهیرالاسلام ول کرده‌اند، بعضی ها (را) هم که در شهر گرفته بودند از قبیل امین الدوله و غیره اغلب را ول کرده‌اند بعضی ها هم را هم دوباره گرفته اند.

کاشف السلطنه یک آشپز داشته که شب‌ها او را حفظ و حراست می‌کرده (و) شب‌ها بیدار بوده دیشب آمده بودند که گویا قصدی درباره او داشته‌اند او بیدار بوده داد و فریاد کرده بوده است (و) سایر آدم‌ها بیدار شده بودند و نتوانسته بوده‌اند کاری بکنند. یک شب (هم) آمده بودند آشپز بیچاره (را) زخم زیادی زده بودند (آشپز) در شرف موت است، خودش هم آمده است در زرگنده منزل کرده است.

یک دختر را هم در دربند پلیس‌ها می‌خواستند بدزدند داد و فریاد کرده بوده است رعیت‌ها ریخته بوده‌اند دختر را از دست پلیس‌ها خلاص کرده بوده‌اند.

رعیت‌های تجریش از دست کمیسری تجریش رفته‌اند به شهر عرض (حال) کرده(اند که) جلو ایشان را بگیرند ...

از بختیاری هم سوار با سردار بهادر (و) معین همایون (و) سردار محتشم می‌آیند برای جلوگیری (از) اعلیحضرت محمدعلی شاه. امیرمفخم هم گویا رفته است به جلو سالارالدوله ولی گمان هیچ کس نیست که با سالارالدوله طرف بشود (و) دور نیست (که) با سالار الدوله یکی بشود.

سالارالدوله اعلان سلطنت اعلیحضرت محمدعلی شاه را به تمام ولایات کرده است، اغلب جاها هم قبول کرده خوشوقت هستند. سوار شاهسون زیادی هم گویا برای همراهی با اعلیحضرت محمدعلی شاه حرکت کرده رو به طهران می‌آیند. آمدن سعدالدوله هم در رکاب محمدعلی شاه دروغ است.

دو شب قبل چند نفر رفته بودند پشت در باغ کامرانیه، قزاق فهمیده بود (و) در را باز کرده بود و چند نفر را دیده بود و چند تیر عقب سرآنها انداخته بود (و) معلوم نشده بود که کی‌ها هستند.

حکومت آذربایجان میان فرمانفرما و عین‌الدوله است هنوز معلوم نیست به کدام بدهند. اخبارات جزئی زیاد است.

مجدالدوله امشب از حبس خلاص شده آمده به سفارت، دبیرالملک که به قولی وزیر عدلیه شده بود به قولی وزیر پست و تلگراف فرارکرده است (و) از رشت تلگراف استعفاکرده است.

جمعه ۹ شهر شعبان ۱۳۲۹

رفتم توی سفارت (روس) پیش مجدالدوله معین السلطان، شبل‌السلطنه (و) پسرش، مجدالسلطنه، تمجیدالدوله پسر بزرگ مجدالدوله که مدت سه ماه بود رفته بود خراسان (و) دیشب وارد شده او هم بود. قدری صحبت کرده گزارشات گرفتنش راگفته، بعد از آن جا رفتیم منزل اقبال‌الدوله. اخبارات این که در روزنامه نوشته‌اند که: اعلیحضرت محمدعلی شاه فرارکرده در صورتی که برعکس است وارد اشرف مازندران شده‌اند، تمام سرکرده‌های مازندران با سوار (و) سرباز جلو رفته مشغول جمع‌آوری استعداد هستند. فرمانفرما هم دیروز آمده بوده است که این حضراتی که در اینجا هستند گول بزند ببرد شهر، حضرات گول نخورده بودند، عین‌الدوله هم حاکم آذربایجان و خمسه شده است، نظام‌السلطنه را هم از شیراز معزول کرده، رکن‌الدوله حاکم فارس شده است. سالار الدوله هم درکرمانشاه است.

کلیتاً، بختیاری‌ها از آمدن اعلیحضرت محمدعلی شاه سر درگم هستند (و) نمی‌دانند صلح کنند یا جنگ. سردار ظفر هم رفته است جلوی محمدعلی شاه، از این

جهت متوحش بود. آخر قرار بر این شد که بختیاری‌ها الان حساب جنگ با اعلیحضرت محمدعلی شاه (را) بکنند (و)با سردار محتشم (و) سردار بهادر (و) خوانین بختیاری بیایند، شور و مشورت بکنند ببینند که صلاحشان به جنگ است یا به صلح، آن وقت تکلیف معلوم بشود. خیلی صحبت کرده (بوده‌اند)بعد رفته (بودند) پشت منزل نیرالدوله توی چادرهای سردار مؤید، آن جا نطق کرده (بودند) که مملکت از دست رفت باز می‌خواهند استبداد بشود، سردار ظفر مقصودش این است که خوب است که نفر اول برود پیش اعلیحضرت محمدعلی شاه که اگر بخواهد وضعش را تغییر نداده باشد برای چه بیاید، باری خیلی از این حرف‌ها زده بود. مردم را ترغیب و تحریک می‌کرد بر ضد محمد علی شاه. بعد رفت به شهر، من هم رفته منزل ساعدالدوله. بهاءالدوله سردار افخم (بودند). معاون السلطان هم کسل بود.

باری بعد آمدیم بیرون، با حشمت‌الدوله از توی سفارت رفتیم منزل مجدالدوله، مدتی آنجا بودیم. اول شب پشت منزل ما باغبان دیده بود سنگ می‌اندازند توی باغ ما، صدا کرده بود فرار کرده بودند. شب‌ها ما عجب مرافعه‌ای داریم از دست سرکار افتخار السلطنه، هر شب نظام‌السلطان پدر سوخته ما در ... با حاجی میرزا زکی خان تشریف می‌آورند منزل افتخارالسلطنه تا صبح می‌زنند و می‌کوبند. اغلب شب‌ها هم نظام السلطان با پیرم می‌آید تا اول زرگنده (و) او را پیاده می‌کنند و می‌رود. با آن دعواها که کردند معلوم می‌شود (که) جنگ زرگری بوده است، هم عیش می‌کند و هم تحصیل اخباراتی هم در (ضمن) می‌شود. غریب این است که اگر روز نظام السلطان در شمیرانات نباشد (و) به شهر برود پشت سرش افتخارالسلطنه می‌رود به شهر. روز را هم دست از هرزگی خودش بر نمی‌دارد.

شنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۲۹

رفتیم منزل برهان الدوله. سعدالملک، مجیب‌السلطنه، مفاخرالسلطنه،

جلال‌الملک، میرزا علی اکبر خان و پسرهای مخبرالدوله بودند. مشغول بازی شدیم تا دو ساعت از شب گذشته بعد آمدم منزل، صدرالسلطنه هم بود، آمدم اندرون می‌خواستم رختهایم را بکنم (و) راحت بشوم که یکمرتبه صدای پنج تیر تفنگ (از) طرف سفارت بلند شد، قدری نگذشت که قزاق‌های روسی سفارت اسب‌هایشان را سوار شده حرکت کردند و اسباب وحشت تمام اهل زرگنده شدند بعد معلوم شد که چون «شارژدافر» به قزاق‌ها سفارش کرده بوده (است) که هر وقت از سه تیر تفنگ بیشتر بلند شد فوراً حاضر شوند خواسته بوده (است) امتحان بکند در چهار دقیقه قزاق‌ها، سواره حاضر شده بوده‌اند، به آن‌ها انعام داده بوده (است)، دست یک اسب (هم) شکسته بوده، پای یک‌نفر قزاق هم در رفته بوده (است).

یکشنبه ۱۱ شهر شعبان سنه ۱۳۲۹

رفتم منزل سردار مؤید، شریف‌زاده مدیر روزنامه استقلال آمده بود آن جا، صحبت می‌کرد. آمده بود از اشخاصی که این‌جا هستند در واقع دلجوئی بکند (و) استمالت بدهد که شماها را بی‌جهت وهم گرفته است. بعد آمدم سر راه منزل اخترالدوله، از درةالدوله‌دیدن کرده، اخترالدوله هم بود، خیلی صحبت کردم، بعد آمدم منزل.

اخبارات تازه این است که: یک تلگرافی از قول آقایان نجف جعل کرده‌اند (که) حکم جهاد داده‌اند. اعلیحضرت محمدعلی شاه هم در مازندران است (و) هنوز از او خبری نیست. از اخباراتی که در آذربایجان روی داده بود (و) خاطرم رفته بود بنویسم این است که: رشیدالملک راگرفته بودند حبس کرده بودند می‌خواستند به دارش بزنند. نایب الایاله که امان‌الله میرزاباشد لقب ضیاءالدوله به او داده‌اند. قنسولگری روسی نوشته است که رشیدالملک را ول بکنند چون رشیدالملک تحت (حمایت) دولت روس (است)، نایب‌الایاله (جواب) می‌دهد که رشیدالملک در انجمن ولایتی حبس است (و)

من زورم نمی‌رسد که او (را) خلاص بکنم، این کاغذ را قنسولگری سند می‌کند (و) دویست نفر سالدات پیاده با پنجاه نفر قزاق می‌فرستد در انجمن (و) رشیدالملک را با کمال احترام وارد قنسولگری می‌کنند (و) الان در قنسولگری است.

دیگر از اخبارات این که ظهیرالدوله حاکم طهران شده (است). نظام‌السلطنه را هم از شیراز معزول کرده‌اند، حکومت شیراز میان چند نفر است (و) هنوز معلوم نیست که به کی بدهند. عین‌الدوله حاکم آذربایجان (هم) چند نفر از سرکرده‌های شاهسوند را خواهش کرده از حبس بیرون آورده است (و) پیش خودش است. سهام‌الدوله هم حاکم اردبیل شده است (و) با عین‌الدوله خواهد رفت.

یپرم (هم) قشون ارمنی‌زیادی در کار است بگیرد، در بهجت‌آباد هم اردو زده‌اند، مواجب زیادی هم به ارمنی‌ها می‌دهد (که) بروند به جنگ.

باری اصرار زیادی دارند که قزاق خانه را سلب اسلحه بکنند، بعد از گفتگوی زیادی، بالاخره «پالکونیک» گفته بود که تا امپراطور حکم نکند سلب اسلحه نخواهیم کرد هیچ کس را هم در اردوی خودشان راه نمی‌دهند.

دوشنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۲۹

اخبارات تازه چیزی نبود، قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، استراحت شد. عصری رفتم بیرون قدری گردش (کردم). رفتم منزل برهان‌الدوله. اعتصام‌السلطنه، سعیدالملک، میرزا علی‌اکبر خان، میرزا اسدالله خان، میزا آقاخان، معزاخوی جمع بودند تا دو ساعت از شب گذشته مشغول بازی بودیم.

سه‌شنبه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۲۹

عصری جلال‌الملک، برهان‌الدوله (و) سعدالملک آمدند. بعد مجدالدوله و معین‌السلطان آمدند... مشغول بازی بودیم تا دو ساعت از شب گذشته.

چهارشنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: میانه قزاق و ارامنه درگرفته است. به قدر چهار صدنفر ارمنی (و) دویست نفر مجاهد شهری در بهجت‌آباد هستند. باغ را اجاره کرده‌اند (و) در توی باغ کسی را راه نمی‌دهند، (و) آنجا را برای خودشان سنگر کرده‌اند. (مجاهدین) از قزاق‌ها چند عراده توپ خواسته نداده‌اند. بعد به خیال افتاده‌اند که قزاق را سلب اسلحه بکنند، یپرم به این خیال افتاده است. (باری) چند روز به قزاق «التیماتوم» دادند که اگر سلب اسلحه از خودتان نکنید به قوّه جبریّه از شما سلب اسلحه خواهیم کرد، قزاق‌ها هم مشغول استعداد جمع کردن (هستند) و اطراف قزاق‌خانه را سنگر بندی می‌کنند، از این جهت خیلی اهل شهر متوحش هستند. امشب هم سردار مؤید در سر استخر سپهدار عید گرفته به درویش‌ها شام داده بود.

پنجشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۹

رفتم اوّل از درةالدوله احوالپرسی کرده، بعد رفتم منزل سپهدار، اقبال‌الدوله، معاون‌الدوله، سیدوکیل بروجرد و جمعی بودند، نهار را هم ما را نگاه داشت، (سپهدار) امروز رفته بود پیش ناصرالملک، گویا خیال دارند (و) اصرار می‌کنند که سپهدار را رئیس‌الوزراء بکنند برده بودند (او را) به گردنش بگذارند، همچه به نظر رسید که قبول نکرده است.

اخباراتی که این جا شنیده شد: علی‌خان سردار ارشد فتح سمنان کرده است (و) اگر مسعودالملک تسلیم شده است، ولی به قولی جنگ هم کرده کشتار زیادی هم شده است. فوج قزوین به قدر پانصد نفر بوده‌اند (و) روی هم به قدر هزار نفر بوده‌اند که تسلیم شده‌اند.

باری سردار محیی هم در «آینه ورزان» دماوند است زدوخوردی با قراول‌های

رشید السلطان کرده (و) گویا شکست سختی خورده‌اند، خیلی‌شان را هم کشته (و) لخت کرده‌اند.

جمعه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۲۹

اخباراتی که شنیده شد این است که: معین همایون بختیاری که رفته است به طرف دماوند (به) اردوی سردار محیی ملحق شده، ازا مروز گویا با پسر اسماعیل‌خان شروع به جنگ کرده‌اند (و) با پیش قراول‌هایشان مشغول زدوخورد هستند.

شنبه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۲۹

اخباراتی که شنیده شده است: می‌گویند: رشیدالسلطان را کشتند، بعضی‌ها می‌گویند که زخمی شده است، بعضی‌ها می‌گویند مرده (و) حکم شده است مرده‌اش را بیاورند. بعضی‌ها می‌گویند زخمیش (را) چند روز دیگر وارد می‌کنند، این شهرت‌ها در شهر زیاد است. روزنامهٔ فوق‌العاده چاپ کرده‌اند ولی گویا انشاءالله اصل نداشته باشد (و) دروغ است، مثل همان اخبارات باغ شاه در باب ستارخان که امیربهادر شهرت می‌داد.

باری از قرار رشیدالسلطان در فیروزکوه نیست، در دامغان است. امیراعظم که حاکم کرمان مدتی است شده، امروز رفته به طرف کرمان، نظام‌السلطنه هم دوباره خودش (به) حکومت شیراز برقرار شده است، سردار ظفر هم امروز می‌رود به طرف عراق.

مرتضی‌قلی خان پسر صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء از بختیاری‌با سوار رفته است به طرف همدان جلو سالارالدوله. سردار اسعد حاجی علیقلی خان، یک تلگراف زده است به سردار جنگ (و) سردار ظفر (که) وقت جان بازی است سر از حرف صمصام‌السلطنه نپیچید. اعلیحضرت محمدعلی شاه هم می‌گویند به ساری وارد شده است (و) به طرف آمل حرکت خواهد کرد.

پیرم روزها که به شهر می‌رود، سوار زیادی از شهر، از ژاندارم‌های خودش می‌آورد تا به قصر فجر، از آن جا هم آن‌ها بر می‌گردند، یک دسته سوار که مال کمیسری تجریش است می‌آیند (و او را) به شمیران می‌رسانند. دیشب هم در تجریش سر یک زنِ پلیس‌ها با یک نفر رعیت روس دعواشان شده بود روس‌ها سخت گرفته‌اند که بایست رئیس کمیسری معزول بشود.

یکشنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۲۹

از قراری که می‌گویند؛ رشیدالسلطان را کشته‌اند، در شهر شهرت کرده بوده است (که) رشیدالسلطان نمرده، می‌آورند به دارش می‌زنند در میدان توپخانه، جمعیت جمع شده بود، بعد گفتند فردا پس فردا (می‌آورند)، بعضی‌ها می‌گویند مرده، گویا در وقت مردنش رشیدالسلطان دو نفر از بختیاری‌ها را با تپانچه کشته است. دو نفر از خوانین بختیاری را کشته‌اند، آوردند طهران (و) امروز نعششان را با تشریفات برداشتند.

از طرف ملت اصرار زیادی شده بود به صنف که بازارها را ببندند، بازاری‌ها گفتند ما نمی‌بندیم.

به اطراف هم همه‌جا به علماء تلگراف زده‌اند، اما جواب نداده‌اند، مگر شیخ کبیر (که) از مازندران جواب داده است که اگر شخصی به خانهٔ اباء اجدادی خودش می‌خواهد بیاید شرعاً حق دارد. مسعودالملک هم از سمنان آمده است (و) او را استنطاق می‌کنند.

دوشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۲۹

رفتیم به گردش با آقا میرزا آقاخان، دم منزل مجدالدوله جمعیت زیادی را دیده رفتم آنجا، سردار ظفر بود، معلوم می‌شود هنوز نرفته است، سردار ظفر تعریف کشته

شدن رشیدالسلطان را می‌گفت، امیر مفخم (را) هم از بروجرد مأمورش کردند برود به جلوگیری سالارالدوله. رشیدالسلطان را در فیروزکوه کشته‌اند در علی‌آباد (که) یکی از دهات فیروزکوه است. امروز هم باز جنگ است.

سه شنبه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۲۹

رفتم منزل نیرالدوله. ظفرالسلطنه، حشمت‌الدوله، اقبل‌الدوله، سردار جنگ و علاءالدوله بودند، قدری صحبت کرده، بختیاری(ها) متقبل شده‌اند که با اعلیحضرت همایونی مخالفت نکنند یعنی سردار جنگ حاضر شده است صمصام‌السلطنه (و) سردار ظفر را اطمینان بدهد که مبادا بیش‌تر از این بختیاری‌ها مخالفت بکنند. به امیر مفخم بنویسند (که) با سالارالدوله مخالفت نکنند. از بختیاری سوار خواسته‌اند به یک طوری سوارها را برگردانند که نیایند، این سوارها را هم که به جنگ رفته‌اند طوری بکنند که آنها هم در واقع جنگ نکنند، فقط بختیاری‌ها اطمینان می‌خواهند از طرف اعلیحضرت محمدعلی شاه (که) مطمئن باشند.

چهارشنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: شهر همدان تسلیم سالارالدوله شده، خودش هم از کرمانشاه حرکت کرده و همین روزها وارد همدان خواهد شد. دیگر این که میانه وزراء برهم خورده است و نقار سختی میانه‌شان است.

یپرم دیروز رفته بوده است به اردوی قزاق‌خانه پیش «پالکونیک»، بیرون اردو او را سلب اسلحه کرده بوده‌اند، رفته بوده است (و) اظهار دوستی و یگانگی ما بین خودشان و قزاق (را) کرده بوده است که، ما با شما دوست هستیم، گفته بوده است «اگر دشمن باشید چه خواهد شد»، جواب‌های سخت داده بود، بعد یپرم گفته بوده (است)،

شما درباره اعلیحضرت محمدعلی شاه چه خواهید کرد، گفته بود عجالتاً بی‌طرف هستیم، باری دیگر (از) خبرهای تازه (این است که):

تلگرافی اولیای امور به انجمن ولایتی آذربایجان زده بودند که اردوئی تشکیل بدهند به ریاست صمدخان شجاع‌الدوله (که) بروند به جلوگیری سالار الدوله. انجمن ولایتی جواب داده‌اند که آن چه استعداد و ذخیره در آذربایجان بوده (تا) به امروز برای اغتشاش اطراف آذربایجان تسلیم شجاع‌الدوله شده است، هر چه هست و نیست در ید اوست. تلگرافی هم که عین‌الدوله کرده است (به) شجاع‌الدوله در باب حکومت خود. شجاع‌الدوله جواب زده است که حکومت آذربایجان (را) اعلیحضرت محمدعلی شاه به من مرحمت فرموده‌اند در این صورت آمدن شما بی‌خود است.

باری خراسان هم به یک اندازه تسلیم شده (است) اعلیحضرت محمدعلی شاه (هم) حاکم فرستاده است. رشیدالسلطان از قرار کشته شدنش دروغ است. شیخ ابوالقاسم قزوینی که (سابقاً در) دستگاه امیربهادر بوده است و پیرار سال مجاهد شده بود (بعد از) اعلانی که کرده بودند که هر کس خدای نخواسته سوء قصدی به اعلیحضرت محمدعلی شاه بکند یکصد هزار تومان به او بدهند، این احمق به لباس درویشی رفت بوده است مازندران، او را شناخته گرفتند استنطاق کرده و شکمش را پاره کرده‌اند (و) به سزای خودش رسیده.

طهران هم مردمانش خیلی متزلزل هستند، هر کس هر چه داشته برده است (و) در بانک روس گذارده است. می‌گویند انبارهای بانک جاندارد ازبس که مردم هر چه دارونداز بوده در بانک گذارده‌اند.

پنجشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۲۹

شست‌وشو کرده، بعد نماز خوانده، قدری قرآن خوانده، آمدم بیرون. مؤدب السلطنه از طرف حضرت اقدس آمده بود، رفتیم منزل حشمت‌الدوله، نزدیک غروب

(آمدیم) منزل مجدالدوله، تا دوساعت از شب گذشته صحبت می‌کردیم.

جمعه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است: از طرف وکلا و وزراء شریف‌زاده که یک سیدقلاشی[۱] است آمده اطمینان بدهد به اشخاصی که این جا هستند، ودر واقع می‌خواهدگول بزند ببرد شهر. چند روز پیش بالا بود[۲] ولی حالا از طرف اولیای امور آمده است.

اخبارات تازه این است که: وزیر خارجه و بعضی از وزراءدر مجلس پیشنهاد کرده‌اندکه آن تقسیمی که روس و انگلیس با هم ایران را نصف کرده‌اند امضاء بکنند به شرط این که اعلیحضرت محمدعلی شاه را آن‌ها مانع بشوند. یعنی ایران را به دست روس و انگلیس بدهند برای این که چندی مفسدین به وزارت باقی باشند.

اردوئی که (درآن) معین همایون با سردار محیی رفته‌اند، در «دلی چای» جنگی کرده، بختیاری زیادی کشته شده است. منتصرالدوله (و) میرزا علی خان سالار فاتح که چند روزی است که هر کدام (با) یک صد نفر از طرف افجهٔ نور رفته‌اند برای جلوگیری اعلیحضرت محمدعلی شاه، یک نفر پول‌دار متموّل آنجا بوده گرفته‌اند (و) هر چه داشته از او گرفته‌اند. سالارالدوله هم از همدان بیرون آمده گویا پیش قراولش آمده است به طرف خرقان، سردار ظفر هم رفته است به حضرت عبدالعظیم که برود به طرف قم، در واقع برود به جنگ سالارالدوله. ولی گمان نمی‌کنم که برود به جنگ. احتمال دارد برود به طرف بختیاری. امیراعظم هم هنوز در حضرت عبدالعظیم است (و) به طرف کرمان نرفته. جلال الدوله هم امروز وارد شده است (و) در ونک است. (در) شهر هم مردم مضطرب هستند.

۱ـ قلاش: عیّار، مکّار، بی‌نام و ننگ

۲ـ در بالابود یعنی در زرگنده بود.

شنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۲۹

حالم خوب نبود، آب «هِندبا»[1] خورده، رفتم بیرون قدری روزنامه نوشتم. عصری نماز خوانده رفتم گردش، بعد رفتم منزل نیرالدوله، یک ساعت از شب گذشته آمدم منزل.

یکشنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۲۹

پیاده رفتم منزل حشمت‌الدوله. عضدالدوله، سهام الملک پسر مرحوم امیرخان سردار آن جا بودند، بعد آمدم منزل مجدالدوله. معین‌السلطان، آصف السلطان، بنان الدوله (و) شبل‌السلطنه (و) پسرهای مجدالدوله بودند، بعد از توی سفارت (روس) آمدم منزل، قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، استراحت کردم.

دوشنبه ۲۶ شهر شعبان ۱۳۲۹

خبرهای تازه این است که: علاءالدوله واسطه است میانهٔ وزراء و سفارت روس که معدن «قراچه داغ» و امتیاز اتومبیل (رانی) و یکی دو فقره دیگر به دولت روس واگذار بکنند و (در ازاء آن) آنها از آمدن اعلیحضرت محمدعلی شاه ممانعت بکنند. روس‌ها هم گویا جواب داده‌اند که اگر این کارها را بکنید ما احتمال دارد میانه راگرفته اصلاح بکنیم.

دیگر خبر تازه این است (که): علی جان منتصرالدوله،با میرزا علی خان تنکابنی سالار فاتح که از راه لار و یالو با دویست، سیصد نفر مجاهد رفته بوده‌اند «بلده» برای جلوگیری اعلیحضرت محمدعلی شاه سرخانه‌های «خواجه وند»ها. که خواجه وندها دست از اعلیحضرت محمدعلی شاه برداشته (به) خانه و زندگی خودشان بیایند گویا

۱ـ هندبا: کاسنی

میرشکار احمدخان با خواجه وندها می‌آیند در همان اطراف پدرشان را پیش چشمشان در می‌آورند. به قولی منتصرالدوله و سردار فاتح هر دو کشته شده‌اند (و) به قولی دستگیر شده‌اند و تمامشان را کشته(اند)، گویا به همه جهت نه نفر فرار کرده‌اند (و) جان به در برده‌اند. از رشیدالسلطان هم امروز برای شیخ محمود کاغذ رسیده است که نمرده است. از طرف سردار محیی و معین همایون هم زخمی زیادی به تازگی از بختیاری و غیره آورده‌اند. معلوم می‌شود آن طرف‌ها هم جنگ شده است. مجلسی‌ها هم هیچ عین خیالشان نیست (و) مشغول کار خودشان هستند، وزراء هم مشغول دخل بردن.

عصری رفتم بیرون، مؤدب السلطنه آمد، قدری صحبت کرد و رفت، من هم رفتم منزل اقبال الدوله. باصرالسلطنه هم که چندی بود رفته بود رشت (و) در رشت رئیس مالیّه بود و دو سه روز است آمده، از وضع رشت بد می‌گفت، می‌گفت: «برادرهای سردار محیی مجاهد جمع کرده‌اند (و) پدر مردم را در می‌آورند، اگر روس‌ها آن جا نباشند کار مردم زار است، باز از ترس آنهاست که قدری ملاحظه می‌کنند، در واقع حکومت رشت را هم قنسول روس می‌کند.

باری خبرهای تازه این است که: «آرشاک خان» آجودان همایون که چندی رفته رو به فرنگستان، با رئیس روزنامه دولتی روس ملاقات کرده، شرحی از وضع حالیه ایران از او پرسیده(اند)، جواب‌های خوب داده است که اسباب رجعت اعلیحضرت محمدعلی شاه، سوءاعمال وکلا بوده است، هیچ کار نمی‌کنند به جز غرض به خرج دادن، وزراءهم نمی‌توانند کار بکنند، از دست وکلا، رشته امورات به کلی از دست رفته است. گوشه‌ای هم به بختیاری‌ها زده است و دخالت پیرم را در امورات خیلی بد گفته است. (درباره) ارامنه که سال‌ها در ایران به راحتی و آسایش زندگانی کرده‌اند، نوشته است (که) پیرم اسباب این خواهد شد که مابین مسلمین و ارامنه کدروت (بشود)، من به تمام ارامنه می‌گویم که این را از میان خودشان خارج بکنند مبادا که اسباب دشمنی ارامنه و مسلمین بشود.

سه شنبه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۲۹

با جلال الملک رفتیم منزل حشمت‌الدوله جمعی بودند و مشغول بازی بودند، ما هم مشغول شده، صرف نهار کرده تا عصری بودیم.

اخبار تازه این است که: شیخ کبیر را در مازندران یک نفر ارمنی، مرحوم کرده است، حالا چه طور معلوم نیست، گویا ارمنی‌های مازندران محاصره شده‌اند. از قرار یک تلگراف (از) ارمنی‌ها به یپرم رسیده است که اگر به ماها امداد نرسانید. ماها تماماً هلاک خواهیم شد. اعلیحضرت محمدعلی شاه هم (به) تحقیق در سواد کوه هستند. درباره کشتن رشیدالسلطان (هم) اغلب عقیده‌شان این است که سلامت است و همین طور هم هست. سالارالدوله فردا یا امروز از کرمانشاه حرکت می‌کند رو به همدان (و) تهران.سردار ارشد به طرف «خوار» روانه شده است (و) معین همایون بختیاری در فیروز کوه زخم‌دار شده است، پسر سردار ظفر (هم) زخم‌دار شده است و حال این که سردار ظفر به پسرش گویا سفارش کرده بود که دعوا نکند. مادیان زیادی از ایلخی دولتی بختیاری‌ها چپاول کرده‌اند (و) از فیروزکوه آورده‌اند. شرحی در نظم اردوی سالارالدوله شنیدم، آدم موثقی می‌گفت: هیچ تعدی به کسی نمی‌کنند، (و) زن‌ها برای اردوی سالار الدوله آذوقه حمل می‌کنند، یکی از سوارهای دادخان جالیز یک رعیت را برده بود، او را سالارالدوله از دادخان سه ساعت مهلت داده خواسته بود، در سر موعد حاضر شده بود و مبلغی از دادخان جرم گرفته بوده تغیّر کرده بوده است که بعد از این اگر شنیدم رعیت را کسی اذیت بکند سرش را خواهم برید، همدان عجالتاً منظم است از طرف سالارالدوله امیرنظام (و) ضیاءالملک حکومت می‌کنند یعنی از طرف طهران و از طرف سالارالدوله هردو. امیرمفخّم هم به بروجرد آمده که برود جلوگیری سالارالدوله، فی‌الجمله جنگی کرده بود ولی امیرمفخّم گمان نداریم که با اعلیحضرت محمدعلی شاه مخالف باشد و با سالارالدوله جنگ بکند. اهل شهر بروجرد تلگراف کرده‌اند که ما

نمی‌گذاریم امیرمفخّم از بروجرد برود از لرها می‌ترسیم. مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه هم‌گویا رفته است پیش نظرعلی خان لرستانی که با او اتحادی بکند، امیر مجاهد هم آمده است به طهران. نایب حسین کاشی هم به قدر هزار سوار می‌گویند دارد و لابد چهار صد پانصد تا را دارد، آمده به طرف اردستان (و) امامقلی خان بختیاری راگرفته زنجیر کرده است، چند روز دیگر هم دور نیست که بیاید به کاشان. حاکم کاشان هم نوشته است اگر به من استعداد نرسد من تسلیم خواهم شد. سوار زیادی از طرف سالارالدوله رفته است برای تسخیر خراسان، مردم زیادی در اوائل رفته بوده‌اند در مسجدگوهر شاد متحصن شده بودند که ما شاه را می‌خواهیم بر ضد مشروطه. آجودان باشی ما در ... پسر وزیر نظام دیوث، توپ بسته بوده به مسجدگوهر شاد و مردم را متفرق کرده بود، حالا مردم علی‌العجاله ساکت هستند.

یعنی (به) خراسان از طرف اعلیحضرت محمدعلی‌شاه حاکم رفته است منتصرالدوله راکه گفته بودند کشته‌اند دروغ بوده است. منتصرالدوله با میرزا علی خان سالار فاتح رفته ده یوش را چاپیده و دهات اطراف را خراب کرده، یا در ده «بلده» یا در «یوش» در توی مسجد که زن‌ها نشسته بودند یک بمب انداخته، هفت هشت نفر زن را کشته (و) چندین نفر را زخمی کرده‌اند. برای این که شوهرهای شما چرا رفته‌اند به حمایت محمدعلی شاه ولی از قرار خواجه‌وَندِ زیادی از طرف اعلیحضرت محمدعلی شاه رفته‌اند برای سرکوبی این دو نفر پدر سوخته ظالم.

برادر رشیدالسلطان هم با دویست نفر سوار از طرف لار آمده که از عقب سر منتصرالدوله سالار فاتح را بگیرد، ایلات لار هم تمام سرگردنه‌ها راگرفته اند که اگر از قشون منتصرالدوله فرار بکنند، آنها را لخت بکنند.

چهارشنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۲۹

عصری رفتم گردش تا منزل نیرالدوله، حشمت الدوله (و) ظفرالسلطنه و

هرروزی‌ها بودند، بعد آمدم منزل رفتم اندرون، افتخارالسلطنه هم بود.

پنجشنبه ۲۹ شهر شهر شعبان ۱۳۲۹

سوار الاغ شده رفته منزل مجدالدوله، صرف نهار کرده عصری مراجعت به منزل کردم. امروز در سفارت عثمانی دعوت (داشتم)، اغلب کسانی که در زرگنده هستند هم دعوت شده بودند.

جمعه سلخ شهر شعبان ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که می‌گویند: شهادت شیخ کبیر دروغ بوده است، انشاءالله این راست است. باری اهل شهر سخت متوحش هستند. امیر مفخم هم خبر رسیده است که‌با سالارالدوله ضدیت‌نخواهدکرد.اقبال‌الدوله امروز باز چشمش را عمل یدی کرده است.

شنبه غره شهر رمضان ۱۳۲۹

دعاهای روز اول ماه (و) یک جزء قرآن (را) خوانده، به جائی نرفته، افطار کرده، نماز شب را خوانده، دعاها را خوانده، بعد حشمت‌الدوله فرستاد رفتیم آنجا، مجدالدوله، معین‌السلطان، جلال الملک، پسرهای مجدالدوله، عضدالدوله، سهام الملک، (و) جمعی بودند، مشغول بازی شدیم. تا نزدیک سحر

یکشنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۲۹

افطار کرده، بعد از دعاها، حشمت‌الدوله فرستاد رفتیم آنجا، همان اشخاص دیشبی آنجا بودند، صدرالسلطنه، وکیل السلطان، پسر دبیر الدوله (و) جمعی دیگر بودند. بعد از مدّتی صحبت مشغول بازی شدیم تا وقت سحر.

دوشنبه ۳ شهر رمضان ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: سالارالدوله یک تلگراف به مجلس زده است که من رو به طهران حرکت کرده(ام)، اگر شماها اعلیحضرت محمدعلی شاه را به سلطنت استقبال کردید بسیار خوب والاّ هر چه دیدید از خودتان دیدید.

دیروز پسر «پاخیتانوف» قنسول روس مهمان بانوی عظمی بوده است به شکار، عصری که مراجعت می‌کرده است چون تفنگ سه تیر دوش آدمش بوده است، در تجریش پلیس از آدم او به زور گرفته بوده است، پسر «پاخیتانوف» به پدرش تلفن کرده بود، او جواب می‌دهد من در عمل پلیتکی دخالت ندارم به وزیر مختار می‌گوید، او هم «گپرس» را با قزاق زیادی می‌فرستد رو به تجریش و کمیسری، اجزای کمیسر که خبر می‌شوند تماماً فرار کرده بودند (و) در کمیسری را بسته بودند؛ قزاق‌ها می‌رسند (و) در کمیسری را شکسته، تفنگ‌ها را برداشته می‌آورند، بعد استنطاق کرده بودند رئیس کمیسری را. بعد معلوم می‌شود که مقصودشان تلافی بوده است، چون پلیس‌ها می‌آمدند زرگنده آنها اسلحه‌شان را می‌گرفتند، حالا آنها هم خواسته‌اند تلافی بکنند.

باری اخبارات تازه این است که: منتصر الدوله در محاصره است در خوار هم سردارارشد مشغول جنگ‌است، ژاندارم زیادی هم‌به طرف «خوار» رفته‌است برای جنگ.

سه شنبه ۴ شهر رمضان ۱۳۲۹

شب‌ها جمعی این جا جمع می‌شوند، بعد از این جا می‌رویم منزل حشمت‌الدوله، اشخاص هر شب اول شب در منزل ما جمع می‌شوند، منزل حشمت‌الدوله هم که عضدالدوله، سهام الملک مشیر خلوت محمدعلی شاهی هستند (و) ساعدالدوله با اتباعش (و) حسن خان همشیره زاده‌اش با خانبابا خان برادر حسن خان (و) ساعدالسلطان (و) اغلب مجدالدوله با پسرهایش (و) گاهی اعتصام السلطنه با برادرش

بهاءالدوله جمع می‌شوند (و) مشغول بازی می‌شوند.

چهارشنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۲۹

دعاهای ماه رمضان را خوانده، بعد مفاخرالدوله آمده قدری صحبت کرده رفتیم منزل مفاخرالدوله بعد با هم رفتیم منزل اقبال الدوله برای افطار. مراجعت به منزل کرده، تا نزدیک سحر مشغول بازی بودیم.

پنجشنبه ٦ شهر رمضان ۱۳۲۹

افطار صرف شده، دعاهای شب جمعه را خوانده، رفتم منزل حشمت‌الدوله، قدری بازی کرده، تا نزدیک سحر به رسم معمول مراجعت به منزل کردم.

جمعه ۷ شهر رمضان ۱۳۲۹

رفتم توی حوض غسل کرده بعد آمدم بیرون، افطار کرده رفتیم منزل حشمت‌الدوله، تا نزدیک سحر (بودیم).

شنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۲۹

عصری حشمت‌الدوله آمدند با هم رفتیم منزل اقبال الدوله، سپهدار، مؤید السلطنه (و) اعتصام السلطنه بودند. سپهدار رفته، من با حشمت‌الدوله رفتیم منزل نیرالدوله.

یکشنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۲۹

قدری روزنامه نوشته بعد رفتم حمام معزالسلطان بیرون آمده، معین‌السلطان بود با هم سوار شده رفتیم منزل مجدالدوله، بعد سوار شده رفتیم به کامرانیه حضور

حضرت‌اقدس، افطار هم آنجا حاضر صرف شد ساعت چهار ازکامرانیه مراجعت به منزل کرده، دو نفر هم قزاق با خود آوردم.

دوشنبه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۲۹

از قرارکه صارم‌الدوله می‌گفت: جلال الدوله چهار پنج روز است که رفته است به فرنگستان، پسرش فیروز میرزا و دو پسر مستوفی الممالک را با خودش برده است. اخبار این چند روز اینها است:

اولاً دو سه مرتبه در دربار مجلس شده، از وکلا و وزراء جمع شده بوده‌اند (و) گفت و گوی صلح کرده بودند بعد برهم خورده بوده است. وکلا و وزراء بی نهایت متزلزل هستند. اهل شهر باطناً هیجان دارند ولی حرف نمی‌زنند. نرخ ارزاق بی‌نهایت گران است، قرانی یک قران رویش افتاده است مثلاً پنیر سیری یکصد دیناربود (و) حالا یک عباسی است. وضع شهر بی‌نهایت بد است. سالارالدوله با جمعیت زیادی حرکت کرده رو به طهران آمده است، از قراری که شهبندر عثمانی ازکرمانشاه تلگراف زده بود به قدر بیست هزار نفر سواره و پیاده با سالارالدوله حرکت کرده است (به) نهاوند امیر مفخم هم که در ملایر بود امروز به تحقیق خبر رسید (که) مراجعت کرده به طرف ولایت خودش، یعنی رفته است به بختیاری (و) خودش را بیطرف کرده، حکومت لرستان و بروجرد هم که با نظر علی خان شده است.

از قراری که امروز خبر رسید، سالار الدوله وارد همدان شده است محققاً و پسر حسام الملک را هم امیر نویانی داده است (و) دو سه روز دیگر به طرف طهران حرکت خواهد کرد.

دیگر از اخبارات شمالی؛ اردوی فیروزکوه (است) چند روز پیش یک زدوخوردی با اسماعیل خان با پسرش با پسرهای مرادخان کرده بودند. سردار محیی

شکست داده بوده است سوادکوهی‌ها را (و) توپ و اسیر از سوادکوهی‌ها گرفته بوده است). این خبر چند روز پیش خیلی وحشت انگیز بود، اسیرها را هم به قدر پنجاه نفر آوردند به طهران (و) حبس کرده‌اند ولی آنها از جای خودشان نتوانستند حرکت بکنند (و) پیش بروند (و) در همان فیروزکوه هستند.

سالار فاتح و منتصرالدوله، هر دو پدر سوخته‌ها که رفته (بودند) «بلده» و «یوش» را چپاول کرده، بمب انداخته چندین نفر زن و مرد راکشته‌اند. فتل خان شجاع لشگر با یک عده سوار کجوری از پیش اعلیحضرت محمدعلی شاه مأمور شدند که بیایند برای جلوگیری منتصرالدوله و سالارفاتح (و) چند روزی با حضرات زدوخورد کرده، از طرفین کشت و کشتار زیادی شده بعد به بعضی تدبیرات قران فرستادند، ترساندند. روایت مختلف است خودشان را از گردنه صالحان گذرانده وارد کجور کرده‌اند، آن جا هم زن و مرد دهات محال کجور به جنگل‌ها فراری شده، دهات خالی مانده است، یکی دو ده را هم آتش زده‌اند ولی شجاع لشگر کاری نتوانسته است از پیش ببرد منتصرالدوله (و) سالار فاتح که از گردنه «صالحان» گذشته‌اند، سر راه را گرفته‌اند (و) محل عبور آنها را مسدود کرده‌اند، آنها آن جا مانده، شجاع لشگر از قرار می‌ترسد به آنها حمله بکند، یعنی ملاحظه بعد را می‌کند، مقصودش این است که درست از وضع طهران و استعداد ملت مطلع بشود (و) آن وقت که فهمید زور ملت کم است، اینها را از پیش بردارد، اگر به این ملاحظه نبود، تا به حال کار حضرات را ساخته بودند، آدم فرستاده‌اند که تحقیقات کرده، آن وقت حضرات را انشاءاله تمام بکنند.

از قراری می‌گویند، اعلیحضرت محمدعلی شاه در لاریجان است. چیزی که خیلی اهمیت پیداکرده است، اردوی سردار ارشد است که (در) ده «خوار» است، هر چه استعداد دارند به طرف سردار ارشد می‌فرستند، چندین جنگ سخت هم شده، امیر مجاهد و بختیاری زیادی (را) فرستاده‌اند، همه روزه هم گاری حمل زخمی می‌کند،

مریض خانه‌ها گویا دیگر جا نباشد، ارمنی زیادی هم کشته شده است. از قراری که امروز خبر رسیده است سردار ارشد از ده «خوار» بیرون آمده است (و) رو به «ایوان کیف» حمله کرده است (و) یک شکست سختی به آنها داده است (و) آنها را قدری عقب نشانده است (و) آمده است به طرف ورامین (و) حالا در امامزاده جعفر هستند (و) آنجاها (را) سنگر بندی کرده (است). امروز عصری هم یپرم با سردار بهادر و سردار محتشم رفته‌اند رو به ورامین، یک توپ ماکسیم هم که برده بودند به اردوی سردار محیی، یپرم نوشته است آوردند با خودش ببرد، معلوم نیست که رفته است به طرف «خوار» که آن اردو را برداشته، دور سردار ارشد را بگیرد یا این که رفته است به طرف ورامین. باری رفتن اینها، خیلی اسباب پریشانی حواس است زیرا که اینها تماماً جنگ دیده هستند ضیغم‌السلطنه هم که با امیر مجاهد است از قرار مرد رشید (و) جنگ دیده‌ای است. باری از خبرهای تازه این است که: در این ایام وکلا چندین بار با هم نزاع کرده‌اند. باری مجدداً خبر رسید که ارشدالدوله ده «خوار» را ول کرده آمده است به طرف ورامین (و) امامزاده جعفر.

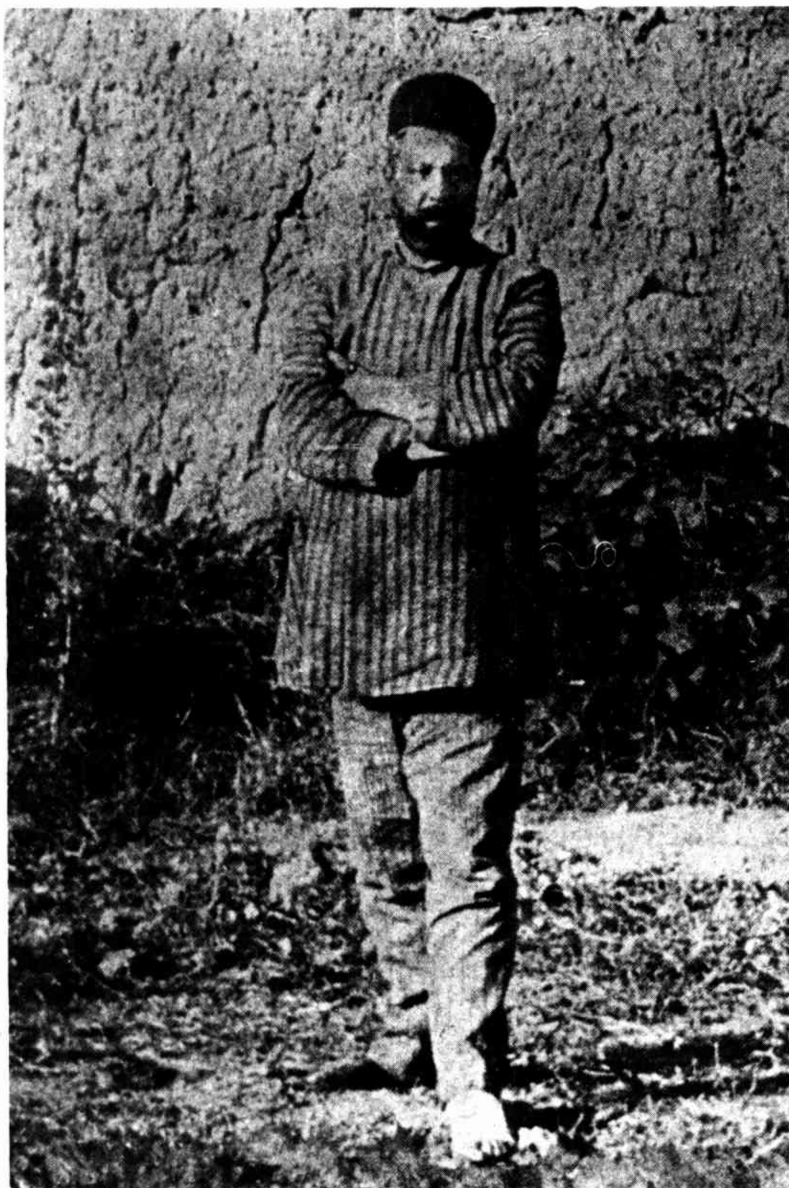
سه شنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که گفتند: سالار فاتح گرفتار شده است، بعد هم آمدیم منزل سردار مؤید، ظفرالسلطنة (هم) آنجا بود.

چهارشنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۲۹

من را بیدار کردند و گفتند آدم اخترالدوله آمده است (و) می‌گوید اگر فلانی بیدار (است) بگوئید بیاید اینجا. رفتم آنجا دیدم یمین‌الدوله هم آنجاست.

در این بین یک ورقه فوق العاده که چاپ شده است آوردند (و) خواندند یک



ارشدالدوله یک لحظه قبل از اعدام

خبر رسید که سردار ارشد را تیرباران کرده، امشب نعشش را می‌آورند طهران. اخترالدوله هم به خیال این که شاید سردار ارشد را نکشته باشند رفته بود سفارت که شاید آنها حمایت بکنند، آنها هم یک طوری عذرش را خواسته بودند. بختیاری‌ها تمام ورامین را غارت کرده گاو و خر و مادیان و هرکس هرچه داشته به غارت برده، آورده‌اند به طهران.

نامه‌ارشدالدوله‌به همسرش اخترالدوله از امامزاده جعفر ۶ فرسخی پایتخت ارشدالدوله در نزدیک دروازه‌های پایتخت در حالی که هر زمان انتظار آن می‌رفت که با سپاهیان خود تهران را فتح کرده، محمدعلی‌شاه‌رادوباره‌به‌تخت سلطنت‌بنشاند،این نامه رابرای همسرش‌اخترالدوله فرستاده‌وبه همراه آن نامه‌یی برای نیّرالدوله داده و جواب فوری خواسته است. تا آنجا که این نگارنده استنباط می‌کند موضوع نامه به کارگیری ستون پنجم و طرفداران محمد علی میرزا در تهران است و این که نوشته‌است «برادرت‌کارنمی‌کند»منظورش‌کامران میرزانایب‌السلطنه‌پسرناصرالدین‌شاه‌قاجار است. این سند را آقای حسین شریف سلطانی داماد مرحوم عزیزاسلطان در اختیار نگارنده گذاشته‌اند.

متن نامه ارشدالدوله به اخترالدوله از امامزاده

جعفر ورامین به تهران

عزیزم　　　　　　موقع باریک است کاغذ جوف را به توسط آدم خودتان فوری به حضرت مستطاب اقدس آقای نیّرالدوله برسانید. قاصد را همان جا نگاه دارید، جواب گرفته روانه دارید الان در امامزاده جعفر ورامین یعنی شش فرسخی طهران نشسته‌ایم، بحمدالله سلامتم. پدر دشمن را به فضل خدا درآورده‌ام. بی‌تکلیف مانده‌ام. جواب این کاغذ را زودِ زود به من برسانید. معطلی من در اینجا خوب نیست اسباب زحمت من است. یک کاغذ شما توسط پسر حسن خان دیروز به من رسید این که شما را سلامت دانستم راحت شدم.

قربانت، برادرت که کار نمی‌کند. منتظر چه هستند؟ وقتی است که حالا سفارت را غلغله.... قربانِ برادر کوچکت باز می‌خواهد کاری بکند، خوب است.

قربانت خودم، همه را سلام می‌رسانم. التماس دعا. نمی‌دانم حسن در چه خیال است و چه می‌کند آخر میگوئید موقع فکر است، نشستن و تماشا کردن چه حاصل دارد؟

امضاء

ارشدالدوله این نامه را چند دقیقه قبل از اعدام برای همسرش اخترالدوله نوشته است. مراد از «دُرّی» که در این نامه به آن اشاره شده است دُرّةالدوله دختر اخترالدوله می‌باشد که تنها فرزند عزیزالسلطان و اخترالدوله است. توضیح این نکته را لازم می‌داند که ارشدالدوله نوکر اخترالدوله بود و او پس از جداشدن از عزیزالسلطان با وی ازدواج کرد. این نامه از اخترالدوله به درةالدوله رسید و آقای حسین شریف سلطانی همسر دُرةالدوله بیست سال پیش، از راه لطف آن را در اختیار این نگارنده قرار دادند

متن آخرین نامه ارشدالدوله

چهارشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۲۹

خانم عزیز من   الآن که نفس آخر من است و بعد از نوشتن این نامه تیرباران خواهم شد از دور با این حالت که با کمال استقامت و قوت قلب بجز تو یاد دیگری نیستم می‌میرم، در صورتی که تو در نظر منی. این کاغذ مرا صَفوت‌السلطنه به شما می‌رساند و یادگار آخر من است که پیش تو می‌ماند. نگوئی مرا فراموش کرده. زنجیری که تو در «وینه» به من یادگار داده بودی به گردن من است که زنجیر را خواهش کرده‌ام کسی از گردن من بیرون نیاورد. افسوس می‌خورم که دیدار تو را که بهترین آروزی من بو در امامزاده جعفر ورامین در نفس آخر به گور بُردم. از خدا سلامت تو را می‌خواهم و تو را به خدا می‌سپارم. نعش مرا اگر به قولی که به من داده‌اند به شهر آوردند هر کجا که خودت میل داری بده دفن کنند. این بدن سوراخ سوراخ من با یک گرمی مفرطی تو را وداع می‌کند «دُرّی» و سایر را از طرف من سلام برسان. چهل هشت هزار تومان اسکناس، چهارده هزار مناط روسی در جیب دارم نمی‌دانم به تو خواهند داد یا خواهند برد.

دوست گرفتار تو ـ علی

تلگرافی بود که یوسف خان امیر مجاهد از «خوار» زده بود (و) نوشته بود به مقام حضرت (ریاست) وزراء (که): از دیشب تا به حال جنگ سختی با ارشد الدوله شده است که تاکنون همچه جنگی دیده نشده بود، به اقبال فلان اردوی سردار ارشد مضمحل(و) غارت شده، خود سردار ارشد هم دستگیر و الان در خدمت ایشان نشسته‌ایم، ضیغم السلطنه هم خدمات نمایان کرده (و) الان در امامزاده جعفر هستیم، یکی دیگر هم در واقع به همین مضمون ضیغم السلطنه زده بود (و) خبر فتح بود، از بس که دروغ می‌گویند (و) چاپ می‌کنند هیچ کدام (را) باور نکردم.

یک کاغذ سردار ارشد تازه رسیده بود که به اخترالدوله نوشته بود (و) به نیرالدوله هم نوشته بود که انشاءاله چند روز دیگر به طرف شهر حرکت خواهم کرد، ماها این اعلان دو ورقه فوق‌العاده را قبول نکردیم (و)همچه تصور کردیم (که) این هم مثل سایر مطالب دروغ است. بعد آمدم منزل اقبال الدوله. نیرالدوله و ظفرالسلطنه آنجا بودند، آنها هم این ورقه را داشتند (و)می‌خواندند، مات و حیران بودیم که چه شده است (که) به این زودی کار همچه شده است. گاهی خیال می‌کردیم دروغ است (و) گاهی جور دیگر خیال می‌کردیم (و) هر ساعت هزار جور تصورات می‌کردیم. (بعد) به شهر آمده رفتیم منزل نیرالدوله جمعی آنجا بودند، این خبر هم متواتراً رسید (و) معلوم شد راست است. در دربار مجلس وزراء هم گفت‌وگو شده بود که قشون سردار ارشد شکست خورده (و) خودش هم دستگیر و کشت و کشتار زیادی شده است (و) به کلی اردویش درب و داغون شده است. یک مقداری هم اسیر آورده‌اند. یپرم و سردار مجاهد هم عصری وارد شده‌اند. این جنگ را همان امیر مجاهد و ضیغم السطنه کرده‌اند، هنوز اردوی سردار بهادر ویپرم نرسیده بوده است که کار را یک طرفی کرده بوده‌اند. سردار ارشد را که گویا خود ضیغم السلطنه گرفته بوده است (و) نشناخته بوده است (و) وقتی که وارد اردو کرده بوده آن جا شناخته بوده‌اند. خیلی اسباب حیرت

همگی شده متألم شدیم.

روایت جنگ را هر کسی یک جور می‌گوید، از بس که مختلف شنیده (می‌شود) انشاءاله بعد از این که به یک اندازه‌ای فهمیدم می‌نویسم. باری بعد رفتم منزل اخترالدوله، خیلی متوحش (و) سر درگم و نگران بود. افتخارالسلطنه آمده می‌گفت: حکم شده است سردار ارشد را تیرباران بکنند (و) نعشش را بیاورند طهران. مدتی آنجا بوده به او تسلیت می‌دادم، گریه می‌کرد شیون می‌کرد! باری بعد آمده منزل افطار کردم. خبر رسید که سردار ارشد را تیرباران کرده، امشب نعشش را می‌آورنده طهران. اخترالدوله هم به خیال این که شاید سردار ارشد را نکشته باشند رفته بود سفارت که شاید آنها حمایت بکنند آنها هم به یک طوری عذرش را خواسته بودند. بختیاری‌ها تمام ورامین را غارت کرده، گاو و خر و مادیان و هر کس هر چه داشته به غارت برده آورده‌اند به طهران.

پنجشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۲۹

یک تلفنی به من نمی‌دانم به چه مناسبت افتخار السلطنه زده بود که نعش سردار ارشد را وارد کرده‌اند، اخترالدوله خبر دارد یا خیر؟ مجلس ختم می‌گذاردند یا خیر؟

باری رفتم منزل اخترالدوله دیدم هنگامه‌ای است، شیون و واویلاست (و) اخترالدوله غش کرده است. مدتی نشسته تسلیت داده بعد آمدم منزل.

نعش سردار ارشد را آورده‌اند (و) در میدان توپخانه دم توپ‌ها گذارده مردم دسته دسته می‌روند به تماشا؛ توی یک چهار چرخه گذارده‌اند.

پیش اخترالدوله که بودم یک کاغذی دو نفر مجاهد آوردند که وقتی که او را اخترالدوله باز کرد و خواند غوغای غریب کرد، من گرفتم خواندم (و) بی‌اختیار گریه کرده، بی نهایت متألم شدم.

وقتی که در امامزاده جعفر می‌خواسته‌اند سردار ارشد را تیر باران بکنند، مهلت گرفته بود (و یک) کاغذ به اخترالدوله نوشته (بود)، معلوم بوده است که دستش می‌لرزیده است؛ تاریخ گذارده است، عنوان نوشته است: «خانم عزیز! الان ده دقیقه بیشتر از عمر من باقی نیست و می‌خواهند من را تیر باران بکنند و این آخرین عریضه من است، من را فراموش نکنید، سر قبرم بیائید، از دعای خیر فراموشم نکنید، بیائید من را خون‌آلود ببینید ، من را یک جا دفن بکنید، به دوستانم سلام ما را برسانید. امضاء هم علی کنگرلو کرده بود. گویا روزی که اخترالدوله از اروپا به طهران می‌آمد یک طوقی آورده بوده است و داده بوده است به دست اخترالدوله که آن را به دست خودت به گردن من بیانداز، اگر ما رو به ایران حرکت کرده، جنگ و مخاطرات در پیش آمد و من مردم یادگار باشد. در کاغذ نوشته بود (که) الان ده دقیقه بیشتر از عمر من باقی نیست (و) آن طوق به گردن من است، امروز که (ارشد الدوله) را دیده بودند همان طوق به گردنش بوده است. عصری گفتند نعش سردار ارشد را بردند در خانه اخترالدوله انداختند.

جمعه ۱۴ شهر رمضان ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: نعش سردار ارشد را از طرف نظمیه برده بودند درخانه اخترالدوله انداخته بودند، آدم اخترالدوله مانع شده بود، بعد به اخترالدوله تلفن زده بودند از نظمیه، اخترالدوله بوده است، بعد اخترالدوله هم دیروز رفته بوده است سر نعش (و) گریه زاری زیادی کرده بوده است، بعد شسته بودند، (برده بودند) به حضرت‌عبدالعظیم (و) دفن کرده بودند. گویا پدر و مادرش هم در آنجا دفن هستند.

باری در کاغذی که به اخترالدوله نوشته بوده است، نوشته است به قدر چهل هزار منات در جعبه من است ولی از قرارِ اقرار بعضی از اهل اردو به قدر ده دوازده هزار تومان بوده است، پول‌ها به دست پیرم آمده بوده است، او گفته بوده دو سه هزار تومان

بیشتر نبوده، قدری (از آن) را (بین) سوارها تقسیم کرده بود (و) باقی را به مالیه داده بوده است.

شرح جنگ آن چه می‌گویند این است: سردار ارشد در دهنه «خوار» بود، آنجا محل جنگ و سنگر خوب داشته سر حضرات را گرم داشته، خودش به طرف امامزاده جعفر ورامین حرکت کرده بود با سیصد چهار صد سوار (و) دو عراده توپ که بیاید به ورامین (و) از آنجا شبانه وارد طهران بشود (و) خودش را فرد، فاتح طهران قرار بدهد (و) مشیر و مشار بشود، باری حرکت کرده بود، امیر مجاهد (و) ضیغم السلطنه فهمیده بودند (و) جلو او را در غیاث آباد که مال مجدالدوله است گرفته بودند، (غیاث آباد) نزدیک است به امامزاده جعفر، آنجا جنگ سختی شده بود، یپرم و سردار بهادر و سردار محتشم که از عقب می‌رسند، اول این دو اردو خیال می‌کنند که دشمن است، باهم قدری جنگ کرده (بودند) (و) چند تیری با هم دروبدل می‌کنند، یکی دو نفر هم از این طرف کشته می‌شود. اردوی سردار ارشد (به) اردوی امیر مجاهد و ضیغم السلطنه نزدیک بوده، بیخود سردار ارشد توپ می‌انداخته است، در صورتی که در نزدیکی توپ بی فایده است.

باری امیر مجاهد و ضیغم السلطنه که کار سردار ارشد را سست دیده بودند از ترس این که مبادا این فتح به اسم یپرم و سردار بهادر و سردار محتشم تمام بشود یک مرتبه یورش رو به سردار ارشد آورده بودند، خود سردار ارشد پیاده پشت توپ ایستاده بوده (و) توپ می‌انداخته است از این یورش آدم زیادی کشته شده بود، سوارهای سردار ارشد فرار می‌کنند (و) به پای سردار ارشد هم گلوله می‌گیرد، جلودارش هم اسب او را برداشته فرار می‌کند، سردار ارشد پیاده مانده بوده است سوارهای (بختیاری) رشید بوده‌اند، توپخانه را تصرف می‌کنند سردار ارشد هم خودش را در یک چالی می‌اندازد، بعد که می‌رسند خود ضیغم‌السلطنه سردار ارشد را دیده بود، گفته بوده است کی هستی و

فحش داده بود، سردار ارشد فحش او را رد کرده بوده گفته بوده است به طور معقولیّت حرف بزن، بعد خودش را آشنائی داده بوده است سردار ارشد را گرفته آورده بوده است. اردوی سردار ارشد را هم غارت کرده بوده‌اند آمده نزدیک امامزاده جعفر اردو زده بودند (و) سردار ارشد را هم آورده بودند توی چادر، خیلی به او عزّت کرده بودند، پایش را بسته بودند، به او چائی داده بودند، قدری از او استنطاق کرده بودند، گفته بودند بیا از اعلیحضرت محمدعلی‌شاه برگرد (و) با ما که مشروطه هستیم همراه باش. (سردار ارشد) نطق زیادی کرده، گفته بوده است (که): من خودم اول مشروط خواه هستم، خیلی در راه مشروطه خدمات کرده و زحمات کشیده فلان وقت در باب قانون اساسی. من و اعلیحضرت محمدعلی شاه برای اجرای مشروطه و حفظ وطن قدم به ایران گذارده وظیفه وطن خواهی خودمان (را) این طور دیدیم که بیائیم مملکت (را) که هرج و مرج است از مخاطرات رها کنیم، حالا هم مشروطه خواه هستم. شب هم در چادر سردارهای بختیاری شراب آورده بودند (و) خورده بودند، سردار ارشد بد گفته بوده که در شب ماه رمضان خوب نیست سردارها شراب بخورند، سردار من هستم که مدتی است آن چه سرباز و لشگرم می‌خورد من هم می‌خورم، گویا پیرم هم قدری حرف زده بود و گفته بود که برای چه آمدی؟ سردار ارشد گفته بود بتوچه، تو برای چه آمدی، من آمدم به خاک وطنم، ما مسلمانان با خودمان جنگ داریم به تو چه دخلی دارد. بعد خانه شیخ محمود را غارت کرده بودند (و) اغلب دهات ورامین را بختیاری‌ها غارت کرده از لباس زنانه و گاو و گوسفند هر چه داشته نداشته به غارت برده‌اند، در دهات اطراف غاز و اردک و بوقلمون آن چه بوده و نبوده برده بوده‌اند (و) لحافی که جمع کرده بودند برده بودند یک بچه شیر خوار هم توی لحاف بوده وقتی که به شهر آورده بودند دیده بودند یک بچه توی لحاف است و مرده است. باری سردار ارشد گفته بوده است، درباره من چه خیال دارید؟ جواب داده بودند به طهران و اولیای امور و مجلس

تلگراف زده‌ایم تا چه جوابی بیاید، فردا صبحش جواب تلگراف (را) زده بودند که تیربارانش کنید. همان تلگراف را به سردار ارشد نشان داده بودند (و) در خانه شیخ محمود ورامینی تیر بارانش کرده بودند به پای خودش هم رفته بوده است (و) به حالت نظامی گفته بوده است که از من سرداری بزرگ‌تر نیست من بایست خودم فرمان بدهم، خودش هم فرمان داده بوده است، بعد چند تیر به او زده بوده‌اند افتاده بود گفتند ناصر علی خان پسر ظهیرالدوله هم در این امر بوده، چون جزء ژاندارم است او هم چند تیر به سردار ارشد زده بوده، این ما در ... که ننگ دودمان قاجاریه (است) یقیناً برای دفع شهوت اهل اردو رفته بوده است. باری بعد از دو سه تیر افتاده بود (و) نمرده بود و نشسته بود بعد هم دوباره تیر بارانش کرده بودند، هیجده تیر به او زده بودند، بعد از مردنش (هم) زخم با سرنیزه زده بودند. همان وقت که می‌خواستند ببرندش تیربارانش بکنند وصیتی کرده بوده است (و) آن کاغذی بوده است که به اخترالدوله نوشته بوده و طوقی که به گردنش بوده گفته بوده است باز نکنند. باری این است شرح حال او. سوارها هم که مال سردار ارشد بودند، قدری ترکمن (و) قدری استرآبادی فرار کرده بین راه را چاپیده و کشت و کشتار کرده و رفتند.

شنبه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۲۹

نماز و قران خوانده، حضور حضرت اقدس رسیدم، مترجم‌الدوله آمد، حضور حضرت اقدس شرفیاب شد، بعد رفت من هم رفتم خدمت سرکار خاصه خانم صرف افطار کردم.

یکشنبه ۱۶ شهر رمضان ۱۳۲۹

حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، عصری هم رفتم پیش مؤیدالدوله.

دوشنبه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۲۹

«موسیو پتروف» نایب قنسول روس با آن «قلیچ پهلوان» آمدند حضور حضرت اقدس، من هم سوار شده آمدم به منزل. اخبارات تازه این است که: امیر مفخّم که در نهاوند بود (و) بعد آمده ملایر، اول خیالش این بود که خودش را بی طرف بکند (و) برود به ولایتش، بعد او را از طهران ترغیب و تحریک کردند، از این خیال منصرف شده آمد در ملایر مشغول جمع کردن استعداد شد، سردار ظفر هم در عراق بوده است، فوج کمره کراز را هم خبر کرده بوده است (و) اطراف ملایر اردو زده بوده است، سیف الدوله هم اصرار زیادی کرده بوده است که اگر جنگ می‌خواهید بکنید توی شهر جنگ نکنید. اهل شهر هم گفته بودند که ما نمی‌گذاریم توی شهر جنگ بکنید، اردوی امیر مفخم‌هم نزدیک به پارک سیف‌الدوله بوده است که در ملایر دارد، فوج کمره و کراز از ترس سالارالدوله که با او جنگ بکنند رفته بوده‌اند در پارک سیف‌الدوله به عنوان تحصن که بلکه مرخصشان بکنند، (از) بختیاری چند نفری می‌روند که این فوج را به عنف بیاورند از توی پاک بیرون، سربازها دست به تفنگ کرده دو سه تا بختیاری را می‌زنند، بعد آن هم برگشته به امیر مفخم می‌گویند تفصیل از این قرار است؛ او هم حکم کرده،توپ کشیده، میانه سربازها و بختیاری‌ها جنگ می‌شود، دیوار پارک را خراب کرده، سربازها شکست خورده بودند، بختیاری‌ها می‌ریزند توی باغ سیف الدوله (و) دست گذارده بودند به غارت آن چه سیف الدوله داشته و نداشته است غارت کرده بودند، در این حین به قدر سیصد، چهار صد سوار از سالار الدوله می‌ریزند توی باغ یک پدری از بختیاری‌ها در می‌آورند؛ روایت مختلف است از چهار صد نفر می‌گویند تا یکصد و هشتاد نفر کمتر نمی‌گویند، شکست خیلی سختی به (بختیاری) ها می‌دهند (به) طوری که هیچ از آن‌ها باقی نمانده بود (و) امیرمفخم، با پنج شش سوار فراراً آمده است به طرف عراق پیش سردار ظفر، وقتی که آمده بوده است پیش سردار ظفر با

مرتضی قلی خان پسر صمصام‌السلطنه، یقین دارم او نگذارده بوده است که امیر مفخم برود رو به ولایتش. باری امیر مفخم می‌خواسته است برود در عراق حمام، پیراهن نداشته است این طور پدر بختیاری‌ها را درآورده بودند، سوارها هم درست معلوم نیست که از چه طایفه بوده‌اند گویا از پشت کوهی‌ها بوده‌اند، آن چه هم از بختیاری زنده مانده‌اند در اطراف متواری هستند.

سه‌شنبه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۲۹

نماز (و) قرآن خوانده رفتم منزل اقبال الدوله بعد رفتم منزل مجدالدوله (بعد) سوار شده رفتیم بالای تپه‌های بالا سر زرگنده دوربین کشیده طرف بهجت آباد، گویا هنوز اردوی ارامنه آنجا هستند، پنج شش توپ صدایش شنیده شد گویا مشق می‌کردند.

چهارشنبه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: امروز ورقه فوق العاده چاپ کرده بودند که: اردوی سردار محیی از فیروز کوه رفته است به طرف سواد کوه (و) یکی دو جنگ کرده، اردوی اعلیحضرت محمدعلی شاه شکست خورده، (و) خود محمد علی شاه فرار کردند (و) از بندر جز به کشتی نشسته معلوم نیست به کجا رفته است؛ روایت‌ها مختلف است والله اعلم.

باری از این خبر خیلی اوقاتم تلخ شد، گفتند سردار ظفر از عراق امروز وارد طهران شده، بعضی حدس زدند آمده است استعداد جمع بکند، امیر مفخم رفته رو به بختیاری لشگر جمع بکند (که) دوباره به جنگ بروند، بعضی ها می‌گویند سوارهای سالارالدوله به طرف عراق حرکت کرده، آنها چون استعداد چندانی نداشتند، از آنجا فرار کرده، عراقی‌ها هم با سالارالدوله همراه هستند. باری اخبارات آذربایجان و تبریز:

شجاع الدوله در باسمنج است اردوی مفصلی دارد (و) مشغول گفتگو است با اهل شهر. نان یک من پنجهزار است در آذوقه را رو به اهل شهر بسته است، وضع اهل شهر بسیار بد است، امان‌اله میرزاهم بیست هزار تومان پول (فراهم) کرده (و) مشغول تهیه است برای این که با شجاع (الدوله) جنگ بکند، امروز احتمال دارد که یا جنگ بشود یا اصلاح. سیم‌های تلگراف را تماماً شجاع‌الدوله پاره کرده است (و) از انگلیس‌ها قول گرفته است که به هیچ وجه مخابره درباب تبریز نکنند (و) اگر بکنند آن وقت پاره خواهد کرد مجلل السلطان (هم) از اردبیل با دو هزار سوار حرکت کرده است. گفتند اردوی منتصر الدوله و سالار فاتح هم به مازندران رفته‌اند. معلوم نیست!

پنجشنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۲۹

سردار ظفر گفتند در قم مانده است (و) مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه آمده است به طهران، فرار اعلیحضرت محمدعلی شاه محقق شد که فرار کرده است، معلوم نیست به چه خیال به این زودی حرکت کرده، بعضی می‌گویند رفته به طرف استرآباد، بعضی می‌گویند رفته به طرف تبریز، جنگ مختصری در سوادکوه شده و او فرار کرده است. چندان آدمی هم کشته نشده بود. سردار محیی هم به مازندران وارد شده است، اردوی منتصر الدوله (و) سالار فاتح وارد مازندران شده است، حکومت مازندران و استرآباد را هم دادند به سردار محیی با سمنان و دامغان. گفتند اموال زیادی هم از مازندران غارت کرده به طهران حمل کرده‌اند، امیر مکرم هم رفته است از ترس به قنسولگری دولت روس متحصن شده است.

جمعه ۲۱ شهر رمضان ۱۳۲۹

نماز و دعاها را خوانده به جائی هم نرفتم، بعداز نماز مغرب و عشا رفتیم بیرون.

حاجی میرپنج برادر حکیم‌الملک آمده بود عضدالدوله را راضی بکند ببرد شهر با عین‌الدوله آشتی بدهد، عضدالدوله را راضی کرده بنا شد فردا برود به شهر.

شنبه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۲۹

اخبارات تازه که شنیده شد: شیراز کارش بسیار سخت شده قشقائی(ها) به حمایت نظام‌السلطنه با ایلات عرب و غیره به حمایت قوام، مدتی است مشغول جنگ و جدال هستند ولی این روزها سخت‌تر شده است، سنگرها بسته شده است،کشت و کشتار زیادی می‌شود.

یکشنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۲۹

سوار شده رفتم کامرانیه حضور حضرت اقدس، به جز اجزای شخصی حضرت اقدس کسی نبود، خدمت سرکار خاصه خانم رسیده اعزازالسلطنه هم قدری کسل بودند.

دوشنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۲۹

عصری رفتم منزل مشیرالدوله، اخبارات تازه این است که: در مازندران چهار نفر را سردار محیی به دار زده است یکی از آنها گویا حبیب‌اله میرزا برادر شیخ الرئیس بوده، گویا هم متمول بوده است و هم یک زن خوشگلی داشته است. دیگر از خبرهای تازه این است که چند روزی است سپهدار پدر سوختهٔ پلنگ طبیعت باز به‌کار افتاده است، اسباب شکست اعلیحضرت محمدعلی شاه همین پدر سوخته بود. این جا نشسته بود (و) هر ساعت مشغول تحریکات بود در مازندران. خودش را با حضراتی که در زرگنده هستند دوست (قلمداد می‌کرد) و آنچه در بطون آنها بود و در زیر سرشان بود فهمیده، تمام را گول زده است، (دست همه را) به قول عوام در حنا گذارده، حالا چند روز است

پدر سوخته زن...به کار افتاده است، گاهی شهر می‌رود، گاهی می‌رود پیش ناصرالملک پدر سوخته‌تر از خودش (که) خون این مردم را مثل آب یخ بریزند در کاسه صرف کنند.

اعلیحضرت محمدعلی شاه هم رفته است به گومش تپه ولی هنوز معلوم نیست از آنجا به کجا رفته است. این روزها، خیال ناصرالملک با سپهدار پلنگ طبیعت این است که امتیازاتی که روس‌ها می‌خواهند به آنها بدهند و یک مبلغ هم به مواجب اعلیحضرت محمدعلی شاه بیافزایند (و) به زور دولت روس و انگلیس محمدعلی شاه را راضی کرده برگردانند. آن وقت (به) سالار الدوله هم بگویند که تو اگر برای خودت جنگ می‌کنی موافق قرار نامه حق سلطنت نداری (و) اگر برای اعلیحضرت محمدعلی شاه جنگ می‌کنی او که برگشت و رفت. آن وقت به او هم یک مرسومی بدهند یا اگر شد تلفش بکنند! باری دراین خط کار می‌کنند؛ این خیالات را هم که می‌کنند از ترس سالارالدوله است.

سه‌شنبه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۲۹

رفتم منزل مجدالدوله، جمعی آنجا بودند، بعد علاءالدوله (و) سردار جنگ آمدند، سردار جنگ می‌گفت، فردا پس فردا می‌روم به جنگ، به قول خودش آمده بود خداحافظی.

چهارشنبه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۲۹

اخباراتی که امروز شنیده شد ولی تحقیقی نیست این است که: سوار شاهسوند آمده است به رشت ریخته. یک اردوی سالارالدوله هم آمده است به «سیادهن» خودش هم در اطراف عراق است. یکی دوگاری سرباز (هم) به طرف قم و قزوین رفته، پیرم هم امشب گفتند به طرف قزوین حرکت کرده، می‌گویند ولی صحتش معلوم نیست. شیراز خیلی مغشوش است، نظام‌السلطنه را بختیاری‌ها مغرولش کردند ولی گویا او اعتنا نکرده

است، حکومت یزد را هم دادند (به) اسداله میرزای شهاب الدوله. اعلیحضرت محمدعلی شاه هم اطراف استرآباد است (و) بعضی‌ها میگویند در گومش تپه است. بعضی‌ها می‌گویند در گنبد قابوس است، درهر صورت در استرآباد است. گویا خیال (رفتن) به طرف خراسان را (دارد). شجاع‌الدوله با اردویش در باسمنج است؛ روسها نمی‌گذارند جنگ بشود، گفتند نبایست جنگ بشود. اگر اعلیحضرت محمدعلی شاه کارش پیشرفت کرد اهل آذربایجان بایست تبریک بگویند (و) او را به سلطنت قبول بکنند (و) اگر اهل مجلس پیش (بردند) آنوقت شماها تمکین مجلس را بکنید. باری روسها از اهل تبریز هم سلب اسلحه می‌کنند. امشب هم منزل سپهدار، فرمانفرما (و) علاءالدوله (و) معاون‌الدوله جمع هستند (و) مجلسی دارند.

پنجشنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۲۹

اخبارات این است: مسعودالملک که چندی قبل حاکم سمنان و دامغان بوده (و) او را در وزارت جنگ توقیف کرده (بودند) و بعضی استنطاق‌ها کرده بودند و بعد حبس بود،او را درحبس کشته(اند).بعضی ازصاحب منصب‌های فوج قزوین (را) هم که مراجعت کرده بودند، آنها را هم کشته‌اند در حبس. از قرار معلوم خیلی‌ها را در حبس کشته‌اند.

جمعه ۲۸ شهر رمضان ۱۳۲۹

با سرکار معززالملوک رفتیم منزل افتخارالسلطنه تا وقت سحری آن جا بودیم. هیچ بوی ماه رمضان آنجا نبود قدری ساز و آواز شنیده، خوش گذشته، بعد آمده منزل سحری صرف شد.

شنبه ۲۹ شهر رمضان ۱۳۲۹

اخبارات: گفتند سه اردو تشکیل داده،از سه طرف رفته‌اند برای جلوگیری از

سالارالدوله اغلب ارمنی هستند و بختیاری یکی به طرف قم رفته، یکی به طرف قزوین (و) یکی از طرف خرقان ساوه.

یکشنبه سلخ شهر رمضان ۱۳۲۹ـ اول میزان

امروز یپرم با خوانین بختیاری رفته‌اند به طرف رباط کریم. عصری رفتم منزل اعظم‌الدوله پسر ظهیرالملک کرمانشاهی که مدت‌ها بود در نظمیه حبس بود؛ دو سال است بلاها به سر این بیچاره آورده‌اند، حالا چندی است (یعنی) به قدر دو ماه می‌شود که او را مرخص کرده‌اند؛ چند شب قبل می‌خواستند او را بگیرند برای این که سردار ... که پسر باشد، با ایلش گویا با سالارالدوله است. بیچاره رفته است روی پشت بام (و) از طرف کوچه طناب را به دست‌هایش گرفته فرار کرده است که تمام دست‌هایش زخم شده است (و) آمده است به زرگنده. نایب حسین کاشی (هم) وارد شهر کاشان شده است (و) حاکم کاشان (که) علی اشرف خان امیر معزز باشد فرار کرده است.

دوشنبه غره شهر شوال ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: وزیر مختار رفته بود پیش ناصرالملک برای اشخاصی که در زرگنده هستند (برای آنها) امنیت خواسته بود او هم جواب داده بوده است (که) شما این کار را رسمی نکنید.

من خودم با وزراء در این باب شور می‌کنم می‌فرستم از طرف مجلس و خودم استمالت می‌دهم اطمینان می‌دهم.

(باری) چند روز است که سپهدار و علاءالدوله (و) قائم مقام (و) فرمانفرما، افتاده‌اند توی کار، صورت خواسته بودند اسم بعضی‌ها را ننوشته بودند بعضی‌ها را نوشته (بودند) اختلاف هم توی اشخاصی که اینجا هستند زیاد شده است بعضی‌ها رأیشان این

است که اگر اطمینان دادند بایست رفت بعضی‌ها می‌گویند (تا) این اطـمینان از طـرف سفارت نباشد ما مطمئن نمی‌شویم، گفت‌وگو خیلی است. یک کـاغذ اطـمینان نـامه از مجلس آورده بودند به اسم چند نفری که ما تقصیر فلان و فلان را بخشیدیم اینها گفته بودند ما که تقصیری نکرده‌ایم که ما را ببخشند. بنا شده است (که) کاغذ را تغییر بدهند. (باری) آمدم منزل، «پتروف» نایب قنسول روس هم آمد صدرالسـلطنه، صـدرالانـام، معین‌السلطان، جلال الملک، نصرالدوله، شبل السلطنه، میرزا اسداله خان، آقا میرزا آقا خان، قوام السادات بودند.

سه شنبه ۲ شهر شوال ۱۳۲۹

اخبارات تازه خیلی است، یکی این است که امروز آصف السلطان با سردار افخم در چادر مجدالدوله دعوای سختی کرده بودند و فحش و فحش کـاری شـده بـود و نزدیک بوده است که کتک کاری بکنند سر علاءالدوله که توی کار است (و) می‌خواهد برای زرگنده‌ای ها امنیت بگیرد. آصف السلطان گفته بوده است، به علاءالدوله چه ربطی دارد و به او فحش داده بوده (سردار افخم) از علاء الدوله حمایت کرده بوده است.

باری اخبارات دیگر این است که: سالارالدوله در نوبران است ولی پیش جنگ‌ها و پیش قراول‌هایش در رباط کریم هستند. این اردوها هم که رفته است طرف قزوین و قم تماماً در نزدیکی رباط کریم رفته‌اند. پیش جنگ سالارالدوله در رباط کریم (و) قلعه سنگی هستند. امروز اخبار پی در پی رسیده که جنگشان شروع شـده است و شـهرت غریب دارد که یپرم کشته شده است (و) بعضی‌ها می‌گویند دستگیر شده است باز خبرها متدرجاً رسیده که بختیاری‌ها شکست خورده‌انـد ارمـنی و بـختیاری زیـادی زخـمی آورده‌اند و کشته شده‌اند. در شهر هم امروز نان خیلی کم بود گیر هیچ کس نمی‌آمد. دروازه‌های رو به جنوب شهر را گفتند توپ بردند و توپ‌ها را روی خاک ریز گذارده

(و) اغلب خیابان‌های طرف دروازه قزوین را گفتند در بالاخانه‌ها سنگربندی کرده‌اند (و) آدم می‌گذارند (و) به مردم تفنگ می‌دهند، وضع شهر خیلی بد و مغشوش است (و) مردم متوحش هستند ولی شهرت کشتن پیرم خیلی زیاد است.

منتصرالدوله و سالار فاتح معین همایون هم بعد از این که خوب پدر اهل مازندران را درآوردند با اردویشان وارد شده‌اند، اسباب غارتی زیادی آورده‌اند از اسباب و اثاث و البسه و غیره.

میانه این سردارها هم با سردار محیی برهم خورده است از قراری که سردار محیی نوشته است به وزیر داخله، امسال بایست از مالیات مازندران صرفنظر بکنید (چون) هیچ کس هیچ چیز ندارد. باری دیگر می‌گویند که اعلیحضرت محمدعلی شاه هم توی طوایف ترکمن است شهر استرآباد هم که از تصرفشان خارج شده بود. دوباره اعلیحضرت محمدعلی‌شاه متصرف شده‌است (و) آقای شعاع‌السلطنه آمده است به استرآباد.

عصری رفتم گردش تا منزل نیرالدوله؛ حشمت الدوله، مجدالدوله، اقبال الدوله، مؤیدالسلطنه، صدرالسلطنه (و) صدرالانام تماماً بودند، سفیر کبیر عثمانی هم آمده قدری صحبت کرد و رفت. نایب حسین کاشی هم که وارد کاشان شده بود چند نفر را دم توپ گذارده است.

چهارشنبه ۳ شهر شوال ۱۳۲۹

وضع شهر خوب نیست نان گیر هیچ کس نمی‌آید امشب در زرگنده هم نان گیره کسی نمی‌آمد دکان نانوایی مغشوش شده بود (و) «شارژدافر» آمده بوده است با چند نفر قزاق روس (و) مردم را که در دکان را شلوغ کرده بودند حکم می‌کند با شلاق بزنند، بعد می‌گوید اول به رعیت‌ها نان بدهید بعد به آن خواصی که آمده‌اند زرگنده. خداوند انشاءاله خودش رحم فرماید.

امسال هیچ بذر هم کاشته نخواهد شد کار نان و گوشت و سایر چیزهای دیگر چه خواهد شد؟ از مازندران هم برنج نخواهد آمد.

پنجشنبه ۴ شهر شوال ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل سپهدار، دکتر «بازیل» (و) ربیع زاده آنجا بودند بعد آمدم منزل صدرالسلطنه بعد رفتم استراحت کردم عصری رفتم منزل مفاخرالدوله بعد به اتّفاق رفتیم منزل نیرالدوله؛ حشمت‌الدوله، مجدالدوله، ظفرالسلطنه، معین‌السلطان، سردار افخم، معادن السلطان، اقبال الدوله، کاشف السلطنه، صدرالسلطنه، تمجیدالدوله، شبل السلطنه بودند.

اخبارات تازه این است که گفتند: سالارالدوله شکست خورده دو سه ورقه اعلان فوق العاده چاپ شده است یکی از قول سردار ظفر و سردار جنگ، یکی از قول سردار بهادر و سردار محتشم و یپرم که: به اردوی سالارالدوله شکست داده‌ایم (و) دو سه عراده توپ از آنها گرفته‌ایم، دیگر چیزی معلوم نیست. این خبر را چندین جور شهرت داده‌اند ولی از قرار معلوم سالارالدوله از ارمنی‌ها خیلی کشته ولی اهل شهر خیلی متوحش هستند حکومت طهران را هم دادند به معتمدالخاقان، کار نان هم بد است (و)دم دروازه‌ها سرباز گذارده‌اند (و) سرخاک ریزها توپ گذارده‌اند به طایفه انقلابی (و) اعتدالی (و) اغلب اهل صنف تفنگ داده‌اند. گفتند صدرالعلماء (و) آقا سید محسن برادرش هم می‌خواهند لباس نظام بپوشند و تفنگ بردارند. اگر اردوی سالارالدوله را شکست داده‌اند پس تفنگ دادن به اهل صنف چه است؟ هر روز استحکامات دروازه‌ها را چرا زیاد می‌کنند؟ معلوم نیست چه خبر است! صمد خان شجاع الدوله (هم) گفتند هنوز جنگی نکرده است (و) دروغ بوده است، مجلل السلطان را حبس کرده است (و) در اطراف شهر تبریز است.

جمعه ۵ شهر شوال ۱۳۲۹

اخباراتی که شنیده شده و یقیناً صحت ندارد (ولی) شهرتی دارد این است که گفتند: هشت نفر قزاق روسی از اصفهان می‌آمده‌اند در بین راه نایب حسین کاشی آنها را گرفته محترماً حبس کرده که آنها را من اینجا نگاه داشته‌ام تا پسر من که در طهران حبس است او را ول بکنند من هم اینها را ول بکنم. ولی خبری که صحت دارد این است که دیشب از طرف دروازه گمرک شتر زیادی رو به طهران می‌آمده است قراول‌ها و مستحفظین دروازه خیال کرده بودند که سوارهای سالارالدوله است دست پاچه شده بودند اول چند تیر انداخته بودند بعد دیده بودند که می‌آیند آن وقت دو تیر توپ رو به شترها انداخته بودند شترها از صدای توپ برهم خورده بودند و رو به شهر فرار کرده بودند که فوراً قراول‌ها و مستحفظین روی خاک زیر فرار کرده بودند رو به شهر (و) نزدیک بود که شهر برهم بخورد. چون شب بود چندان شهر برهم نخورده است.

امروز هم اعلیحضرت سلطان احمد شاه به‌کلی به طهران رفتند.

شنبه ٦ شهر شوال ۱۳۲۹

رفتم سفارت روس پیش وزیر مختار، ظل السلطان هم آنجا بود بعد آمدم منزل. حشمت‌الدوله با صدرالسلطنه آمدند منزل ما نهار را اینجا صرف کردند.

اخبارات تازه این است که: شهرت دارد که سالارالدوله شکست خورده فرار کرده است هشت عراده توپ هم از سالار الدوله گرفته‌اند به قدر پانصد نفر هم از سوارهای او (را) کشته‌اند (و) او فرار کرده است به طرف همدان. از قراری که ورقه فوق العاده نوشته بود چهارصد پانصدنفر سوار بختیاری چهل هزار قشون سالارالدوله (را) فرار داده است! تا به حال قشون سالارالدوله کم بود ولی حالا که شکست خورده زیاد شده‌اند! در این که سالارالدوله شکست خورده است محل حرف نیست از قراری که

(در) ورقه فوق العاده چاپ شده خیلی بد از سالارالدوله نوشته است، خود سالارالدوله از «نوبران» حرکت کرده، امیرنظام و امیرمفخم را هم (در) نوبران گذارده بوده است که عقب مانده(ها) را حرمت بدهند، امیر نظام و امیر افخم هم از نوبران به طرف همدان فرار کردند، بعد جنگ واقع شد و شکست خوردند. اردوی داودخان و سایر خوانین (و) ایلات فرار کرده غارت زیادی هم از اردوی سالارالدوله و خود سالارالدوله گرفته‌اند، گویا تلگراف‌چی را هم که اسمش حبیب‌الله خبر دیوان-است تو سری زده است، این تلگراف را هم از نوبران زده است به آسیابک (و) از آسیابک به طهران زده آن را حبیب‌اله خبیر دیوان (زده است) ولی از سردارهای بختیاری خبری نیست.

اشخاصی را هم که اسم برده است از اردوی سالارالدوله کشته شده‌اند از رؤسای اردوی سالارالدوله اینها هستند: ضرغام لشگر (و) معاون لشگر، علی رضا خان گروسی (هم) روز بعد از آنجا می‌گذشته با او هم جنگی کرده (و) دو عراده توپ از او گرفته دو نفر را هم کشته‌اند. خیلی بد نوشته بود (و) از سالارالدوله بدگوئی کرده بود. چهار صد نفر هم زخم‌دار شده‌اند، در این اعلان نوشته شده است که: حکومت شیراز را هم می‌خواهند بدهند به علاءالدوله (ولی) گویا هنوز قبول نکرده است. نظام السلطنه که از شهر خارج می‌شود دوباره صولت الدوله آمده شهر و ادارات دولتی را متصرف شده است. حیدرخان چراغ برقی هم پیش صولت الدوله است (و) در این مدت جنگ و جدال خیلی خانه‌ها را در شیراز غارت کرده و اسبابشان را به تاراج برده‌اند. نایب جسین هم (که) گفتند قزاق‌های روس را گرفته بود راست بوده است ولی زود خودش محترماً ول می‌کند ولی سفارت روس حکم کرده است دویست قزاق ایرانی با دو اراده توپ (و) دو صاحب‌منصب روسی مال قزاق خانه بروند برای تنبیه نایب حسین، همین روزها می‌روند.

یکشنبه ۷ شهر شوال ۱۳۲۹

عصری رفتم منزل مجدالدوله چون بنا است وزیر مختار روس بیاید (و) به

اشخاصی که در زرگنده آمده‌اند اطمینان بدهد که بروند به شهر. علاءالدوله هم از طرف نیابت سلطنت و مجلس (و) وزراء کاغذ اطمینان نامه را آورده است.

باری علاءالدوله، نیرالدوله، ظفرالسلطنه، مجدالدوله، حشمت‌الدوله، اقبال الدوله، سردار افخم، معاون السلطان، کاشف السلطنه، مفاخر الدوله، صدرالسلطنه، پسرهای مجدالدوله، جلال الملک (و) برادرش ناصر خان (و) شریعتمدار، وکیل السلطان، بنان الدوله، آصف السلطان، صحت الدوله و ... تماماً جمع بودند بعد وزیر مختار آمده نطقی کرد که: اشخاص که این جا آمده‌اند چون وضع اغتشاش داشت من از نیابت سلطنت و وزراء برای اشخاصی که این جا هستند اطمینان صحیح خواسته‌ام به من هم اطمینان، داده‌اند حالا هر کجا می‌خواهید بروید ظفرالسلطنه قدری نطق خنک کرد که خدا سایه وزیر مختار را از سرما کم نکند (و) قدری نیرالدوله حرف زد، بعد وزیر مختار رفت. بنان الدوله (و) آصف السلطان بر ضد بودند که بایست به ماها اطمینان رسمی و کتبی از سفارت بدهند والا متقاعد نمی‌شویم. باری بعد سپهدار آمد، بنا شد فردا صبح حضرات بروند به شهر پیش رئیس الوزراء و ناصرالملک، بعد اگر خواستند در شهر بمانند والا بیایند اسباب زندگیشان را بردارند (و) اگر خواستند به شهر بروند.

بعد سوار شده رفتم منزل علاءالدوله در قلهک، نوبه کرده بود رفتم توی اندرونش.

دوشنبه ۸ شهر شوال ۱۳۲۹

صبح رفتم بیرون، جلال الملک، صدرالانام، پسرهای مجدالدوله، میرزا اسدخان، اسدالله خان کرمانی جمع بودند، صحبت کرده بعد مشغول بازی شدیم تا عصری. بعد رفته منزل حشمت‌الدوله، قدری صحبت کرده، معلوم شد که صبح رفته بودند قلهک منزل علاءالدوله بعد سوار شده بودند (و) رفته بودند شهر منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء، قدری گله گذاری شده بود طرفین از خودشان برائت ذمّه کرده

بودند چندان هم به حضرات خوش نگذشته بود.

ناصرالملک هم چندان اعتنا نکرده بوده است، صدرالسلطنه (و) اقبال الدوله دیگر بالا نیامده بودند بعضی‌ها هم فردا پس فردا به شهر خواهند رفت.

سه شنبه ۹ شهر شوال ۱۳۲۹

صبح سوار شده رفتم آن طرف قلهک، چون فردا عصری اسب دوانی فرنگی هاست جای چادر معین بکنیم که اندرون‌های حضرت اقدس (و) سرکار مغززالملوک بروند تماشا.

چهارشنبه ۱۰ شهر شوال ۱۳۲۹

شریعتمدار آمده خداحافظی کرد که امروز برود به شهر امروز خیلی‌ها رفتند به شهر، نیرالدوله، ظفرالسلطنه، سردار افخم، مفاخرالدوله، کاشف السلطنه، جلال الملک رفتند شهر.

باری عصری رفتم اسب دوانی سفرا با زن‌ها و بچه‌هایشان بودند. فرمانفرما، سپهدار، مجدالدوله، ظل‌السلطنه، از شهرهم جمعی آمده بودند، چندین بار اسب دوانی کردند تا غروب.

حشمت‌الدوله هم فردا صبح می‌رود به شهر، مجدالدوله هم می‌رود به شمیران، امسال هم به شهر نخواهد آمد (و) در شمیران متوقف خواهد بود.

پنجشنبه ۱۱ شهر شوال ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است: دولت عثمانی و دولت ایتالیا در دریا شروع به جنگ نمودند (و) چهار کشتی دولت عثمانی را غرق کردند ولی چندان بزرگ نبوده است.

سالارالدوله که رفته است به همدان در آن اطراف گاهی جنگ و گریز می‌کنند. صمدخان شجاع‌الدوله هم در اطراف تبریز جنگ می‌کند ولی از روی دلگرمی نیست اعلیحضرت محمدعلی شاه هم در استرآباد است. وکیل ترکمن‌ها که رفته بود با محمدعلی شاه جنگ (بکند) (و) تلگراف زده بود (که) صدهزار تومان کجاست؟ محمدعلی شاه را زنده می‌خواهید یاکشته؟ او را در استرآباد محمد علی شاه کشته است. شیراز هم بکلی یاغی (است) نظام السلطنه سر جای خودش نشسته صولت الدوله هم زورش است، به کار خودشان مشغول هستند. علاءالدوله حاکم خراسان شده است مجدالملک هم متولی باشی آستانه مقدسه شده است. گاهی می‌گویند شهر همدان در تصرف سالارالدوله است (و) گاهی می‌گویند او تخلیه کرده است (و) بختیاری‌ها رفته‌اند (و) شهر را متصرف شده‌اند (و) گاهی می‌گویند رئیس تلگراف خانه همدان را یپرم به دار زده است. دو روز است شهرت دارد که مراد خان و اسمعیل خان دور سردار محیی را گرفته بعضی‌ها می‌گویند او را کشته‌اند (و) بعضی‌ها می‌گویند از اصل دروغ است. نان شهر هم بد نیست خوبست. صدراعظم دولت روس را هم که باگلوله زده بودند و چندی بود او را معالجه می‌کردند مرده است.

جمعه ۱۲ شهر شوال ۱۳۲۹

آجودانیه را ارباب شهریار خریده است با آقا میرزا آقا خان رفتند آجودانیه. عصری سوار شده رفتم اسب دوانی، باز همان طورها تمام سفرا، با زنهایشان بودند، امروز وزراء هم بودند صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء، محتشم السلطنه، علاءالدوله، نیرالدوله، مؤیدالدوله، ظفرالسلطنه، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، آصف‌السلطنه. باری اسب دوانی کرده بعد زن وزیر مختار انگلیس اسباب‌های نقره از قبیل ساعت، گلدان، قوطی سیگار، شمعدان، به آن اشخاصی که اسب‌هایشان بیرق برداشته بودند می‌داد، بعد هوراکشیدند (و) تمام شد.

شنبه ۱۳ شهر شوال ۱۳۲۹

عصری رفتم بیرون، رفتم منزل سردار مؤید، سپهدار هم از شهر آمده بود رفتیم منزل سپهدار، شب را هم تا ساعت پنج آنجا بودیم.

یکشنبه ۱۴ شهر شوال ۱۳۲۹

رفتیم منزل سپهدار، سفیر عثمانی هم آنجا بود، قدری صحبت کرده شب را هم آنجا ماندم، سردار مؤید (و) ساعدالدوله بودند قدری تخته‌بازی کردیم. از اخبارات تازه این بود: مسعودالملک راکه گفتند در حبس کشته‌اند با بعضی از صاحب منصب‌های فوج قزوین دیروز مرخص کردند معلوم شد کشتن آنها دروغ بوده است. یکی دو تا از آن صاحب منصب‌های راکه مال سوار رژیمان بودند نگاه داشتند تا بعد چه معلوم بشود و چه مجازات بدهند. باری صحبت می‌کردند از جنگ نور و کجور که چه شده بود که شکست خورده بودند، تفنگ‌هائی که در نور بوده، امجدالخاقان به خیال این‌که شلوغ می‌شود آنها را بخورد، هر چه کرده بودند نداده بوده است به دست مردم که جنگ بکنند. (و) سر راه‌ها و گردنه‌ها را (هم) هیچ آدمی نگذارده بودند، جنگ چندانی هم نکرده بودند.

شجاع لشگر مبلغی از اعلیحضرت محمدعلی شاه پول گرفته بوده است، پول‌ها را در مازندارن سپرده بود و خودش آمده بود، قدری سوار جمع کرده بعد دِهِ «پُـل» را خالی کرده، اردو که آمده بودند دیده بودند در «پُل» کسی نیست (و) دهِ پُل را آتش زده بودند، خیلی کوتاهی کرده بودند.

باری انتظام الدوله پیش شاه است (و) می‌گویند حاکم استرآباد شده است. باری شام را هم منزل سپهدار صرف کرده بعد آمدم منزل.

دوشنبه ۱۵ شهر شوال ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل مجدالدوله (در) دِزآشوب، مدتی صحبت کرده، مجدالدوله خیال دارد امسال را در شمیران بماند. اخبارات تازه این است که املاک شعاع‌السلطنه و حسام‌الملک و علی آقاخان (و) سالارالدوله را دولت ضبط (کرده است) برای این که خسارت به دولت وارد آورده‌اند. اجزای شعاع‌السلطنه به قنسولگری روس عارض شده بودند (و) از طرف قنسولگری قزاق فرستاده بودند (و) رفته بودند (و) ژاندارم‌ها را متفرق کرده بودند. باری محمدعلی شاه هم گفتند (در) یک فرسخی استرآباد است، یک قجری هم که همیشه در آن جاها نایب الحکومه می‌شده است، قدری اغتشاش کرده بوده در بندر شاه او را کشته است.

سه شنبه ۱٦ شهر شوال ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که کار شعاع‌السلطنه بالا گرفته است (و) دور خانه‌اش را هم گرفته‌اند (و) قزاق‌های روس (را) که (در) دولت آباد بودند زدند (و) بیرون کردند. مسیو شوستر خودش رفته (و) منزل شعاع‌السلطنه را ضبط کرده است. پلیس ژاندارم زیادی دور خانه شعاع‌السلطنه را گرفته، روس‌ها هم قدری جلو را شل کرده‌اند. مسیو شوستر که رئیس مالیه است خودش هم آنجا است.

چهارشنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: املاک شعاع‌السلطنه را دوباره ضبط کرده‌اند به کلی. معلوم شده شعاع‌السلطنه تبعه عثمانی است آن مختصر حمایتی را هم که قنسول روس کرده بوده است برای این بوده است که اجاره‌دارهای شعاع‌السلطنه تبعه روس بوده‌اند. خانه شعاع‌السلطنه را هم شوستر ضبط کرده است خودش هم آنجاست.

باری (در) شیراز هم صولت الدوله از شهر با نظام السلطنه آمده است بیرون، با طایفه قوامی‌ها سخت مشغول جنگ هستند.

باری یک اردو هم به طرف استرآباد می‌خواهند این روزها حرکت بدهند. شهرت دارد که سالارالدوله دوباره استعداد جمع کرده آمده بختیاری‌ها و یپرم را محاصره کرده است بعضی‌ها می‌گویند سالارالدوله به طرف خمسه رفته، بعضی‌ها می‌گویند به طرف لرستان رفته است.

پنجشنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۲۹

عصری قدری روزنامه نوشته با اندرون رفتیم به الهیه گردش. الهیه را سفارت فرانسه چندین سال است منزل می‌کند، وزیر مختار هم آمد پیش من قدری صحبت کردیم.

جمعه ۱۹ شهر شوال ۱۳۲۹

نمازها و دعاهای عصر جمعه را خوانده، بعد میرزا اسدالله خان آمده قدری صحبت کرده رفتیم گردش.

شنبه ۲۰ شهر شوال ۱۳۲۹

امروز را انشاءالله (به) سلامتی خیال به کلی رفتن به شهر را داریم، صبح زود مشغول باربستن بودند حضرت اقدس هم چند روز دیگر خواهند آمد.

یکشنبه ۲۱ شهر شوال ۱۳۲۹

قدری راه رفته بعد رفتم حمام، شیخ شیپور هم آمد توی حمام لخت شد. عصری افتخار الاسلام که در جزء مَرده (و) کار چاق کن‌های آقا سید کمال است از طرف آقا

سید کمال آمده بود منزل مبارک باد.

دوشنبه ۲۲ شهر شوال ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک دیدن، مسرور السلطنه آنجا بود؛ مسرور السلطنه در ورامین‌است، علاءالدوله (او را) فرستاده در باغ خاص، آنجا مباشری می‌کند.

سه شنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۲۹

اخبارات تازه: ورقه فوق‌العاده نوشته؛ «نیروئی که از همدان حرکت کرده به او شلیک کرده «ارسن» خان ارمنی که یکی از مجاهدین معروف بوده است، به درک واصل گردیده است. سایر جاها را نوشته بود رو به امنیت است ولی دروغ نوشته است. سالارالدوله در اطراف بروجرد است. تبریز هم به همان حال باقی است، شجاع‌الدوله مشغول جنگ است، محمد حسن خان که ملقب (به) سردارامنع است و در شاهرود و بسطام بوده است و ارشد الدوله او را نایب الحکومه کرده بوده است، با اسماعیل خان پسر امیرالامراء (که) رئیس نظمیه بوده است (و) بعد با ارشدالدوله یکی شده بود گرفته تحت‌الحفظ به طهران آوردند(و)در نظمیه حبس کردند ولی سردار امنع را مرخص کرده‌اند.

چهارشنبه ۲۴ شهر شوال ۱۳۲۹

رفتم منزل افتخارالسلطنه، اخترالدوله هم آنجا بود. اخترالدوله امروز می‌رود امیریه (و) آنجا منزل خواهد کرد در عمارت‌های مرحومه سرور الدوله. مؤیدالدوله هم که هنوز آن جاست (در) بیرونی ظل السلطنه منزل دارد.

پنجشنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۲۹

قدری راه رفته آمدم اندرون، استراحت شد، عصری برخاسته نماز خوانده رفتم

بیرون، نماز (و) دعاهای شب جمعه را خوانده شکر خدا راگفته استراحت کردم.

جمعه ۲۶ شهر شوال ۱۳۲۹

اخبارات تازه: ظهیر الدوله که حکومت رشت (را) به او داده بودند گویا رفته است ولی (به) سفارت روس نرفته است برای خداحافظی و این کار اسباب دلتنگی سفارت روس شده است که چرا نبایست برود پیش وزیر مختار، چون رشت سرحد است (و) نفوذ دولت روس در آنجا بیشتر از همه جا است. حاجی میرپنج برادر حکیم الملک هم (که) ملقّب به نظم السلطنه شده بود پریروز رفت (برای) حکومت خمسه.

مدتی است در شهر معروف است (که) دو نفر از خوانین بختیاری در جنگ سالارالدوله یکی‌شان کشته شده است بردند به قم. یکی دیگر که زخمی شده است آورده‌اند مخفی به طهران (و) مشغول معالجه (اند)، معلوم نیست که کدام یکی‌شان است. سیف‌الدوله پریروز وارد شده (و) منزل صمصام السلطنه منزل دارد. چند نفر (که عدّه‌ای) را لخت کرده و دو تاگاری با اسباب‌هایش را دزدیده بودند دستگیر کرده دیروز در نظمیه آنها را تنبیه کرده بودند.

شنبه ۲۷ شهر شوال ۱۳۲۹

یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل علاءالدوله؛ معتمدالخاقان که حاکم طهران است (و) ضیغم الدوله قشقائی که حالا ایلخانی قشقائی شده است بودند علاءالدوله هم چند روز دیگر خواهد رفت، سردار افخم هم از جانب علاءالدوله نایب الحکومه است (و) فردا (و) پس فردا می‌رود به فارس. بعد آمده، سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس‌الوزراء، نبود برادرش امیر مجاهد، محتشم السلطنه، چرچیل، شریف الدوله که وزیر زاده باشد (و) معاون وزارت جنگ است آمدند.

اخبارات تازه این است که علی رضا خان گروسی را جهانشاه خان گرفته است (و) از طرف هیأت وزراء حکم شده (است) در زنجان به دارش بزنند.

باری حسام الملک معلوم نیست کجا رفته است، سالارالدوله هم در اطراف بروجرد است. اعلیحضرت محمدعلی شاه نزدیکی گموش تپه است. باری خبرهای خارجه: چین مغشوش است، آنجاها هم اغلب جنگ (است) از آن وقتی که آن‌ها مشروطه شده‌اند متصل خونریزی و جدال است. باری عثمانی‌ها هم که با ایتالیا مشغول جنگ هستند و همه روزه شکست می‌خورند.

یکشنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۲۹

مسیو یپرم امروز عصری با تشریفات هر چه تمامتر وارد طهران شده (است). چند شب هم هست که در پارک امین الدوله جشن گرفته‌اند، شب‌ها تآتر اعلیحضرت محمدعلی شاه را با تآتر شعاع‌السلطنه (و) سالارالدوله در می‌آورند. پول اضافه از خرجش را هم گفتند (می‌دهند) برای روزنامه ایران نو که چندی بود روزنامه‌اش توقیف بود...

دوشنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۲۹

معین‌السلطان آمده مدتی صحبت کرده، نماز و دعاهای شب اول ماه را خوانده، شکر خدا راگفته استراحت کردم.

سه شنبه غره شهر ذیقعده ۱۳۲۹

رفتم به حضرت عبدالعظیم مشرف شده، آستان مقدس را زیارت کرده، مراجعت (کردم). میرزا اعلی خان را دیدم چهار سال پیش رفته بوده است به طرف رشت (و) بادکوبه، چندی است آمده، در بین راه هم لختش کرده بودند.

چهارشنبه ۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

عصری رفتم به مجلس، رئیس مجلس دو روز پیش نوشته بود با شماکار دارم، رفته، بعد معلوم شدکارش برای عزیزیه بود، چون وراث مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار با اولاد مرحوم میرزا نبی خان همدست شده، پانزده هزار تومان از صندوق مجلس پول گرفته می‌خواهند وجهی هم از من بگیرند. باری قدری صحبت کرده، جواب دادم که پارسال به عدلیه عارض شده‌اند عدلیه جواب گفته.

اخبارات تازه: در روزنامه نوشته بود حاجی علی رضاخان را تیرباران کرده‌اند. کار تبریز بالاگرفته است (و) نان گیر کسی نمی‌آید، تلگراف (هم) حرف نمی‌زند. روایت‌ها مختلف‌است بعضی‌هامی‌گویند شجاع‌الدوله واردتبریزشده است یعنی‌اهل شهرتسلیم شده‌اند.

پنجشنبه ۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

مقبل الدوله آمد مدتی صحبت کرد، ریاست قشون مازندران را به او دادند دو سه روز دیگر می‌رود. یک کاغذ هم صمصام السلطنه به اسماعیل خان و مرادخان نوشته اطمینان داده است (که) بیایند به طهران.

جمعه ۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

امروز در مدرسه سپهسالار در همسایگی ما میتینگی دادند یعنی جمعیتی را جمع کردند که نطق بکنند، اغلب از علماء (و) تجار معتبر بودند، نطقشان برای همراهی با دولت عثمانی بر ضد دولت ایتالیا بوده است، چون عثمانی‌ها هنوز دست از جنگ برنداشته‌اند متصل هم از دولت ایتالیا شکست می‌خورند.

باری عصری رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس، تشریف برده بودند حیاط ظل السلطنه، چون ایام تولد حضرت‌اقدس در این ماه است یعنی در همین دهه ولی روزش

معلوم نیست. باری رفتم منزل سرکار خاصه خانم، ملکه ایران هم تازه آمده بود.

شنبه ۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

به جائی نرفته، قدری راه رفته کتاب خوانده، صرف نهار کرده، عصری برخاسته قدری روزنامه نوشته به جائی نرفتم.

یکشنبه ٦ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

اخبارات تازه: می‌گویند که شجاع‌الدوله تبریز را گرفته است. قشون روس هم گفتندقدری در انزلی و آستارا وارد شده.

دوشنبه ۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

(امروز) تجار دموکرات در مجلس جمع شده بودند برای این که عین‌الدوله بایست برود به تبریز نه فرمانفرما. رفتم منزل امیر مفخم و سردار جنگ. دو روز است (که) آمده‌اند. عین‌الدوله، حکیم الملک، امام جمعه (و) ناصرالسلطنه بودند، بعد عین‌الدوله رفت منزل رئیس الوزراء دیدن سیف الدوله، سپهدار آمده قدری با او نشسته، سردار جنگ صحبت جنگش را می‌کرد.

سه‌شنبه ۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل سپهدار. یک عمارتی بالای عمارتش سپهدار مشغول است بسازد (که) دارای یک گلخانه (و) نارنجستان (و) چند اطاق است، گردش کرده اخبارات تازه این است که: گفتند سردار محیی که رفته بود رو به استر آباد، جنگ کرده شکست سختی خورده به طوری که هیچ از خودش و اردویش آثاری نیست. گویا خود

آقای شعاع‌السلطنه در توی جنگ فرمانفرمائی می‌فرمودند. دیگر گفتند قدری سوار مکری به امداد امان‌اله میرزا آمده است (و) قدری با شجاع‌الدوله زدوخورد کرده است. بعد با معتضدالدووله سوار شده آمدم منزل فرمانفرما، نبود، فردا پس فردا می‌رود به طرف همدان (که) از آنجا سردار بهادر (و) یکی دو نفر دیگر از بختیاری‌ها را بردارد ببرد رو به تبریز، یعنی اول می‌رود به طرف مراغه و مکری سرخانه (و) علاقه شجاع‌الدوله که حواسش را در حوالی تبریز پرت بکنند بعد بروند تبریز. رکن‌الدوله فردا پس فردا می‌رود به طرف خراسان (به) حکومت آنجا.

چهارشنبه ۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم دربار دیدن موثق الدوله، نبود، وزراء هم با نیابت سلطنت در عمارت ابیض بودند. بعد رفتم منزل امیر معظم بلیارد بازی کرده آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

در منزل بودم به جائی نرفته، بعد آمدم اندرون روضه خوان روضه خواند.

جمعه ۱۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. در حسینیه مرحوم منیر السلطنه (در) ایام تولد حضرت اقدس روضه می‌خوانند، امروز روز آخرش است. تا دو ساعت از شب رفته آنجا بودم، فرمانفرما هم امروز رفته برای حکومت تبریز.

شنبه ۱۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، هرمز میرزا جهانسوز میرزا،

اسعدالملک، سهام نظام (و) لسان الحکماء رئیس بودند، نهار صرف کرده، عصری آمدم منزل. اخبارات تازه؛ مجدداً دعوای علاءالدوله‌با «مسیو شوستر» است. دو روز قبل ژاندارم فرستاده بوده است منزل علاءالدوله (و) مطالبه مالیات کرده است (و) سخت گرفته بودند به علاءالدوه او هم رفته بوده است در مجلس و هیأت وزراء (و)گفته بوده است (که) من از حکومت شیراز استعفا دادم و الان هم می‌روم سفارت روس (و) متحصن می‌شوم. صمصام السلطنه رئیس الوزراء هم از شوستر دل خونی دارد و میانه‌شان خوب نیست (و) با هم ضدیت دارند یعنی یک اندازه شوستر مانع است از این که بختیاری‌ها هر چه بخواهند مالیه دولت را بخورند. باری رئیس الوزراءهم سردار جنگ (و) امیرمجاهد را فرستاده بوده است خانه علاءالدوله (و) ژاندارم‌ها را سلب اسلحه کرده بودند (و) زده بودند (و) از خانه علاءالدوله بیرون کرده بودند، گویا کتک هم به ژاندارم‌ها زده بودند، چونکه آنها می‌خواسته‌اند دست در بیاورند. قوام‌السلطنه وزیر داخله از شوستر حمایت کرده بوده است. چون این کار برای گندم بوده است. وزیر داخله هم با علاءالدوله گفتگوئی کرده بودند بعد میانه راگرفته بودند.

دیگر از اخبارات این است که: سردار محیی وارد شده، به همه جهت هشت نه نفر زنده و به سلامت جان (به) در برده‌اند. (و) فراراً خود را رسانده‌اندبه طهران. با سردار محیی جنگ مذهبی کرده‌اند، یکی از مجتهدین استرآباد آمده اردوی سردار محیی را (قتل)عام کرده (و) هر چه به ساری و بارفروش فرار کرده‌اند آنجاها آنها را کشتند. باری عمل تبریز مغشوش است، بعضی‌ها می‌گویند شجاع‌الدوله وارد شده، بعضی‌ها می‌گویند هنوز در اطراف شهر است. اهل شهر تبریز هم تلگراف زدند که فرمانفرما را به حکومت قبول نداریم (و) نمی‌پذیریم، در هر صورت رفته است. حاجی علی رضاخان را هم در این چند روزه تلفش کرده‌اند گویا به طور مخفی او را کشتند.
اخبارات خارجه هم (این است) که: دولت ایتالیا قسمت «تریپلی» بیشترش راگرفته (و)

حالا به سایر شهرهایش پرداخته، عرب‌ها مشغول جنگ هستند خوب هم جنگ کرده‌اند و یک شکست هم داده‌اندبه دولت ایتالیا. کار عثمانی‌ها هم سخت شده است. شب سوار شده رفتیم منزل حاجی میرزا محمد حسین حریری، برای پسرش دختر آقا میرزاآقا خانِ خودمان را می‌گیرد، چند شب است عروسی می‌کنند. باری رفته دروازهٔ قزوین، خانه مرحوم سعدالملک را خریده است، اطاق‌های بزرگ و یک تالار دارد، آن‌جا را چلچراغ (و) صندلی زیادی گذارده بودند، تجار زیادی از هر قبیل بودند، تجار زیادی از هر قبیل بودند، محتشم السلطنه، یمین الممالک، ظهیر السلطان، حاجی امین‌الخاقان، سیف الاطباء ربیع‌زاده، و خیلی‌ها بودند، قدری نشسته دسته حسین علی اکبر بودند، تقلید... خانه را در آوردند، تا ساعت پنج و شش طول کشید.

یکشنبه ۱۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

عصری رفتم خانه آقا میرزا آقا خان، آمده بودند پی عروس، داماد هم به رسم معمول آمده بود. باری مغرب عروس را بردند، مطرب‌ها دسته وجیهه خانم با حاجی خانم قدیمی دختر مؤمن کور بودند، می‌زدند و می‌خواندند.

دوشنبه ۱۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

صرف نهار کرده، بعد نماز خوانده،استراحت کرده، عصری بر خاسته قدری روزنامه نوشته، رفتم بیرون قدریٰ گردش کرده، آمده استراحت کردم.

سه شنبه ۱۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس‌السلطنه رسیده، دستشان درد می‌کند، نایب قنسولگری دولت روس آمده (بود) احوالپرسی. اخبارات تازه این

است که: سردار محیی در دماوند است (و) همه روزه استعداد برای او مـی‌فرستند (و) مجاهد می‌گیرند، یک دسته مجاهد (هم) نظام السطان تربیت می‌دهد. باری سردار محیی به همه جهت بـا هـفت هشت نـفر فـرار کـرده است. اردویش لب آب خـورد بـوده، ترکمان‌ها از توی آب آمده و آنها را داغان کرده بودند.

چهارشنبه ١٦ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل سپهدار، عـلاءالدوله، نـیرالدوله، ظـفرالسـلطنه، احـتساب الملک آنجا بودند. اخبارات تازه این است که: ناصرالملک چند روز است می‌خواهد از نیابت سلطنت استعفا بکند، نزدیک بود مجلس هم قـبول بکـند و رسـمی بشـود ولی بختیاری(ها) گفته بودند اگر او استعفا بکند ماها هیچ کدام نخواهیم ماند (و) می‌رویم. چون مجلس هم به جز بختیاری‌ها هیچ قوه ندارد، قدری برای این کار از قـرار سست شده‌اند. ناصرالملک هم در خانه‌اش است (و) دو روز است (که) به دربار نمی‌رود، گویا یک کاغذی (هم) به توسط پست نوشته بوده‌اند که اگر نروی تو را خواهیم کشت.

دو روز است که سوار و مجاهد به طرف دماوند می‌فرستند.

باری معلوم شد که حضرات می‌خواهند محرمانه حرف بزنند. برخاسته، قـدری گردش کرده آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

بشیر حضور؛ آقا بشارت خواجه اعلیحضرت محمدعلی شاه (که) حالا مثل من بی‌کار و سرگردان است آمدند، گفتند ناصرالملک به دربار رفته بوده است، علماء هـم رفته بوده‌اند پیشش تا بعد چه نتیجه حاصل آید.



حضرت اقدس ناصرالملک نایب‌السلطنه

این روزها گاهی نیابت سلطنت استعفا می‌کند؛ گاهی ریاست وزراء قهر می‌کند، علماء جمع می‌شوند می‌روند نیابت سلطنت را آرام می‌کنند رئیس الوزراء قهر می‌کند. بگو مگو و کشمکش غریبی می‌کنند.

جمعه ۱۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

رفته حمام، غسل جمعه کرده، آمده صرف نهار کرده، عصری باران خوبی آمد. غروب ارباب شهریار (آمد).

شنبه ۱۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

این روزها گاهی نیابت سلطنت استعفا می‌کند. گاهی ریاست وزراء قهر می‌کند. علماء جمع می‌شوند می‌روند نیابت سلطنت را آرام می‌کنند، رئیس الوزراء قهر می‌کند! بگو مگو و کشمکش غریبی است.

عصری نیم ساعت به غروب رفتیم منزل معین‌السلطان، فخر الملک (که) چندی است آمده، آنجا دیده شد؛ سردار ناصربود، پسر بزرگ امجدالدوله (و) جلال الملک. فخرالملک (و) سردار ناصر مثل این که الان مظفرالدین شاه نشسته، از نجابت هم (و) از همدیگر باز تعریف می‌کردند. باری نیم ساعت از شب گذشته (آمدم منزل).

اخبارات تازه: گفتند؛ سالار الدوله دوباره خروج کرده است، به قولی هم در دور همدان با حضرات بختیاری‌ها مشغول جنگ است، استرآباد مازندران هم که در تصرف اعلیحضرت محمدعلی شاه است.

یکشنبه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

تمام روز را در منزل بودم، امسال کلاغ سیاه خیلی دیده می‌شود، علامت سختی زمستان است.

دوشنبه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

اخبارات تازه: چند روز است کابینه وزراء بر هم خورده (و) هنوز کابینه (جدید)

تشکیل نشده است. باری عصری سوار شده رفتم امیریه منزل مؤیدالدوله، ملکه ایـران آنجا بود، تا غروب صحبت می‌کردیم، حضرت اقدس (هم) با ظل السلطنه رفته بودند سفارت روس.

باری ملکه زمان زن ظل السلطنه از اوّل میانه‌شان نگرفت، حالا هم مدتی است میانه‌شان برهم خورده؛ یعنی ملکه زمان خوب رفتار نمی‌کند، نجیب نیست، حـرکات زشت خیلی دارد، حالا هم قهر کرده رفته است خانه مادرش.

سه شنبه شهر ذیقعده ۱۳۲۹

امروز تمامش در منزل بودم، به جائی نرفته، استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

صبح یک قرقی (که) گویا بچه امساله باشد عقب یک گنجشک کرده آمد توی اطاق. گرفتمش، پا چه بند کرده، گنجشک را هم گرفتم.

پنجشنبه ۲۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

امروز تمامش را در منزل بوده به جائی نرفتم. ربیع زاده آمده، قدری صـحبت کرده، دعاهای شب جمعه را خوانده، استراحت کردم.

جمعه ۲۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

امروز را هم بر حسب معمول تمام روز در منزل بوده، به جائی نرفته، اغلب را مشغول عبادات بودم.

شنبه ۲۶ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: جمعی از علما رفته‌اند به دربار (و) عارض هستند (که) نیابت سلطنت بایست زود رئیس‌الوزراء را تعیین بکند، او هم وزراء را معین بکند، چون مملکت وزیر ندارد در دربار جمع شده‌اند، جمعیت زیادی بوده‌اند از هر قبیل. وضع مملکت و انقلابات را در اعلان نوشته‌اند، قدری هم از اعلیحضرت محمدعلی شاه (و) سالارالدوله نوشته‌اند.

آخرالامر (امروز) بعد از ظهر صمصام السلطنه دوباره به ریاست وزرائی برقرار شده است که تا فردا صبح وزراء را معین بکنند. یک اعلانی هم عصری بعضی از تجار برضدّ اینها نوشته‌اند که: این اشخاص معلوم‌الحال که بعضی انتشارات می‌دهند کی هستند؟ (و) آنها را بی قدر و قابلیت قلمداد کرده است. وضع شهر خوب نیست (و) دور نیست که این کار عقبه پیدا بکند، شاید زدوخوردی بشود، سپهدار هم که اغلب این تحریکات را می‌کند برای این که رئیس الوزراء بشود رفته است به شمیران. سردار افخم با ضیغم‌الدوله که علاءالدوله فرستاده است به طرف شیراز، از اصفهان که رد شده‌اند دو منزل رفته،گویا مراجعت کرده، تلگراف زده‌اند که ما رفتیم ولی جان خود را در بردیم اگر شما بخواهید بیائید با استعداد بیائید والا به خاک شیراز نمی‌شود داخل شد، آذوقه هم بایست از طهران با خودتان حمل بکنید که در راه هیچ چیز پیدا نمی‌شود. اردوی قزاق هم که در کاشان بوده است مراجعت خواهد کرد برای نرسیدن حقوقشان. طهران هم که گندم خرواری بیست (و) سه تومان است (و) جو خرواری شانزده تومان هوا هم سرد شده و ذغال هم کم است (و) پیدا نمی‌شود.

یکشنبه ۲۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: عمل نان خیلی مغشوش است وزراء معلوم نشده‌اند

رئیس‌الوزراء گفته بوده است که حالا که (این) چنین است من با بختیاری‌ها خواهم رفت. دیگر از خبرهای تازه که چندی قبل روی داده بوده است این که: پلیس مأمور بوده است به سَرِ سالار پسر احتشام السلطنه، قدری حتاکی پلیس کرده است، او هم (پلیس) راکتک زده بوده (است)، بعد پلیس رفته به پیرم گفته، او هم فرستاده سالار (را) آورده کتک زیاد جلو مردم زده، خودش هم با دست خودش اول زده بود، بعد حکم کرده با شلاق زیادی (او را) زده بودند، بعد (او را) حبس کرده بودند، آنوقت علاءالدوله رفته بوده است منزل سپهدار (و) به او گفته بوده (است)، او هم آمده بوده منزل علاءالدوله، فرستاده بودند پیرم را آورده، سالار را از حبس درآورده بودند.

دوشنبه ۲۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شده مدتی در حضورشان بودم (و) یک ساعت و نیم از شب، مراجعت به منزل کردم.

سه شنبه ۲۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: هنوز وزراء معلوم نیستند (و) صمصام السلطنه تمارض کرده در اندرونش است، آن وزرائی را (که) معین کرده بود مجلس نپذیرفته است. جمعیت زیادی هم از تجّار و غیره در منزل صمصام السلطنه به عنوان تحصّن هستند که وزراء معین بشوند، قشون زیادی هم از روس وارد رشت و مازندران (و) اغلب جاهای آذربایجان شده است. ناصرالملک هم که یک ماه قول داده است که در طهران باشد، چهارده پانزده روزش گذشته است، تا بعد خداوند چه مقدر فرموده باشد، وزیر مختار روس هم معزول شده است ولی هنوز معلوم نیست که کی برود.

امروز هم در مجلس خیلی‌ها رفته بودند برای این که وزراء می‌آیند (و) معرفی

می‌شوند، بعد عذر خواستند که فردا بیائید، سپهدار را هم می‌خواستند رئیس الوزراء بکنند قبول نکرده.

چهارشنبه سلخ شهر ذیقعده ۱۳۲۹

رفتم منزل سپهدار، وزراءهنوز معلوم نشده‌اند، صمصام السلطنه خودش را زده است به ناخوشی، هر چه می‌کند کابینه وزراء را نمی‌تواند تشکیل بدهد آنچه او معین بکند مجلس قبول نمی‌کند؛ آن چه مجلس می‌خواهد خلاف میل همه است. به سپهدار هم هر چه تلکیف می‌کنند قبول نمی‌کند. خود بختیاری‌ها هم ریاست وزراء (را) به سپهدار تکلیف می‌کنند زیر بار نمی‌رود. دو سه روز است همه روز دسته دسته مجاهد رو به مازندران می‌فرستند، روس‌ها هم که چندی قبل «پرتست» سختی کرده بودند برای خانه شعاع‌السلطنه (که) اموالش به گرو بانک روس است (و) بایست ژاندارم‌ها را از آن‌جا بردارند و آن بی احترامی که نسبت به قزاق روس شده، وزیر خارجه بایست با لباس رسمی برود در سفارت روس معذرت بخواهد. عذری که آورده‌اند این بود که هنوز کابینه معلوم نیست. دوباره روسها پرتست کرده، امروز قرار براین شد بود که ژاندارم‌ها را بردارند (و) خانه را تحویل بدهند (و) قزاق ایرانی بگذارند، گویا رئیس بانک هم خیلی خسارات مطالبه می‌کند از اسباب(هایی) که ژاندارمها برده‌اند (و) تلف شده است. باری مسیو شوستر تا پیش از ظهر که خانه را تحویل نداده بوده است. باری میرزا کریم خان برادر سردار محیی هم دیروز وارد شده است گویا یک دسته هم مجاهد آورده است. باری بعد سوار شده رفتم دیدن وزیر نظام، چند روز است که از فرنگستان آمده است (و) از راه خراسان آمده است، چون پسرش رئیس قشون خراسان است از آنجا رفته است پیش سردار بجنوردی که دامادش است در بین راه هم کالسکه‌اش برگشته با زنش نشسته بوده‌اند، نزدیک بود هر دو به درک بروند ولی من (به) نظرم

همچه می‌رسد (که) آقا را در بین راه لخت کرده(اند)، و چماق زیادی زده‌اند چون از آن روز تا به حال ناخوش (است). و از درد دست و کمر و شانه مـی‌نالد و مـی‌گوید: «کالسکه چی از کالسکه پیاده شده، اسب ها کالسکه را برداشتند، خورد به یک سنگ (و) برگشت. والله اعلم»!

پنجشنبه غره شهر ذیحجه ۱۳۲۹

عصری رفتم حمام، (بعد از) غسل اول ماه سوار شده رفتم به حضرت عبدالعظیم، زیارت استان مقدس را کرده، قبر نجس عضدالملک (را) که در مقبره شاه شهید است... کرده، امیدوارم انشاءاله مملکت یک صاحبی پیدا بکند (و)قبرش را صـاف کـند! در مراجعت در دولت آباد آقای شعاع السـلطنه، شـاهزاده قـزاق (را) کـه هـمیشه مأمـور وزارت خارجه است دیدم با چند نفر قزاق آمده بود که ژاندارمهای شـوستر را بـیرون بکند (و) املاک شعاع‌السلطنه را از توقیف در کند.

باری، رئیس‌الوزرا (که)می‌گوید ناخوش هستم ولی مشیرالدوله (وزیر) اوقاف و معاضه السلطنه (وزیر) پست و تلگراف از جانب رئیس الوزراء آمده بودند خودشان را معرفی بکنند.

سردار فاتح بختیاری که معین همایون باشد با سوار فرم پیاده رژیمان می‌رود به طرف کاشان، معلوم نیست برای جنگ با نایب حسین می‌رود یا می‌رود بروجرد، چون سردار بهادر در اطراف بروجرد مشغول جنگ است با نظر علی خـان و سـالارالدوله. شاید می‌رود به کمک.

جمعه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

قدری روزنامه نوشته، بعد دعاهای عصر جمعه را خـوانـده و یک سـاعت بـه غروب مانده ماه دیده شد.



صمصام‌السلطنه

به هزار زحمت یک کابینه تشکیل شد. صمصام‌السلطنه برده بود معرفی بکند محتشم‌السلطنه را به وزارت مالیه، دسته دموکرات وزرای اعتدالی را قبول نمی‌کنند و اعتدالی‌ها دموکرات را. رئیس‌الوزراء هم اوقاتش تلخ شده استعفا کرده، باز کابینه به هم خورد.

شنبه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

سوار شده رفتم منزل سعید السلطنه پیش حشمت‌الدوله امیر معزّز که علی اشرف خان باشد، چندی است آمده است.

باری خانه‌های امین‌الملک پسر وزیر مفخّم را،امیر افخم خریده است.

اخباراتی که شنیده شده این است که: شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان را اجزای اعلیحضرت محمدعلی شاه گرفته‌اند اسمعیل خان برادر مرادخان را اعلیحضرت محمدعلی‌شاه گرفته گویا حبسش کرده، سالارالدوله هم که در اطراف بروجرد مشغول جنگ است.

یکشنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

سرکار معززالملوک با ایران جون رفتند خانه آقا میرزا آقا خان، دخترش را پاگشا می‌کنند. سرکار خاصه خانم (و) اخترالدوله (و) افتخار السلطنه (و) جمعی آنجا هستند.

دوشنبه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

مهمان‌های عزیزم غروب تشریف بردند،من هم قدری روزنامه‌نوشته،استراحت کردم.

سه شنبه ٦ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که به هزار رحمت یک کابینه تشکیل شد، پریروز صمصام‌السلطنه رئیس الوزراء برده بود معرفی بکند محتشم السلطنه را به وزرات مالیه، قبول نکرده بودند. دسته دموکرات وزرای اعتدالی را قبول نمی‌کنند (و) اعتدالی‌ها دموکرات را قبول نمی‌کنند. رئیس الوزراء هم اوقاتش تلخ شده استعفا کرده، باز کابینه برهم خورد. معلوم نیست چه خواهد شد.



مستر شوستر مستشار مالیه ایران

دولت روس پرتست سختی کرده است به دولت ایران و ۴۸ ساعت هم مهلت داده است. مستخدمینی که از آمریکا آورده‌اند ۴۸ ساعته از ایران خارج بشوند.

چهارشنبه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه: گفتند دیشب در خیابان امیریه پلیس‌ها و قزاق‌ها دعواشان شده است، تفنگ زیادی طرفین انداخته بودند، یک قزاق و یک پلیس کشته شده، یکی دو تا هم از طرفین زخمی شده‌اند. رفتم منزل حاجب الدوله، ناخوش است ولی حکیم الملک و سعدالملک و عبدالله میرزا (و) عمید حضور بودند، قدری بلیارد بازی کرده آمدم منزل. گفتند؛ معاضدالملک (که) سابقاً در دستگاه اعتضاءالسلطنه بود و جزء اجزای مهرداری بود، در شاه آباد دَمِ حمام وزیر، نزدیک غروب یک مجاهد او را کشته، دیگر جهتش معلوم نیست. نعش پلیس دیشبی را هم امروز خیلی با تشریفات بردند شستند و از توی بازار هم برده بودند که نشان بازاری‌ها بدهند. باری وزراءرا هم امروز صمصام السلطنه آورده معرفی کرد. پریروز چون به خودش خیلی فحش داده بود (و) استعفا کرده بود امروز وزراء را آورده در مجلس معرفی کرده بود، گفتند در مجلس خیلی به وکلا سخت گفته بود که مملکت از دست رفت، شماها فکر چه هستید؟ چنین و چنان می‌کنم.

پنجشنبه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

امروز تمامش را در منزل بودم به جائی نرفته اغلب را به فکر (و) خیال گذرانیدم.

جمعه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: دیشب یعنی از نیم ساعت به غروب مانده شهر بر هم خورده انقلابی پیدا شده، شرحش این است که دولت روس دیروز تا به حال پرتست سختی کرده است به دولت ایران ۴۸ ساعت هم مهلت داده است (و) پنج (مقصد) دارد. اول اینکه: مستخدمینی که از آمریکا و سایر جاهای دیگر برای خدمت به دولت



شاهزاده علاءالدوله

یک مرتبه خبر آوردند که علاءالدوله را کشتند.

ایران آودره‌اند بایست ۲۸ ساعته از مملکت ایران خارج بشوند، شوستر و سایرین. دوم اینکه هر مستخدمی که برای ایران می‌خواهید از دولت روس باشد و خارج (از) پلیتیک دولت روس رفتار نکند. سوم: سیصد هزار لیره مخارج دو ساله اردوکشی که برای ایران قشون آوردند مخارجش را دولت بدهد. چهارم این که: دیگر دولت ایران وزارت خارجه و روابط سیاسی لازم ندارد، روس خودش همان طور که برای امور داخلی ما پرگرام تصویب خواهد نمود، برای روابط خارجه هم تعیین تکلیف خواهند نمود. امتیاز کشتی‌رانی (در) دریاچه ارومی و اتومبیل، معادن قرچه داغ (و) امتیاز راه‌آهن (و) این مطالب را پرتست کرده است (که)اگر صورت ندهید ما خودمان رفتار خواهیم کرد.

(باری) از عصر شهر برهم خورد، مردم در مسجدها جمع شده داد و فریاد می‌زنند (و) می‌گویند «یا مرگ یا استقلال!» و مردم را به شورش دعوت می‌کنند، هنگامه است، غوغاست، تا ساعت سه شب در مجلس بودند، نطاقین نطق می‌کردند، فریاد می‌زدند، (و) یک اعلان بر ضد روس‌ها (و) اظهاراتی که کرده‌اند نوشته بودند و مثل دسته سینه زن در کوچه و بازارها گردش می‌کردند.

باری یک مرتبه خبر آوردند که علاءالدوله را کشتند، بعد معلوم شد که؛ سوار درشکه شده به طرف لاله‌زار حرکت کرد بوده است، چند نفر از عقبش رفته (او را) زده بوده‌اند (و) در یک دکان انداخته بودند (و) برده بودند خانه‌اش. شرح حال را چندین جور می‌دهند (و) معلوم نیست چه جور زده‌اند، بعد سر فرصت خواهم نوشت. مشیر السلطنه را هم گفتند (زده‌اند) یک تیر به پایش خورده.

(باری) علاءالدوله مرحوم شده است، نعشش را هم بردند، بازارها بسته (و) مردم در شهر هیجان دارند، متصل در شهر فریاد می‌زنند یا مرگ یا استقلال، هنگامه غریبی است در مسجد سپهسالار اغلب از آقایان مجتهدین جمع شده، نطاقین نطق می‌کنند بر ضد روس‌ها، تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. آنچه از کشتن علاءالدوله معلوم شد

(این است که در) بالای خانه(اش) او را زده بودند، پنج شش گلوله هم به او خورده بود (و) فوری جان داده بوده است. مشیرالسلطنه از خانه‌اش می‌آمده است که برود خانه مدیرالدوله، یکی از پسرهای مدیر الدوله هم توی کالسکه پیش مشیرالسلطنه بوده است، نزدیک به چهار راه حسن‌آباد. گویا سیدکاظم گفته بوده است به مجاهدینش که او را بزنند، تفنگ و موزر زیادی برای مشیرالسلطنه انداخته بودند، سه‌تیر به کالسکه‌چی مشیرالسلطنه می‌خورد با وجود این کالسکه را در می‌برد، چندین تیر (هم) به عبای مشیرالسلطنه خورده بوده ولی به خودش هیچ نخورده بوده است، قضایی بی خیر و برکت! علاءالدوله را هم امروز بردند (به) حضرت عبدالعظیم. برای خودش مقبره ساخته است، همان جا دفن کرده‌اند، بختیاری با یدک زیادی جلوش بوده است. اولیتماتوم دولت روس (را) هم در مجلس رد کردند، گفته‌اند اگر این طور باشد جنگ هم خواهیم کرد، مردم زیادی در مجلس و جلو مجلس جمع هستند (و) متصل داد و فریاد می‌زنند. آن شخصی که پریروز کشتند (و) یکی از کارکن‌های فرقه اعتدالی بوده، چند لایحه به روزنامه‌ها نوشته بود (و) اصلاً ترک بود.

شنبه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: دیشب حاجی محمد تقی بنکدار (را) رفته‌اند در خانه‌اش (و) سر تیر گلوله زده‌اند ولی هنوز نمرده است، یک تیر به صورتش خورده است حاجی محمد حسن رزاز را هم رفته بودند بکشند فرار کرده بوده است گیرش نیاورده بودند.

بازارها تماماً بسته، در ماشین و واگون‌ها مردم سوار نمی‌شوند، قهوه‌خانه‌ها را بسته چائی نمی‌خورند، فکل‌ها(ئی) که مال روس است از گردنشان در می‌آورند و آتش می‌زنند، بچه‌های مدرسه‌ها تماماً با علم که رویش نوشته یا مرگ یا استقلال، در

خیابان‌ها می‌گردند (و) فریاد می‌کنند یا مرگ یا استقلال، هنگامه عجیب غریبی است در مجلس جمع می‌شوند، ناطق‌ها نطق می‌کنند، منبر می‌گذارند، یکی دو تا از دخترها که در مدرسه تحصیل می‌کنند، رفته بودند (و) نطق کرده بودند (و)، مردم را به هیجان می‌آوردند یک دسته از وزراء(و) خود مردم اعلان گرده‌اند به ناصرالملک (که) چون خیلی اغتشاش است وثوق الدوله رئیس‌الوزراء و وزیر خارجه باشد و قوام‌السلطنه وزیر داخله، حکیم الملک وزیر مالیه، معاضه السلطنه وزیر عدلیه، سردار محتشم وزیر جنگ، مشیرالدوله وزیر اوقاف و ذکاءالملک وزیر معارف، خیلی (هم) تعجیل کرده بودند (که) ناصرالملک زود این اشخاص را وزیر قرار بدهد.

باری مردم خیلی متوحش و سرگردان هستند، اغلب از اعیان و اشراف در خانه‌هایشان قایم شده‌اند (و) هیچ بیرون نمی‌آیند، (هر) کس که صاحب اسم و رسمی است شب جرأت این که در خانه‌اش باشد (ندارد)، شب‌ها مردم در جاهای مختلف هستند، باری اوضاع غریبی است (از) ولایت‌ها هم نوشته و تلگراف کرده‌اند، آنجاها هم همین طور است، تبریز (و) کرمان (و) اغلب جاها (شلوغ) است (و) همین حرف را می‌زنند «یا مرگ یا استقلال!».

یکشنبه ۱۱ شهر دیحجه ۱۳۲۹

امروز صبح دو سه گاری قزاق روس وارد طهران شده، به قدر چهل پنجاه نفر می‌شدند؛ رفتند سفارت روس، چند نفری هم در قنسول خانه آمدند.

باری وزراء درست معلوم نیستند، چون در حال استعفا بودند که این وقایع پیش آمد. بعضی‌ها می‌گویند رئیس الوزراء صمصام‌السلطنه (و وزراء) همان‌ها هستند، بعضی‌ها می‌گویند کابینه وزراء این‌ها هستند که ما معین کرده‌ایم و بایست همین‌ها باشند. قشون زیادی هم وارد انزلی (شده است) از روس. مختلف می‌گویند؛ پنج هزار، ده هزار،

سه هزار. می‌گویند (قشون روس) هم از رشت رو به قزوین حرکت کرده‌اند.

دوشنبه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: دیروز یپرم استعفا کرده بود یا معزولش کرده‌اند. مجاهدین در کوچه و بازارها راه می‌روند و می‌گویند یا مرگ یا استقلال، وزراء همان‌ها شده‌اند، صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء، کابینه هم همان‌ها هستند. از پریروز حکومت طهران را دادند به امیر مجاهد، شهر را هم نظامی کرده‌اند، یعنی قزاق و بختیاری می‌گردند (و) نظم شهر را می‌دهند (و) از مجاهدین (و) پلیس (و) ژاندارم سلب اسلحه می‌خواهند بکنند، یپرم هم قهر کرده. مجاهدین امروز می‌خواستند بروند بیرون شهر که سنگر بندی و جنگ بکنند (و) نگذارند که سلب اسلحه بشوند.

برای این کار در خیابان‌ها می‌گردند (و) یا مرگ یا استقلال می‌گویند. امروز هم در مجلس خیلی شلوغ بوده است، نطاقینی (که) نطق می‌کردند قرار گذارده‌اند علماء فردا یک جا جمع بشوند (و) به علمای نجف تلگراف بکنند (و) از آنها کسب تکلیف (بکنند) که چه بایست کرد، حکم به جهاد بدهند یا یک طوری صلح بکنند؟

سه‌شنبه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

روزنامهٔ من آن شب که از منزل آمدم امیریه، توی درشکه مانده بود، در واقع گم شده بود، دیروز رفتند (و) درشگه‌چی را پیدا کرده آوردند. درشکه‌چی مشیرالسلطنه هم گفتند مرده از زخم‌های گلوله. باری اعلیحضرت محمدعلی شاه هم وارد «اشرف» شده است، از طرف شاهرود هم یک عده قشون (روس) رو به طهران می‌آید، امروز مجاهد ارمنی با (مجاهدین) مسلمان به سرکردگی «گریگوریان» رفتند به جلوگیری آنها. باری نظمیه شهر دوباره به یپرم واگذار شده، امروز هم باز جمعیت زیادی دم مجلس

جمع بوده، ناطقین نطق می‌کردند (و) مردم را به هیجان می‌آوردند. امشب سردار اسعد هم وارد طهران شد، گویا با مخبرالسلطنه.

چهارشنبه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: مردم دسته دسته می‌روند منزل سردار اسعد دیدن (و) می‌گویند پدر ملت آمده، بچه‌های مدرسه می‌روند (و) نطق می‌کنند، علماء هم از دیروز تا به حال در تلگراف خانه هستند به ولایات تلگراف می‌کنند (و) مردم را به هیجان می‌آورند و به نجف هم تلگراف کرده، از علمای آنجاها هنوز جوابی که مصلحت باشد نیامده است. عصر هم در مجلس باز جمعیت زیادی بودند، نطاقین نطق می‌کردند. بازارها بسته ولی مردم می‌خواهند بازارها را باز بکنند، نمی‌گذارند که بازارها را باز کنند. بعضی‌ها جلو دکانشان دو سه تخته را برداشته بودند، آمدند به زور بستند؛ از قبیل سیدکاظم و سایر مجاهدین. سیدکاظم سواره دور شهر می‌گردد (و) نوحه می‌خواند، سوارها دور شهر راه می‌روند.

یک دسته از مجاهدین (هم) که رفته بودند به طرف شاهرود و بسطام امروز مراجعت کرده‌اند. سردار بهادر را هم که خواسته بودند، رو به طهران حرکت کرده و به عراق رسیده است، قشون روس هم به قدر چهار پنج هزار نفر به قزوین رسیده است.

از قراری که می‌گویند، سلب اسلحه از قزوینی‌ها کرده‌اند تا بعد چه شود!

پنجشنبه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه: یک عده قشون روس به قدر دو هزار نفر وارد قزوین شده‌اند. وزراء به هم خورده، ولی موقتی صمصام السلطنه به ریاست وزراء (برقرار است) سایر وزراء هم به وزرات خودشان هستند، قوام السلطنه هم وزیر داخله است. ولی می‌گویند وزراء موقتی هستند.



موقّتی صمصام‌السلطنه به ریاست وزراء برقرار است، سایر وزراء هم به وزارت خودشان هستند، قوام‌السلطنه هم وزیر داخله است ولی می‌گویند وزراء موقّتی هستند. سبحان‌الله، آن وقت که این اسم روی وزراء نبود وضع مملکت چه بود که حالا همه‌چیز موقّتی است.

سبحان‌اله آن وقت که این اسم روی وزراء نبود وضع مملکت چه بود که (حالا) همه چیز موقتی است.

جمعه ۱۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: دیروز و امروز در مجلس مردم جمع بودند نطاقین نطق می‌کردند زن زیادی هم بود که مردم را به هیجان بیاورد ولی دیگر مردم متنفر و خسته‌اند، چندان جمعیت نبود، واگون‌ها هم حرکت می‌کنند ولی خالی است (و) هیچ‌کس سوار نمی‌شود، امتعه روسی را استعمال نمی‌کنند، هر کس «گالش» به پا بکند می‌گیرند باز می‌کنند، بازارها (و) قهوه‌خانه‌ها تمام بسته است.

یپرم به حکم خودش در کمال استقلال به ریاست نظمیه برقرار است آن روز که معزولش کرده بودند، یمین نظام رفته بود و در نظمیه نشسته بود، یپرم حکم کرده بود (از) یمین نظام اطاعت نکنند و او را از نظمیه بیرون کرده بعد خودش رفته بود در نظمیه در کمال قدرت. دو عراده توپ شصت تیر را با فشنگ زیادی برداشته، هیچ کس جرأت این که بگوید چرا نداشته است، با مجاهدین ارمنی دور شهر گردش کرده، در واقع مبارز می‌طلبیده است.

با بختیاری‌ها میانه‌شان خوب نیست سر اموال حسام‌الملک. در وقت غارتش میانه‌شان برهم خورده، توپ‌ها را برده است خانه خودش، خودش رئیس نظمیه بلکه مالک الرقاب ایران است، بدبخت ایران بی صاحب!

علاءالدوله را معلوم (و) مشخص است (که) رفیع زاده (و) دو سه نفر دیگر از مجاهدین ارمنی از دسته یپرم (به) تحریک خود یپرم (و) مسیو شوستر کشته‌اند. معلوم و مشخص(اند) آن اشخاص، ولی کی قدرت دارد بگوید فلانی! تمام مردم هم می‌دانند. امیدوارم انشاءاله خداوند خودش اصلاح فرماید (و) امام زمان نظر مرحمت به روی این مردم بدبخت بیافکند.



یپرم‌خان ارمنی

یپرم به حکم خودش در کمال استقلال به ریاست نظمیه برقرار است. آن روز که معزولش کرده بودند حکم کرده بود از یمین‌نظام اطاعت نکنند و او را از نظمیه بیرون کرده بود. با بختیاری‌ها سر اموال حسام‌الملک در وقت غارتش میانه‌شان بهم خورده، توپ‌ها را برده است خانه خودش، رئیس نظمیه بلکه مالک‌الرقاب ایران است. بدبخت ایران بی‌صاحب!

شنبه ۱۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

رفتم حمام، بیرون آمده صرف نهار کردم (و) به جائی نرفتم، یعنی هیچ کس از خانه‌اش جرأت بیرون آمدن را ندراد از؛ وزیر امیر و وکلی (و) عیال (و) اشرف (و) تجار محترم (و) علماء (و) شاهزادگان، و هر کس که اسم و رسمی دارد. وزراءهم که بیرون می‌آیند به هزار ترس و لرز، با سوار قزاق (و) بختیاری و ژاندارم. هیچ کس از جان خودش اطمینان ندارد، هر کس راکه (بکشند)،کسی نیست که بازخواست بکند، اوضاع بدی است، روز وانفسا است.

امروز مردم بیچارهٔ خر را از توی بازار، دم تیمچه خبر کرده بودند (و) منبر گذارده بودند (و) نطاقین نطق کرده بودند برضد دولت روس (و) اشخاصی که در حمایت روس هستند که بایست جهاد کرد (و) این اشخاص (را) که در حمایت روس هستند بایست چنین (و) چنان کرد، بعد مردم را برده بودند توی تیمچه حاجی محمد اسماعیل، آنجا هم باز همین طور نطق کرده بودند، بعد مردم بی‌خود متفرق شده بودند.بازاری‌ها از این وضع خسته و دلتنگ شده، امروز خیال داشتند بازارها را باز بکنند (و) اگر مانع پیش بیاید بروند به حضرت عبدالعظیم متحصن بشوند (و) شکایت از حکومت امروزه و این وضع بکنند (ولی) مجاهدین مانع این کار شده، تهدید می‌کنند (و) نمی‌گذارند.

اجزای نظمیه هم در باطن امر (به) تحریک یپرم نمی‌گذارند بازارها باز را بکنند، گاهی به تهدید (و) گاهی به عنوانات دیگر که؛ ملت از دست رفت! اتحاد بکنید! روسها چنین و چنان خواهند کرد! سر مردم راگرم می‌کنند.

در هر صورت شلوغ بازار غریبی است، یپرم مرد قاچاقی است، توپ (و) مورز زیادی جمع کرده، مجاهدین او هم پول زیادی از دولت می‌گیرند (و) عجالتاً مشغول بچاپ بچاپ (و) آدم کشی هستند، هر وقت هم قشون روس نزدیک بشود فرار می‌کنند.

یکشنبه ۱۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

خیال داشتم به هیچ جا نروم، از بس که از امیریه تلفن کردند، سوار شده رفتیم امیریه، (و) به حضور حضرت اقدس شرفیاب (شدیم)، بعد رفتم منزل ظل السلطنه، ملکه زمان زن ظل السلطنه (که) مدتی بود به طور قهر رفته بود، امروز مراجعت کرده آمد. امروز چون حضرت اقدس روزه بودند شب را شرفیابی حاصل نکردم.

دوشنبه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبار: علماء و وزراء هر روز می‌روند به تلگرافخانه، (و) به ولایات (و) نجف اشرف تلگراف می‌کنند، به اغلب ولایات هم تلگراف می‌زنند، هنوز هیچ جواب مساعدی از هیچ جا نیامده است و هیچ معلوم نیست (که) مشغول چه کاری هستند. کلا گویا به تمام پارلمان‌های دنیا تلگراف زده، از آنجاها هم هیچ جوابی نیامده است (و) معلوم نیست مشغول چه کاری هستند، وکلا مشغول مداخل خودشان هستند.

یک دسته زن به قدر صد نفر رفته بودند منزل سردار اسعد که ماها شنیده‌ایم که بختیاری‌ها اتحاد کرده‌اند که اعلیحضرت محمدعلی شاه را بیاورند، اگر همچه است ما بایست تکلیف خودمان (را) بدانیم. او هم یک جواب مهملی داده بود. باری عصری بانوی عظمی و یمین الدوله آمدند حضور حضرت اقدس، من نشد که شرفیاب بشوم شب شرفیاب شدم؛ آصف السلطنه، ظل السلطنه، نایب اول سفارت عثمانی شرفیاب بودند.

سه شنبه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه: بازارها بسته، مردم متفکر (و) در حال خود حیران و سرگردان در دکانها ایستاده (و) یک دسته مردم مجهول الحال افتاده‌اند میانه مردم (و) تمام را سر در گم کرده‌اند. گفتند سردار اسعد گفته است یا سی کرور پول بدهید تا قشون روس برود یا

بروید اعلیحضرت محمدعلی شاه را بیاورید، این حرف توی مردم (به طور) مخفی شهرت دارد (و) به یکدیگر می‌گویند که دولت ایران به دولت روس اولتیماتوم داده است که اگر تا سه ساعت (دیگر) قشون روس نرود ما جنگ خواهیم کرد. یعنی به آن عده که در قزوین هستند نبایست اضافه بشود والا چنین و چنان خواهیم کرد ولی گویا هیچ کدام صحت ندارد. امروز هم در مجلس منبر گذارده نطاقین نطق کردند. امروز دیگر از تمام دول دنیا بد گفته بوده‌اند؛ از انگلیس، فرانسه، آلمان، و دست رد به سینه هیچ دولتی باقی نگذارده بودند، وزراء و علماء مشغول کار هستند ولی در پرده است (و) معلوم نیست که چه مقصود دارند (و) چه خواهد شد.

چهارشنبه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

لرز سختی کرده بی هوش افتادم،از طرف حضرت اقدس چندین دفعه آمدند احوالپرسی.

پنجشنبه ۲۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: آخوند ملاکاظم خراسانی مرحوم شده است، روایتها مختلف است؛ بعضی می‌گویند از نجف اشرف بیرون آمده بوده است که بیاید رو به ایران در بین راه نرسیده به کربلا مرحوم شده است، بعضی می‌گویند (او را) کشته‌اند، باری در هر صورت مرحوم شده است.

دیگر از اخبارات این است که کابینه وزراء در مجلس پریشب معلوم شده: ریاست وزراء صمصام‌السلطنه، قوام‌السلطنه وزیر داخله، وثوق الدوله وزیر خارجه، سردار محتشم که هنوز وارد طهران نشده است وزیر جنگ، ذکاءالملک وزیر عدلیه، ... ولی به یک روایت هم می‌گویند، چون سردار محتشم نبوده است، این وزراء را رسماً



آخوندملاکاظم‌خراسانی

« آخوند ملا کاظم خراسانی مرحوم شده است. روایت‌ها مختلف است بعضی می‌گویند از نجف‌اشرف بیرون آمده بوده است که بیآید رو به طهران در بین راه نرسیده به کربلا مرحوم شده است، بعضی می‌گویند او را کشته‌اند. »

معرفی نکرده‌اند ولی مشغول کار هستند. اعلیحضرت محمدعلی شاه معروف است که در حوالی استرآباد است، پاره‌ای تلگرافات از ولایات رسیده است که آنها هم تقبل کار کرده‌اند برای خاطر روسها، قشون روس هم یک عده گویا در این دو روزه حرکت کرده یا خواهد کرد رو به طهران و یک عده دیگر به جای آنها به قزوین آمده است یا این دو روزه خواهد آمد. گویا یک «پرتست» دیگر هم روسها داده‌اند به وزارت خارجه که جواب‌های ما را چرا نمی‌دهید؟ اگر نمی‌دهید قشون ما وارد خواهند شد یکی هم در مورد قاتل‌های علاءالدوله نوشته‌اند که بایست حکماً سیاست بشوند.

در مجلس رأی داده بودند کسبه دکاکین را باز کنند مگر آنهاکه امتعه روسی دارند، انها هم می‌گویند (بماند) تا تکلیف برای آنها معلوم بشود.

جمعه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

سرکار خاصه خانم یک کاسه فلوس درست کرده بودند صرف شد. تا عصری به جائی نرفته اخترالدوله و درة الدوله هم آمدند.

شنبه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: برای آخوند ملاکاظم خراسانی در مسجد شاه (و) اغلب مسجدها ختم گذارده‌اند، امروز هم ختم مسجد شاه (را) سلطان احمد شاه خودشان رفتند جمع کردند، بازارها هم تمام به این جهت بسته است، پارسی‌ها هم ختم گذارده بودند، از فردا هم گویا خیال دارند جاهای دیگر ختم بگذارند.

یکشنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: امروز در مسجد شیخ عبدالحسین ختم بوده

مجاهدین رفته بودند آقا سید کمال و بعضی دیگر از آقایان را از مسجد به طور تشدد کشیده (و) برده بودند در مجلس که؛ قشون روس در قزوین تعدی می‌کنند. حاصل رفتن حضرات این شده در مجلس که قرار براین گذارده‌اند (که) فردا در مسجد شاه علماء جمع بشوند و چندین نفر وکیل معین بکنند (و) آنها بیایند در مجلس با وکلا صحبت بکنند تا ببینند چه بایست کرد. امروز هم می‌خواستند بازارها را باز بکنند ولی نگذاردند که باز بشود.

از قراری که می‌گویند، آخوند ملاکاظم وقتی که به او تلگراف می‌کنند (و) تفصیل قشون روس (را) به او اطلاع می‌دهند او جواب (داده) بوده است که «امروز دیگر جنگ قرآن و صلیب است». بایست با تمام عیسوی‌ها جنگ کرد... بعد به او حالی کرده بودند که همچه نیست، بعداً او گفته بوده (است) هر چه شماها صلاح می‌دانید من بکنم، گفته بوده‌اند بیا به طهران، یک جوری اصلاح می‌کنیم، این بوده است که حرکت کرده بوده است. باقی حرف‌ها و سئوال و جواب‌ها هنوز مخفی است، این‌ها تک تک بروز کرده است. سردار ظفر (و) سردار بهادر (و) سردار محتشم هم چند روز است (که) آمده‌اند، اردوشان هم دیروز وارد شده، سالارالدوله هم دوباره به کرمانشاه وارد شده است. یک دسته از مجاهدین (هم) به استرآباد از طرف شاهرود رفته(اند) به عجله تمام. باز نزدیکی‌های شاهرود یک جنگی با پیش قراول‌های اعلیحضرت محمدعلی شاه اتفاق افتاده (و) شکست سختی به این طرف وارد آمده است.

اخبارهای شهری: دیروز که اعلیحضرت سلطان احمد شاه رفته بودند مسجد شاه، ختم (آخوند) ملاکاظم را جمع بکنند بعد از احوالپرسی از آقایان یک خطابه از قول خودشان نوشته بودند، موثق الدوله خوانده بود، مفادش این بود که:

«از فوت آخوند خیلی افسرده شده، (آخوند) در این اواخر عمر خیلی خدمت کرده برای حریت، برای ضعف اسلام که باعث خون خیلها شده. باری از رشت هم



امیرتومان علیقلی‌خان مظفرالدوله

فرزند امیرتومان آقاخان مظفرالدوله

مظفرالدوله از خمسه تلگراف کرده که من با سیصد نفر سوار از خودم در این موقع حاضرم برای خدمت. یک دِهَم را همه می‌فروشم و در راه ملت خدمت می‌کنم.

تلگراف زدند (و) از بستن بازارها (و) تعطیل عمومی اظهار تنفر کردند (و) از مجلس تکلیف خواسته‌اند. مظفرالدوله از خمسه تلگراف کرده که من با سیصد نفر سوار از خودم در این موقع حاضرم برای خدمت، یک دهم را هم می‌فروشم (و) در راه ملت خدمت می‌کنم.

دوشنبه ٢٦ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

امروز یک دسته سینه زن دسته ترک‌ها راه افتاده بودند باکُتَل و موزیک آمدند (به) مجلس شربت خوردند، برای (آخوند) ملاکاظم راه افتاده بودند. بازارها بسته است (و) امروز شاگردهای مدرسه‌ها رفته بوده‌اند پیش رئیس الوزاء برای نتیجه کار روسها، وزراء گفته بودند به ما دخلی ندارد با وکلاست، رفته بوده‌اند پیش وکلا آنها هم جواب نداده بوده‌اند، رفته بوده‌اند پیش علماء، آنها گفته بوده‌اند که وزراء و وکلا (باید) جواب بدهند، به ما هیچ دخلی ندارد.

سه شنبه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

امروز هم (برای آخوند ملاکاظم در) اغلب دالانهای کاروان سراها مجلس ختم بود.

چهارشنبه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

رفتم حمام، بیرون آمده، صرف نهار کرده، استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس تا عصری در حضورشان بودم شب «پطرُف» نایب قنسول روس هم آمد و رفت، باری یک ساعت از شب مرخص شده آمدم

منزلِ‌سردار اسعد بعد (رفت) دیدن سردار ظفر که چند روز است آمده. معتمدالخاقان، (و) نیرالسلطان که وکیل مازندران است، پسر مرحوم شیخ فضل‌اله، دکتر شیخ محمدخان (هم) بودند. سردار اسعد از وکلا بد می‌گفت (و) از این وضع بد می‌گفت صحبت خانه می‌کردند، بختیاری‌ها همه دارند خانه می‌خرند، خانه‌های سی هزار تومانی، چهل هزار تومانی. صمصام السلطنه رئیس‌الوزراء نبود؛ با وزراء امشب در خانه ناصرالملک هستند (و) مجلسی دارند، هشت نفر وزیر با ده نفر وکیل معین شده(اند) که روزها بنشینند برای کار روسها یک قراری بدهند.

اخبارات تازه این است: منتصرالدوله این روزها یک شکست سختی خورده است از قشون اعلیحضرت محمدعلی شاه. گویا اول هم گفته بوده‌اند (به او) بی‌خود خودت (و) مردم را به کشتن مده، قبول نکرده، بعد شبانه اردویش را محاصره کرده‌اند. سردار محیی را هم احضار کرده‌اند، امشب با اردو وارد می‌شود.

جمعه سلخ شهر ذیحجه ۱۳۲۹

اخبارات تازه: گفتند تبریزی‌ها، با روسها جنگ کرده‌اند، یعنی روسها می‌خواسته‌اند نظمیه را تصرف بکنند، مابین (آنها) از دیروز جنگ اتفاق افتاده. خداوند انشاءالله خودش اصلاح بکند. الهی خانه این آذربایجانی‌ها خراب بشود که هر چه به سر این مردم آمده از آذربایجانی‌ها و تبریزی‌ها بوده، اگر خدای نکرده. این مطلب راست باشد، کار بدی خواهد شد.

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۳۰ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و سی

هجری قمری



احمد شاه قاجار

در تبریز با روس‌ها مشغول جنگ هستند.

شنبه غره محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

دموکرات‌ها گفته‌اند که ما نه نیابت سلطنت ناصرالملک را قبول داریم و نه این وزراء را و تا جان در بدن داریم ایستادگی می‌کنیم.

شنبه محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

ناصرالملک حکم صادر کرده است که در مجلس را ببندند.

یکشنبه ۲ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

شهر را نظامی کردند و به دست یپرم سپردند، او هم متقبل شده است که شهر را نگاهداری بکند، از فردا مجلس منفصل است!

یکشنبه ۲ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

دموکرات‌ها نطق کرده بودند که چرا باید در مجلس را ببندند، وزراء از دولت روس پول گرفته‌اند، این وزراء تمام خائن هستند.

دوشنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

سه نفر قزاق (روس) را اهل تبریز گرفته کشته و نعششان را آتش زده‌اند.

دوشنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

بازار وکیل را در شیراز، سوارهای هندی چاپیدند.

دوشنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

امروز در مسجد شیخ عبدالحسین دموکرات‌ها جمع بودند و به ناصرالملک و وزراء فحش می‌دادند.

چهارشنبه ۵ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

دموکرات‌ها گفته بودند ما وکلا را جمع می‌کنیم در همین مسجد، هر کجا وکلا جمع بشوند آن جا مجلس است.

چهارشنبه ۵ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

رئیس بانک اصفهان انگلیس می‌رفته است به کرمان، در بین راه گویا لختش کرده‌اند.

چهارشنبه ۵ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

کشته شدن قنسول انگلیس.

شنبه ۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

آقا سید اناری با لباس خز (وکیل مجلس) یک بار الاغ انار دارد، می‌فروشد و همه جا به خرج می‌دهد که من کاسبی می‌کنم.

شنبه ۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

اهل تبریز گفته‌اند که ما مشروطه نمی‌خواهیم، سلطان می‌خواهیم و حاجی صمد خان شجاع الدوله را خواسته‌اند که بیا به ما حکومت کن.

شنبه ۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

خوانین بختیاری خیلی متوحش هستند از معزالسلطنه، سردار ارفع که شیخ خزعل باشد.

شنبه ۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

وثوق الدوله و قوام السلطنه و حکیم الملک به قدری خودشان را گرفته‌اند پدر سوخته‌ها که مثل این است که ما را خریده‌اند.

چهارشنبه ۱۲ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

قشون روس که در واقع شهر تبریز را مسخر کرده، هشت نفر را به دار زده‌اند که یکی از آنها ثقه الاسلام بوده است.

پنجشنبه ۱۳ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

در تبریز برادر ستارخان را به دار زده‌اند، خود اهل شهر هم با روس‌ها همراهی می‌کنند.

دوشنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

حاجی میرزا کریم آقا مجتهد را که ضد این وضع و این مشروطه بود، اهل تبریز رفتند و با سلام و صلوات آوردند.

دوشنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

به قدر سی هزار تومان پول از خانه‌های ستارخان بیرون آوردند تفنگ زیادی هم از خانه باقر در آورده‌اند.

دوشنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

دولت روس به وزراء «پرتست» کرده است که پنجاه نفر هستند که سر منشاء فساد وانقلاب ومقصرهستند،بایست آن‌ها راگرفته به دست آن‌ها بدهند.

سه شنبه ۱۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

«مسیو شوستر» امروز رفت به طرف فرنگستان از راه رشت با اتومبیل!

چهارشنبه ۱۹ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

ناصرالملک سه روز است که به در خانه نمی‌رود و استعفا کرده است.

شنبه ۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۳۰

□□□

«پطروس» ارمنی‌که یکی از معتبرترین ارامنه بوده است و برای ریاست «باندرل» به تبریز رفته بود، روس‌ها او را گرفته به دارش زدند، به جهنم!

دوشنبه ۲ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

در بروجرد خیلی سخت قحطی است، اغلب مردمانش گوشت خر و اسب مرده می‌خوردند.

دوشنبه ۲ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

مستوفی الممالک می‌رود به اصفهان برای شکار، گویا یک اشارتی هم شده است که بروند، ناصرالملک مستوفی الممالک را مؤدی کارش می‌داند.

پنجشنبه ۵ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

می‌گویند دولت روس برای سلطنت (محمدعلی شاه) سعی کامل دارد، انگلیس بی میل نیست، گویا مانع پارلمان انگلیس باشد.

جمعه ٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

شجاع الدوله در تبریز مشغول حکومت است، ترتیبات جدید را به کلی بر هم زده است، همان کدخداهای قدیم، و داروغهٔ به وضع قدیم (دارد) و میرزا ها را گفته است که قباهای راسته بپوشند و کاغذ پرشالشان بزنند.

شنبه ۷ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

روس‌ها هم گویا گفته‌اند که طهران را هم بایست خلع اسلحه بکنند.

دوشنبه ١٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

نایب حسین کاشی التیماتوم داده بوده است به وزراء که اگر حکومت کاشان و نائین را به من دادید بسیار خوب والا چنین و چنان می‌کنم.

دوشنبه ١٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

گفتند ستار و باقرخان خیال رفتن (به) کربلا را دارند.

دوشنبه ١٦ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

ارباب کیخسرو به کلی ور شکست شده و از قرار یک کرور مال مردم را خورده است.

سه شنبه ۱۷ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

امان الله میرزا که در قنسولگری انگلیس متحصّن شده بود، روس‌ها او را از قنسولگری انگلیس خواسته بودند گویا می‌خواسته‌اند به دار بزنند او فهمیده با تپانچه خودش را بیچاره تلف کرده است.

پنجشنبه ۱۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

خراسان خیلی مغشوش است، مردم جمع شده‌اند در حرم و می‌گویند مااعلیحضرت محمد علی شاه را می‌خواهیم.

یکشنبه ۲۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

«مسیو کنز» که نایب شوستر بود فرار کرده است، از شصت الی نودهزار تومان می‌گویند پول دولت را برداشته و فرار کرده است.

یکشنبه ۲۹ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

پریشب صدرالسلطنه را از خانه‌اش گرفته، گویا خیال داشته‌اند که به دارش بزنند

دوشنبه سلخ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

امیر مفخم می‌خواسته است وزیر داخله را چوب بزند.

دوشنبه سلخ صفرالمظفّر ۱۳۳۰

□□□

صمصام السلطنه رئیس الوزراء و ناصرالملک با تلفن به حمایت وزیر داخله با امیر مفخم تندی کرده بودند، او هم جواب سخت بلکه فحش زیادی داده بوده است.

سه شنبه غره ربیع الاول ۱۳۳۰

□□□

رفتیم عمارت مرحوم سرورالدوله، اختر الدوله هم آنجا منزل دارد، مطرب خبر کرده بودند، طاهرزاده، غلامحسین خان درویش، حسین خان رئیس کمانچه زن، بودند، ساز می‌زدند.

چهارشنبه ۹ ربیع الاول ۱۳۳۰

□□□

اهل خراسان اعلیحضرت محمد علی شاه را در خراسان دعوت کرده‌اند که برود آن جا تاجگذاری بکند و تاجی را که شاه شهید پیشکش حضرت رضا (ع) کرده است بگذارند سر اعلیحضرت محمد علی شاه.

شنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۰

□□□

شیخ خزعل به عربستان نایب الحکومه فرستاده است و حضرات بختیاری‌ها از این بابت اوقاتشان تلخ است.

پنجشنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۳۰

□□□

در خراسان اهل شهر تمام در حرم هستند و می‌گویند اعلیحضرت محمد علی شاه را می‌خواهیم این عدلیه را نمی‌خواهیم، مالیات تریاک، نظمیه و باندرول نمی‌خواهیم.

پنجشنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۳۰

□□□

سوار شده رفتم در خانه، ناصرالملک قرمساق خودش را از تمام سلاطین عالم بالاتر می‌داند.

پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۳۳۰

□□□

قائم مقام از تبعه بابیه شده است، هیچ انکار هم ندارد، عکس عباس فندی هم آن جا بود.

جمعه ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۰

□□□

دیشب نان‌گیرهیچ‌کس نیامد،گوشت هم‌کم است، مردم فحش می‌دهند.

یکشنبه ۴ ربیع الثانی ۱۳۳۰

□□□

روس‌ها در خراسان اعلان نوشته‌اند که اگر بیست و چهار ساعته از حرم و صحن بیرون نرفتید و اسلحه را از خودتان سلب نکردید، به قوه جبریه از شما سلب خواهیم کرد.

سه شنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۰

□□□

باغ‌های دولتی تماماً خراب شده و درخت‌ها را بریده‌اند

پنجشنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۰

□□□

بعد از بیست و چهارساعت، روس‌ها توپ بسته گویا گنبد مطهر هم قدری خراب شده، در حرم را بسته‌اند و قزاق روس گذاشته‌اند، این کار هم از آقای ناصرالملک و قوام السلطنه و آقای وثوق الدوله شده است.

سه شنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۰

□□□

غروب رفتم سفارت روس از طرف حضرت اقدس، دیدن ژنرال «گابایوف» که رئیس قشون روس است.

یکشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۰

□□□

آقا سید کمال می‌گفت که صحن حضرت را غارت کرده‌اند و در مسجد گوهرشاد قزاق‌های روس منزل کرده‌اند،اعداد کشتار را بیش‌تراز صد و بیست نفر نمی‌گفت.

□□□

آقا سید علی آقا یزدی را دیروز گرفته بردند، معلوم نیست کجا؟

چهارشنبه ٦ ربیع الثانی ۱۳۳۰

□□□

سردار محیی، میرزا کریم خان برادرش، سلیمان میرزا، میرزا سلیمان خان و پسر شیخ فضل اله مرحوم را گرفته، تمام را تبعید می‌کنند.

دوشنبه ۱۱ جمادی الاول ۱۳۳۰

□□□

یک لرد انگلیسی که از طرف عربستان به ایران آمده است دو سه روز دیگر وارد طهران می‌شود.

شنبه ١٦ جمادی الاول ۱۳۳۰

□□□

رفتم منزل امین السلطان اسباب‌هائی که مرحوم اتابک از ژاپن خریده بود و به قدر دویست هزار پارچه است و بعضی از گلدان‌ها و اسباب‌های نفیس که سلاطین اروپ داده‌اند، می‌فروشند.

سه شنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۰

□□□

اردوی فرمانفرما به کلی نابود شده است.

چهارشنبه ۲۰ جمادی الاول ۱۳۳۰

□□□

معتمد الخاقان که خداوند در پر روئی و بی حیائی در ذات ناپاک او قدرت نمائی کرده است، اصراری دارد که فروغ الدوله را بگیرد.

پنجشنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۰

□□□

امروز شهرت دارد که «یپرم» به درک واصل گردیده است.

سه شنبه ۳ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

تشییع جنازه «یپرم»

پنجشنبه ۵ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

یک شمشیرتمام مرصع‌برده‌بودندبرای‌امیرمفخم و دیشب واردش کردند.

پنجشنبه ۵ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

آن دهی که در آن جا یپرم را کشته‌اند، تمام اهل آن ده را از زن و مرد و بچه و پیر کشته‌اند.

جمعه ٦ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

کابینه وزراء معین شده، صمصام السلطنه رئیس الوزراء...

سه شنبه ۱۷ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

پسرسردارظفر با پدرش نزاع دارد و پسرها تمکین پدرهایشان را نمی‌کنند.

جمعه ۲۰ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

وثوق الدوله از وزارت جنگ استعفا کرده است.

یکشنبه ۲۲ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

حضرت اقدس در بعضی مواقع الحق خیلی ظلم می‌کنند.

سه شنبه ۲۴ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

ناصرالملک‌امروز رفت‌به طرف فرنگستان،نهار را درقزوین زهرمار کند.

سه شنبه ۲۴ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

«مسیو مرنار» با صاحب منصب‌های سوئدی خلوت داشت، هیچ صدراعظمی را به این اقتدار ندیده بودم.

پنجشنبه ۲٦ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

یک کشتی انگلیسی آمده است به خلیج فارس و یک هزار و پانصد نفر هم از قشون هندی پیاده کرده است.

پنجشنبه ۲٦ جمادی الاخر ۱۳۳۰

□□□

«گبرس» از طرف سفارت روس رفته پیش سردار اسعد که تو چه کاره

هستی؟ تو را به این فضولی‌ها چه، مجلس به تو چه دخلی دارد؟

سه شنبه ۹ رجب المرجب ۱۳۳۰

□□□

دختر عیال حشمت الدوله را برای پسر محتشم السلطنه عقد می‌کنند.

شنبه ۲۰ رجب المرجب ۱۳۳۰

□□□

خداوند راقسم می‌دهم‌به‌عظمت خودش‌که‌انتقام‌من‌را ازاخترالدوله بگیرد.

دوشنبه ۲۲ رجب المرجب ۱۳۳۰

□□□

اخترالدوله همین دو روزه تشریف کثیفش را از امیریه خواهد برد به خانه خراب شده‌اش.

دوشنبه ۲۲ رجب المرجب ۱۳۳۰

□□□

عباس میرزا که ملقب شده است به سالار لشگر، فردا می‌رود، رئیس قشون آذربایجان است.

شنبه ۵ شعبان‌المعظم ۱۳۳۰

□□□

فخر تاج را ملکه جهان خواسته است برای مصاحبت، حضرت اقدس هم یک هزار تومان خرجی داده که برود.

شنبه ۱۲ شعبان‌المعظم ۱۳۳۰

□□□

دشمنان که به لباس دوستی هستند از مار بدتر هستند.

یکشنبه ۱۳ شعبان‌المعظم ۱۳۳۰

□□□

مدتی است که شاهسون‌ها با روس‌ها جنگ می‌کنند.

چهارشنبه ۱٦ شعبان‌المعظم ۱۳۳۰

□□□

اهل تبریز سپهدار را جواب کرده‌اند که ما تو را نمی‌خواهیم.

چهارشنبه ۱٦ شعبان‌المعظم ۱۳۳۰

□□□

خیلی عمل نان مغشوش است، امروز زن‌ها در شهر اجماع کرده، خیلی فضاحت کرده بودند.

چهارشنبه ۲۳ شعبان‌المعظم ۱۳۳۰

□□□

امشب در سلطنت آباد مهمانی است، سفرا و ایرانی‌ها زیاد هستند، یک صد نفر سرشام هستند، چهارصد نفر گویا سواره دعوت دارند، مهمانی را رئیس الوزراء می‌کند.

یکشنبه ۲۷ شعبان‌المعظم ۱۳۳۰

□□□

درشمیران هیچ‌نان‌گیرنمی‌آید،گوشت وسایرارزاق درنهایت‌گرانی است.

شنبه ۴ رمضان‌المبارک ۱۳۳۰

□□□

صدرالسلطنه مدتی‌است ندیم وانیس ومونس رئیس‌الوزراء شده است.

چهارشنبه ۸ رمضان‌المبارک ۱۳۳۰

□□□

وزیر مختار روس رفت به طرف لار و کلاردشت با ده نفر قزاق روسی و شصت نفر قزاق ایرانی و هفتاد مالِ بنه دار.

سه شنبه ۱۴ رمضان‌المبارک ۱۳۳۰

□□□

رفتیم کافه شیکی که سر خیابان لاله زار، صدیق حضرت درست کرده است. خیلی خوب و مرتب است.

یکشنبه ۱۹ رمضان‌المبارک ۱۳۳۰

□□□

پسرهای سپهدارکه سخت‌برضدپدرشان هستندبابختیاری‌هاهمراه هستند.

چهارشنبه ۱۲ رمضان‌المبارک ۱۳۳۰

□□□

وزیر مختار روس که رفته است به طرف کلاردشت برای شکار، یک خرس زده و فرستاده است که پوستش را درست بکنند.

پنجشنبه ۲۳ رمضان‌المبارک ۱۳۳۰

□□□

سپهدار، شجاع الدوله را نایب الحکومه با استقلال آذربایجان کرده است، در واقع سپهدار هیچ کاره است.

چهارشنبه ۶ شوال‌المکرم ۱۳۳۰

□□□

ناصرالملک رفته است به لندن، مجلسی چند روز دیگر در لندن منعقد خواهد شد و در واقع تکلیف ایران معلوم خواهد شد.

چهارشنبه ٦ شوال‌المکرم ۱۳۳۰

□□□

سهراب خان رئیس نظمیه که ارمنی پدر سوخته‌ای بود از ریاست نظمیه معزول شد.

یکشنبه ۱۰ شوال‌المکرم ۱۳۳۰

□□□

امشب ایران السلطنه دختر افتخارالسلطنه را عروسی می‌کنند برای نوهٔ عبدالحسین خان کفری پسر افسرالسلطنه. دو دختر افسرالسلطنه را هم امشب عروسی می‌کنند.

جمعه ۲۲ شوال‌المکرم ۱۳۳۰

□□□

رفتم منزل افتخارالسلطنه، نظام السلطان بود، حبیب هم بود، قدری ساز زد. نظم السلطنه میر پنج برادر حکیم الملک هم بود.

شنبه ۲۳ شوال‌المکرم ۱۳۳۰

□□□

سعدالملک هم امروز از فرنگستان مراجعت کرده، سالارالسلطنه هم که چندی بود در فرنگستان بود، آمده است طهران.

یکشنبه ۲۴ شوال‌المکرم ۱۳۳۰

□□□

ناصرالملک هنوز در پاریس است، در لندن او را نپذیرفته‌اند.

جمعه ۲۹ شوال‌المکرم ۱۳۳۰

□□□

سعدالدوله که رفته بود به لندن، می‌گویند برای خودش رفته کاربینی بکند که نیابت سلطنت را به او بدهند. بعضی‌ها می‌خواهند عین الدوله را نایب السلطنه بکنند...

جمعه ۲۹ شوال‌المکرم ۱۳۳۰

□□□

با دستیاری عین الدوله، یعنی با پول او و کمک قوام السلطنه و وثوق الدوله، چلواری مهر کرده‌اند که ما اهل ایران محمد علی شاه را نمی‌خواهیم.

جمعه ۲۹ شوال‌المکرم ۱۳۳۰

□□□

صندوق‌خانه شاه را دو سه شب قبل دزد زده است. از قراری که می‌گویند قدری اسکناس بوده برده است. ولی من باور نمی‌کنم رفته باشد توی این همه جواهرات و هیچ نبرده باشد.

سه شنبه ۳ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

امروز شهرت غریبی دارد که سالارالدوله به محال ساوجبلاغ و ینگه امام آمده است.

چهارشنبه ۴ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

در مسجد سپهسالار دیشب طلاب را بیرون کردند و ژاندارمری و بختیاری و پلیس زیادی روی پشت بام‌های مسجد گذارده‌اند.

پنجشنبه ۵ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

دم دروازه‌ها مستحفظ زیاد کرده‌اند که در همین دو سه شب، سالارالدوله ورود به شهر خواهد کرد، فرقه دموکرات با او همدست هستند.

پنجشنبه ۵ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

امروز دیگر به کلی شهر بر هم خورده است و هیجان غریبی توی مردم افتاده است، متصل بختیاری است که سوار بر اسب تفنگ در دست، اسب می‌دوانند.

جمعه ٦ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

متصل، توپ به اسب‌های کرایه می‌بندند و روی دروازه‌ها می‌کشند، در توی ارگ، سرباز زیاد کرده‌اند، دم دروازه‌ها توپ کشیده‌اند، صاحب منصب‌های سوئدی روی خاک ریز خندق، سواره اسب می‌تازند، قزاق‌ها در توی قزاق‌خان تماماً جمع شده‌اند، محشر غریبی است!

جمعه ٦ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

سالارالدوله یک تلفنی به ژنرال قزاق از حصارک زده است و یک تلفن هم به هیأت وزراء، در مهمانخانه حصارک چای خورده سوار شده معلوم نیست به کجا رفته است.

جمعه ٦ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

مردم زور آورده‌اند به خریدن نان، در دکان‌های نانوائی جمعیت زیادی است، یک وقت آمدند گفتند سالارالدوله رسیده است به شاه آباد.

جمعه ٦ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

در شهر اعلان کردند از ساعت چهار هر کس از خانه‌اش بیرون بیاید بگیرند، اهل تجریش هم دیشب نخوابیدند، بعضی از وحشت، بعضی از خیال و بعضی از انتظار صدای توپ

جمعه ٦ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

سالارالدوله گم شده است!!

شنبه ۷ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

امروز (صبح) دروازه‌های شهر را تا سه ساعت از دسته گذشته بباز نکرده بودند!

شنبه ۷ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

در شهر شهرت دارد که سالارالدوله در ونک است! شهر نیمچه نظامی است!

یکشنبه ۸ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

سالارالدوله گول دموکرات‌ها را خورد و به اطمینان آن‌ها آمد تا شاه آباد، (که) دموکرات‌ها شلوغ بکنند، آن وقت وارد شهر بشود.

دوشنبه ۹ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

پسر کوچک سالارالدوله آمده قدری با رئیس الوزراء گفتگو کردند، صمصام السلطنه گفت بیا برو به جنگ پدرت...!

سه شنبه ۱۰ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

هیأت وزراء به ناصرالملک تلگراف زده‌اند که ایران مغشوش است یا مراجعت بکن یا استعفا بده!

سه شنبه ۱۰ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

سردار ظفر تلگراف به وزیر داخله کرده است که من را کی معزول کرده؟ هر کس کرده بسیار غلط کرده!

یکشنبه ۱۵ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

پسر نایب حسین که اسم خودش را سردار اقبال گذارده، حاکم یزد را بیرون کرده، خودش مشغول حکومت است.

یکشنبه ۱۵ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

سید کاظم معروف که با یپرم بود و حالا با سالارالدوله است، اموالش را در طهران دولت ضبط کرده است، یک مادر پیری دارد او را هم گرفته‌اند.

دوشنبه ۱۶ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

آمدم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء، خیلی اوقاتش تلخ بود، مدتی دو به دو صحبت کرده می‌گفت، سعدالدوله حرکت کرده است رو به ایران و می‌خواهد رئیس الوزراء بشود، عین الدوله را هم می‌خواهند نیابت سلطنت به او واگذارند.

جمعه ۲۰ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

آمدن سعدالدوله انتشار غریبی دارد، تمام مردم از آمدن او متنفر هستند، کاغذ زیادی به او نوشته‌اند که نیآید، وزراء هیچ میل به آمدن او ندارند.

دوشنبه ۲۳ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

شهرت غریبی پیدا کرده بود که سرکوه البرز چادر زیادی زده‌اند و مال سالارالدوله است، تمام اهل شهر دوربین‌ها در دست رفته بودند روی بامها، دو سه گله برف افتاده بوده است مثل چادر بوده و این شهرت پیدا کرده بوده است.

پنجشنبه ۲۶ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

شهرت پیدا کرد که سعدالدوله یک ساعت قبل وارد شده است، رفتم منزل سعدالدوله، به همان حال خودش باقی است، کم حرف... می‌گفت خیلی با احترام آمده است، در همه جا ترن مخصوص داشته، کشتی جنگی سوار شده یک قزاق روس هم با او آمده است تا به طهران.

شنبه ۲۸ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۰

□□□

سوار شده رفتم مدرسه روسی پیش رشید بیک رئیس (مدرسه)، روس‌ها خیلی با سعدالدوله همراه هستند. عین الدوله نایب السلطنه خواهد شد ولی همه کاره سعدالدوله خواهد بود، اگر از دست بختیاری‌ها جان در ببرد.

دوشنبه غره ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

(وزیر مختار روس) خیلی (با من) صحبت کرد، تأکید کرد که حضرت

اقدس ظل السلطنه را بفرستد دیدن سعدالدوله، به این اندازه مراقبت و همراهی دارند!

دوشنبه غره ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

رئیس الوزراء از آمدن سعدالدوله خیلی اوقاتش تلخ است و متصل با دموکرات‌ها خلوت می‌کند و می‌گوید چه باید کرد.

□□□

دو سه نفر از صاحب‌منصب‌های بزرگ عثمانی و جزء که شکست خورده‌اند آوردند در اسلامبول و تیر باران کردند، آن جا هم گویا مثل ایران، قرض بازی و پول بازی است، پارتی بازی و فایده بازی است، کارشان از ما خراب‌تر است.

چهارشنبه ۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

سید کاظم که با سالار الدوله بود، تیر بارانش کردند، پارسال به مشیرالسلطنه تیر باران کرد، امسال انتقام خدائی او را تیر باران کرد.

چهارشنبه ۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

شبنامه زیادی برای سعدالدوله انداخته‌اند (و) تهدیدش کرده‌اند که چنین و چنان می‌کنیم ولی گه می‌خورند!

جمعه ۵ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

صدرالسلطنه رفته بوده است هیأت وزراء، مستشارالدوله با او طرف

شده، او را از اطاق وزراء به عنف بیرون کرده بوده‌اند.

یکشنبه ۷ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

امروز منورالملوک یکی از صبیه‌های حضرت اقدس را برای میر عبدالباقی، صدرالشریعه، پسر آقا سید حسین رشتی عقد می‌کنند.

سه شنبه ۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

از اخبارات تازه این است که سعدالدوله تشکیل کابینه وزراء داده است و گفته است که شاه هم به حد بلوغ رسیده است نایب السلطنه لازم ندارد.

پنجشنبه ۷ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

سوار شده رفتم در خانه، اعلیحضرت همایونی احوالپرسی از من فرمودند که چرا کم تر شرفیاب می‌شوم.

چهارشنبه ۱۸ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

سلام منعقد شد، پسر حضرت اقدس (نایب السلطنه) که در جزء قزاقخانه رفته است با لباس قزاقی آمده شرفیاب شد.

پنجشنبه ۱۸ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء، حمیدالملک و حسام السلطنه پسر وکیل السلطنه آن جا بودند، بعد رفتند منزل امام جمعه خوئی که ختم گذارده‌اند برای ملا عبدالله، امروز هم اداره‌جات تعطیل کرده‌اند برای این

که سال آخوند ملا کاظم خراسانی است.

یکشنبه ۲۱ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

امشب صبیّه حضرت اقدس، فرح الملک را می‌برند برای سهم الدوله، پسر مرحوم علاءالدوله...

یکشنبه ۲۱ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

دیروز زن‌ها رفته بودند برای حقوقشان، داد و فریاد زیادی کرده‌بودند، به طوری که در دیوانخانه را بسته بودند.

دوشنبه ۲۲ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

لقب مؤیدالدوله کی را که داده بودند به شاهزاده مؤید السلطنه، لقب را پس گرفته‌اند.

پنجشنبه ۲۵ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

امروز به اسم این که سال آخوند ملا کاظم خراسانی است گویا خیال دارند بعضی نطق‌ها بکنند بر ضد سعدالدوله...

پنجشنبه ۲۵ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

سوار شده رفتیم منزل رئیس الوزراء نبود، رفته بود منزل سردار اسعد، معلوم شد با هم اصلاح کرده‌اند.

سه شنبه سلخ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۰

□□□

روزنامه خاطرات غلامعلی خان
عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۳۰ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و سی هجری قمری



شنبه غره شهر محرم ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که در تبریز با روسها مشغول جنگ هستند، روسها می‌خواستند نظمیه را تصرف بکنند، (آنها) مانع شده، بعد درمیانه‌شان زدوخوردی شده است (و) عجالتاً مشغول جنگ هستند. از قراری که می‌گویند رئیس نظمیه (و) چند نفر از اجزای نظمیه را هم کشته‌اند، چند نفر را هم گرفته برده‌اند به اردوی (خودشان).

دیگر از اتفاقات این است که ظهیرحضور پسر دوم ظهیرالدوله را در انزلی کشته‌اند با یک نفر تاجر. گفتند یک نفر به لباس زنانه بوده است (و) از مجاهدین بوده است دیگر بیش از این خبری نرسیده است. چون رشت هم سخت برهم خورده است قشون روس که در رشت بود تمام آمده‌اند به قزوین. یکصد نفر سوار قزاق از عقب می‌آمده است برای رشت، دویست نفر سوار طالش دولابی هم که برای طهران احضار کرده بودند، مابین رشت و انزلی با هم مصادف می‌شوند (و) سوارها می‌زنند از دست سوارهای قزاق روسی در می‌روند؛ در شهر رشت که می‌آید گویا کاروان سرایشان نزدیک هم بوده است، میانه‌شان نزاع می‌شود (گویا) اول سوارهای طالش دست در آورده بودند، جنگ می‌کنند (و) سه چهار نفر از قزاقهای روسی را می‌کشند، گویا دو سه نفر هم زخم‌دار می‌شوند، بعد توپ می‌بندند به شهر رشت (و) سلب اسلحه از اهل شهر می‌کنند، کار آنجا گویا به آخر رسیده (و) عجالتاً شهر رشت ساکت است (و) در دست روسها است. (در) قزوین هم گفتند که سلب اسلحه از اهالی می‌کنند. آخر کار خودشان را صورت دادند تا بعد خداوند چه مقدر فرموده باشد.

باری امروز هم در مسجد شیخ‌عبدالحسین مردم جمع بودند (و) می‌خواستند بروند در مجلس (و) وکلا را بیاورند توی مسجد (و) بپرسند که چه می‌کنند؟

بازارها را (هم) بسته، از طرف دولت حکم به باز کردن کردند، بعضی‌ها باز کرده بودند (و) بعد دوباره گفته بودند که ما به حکم دولت نبسته بودیم که حالا باز کنیم. و

دوباره دموکرات‌ها (و) شورشی‌ها (و) اوباش بازارها را بسته بودند. از طرف نظمیه ژاندارم (و) پلیس زیادی در کوچه‌ها (و) بازارها مشغول گشت بودند که مبادا اتفاقی بیافتد (و) متصل در خیابان‌ها مشغول گشت هستند.

گفتند که دولت (و) وزراء بعضی از خواهش‌های دولت روس را قبول کرده ولی دموکرات‌ها گفته‌اند که ما نه نیابت سلطنت ناصرالملک را قبول داریم (و) نه این وزراء را (و) تا جان در بدن داریم ایستادگی می‌کنیم، تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. بعضی‌ها هم صحبت از جمهوری می‌کنند. باری این اخبارات امروز است.

یکشنبه ۲ شهر محرم ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که امروز در خانه، در عمارت بادگیر وزراء (و) ناصرالملک (و) بعضی از وکلاء (و) سپهدار جمع بوده‌اند، ناصرالملک اول عذر خواسته است از این که بعضی مطالب دارد بگوید. گفته بوده است من سینه و گلویم درد می‌کند همین قدر گفته بوده است که یک عریضه‌ای وزراء نوشته‌اند. بعد از جانب وزراء وثوق‌الدوله نطق کرده بوده است که از اول مشروطیت چه باعث شد که اعلیحضرت محمد علی شاه مجلس را به توپ بست، جهتش انجمن‌ها (و) ناطقین بی‌ربط بودند (و) ورزنامه‌ها بودند. شرح مفصلی بیانات کرده، بالاخره مقصودش این بود که وکلا نمی‌گذاردند کار از پیش وزراء برود، مدت وکالتشان هم منقضی شده است (و) قانوناً بایست انتخاب جدید بشوند (و) استدعای وزراء این است که مجلس منفصل بشود (و) حکم به انتخاب جدید (داده شود). بعد ناصرالملک نیابت سلطنت را قبول کرده (و) حکم کرده است که در مجلس را ببندند (و) حکم به انتخاب جدید بشود، شهر را هم نظامی کرده و به دست یپرم سپردند، او هم متقبل شده است (که) شهر را نگاهداری بکند (و) از فردا مجلس منفصل است تا وکلای جدید برقرار بشوند.

دیگر از اخبار این است که: (در) رشت، عمارت حکومت را، روس‌ها ضبط کرده‌اند، اوّل محاصره کرده بودند، حالا دور عمارت حکومتی را چاتمه کرده‌اند. خانه میرزا کریم خان برادر سردار محیی را هم روس‌ها به توپ بسته، عجالتاً شهر رشت منظم شده، جنگی دیگر نیست (و) سلب اسلحه از، اهالی کرده‌اند. پسر ظهیرالدوله، ظهیرحضور را هم که گفتند تیر خورده است نمرده است، دو سه تا تیر به پاهایش (و) دستش خورده است (و) مشغول معالجه است. (و) تبریز گویا، جنگ می‌کنند، منتصرالدوله (هم) که شکست خورده است، (و) باز به طرف سمنان مجاهد می‌رود.

دوشنبه ۳ شهر محرم ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل امیرمفخم، امروز شهاب‌السلطنه پسر مرحوم حاج عباسقلی‌خان که برادرزاده امیرمفخم است (و) رفته بود به جنگ سالارالدوله وارد شده (و) منزل امیرمفخم است، با تشریفات وارد شده است، سوار زیادی رفته بودند به استقبال، توپ هم برده بودند در جلوش. باری جمع بودند آنجا؛ سرداراسعد، امیرمجاهد، سردار ظفر، سردار جنگ، سردار بهادر، مرتضی قلی خان پسر صمصام‌السلطنه، شهاب‌السلطنه. بعد هم صمصام‌السلطنه (و) سردار محتشم که وزیر جنگ است آمده جمع شدند بعد رفتند بالا خانه با هم کنکاش داشتند. شاهزاده مؤیدالسلطنه هم از ترس آمده است آنجا، گویا او را هم می‌خواسته‌اند بکشند.

اخبارات تازه این است که: امروز دو مرتبه بازارها را باز کرده و بستند، دموکرات‌ها جمع شده در اغلب جاهای بازار نطق کرده بودند که چرا باید در مجلس را ببندند، وزراء از دولت روس پول‌ها گرفته، بختیاری‌ها (هم) پول‌ها گرفته‌اند. این وزراء تمام خائن هستند. بازارها را ببندید (و) باز نکنید، (باری) گاهی باز می‌کردند (و) گاهی می‌بستند. یکی دو جا (هم) دعوا شده بود یک بختیاری با یک زرگر دعوا کرده بود (و)



یپرم‌خان ارمنی

شهر را نظامی کردند و به دست یپرم سپردند او هم متقبل شده است که شهر را نگاهداری بکند. از قرار مجلس منفصل است.

بختیاری موزر کشیده بود (و) قال و مقال شده بود (و) باز بازاری‌ها از ترس دکان‌ها را بسته بودند (و) یپرم خودش رفته بود بازار (و) آنها (را) که اسباب شرارت بودند متفرق کرده بود. گفتند برای قوام‌السلطنه هم تفنگ انداخته(اند) بعد معلوم شد دروغ است. باز (به) یک روایت گفتند نزدیک میدان توپخانه برایش شلیک کرده بودند ولی نخورده بوده است.

اخبارات تازه این است که: جنگ تبریز (که) دو روز بود متارکه شده بود باز دوباره شروع شده، سه نفر قزاق را اهل شهر گرفته کشته (و) نعششان را آتش زده‌اند. چند نفر از زخمی‌های روس را (هم) قطعه قطعه کرده‌اند (و) دوباره جنگ شروع شده است. در تبریز قشون روس کم بوده است ولی دوباره افزوده شده است. (روس‌ها) شهر را به توپ بسته‌اند (و) اَرگ را به کلی خراب کرده‌اند (و) یکی دو محله را (هم) خراب کرده‌اند، کار تبریز خیلی سخت شده است. تلگراف هیچ کجا حرف نمی‌زند یک مختصری از طرف بغداد از آن طرف تلگراف کرده‌اند، شیراز هم مغشوش است قشون انگلیسی و سوارهای هندی که آمده‌اند به شیراز آنجا هم جنگ است، بازار وکیل را در شیراز سوارهای هندی چاپیدند. اگر چه تلگراف به هیچ جا حرف نمی‌زند (و) سیم‌های خارجه پاره شده ولی تک تک این اخبارات منتشر می‌شود.

باری خواهش‌های دولت روس را تماماً قبول کردند ولی هنوز کاغذ ردوبدل نشده است (و) دموکرات‌ها و بعضی (از) مردم می‌گویند ما ملت قبول نداریم این خواهش‌ها، مقصودشان اغتشاش است.

سه‌شنبه ۴ شهر محرم ۱۳۳۰

اخبارات: (در) تبریز می‌گویند جنگ است ولی اخبارات صحیح نیست، تلگراف به هیچوجه نمی‌زند. قنسول انگلیس را می‌گویند در شیراز کشته‌اند راست و دروغش

معلوم نیست. امروز هم بازارها باز بود و دموکرات‌ها در مجسد شیخ عبدالحسین جمع بودند و ناطقین‌شان بر ضد وزراء و بختیاری‌ها حرف می‌زدند، خیال اغتشاش دارند. امروز هم باز گفته بودند که بازارها را ببندید ولی اعتنا به حرفشان نکرده بودند.

چهارشنبه ۵ شهر محرم ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: امروز در مسجد شیخ عبدالحسین باز دموکرات‌ها جمع بودند (و) متصل نطق می‌کردند (و) به ناصرالملک و وزراء فحش می‌دادند، بختیاری‌ها را هم فحش داده بودند برای انفصال مجلس. بعد گفته بودند که ما وکلا را جمع می‌کنیم در همین مسجد؛ هر کجا وکلا جمع بشوند آنجا مجلس است، اگر توانستیم در مجلس را باز می‌کنیم والاّ همین جا مجلس خواهد بود. بعد قرار گذارده بودند چند ورقه بنویسند اسم وکلا را بنویسند هر کدام از وکلا که همراه با خیالات ملت هستند اسم خود را و خیالات خود با بنویسند و هر کدام نیست آن را هم امضاء بکنند.

باری در هر صورت خیال اغتشاش دارند، قنسول انگلیس را هم که گفته بودند کشته‌اند گلوله زده‌اند زخمی شده است امّا نمرده است. رئیس بانک اصفهان انگلیس می‌رفته است به کرمان در بین راه گویا لختش کرده‌اند گویا.... هم گذارده‌اندپ

پنجشنبه ٦ شهر محرم ۱۳۳۰

رفتم سفارت روس پیش وزیر مختار، حمام بود، نتوانسته او را ملاقات (بکنم)، بعد رفتم به در خانه پیش ناصرالملک، او هم پیش وزراء بود وکلا هم که معزول شده‌اند، تمام را ناصرالملک خواسته بود، معلوم نشد که برای چه کاری وکلا را احضار کرده بود. قدری معطل شده بعد رفتم عمارت بادگیر که روضه شاه را آنجا وزیر دربار می‌خواند، بعد با عمید حضور آمده امیریه رفتم منزل مؤیدالدوله، حضرت اقدس

(نایب‌السلطنه) هم آمده آنجا با ظل‌السلطنه مدتی نشسته صحبت کردند، بعد تشریف آوردند منزلهای خودشان. اهل اندرون (حضرت اقدس) شاهزاده‌ها و شاهزاده خانم‌ها دسته شده بودند از برای تعزیت‌داری خامس آل عبا (و) سینه می‌زدند، حضرت اقدس هم به قدر ۵۰ تومان انعام دادند، یک دسته هم درةالدوله درست کرده بود. حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) پول مرحمت کردند (برای) رئیس‌های دستجات که اسباب تجمّل برای دسته‌ها زیادتر درست بکنند.

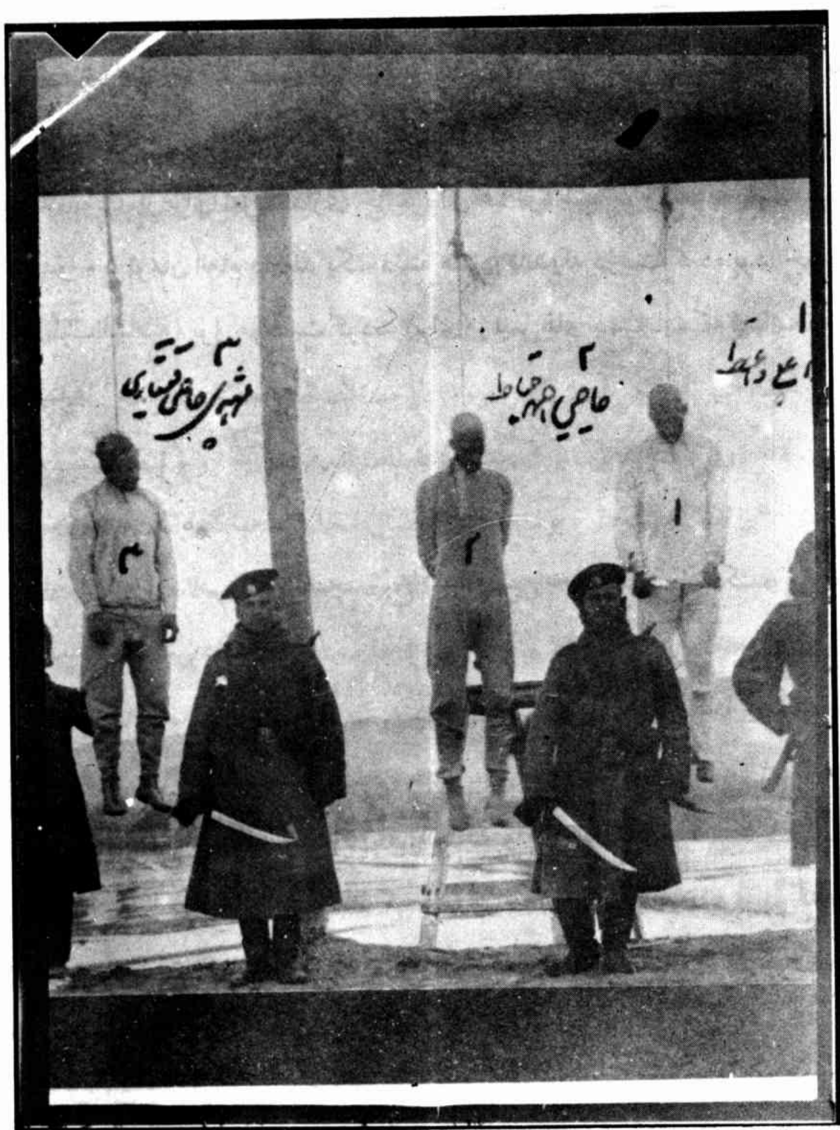
جمعه ۷ شهر محرم ۱۳۳۰

اخبارات تازه: امروز در مسجد شیخ عبدالحسین خیلی به ناصرالملک و وزراء بد گفته بودند (و) فحش داده بودند.

شنبه ۸ شهر محرم ۱۳۳۰

سوار شده رفتم به در خانه که ناصرالملک را ملاقات بکنم گفتند که امروز نمی‌آید، قدری با موثق‌الدوله صحبت کردم، وزراء در اطاق آبدارخانه قدیم که حالا اطاق هیأت وزراست نشسته (بودند)، امروز هم وکلا را برای روضه دعوت کرده، یعنی وکلای معزول را.

اخبارات تازه این است (که) کشتن قنسول انگلیس راست است، نزدیک کازورن سوار زیادی از هندیها می‌آمده است رو به شیراز، در بین راه یک دسته سوار که معلوم نیست از چه طایفه بوده‌اند سر راهشان کمین کرده بودند غفلتاً به آنها شلیک کرده، قنسول سه تیر می‌خورد سه چهار نفر هم از هندی‌ها کشته و زخمی می‌شوند (و) بعد متفرق می‌شوند، صبح که می‌روند نعش قنسول را بردارند می‌بینند که هنوز زنده است، وقتی که می‌بردنش تایک محلی در بین راه می‌میرد.



قشون روس که در واقع شهر تبریز را مسخّر کرده، اهـل شـهر تسـلیم شـده، اسلحه از اهل شهر گرفته، چـندین نـفر را بـه دار زده‌انـد. کـه یکـی از آنـها ثقةالاسلام بوده است.

شهر طهران هم خوب نظامی است، همه جا ژاندارم (و) پلیس هست که اغتشاش نشود (و) چند از دموکرات‌ها را گرفته‌اند. آقا سید اناری که با کلیجه[1] خز، یک بار الاغ انار دارد می‌فروشد و همچه به خارج می‌دهد که من کاسبی می‌کنم (و) نان می‌خورم، (سید اناری) در ضمن جزء نطاقین است، او را هم گرفته‌اند (و) در نظمیه حبس است.

اخبارات تازه تبریز این است که: قشون روس چند نفر را از امان‌الله میرزا که نایب‌الحکومه است خواسته‌اند او جواب داده است که من نمی‌توانم آنها را بگیرم و تسلیم بکنم، بعد خود روسها گرفته، خانه‌هایشان را خراب کرده(اند)، گویا از مفسدین بوده‌اند. دیروز عصری خود اهل شهر از دست وکلای انجمن ولایتی به تنگ آمده ریخته‌اند محل انجمن را خراب کرده‌اند و می‌خواسته‌اند که وکلای خودشان را که در انجمن بوده‌اند بکشند، (وکلا) فرار کرده (رفته‌اند) به قنسولگری دولت انگلیس و بست نشسته‌اند. اهل تبریز گفته‌اند که ما مشروطه نمی‌خواهیم سلطان می‌خواهیم (و) حاجی صمدخان شجاع‌الدوله را خواسته‌اند (به) شهر، که بیا به ما حکومت بکن او هم احتیاط کرده نرفته ولی از پیش، فراش باشی خود را فرستاده است که نایب‌الحکومه باشد (تا) درست که مطمئن شد خودش برود.

حکومت شیراز را مدتی است که (اسماً) به مخبرالسلطنه داده‌اند تا چه شود (و) چه طور می‌رود؟. حکومت رشت را هم به تصویب روسها داده‌اند به میرزا صالح خان آصف‌الدوله، (که) در نزدیکی‌های قزوین یا شهر قزوین است (و) می‌رود به رشت، ولی عجالتاً شهر رشت منظم است.

«مسیو شوستر» هم گفتند که می‌رود (و) خواهد رفت. خوانین بختیاری خیلی متوحش هستند از معزالسلطنه سردار ارفع که شیخ خزعل باشد، از او والی پشتکوه (و) صولت‌الدوله، چون که این سه نفر با هم هم قسم و هم عهد هستند. بختیاری‌ها از

۱ـ کلیجه: نیم‌تنهٔ بلندی که دامن آن تا روی ران می‌افتد و کمرش چسبان است

(آن)جا که مال و اسلحه زیادی در این چپاول برده‌اند به بختیاری، می‌ترسند که مبادا آنها هم یک وقت حمله‌ای به آنها بکنند، متوحش هستند (و) با هم مشورت دارند.

یکشنبه ۹ شهر محرم ۱۳۳۰

رفتم به روضه منزل مؤیدالدوله، شب هم اجزاء و قزاق‌ها دسته شده بودند و یکی یک شمع به دست ماها داده (بودند)، حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) شربت به دست مبارک خودشان می‌دادند.

دوشنبه ۱۰ شهر محرم ۱۳۳۰

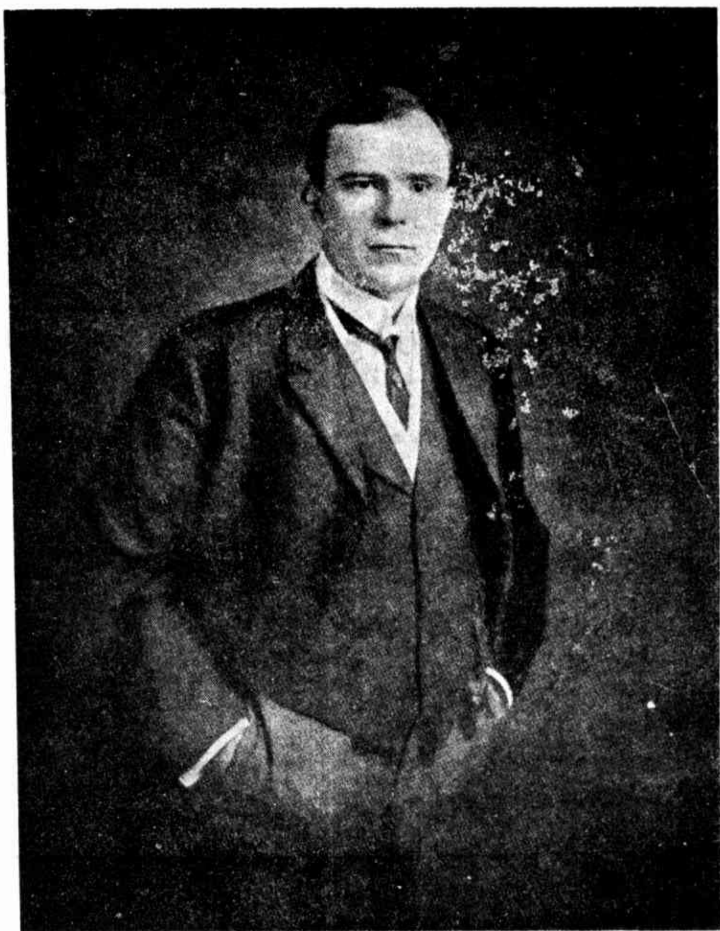
امروز هم شهر منظم بود، قزاق و پلیس (و) ژاندارم (و) بختیاری زیادی همه جا بودند. دسته‌ها منظم بودند، دولتی‌ها سخت ایستادگی دارند، هرکس که اسباب بی‌نظمی بشود می‌گیرند، چند نفر که از فرقه دموکرات هستند گرفته‌اند.

سه‌شنبه ۱۱ شهر محرم ۱۳۳۰

اخبارات تازه: سالارالدوله به طرف کرمانشاه رفته، سردار ظفر حاکم اصفهان شده، سردار جنگ ایلخانی (بختیاری) شده، امیر مجاهد می‌رود به طرف فارس (و) رئیس ایل بویراحمدی شده است، مخبرالسلطنه هم حاکم شیراز شده است، اگر برود!.
باری شهر طهران هم که عجالتاً منظم است.

چهارشنبه ۱۲ شهر محرم ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل سردار اسعد دیدن او و سردار ظفر. وزراء آنجا بودند، صمصام‌السلطنه تعارف و انسانیت کرد ولی وثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه و حکیم‌الملک به



شوستر مستشار مالیه ایران

قدری خودشان راگرفته‌اند پدر سوخته‌ها مثل این است که ما را خریده‌اند! هر چه باشد باز... نی هستند.

باری رفتم پیش سردار اسعد. امیر مفخم، سردار ظفر، سردار جنگ، سردار محتشم که وزیر جنگ است، سردار بهادر، امیر مجاهد، پیرم، ضیاءالسلطان پسر دوم سردار اسعد تمام جمع بودند.

معلوم نشد چه مشورتی داشتند بعد سوار شده رفتیم منزل مستوفی‌الممالک. مخبرالسلطنه آنجا بود مدتی صحبت کردیم بعد آمدم منزل قدری روزنامه نوشتم، هوا هم خیلی خوب شده مثل بهار است. هیچ به زمستان نمی‌ماند.

پنجشنبه ۱۳ شهر محرم ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که قشون روس که در واقع شهر تبریز را مسخر کرده اهل شهر تسلیم شده، اسلحه از اهل شهر گرفته، چندین نفر را هم گرفته، هشت نفر را به دار زده‌اند که یکی از آنها ثقه‌الاسلام بوده است، ثقه‌الاسلام از اول مشروطه در واقع پدر تبریزی‌ها را این در آورد، تمام این بلیات را او راهنمائی کرد آذربایجانی‌ها (را) از او ل محمدعلی شاه الی حال. باری مرد معتبری بود، باری چندین نفر را هم حبس کرده بعضی‌ها را به سیبریه فرستاده‌اند، از رشتی‌ها هم چند نفر را به سیبریه فرستاده‌اند.

جمعه ۱۴ شهر محرم ۱۳۳۰

دعاهای روز جمعه را خوانده رفتم حمام، صرف نهار کرده استراحت کردم.

شنبه ۱۵ شهر محرم ۱۳۳۰

از امیریه تلفن کردند (که) حضرت اقدس احضار فرموده‌اند سوار شده رفتم

شرفیاب شدم تا دو ساعت از شب گذشته در حضورشان بودم.

یکشنبه ۱٦ شهر محرم ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم مهرآباد پیش خان معیرالممالک، اعتضادالدوله و پسرش آنجا بود، قدری مزخرفات خان راگوش داده، بعد سردار ظفر آمد.

دوشنبه ۱۷ شهر محرم ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل امیرمفخّم، امیر معزز هم آنجا بود، بعد سردار محتشم که وزیر جنگ است آمد آن پائین‌ها نشست! (و) قدری صحبت کرد، بعد آمدم امیریه حضور حضرت اقدس رسیده چند شیشه عکس با لباس مروارید انداخته، ظل‌السلطنه، علیقلی میرزا، اقتدارالسلطنه، سلطان محمود میرزا هم عکس انداخته، بعد «شارژ دافر» عثمانی آمد، مدتی بود تا غروب.

اخبارات تازه این است که: در تبریز برادر ستارخان (را) با دو نفر دیگر مجدداً به دار زده‌اند، خود اهل شهر هم با روسها همراهی می‌کنند برای دار زدن حضرات. حاجی میرزا کریم آقا مجتهد (را) که یکی از حامی‌های اعلیحضرت محمد علی شاه بود (و) مدت سه سال بود (که) مردود ملت بود، یعنی ضد این وضع و این مشروطه بود اهل تبریز رفتند (و) با سلام و صلوات آوردند حاجی صمد خان شجاع‌الدوله هم آمده به شهر تبریز، در واقع حاکم است. به قدر سی هزار تومان پول از خانه‌های ستار بیرون آورده‌اند، تفنگ زیادی هم از خانه باقر درآورده‌اند، جمعی را هم گرفته (و) به روسیه فرستاده‌اند، معلوم نیست به کجای روسیه فرستادند. در رشت هم همینطور جمعی را گرفته بود به روسیه فرستادند.

باری قدرت‌السلطنه دختر شاه شهید که عیال معتمدالدوله بود، گویا معتمدالدوا

(او را) طلاق گفته، او هم آمده امیریه منزل خاصه خانم.

سه‌شنبه ۱۸ شهر محرم ۱۳۳۰

اخبارات تازه: گفتند دولت روس به وزراء پرتست کرده است (که) پنجاه و پنج نفر هستند (که) سرمنشاء فساد (و) انقلاب و مقصر هستند، بایست اینها راگرفته به دست آنها بدهند، بایست از معتبرین هم باشند، یعنی از سمبلین قوم! خیلی‌ها اسباب وحشتشان شده است، در ذخیره دولتی هم به همه جهت سی و دو قبضه تفنگ هست، این هم وضع ذخیره دولت، باری پادشاه انگلیس هم در هندوستان تاج‌گذاری کرده...

چهارشنبه ۱۹ شهر محرم ۱۳۳۰

رفتم منزل سپهدار، عزالممالک پسر فخرالملک، حکیم ریاضی (و) حسن خان دامادش (و) محمود میرزا پسر بهمن میرزا که سه سال بود خراسان بود. (آنجا بودند)

اخبارات تازه: یک کتابچه به خط ژلاتین چاپ کرده‌اند (و) تمام را از ناصرالملک بد گفته‌اند، یک کتابچه دیگر هم در چاپخانه چاپ کرده‌اند، اسمش هم اعلان بیست روزه است (که) اعمال وکلا را نوشته (و) بر ضد آنها چیز نوشته است.

«مسیو شوستر» امروز رفت به طرف انگلستان از راه رشت با اتومبیل!

پنجشنبه ۲۰ شهر محرم ۱۳۳۰

یک کتابچه حاجی آقای شیرازی وکیل شیراز نوشته، تاریخ دو ساله مشروطه. برضد وکلا نوشته (و) تمام تقصیرات را به گردن وکلا گذارده و ثابت کرده است، بد ننوشته است، می‌خواندیم.

اخبارات: شهرت دارد که دولت روس متقبّل شده است (که) سالی پنجاه هزار

تومان دولت ایران بدهد به اعلیحضرت محمد علی شاه (و) او را مراجعت بدهد به «اودسا»، آقای شعاع‌السلطنه هم بیاید سرخانه (و) املاکش، سالی دوازده هزار تومان هم بدهند (به) سالارالدوله (که) برود به فرنگستان. به یک روایت، دیگر این است که بیست و پنج هزار تومان به آقای شعاع‌السلطنه و آقای سالارالدوله، املاک شعاع‌السلطنه را هم دولت ایران ضبط بکند. ولی نبایست صحت داشته باشد یا انشاءالله هر دو دروغ است. (امروز) یک کتابچه بر ضد ناصرالملک چاپ کرده‌اند.

جمعه ۲۱ شهر محرم ۱۳۳۰

نزدیک ظهر بود، رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس رسیده، صرف نهار هم آنجا کرده، عصری سوار شده آمدم و منزل.

شنبه ۲۲ شهر محرم ۱۳۳۰

بر حسب معمول قدری کتاب مختلف خوانده، بعد ابوالقاسم خان پسر ضرغام‌السلطنه (آمد)، اخبارات تازه این است که اسماعیلِ خان سوادکوهی امروز آمده است به طهران (و) خوانین بختیاری به او اطمینان داده‌اند. ناصرالملک سه روز است که به در خانه نمی‌رود (و) استعفا کرده، از آن روزی که آن کتابچه (را) بر ضد او نوشته‌اند قهر کرده است (و) می‌خواسته برود به فرنگستان، امروز خوانین بختیاری تماماً رفته بودند پیش او، یعنی دیروز رفته بودند، گفته بوده است (که) من از دست سردار اسعد می‌روم، امروز سردار اسعد رفته بوده است (و) رفتن به فرنگش را موقوف کرده است.

یکشنبه ۲۳ شهر محرم ۱۳۳۰

قدری کتاب مختلف خوانده، استراحت کردم.

دوشنبه ۲۴ شهر محرم ۱۳۳۰

قدری کتاب نگاه کردم، عصری رفتم بیرون، ربیع‌زاده آمد قدری صحبت کرد. اخبارات تازه این است که اسماعیل خان سوادکوهی آمده است. از قراری که اسماعیل‌خان می‌گفته است؛ تفنگ زیادی تازگی‌ها اعلیحضرت محمدعلی شاه خریده است (و) برایش وارد کرده‌اند، از قرار تحقیق هفت هشت هزار سوار و جمعیت دارد.

سه‌شنبه ۲۵ شهر محرم سنه ۱۳۳۰

اخبارات تازه این بود که رشیدالملکُ که آمده بوده به رشت روس‌ها او راگرفته (و) از سوارهایش سلب اسلحه کرده خودش را هم به رشت تبعید کرده‌اند (و) گفته‌اند جائی که قزاق روس هست نبایست اغتشاش بشود.

مدحت‌الممالک که در جزء رژیمان بود (و) چندی قبل رفته بود مازندران (و) با سردار محیی بود در جنگ بندر جز بود آنجا شکست خورده رفته در شهبندری روس متحصن بود با (جمعی) دیگر. شهبندری روس، سه چهار هزار تومان خرج اینها کرده است (و) حالا می‌خواهند بیایند، آنها را گرو کشیده(اند) که پول مخارج بدهند (و) مخارج عرض راه را هم بدهند، از راه دریا روانه‌شان بکنند.

چهارشنبه ۲۶ شهر محرم ۱۳۳۰

عصری حاجی امین‌الخالقان و معین‌السلطان آمدند، شب هم قدری روزنامه نوشته، شکر خدا راگفته، استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۷ شهر محرم ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: قوام‌الدوله دیشب نزدیک صبح مرحوم شده است... خواجه هم مرده است.

جمعه ۲۸ شهر محرم ۱۳۳۰

عصری سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس رسیده، دو سه روز است کسل هستند. پاهای مبارکشان سخت درد می‌کند.

شنبه ۲۹ شهر محرم ۱۳۳۰

باز برف می‌بارید، قدری روزنامه نوشته، بعد دعاهای شب اول ماه را خوانده قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

یکشنبه غره شهر صفر ۱۳۳۰

دعاهای روز اول ماه را خوانده، به جائی نرفته، استراحت کردم.

دوشنبه ۲ شهر صفر ۱۳۳۰

هوا ابرشده، سه روزاست سرما(ی)سختی می‌شود یخچالها مشغول یخ گرفتن هستند.

اخبارات تازه: «پتروس» ارمنی که یکی از معتبرین ارامنه بوده است، در طهران بود، برای ریاست «باندرل» به تبریز رفته بود، روس(ها) او را گرفته دیروز یا پریروز به دارش زدند، به جهنم واصل گردید، گویا وزراء هم توسط کرده بودند قبول نشده بوده است، تعجب دارد! وزراء (از) مسلمین و مسلمان‌ها توسط نمی‌کنند و از ارمنی توسط می‌کنند، کشیش ارامنه هم توسط کرده بود قبول نشده بود.

در بروجرد خیلی سخت قحطی است، اغلب مردمانش گوشت خر و اسب مرده می‌خوردند، بختیاری‌ها شهر بروجرد را به پشت سگ می‌کشند (و) تمام دارائی‌شان را تمام می‌کنند، حالا حاجی علیقلی خان سردار اسعد اعلان می‌کند که هر کس اعانه به اهل بروجرد بدهد، من متقبل می‌شوم به مصرف برسد.

دیگر (از) اخبارات این است که: اعلیحضرت محمد علی شاه یک تلگرافی به ناصرالملک زده است که من تاجم به سرم است، دیگر آدم‌کشی و اذیت به مردم بس است! چرا این طور می‌کنی؟ من خیال ندارم اذیت بشوم والا چنین و چنان خواهم کرد، گویا اینها جواب نداده‌اند، به یک روایت جواب داده‌اند که سلطنت مال خود شما و پسر شماست، خوب است حالا باز یک چندی به فرنگستان (رفته) گردش بفرمائید.

سه‌شنبه ۳ شهر صفر ۱۳۳۰

امروز باز هم هوا ابر بود، بعد از نهار سرکار معززالملوک تشریف بردند (به) امیریه به احوال‌پرسی حضرت اقدس.

چهارشنبه ۴ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که کار بروجرد خیلی سخت است، قحطی افتاده است، به طوری که می‌گویند بچه‌هاشان را می‌خورند! دیگر از خبرها، مازندران خیلی مغشوش است، سرحکومتش هم دعواست، علی قلیخ پهلوان می‌گویند از طرف اعلیحضرت محمد علی شاه با یک عده زیادی قفقازی آمده است. (به) مازندران. بختیاری‌ها هم به خاطر حقوقشان با خوانین درافتاده‌اند (و) گفته‌اند (که) اگر حقوق ما را ندهید ما شماها را می‌کشیم، بازارها را چپاول می‌کنیم (و) می‌گذاریم می‌رویم، کارشان تعریفی ندارد (و) اگر پولی ندهند دور نیست که اغتشاشی بشود.
(باری) حضور حضرت اقدس رسیده، آصف‌السلطنه، غلامعلی خان دائی زن آصف‌السلطنه، آقا سید محمد صرّاف (و) اعلم‌السلطنه (و) منتظم دیوان بودند.

پنجشنبه ۵ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که سربازهای رژیمان که (در) دروازه دولاب (یا) دروازه

خراسان هستند، امروز دو سه تا از دکان‌ها را چاپیده، بعد آمده بودند میدان توپخانه (و) چاتمه کرده بودند برای حقوقشان گویا پلیس زیادی خبر کرده بودند (و) دور آنها را گرفته تفنگ‌هاشان را از دستشان گرفته بردند سربازخانه (که) لباسشان را هم بگیرند و اخراجشان بکنند. باری رفتیم منزل مستوفی‌الممالک، حسینقلی خان نواب حرامزاده با دو نفر دیگر از حرامزاده‌های وکلا آنجا بودند.

این روزها میانه سردار اسعد با ناصرالملک سخت درگرفته است، هر چه سردار اسعد می‌رود پیش ناصرالملک (که) او را (متقاعد بکند)، متقاعد نمی‌شود. مستوفی‌الممالک، اقبال‌الدوله، هرمز میرزا، مؤیدالسلطان، پسر مرحوم جلال‌الدوله، مهمان سردار ظفر هستند، می‌رود به اصفهان برای شکار، گویا یک اشارتی هم شده است که مستوفی‌الممالک و اقبال‌الدوله بروند، (چون) ناصرالملک، مستوفی‌الممالک را مودّی کارش می‌داند، باری برای اواخر ماه خیال دارند بروند.

باری سردار ارفع که شیخ خزعل باشد، با والی پشتکوه (و) صولت‌الدوله رئیس ایل قشقائی مدّتی است اتحاد کرده، این روزها اتحادشان سخت شده است درباره بختیاری‌ها از قراری که می‌گویند بی‌خیال نیستند!

جمعه ٦ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: چند روزی است گفتگوی اعلیحضرت محمدعلی شاه خیلی است، می‌گویند که دولت روس برای سلطنت او سعی کامل دارد، دولت انگلیس هم بی‌میل نیست، وزرای انگلستان (هم) رأی داده‌اند، گویا مانع قدری پارلمان انگلیس باشد، اگر کابینه وزرای انگلیس بر هم نخورد این کار زود خواهد شد، مردم ایران هم به جز معدودی اغلب راضی هستند.

شنبه ۷ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه: گفتند، دیروز سقاباشی مرحوم شده است، ختمش را هم آقا شیخ عبدالنبی جمع کرده (است).

شجاع‌الدوله در تبریز خوب مشغول حکومت است (و) ترتیبات جدید را به کلی بر هم زده است از قبیل کمیسری و همان کدخداهای قدیم (و) داروغه به وضع قدیم رفتار می‌کنند، میرزاها را گفته است (که) قباهای راسته بپوشند (و) کاغذ پرشالشان بزنند!

یکشنبه ۸ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه: آصف‌الدوله که چندی است به تصویب دولت روس حاکم رشت شده است امروز یکصد و پنجاه نفر قزاق رفت که با او بروند به رشت. از اهل رشت که روس‌ها سلب اسلحه کرده‌اند. در قزوین چه از قشون دولتی و چه از سایرین سلب اسلحه کرده‌اند. بعضی‌ها را هم (به) حکم روس‌ها حکومت قزوین دستگیر کرده (و) به طهران فرستاده است.

خاطرم رفته بود بنویسم، چندی قبل یک زنی است دو بچه شکمهایشان به هم چسبیده بود، هر کدام دو دست و پاهایشان صحیح است (و) سر و صورتشان خوب، هر دو هم پسر بودند، یکی‌شان لب شکری و دیگری چندان دندان دارد، عکس از (آنها) انداخته‌اند، قدرت حضرت پروردگار از این‌ها بالاتر است، باری خیلی چیز عجیبی بود، گفتند یک فرنگی خریده توی الکل گذارده (و به) فرنگستان فرستاده است.

دوشنبه ۹ شهر صفر ۱۳۳۰

امروز (هم) مثل سایر روزها در منزل بوده، استراحت کردم.

ماشاءالله خان سردار جنگ (۱) — نایب حسینخان سالار (۲) — نایب علیخان شجاع لشکر (۳)



نایب‌حسین‌کاشانی هر جای نابدتر مجاهدین را پاره‌کرده، حاکم را بیرون‌کرده و خودش به جای حاکم نشسته.

سه‌شنبه ۱۰ شهر صفر ۱۳۳۰

بر حسب معمول در منزل بوده به جائی نرفتم.

چهارشنبه ۱۱ شهر صفر ۱۳۳۰

حاجی امین‌الخاقان و آقا میرزا آقاخان آمدند (و) بعد رفتند، سرکار خاصه خانم شب این جا بودند.

پنجشنبه ۱۲ شهر صفر ۱۳۳۰

امروز تا عصری مشغول پذیرائی سرکار خاصه خانم بودم، اعزازالسلطنه هم عصری آمدند و تا مغرب بودند. روضه‌خوان روضه خواند.

جمعه ۱۳ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که طرف محمره اغتشاش است، شیخ خزعل (و) صولت‌الدوله (و) والی پشتکحوه (و) نظام‌السلطنه آنجا جمع هستند، معلوم نیست با وزراء چه مذاکره دارند و چه خیالی در سر آنهاست گویا چند نفر از علمای نجف هم آمده‌اند آنجا، هر چه (هست) بختیاری‌ها مضطرب هستند.

شنبه ۱۴ شهر صفر ۱۳۳۰

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، بعد رفتم منزل ظل‌السلطنه.

یکشنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه: امروز چند نفر از صاحب منصب‌های روس که در قزوین هستند با

اتومبیل آمدند طرف رشت. چند نفری که از رشت گرفته بودند بقدر ده نفر. از قرار میرزا حسین‌خان کسمائی و غیره (را) که برده بودند به طرف روسیه دوباره برگردانده‌اند (و) گویادر رشت‌به‌دارشان زده‌اند،امیرمکرم لاریجانی را هم گرفته بردند، معلوم نیست کجا!

دوشنبه ۱٦ شهر صفر ۱۳۳۰

رفتم منزل سپهدار، احتساب‌الملک هم بود، قدری نشسته، سپهدار رفت منزل ناصرالملک، من با احتساب الملک رفتیم منزل محتشم‌السلطنه، نصرالسلطنه پسرش بود، قدری صحبت کرده آمدم منزل.

اخبارات تازه این است که: ... سابقاً (در) طهران بود (و) رفته بود به تبریز (و) توپ بسته بود به اردوی روسها، در طهران هم کاسب بود (و) مردم راکه در طهران به دار می‌کشیدند، اوگویا یکی از آنها بوده است (که) طناب را می‌کشیده است، دیروز در تبریز شجاع‌الدوله حکم کرده سرش را بریده‌اند (و) به سزایش رسانده‌اند، چند نفر دیگر هم که اسباب فساد بوده‌اند و فرار کرده بودند (و) به طرف مرند و ارومی رفته بودند روسهاگرفته به تبریز آورده به دار زدند. برادر رستار و یگی دو تا از اقوام او را هم به دار زدند (و) صحنه تبریز را از مفسدین پاک کردند، (در) رشت هم چند نفر راکه برده بودند به طرف روسیه، مجدداً آوردند (و) به دار زدند.

میرزاکریم خان بردار سردار محیی که (از) رشت فرار کرده بود (و) معلوم نبوده است کجا رفته است. به طرف خراسان رفته، نزدیک خراسان که شنیده بوده است آنجا هم قشون روس وارد شده، به لباسهای مختلف فرار می‌کند (و) در سبزوار رفته بوده است پیش صاحب اختیار، او یک دست لباس و قدری خرجی راه به او داده بود (و) روانه طهران کرده بوده است.

پیرم با سیدکاظم، دیروز تا به حال رفته‌اند به طرف قصر فیروزه به عنوان شکار



امان الله میرزا، در قنسولگری انگلیس متحصن شده بود. روس‌ها او را از قنسولگری دولت انگلیس جداً خواسته بودند گویا می‌خواسته‌اند به دارش بزنند پریروز با طپانچه خودش را بیچاره تلف کرده است.

ولی معلوم نیست که به کدام طرف خیال فرار دارند، روسها هم گویا گفته‌اند که طهران را هم بایست خلع اسلحه بکنند، وزراء گفته‌اند ما خودمان می‌کنیم، همچه خیالی دارند، پیرم با سیدکاظم رفته آنجا مشورت بکنند یا فرار بکنند.

نایب حسین کاشی مدت چند روز بوده است (که) با وزراء مشغول گفتگو بوده است، در واقع (التیماتوم) داده بوده است به وزراء که اگر حکومت کاشان (و) نائین و خط راه تا کرمان (را) با سوار (و) مواجب به من دادید، بسیار خوب والا چنین و چنان خواهم کرد، فرمایشات ایشان را وزراء قبول کرده، کابینه وزراء هم متزلزل است. سفیر عثمانی هم معزول شد است، (و) همین روزها خواهد رفت، مهمانی کرده بود (و) خیلی پرحرفی کرده بوده است سر میز نطق‌های زیادی کرده بود، رئیس‌الوزراء هیچ نطق نکرده بود، وثوق‌الدوله نطق مختصری که اسباب افتضاح بود در جواب گفته بوده است، سردار محیی هم بوده و نشان قدس زده بوده است و حمایل را وارونه انداخته بوده (و) نشان را عوضی زده بوده است.

باری گفتند ستار و باقرخان هم خیال رفتن کربلا را دارند. اعلیحضرت محمد علی شاه هم در استرآباد است (و) آقای شجاع‌السلطنه در ... گویا مشغول جنگ هستند با آن اشخاصی که رفته‌اند به جلوگیری شاه.

سه شنبه ۱۷ شهر صفر ۱۳۳۰

کار پول خرج ما مغشوش شده است، از این بابت چندی است کسل هستم یعنی کلیه تجار پارسی عملشان مغشوش است. ارباب کیخسرو رفیق ارباب شهریار که به کلی و شکست (شده)، از قرار یک کرور مال مردم را خوردهٔ است. سی هزار تومان پیرار سال از حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) پول زور گرفته، امسال سی هزار تومانش را یک نفر از عامل‌هایش در مازندران برداشت (و) فرار کرد، خود ارباب کیخسرو هم چندی

(است) فرار کرده (و) رفته است (ولی) ارباب شهریار چندان گشاد بازی نکـرده است، سرش زور آورده‌اند، کار خراب شده است. اخبارات تازه این است که: حسام‌السلطنه مدتی است از فرنگستان آمده است.

چهارشنبه ۱۸ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است: پیرم (که) با سیدکاظم رفته بودند به طرف قصر فیروزه به عنوان شکار و معلوم نشد که جهت چه بوده است، دیروز پیرم به شهر آمـده است تـا بعدش چه شود.

پنجشنبه ۱۹ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که دولت روس با دولت انگلیس چندین پیشنهاد کردند به دولت ایران. چون (به) تحقیق نمی‌دانم ننوشتم. اگر قبول بکنند بر ذمّه آنهاست که یکصد و پنجاه هزار تومان برای اعلیحضرت محمدعلی‌شاه حقوق بگیرند (و) او را عودت بدهند، از این پیشنهاد ناصرالملک و وزراء عقل و گهشان مخلوط شده است، صمصام‌الدوله که خودش را به ناخوشی زده است (و) چند روز است بیرون نمی‌آید، به جز وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه هیچ کدام از وزراء به در خانه نمی‌روند، ناصرالملک هم گاه گاهی.

دیگر از اخبارات این است که: امان‌الله میرزا که لقب ضیاءالدوله گی به او داده شده بود و (در) تبریز بود، (و) بعد از این واقعه رفته بود در قنسولگری انگلیس متحصن شده بود، چون تبریز در منطقه دولت روس است، روسـها او را از قـنسولگری دولت انگلیس جداً خواسته بودند گویا می‌خواسته‌اند به دارش بزنند، او فـهمیده پـریروز بـا تپانچه خودش را بیچاره تلف کرده است و امروز هم گویا ختم گذارده بودند، مردم هم مشغول تدارکی هستند که بروند سفارت‌ها و (در) حضرت عبدالعظیم متحصن بشوند

(و) عریضه به محمد علی شاه عرض بکنند او را بخواهند، اغلب در این خط کار می‌کنند، بختیاری‌ها هم سوارهایشان اغلب دسته به دسته می‌روند رو به ولایتشان.

جمعه ۲۰ شهر صفر ۱۳۳۰

بعد از شکر حضرت رب‌العزة دعاهای روز جمعه و زیارت اربعین و سایر زیارات را خوانده، عصری هم عمید حضور آمد درشگه قدری صحبت کرد من را سوار شده، رفت (به) حضرت عبدالعظیم.

شنبه ۲۱ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه که شهرت دارد این است که می‌گویند: دولت روس و انگلیس گفته‌اند، اعلیحضرت محمد علی شاه برگردد.

شعاع‌السلطنه هم باید سرخانه و زندگیش، سالارالدوله هم که چیزی ندارد، ماهی یک هزار تومان به او بدهند بیاید طهران.

یکشنبه ۲۲ شهر صفر ۱۳۳۰

ارباب شهریار آمده بود صحبت می‌کرد، یک لایحه نوشته بود که بایست طلب کارهای من صبر بکنند که من به تدریج طلبشان را بپردازم، بعد رفت. آجودان حضور و حسین خان چرتی پیشخدمت شاه شهید آمده قدری صبحت کردند بعد دسته جمعی رفتیم منزل آقا میرزا آقاخان احوالپرسی، بعد رفتیم منزل معیرالممالک پیش اعتصام‌السلطنه. معتمدالدوله، مشیراکرم، مفاخرالسلطنه، منوچهر میرزا، سعدالملک، مجیرالسلطنه، میرزا احمد خان، محسن خان، محمد حسن خان برادر مرحوم اتابک و... جمع بودند، اغلب اینها (و) بعضی‌های دیگر که نبودند هر شب این جا جمع می‌شوند (و) تا ساعت چهار پنج بازی می‌کنند.

دوشنبه ۲۳ شهر صفر ۱۳۳۰

رفتم منزل آجودان حضور، مهمان بودم، فردا هم با سردار ظفر و مستوفی‌الممالک می‌رود اصفهان، اقبال‌الدوله مانده است (که) از عقب برود (و) در واقع عذری آورده است.

سه‌شنبه ۲۴ شهر صفر ۱۳۳۰

بعد از ظهر آمدم بیرون صرف نهار کردم، بعد آقای اعزازالسلطنه آمدند.

چهارشنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه: اسماعیل خان سوادکوهی امیر مؤید شده، ظفرالسلطنه هم حاکم مازندران (و) همین روزها با هم می‌روند. امروز عصری ارباب شهریار طلب کارهایش را دعوت کرده بود برای این که قراری بر کارش بگذارند.

پنجشنبه ۲۶ شهر صفر ۱۳۳۰

امروزمنزل عمادحضور مهمان بودم. کسل‌بودم نرفته، تمام روز را در منزل بودم.

جمعه ۲۷ شهر صفر ۱۳۳۰

حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) چندین بار تلفن کرده، آدم فرستاده بودند، سوار شده رفتم امیریه، تا دو ساعت از شب گذشته حضور حضرت اقدم بودم.

شنبه ۲۸ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: جمعی رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم به عنوان این که

حقوقمان را می‌خواهیم. در خراسان هم رفته‌اند به حرم (و) در تبریز رفته‌اند در مسجدها که ما اعلیحضرت محمدعلی‌شاه را می‌خواهیم. محتشم‌السلطنه هم وزیر مالیه شده است.

یکشنبه ۲۹ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه: گفتند خراسان خیلی مغشوش است مردم جمع شده‌اند در حرم و می‌گویند ما اعلیحضرت محمد علی شاه را می‌خواهیم.

یار محمد خان که رفته کرمانشاه، شهر کرمانشاه را متصرف شده (و) سالارالدوله رفته است به طرف کلهر... مجتهد را گرفته با چند نفر به دار زده است، کردستان را هم گرفته، آنجا هم چند نفر را به دار زده است.

«مسیو کنز» که نایب شوستر بود فرار کرده است، از شصت الی نود هزار تومان می‌گویند پول دولت را برداشته (و) فرار کرده است.

دوشنبه سلخ شهر صفر ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که پریشب صدرالسلطنه (را) از خانه‌اش گرفته، مستشیرالدوله که آقا صدر باشد او را (هم) در حضرت عبدالعظیم گرفته آوردند به شهر که تو رفته(ای) به حضرت عبدالعظیم فساد بکنی (و) در جزء ارتجاعیون هستی، گویا خیال داشته‌اند که به دارش بزنند، امیر مفخم که این سفر دختر مرحوم حشمت‌الدوله را گرفته (و) نسبتی با این ها پیدا کرده است از وزیر داخله استخلاص او را خواهش می‌کند، او هم قبول نمی‌کند گویا دعوایشان می‌شود، امیر مفخم حکم می‌کند بروند بختیاری‌ها وزیر داخله را بیاورند به خانه امیر مفخم، می‌خواسته است وزیر داخله را چوب بزنند، ناصرالملک هم گویا از وزیر داخله حمایت دارد، میانه سخت بر هم خورده کار سخت شده (است). امروز هم در میدان مشق دار درست کرده‌اند (و) دو سه نفر قاتل را

می‌خواستند به دار بزنند، گویا نشد به دار بزنند یا زدند بعد خواهم نوشت، دور نیست که وزراء هم یعنی وزیر داخله و خارجه، دو برادر استعفا کرده باشند، امروز عمری هم (وزراء) منزل ناصرالملک بودند، دولت روس و انگلیس هم چندین پیشنهاد (در مورد) مقاصد خودشان کرده‌اند.

سه‌شنبه غره شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه اینا‌ست که بعد از آن که امیر مفخم هر چه توسط کرد وزیر داخله قبول نکرد، (به) سوارهایش گفته بود من از شما وزیر داخله را می‌خواهم، رفته بوده‌اند در منزل سردار اسعد سراغش، چهار ساعت از شب گذشته از منزل سردار اسعد که سوار شده بوده (و) می‌رفته است رو به منزلش، در بین راه او را گرفته، سه نفر پیش او نشسته بوده‌اند توی کالسکه و آورده بودند منزل امیر مفخم، می‌خواسته است چوبش بزنند، سعیدالدوله توسط کرد کرده بوده است، گویا با دست خودش چندین چوب به او زده بوده است (و) او را توقیف کرده بوده است تا این که حکم کرده بود مستشیرالدوله و صدرالسلطنه را ول بکنند، صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء (و) ناصرالملک با تلفن به حمایت وزیر داخله با امیر مفخم را بگیرند (او) دیشب سوارهایش را برداشته از شهر رفته، گفتند؛ رفتم تا یک وقت یک جور دیگر برگردم و دیشب یپرم (و) سید کاظم مجاهد را فرستاده بودند عقبش، بعضی‌ها گفته بودند رفته در حضرت عبدالعظیم سنگربندی کرده، بعد معلوم شده بود از کهریزک حرکت کرده است، می‌خواستند بگیرندش سیاست بکنند، میانه بختیاری‌ها سخت بر هم خورده است تا بعد خداوند چه مقدر فرموده شد، وزراء هم تعطیل کرده بودند، وزارت خارجه و داخله به کلی تعطیل کرده بودند چون وزراء استعفا کرده بودند، ولی امروز وزراء آمدند سرکارشان. امروز یک مسلمان بیچاره‌ای را در میدان مشق به دار زده بودند، دو سه مرتبه هم گفتند طناب

دار پاره شده بوده است، باز مجدداً به دارش زده بودند.

چهارشنبه ۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۰

بعد از نهار رفتم حضور حضرت اقدس، از دیشب تا به حال پاهایش درد گرفته، خیلی سخت!

پنجشنبه ۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۰

امروز پنج نفر را در میدان مشق به دار زدند؛ دو نفر ارمنی که شبها می‌رفتند سر مردم (و) پول می‌گرفتند، یک نفر یهودی، دو نفر مسلمان که قاتل بودند.

جمعه ۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۰

دعاهی روز جمعه راخوانده، بعد رفتم حمام از آنجا رفتم منزل عماد حضور، امروز نهار را آنجا دعوت داریم.

شنبه ۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

روزنامه نوشته، بعد سوار شده رفتم منزل اعتصام السلطنه، قدری بازی کرده، مبلغی برده، سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ٦ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

با اعزازالسلطنه علیقلی میرزا، سوار شده رفتم تا امیریه (بعد) رفتم منزل اعتصام السلطنه، همان اشخاص بودند.

دوشنبه ۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که (در) خراسان تمام اهل شهر بازارها را بسته در حرم مطهر جمع شده می‌گویند ما اعلیحضرت محمدعلی شاه را می‌خواهیم. از قرار رکن الدوله هم تلگراف زده است که من مجبور هستم به اهل شهر تسلیم بشوم یعنی همراهی بکنم، استعداد که به من نخواهد رسید، اگر من با اهل شهر همراهی نکنم من را می‌کشتند. آقای شعاع‌السلطنه (هم) در شاهرود و بسطام هستند، توپ و تفنگ زیادی هم برایشان واردکرده‌اند، امیر مکرم لاریجانی را که گرفته بودند (و) برده بودند پیش اعلیحضرت محمدعلی شاه، دوباره برگشته است به مازندان (و) لقب سپهدار اکرمی به اوداداند. یار محمدخان کرمانشاهی که رئیس مجاهدین است با مجاهدینش رفته بود کرمانشاه را تصرف کرده بود، سالارالدوله رفته بود پیش داودخان (و) دو نفر از مجتهدها رابه دار زده بود چند نفر را هم کشته بود. دو روز قبل اهل کرمانشاه شورش کرده از کرمانشاه بیرونش کرده چند نفر از مجاهدین راکشته خودش هم به قولی کشته شده (و) به قولی فرارکرده (و) گویا باز آقای سالارالدوله وارد کرمانشاه شده‌اند.

باری سوار شده رفتیم منزل حشمت الدوله، قدری صحبت کرده، صرف نهار کردم امیر مفخّم هم وارد اصفهان شده است، میرزا آقای مجاهد هم با امیرمفّخم رفته است یک ساعت از شب گذشته سوار شده آمدم منزل.

سه‌شنبه ۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

رفتم منزل حشمت‌الدوله، این روزها خیال رفتن فرنگستان دارد.

چهارشنبه ۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

عصری حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) تلفن کرده احضار فرموده بودند. سوار



چند روز است شهرت زیادی دارد که اهل خراسان اعلیحضرت محمدعلی‌شاه
را به خراسان دعوت کرده‌اند که برود آنجا تاجگذاری کند.

شده رفتم امیریه، شب را مقرر داشتند که در امیریه بمانیم، رفتیم خدمت سرکار خاصه خانم تا شب آنجا بودیم، بعد نماز خوانده رفتیم عمارت مرحوم سرورالدوله، اخترالدوله آنجا منزل دارد، مطرب خبر کرده بودند؛ طاهر زاده، غلامحسین‌خان درویش، حسین خان رئیس کمانچه زن، حاجی خان بودند (و) ساز می‌زدند، الحمدالله خوش گذشت. بعد آمدم منزل سرکار خاصه خانم استحراحت کردم.

پنج شنبه ۱۰ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

عصری، سوار شده برای کاری رفتیم منزل آقا شیخ محمد تقی گرگانی پیش نماز به نظرم آدم خوبی آمد.

جمعه ۱۱ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

دعاهای جمعه راخوانده، با سرکار معززالملوک سوار شده (رفتیم امیریه)، سرکار خاصه خانم هم تشریف داشتند. طاهر زاده، غلامحسین خان درویش (و) حاجی خان ضرب گیر بودند.. زن که خوب می‌رقصد بود، مجلس خوبی بود، الحمدلله خوش گذشت. مغرب آمدم منزل.

شنبه ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: دولت روس سه پیشنهاد (کرده است): اول، امضای نقشه ایران که (منطقه) نفوذ دولت روس و انگلیس معلوم باشد؛ در واقع تقسیم ایران. دوم سلب اسلحه از کلیه (مردم) ایران، سوم: (اینکه دولت ایران) بیشتر از سی هزار ژاندارمیر (و) پنج هزار قزاق برای نظم داخلهٔ مملکت، قشون دولت نداشته باشد آنهم در تحت ریاست دولت روس باشد. وزارت خانه‌ها را هم یواش موقوف خواهد کرد.

سرباز فرم هر چه بود، اخراج کرده‌اند (و) صاحب منصب‌ها را (هم) اخراج کرده‌اند.

اجزای وزارت جنگ (و) میرزاهای زیادی، اندیکاتورنویسها (که) جمع شده بودند در وزارتخانه‌ها، در مالیه (و) وزارت جنگ و غیره تمام را بیرون کردند، یک عده معدود خیلی کم باقی مانده‌اند.

چند روز است شهرت زیادی دارد که اهل خراسان اعلیحضرت محمد علی شاه را در خراسان دعوت کرده‌اند که برود آن جا تاجگذاری بکند (و) تاجی را که شاه شهید پیشکش حضرت رضا (ع) کرده است بگذارند سر اعلیحضرت محمد علی شاه. این (خیلی) شهرت دارد. امروز در منزل آقا سید کمال بر عکس می‌گفتند خواهش‌های دولت روس را قبول کرده‌اند به شرط این که دول روس اعلیحضرت محمدعلی شاه را برگرداند به روسیه که ناصرالملک (به) نیابت سلطنت و این وزراء بر سر جای خودشان برقرار باشند. ولله عجب مردمانی هستند!

باری عصری شهرت غریبی کرده که اعلیحضرت محمدعلی شاه از خاک ایران رفته (و) سالی هفتاد و پنج هزار تومان به او قرار شده که حقوق بدهند دوازده هزار تومان به شعاع السلطنه و دوازده هزار تومان به سالارالدوله. شعاع السلطنه مختار است بیاید به طهران (و) سالارالدوله برود به فرنگستان. می‌گویند که آقای شعاع السلطنه با نیّر السلطان حاجب الدوله اعلیحضرت محمد علی شاه در قنسولگری دولت روس در استرآباد هستند ولی قبول نکرده‌ام برای این که گمان می‌کنم این شهرت را دروغی داده‌اند برای آن خبری که گفته‌اند شاه می‌خواهند در خراسان تاجگذاری بکند که مردم هیجان نکنند و این جاه هم به صدا در بیاپند! یک ساعت به غروب رفتم منزل امیر معظم؛ حاجب الدوله، حکیم الملک، حکیم الملک، عبدالله میرزا، محمود میرزا پسر بهمن میرزا، دکتر شیخ محمدخان، پسر مهندس الممالک، برادر حکیم الملک، پسر «کنت» بلیارد بازی می‌کردند.

یکشنبه ۱۳ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

هو ابر بود (و) باران می‌بارید، رفتم بیرون آقا میرزا آقاخان (و) ارباب شهریار بودند و سایر نوکرها. ارباب شهریار این روزها می‌رود مازندران برای اصلاح کارهایش.

دوشنبه ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، عصری سوار شدم رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، بیرون تشریف داشتند، تا یک ساعت از شب گذشته در حضورشان بودم.

سه‌شنبه ۱۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: مادر امیر مفخم و وزیر جنگ [1] مرده است، امروز در خانه وزیر جنگ ختم بوده است. عضدالسلطان هم با نایب سفارت عثمانی آمده است به طهران (و) باناصرالملک هم ملاقات کرده است ، فردا پس از فردا هم می‌رود به عراق سر املاک خودش. باری در واقع از تقصیرش گذشته‌اند، (به) سالار الدوله هم دولت روس و انگلیس گفته‌اند برود، او می‌گوید حکومت کرمانشاه را هم به من بدهید من که ماهی هزار تومان می‌گیرم پس خدمت هم بکنم.

امضای نقشه ایران را هم می‌گویند نکرده‌اند. اعلیحضرت محمد علی شاه را هم می‌گویند رفته (و) بعضی‌ها می‌گویند نرفته. هنوز نقشه امضاء نشده است، قشون روس هم از قزوین می‌گویند در شرف حرکت (است).

۱ـ امیر مفخم و سردار محتشم که در آن موقع وزیر جنگ بوده پسرهای امامقلی خان حاجی ایلخانی بختیاری بودند ولی از یک مادر نبودند. شاید اشتباهاً بجای سردار جنگ، وزیر نوشته است

چهارشنبه ۱٦ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

امروز نهار را مهمان معزاخوی هستیم، رفتیم مهمانی. آجودان حضور، بهاءالدوله، عماد حضور اعظام السطنه (و) ناصر لشکر که نصرت الملک شده (و) حکومت عراق را به او داده‌اند، جمع بودند. تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودیم بازی می‌کردیم.

پنجشنبه ۱۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

سوار شده رفتم امیریه، چون روز عید مولود حضرت خانم بود، تبریک عید گفته، بعد آمدم منزل.

جمعه ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

دعاهای روز جمعه راخواندم، امروز حسن‌خان بیرونی مهمانی دارد عمید الملک، بهاءالدوله، اعظام السلطنه، نصرت الملک، آجودان حضور و منتصر الممالک، آصف الخاقان و جلال الملک بودند و صرف نهار خوبی شد.

شنبه ۱۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که گفتند سالارالدوله، اعظم الدوله را به دار زده است، اعظم‌الدوله اول با سالار الدوله همراه بود (و) امسال می‌خواستند در طهران بگیرندش، این بود که فرار کرد آمد در زرگنده بود (که) شرحش را نوشته‌ام، بعد از سرتقصیرش گذشتند فرستادنش کرمانشاه (و) اسباب شکست کار سالارالدوله را فراهم آورد، این شد که یار محمد خان کرمانشاه را متصرف شد بعد (که) تمام عساکر یار محمد خان را کشتند (و) او فرار کرد، اعظم الدوله را هم گرفته، این روزها به دار زده است. صولت

الدوله قشقائی هم دیوانه شده است به طوری که زنجیرش کرده‌اند.

یکشنبه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: دو روز است که جنرال روس که در قزوین است آمده است، فرمانفرما هم با او توی اتومبیل نسشته (و) آمده است طهران. سردار سعید (هم) که پسر وزیر نظام سردار کل باشد (و) همان آجودان باشی بود (و) رئیس قشون خراسان بود، حاکم لرسان شده (بود)، شهرتی دارد که با رکن السلطنه یا سالار السطنه یکی‌از اینها درفرنگستان ازبی چیزی خودش راکشته‌است. راست ودروغش معلوم نیست!

دوشنبه ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم منزل محمد حسین خان رئیس که سردار امنع باشد جمعی آنجا بودند نهار خوبی صرف شد. دختر نیّر الدوله (را) دیشب بردند برای پسر ظفرالسلطنه.

سه‌شنبه ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

امروز نهار را مهمان اعتصام السطنه هستیم، سوار شده رفتیم، جمعی آنجا بودند؛ سعدالملک، مجیب‌السلطنه، برهان الدوله، معتمدالدوله، میزااحمد خان، محسن خان... تا دو ساعت از شب گذشته مشغول بازی بودیم.

چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

ظفرالسطنه امروز رفت رو به مازندران. سردار شجاع آمد مدتی با او صحبت کردم، می‌خواهد خانه امین حضوری را بخرد، سوار شده رفتیم آنجا را نشانش (دادیم).

پنجشنبه ۲۴ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که وزراء دو روز بوده است (که) استعفا کرده بوده‌اند، رئیس الوزراء هم استعفا کرده بوده است ولی هنوز هم در حال استعفا هستند، امروز رفته بوده‌اند در خانه، معلوم نیست که چه خواهد شد. دیگر از اخبارات (این است) که شیخ خزعل به عربستان نایب الحکومه فرستاده است، حضرات بختیاری‌ها از این بابت اوقاتشان تلخ است، سردار اسعد گفته است تلگراف بکنید (که) اگر نایب الحکومه‌اش را از عربستان برندارد، سردار اشجع را با دو هزار سوار می‌فرستم چنین و چنان بکند. بردار صولت الدوله که رئیس قشقائی (ها) کرده‌اند، حالا وقتی است که ایل قشقائی رو به ییلاق می‌اید، رفته در شهر بهبهان جلو راه قشقائی‌ها. اهل بهبهان هم او را به خودشان راه نداده‌اند زد و خورد زیادی بزور قوامی‌ها کرده است (و) آدم زیادی هم کشته شده است. در خراسان هم اغتشاش باقی است اهل شهر تمام در حرم هستند (و) می‌گویند اعلیحضرت محمد علی شاه را می‌خواهیم، این عدلیه را نمی‌خواهیم، تحمیلات از قبیل مالیات تریاک، نظمیه، باندرول نمی‌خواهیم، بازارها را تمام بسته‌اند. قنسول روس گفته است بایست از اهل خراسان سلب اسلحه بشود (و) اگر اسلحه را ندادید ما جبراً اسلحه را از شماها گرفته، اگر بی‌احترامی از ما به حرم روی داد تقصیر خودتان است. بعد از گفتگوهای زیاد هشت روز مهلت خواسته‌اند از دولت روس. یک دسته ژاندارمری که مأمور فارس بوده‌اند با یک صاحب منصب (سوئدی) را در بین راه لخت کرده‌اند. به عراق هم گفتند امیر مفخم نایب الحکومه فرستاده است.

جمعه ۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰

رفتیم منزل بهاءالدوله، امروز را آنجا نهار دعوت داریم، نهار خوبی صرف شد. میزرا غلامرضای شیرازی و حاجی خان ضرب گیر می‌زدند و می‌خواندند.

شنبه ۲٦ شهرربیع الاول ۱۳۳۰

عصری سوارشده رفتم منزل سردار امنع، دختر نظم‌الدوله را برای پسر کوچک نظام‌الملک عقد کردند، جمعی را دعوت کرده بودند از وزراء و غیره، باری از آنجا رفتیم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء. او را ملاقات کردم.

یکشنبه ۲۷ شهرربیع الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که شهرت پیدا کرده بود رکن السلطنه با سالارالسلطنه خودشان راکشته‌اند، دروغ است، یکی دو هزار و پانصدتومان به آنها داده‌اندکه بیایند ایران. عصری هم پسر مرحوم ابوالحسن خان بانکی آمده بود اینجا (که) خانه‌های امیرن حضوری را بخرد، رفتیم با هم دیده مراجعت کردیم.

دوشنبه ۲۸ شهرربیع الاول ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم امیریه، اعزازالسلطنه از «ویلوسپت» زمین خودره است صورتش تمام زخم شده است رفتم احوالی از او پرسیده بعد رفتم منزل منتصرالممالک، امروز نهار را آنجا دعوت داریم. امروز توپچی‌ها رفتته بودند خانه ناصرالملک برای حقوقشان، بختیاریها هم برای حقوقشان داد و بیداد دادند.

سه‌شنبه ۲۹ شهرربیع الاول ۱۳۳۰

رفتم منزل محتشم السطنه، خودش نبود. نصیرالسلطنه پسرش بود. اخبارات تازه این است که اعلیحضرت محمدعلی شاه وارد «ادسا» هم شداه، تا خداوند برایش چه مقدر قروده باشد.لرستان، بروجرد، کرمانشاه (و) سایر بلاد خیلی مغوش است.

چهارشنبه سلخ شهرربیع الاول ۱۳۳۰

رفتم حمام عید، ساعت چهار تقریباً آمدم بیرون قدری استراحت کردم خوابم نمی‌برد، در وقت تحویل برخاسته، نماز (و) دعاها را خواهنده، قدری استراحت کردم.

روز اول سال نوروز سلطانی
اول حمل، سیچقان ئیل

پنجشنبه غره ۲۶ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم به حضرت عبدالعظیم زیارات کرده آستان مقدس را بوسیده بعد مراجعت کرده آمدم منزل.

بعد سوار شده رفتم در خانه از ناصرالملک دیدن کردم توی باغ راه می‌رفت موثق الدوله قطب الدوله بودند (و) قرمساق خودش را از تمام سلاطین بالاتر می‌داند، باری مثنوی هفتاد من کاغذ شود. بعد از آنجا سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. پاهایشان درد می‌کند اندور تشریف دارند سفراهم دسته دسته می‌آمدند (و) می‌رفتند اندورن شرفیابی حاصل می‌کردند. بعد من رفتم اندرون، وزیر مختار روس سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزارء بعد رفتم منزل سردار اسعد، بعد رفتم منزل وزیر جنگ، از آنجا با فخرالملک سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۲ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

رفتم منزل عین الدوله. علاء الملک، ارباب جمشید، موقرالدوله، سهم الملک پسر مرحوم علاء الدوله که حالا علاء الدوله است (آنجا بودند)، بعد رفتم منزل سپهدار بعد از آنجا رفتم منزل قائم مقام (که)، نزدیک امیریه خانه گرفته، قائم مقام از تبعه بابیه

شده است هیچ انکار هم ندارد، عکس عباس افندی هم آنجا بود.با آجودان مخصوص و مختارالسلطنه رفتیم حضور حضرت اقدس شرفیاب شدیم. عصری سوار شده رفتم منزل فرمانفرما، بعد سوار شده رفتم منزل ظل السلطنه، بعد رفتم منزل حشمت الدوله، دوباره آمدم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، ازآنجگا رفتم منزل سردار اسعد قدری آنجا بودم، آمدم منزل.

شنبه ۳ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

عمید حضور، اعلم السلطنه، آجودان حضور، میرزا اسدالله خان، مختار السلطنه، آجودان مخصبوص ... آمدند. عصری سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد رفتم خدمت سرکار خاصه خانم تبریک عید (گفتم)، بعد رفتم منزل افتخار السلطنه .

یکشنبه ۴ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

امروز در شهر نان خیلی کم است، به قدر سی تا دکان نانوائی بسته شده است، دیشب نان‌گیر هیچ کس نیامده، گوشت هم کم است، مردم فحش می‌دهند، خراسان هم مغشوش است، طرف کرمانشاهان و همدان هم گویا پیش جنگ‌های سالارالدوله آمده‌اند.

دوشنبه ۵ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

آقا سید علی جمارانی (و) پسرهای مرحوم صدیق السلطنه آمدند، (تا) یک ساعت از شب رفته بیرون بودم. بعد آمدم اندرون.

سه شنبه ٦ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

سوار شده رفتم عشرت آباد پیشه ملکه ایران، همان زیادی داشته، نشد ملاقات

بشود، بعد آمدم شهر رفتم منزل یمین الدوله، از آنجا رفتم منزل بانوی عظمی قدری در خدمتشان بودم، امروز منیرالدوله (و) نگارالملوک هم آمده بودند اندورن.

چهارشنبه ۷ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل فرمانفرما، نبود، پسرش عباس میزا و پسر سومش ... میرزا که تازه از فرنگستان آمده است،بودند (و) از ما پذیرائی می‌کردند اسلحه (و) فشنگ می‌آوردند (و) مشغول تدارک بودند (که) بروند به کرمانشاهان، از قرار سالارالدوله جمعیت زیادی دورش جمع کرده (است) تا بعد خداوند چه مقدر فرموده باشد، بعد سوار شده رفتم گردش (در) مراجعت رفتم منزل وزیر افخم (که) روز شنبه گذشته از فرنگستان آمده است.

پنجشنبه ۸ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

عصری سوار شده رفتم امیریه خدمت سرکار خاصه خانم رسیدم بعد رفتم دیدنی از اخترالدوله ومهرانگیز خانم که یکی از زنهای حضرت اقدس است رفتم نیم ساعت از شب گذشته سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۹ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

حالم خوش نیست، درد دندان، درد گردن، سردرد (و) سایر کسالت‌های روخانی! هوا هم که همین طور می‌بارد.

شنبه ۱۰ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

کسل بودم، از خالق خودم مرگ می‌خواستم، نماز خوانده دراز کشیده از دردهای خود می‌نالیدم ....

یکشنبه ۱۱ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

رفتم دندانسازی، دم در خانه سردار اعظم دو تا اسب ایستاده بود یکی لگد[۱] انداخت توی درشگه، از جولی صورت من رد شد به قدر یک بند انگشت اگر من سرم را عقب نبرده بودم سرم داغان شده بود، بعد یک لگد دیگر زد (که) به کروک درشگه خودر و (آن را) خردکرد، خداوند خیلی ترحم فرمودند، سر و صورت من تمامش گلی شده بود.

هرمز میرزا چند روز است رفته توی قزاق خانه (و) لباس قزاقی پوشیده است. سپهدار گویا حکومت آذربایجان رسمی شده است (و) نیرالدوله به حکومت خراسان برقرار شده است.

دوشنبه ۱۲ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

سوار شده رفتم دندانسازی، عصری سوار شده رفتم منزل منتصرالممالک عمیدالملک، جلال الملک، (و) مخبرالممالک مشغول قمار بودند.

سه‌شنبه ۱۳ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: کار خراسان سخت شده، حاکم رکن الدوله، نوشته بود که از قوه من خارج است که مردم را ساکت بکنم، در حرم مردم جمع شده می‌گویند ما شاه می‌خواهیم، اسلحه (ای) که دارند روسها می‌خواهند بگیرند، بالاخره ناصرالمک و وزراء به روسها گفتندکه ما نمی‌توانیم مردم را از صحن حرم خارج بکنیم، شما آنجا را هر طوری خودتان می‌دانید امن بکنید، روسها هم اعلان نوشته (اند) که اگر بیست و چهار ساعت، روس‌ها توپ بسته به حرم‌وصحن گویا آدم زیادی کشته شده است مسجد

۱ـ متن : لقب



عکس از جمعیت شورشی در حرم مطهر حضرت رضا(ع)

گوهرشاد که وصل به حرم است خراب شده گویا گنبد مطهر هم قدری خراب شده، در حرم را بسته‌اند (و) قزاق روس گذاشته‌اند، این کار هم از آقای ناصرالملک (و) قوام السلطنه و آقای وثوق‌الدوله شده است.

چهارشنبه ۱۴ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

سرکار خاصه خانم تشریف آوردند اینجا با اشرف السطنه، عصر هم اعزاز السطنه آمد، شب هم سرکار خاصه خانم ماندند، حسن خان کمانچه زن آمد، شب ساز زد.

پنجشنبه ۱۵ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

عصری رفتم دوشان تپه، فرح آباد ولی باغ‌های دولتی تماماً خراب شده (و) درخت‌ها را بریده‌اند. عصری به منزل مراجعت کردیم. روضه‌خان آمد روضه خواند.

جمعه ١٦ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

نماز و دعاها راخوانده، قدری روزنامه نوشته، عصری رفتیم منزل سپهدار و سردار اسعد،یک ساعت و نیم از شب آمدم منزل.

شنبه ۱۷ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

عصری سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، اجزای شخصی بودند.

یکشنبه ۱۸ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

با ظل السلطنه سوار شده رفتیم سفارت روس و قزاقخانه و منزل رئیس بانک روس، (و) کارت گذاردیم. امروز عید است که حضرت عیسی به آسمان می‌رود، عید مذهبی است.

دوشنبه ۱۹ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم سفارت روس پیش وزیر مختار (و) او را به امیریه دعوت کرده، قرار داده (که) دوشنبه آینده برای صرف نهار بیاید امیریه. شب هم رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم.

سه شنبه ۲۰ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

می‌گویند کار سالارالدوله خیلی اهمیت پیدا کرده است، توپ (و) قزاق (و) مجاهد زیادی رفته است رو به قزوین که از آنجا برود به همدان.

چهارشنبه ۲۱ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شدم، بعضی دستور العمل‌هائی که برای مهمانی و تعمیرات عمارت لازم بود داده شد، یک ساعت به غروب آمدم (به) خیابان لاله زار، بعضی چیزها (که) لازم بود خریده شد.

پنجشنبه ۲۲ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

ناظر وزیر مختار را خواسته بودم آمد. بعضی ترتیبات برای روز مهمانی داده، تا بعدالظهر (در) امیریه (بودم). باری در عمارت بزرگ تعمیرات می‌کنند رفته قدری سرکشی کردم بعد آمدم منزل امجدالدوله. عمیدالملک، شبل السلطنه، مجدالسلطنه، پسر مجدوالدوله، برادر امجدالدوله، (و) ارباب جهانیان بوند. بعد آمدم منزل. روضه خوان آمد روضه خواند.

امروز وزراء رفته بودند دوشان تپه. مجاهدین (در آنجا) مانور کرد بودند و سان داده بودند که حقوق (بگیرند) و بروند جلو سالارالدوله.



دابیژیا قنسول روس که دستور توپ بستن حرم مطهر را صادر کرد
بالاخره ناصرالملک و وزراء به روس‌ها گفتند که شما آنجا را هر طوری خودتان می‌دانید امن بکنید. روس‌ها هم توپ بسته به حرم و صحن، گویا آدم زیادی کشته شده است.

جمعه ۲۳ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

عصری نماز و دعاهای عصر جمعه را خوانده، سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس قدری دستورالعمل دادم بعد حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، (آمدم) منزل.

شنبه ۲۴ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

نزدیک به ظهر رفتم سفارت روس پیش «مسیوگبرس» برای ترتیبات مهمانی، بعد رفتم امیریه، نهار در حضور حضرت اقدس صرف شد. نیم ساعت از شب سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ۲۵ شهرربیع الثانی ۱۳۳۰

شیخ‌الرئیس، مفاخرالدوله (و) صدرالانام آمدند قدری صحبت کرده رفتند. من هم سوار شده رفتم سفارت روس پیش «گبرس» برای ترتیبات مهمانی. بعد سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، درعمارت بزرگ مشغول ترتیبات مهمانی بودند. عصر هم خانم‌ها آمدند بیرون تماشای میز راکردند (و) اطاقها را دیدند. غروب رفتم‌سفارت روس از طرف حضرت اقدس دیدن ژنرال گابایوف که رئیس قشون روس در قزوین و گیلان است (که) هم دیدن بکنم و هم برای فردا دعوتش بکنم، باری رفتم اول پیش «گبرس» برای ترتیب جاهای سر میز گفتگو کرده، قدری با هم دعوا کرده، گاهی آشتی کرده یک ساعت بعد رفتم پیش ژنرال، یک ساعت به غروب وارد طهران شده است. سه چهار شب هم خواهد بود بعد می‌رود به روسیه، شاید عوضش یکی دیگر بیاید. باری آدم معقول و مؤدبی است.

دوشنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۰

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، ترتیب مهمانی را می‌دادند از ایرانی‌ها؛ عزالدوله، یمین‌الدوله، مجدالدوله، آصف السلطنه، سعدالملک، هرمز میرزا، ظل السلطنه، علیقلی میرزا، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، اعزاز السلطنه، اعتضادالخاقان (و) اعلم السلطنه بودند. مهمانها آمدند و صرف نهار خوبی شد، خیلی منظم، ارکستر بالا بالا هم بود، خیلی مهمانی عالی شد (و) خوش گذشت، از هر حیث خوب بود، یک ساعت به غروب مهمان‌ها رفتند، بعد باغ قرق شد و اندرون‌ها آمدند.

سه شنبه ۲۷ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که در زنجان اغتشاش شده است مختلف می‌گویند، بعضی‌ها می‌گویند جهانشاه خان در محاصره است بعضی‌ها می‌گویند قوچعلی خان را هم کشته‌اند، خبر صحیح هیچ نیست باری فرمانفرما هم پریروز از قزوین رو به همدان رفته است. باری سوار شده رفتم دیدن صاحب اختیار، دو روز است آمده است جمعی آنجا بودند، وزیر جنگ، حکیم الملک، موثق الدوله، آقا سید محسن برادر صدرالعلماء و...

چهارشنبه ۲۸ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۰

حسین‌خان، سرتیپ موزیک که سابقاً پیش من بود، بقدر ده روز است (که) مرحوم شده است. اخبارات تازه این است که ظهیرالاسلام که مدتی بود رفته بود فرنگستان آمده است آقا سیدکمال اخبار تازه از خراسان می‌گفت که صحن حضرت را غارت کرده‌اند (و) در مسجد گوهر شاد قزاق‌های روس منزل کرده‌اند، تعداد کشتار را بیشتر تر از صدوبیست نفر نمی‌گفت.

پنجشنبه ۲۹ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۰

سوار شده رفتم دندانسازی، از آنجا رفتم امیریه، باغ بزرگ قرق بود اندرونها از صبح مهمان حضرت اقدس بودند، من دیگر نرفته رفتم منزل سپهدار، خودش نبود، سردار محیی و جمعی دیگر بودند، سردار معتمد هم امروز از رشت آمده است. مهماندار وزیر مختار انگلیس بوده، امروز هم وزیر مختار انگلیس وارد شده (است).

جمعه غره جمادی‌الاول ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم حضرت عبدالعظیم، زیارت کرده، جمعیت زیاد بود، (در) مراجعت از شدت جمعیت نتوانسته سوار ماشین بشویم، تا مغرب معطل (شدیم).

شنبه ۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: پریروز در دربار علما را خواسته بودند در هیأت وزراء وزیر داخله نطق کرده بود، که مسأله خراسان دخلی به ما ندارد روسها هم تقصیر ندارند خود اهل خراسان ضدیت کرده با روسها طرف شده از آنها کشته، آنها هم مجبور شده(اند) که دفاع بکنند، شما که علماء هستید به علمای نجف بنویسید (و) برائت ذمه بکنید، ما هم (از) شراب فروشی و این فاحشه‌ها که در طهران هستند سخت جلوگیری می‌کنیم. بعد قرار بر این شده است که علماء هم در این کار یک غوری بکنند، بعد جواب بدهند.

امروز یکی از کلفت‌های مرحوم سرورالدوله را برای ارسلان خان پسر خواهر اخترالدوله عقد و عروسی می‌کنند.

سردار مؤید حاکم خمسه شده است معتمدالخاقان از حکومت طهران معزول شده وزیر پست و تلگراف (و) تجارت شده است، یمین الممالک (هم) حاکم طهران شده است، عمل نان و گوشت با خود وزیر داخله است.

یکشنبه ۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. امروز هم باغ را قرق کرده بودند و خانم‌ها که مهمان بودند رفته بودند در عمارت بزرگ. از قراری که صحبت می‌کردند عروسی مفصلی بوده است.

دوشنبه ۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

قدری روزنامه نوشته بعد سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس.

سه‌شنبه ۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که شاهسون(هائی) که در حبس دولت بودند فرار کرده‌اند، (و) به طرف اردبیل رفته‌اند، عیسی خان خواجه قصیر (که) می‌گویند به دستیاری او فرار کرده‌اند سپهدار حبس کرده است.

چهارشنبه ٦ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که آقا سیدعلی آقای یزدی را دیروز گرفته بردند به حکم وزیر داخله (و) نیابت سلطنت، معلوم نیست کجا (برده‌اند). چند نفر اجزای نظمیه رفته‌اند در منزلش (و) گفته‌اند شما را می‌خواهند، (بعد) سوار کالسکه (کرده) معلوم نیست به کجا (برده‌اند)، تقصیرش هم معلوم نیست ولی گویا نسبت به وزراء خوب نمی‌گفته است. یک شبنامه هم انداخته‌اند برضد ناصرالملک و وزراء (و) خیلی بد گفته‌اند. یک دستخط (هم) از حجج الاسلام از نجف (و) سایر جاها آمده است، چاپ کرده‌اند، که بایست مسلمانان با هم متفق و متحد باشند (و) نفاق اسباب ضعف اسلام شده است، بایست تمام مسلمانان با هم یکی باشند.

پنجشنبه ۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

پیاده رفتیم گردش طرف دروازهٔ دوشان تپه، زنهای فاحشه را قدغن کرده‌اند که عصرها در خیابان لاله‌زار نروند، روز(ها) می‌روند به فرح‌آباد.

جمعه ۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء. اخبارات تازه: بعضی حرفها می‌گویند (که)صدق و کذبش معلوم نیست، اغتشاش خمسه (و) عراق را سخت می‌گویند، کشتن حاکم عراق را می‌گویند. آقا سید علی آقا را هم می‌گویند (برده‌اند) به طرف مازندران، مستعان‌الملک را هم دیروز گرفته(اند)، معلوم نیست به کجا (برده‌اند).

شنبه ۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

رفتم سفارت عثمانی، امروز عید جلوس سلطان محمد پنج است، رفتم سفارت، موزیک می‌زدند، وزراء (و) بعضی از اعیان (و) اشراف بودند، سفرای خارجه همه بودند بعد سوار شده، با نصیرالسلطنه پسر محتشم السلطنه رفتیم خانه محتشم‌السلطنه.

اخبارات تازه این است که امروز سردار محیی (و) برادرهایش (و) یمین نظام و سید شریف‌زاده (را) گرفته(اند)، معلوم نیست به کجا برده‌اند.

یکشنبه ۱۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

امروز ژنرال قزاق دعوت کرده به قزاقخانهٔ قصر، (به) اسب دوانی و بعضی تماشاهای دیگر، سوار شده رفتم امیریه که در رکاب حضرت اقدس بروم، حضرت اقدس تشریف برده بودند، ما هم رفتیم، سفرا، وزراء (و) اغلب از اعیان بودند ؛ اسب دوانی کرده، قاطر دوانی کرده، بعد قزاقها مشق کرده به همه «پری» دادند.

اخبارات تازه این است که دکتر اسماعیل خان ناصرالاسلام (را) که یکی از وکلای رشت بود گرفته‌اند، معلوم نیست اینها که می‌گیرند به کجا می‌برند، صد نفر دیگر را هم می‌گویند به غیر از اینها گرفته‌اند.

دوشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه: امروز (و) دیروز خیلی‌ها را گرفته، خیلی‌ها را هم گفته(اند) همین روزها بروند به فرنگستان از قبیل حسینقلی‌خان نواب، وحیدالملک را گرفته گویا بعد ضامنش شدند که این روزها برود (و) چند نفر از وکلا را گفتند بروند، دکتر اسماعیل خان در خانه سپهدار متحصن است (که) تا دو سه روز دیگر برود به فرنگستان، سردار محیی (و) میرزا کریم‌خان برادرش را به طرف کاشان بردند، سلیمان میرزا را گرفته، میرزا سلیمان خان را گرفته، پسر شیخ فضل‌الله مرحوم را گرفته، تمام را تبعید می‌کنند. امروز باز در قزاق خانه اسب دوانی (و) بعضی بازی‌های دیگر بود.

سه شنبه ۱۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

رفتم منزل سپهدار. ساعد الدوله، سردار معتمد، حکیم ریاضی، دکتر اسماعیل خان که بایست تبعید بشود (و) سردار شجاع بودند، صرف نهار را هم آنجا (کردیم).

چهارشنبه ۱۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

قدری روزنامه نوشته یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه وزیر مالیه، پسر بزرگ عزالدوله، نصیرالسلطنه، عمادالسلطان، ضرغام السلطنه، جهانگیر میرزا، پسر مرحوم امان‌الله میرزا (و) جمعی بودند.

پنجشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

سرکار معززالملوک با جمعی از همشیره‌ها از صبح الاغ سوار (شده) رفتند امامزاده سیده ملک خاتون گردش.

جمعه ۱۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است: از طرف دولت در واقع عفو عمومی دادند، به جز پنج نفر را (که) منها کرده‌اند که را هر کجا باشند دولت آنها را دستگیر خواهد کرد، گویا یکی (هم) شریف‌زاده است. مستوفی الممالک هم دیروز یا پریروز وارد طهران شده است. اعتضاد خلوت با انتظام‌الدوله (که به) استرآباد رفته بودند پیش اعلیحضرت محمدعلی شاه، تازه چند روز است آمده، مجال صحبت نشد. بعد اگر صحبت قابلی داشته باشد خواهم نوشت. باری رفتم منزل (دبیر)السلطان، نهار را مدعو بودیم، حبیب (و) پسرهایش هم ساز می‌زدند. عصری رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، چند روز پیش که ایام وفات بود روضه می‌خواندند، حالا هم چند روز باقی است. در منزل ظل السلطنه در حسینیه مشغول روضه بودند.

شنبه ۱۶ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک دیدن اقبال الدوله. سردار محتشم که وزیر جنگ است (و) محتشم السلطنه (و) مخبرالسلطنه بعد هم موثق الدوله (و) اعتمادالسلطنه آمدند. صحبت از عرض راه می‌کرد که خیلی (به او) سخت گذشته، از کاشان تا قم پنج شبانه روزه آمده بود آذوقه در هیچ جا نیست.

باری دیشب هم در دربار مهمانی بوده است، شصت هفتاد نفر در سر میز بوده‌اند، فرنگی و ایرانی. یک لرد انگلیسی که از طرف عربستان به ایران آمده است

دوسه روز دیگر وارد طهران می‌شود، برایش اتومبیل بردند رو به قم. سردار مؤید هم که حاکم خمسه شده است در واقع از جانب سپهدار. فردا خواهد رفت.

یکشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

هوای خوبی بود رفتم بیرون. مجلل الدوله، اعتصام السلطنه (و) منتصرالممالک آمدند، صرف نهار کرده، بعد از نهار قدری بازی کرده، میل شکار بلدرچین و یلوه کرده، سوار درشگه شده رفتیم منزل اعتصام السلطنه تفنگ و توله برداشته رفتیم (به) اطراف «بریانک»، در بین راه قائم مقام را دیدیم که با حاجی مونس قزوینی که پیرمرد درویشی از بهائی‌هاست می‌رفتند گردش.

دوشنبه ۱۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

هوا ابر بود ولی نمی‌بارید، باد خنگ خوبی می‌آمد، قدری روزنامه نوشته بعد سوار شده رفتم دندان‌سازی، دندانم را پر کرده مراجعت به منزل (کردم).

سه شنبه ۱۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

عصری سوار شده رفتم منزل امین السلطان، اسباب(هائی) که مرحوم اتابک از ژاپن خریده بود (و) بعد از خودش وارد شده (بود) به قدر ده بیست هزار پارچه از ظروف و غیره است (و) چیزهای آنتیک دارد، بعضی از گلدان‌ها (و) اسباب‌های نفیس که اغلب سلاطین اروپ داده‌اند، (آنها را) می‌فروشند. تماشا کرده، در حیاطهای مرحوم امین‌الملک گذارده‌اند برای فروش.

بعد رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، پیش از من هم ژنرال تازه که رئیس قشون روس است در قزوین (و) به جای آن ژنرال آمده است دو سه روز است

آمده است به طهران (و) در سفارت منزل دارد. امروز صاحب منصب‌های جزءاش آمده بودند حضور حضرت اقدس، یکی از «کاپیتن»ها یک تفنگ پنج تیر روسی شکاری به حضرت اقدس تقدیم کرده بود.

اخبارات تازه این است که لرد انگلیسی که از طرف عربستان آمده، دیروز وارد طهران شده امشب را هم (در) سفارت روس مهمان است، منزلش هم در سفارت انگلیس است، مرد محترمی است (و) یکی از اشخاصی است که در مجلس اشراف انگلیس سمت وکالت دارد. یک روز هم از او موثق الدوله دعوت نهار خواهد کرد، بعد می‌رود پیش شاه (و) چائی را پیش ناصرالملک صرف می‌کند، شبش را هم خانه وثوق الدوله دعوت شام خواهد داشت، بعد از طرف رشت می‌رود به لندن.

چهارشنبه ۲۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه که منتشر شده است امروز، این است که روز قبل می‌گفتند؛ اردوی فرمانفرما با پیش قراول‌های دسته قشون مجلل السلطان (که) در واقع پیش جنگ‌های سالارالدوله است، مصادف شده، فرمانفرما به آنها شکست داده است ولی از قراری که امروز خبر انتشار یافته است (و) متواتراً میگویند این است که یک منزل آن طرف همدان، اردوی فرمانفرما با پیش قراول‌های مجلل السلطان طرف شده، جنگ مفصلی شده، قشون مجلل عقب نشسته، فردای آن روز فرمانفرما حکم کرده است اردو حرکت کند، به تعاقب آنها رفته، در یک درّه‌ای یک مرتبه از چهار طرف فرمانفرما را دوره کرده، اردویش را شکست داده متفرق می‌کنند (و) چند نفر از قزاق‌هار ا (هم) کشته، صاحب منصب قزاق (هم) گویا کشته شده (و) در واقع هر چه نابدترشان را پاره کرده. از قراری که می‌گویند به شانه خود فرمانفرما هم تیری خورده است (و) زخمی برداشته است، همین قدر معلوم است که اردوی فرمانفرما به کلی نابود شده است. یپرم را

می‌خواهند به استمداد بفرستند، این روزها به قول قماربازها تنگ کلاغ[1] پر است. وزراء (و) ناصرالملک دو کرور به عنوان این اردوکشی‌ها پول از دولت روس و انگلیس قرض کرده(اند) که ماهانه‌هایشان را بردارند برای روز فرارشان. یپرم هم نمی‌رود. دیگر (اینکه) شهرت دارد که امیر مفخم با چهار هزار سوار رو به همدان برای همراهی با سالارالدوله حرکت کرده است، معزالسلطنه هم جمعیت زیادی فرستاده است به شوشتر، بختیاری‌هائی راکه نایب الحکومه معزالسلطنه را با سوارهایش کشته بودند و در شوشتر بودند کشته و از جانب خودش نایب الحکومه گذاشته است.

صولت‌الدوله هم ضیغم‌الدوله برادرش را شکست داده، خودش نزدیکی‌های شهر شیراز است. امیر مجاهد را هم از بهبهان بیرون کردند. باری خمسه هم هنوز اغتشاش است.

یک ساعت به غروب سوار شده رفتم منزل امیر معظم، جمعی آنجا بودند، قدری بلیارد بازی کرده، مراجعت کردم.

پنجشنبه ۲۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

مغرب (آمدم) اندرون، روضه خوان روضه خواند، دعاهای شب جمعه را خوانده، شکر خدا راگفته استراحت کردم.

جمعه ۲۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

رفتیم عصرانه بخوریم، خبر آوردند که میرزا احمدخان پسر آقا میرزا آقا خان سکته کرده است. رفتم منزل میرزا آقاخان گفته بودند سکته قلبی بوده و مرحوم شده است قدری آنجا نشسته آمدم منزل قدری روزنامه نوشته، شکر خدا راگفته استراحت

۱ـ در متن: قلاق

کردم. امروز دختر افتخارالسلطنه، ایران السلطنه را برای پسر ادیب‌السلطنه که نوهٔ عبدالحسین خان کفری است عقد کردند. ادیب السلطنه هم چند وقتی نیست که مرده است، مادرش که افسر السلطنه است عروسی را پیش انداخته دخترش را هم به یک رشتی داده است.

شنبه ۲۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه (که) خاطرم رفته بود بنویسم این است که: علاءالملک با علی اشرف خان امیر معزز، چند روز است رفته‌اند پیش امیر مفخم که او را استمالت بدهند یا بیاورندش یا از بعضی خیالاتی که دارد او را منصرف بکنند.

یکشنبه ۲۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

رفتم منزل آقا سیدکمال‌الدین مجتهد، آقا سیدعلی جمارانی هم آنجا بود، قدری نشسته بعد آمدیم منزل آقا میرزا آقاخان، ختم را جمع کرده، جمعی بودند، شاگردهای مدرسه روسی که هم شاگردی‌های آن مرحوم بودند، آقای علیقلی میرزا اعزاز السلطنه (و) اعتضاد الخاقان هم با شاگردهای مدرسه بودند، بعد از ختم آقاها با شاگردهای مدرسه رفتند. ما ماندیم بعد از نهار امدیم منزل. میرزا اسدالله خان، برادر میرزا علی اکبرخان هم چند روز قبل سکته کرده مرحوم شده است، میرزا علی اکبرخان هم فرنگستان است (و) طهران نیست.

دوشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

جلال الملک (و) آصف السلطنه آمدند مدتی صحبت کرده رفتند. من هم سوار شده، قدری در خیابان لاله‌زار گردش کرده مراجعت به منزل کردم.

شنبه ۲٦ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: ناصرالملک که مدتی صحبت رفتن به فرنگستانش است، امروز بنا بود با وثوق الدوله وزیر خارجه. برود به فرنگستان، یعنی گفتند می‌رود به چاله هرز (و) دو سه شبی خواهد بود (و) از آنجا می‌رود به فرنگستان. این صحبت دو روز است گفتگویش هست امروز معلوم نشد که رفته است یا خیر، در هر صورت این روزها می‌رود، به قول خودش که روابط حسنه بین دول را درست کند. ولی می‌خواهد برود اولاً فرار کند از ایران (و) پولها که جمع کرده عیش بکند و باقی مانده ایران را هم تسلیم دول همسایه بکند (و) بعضی نشان‌های سلطنتی بگیرد، اگر کارها خوب شد باز بیاید ماهی ده هزار تومان بگیرد (و) به مردم بگوید من مسئول نیستم. اگر مقتضی نشد در فرنگستان راحت باشد، هر چه به سر مردم بیچاره ایران آمد بیاید، او راحت باشد!

چهارشنبه ۲۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

عصری سرکار معزز الملوک، برحسب دعوت ملکه ایران برای جشن ایران السلطنه دختر افتخارالسلطنه، رفتند به عشرت‌آباد برای صرف عصرانه. نوکرها هم تمام رفته بودن ابن‌بابویه چون شب هفت پسر میرزا آقاخان است. مغرب اندرون آمدند از قراری که صحبت می‌کردند جمعیت زیادی از هر قبیل بودند، بندگان حضرت اقدس هم تشرشف داشتند.

پنجشنبه ۲۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: فرمانفرما گلوله نخورده است، یپرم هم در همدان مشغول جمع آوری (استعداد) است که بعد جنگ بکند. باری قوام الملک شیرازی که با صولت الدوله قشقائی جنگ می‌کرد از طرف دولت، از جنگ کردن استعفا کرده

است(و) گفته است از من دیگر کاری ساخته نیست، از عهده صولت الدوله بر نمی‌آیم برای اینکه صولت الدوله (و) شیخ خزعل و والی پشتکوه با هم متفق هستند. معروف است کرمان هم برهم خورده، معلوم نیست...

دیگر از خبرهای تازه این است که: معتمدالخاقان که حال او معلوم است (و) خداوند در پرروئی و بی‌حیائی در ذات ناپاک او قدرت نمائی کرده است (و) حالا قوام الدوله است، چندی است اصراری دارد که فروغ الدوله دختر ظهیرالدوله عیال قوام الدوله مرحوم را بگیرد.

چندین بار رفته بوده است آنجا (و) خودنمائی کرده بوده است به اصرار که؛ توبیا زن من بشو! (و) هر چه داری به من بده! (و) او انکار داشته است بالاخره کار اصرار به جائی رسیده بوده است که گویا مجبوراً راضی شده بود (و) بنا بوده است دیروز عقد بشود، ولی پریشب با ظهیرالسلطان برادرش از طهران رو به فرنگستان فرار کردند، ملکه ایران هم گویا خبر نداشته است ولی ظهیرالدوله بی اطلاع نبوده است، بعد از رفتن، قوام الدوله حالیه خیلی اقدامات کرده بوده است برای این که نگذارد برود ولی از بعضی جاها هم اقدام شده بوده است که برود...

جمعه ۲۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۳۰

از طرف حضرت اقدس رفتم «چاله هرز» پیش ناصرالملک که می‌خواهد برود به فرنگستان، خواب بود، خیلی معطل شده، بعد از زحمات زیادی رفتم پیشش، پدرسوخته به قدری خودش را گرفته است که (در) این مدت عمر، من هیچ کس را ندیده‌ام که با این اندازه خودش را بگیرد.

باری رسالات خودم را تبلیغ کرده، سپهدار (و) علاءالسلطنه آنجا بودند، بعد هم بندگان همایونی که از صبح رفته بودند صاحبقرانیه (در) مراجعت آمدند منزل

ناصرالملک، زن ... هیچ اعتنا نکرد.

اخبارات تازه این است که: پادشاه دانمارک که دائی امپراطور روس و پادشاه انگلستان می‌شود در آلمان بوده، شب بعد از شام رفته بوده است تفرج، ساعت هشت که مراجعت کرده بوده است تنها، دم در هتل افتاده (و) مرده بوده است، پلیس نفهمیده است که پادشاه است، برده بود مریضخانه، صبح معلوم شده بوده است که پادشاه دانمارک است.

شنبه سلخ شهر جمادی الاول ۱۳۳۰

رفتم منزل عضدالدوله، از آن جا آمدم قنسول خانه، یک نایبی تازه آمده است، نایب اول به جای «پطرُاف» اسمش ... است فارسی هم حرف می‌زند ولی خیلی مشکل که کسی بفهمد که او چه می‌گوید، از طرف خودم و حضرت اقدس تبریک ورود او را گفته مدتی با خود ژنرال قنسول صحبت کرده بعد رفتم امیریه حضور حضرت اقدس

یکشنبه غره شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

نماز و دعاهای اول ماه را تماماً خوانده، عصری رفتم منزل مترجمان الدوله. امروز یک مردی (را) که لباس زنانه پوشیده بود گرفته‌اند.

دوشنبه شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

سوار شده رفتم مهرآباد پیش خان معیرالممالک گردش، معاون الدوله، مؤیدالسلطنه (و) لسان الحکماء بودند، یک زن فرنگی هم که با مؤیدالسلطنه آمده بود (و) فرانسوی است آمده برای تأسیس مدارس.

سه شنبه ۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

اخبارات تازه: وزراء استعفا کرده‌اند، کابینه در بحران است، ناصرالملک هم که رفتنش عقب افتاده برای این که تشکیل کابینه بدهد. یک روایت این است (که) وزراء هم به ناصرالملک گفته‌اند، کجا می‌خواهی بروی؟ پول‌ها را جمع کرده‌ای می‌خواهی بروی؟ باری از قراری که امروز شهرت دارد که، «یپرم» به درک واصل گردیده است. «ابرام» هم که ارمنی بود و از سرکرده‌های «یپرم» بود او هم کشته شده است، الان هم در آن طرف همدان جنگ سختی است، از قراری که می‌گویند چند نفر به لباس مبدل رفته بودند پیش «یپرم» توی چادر زدنش کشتنش. انشاءاله راست است.

باری سوار شده رفتم منزل سپهدار، نبود، شمیران بود.

عصری سوار شده با آجودان حضور رفتم منزل سپهدار، با وزیر خارجه خلوت داشت، اخبارات تازه این است که: سالارالدوله به قدر ده ورق تلگراف به سپهدار کرده است (و) تمام تقصیرات را به گردن او وارد آورده است (که)، تمام کارها را تو کردی، تمام را به دلیل و برهان! بعد به سردار اسعد (و) ناصرالملک (که) فلان و فلان کردید، چرا دست از سر مسلمانان بر نمی‌دارید، چرا نمی‌گذارید مردمان بیچاره فقیر ایرانی آسوده باشند، نوشته بوده است که من در نجف اشرف با حضرت امیر المؤمنین (ع) عهد کرده‌ام که به مقصود خود نائل گردم، تا برادر تاجدارم بود یک تکلیف علیحده‌ای داشته، حالا یک تکلیف دیگری دارم که انشاءالله به مقصد خواهم رسید. دست از سر این مسلمانان بردارید (و) از خاک ایران خارج بشوید والا من به تکلیف خود رفتار خواهم کرد، به سایرین هم بگوئید، امضاء هم ابوالفتح قاجار سالارالدوله کرده است. همچنین (تلگراف) به قوام السلطنه کرده است که وزیر داخله است. به درک واصل شدن یپرم هم راست است، دیروز آن طرف همدان با پیش قراول‌های مجلل السلطان روبرو شده‌اند (و) با سوارهای چهار دولی جنگ کرده‌اند، (و) یپرم آن ها را شکست داده

است. از قرار (در) نیم فرسخی قریه «شورجه» جنگ سختی صبح کرده‌اند، پیش قراول‌های مجلل را شکست داده‌اند (و) تا نزدیک قریه «شورجه» آن ها را تعقیب کرده، «دیزه» قصبه‌ای است (در) دو فرسخی «شورجه» که مجلل در آن جا اردو دارد، بعضی‌ها در قریه «دیزه» بوده‌اند (و) می‌خواسته‌اند آن ها را بگیرند، با آن ها جنگ می‌کرده‌اند، بعد که آن ها را می‌خواسته‌اند بگیرند و ده را غارت بکنند، «یپرم» حکم می‌دهد، ده را آتش می‌زده‌اند و مردم را می‌کشته‌اند (و) غارت می‌کرده‌اند، یپرم در دامنه تپه با یک نفر ارمنی دیگر، دکتر سهراب خان ایستاده بوده، تماشای غارت ده و آتش زدن را می‌کرده، یک قلعه خراب بوده است بالا سر آن ها که آن تو، چند نفر قایم شده بوده‌اند، یک مرد، چند تیر خالی کرده، یک گلوله علی خدائی به پیشانی یپرم خورده، فوراً به درک واصل می‌شود، سهراب خان و یک نفر دیگر هم با یپرم به درک می‌روند، این اتفاق چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته، روز دوشنبه ۲ بوده است، انشاءاله راست است، می‌ترسم دروغ باشد! امروز هم اتومبیل بردند که نعش نجس‌اش را بیاورند ولی از قراری که می‌گویند اردوی فرمانفرما دست از جنگ برنداشته باز جنگ کرده، آن ها را شکست داده‌اند ولی به نظرم این شکست دیگر دروغ می‌آید، باری جمعیت اردوی یپرم هشتصد نفر بوده، بختیاری‌ها هم پانصد نفر، قزاق هم هشتاد نفر بوده، ریاست اردوی یپرم را به «مسیوکری» که نایب مناب یپرم بوده داده‌اند، تا بعد خداوند چه مقدر فرموده باشد.

نصرت الملک (را) هم که حاکم عراق بود، (و) از عراق بیرونش کرده‌اند وارد طهران شد (و) دیده شد. امیراعظم هم که حاکم کرمان است بدرفتاری کرده است ایلات اطراف بر ضد او بوده و هستند. چند روز قبل فرستاده بوده است (که) یک پسری را به زور بیاورند که با او عمل بدی بکند (و) این کار اسباب اغتشاش شده بود و اهل شهر به او شوریده بودند (و او) می‌رود قنسولگری دولت انگلیس متحصن (می‌شود)، اول

معزولش کرده بودند، بعد گویا دوباره کارش اصلاح شده یک استعدادی قرار شده که به او بدهند. صولت‌الدوله هم در نزدیکی شیراز است گویا به یک روایت وارد شیراز شده است و قوامی ها را شکست سختی داده است.

چهارشنبه ۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

صرف نهار کرده، قدری استراحت کردم، عصری برخاسته نماز خوانده، گفتند نعش یپرم را می‌آورند، سوار شده رفتم تا دروازه باغشاه، به تماشا نرسیدم، نعش نجس را آورده بوده‌اند (و) در خانه‌اش گذارده، در خانه را هم سیاه پوش کرده بودند، جمعیت زیادی هم از زن و مرد در خانه ایستاده بودند.

پنجشنبه ۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

عصری برخاسته نماز خوانده، سوار شده رفتم به تماشای نعش کشی یپرم، جمعیت زیادی از هر قبیل بودند برای تماشا، نعشش را از خانه‌اش که متعلق به مجدالدوله است حرکت می‌دهند به خیابان لاله زار (و) می‌برند به نظمیه، از آن جا می‌برند به خیابان علاءالدوله نزدیک پارک مرحوم اتابک (و) در مدرسه ایتام ارامنه دفن می‌کنند، بعد به آن جا که مشیت الهی قرار گرفته در حقش به عدالت رفتار خواهد شد، باری وزراء سپهدار (و) جمعی از رجال، زن... برای تشییع، در خانه‌اش حاضر بودند، غریب این است که کارهای خلاف قاعده که به ما ایرانی‌ها خر مشتبه است می‌خواهیم فرنگی‌ها را به کار زشت برداریم! مثلاً یپرم یکی از دزدهای معروف و قاچاق‌هائی (بوده) که گاهی در خاک روسیه (و) گاهی در خاک عثمانی مشغول دزدی بوده است، خودش هم رعیت عثمانی است، سپهدار پدر سوختهٔ ایران بر باد ده او را برای آدم کشی اجیر کرده، آورد به ایران، صاحب سه چهار کرور پول (و) مال شد،

حالا هم به جنگ مسلمانان رفته بود (و) مسلمین به درک واصلش کرده مردم می‌گویند این وطن خواه در صورتی که وطنش جای دیگر است، دزد معروف است، در تشییع جنازه او می‌گویند باید وزیر مختار دولت روس و انگلیس را دعوت بکنند و سایر سفرا (را)، معلوم است که آن ها حاضر نخواهند شد، باری گویا بعضی نایب‌های سفارت خانه‌ها برای تماشا با لباس معمولی خودشان آمده بودند که ببینند که ما به چه اندازه بی حس هستیم! باری سه ساعت به غروب نعش را حرکت دادند، گارد سوار، ژاندارمری، چهار عراده توپ در جلوش بود، سه دسته موزیک، ژاندارم‌ها و پلیس هم سر تفنگ‌هایشان گل زرد زده بودند، عکسش را جلوش می‌بردند و اسبش را هم با تفنگ و «موزر»اش، نعش را هم روی توپ گذارده بودند (و) با دست می‌کشیدند، سوار بختیاری ها عقب نعش بودند، سالار فاتح (و) اجزای نظمیه تمام دور نعش بودند، با تشریفات زیادی بردند میدان توپخانه، بعد چهار تیر هم توپ برای ورودش، نظمیه انداخته، از آن جا بردندش خیابان علاءالدوله، گرد و خاک زیادی بود، وقتی که به قبر گذاردند، برای این که گوز نذر قبر بشود، دو تیر توپ دیگر انداختند، تماشاچی زیادی از زن و مرد بودند(و) فحش می‌دادند،باری‌بعدرفتم‌امیریه حضورحضرت‌اقدس شرفیاب بودم تا مغرب.

بعد سوار شده آمدم منزل امیر مفخم، دیشب وارد شده‌اند. علاءالملک (و) امیر مغرز که یک شمشیر تمام مرصع برده بودند برای امیر مفخم دیشب واردش کرده. سردار جنگ (و) مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه هم آمده است.

جمعه ٦ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم منزل ناصرالسلطنه، چند روز است از فرنگستان آمده است، حاجی میر پنج برادر حکیم الملک با مشیرالخاقان (و) برادرش (و) دبیرالسلطان بودند، از آن جا سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله، سید المحققین برادر ناصرالسلطنه که

معمم است بودند. اخبارات تازه این است که آن دهی که در آن جا یپرم راکشته‌اند، تمام اهل آن ده را از زن و مرد (و) بچه و پیر راکشته‌اند...

شنبه ۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل شیخ الرئیس، مشیرالدوله هم آمد. بعد با شیخ الرئیس سوار شده رفتم‌امیریه حضور حضرت‌اقدس، اعلم‌السلطنه واجزای شخصی ومیرزاگشنه‌ها بودند.

اخبارات تازه امروز این است که: اولاً آمدن امیر مفخم چندین شرایط دارد، یکی شمشیری بود که گرفته، یکی (دیگر) سی هزار تومان پول (که)گویا از بابت مخارج سوار می‌خواسته، قبول کرده (و) دادند، (و) یکی عزل وزیر داخله است، یکی دو فقره دیگرهم‌گویا هست‌که هنوزمعلوم نیست. کابینه وزراء هم دربحران است تا بعد چه می‌شود.

دو سه روز پیش شهرت داده بودند و در روزنامه‌های فوق‌العاده نوشته بودند، خدای نکرده، سکته کردن سالارالدوله (و) دستگیرشدن مجلل و تیر باران کردن مجلل. امروز عصری روزنامه فروش‌ها داد می‌زدند «.... سالارالدوله و فرار مجلل» ولی آن چه معلوم می‌شود خبر صحیح هیچ نیست. سردار محتشم که وزیر جنگ است سوار بختیاری خواسته است، خودش هم می‌رود به کمک فرمانفرما ارامنه هم از هر خانه یک نفر داوطلبانه خواسته‌اند که بفرستند به خوانخواهی یپرم

یکشنبه ۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

قدری روزنامه نوشته نماز خوانده، بعد سوار شده رفتم منزل ترجمان الدوله، بعد آمدیم منزل مطبوع الدوله، تا مغرب آن جا بودیم.

دوشنبه ۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

عصری برخاسته، روزنامه نوشته، بعد شیخ الاسلام بروجردی آمد (و) مدتی

صحبت کرد، (بعد) مجدالشریعه، بعد هم مستوفی‌الممالک، (و) معیرالممالک آمدند. تا مغرب بودند.

سه شنبه ۱۰ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل امین السلطان، عصری آن جا جمعی جمع می‌شوند، قمار می‌کنند وکیل السلطنه، اعتصام السلطنه، پسرهای مرحوم اتابک، برادرهای مرحوم اتابک، سعدالملک، مجیرالسلطنه، پسرهای سلطان علی خان وزیر افخم، اعظام السلطنه، بهاءالدوله، جمعی هستند. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم قدری باختم بعد بردم سوار شده آمدم منزل. سرکار معززالملوک هم تشریف آوردند. یک حلقه انگشتر الماس برلیان حضرت اقدس به سرکار معززالملوک ناز شصت قالیچه(ای) که بافته بودند پیشکش کرده بود.

چهارشنبه ۱۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

سوار شده رفتم بازدید آصف السلطنه، غلامعلی خان دائی زنش (و) سالار مقتدر آن جا بودند تا نزدیک غروب، بعد سوار شده رفتم منزل عمیدالملک. جمعی آنجا مشغول بازی بودند.

پنجشنبه ۱۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

اخبارات تازه: نسقچی باشی که سالار محتشم است (و) کشیک چی باشی بود، مدتی است با موثق الدوله میانه‌شان بر هم خورده، موثق الدوله هم دیروز او را معزول کرده است. عصری قدری روزنامه نوشته بعد رفتم منزل مسیو مرنار خزانه‌دار که، نبود. بعد رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شدم.

جمعه ۱۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

صبح سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس رسیدم بعد آمدم منزل عصری سوار شده رفتم منزل سپهدار، صاحب اختیار و منتصرالدوله بودند، بعد اعظام السلطان پسر مرحوم سردار افخم که چندی بود در فرنگستان بود و چند روزی است آمده است، آمد، (بعد) حسینقلی خان نواب آمد، بعد قطب الدوله آمد.

سردار همایون که مدیرالملک رشتی باشد، چند روز قبل در رشت خودش را با «اسید فنیک» مسموم ساخته، دیروز نعشش را آوردند بردند به قم. رشت هم یک ماه قبل آتش گرفته، خسارت زیادی وارد آمد.

باری کابینه وزراء هنوز در حال بحران است، وزراء معلوم نشده‌اند (و) درگفتگو (و) کشمکش هستند.

شنبه ۱۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

رفتم منزل صاحب اختیار، مدتی آن جا بوده، بعد سوار شده قدری در خیابان‌ها گردش کرده، اسماعیل خان ارمنی تحویلدار قزاقخانه دم منزلش بود، (به) اصرار ما را پیاده کرد، صرف قهوه‌ای کرده آمدم منزل. درةالدوله آمد شب را اینجا ماند.

یکشنبه ۱۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

اخبارات تازه: خیلی چیزها می‌گویند، می‌گویند سالارالدوله فرار کرده «کری» ارمنی که که جای پیرم است، می‌گویند کرمانشاه را تصرف کرده است (و) داود خان را کشته، از این مطالب معلوم می‌شود (که) بایست به‌کلّی دروغ باشد آن‌ها حبس که نبودند (که) به این زودی از میانه بروند، دیگر اخبار این است که: شیخ خزعل معزالسلطنه با بختیاری‌ها سخت طرف شده است (و) خیلی از بختیاری‌ها راکشته است. وزراء (هم)

هنوز معلوم نیستند.

دوشنبه ۱۶ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

استراحت شد، عصری برخاسته نماز خوانده، درة الدوله رفت، من هم قدری کتاب نگاه کرده، روزنامه نوشته بعد رفتم بیرون.

سه شنبه ۱۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

هوا به شدت گرم است، توی اطاق که هوا خور دارد، سی درجه است، شب ها هم هوا دَم می‌کند. اخبارات تازه این است که: کابینه وزراء معین شده، صمصام السلطنه رئیس الوزراء، سردار محتشم وزیر جنگ، محتشم السلطنه وزیر داخله، معاون الدوله وزیر مالیه، علاءالسلطنه وزیر معارف و اوقاف و تجارت، ممتاز الدوله وزیر عدلیه، مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف وثوق الدوله وزیر خارجه سر جایش بر قرار است.

از قراری که می‌گویند فرمانفرما وارد کرمانشاه شده است، سالارالدوله فرار کرده است، معلوم نیست کجا رفته است، داود خان را هم می‌گویند کشته شده است ولی من خیلی تعجب می‌کنم، چه طور شد به این زودی آن ها بی جنگ و دعوا فرار کردند.

چهارشنبه ۱۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده، استراحت کرده، عصری رفتم بیرون (بعد) سوار شده رفتیم امیریه، به حضور حضرت اقدس شرفیاب شدیم. بعد رفتم منزل سرکار خاصه خانم دوباره آمدم حضور حضرت‌اقدس. بعد از آنجا آمدم منزل امیرمفخم.

پنجشنبه ۱۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله، جمعی آن جا بودند، بعد آمده منزل صرف

نهار کرده قدری استراحت کرده، عصری برخاسته رفتم بیرون، سوار شده رفتم امیریه حضورر حضرت‌اقدس رسیدم بعضی‌ها امروز عید مولود حضرت فاطمه‌سلام‌الله علیها می‌دانند چنانچه امروز حضرت اقدس عیدگرفته، زن‌های سادات زیادی آمده بودند (و) همه را عیدی داده بودند.

جمعه ۲۰ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل امیر مفخم. خودش نبود، سردار جنگ بود، از قراری که می‌گفت کار بختیاری‌ها در هم است (و) میانه خودشان سخت بر هم خورده است، مثلاً پسر سردار ظفر با پدرش نزاع دارد و پسرها تمکین پدرهایشان را نمی‌کنند. باری سردار جنگ به ایل خانی (گری) بختیاری می‌رود.

شنبه ۲۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم به عزم شمیران، رفتیم زرگنده منزل سپهدار سردار معتمد، نصرت‌الملک و منتصرالدوله بودند. بعد خودش آمد بیرون، صرف نهار کرده، قدری بازی کرده، عصری هم امیر مغرز (و) سردار افخم از شهر آمدند.

یکشنبه ۲۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

آمدیم منزل سپهدار، سپهدار رفت چاله هرز پیش ناصرالملک خداحافظی، این دو روزه می‌رود، تشریف کثیفشان را خواهند برد.

اخبارات تازه این است که: وثوق الدوله از وزارت خارجه استعفا کرده است، کابینه وزراء در واقع در بحران است. زن پیرم آمده است (و) امروز در کلیسا جمع می‌شوند (و) برای او نماز می‌خوانند، بعد به روحش.... می‌کنند! سردار معتمد هم رفته

است شهر (که) از جانب سپهدار به روحش.... بکند! بعد از ظهر سپهدار آمد (و) صرف نهار کرد، بعد از نهار هم قدری بازی کرده، عصری سپهدار هم آمده بیرون رفتیم گردش، خلاصه نیم ساعت به غروب ساعدالدوله که ملقب به سردار کبیر شده است آمد. تا ساعت شش و هفت نشست بازی و صحبت می‌کردیم.

دوشنبه ۲۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

صحب سوار شده آمدیم منزل سپهدار، نزدیک ظهر سوار شده آمدم دِزآشوب منزل مجدالدوله، عصری برخاسته نماز خوانده رفتیم با مجدالدوله سر استخر محمد صادق خانی که حالا مجدالدوله خریده است، استخر را هم تعمیر کرده آب انداخته چادر زده است (بعد) با مجدالدوله سوار شده آمدیم منزل سپهدار امیرمفخم، ناصرالسلطنه و آقا میرزا آقای اصفهانی معروف به مجاهد (که) یکی از آن پدرسوخته‌های نمره اول است (و) حالا مکلا شده است، (و) با امیر مفخم رفته بود، با او هم مراجعت کرده، ملقب به اعتمادالملک شده و حالا در جزء اعیان و اشراف است. (آنجا بودند) باری ناصرالسلطنه با سردار معتمد تخته بازی می‌کردند، نیم ساعت به غروب سوار شده با معتمدالسلطنه آمدیم به شهر.

سه شنبه ۲۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

از امیریه تلفن کرده من را حضرت اقدس احضار فرموده بودند، سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس رسیده، اعلم السلطنه (و) اسماعیل خان میر پنج قزاق خانه بودند. میانه حضرت اقدس و سرکار خاصه خانم قدری گفت و گو است در خصوص خانه، منزل‌های سرکار خاصه خانم کوچک و بد بوده، یعنی منزل‌های بعضی از خانم ها بهتر از منزل های ایشان است، حالا که رفته‌اند در عمارت مخصوص، می‌گویند من از

این جا پا نمی‌شوم تا برای من هم یک جای خوبی درست بکنید، یا این جا را بـه مـن بدهید، آقا هم می‌فرمایند من این جا را به کسی دیگر بخشیده‌ام، باری گفت و گو سخت درگرفته است (و) من را برای اصلاح خواسته بودند، من رفتم منزل سرکار خاصه خانم، تبلیغ رسالات کرده، جواب شنیده، الحق میانه خود و خدای خود، حق به طرف سرکار خاصه خانم است، حضرت اقدس در بعضی مواقع الحق خیلی ظلم می‌کند. باری آمده به حضرت اقدس جواب مختصری عـرض کـرده، یک سـاعت از شب آمـدم مـنزل حشمت السلطنه. اخبارات تازه این است که ناصرالملک امروز رفت به طرف فرنگستان، نهار را قرار بود در قزوین زهر مار کند!

چهارشنبه ۲۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

در این دو سه روزه که من شمیران بودم، آقای علیقلی میرزا هم از حضرت اقدس قهر کرده جا و منزل و زندگی می‌خواهد، رفته بوده است منزل ملکه ایران (و) یک شب آن جا بوده، بعد (او را) ملکه آورده بوده است حضور حضرت اقدس (و) قرار شده بود قراری در کارش بگذارند.

عصری عمادالدوله از طرف «مسیو مرنار» آمد که رسیدگی بکند (و) نوشته‌های ما را ملاحظه بکند برای «حقابه» (بعد) سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله. عباس میرزا هم (که) در واقع ریاست قشون آذربایجان می‌گویند با او خواهد شد در صورتی کـه سپهدار برود، آن جا بود.

پنجشنبه ۲۶ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

رفتیم به ضرابخانه پیش «مسیو مرنار» خزانه دار کـل بـرای گـفت و گـوی آب منزلمان، «مسیو مرنار» ضرابخانه قدیم را دفتر مـالیات خـزانـه داری کـل کـرده است،

وزارت مالیه را منحل کرده است، در «چیزر» منزل دارد ولی صبح‌ها تا بعد از ظهر برای کار می‌آید به ضرابخانه، خود «مسیو مرنار» با صاحب منصب‌های سوئدی خلوت و کار داشت (و) مردم در باغ راه می‌رفتند، هیچ صدراعظمی را به این اقتدار ندیده بودم، بعد از دو ساعت و نیم معطل شدن رفتیم خدمتش شرفیاب شدیم، هر کس عرض حال خود را گفته در کمال بی اعتنائی جوابی شنیده، باری بعد از ظهر سوار شده آمدیم رو به منزل.

اخبارات تازه این است که یک کشتی انگلیسی آمده است به بندرات و خلیج فارس، یک هزار و پانصد نفر هم از قشون هندی در بندرات پیاده کرده مدّتی است ولی تازگی شهرت یافته است و معلوم شد تا به حال وزراء مخفی داشته‌اند.

جمعه ۲۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

«مسیو مرنار» حکم داده بود برای ارباب کیخسرو که یک نوبت به ما آب بدهد تا قرار کار ما داده شود، ارباب جواب داده، خیلی خلقم تنگ شد که نمی‌توانم بنویسم. عصری سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء معاون الدوله، شریف الدوله، صمصام السلطان همدانی بودند.

شنبه ۲۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

سوار شده رفتم در خانه، به هیأت وزراء پیش صمصام السلطنه، مستشارالدوله (و) بعد هم علاءالملک و مؤیدالسلطنه آمده، مؤیدالسلطنه این روزها خیال رفتن به فرنگستان را دارد، باری گفت و گوی زیادی در باب آبِ خانه من شد، صمصام السلطنه به قدر یک خر نمی‌فهمد، قرمساق مستشارالدوله به قدری از خودش راضی است که حساب ندارد، .... هر چه می‌گوئی نمی‌فهمند، باری از آن جا رفتم خانه صمصام السلطنه (و) تا عصری بودم، نزدیک غروب رئیس الوزراء آمد، نظام السلطان، حاجی محمد

تقی بنکدار و صمصام السلطان (و) جمعی بودند.

یکشنبه ۲۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۰

کسل بودم، صرف نهار کرده، استراحت شد، عصری رفتم حمام (و) قدری روزنامه نوشتم.

دوشنبه غره شهر رجب ۱۳۳۰

سوارشده رفتم‌به حضرت عبدالعظیم زیارت،جمعیت زیادی بود،بیشتر زن بودند.

سه شنبه ۲ شهر رجب ۱۳۳۰

پس از صرف نهار استراحت کرده عصری برخاسته نماز خوانده سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم

چهارشنبه ۳ شهر رجب ۱۳۳۰

با حشمت الدوله (رفتیم) خیابان لاله زار، دکان آقا محمود، قدری آن جا بوده بعد آمدم منزل معین السلطان. امروز چون روز جلوس اعلیحضرت سلطان احمد شاه است ادارات دولتی تعطیل کرده‌اند، باری اعلیحضرت سلطان احمد شاه پریروز دوشنبه غره به قصر صاحبقرانیه به ییلاق رفته‌اند.

پنجشنبه ۴ شهر رجب ۱۳۳۰

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، خدمت سرکار خاصه خانم هم رسیده، هر چه کردم میانه حضرت اقدس و سرکار خاصه خانم که بر هم

خورده است اصلاح داده شود نشد، خیلی اوقاتم تلخ شد.

جمعه ۵ شهر رجب ۱۳۳۰

اخبارات تازه: می‌گویند تبریز اغتشاش شده است (و) شجاع الدوله از شهر تبریز بیرون رفته است، سپهدار هم هنوز رفتنش معلوم نیست.

شنبه ٦ شهر رجب ۱۳۳۰

قدری روزنامه نوشته بعد رفتم بیرون، سوار شده رفتم گردش.

یکشنبه ۷ شهر رجب ۱۳۳۰

آجودان حضور آمد، به اتفاق سوار شده رفتیم دربار، در هیئت وزراء به جز محتشم السلطنه هیچ کس نبود، وزراء روزهای شنبه در شهر جلسه دارند و روزهای سه شنبه و پنجشنبه در شمیران، صاحبقرانیه جلسه دارند، روزهای یکشنبه در وزارتخانه‌هایشان روزهای چهارشنبه هم در خانه‌هایشان یا وزارتخانه‌هایشان هستند جمعه و دوشنبه هم تعطیل دارند.

میرزا علی خان[1] هم که معاون نظمیه بود (و) کبکبه ریاست نظمیه را می‌کشید از نظمیه معزول شده است، عصری برخاسته رفتم منزل مستشارالدوله بعد رفتم منزل علاءالملک، سعید السلطنه هم که به فرنگستان رفته بود، چند روز است آمده.

دوشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۳۰

قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، استراحت کرده، برخاسته رفتم بیرون

۱ـ میرزا علی خان سردار فاتح

(بعد) سوار شده رفتم دیدن سعیدالسلطنه، عضدالدوله، سهام‌الملک و اسعدالملک بودند. بعد هم علاءالملک، مکرم الدوله که برادر سعیدالسلطنه و ناصرالسلطنه و سید المحققین که معمم است (و) او هم برادر ناصرالسلطنه و سعیدالسلطنه است آمدند.

سه شنبه ۹ شهر رجب ۱۳۳۰

رفتیم زرگنده منزل سپهدار اعظم، حشمت الدوله و موثق الملک که پیشکار در خانه سپسالار شده است بود. سالار فاتح که از معاونی نظمیه معزول شده است. نظمیه جزء وزارت جنگ شده است.

اخبارات تازه این است که: امروز حاجی علیقلی خان سردار اسعد جمعی را در قیطریه دعوت کرده بوده است از قبیل آقا سید نصرالله، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مخبرالسلطنه، که بایست مجلس شورای ملی را ترتیبش را داد که وکلا را معین بکنند که از چه قبیل باشند، مثل سال اول از طبقه (و) صنف باشند یا از سایر مردم. اکثریت آراء معلوم نشد که نتیجه چه شد ولی «گبرس» از طرف سفارت روس، عصری رفته بوده است پیش سردار اسعد که تو چه کاره هستی؟ تو را به این فضولی‌ها چه، مجلس به تو چه دخلی دارد؟

چهارشنبه ۱۰ شهر رجب ۱۳۳۰

آمدم امیریه حضور حضرت اقدس، دو روز است دست و پایشان سخت درد گرفته است «رماتیزم» تمام بدنشان راگرفته، دکتر «کاشه» که تازه آمده است آن جا بود.

پنجشنبه ۱۱ شهر رجب ۱۳۳۰

رفتم امیریه، امروز فرح الملوک دختر حضرت اقدس را برای اسدالله خان پسر

مرحوم علاءالدوله عقد می‌کنند، عقدکنان محرمانه است، (به جز) یـمین الدوله، مـن، آصف السلطنه، سعدالملک (و) اعلم السلطنه کسی نبود.

جمعه ۱۲ شهر رجب ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله، موثق الملک و صدیق السلطنه که تازه از فرنگستان آمده است آن جا بودند، بعد سوار شده آمدم منزل، تاجر باشی روس آمد با او کار داشتم صرف نهار این جا کرد و رفت. (امشب) چون شب ولادت حضرت مولای متقیان بود. آتش بازی کردند.

شنبه ۱۳ شهر رجب ۱۳۳۰

زلزله سختی شده خیلی اسباب وحشت شد، قدری هـم تـوپ بـرای روز عـید شلیک (کردند)، شاه هم (در) شمیران است (و) گویا ترتیبات سلام بر هم خورده است برای این که: قشون که منفصل است، مالیه (و) مستوفی‌ها منفصل هستند، لشگر نویس که نیست، مشکل است سلامی باشد! بعد تحقیقات کرده تفصیلش را خواهم نوشت. سرکار معززالملوک هم تشریف بردند امیریه، امروز آن جـا مـهمانی است بـرای عـقدکـنان پریروز، از قراری که صحبت می‌کردند، مهمانی مفصلی بوده است.

یکشنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۳۰

دو سال قبل که حکم شده بود هر کس اسلحه دارد بیاورد نظمیه، توقیف بکنند یا این که در منزل یک جائی بگذارند (و) از طرف اداره نظمیه بیایند مهر بکنند، در این دو ساله چند قبضه تفنگ‌های من را توقیف کردند (و) در یک اطاق گذارده، درش را مهر کردند، باری من نوشته بودم به وزارت داخله که از توقیف در بیاورند، چون که همه کس

بی اجازه تفنگ‌هایشان را توقیف در آورده‌اند، باری امروز چهار نفر پلیس آمده بود که ما مأموریم که تفنگ‌ها را ببریم به وزارت داخله، بعد تلفن کردیم به محتشم السلطنه تا پلیس‌ها رفتند.

دوشنبه ۱۵ شهر رجب ۱۳۳۰

عصری برخاسته رفتم منزل صاحب اختیار، اقبال الدوله، معاون الدوله، معاون الملک، اعتضاد الملک، معزالدوله، باصرالسلطنه، باصرالدوله، شیخ الاسلام قزوین و میرزا سلیمان خان بودند....

سه شنبه ۱٦ شهر رجب ۱۳۳۰

رفتم تا دکان سیمون، مراجعت کرده رفتم حمام، عصری قدری روزنامه نوشتم تا نیم ساعت از شب گذشته بیرون بودم. بعد آمدم اندرون

چهارشنبه ۱۷ شهر رجب ۱۳۳۰

رفتم به درِ خانه پیش محتشم السلطنه، برای کار آب منزلمان هنوز در کشمکش هستیم. عصری، قدری روزنامه نوشته سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، سعدالملک، میرزا سلیمان خان (و) جهانسوز میرزا آن جا بودند.

پنجشنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۳۰

از طرف نظمیه آمده بودند (که) چند قبضه تفنگ‌های ما را ببرند، دیروز خود وزیر داخله حکم کرد که بیایند این تفنگ‌ها را از توقیف در بیاورند (و) تحویل ما بدهند ولی می‌خواستند تفنگ‌ها را ببرند، من نگذاشتم.

جمعه ۱۹ شهر رجب ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که بنا بود روز یکشنبه، سپهدار می‌برد رو به تبریز. امروز شهرت یافته است که رفتنش به‌کلی موقوف شده است گویا گفته است (که) من نمی‌روم، از اول معلوم بود که نخواهد رفت.

شنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله، دختر عیال حشمت الدوله راکه دختر برادر ناصرالسلطنه و سعیدالسلطنه باشد، برای نصیر السلطنه پسر محتشم السلطنه عقد می‌کنند چندان عقدکنان رسمی نبود، چون عیال محتشم السلطنه از نوری‌هاست به این جهت نظام الملک (و) بعضی‌ها بودند.

یکشنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۳۰

عصری با آجودان حضور رفتیم منزل حشمت الدوله، سالار پسر علاءالملک (و) مکرم الدوله آن جا بودند. بعد رفتم امیریه حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شدم.

دوشنبه ۲۲ شهر رجب ۱۳۳۰

رفتم امیریه، یکسره رفتم منزل سرکار خاصه خانم، تا عصری آن جا بودم، اخترالدوله به زمین گرم خورده که آتش به جانش افتد، خداوند را قسم می‌دهم به عظمت خودش که به زودی انتقام من را ازش بگیرد، آن چه انتقام داده هنوز متنبه نشده است، این مدتی که در امیریه بوده است نمی‌دانم چه به سرکار خاصه خانم گفته که به کلی خیال تغییر وضع دارد و می‌خواهد از امیریه برود، ایرادات می‌گیرد، اگر چه حق هم به یک اندازه بلکه خیلی دارد ولی ممکن است که اصلاح هم به یک طوری بشود،

خیلی خیالم پریشان است و اوقاتم تلخ است (که) حد ندارد، باری اخترالدوله همین دو روزه تشریف کثیفش را از امیریه خواهد برد (به) خانه خراب شده‌اش!

سه شنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۳۰

سوار شده رفتم دِزآشوب باغ بهاء لشگر که محتشم السلطنه منزل دارد، او را ملاقات کرده سردار جنگ آن جا بود، بعد رفتم به باغ آقا سید محمد که صمصام السلطنه منزل دارد، بعد آمدم منزل مجدالدوله، بعد سوار شده آمدم منزل سپهدار، صاحب اختیار، موثق الملک، معتضدالسلطنه، منتصرالدوله بودند، بعد هم فخرالملک با عزالممالک پسرش آمدند. مشغول باری شدیم تا وقت نهار، بعد از نهار هم بازی کردیم تا عصری.

چهارشنبه ۲۴ شهر رجب ۱۳۳۰

سوار شده رفتم درِ خانه، در عمارت بادگیر، پیش محتشم السلطنه، هنوز گرفتار «حقابه» منزلمان هستیم... سادات هم با یک لباس مخصوص (و) یک کیف که می‌گوید کابینه من است و یک جفت «زنکال» که در پایش است از کرمانشاه آمده است، صحبت‌های عجیب و غریب می‌کرد که منحصر به خودش است.

پنجشنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۳۰

اخبارات تازه خارجه این است که: امپراطور آلمان چند روز قبل آمده بود دیدن امپراطور روس در خاک روسیه (و) در دریا پذیرائی مفصلی شده، چند روز هم با هم بوده‌اند، وزیر خارجه آلمان هم در «پطرزبورغ» است چند روز دیگر هم بناست که پادشاه انگلستان بیاید به ملاقات امپراطور روس، بعد (رئیس) جمهوری فرانسه با وزیر

خارجه‌اش خواهد آمد به دیدن امپراطور روس، خدا می‌داند که چه مقصود دارند از این ملاقات‌ها.

اخبارات داخله: سید کاظم مجاهد که با پیرم و فرمانفرما رفته بودند به کرمانشاه، سید کاظم نامه‌ای نوشته بوده است به والی پشتکوه که همه کاره من هستم بیا من از سر تقصیرت گذشته، تمکین کن، مقصودش فایده بوده است (و) کلاّشی می‌خواسته است بکند والی پشتکوه عین آن نامه را می‌فرستد پیش فرمانفرما که حاکم تو هستی یا سید کاظم؟ فرمانفرما تو سری زیادی به سید کاظم زده (و) حبسش کرده است.

باری نایب حسین هم دور وبر کاشان به مردم زور آورده است (و) به قدر پانصد نفر رفته‌اند در «اکند» روس که پسر حاجی ملک التجار اکند کاشان است و متحصن شده‌اند که ما آسایش و امنیت می‌خواهیم ما را به تبعیت قبول کنید، او هم تلگراف زده بوده است به قنسول اصفهان و از او کسب تکلیف کرده، او هم به «پطرزبورغ» تلگراف زده(و) از آن جا جواب آمده است که اگر از پانصد نفر کم تر باشند قبول نکنید (و) اگر پانصدنفرهستند قبول بکنید(و)تذکره‌بدهید، وتذکره داده‌اند و خودشان را آسوده کرده‌اند.

جمعه ۲۶ شهر رجب ۱۳۳۰

دعاهای روز جمعه را خوانده بعد رفتم حمام، از حمام بیرون آمده امروز را به جائی نرفته تمام را در منزل بودم.

شنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۳۰

دعاهای روز مبعث را خوانده بعد رفتم بیرون، (بعد) قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده استراحت کردم.

یکشنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۳۰

سوار شده رفتم درِ خانه که محتشم السلطنه را ملاقات کنم دیدم بیرون می آید، درشگه‌اش هم نبود، عمادالسلطان که معاون وزارت داخله است و مخبرالملک (و) جمعی با او بودند پیاده آمدیم تا سر خیابان جلیل آباد، بعد سوار درشگه من شده آمدیم خانه محتشم السلطنه او را پیاده کرده بعد آمدم امیریه خدمت سرکار خاصه‌خانم رسیدم بعد آمدم منزل. قدرت السلطنه را امشب برای منجم باشی رشتی عروسی کردند.

دوشنبه ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۰

هوا به شدت گرم است، قدری روزنامه نوشته، بعد سوار شده رفتیم منزل مستوفی الممالک، بعد از آن جا رفتیم منزل خاله بزرگ، ارم سلطان خانم (که) چند روز است سخت ناخوش است. افتخارالسلطنه را انتظام الدوله مطلقه کرده است.

سه شنبه غره شهر شعبان ۱۳۳۰

نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته به جائی نرفتم.

چهارشنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۳۰

صرف نهار کرده استراحت کردم، عصری نماز خوانده رفتم منزل اخترالدوله، درةالدوله را دیده، نیم ساعت از شب رفته مراجعت کردم. چون شب عید حضرت سیدالشهداء بود آتش بازی مختصری کردند.

پنجشنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: امروز سپهدار حرکت کرد و رفت رو به آذربایجان تا

خداوند چه مقدر فرموده باشد. امیر مفخم به حکومت کرمان و سردار جنگ به ایل خانی گری بختیاری دیروز رفتند،

جمعه ۴ شهر شعبان ۱۳۳۰

قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده، بعد حالم کسل شد نوبه دزده کردم.

شنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۳۰

حالم خوب بود، هیچ اعتناء به کسالت نکرده، حالم هم بد نبود، به جائی نرفته، اندرون (بودم). دو ساعت به غروب سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله جمعی آن جا بودند، سپهدار هم وارد قزوین شده است، معتضدالسلطنه هم امروز رفته، عباس میرزاکه ملقب شده است به سالار لشگر، فردا می‌رود، رئیس قشون آذربایجان است.

یکشنبه ٦ شهر شعبان ۱۳۳۰

رفتم منزل مستوفی الممالک، اقبال الدوله (و) یمین السلطنه که پسر حضرت اقدس ظل السلطان باشد (و) چند روز است از اصفهان آمده است، (آن جا) بودند، بعد رفتم منزل معیرالممالک، نبود، عصری هم که می‌خواستم سوار بشوم از این جا با کامرانیه با تلفن حرف زده، حضرت اقدس خودشان اظهار مرحمت فرمودند.

دوشنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۳۰

رفتیم منزل امین حضوری من، افتخارالسلطنه که از انتظام الدوله طلاق گرفته، آن جا نشسته، بعد آمدم رو به منزل سردار شجاع، پشت منزل‌های ما، طرف یخچال یک خانه گرفته است، منزلش آن جاست، تاج السلطنه هم در همین طرف‌ها منزل دارد. باری

سردار مرا دیده تعارف کرد رفتم توی هشتی تا یک ساعت و نیم از شب گذشته آنجا صحبت می‌کردیم.

سه شنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۳۰

آقای سلطان محمود میرزا (و) آقای اعزازالسلطنه آمدند (برای) خداحافظی، خیلی تعجب کردم، گفتند فردا ما می‌رویم به فرنگستان برای تحصیل، بعد معلوم شد که با سعدالملک می‌روند. بعد رفتند امیریه که تذکره بگیرند شب را هم بنا شد اعزازالسلطنه بیایداین جا.سرکارخاصه‌خانم هم‌ازشمیران خواهند آمداین جاکه پیش اعزازالسلطنه باشند.

چهارشنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۳۰

سرکار خاصه خانم سوار شده تشریف بردند به کامرانیه که اعزازالسلطنه را به سلامتی راه بیاندازند، قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، استراحت کردم.

پنجشنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم منزل حشمت الدوله، امروز عصری خواهد رفت به قزوین که با سپهدار برود به تبریز (برای) پیشکاری آذربایجان، از قراری که شنیده‌ام سپهدار هم در قزوین پا دردگرفته است.

جمعه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۳۰

عصری برخاسته نماز خوانده بعد حاجی امین الخاقان و آقا میرزا آقا خان آمده، احوال پرسی کرده، قدری صحبت کردیم.

شنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۳۰

یک ساعت از شب گذشته معیرالممالک آمد، مدتی صحبت کرد، در واقع آمده (بود) خداحافظی بکند، چند روز دیگر خواهد رفت به فرنگستان، فخر تاج دخترش را هم خواهد برد، فخر تاج را ملکه جهان خواسته است برای مصاحبت، حضرت اقدس هم یک هزار تومان خرجی داده که برود. حضرت اقدس ازکامرانیه تلفن احوالپرسی کردند، من و معیرالممالک را پای تلفن خواستند، تأکید به معیرالممالک کردند که زودتر برود (و) فخر تاج را زودتر برساند به ملکه که تنهاست.

یکشنبه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۳۰

حالم بد نیست. اگر بگذارند راحت (باشم)، چه دوستان و چه دشمنان، یعنی دشمنان که به لباس دوستی هستند از مار بدتر هستند، حواله شان با خدا!

دوشنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۳۰

یک کاسه فلوس مفصلی صرف شد، بعد آمدم بیرون، حاجی امین الخاقان بودند، بعد معین السلطان از شمیران آمده بود.

سه شنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۳۰

خاله مادری چندی بود ناخوش بود، دیروز مرحومه شده، سوار شده رفتیم سر ختم به آجودان حضور، عماد حضور قوام دفتر (و) پسرهایش بودند بعد آقای مستوفی الممالک آمد ختم را جمع کرد. عصری رفتم به حضرت عبدالعظیم برای زیارت. جمعیت زیادی بود.

اخبارات این جا: امروز یک نفر سارق قمی (را) که مدت‌هاست مشغول دزدی و

آدم‌کشی بوده (و) مدت هاست می‌خواستند دستگیرش بکنند (و) نمی‌شد، دو روز پیش گرفته، امروز در گار حضرت عبدالعظیم تیر بارانش کردند.

چهارشنبه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۳۰

اخبارات این چند مدت این است که می‌نویسم: اولاً مدتی است شاهسون‌ها با روس‌ها جنگ می‌کنند، از قرار می‌خواستند شاهسون ها مهاجرت به خاک عثمانی بکنند، گویا شاهسون‌ها تسلیم شده می‌گویند ماشاه می‌خواهیم. میانه حاجی صمد خان شجاع الدوله با سپهدار که بر هم خورده. از قراری که می‌گویند اهل تبریز سپهدار را جواب کرده‌اند که ما تو را نمی‌خواهیم، سه چهار روز است که شهر تبریز بازارهایشان را بسته (و) گویا یک چلواری را نوشته مهر کرده‌اند که ما اعلیحضرت محمد علی شاه را می‌خواهیم، قنسول روس هم ممانعت نکرده است، یک روایت دیگر می‌گویند سپهدار در قزوین مجاهد جمع می‌کند (و) می‌خواهد یکمرتبه به طهران به طور قهر و غلبه وارد بشود، باری از این شهرت‌ها زیاد است.

مغرب سوار شده رفتم منزل امین السلطان که عصرها حضرات جمع می‌شود (و) بازی می‌کنند، تا یک ساعت و نیم از شب گذشته آن جا بودم، هیچ پول نداشتم، دو تومان پول قرض کرده با او بازی کرده، مبلغی برده، سوار شده آمدم منزل. اخبارات تازه این که امپراطور ژاپن مرده است.

پنجشنبه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۳۰

سوار شده برای شمیران، اول آمدم زرگنده منزل حسن خان بعد سوار شده آمدم کامرانیه، خدمت سرکار خاصه‌خانم رسیده صرف نهار کرده عصری رفتم حضور حضرت‌اقدس. می‌خواستم‌مراجعت بکنم مقررفرمودند چند شبی رادرحضورشان بمانم.

جمعه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۳۰

سوار شده رفتم دِزآشوب، منزل محتشم السلطنه، جمعی آن جا بودند عدل الدوله، معتمدالدوله منتصرالدوله. معتمدالدوله حاکم تنکابن شده است و بهاءالملک و عنایت السلطنه که تازه از فرنگستان آمده‌اند.

عصری در رکاب حضرت اقدس، سوار شده رفتیم منظریه.

شنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۳۰

عصری حضرت اقدس شرفیاب شده، قدری صحبت کرده، معزز، اخوی هم از شهر آمده کاغذ سفارشی از طرف حضرت اقدس، به ژنرال بریگاد قزاق گرفته که در جزء قزاق باشد.

یکشنبه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۳۰

سوار شده رفتم صاحبقرانیه دربار، منزل موثق الدوله (که) از او و حاجب الدوله دیدن نمایم، رفتم در باب، (دیدم) چادر زیادی زده‌اند در درباب، حضرات در چادر بودند، حاجب الدوله، آصف السلطنه، امین السلطنه، میرزا علی اکبر خان نقاش باشی، (و) کمال الملک یک پرده شکل موثق الدوله (را) خیلی خوب ساخته بود، نهار را هم موثق الدوله مارا به زور نگاه داشته، بعد از نهار آمدم کامرانیه، عصری حضرت اقدس سوار شده با ظل السلطنه علیقلی میرزا (و) آقا سید علی جمارانی سوار شده رفتیم به فیروز آباد، ظل السلطنه دو دستگاه عمارت مفصلی ساخته است (و) مبله کرده است، پیانو و اسباب زیادی ترتیب داده است.

دوشنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۳۰

یک ساعت به غروب سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه، نبود، مراجعت کرده

آمدم سر استخر دِزآشوب که مجدالدوله عمارت می‌سازد، قدری با مجدالدوله صحبت کرده، رکن الدوله هم بود. بعد آمدم کامرانیه رفتم اندرون.

سه شنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۳۰

سوار شدم آمدم زرگنده منزل حسن خان بعد آمدم رو به کامرانیه، به دز آشوب که رسیدم گفتند حضرت اقدس منزل مجدالدوله است، پیاده شده رفتم شرفیاب شده، ظل السلطنه هم بودند، صمصام السلطنه رئیس الوزراء هم بود. غروب در رکابشان سوار کالسکه شده آمدم کامرانیه.

چهارشنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۳۰

رفتم حضور حضرت اقدس، ظل السلطنه با علیقلی میرزا و اعتضادالخاقان رفتند زرگنده پیش وزیر مختار، چون فردا به سلامتی علیقلی میرزا با اعتضاد الخاقان با معیرالممالک خیال رفتن به فرنگستان را دارند برای تعطیل، امروز رفتند به سفارت برای خداحافظی، بعد مراجعت کردند عصری رفتم حضور حضرت اقدس، بعد سوار شده رفتیم قیطریه منزل سردار اسعد، صحبت از نان شهر بود، چندین روز است که عمل نان شهر خیلی مغشوش است و حال این که سر خرمن است، خیلی عمل نان مغشوش است، امروز زن ها در شهر اجماع کرده خیلی فضاحت کرده بودند، در خانه حاکم ریخته بودند، گویا از قرار درِ حانه رفته و فحش زیادی داده(اند) به وزراء، و توپ مروارید را سنگ زده‌اند، باری از منزل سردار اسعد آمدم دِزآشوب منزل فخرالملک، باغ پائین زنبورک چی باشی. را مدتی است خریده است (و) آن جا منزل دارد. بعد آمدم کامرانیه

پنجشنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۳۰

(با)حضرت اقدس سوارشده رفتیم فیروزآباد ظل السلطنه، تا مغرب آن جا بودیم.

جمعه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۳۰

سوار شده رفتم دِزآشوب منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء نبود، در مجدآباد مهمان ناصرالسلطنه بود، بعد رفتم منزل وزیر داخله، او هم (در) امامزاده قاسم منزل ظهیرالاسلام مهمان بود، بعد با مجدالدوله رفتیم سر استخرش.

شنبه ۲٦ شهر شعبان ۱۳۳۰

عصری رفتم بیرون، امشب عید اعلیحضرت سلطان احمد شاه است، در دربار صاحب قرانیه چراغانی و آتش بازی مختصری هم شد.

یکشنبه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۳۰

سوار شده رفتم صاحبقرانیه، دربار، جمعیت زیادی بودند، سفرا هم دسته دسته می‌آمدند برای شرفیابی، در تالار بزرگ جمعیت وزراء جمع بودند، بعد در اطاق جنب تالار بزرگ حضور اعلیحضرت همایونی مشرف شده، حضرت ولیعهد (و) اعتضادالسلطنه بودند. اظهار مرحمت فرمودند، گویا سلام را هم موقوف کردند، یعنی همین طور سلام خواهد شد (و) وزراء با لباس رسمی و صاحب منصب‌های قزاق رژیمان شرفیاب می‌شوند توی اطاق، بعد از جلو یک دسته سرباز و قزاق می‌گذرند آن ها هم دفیله می‌کنند، بعد هم اعلیحضرت با شاهزادگان صرف نهار می‌کنند. امشب هم در سلطنت آباد مهمانی است، سفرا و ایرانی‌ها زیاد هستند، یک صد نفر سر شام هستند، چهار صد نفر گویا سواره دعوت دارند، مهمانی را هم رئیس الوزراء می‌کند، مدتی است (که) مشغول تهیه و تدارک هستند. آتش بازی مفصل و چراغانی کرده‌اند.

دوشنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۳۰

عصری سرکار معززالملوک تشریف بردند زرگنده منزل نگارالملوک عیال

سعدالملک که از آن جا به سلامتی به شهر بروند، همین دو روزه به سلامتی آقای علیقلی میرزا اعتضادالخاقان میروند به فرنگستان، نیم ساعت به غروب مانده حضرت اقدس بیرون تشریف آوردند شرفیاب شده مرخصی گرفتم سوار شده آمدم روبه شهر در بین راه رفتم منزل محتشم السلطنه نبود، بعد رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء.

سه شنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۳۰

معزز اخوی که سپردیمش در جزء قزاقخانه با لباس قزاقی آمد (و) مدتی صحبت کرد، به حال تب عصری رفتم حمام، شب تب قطع شد، دعاهای شب اول ماه را خوانده استراحت کردم.

چهارشنبه غره شهر رمضان ۱۳۳۰

به‌واسطه کسالت و تب و نوبه روزه نبودم، دعاهای اول ماه را تماماً خوانده، خوابیدم.

پنجشنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۳۰

امروز هم روزه نیستم، نزدیک ظهر آمدم بیرون لب جوی آب که می‌رود (به) مسجد نشسته، قدری روزنامه نوشته بعد استراحت کردم نیم ساعت از شب گذشته دعاهای شب جمعه را خوانده بعد گفتند سردار شجاع آمده، رفتم بیرون. قدری با او صحبت کردم.

جمعه ۳ شهر رمضان ۱۳۳۰

دعاهای روز جمعه را خوانده، بعد آقای علیقلی میرزا و اعتضادالخاقان آمدند خداحافظی، آن ها هم روزه نبودند، عصری رفتند امیریه که اسباب هایشان را بردارند و

بروند مهرآباد (و) شب به سلامتی با خان معیرالممالک بروند رو به فرنگستان

شنبه ۴ شهر رمضان ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: شیراز گویا چند روز است (که) دوباره بر هم خورده است، اگر چه اردوی مخبرالسلطنه چند روز است (که) نزدیکی حضرت عبدالعظیم زده‌اند ولی خودش هنوز در شهر است (و) حرکت نکرده است. حاجی صمد خان شجاع السلطنه هم که در تبریز است در این دو سه روز دو نفر را به دار زده است، سپهدار هم در زنجان است (ولی) در خود شهر زنجان وارد نشده است، در نزدیکی شهر اردو زده است، میانه سپهدار با شجاع الدوله بر هم خورده تا بعد چه شود. باری طهران هم که کار نانش در کمال سختی است، از حالا روزی یکصد خروار از انبار گندم بیرون می‌آوردند و به خبازها می‌دهند (در) شمیران که هیچ نان گیر کسی نمی‌آید، گوشت و سایر ارزاق (هم) در نهایت گرانی است، برنج خرواری شصت تومان!

یکشنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۳۰

چند روز است (که) روزها گرم است ولی شب‌ها بد نیست، امروز هم روزه نیستم، حالم الحمدلله بهتر است.

دوشنبه ٦ شهر رمضان ۱۳۳۰

امروز هم روزه نیستم. عصری قدری روزنامه نوشته بعد رفتم بیرون.

سه شنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: دوباره خروج سالارالدوله در کردستان با مجلل

کردستانی (که) با فرمانفرما مشغول جنگ است، شهر کردستان هم گویا در تصرف سالار الدوله است، سالار الدوله هم به خودش خطاب اعلیحضرت می‌کند. و فرامین مهر می‌کند (و) بالای دستخط‌های خودش را مهر می‌کند، دیگر از اخبارات تازه عزل ظفرالسلطنه است از حکومت مازندران، امیر اسعد پسر سپهدار هم (به) پدرش یاغی شده است (و) سر راه‌های تنکابن و کلاردشت آدم گذارده است و استعداد جمع کرده، از طرف قزوین هم آدم سر راه‌ها گذاشته است، معتمدالدوله که حاکم شده است در تهران سرگردان است، باری ناصرالملک هم از فرنگستان به وزراء تلگراف زده است که از قرار یکه شنیدم شما وزراء بر ضد من هستید، (و) بر ضد من مجلس دارید، پول ها را که خورده است؟

چهارشنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۳۰

رفتم کامرانیه حضور حضرت اقدس، فتول خان کجوری مظفرالممالک آمده، صحبت از پارسال که در استرآباد با اعلیحضرت محمد علی شاه بودند می‌کردند تا یک ساعت به غروب، بعد از افطار سوار شده آمدم رو به شهر در دز آشوب (رفتم) منزل مجدالدوله، بعد صمصام السلطنه رئیس الوزراء آمد با صدرالسلطنه، صدرالسلطنه مدتی است ندیم و انیس و مونس رئیس الوزراء شده (است).

پنجشنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۳۰

نزدیک ظهر از خواب برخاسته، نماز و قرآن خوانده، قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

جمعه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۳۰

نزدیک ظهر از خواب برخاسته قرآن و نماز خوانده دو ساعت به غروب رفتم در

مسجد سپهسالار قدری راه رفته، میرزا احمد خان پسر مرحوم اتابک بود، با میرزا غزیز الله، سوار شده رفتیم به‌گار ماشین که برویم به حضرت عبدالعظیم بعد معلوم شد ماشینی که می‌رود، دو ساعت از شب مراجعت می‌کند، فسخ عزیمت کرده از آن کوچه‌ها انداختم رفتم منزل عماد حضور. در احوال‌پرسی فاطمه خانم همشیره.

شنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۳۰

افطار کرده سوار شده رفتم منزل اعتصام السلطنه، شب‌ها آن جا جمع می‌شوند برای بازی، پسرهای مرحوم اتابک، وکیل السلطنه، با برادرهای مرحوم اتابک، جمعی هستند بازی «باکارا» می‌کنند. قدری بازی کرده آمدم منزل.

یکشنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۳۰

بر حسب دعوت اختر الدوله با سرکار مغزالملوک سوار شده رفتیم منزلشان به روضه، افتخار السلطنه هم بودند.

دوشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۳۰

مشغول قرآن و دعاهای هر روز شده، منصور الحکماء آمد و رفت، قدری روزنامه نوشته افطار کردم.

سه شنبه ۱۴شهر رمضان ۱۳۳۰

اخبارات تازه: سپهدار در «باسمنج» است (و) هنوز وارد تبریز نشده است، اعیان و اشراف و علمای تبریز از او دیدن کرده، شجاع الدوله هم چند منزل استقبال کرده بوده است. بعد سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده تا وقت افطار در

حضورشان بودم، عصمت الملوک عیال آقای مستوفی الممالک هم در حضورشان بود.

اخبارات تازه این است که: دیروز وزیر مختار روس با دستگاه زیادی رفت به طرف لار، کلاردشت و مازندران، هرمز میرزا (و) دو نفر از «کاپیتان» های قزاقخانه و یک نفر از نمایندههای سفارت رفتهاند، ده نفر قزاق روسی و شصت نفر قزاق ایرانی (و) هفتاد مال بند دار.

چهارشنبه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۳۰

ظهر از خواب برخاسته دعا و قرآن و نماز خوانده تمام روز را در منزل بودم.

پنجشنبه ۱٦ شهر رمضان ۱۳۳۰

سحری نخورده روزه گرفته، حالم کسل بود، باری قرآن و نماز خوانده قدری روزنامه نوشته، بعد عصری سوار شده رفتم گردش، شب هم عبد الوهاب خان رشتی آمد او رفت شیخ رضای وکیل عدلیه با میرزا باقر خان برادرش که همشیره، خاصه خانم را پارسال گرفتهاند آمدند.

جمعه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۳۰

دعاهای جمعه و قرآن خوانده، غسل جمعه را هم توی حوض کرده، دوباره استراحت کردم.

شنبه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۳۰

عصری، قدری روزنامه نوشته بعد رفتم حمام، بعد رفتیم در مسجد، جمعیت از هر قبیل توی صحن مسجد راه میرفتند و صحبت میکردند. شاهزاده یمین الدوله،

سردار شجاع، مجلل الدوله بودند. آمدم منزل اعمال شب احیاء شد تا صبح.

یکشنبه ۱۹ شهر رمضان ۱۳۳۰

با آقا میرزا آقا خان و میرزا عزیز الله رفتیم کافه (شیکی) که سر خیابان لاله‌زار (که) صدیق حضرت درست کرده است، خیلی خوب و مرتب است، خوراک، بستنی، فالوده، شیرینی، میوه، چائی، قهوه، شکلات (و) همه چیز، تمیز و پاک و مرتب است. بعد از آنجا رفتم منزل اعتصام‌السلطنه اوضاع بازی است پسرهای اتابک و جمعی آن جا هستند.

دوشنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۳۰

به رسم معمول بیدار شده، نماز و قرآن و دعا خوانده، عصری رفتم مسجد سپهسالار. آمدم منزل مشغول دعاها و اعمال شب بیست‌ویکم شدم تا صبح.

سه شنبه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۳۰

شب بعد از افطار حاجی امین الخاقان (و) مشیر دیوان آمدند، امروز در مسجد شاه میانه پلیس و ژاندارمری دعوا شده (است).

چهارشنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: کرمانشاهان بر هم خورده است، فرمانفرما هم در کردستان است، سالارالدوله هم در نزدیکی‌های کردستان است، یار محمد خان کرمانشاه را متصرف شده است (و) چند چیز پیشنهاد کرده است:

اول عزل ناصرالملک از نیابت سلطنت، دوم باز شدن مجلس شورای ملی، معلوم

نیست به حکم کی وارد کرماشاه شده است، فرمانفرما هم سرگردان است (و) یار محمد خان خودش بشخصه کار فرمائی می‌کند، اجزای فرمانفرما هم فراری شده‌اند، سهام الدوله نایب الحکومه در قنسول خانه کرمانشاه از ترس یار محمد خان متحصن است، باری سردار اسعد هم خیال رفتن به بختیاری را دارد (و) چند نفر از نطاقین را هم تحریک کرده بود و چند روز در مسجد شاه نطق کرده بودند که، ای مردم سردار اسعد می‌خواهد برود، نگذارید برود، چنین و چنان در حق شماها کرده است، در واقع پدرتان را در آورده است، اگر دردی دارید (دوا) از او بخواهید، مردم هم تماماً دست زده، محلی نگذارده، نطاقین خفیف شده(اند) بختیاری‌ها هم در میانه خودشان، در ایلشان با هم ضدیت دارند. پسرهای سپهدار هم که سخت بر ضد پدرشان هستند (و) با بختیاری‌ها همراه هستند، حکومت تنکابن را هم دادند به اقتدارالسلطنه پسر سپهدار فوج قزوین (و) سواره خواجه وند را هم دادند.

پنجشنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۳۰

با صدرالسلطنه رفتیم دز آشوب، منزل رئیس الوزراء، هیأت وزراء جمع بودند، میرزا محسن ز... برادر صدرالعلمای جا.... حاجی محمد تقی بنکدار، حاجی حبیب، آقا سید محمد صراف، تمام این پدرسوخته‌های ایران خراب کن وطن بر باد ده، آمده بودند، معلوم نشد، دیگر چه مقصود دارند.

اخبارات تازه این است که: میرزا ابوالقاسم خان منشی باشی سفارت روس که مدت‌ها بود مرض سل داشت دیروز مرحوم شد او را در امامزاده صالح دفن کردند، وزیر مختار روس هم که رفته است به طرف «دونا» و «کلاردشت» برای شکار، یک خرس (هم) زده (و) فرستاده است (که) پوستش را درست بکنند.

جمعه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: علمای تهران بی‌حیاهای بی‌شرم تلگرافی به ناصرالملک زده‌اند که چرا مراجعت نمی‌کند، مملکت بی صاحب است. دیگر این که میرزا عبدالله واعظ، چون سر منبر حرف‌های خوب می‌زد (و) کفر نمی‌گفت، ارامنه (به) تحریک صدرالعلماء و میرزا محسن برادرش از نظیمه باز خواست کرده بودند که منبعد از این حرف‌ها نزنند.

باری نماز خوانده سوار شده رفتم خانه میرزا ابوالقاسم خان منشی باشی سفارت روس، سر ختم، وقتی که من رسیدم ختم را جمع کرده بودند، صمصام السلطنه رئیس الوزراء (و) محتشم السلطنه (و) یمین الممالک بودند، چون همشیره محتشم السلطنه عیال منشی باشی بود، میرزا عبدالله خان پسرش با یک پسر دیگرش هم بودند، میرزا عبدالله خان از زن دیگر است، ده دوازده اولاد دارد. بعد با میرزا احمد خان و پسر وکیل السلطنه سوار شده آمدیم منزل اعتصام السلطنه، حضرات قمار بازها جمع بودند. ما هم داخل شدیم.

شنبه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۳۰

عصری سوار شده رفتم درِ خانه در عمارت بادگیر، پیش محتشم السلطنه، بعد رفتم در بازارها، آن جا ها را (تماشا کرده) آمدم منزل.

اخبارات تازه این است که: اصفهان گویا شلوغ شده است، از قراری که می‌گویند ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه آن جاها را شلوغ کرده است، بعضی ها هم می‌گویند اصفهان را متصرف شده است. کرمانشاه را هم که می‌گویند یار محمد خان از جانب سالارالدوله متصرف شده، بعضی‌ها می‌گویند سالارالدوله هم خودش به کرمانشاه در این دو روز وارد شده یا می‌شود. ظفر السلطنه که از مازندران معزول شده است چند روز است وارد طهران شده است.

یکشنبه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۳۰

به جائی نرفتم، خیال شمیران داشتم ولی باز کسالت مانع شد.

دوشنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۳۰

عصری سوار شده رفتم دز آشوب سر استخر مجدالدوله، سردار ناصر، فخرالملک، سردار افخم و مجدالسلطنه پسر مجدالدوله آن جا بودند. بعد آمدم کامرانیه حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شدم.

جمعه غره شهر شوال ۱۳۳۰

دعاهای روز اول ماه، روز عید و روز جمعه را خواندم، باری این سه روز تمام را در کامرانیه بودم. گاهی حضور حضرت اقدس مشرف می‌شدم، یک شب هم رفتم دربار پیش موثق الدوله.

باری با ظل السلطنه سوار شده رفتیم حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده، تبریک عید راگفته، سلام تمام شده بود و اعلیحضرت همایونی در زیر درخت‌های بید بودند (و) عمله خلوت در حضورشان بودند، عیادتی هم از موثق الدوله کرده، مراجعت کردیم. آصف السلطنه در حضور حضرت اقدس بود. سهم‌الملک پسر مرحوم علاءالدوله که تازه داماد حضرت اقدس بود شده است از شهر آمده بود، مرخصی حاصل کرده آمدیم رو به شهر سرکار خاصه خانم هم چون قدری کسل هستند آمدند شهر که دوشب در منزل ما باشند (و) خودشان را به حکیم‌های فرنگی نشان بدهند.

شنبه ۲ شهر شوال ۱۳۳۰

سرکار خاصه خانم تشریف برده بودند حکیم، مراجعت کردند به جائی نرفته، قدری روزنامه نوشته، مشغول پذیرائی ایشان بودیم.

یکشنبه ۳ شهر شوال ۱۳۳۰

امروز هم تمام (روز) را در منزل بودم، به جائی نرفتم.

دوشنبه ۴ شهر شوال ۱۳۳۰

آجودان حضور آمده، صحبت می‌کرد، به قدر یک ماه بود با مستوفی الممالک (و) صاحب اختیار (و) اقبال الدوله رفته بودند به شکار به طرف جاجرود و لواسانات (و) لشگرک، به قدر ششصد کبک و بلدرچین زده بودند. رفتم قدری بازی کردم.

سه شنبه ۵ شهر شوال ۱۳۳۰

عصری رفتم منزل مستوفی الممالک نبود، رفتم منزل اعتصام السلطنه، چند روز است سخت ناخوش است، اندرونش خوابیده، (در) بیرونی هم قماربازها جمع بودند.

چهارشنبه ٦ شهر شوال ۱۳۳۰

رفتم در خانه که وزیر داخله را ملاقات کنم ممکن نشد، بعد رفتم منزل مستوفی الممالک، بعد آمدم منزل اعتصام السلطنه باز حضرات قماربازها جمع بودند قدری بازی کردم اخبارات تازه این چند روز این است که: اخبارات کرمانشاه مختلف است، خبر صحیح نیست، تلگراف گویا حرف نمی‌زند ولی بعضی‌ها می‌گویند جنگ است، بعضی ها می‌گویند که سالارالدوله در کرمانشاه بود، آمده‌اند کرمانشاه را از او گرفته(اند) و دوباره رفته است به کردستان. شیراز هم که مغشوش است، مخبرالسلطنه در اصفهان مانده است، از قرار خود اصفهان هم مغشوش است، آذربایجان هم که سپهدار ورود کرد، صمد خان شجاع الدوله چندین شرائط با او کرد، اول این که اشخاصی که با خودش آورده مصدر کار نشوند، حشمت الدوله هم چند روز است مراجعت رو به

طهران کرده است، سپهدار هم وضع را جور دیگر دیده (و) شجاع الدوله را نایب الحکومه با لاستقلال آذربایجان کرده است، خود سپهدار هم در «باغ میشه» در واقع بیرون شهر تبریز منزل دارد، در واقع سپهدار هیچ کاره است. ناصرالملک هم رفته است به لندن، یک مجلسی چند روز دیگر در لندن منعقد خواهد شد برای ایران، که در واقع تکلیف ایران معلوم (خواهد) شد، ناصرالملک هم رفته برای آن مجلس، گفته‌اند یک نفر وزیر مسئول هم باید از ایران باشد، ممتازالسلطنه وزیر مختار فرانسه را هم وزیر معارف و اوقاف کرده با خودش برده که کار انگلیس ها را درست بکند، در واقع نوکر آن ها بشود، بیاید به زور آن‌ها ایران، ماهی ده هزار تومان را بگیرد. قطب الدوله هم دو روز است آمده به طهران، اول از برای این که برای ناصرالملک کار بکند، دوم از برای این که هر کس نایب السلطنه شد، این همه کاره بشود، کار وزراء هم که مغشوش (است)، هیچ کس تکلیف خودش را نمی‌داند.

پنجشنبه ۷ شهر شوال ۱۳۳۰

رفتم شمیران به کامرانیه، حضور حضرت اقدس بعضی پیغامات دادند که بروم به سفارت روس (و) وزیر مختار را برای یک روز ناهار دعوت بکنم، (سوار درشگه شده حرکت کردم درشگه خراب شد پیاده به منزل مجدالدوله رفتم سوار درشگه او شده رو به سفارت حرکت کردم)وزیر مختار رفته بود سر نهار، موقع ملاقات نبود، عصری دوباره آدم سفارت «گبرس» را ملاقات کرده، سوار شده آمدم، بین راه سر استخر مجدالدوله پیاده شده، از آن جا سوار اسب مجدالدوله شده آمدم کامرانیه، شب هم «مسو مرنار» خزانه دار کل مدتی در حضور حضرت اقدس بود.

جمعه ۸ شهر شوال ۱۳۳۰

آمدم شهر رفتم منزل اعتصام السلطنه، عیادتی کردم، حالش خوب نیست، عیالش

که دختر مرحوم اتابک است برای این که اعتصام السلطنه دختر حشمت الممالک را گرفته (و) از او اولاد پیداکرده است قهر است (و) در شمیران است و هیچ نیامده احوالی از اعتصام السلطنه بپرسد، حالا دختر حشمت الممالک از او پرستاری می‌کند، بعد رفتم پیش تاج الدوله، از او هم احوالی پرسیده بعد با محمد صادق میرزا سوار شده آمدم کافه شیک یک ظرف خوراک خورده، خیلی اسباب (و) وضع کافه نظیف و تمیز (و) راستی شیک است.

امروز سوارهای بختیاری را در میدان مشق سان دیدند که حقوق بدهند، خیلی سوار زیادی اجاره کرده بودند، یعنی پول داده بودند کلاه بختیاری سرشان گذارده بودند (و) به اسم سوار بختیاری سان داده بودند، «مسیومرنار» فهمیده بوده است (و) تمسخر کرده بوده است.

شنبه ۹ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل اعتصام السلطنه، حضرات قماربازها جمع بودند، خازن الدوله، اعظام السلطنه، مشیر تجار، عضدالسلطنه...

یکشنبه ۱۰ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه، جمع کثیری آن جا بودند، بعد محتشم السلطنه آمده قدری با مردم حرف زده صدارت مآبانه سوار شد و رفت به درِ خانه.

اخبارات تازه این است که: ناصرالملک که می‌خواست برود به لندن (و) ممتازالسلطنه را هم که در پاریس وزیر اوقاف و فوائد عامه کرده بود که با خودش به لندن ببرد، دولت انگلیس نپذیرفتش، وزیر خارجه دولت روس هم که رفته است به لندن امروز با وزیر خارجه انگلیس و سایر وزرای دولت انگلیس ملاقات خواهد کرد (و)

گفت و گو در باب ایران خواهد شد، چهار فقره مذاکرات خواهد شد، بعد اعلیحضرت ژرژ، پادشاه انگلیس را ملاقات خواهد کرد (و) گفت و گو در باب ایران خواهد شد، بعد اعلیحضرت ژرژ پادشاه انگلیس را ملاقات می‌کند تا چه مقدر باشد.

اخبارات داخلی: سالار الدوله از کرمانشاه رفت به کردستان سوارهای بختیاری هم بی اجازه از کرمانشاه حرکت کرده آمدند (و) تلگراف زده‌اند که ما برای مشروطه جنگ می‌کردیم حالا مشروطه نیست، اولیای امور به ما وعده داده بودند که مجلس را زود باز بکنند، خود ما هم همراهی کردیم، در مجلس را بستند، حالا خوب است باز بکنند. «کری» ارمنی هم گویا می‌آید رو به طهران، سهراب خان رئیس نظمیه که ارمنی پدرسوخته(ای) بود، از ریاست نظیمه معزول شد، نظمیه را دادند (به) صاحب منصب سوئدی، شیراز سخت مغشوش است (و) مخبرالسلطنه در اصفهان است، آن جا هم مغشوش است، حسین زاده هم راه خراسان را می‌چاپد، می‌گویند تا دهنه خود را هم تصرف کرده است، امیر اعظم را هم می‌گویند با حسین زاده همدست است (و) آن جا ها را می‌چاپد، میانه امین مالیه با اهل شهر سمنان و دامغان بر هم خورده (و) زد و خوردی شده است و چندین نفر کشته شده است، امیر مفخم بختیاری هم که حاکم کرمان شده است دربین راه با عرب‌های بهارلو زد و خوردی کرده است از بختیاری‌ها هم خیلی کشته شده است، مخصوصاً از خان زاده‌هایشان چند نفری هم از ایل «بهارلو» دستگیر شده‌اند، امیر مفخم مؤمن مقدس، به قدر دو کرور به قول خودش اموال از سارقین پس گرفته است، خدا می‌داند چه کرده است، آن چند نفری را هم که به دست آورده، این مرد مؤمنِ با خدا، هر فرسخی یکی را بین راه گچ می‌گیرد، (و) اموالشان را هم در جزء بیت المال می‌خورد. (در) مازندران هم چند روز است علی شاه قزاق خروج کرده و شلوغ کرده است. تبریز هم از قراری که معتمد بقایا از آدم بی غرضی کاغذ داشت تبریز و آذربایجان درکمال نظم و نسق است (و) هر کس به کار خودش است.

دوشنبه ۱۱ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء چندی است از شمیران آمده از او دیدن (کردم) خانه‌های مرحوم حسام السلطنه را خریده است (و) آن جا منزل دارد، بعد برخاسته آمدم منزل سردار اسعد، آن جا جمعی بودند، میرزا احمد خان، میرزا حسین خان منشی سفارت اتریش، معین السلطان، احیاءالملک....

اخبارات شهری این است که: قطب الدوله که با والاحضرت رفته بود چند روز است آمده برای کار چاق کنی، دیگر این که دیروز فخرالملک در بازار می‌رفته است و به خانه‌اش، پلیس برای سه تومان عقب مانده پول نواقل او را از اسب کشیده بود پائین....

سه شنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شدم رفتم عشرت آباد، دیدن ملکه ایران، مغرب مراجعت کرده رفتم منزل افتخارالسلطنه.

چهارشنبه ۱۳ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شده رفتم کامرانیه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم بعد رفتم اندرون خدمت سرکارخاصه‌خانم اشرف السلطنه چند روز است این جاست. بعد نماز عصر را خوانده، بر حسب دعوت سفارت انگلیس در رکاب حضرت اقدس سوار کالسکه شده با ظل السلطنه و اقتدارالسلطنه رفتیم قلهک برای تماشای اسب دوانی، سفرا تماماً با زن و بچه‌هایشان بودند، موزیک هم می‌زدند.

پنجشنبه ۱۴ شهر شوال ۱۳۳۰

به جائی نرفته در منزل بودم، عصری سوار شده رفتم گردش، رفتم منزل اخترالدوله احوالی از درةالدوله پرسیده مراجعت کردم.

جمعه ۱۵ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شده رفتم قلهک برای تماشای اسب دوانی، چون دو روز اسب دوانی دارند، باری جمعیت زیادی بود از هر قبیل، صمصام السلطنه رئیس الوزراء، علاءالسلطنه وزیر خارجه (و) محتشم السلطنه وزیر داخله (و) جمعی بودند، بعد از اسب دوانی (به) اشخاصی که اسب‌هایشان پیش آمده بود «پری» دادند (و) هوراکشیدند. بعد در رکاب حضرت‌اقدس سوار شده رفتیم کامرانیه.

شنبه ۱٦ شهر شوال ۱۳۳۰

روز سه شنبه را حضرت اقدس، مهمانی دارند. مشغول تهیه (و) تدارک شده، گاهی در حضور حضرت اقدس بوده گاهی می‌رفتم اندرون، عصری در رکاب حضرت اقدس با ظل السلطنه سوار شده رفتیم فیروز آباد.

یکشنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۳۰

عصری حضورحضرت‌اقدس‌شرفیاب شده،بعدسوار شده رفتم منزل مجدالدوله، سر استخر بود قدری با هم صحبت کرده، بعد به اتفاق سوار شده آمدیم کامرانیه.

دوشنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۳۰

رفتم حضور حضرت اقدس، برای کارِ مهمانی، اعلم السلطنه از شهر آمده بود (و) ترتیبات رامی‌دادیم. تمامش را مشغول بودیم، عصری سوار شده رفتیم سفارت، پیش «رمانفسکی» مترجم دوم، ترتیبات سر میز را داده «مسیو گبرس» چند روز است ناخوش شده است، آدم تند بدگوشتی است، باری بعد مراجعت کرده حاجی شکارچی یک شکار باکبک زیاد و ماهی‌های قزل آلای خوبی برای مهمانی آورده بود، تا

ساعت چهار از شب مشغول ترتیبات چندین میز بودیم.

سه شنبه ۱۹ شهر شوال ۱۳۳۰

حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد سوار شده رفتم زرگنده پیش «رمانفسکی» او را دیده بعضی نواقص کار داشته گفت و گو کرده مراجعت کردم، بعد مهمان‌های ایرانی آمدند، بعد هم وزیر مختار روس با سایر اجزای سفارت و ژنرال قزاق با زنش، چرچیل، رئیس قشون قزوین با دو نفر (از) صاحب منصب‌هایش، رئیس راه شوسه راه رشت، اول در چادری که خیلی خوب درست کرده بودیم پذیرائی شدند، بعد در توی اطاق صرف نهار شده، نهار بسیار اعلائی صرف شد، موزیک قزاق هم می‌زدند.

چهارشنبه ۲۰ شهر شوال ۱۳۳۰

در رکاب حضرت اقدس رفتیم فیروز آباد، اقتدارالسلطنه و ابوالملوک میرزا بودند، اکبر میرزا هم بود، برای یک ساعت از شب گذشته مراجعت کرده (آمدم منزل)

پنجشنبه ۲۱ شهر شوال ۱۳۳۰

عصری سوار شده رفتم منزل یمین السلطنه، بعد رفتم منزل صاحب اختیار، بعد آمدم منزل دعاهای شب جمعه را خوانده، روضه خوان آمد روضه خواند، شکر خدا را گفته استراحت کردم. تمام شد این کتاب....

بسم الله الرحمن الرحیم
هوالله تعالی

جمعه ۲۲ شوال ۱۳۳۰ از سال رفته است ۱۹۸ روز یازدهم میزان

سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء، بعد رفتم منزل وزیر جنگ قدری آنجا بودم، سردار اشجع هم بود قدری صحبت کرده، بعد آمده منزل قدری استراحت کرده دعاهای عصر جمعه را خوانده رفتیم منزل سردار شجاع، بعد با او باتفاق رفتیم منزل افتخارالسلطنه امشب ایران السلطنه دختر افتخارالسلطنه را عروسی می‌کنند برای نوهٔ عبدالحسین خان کفری پسر افسر السلطنه جمعی را افتخارالسلطنه دعوت کرده، جمعی را افسرالسلطنه. باری خانهٔ امین حضوری من افتخارالسلطنه نشسته است خانه داماد هم وصل است. باری رفتم دو ساعت از شب گذشته عروس را بردیم پیاده منزل داماد، ظهیرالدوله آمده دست به دست داد. جمعیت زیادی بود پسرهای حبیب بودند، ساز می‌زدند، موزیک نظمّیه هم بود. دو دختر افسر السلطنه را هم امشب عروسی می‌کنند. داماد افسرالسلطنه که دکتر است آنچه حکیم بود دعوت کرده بود هنگامهٔ عجیبی بود.

شنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل افتخارالسلطنه، خودش منزل داماد بود. امروز آنجا مهمانی زنانه است در واقع روز پایتختی است. نظام السلطان بود قدری صحبت کرده حبیب هم بود، قدری ساز زد. نظم السلطنه میر پنج برادر حکیم الملک هم بود.

یکشنبه ۲۴ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه، فخرالملک، عمادالسلطان که معاون وزارت داخله است وجمعی دیگر بودند. اخبارات تازه این بود که گفتند یار محمد خان که رفته بود با سالارالدوله یکی شده بود از طرف او آمده بود کرمانشاه را گرفته بود کشته شده است. شب وارد کرمانشاه شده آمده مشغول قتل و غارت بوده است که ریخته او را کشتند، اغلب از آدمهایش را اسیر کرده‌اند. سعدالملک هم امروز از فرنگستان مراجعت کرده سالارالسلطنه هم که چندی بود در فرنگستان بود یک زنی هم گرفته است، چندی است آمده است طهران.

دوشنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شده با ایران جون و حسن خان رفتیم کامرانیه. امروز آنجا باز هم مهمانی است. مسیو مرنار با زن و بچه‌هایش مهمان حضرت اقدس هستند، باری شرفیاب (شدم) مجدالدوله، آصف السلطنه، سعدالملک، سهم الدوله هم بودند، مرنار هم آمده با زن و بچه‌هایش. ناهار خوبی صرف شد.

سه شنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۳۰

صبح بعد از شکر حضرت یزدان رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، ظل السلطنه دیروز سر نهار نوبه کردند، رفتیم احوالپرسی.

چهارشنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۳۰

صبح رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد سوار شده رفتم زرگنده پیش مسیو، رمانفسکی او را ملاقات کرده بعضی مطالب بود حرف زده، مراجعت کرده آمدم کامرانیه، بعد تا عصری بودم عصری هم رمانفسکی آمد. غروب آمدم رو به شهر.

یک ساعت و نیم از شب رفته وارد منزل شدم.

پنجشنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۳۰

رفتم حمام بیرون آمده رفتم منزل حسام لشگر. حاجی شمس السادات خواهرم پریشب مرحوم شده است رفتم سر ختم، آجودان حضور عماد حضور، حاجی امین الخاقان، از خویشان و اقوام تمام جمع بودند، موثق الدوله و مجدالدوله هم پیش از من آمده بودند و رفته بودند، بعد آقای آقا سید حسین قمی آمد ختم را جمع کرد و رفت. عصری از آنجا رفتم منزل سعدالملک نبود. بعد آمدم منزل صاحب اختیار یک خانه کوچک خیلی کثیفی نسبت به خانه‌اش گرفته، خانه‌هایش را داده است به مرنار، اداره گمرک و مالیه کردند. خانه‌های یمین الدوله را هم اجاره کرده‌اند، بعد سوار شده رفتم منزل میرزا محسن برادر صدرالعلماء نبود، بعد مراجعت کرده رفتم منزل شریعتمدار.

جمعه ۲۹ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء از او دیدن کردم. سرکار خانم معززالملوک هم تشریف بردند منزل حسام لشگر که ختم خاله‌ام را جمع بکنند. بعد هم عماد السلطان پسر صدرالملک که معاون وزارت داخله است آمد. اخباراتی که در این مدت ده دوازده روز روی داده از این قرار است. اوّل که رفتن وزیر امور خارجه به لندن راجع به ایران و عثمانی بوده است، بعضی ها حدس زدند که اعلیحضرت محمد علی شاه را تصویب کرده‌اندکه بیآید بر سریر سلطنت خود بنشیند، چند روزی این گفتگو خیلی شده تبریز و زنجان هم بازارهایشان را بسته در مساجد جمع شده که ما شاهمان را می‌خواهیم هنوز هم گویا بازارها بسته است. تلگراف به سفرا زده‌اند که ما اعلیحضرت محمد علی شاه رامی‌خواهیم، این مسئله خیلی گفته (شده) است در شهر تمام ایران، هنوز هم

گفتگویش قطع نشده است ولی به شدت چند روز قبل نیست. ناصرالملک هم هنوز در پاریس است در لندن او را نپذیرفته‌اند. قطب الدوله هم آمده است مشغول کار بینی برای اوست، سعدالدوله هم که رفته بود به لندن می‌گویند برای خودش رفته کاربینی بکند که نیابت سلطنت را باو بدهند، طهران هم که بعضی‌ها می‌خواهند عین الدوله را نایب السلطنه بکنند، صمصام السلطنه رئیس الوزراء می‌خواهد خودش کاری بکند که نایب السلطنه بشود، بعضی ها می‌خواهند علاءالسلطنه را نایب السلطنه بکنند، بعضی ها می‌خواهند مستوفی الممالک را نایب السلطنه بکنند، دولت روس و انگلیس معلوم نیست چه خیال دارند برای حد و حدود منطقی خودشان چه خیالی کرده‌اند. صدرالعلماء میرزا محسن برادرش با دستیاری عین الدوله یعنی با پول او و کمک قوام السلطنه و وثوق الدوله چلواری مهر کرده‌اند و داده‌اند اغلب از مردم مهر کرده‌اند که ما اهل ایران اعلیحضرت محمد علی شاه را نمی‌خواهیم بعضی جاها بردند که مردم مهر کنند، مردم فحش داده‌اند. اغلب با مهر در مسجد شاه مهر کرده گویا یکی دو تا مهر زنانه بوده است عوضی مهر کرده بودند حالا هم پشیمان شده‌اند دیگر سر و صدائی نیست هر چه اعلان انتخابات می‌کنند بجائی نمی‌رسد وضع و حال مردم بدین منوال است. سالار الدوله هم گاهی در کردستان و گاهی در کرمانشاهان مشغول چپاول و تاخت و تاز است، چند روز است می‌گویند بطرف گروس فرار کرده است. امیر مفخّم با ایل نشین‌ها در راه کرمان جنگ کرده، چند تنی از آنها را دستگیر کرده.

حسین زاده هم راه خراسان را مشغول چپاول است. امیر اعظم هم می‌گویند در دهات خودش سمنان و دامغان است هر چه اسلحه در کرمان بوده با خودش آورده، جمعیت خوبی هم دارد ولی سر و صدائی از او نیست. بختیاری‌ها که نزدیک بود بهم بریزند، جلوگیری انگلیس ها مانع شده حکومت اصفهان تغییر کند، یزد را هم داده‌اند به یکی از بختیاری‌ها، هنوز معلوم نیست کدام باصفهان می‌روند کدام یزد، در هر صورت

این دو حکومت متعلق بایشانست. قشون روس که در قزوین و رشت است زیاد شده باز هم زیاد خواهد شد.

روز قبل اعلیحضرت سلطان احمدشاه در منظریه با حضرت‌اقدس ملاقات کرده بودند بر حسب اتفاق بوده است. مدتی با هم نشسته صحبت کرده بودند. اعلیحضرت همایونی به جد بزرگوارش نهایت احترام را به جای آورده بوده است. شاه و حضرت اقدس روی صندلی نشسته بودند ولیعهد با ظل‌السلطنه روی زمین نشسته بودند. باری دیگر اخبارات این است که صولت نظام رئیس نظمیه شده است. شیراز هم اغتشاش است. یکی از صاحب‌منصب‌های سوئدی در راه همدان دچار دزد شده بوده جنگ کرده بود گلوله خورده ولی نموده است. روز پنجشنبه چهاردهم اعلیحضرت سلطان احمدشاه به طور رسمی وارد طهران شدند. بختیاری‌ها سوار در خیابان صف کشیده بودند. صاحب‌منصب‌های قزاق هم درتوی حیاط تخت مرمر ایستاده بودند. سردار معتضد که معاون وزرات جنگ است، صولت‌نظام، نصرالملک که رئیس محاکمات وزارت جنگ است. سالارمظفر که مظفرخان باشد رئیس توپخانه است و غلامرضا خان سرتیپ که رئیس موزیکان است بودند شاه ورود فرموده یک سرده رفتند اندرون.

شنبه ۳۰ شهر شوال ۱۳۳۰

سوار شدم رفتم زرگنده، سفارت روس پیش موسیو رمانفسکی، او را ملاقات کرده، بعد سوار شده رفتم کامرانّیه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد رفتم سعد آباد منزل بانوی عظمیٰ

یکشنبه غره شهر ذی القعده الحرام ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که کشیکخانه را مدّتی بود از نسقچی‌باشی گرفته بودند، دوباره دو روز است باو داده‌اند.

دوشنبه ۲ ذی القعده الحرام ۱۳۳۰

سرکار معزّزالملوک با ایراندخت، عصری رفتند منزل نگارالملوک غروب مراجعت کردند. ماه را دیدم شب هم باد می‌آمد، علامت پائیز دیده میشد.

سه شنبه ۳ ذی القعده الحرام ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که دیروز در محلّهٔ آب منگل، خانهٔ یک سرهنگ قورخانه آتش گرفته است، از قراری که می‌گویند سه خروار باروت آنجا بوده است. سه خانهٔ اطراف را هم خراب کرده بقدر ده نفر آدم کشته است، زن و بچهٔ هر چه بوده است آتش گرفته است. خواهر زنش هم که زنِ یک شیخی است آنجا مهمان بوده آتش گرفته، زیر آوار رفته است ولی دو پسرش در بازار بوده‌اند، سالم مانده‌اند. باری صندوقخانه شاه را هم دو سه شب قبل دزد زده است، از قراری که می‌گویند قدری پول اسکناس بوده برده است، ولی من باور نمی‌کنم رفته باشد توی این همه جواهرات هیچ نبرده باشد. عصری سوار شده رفتم گردش. دم منزل اقبال الدوله درشگه مستوفی الممالک را دیده پیاده شده رفتم آنجا مدتی نشسته با مستوفی الممالک صحبت کرده، بعد برخاسته رفتم منزل اخترالدوله، درةالدوّله را دیده، بعد آمده منزل استراحت کردم.

چهارشنبه ۴ ذی القعده الحرام ۱۳۳۰

رفتم منزل عین الدّوله،معتمد بقایا، میرزا محسن برادر صدرالعلماء شیخ سیف الدین، حاجی میر پنج برادر حکیم الملک آنجا بودند. اخبارات تازه این است که چند روز است در خانهٔ وزراء شاهزادگان، اعیان و علما اصناف را جمع می‌کنند و گفت و گو می‌کنند برای انتخابات که از چه قبیل باشد که اعلان بکنند، وکیل معین بکنند، مجلس را باز کنند. سردار اسعد رئیس شده است که یک کمیسیون معین بکنند (و) آنها وکلا را

تعیین بکنند، هر روز عصرها در دربار مجلس می‌کنند. عصری برخاسته رفتم اشرف آباد دیدن ملکهٔ ایران، چند روز است ناخوش است، بعد با ظهیرالدوله سوار شده آمدیم به شهر. او رفت به طرف نگارستان منزل یکی از مریدانش. من هم رفتم امیّریه. حضرت اقدس امروز ظهری به سلامتی از کامرّانیه مراجعت به شهر کردند. در حسینیّهٔ مرحوم منیرالسلطنه چند روز است روضه می‌خوانند، چون ایّام تولد حضرت اقدس است به شکرگزاری ده روز معمول همه ساله است روضه می‌خوانند. سرکار خاصه خانم با ظلّ السلطنه هنوز شمیران مانده‌اند باری از آنجا سوار شده آمدم منزل محتشم السلطنه وزیر داخله، خودش نبود، نصیرالسلطنه و عماد السلطان بودند. اخبارات تازه این است که گفتند سالارالدوله از همدان گذشته بطرف طهران یا قزوین حرکت کرده است، معلوم نیست چه خیال دارد؟ بکجا می‌خواهد برود استعداد جلویش فرستادند.

پنجشنبه ۵ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

امروز در شهر شهرت غریبی دارد که سالارالدوله (به) محالِ ساوجبلاغ (و) ینگه امام آمده است، با سوار زیادی رو به طهران خواهد آمد. مردم در هیجان، وزراء در دربار جمع شده گفت و گو زیاد شده (هر). مسجد سپهدار هم دیشب طلاّب را بیرون کردند، (و) ژاندارمری، بختیاری، (و) پلیس زیادی روی پشت بام (و) توی مسجد گذارده‌اند قراول های مجلس را زیاد کرده‌اند، دم دروازه‌ها مستحفظ زیاد کرده‌اند، توی مردم گفت و گو زیاد شده است که در همین دو سه شب، سالارالدوله ورود به شهر خواهد کرد (و) شهر را متصرف می‌شود. فرقهٔ دموکرات با او همدست هستند، آنها هم در شهر بلوا خواهند کرد، امروز شهر جور دیگری شده است، دکانهای نانوائی خیلی شلوغ شده است. باری سوار شده رفتم امیّریه حضور حضرت اقدس رسیده، اعلم السلطنه، اعتمادالملک، قوام نظام و سید علینقی بودند قدری فرمایشات فرمودند سوار

شده آمدم منزل. عصری حاجی مبارک خان آمده بعضی پیغامات داشته از طرف حضرت اقدس، بعد سوار شده رفتم زرگنده، سفارت روس، معاون الدوله وزیر مالیّه آنجا بود نتوانستم وزیر را ملاقات بکنم. گفتند ساعدالدوله هم از شهر آمده، وزیر مختار به او وقت داده است که بعد از معاون الدوله او بیاید پیش وزیر. حالا هم در عمارت‌های سپهداری است رفتم پیش او قدری صحبت کردم بعد او رفت پیش وزیر بعد از او من رفتم مدتی با وزیر مختار صحبت کردم یک ساعت از شب رفته مراجعت کردم به شهر آمدم امیریه حضور حضرت اقدس رسیده مدّتی آنجا بودم، بعد آمدم سر راه منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء، تنها بود قدری با او صحبت کرده، بعد آمدم منزل دعاهای شب جمعه را خوانده استراحت کردم.

جمعه ٦ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

امروز در واقع دیگر بکلّی شهر بر هم خورده است، هیجان غریبی توی مردم افتاده است، متصّل بختیاری است که سوار اسب‌ها شده‌اند تفنگ‌ها در دست، بیخود این طرف آن طرف اسب می‌دوانند، متصّل توپ به اسب‌های کرایه می‌بندند، روی دروازه‌ها می‌کشند. در توی ارک، سرباز زیاد کرده‌اند، دم دروازه‌ها تمام را توپ کشیده‌اند. صاحبمنصب‌های سوئدی روی خاکریز خندق، سواره اسب می‌تازند. معلوم نیست چه خبر است. قزّاق‌ها در توی قزاقخانه تماماً جمع شده‌اند. محشر غریبی است. اغلب می‌گویند سالارالدوله آمده. وزراء دست پاچه شده‌اند، سردار اشجع و سردار محتشم وزیر جنگ سوار شده با چند اراده توپ رفتند به طرف امامزاده حسن. روی پشت بام امامزاده حسن را سنگر کرده، اطراف توپ گذارده‌اند. من و سرکار معززالملوک هم سوار شده رفتیم امیّریه. ظلّ السلطنه (را) هم از شمیران خواستندش آمد امیّریه. سرکار خاصه خانم هم از شمیران به عجلهٔ هر چه تمام تر آمدند.

باری یکمرتبه اوضاع غریبی و عجیبی شده، ژاندارم‌ها بیخود می‌دویدند. گفتند سالار الدوله دیشب را در حصارک بوده، برادر بحرالعلوم رشتی که از رشت میآمده است، در حصارک آدم‌های سالارالدوله او را گرفته و لخت کردند، بعد بردندش پیش سالارالدوله، او اسباب هایش را پس داده، خیلی مهربانی کرده مرخص کرده است. یک تلفن به ژنرال قزّاق از حصارک زده است، یک تلفن هم به هیأت وزراء که ما یا امشب یا فردا نهار را مهمان شما هستیم. در مهمانخانه حصارک چای خورده، غذا صرف کرده ساعت چهار ازآنجا سوار شده معلوم نیست به کحا رفته است، این را هم به هزار شکل می‌گویند، آدم نمی‌داند کدام یک را باور کند. عدد جمعیت سوارش را هم هزار جور می‌گویند، اگر من بخواهم آنچه شنیده‌ام بنویسم خودش یک کتاب می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند هیچ واقعیّت ندارد. باری در هر صورت امروز وضع طهران این طور است. مردم هم زور آورده‌اند به خریدن نان، در دکان‌های نانوائی جمعیّت زیادی است. یکوقت آمدند گفتند سالارالدوله رسیده است به شاه آباد. سوئدی‌ها که با ژاندارم‌ها رفته بودند به کرج، سالارالدوله با آن ها جنگ کرده، آن ها را شکست داده است، عدّه زیادی از آنها (را) کشته، یک گاری نعش آنها را آوردند و حالا در شاه آباد است. یک دسته سوار به طرف وردآورد و یک دسته به طرفِ مهرآباد آمده و حالا (به) قلعهٔ سلیمان خان رسیده‌اند. اطراف طهران را توپ گزارده‌اند. درشگه کرایه‌یی است که ژاندارمری‌ها سوارند می‌روند به باغشاه ولی هیچ کس خبر صحیح ندارد. طرف عصر هم باد سختی آمده طوفان کرد، قدری هم باران آمده. یک دسته قزاق بادو ارّاده توپ هم تعجیلاً رفتند به طرفِ «دَرَشت» آنجا اردو زدند. سردار محتشم وزیر جنگ و سردار اشجع در امامزاده حسن ماندند. تمام گوش ها منتظر آمدن صدای توپ بود که الان است که حضرات به هم خواهند زد. گاهی که صدای دری به گوش می‌رسید یک مرتبه خیال‌ها متوجه می‌شد که آیا چه صدائی بود. شب را هم در شهر اعلان کردند از ساعت

چهار هر کس از خانه‌اش بیرون بیاید بگیرند. سر خاک ریزِ خندق اغلب ژاندارمری‌ها چاله کنده رفته‌اند آن تو دراز کشیده تفنگ را در بغل گرفته مثل این که می‌خواهند بیاندازند، اسباب وحشت مردم شده. اهل این شهر هم دیشب نخوابیدند، بعضی ها از وحشت، بعضی‌ها از خیال، بعضی از انتظار صدای توپ.

شنبه ۷ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

سردارها که رفته بودند امامزاده حسن، سنگر کرده بودند مراجعت کرده گفتند هیچ خبری نیست. بعضی‌ها می‌گفتند دروغ است، بعضی‌ها می‌گویند سالارالدوله رفته به طرف «کند» «فرح زاده» و «ونک» ازآن طرف می‌آید، بعضی می‌گویند می‌خواهد از چهار طرف طهران را محاصره بکند بعضی ها می‌گویند رفته است به طرف قاسم آباد دِه‌اش، بعضی ها می‌گویند چون خزانه داری کل مسیو مرنار پول بختیاری‌ها و وزراء را نمی‌داد این آشوب را بر پا کرده‌اند که پول بگیرند، هر کس به عقل خودش چیزی می‌گوید و حرفی می‌زند. بعد سوار شده رفتم به دَرِ خانه، میدان توپخانه جمعیت زیادی بود، دیشب هم سوارهای بختیاری از امامزاده حسن که مراجعت کردند گفته بودند که معلوم نیست سالارالدوله ازکدام طرف می‌آید خوب است که در همان میدان توپخانه جمع باشند. صمصام السلطنه آمد رفتیم با او تعارفی کرده او رفت در هیأت وزراء

من هم با میرزا احمدخان سوار شده آمدم منزل سردار اسعد، خود رئیس الوزراء از منشورالملک تحصیل اخبارات می‌کرد که سفارت روس چه خبر صحیح از سالارالدوله دارد می‌گویند گم شده است. از حالا هر چه می‌شنوم این است که سالارالدوله گُم شده است، معلوم نیست به کجا رفته است، ولی باز دَمِ دروازه‌ها صبح توپ می‌فرستادند، استعداد زیاد می‌کردند. منزلِ سردار اسعد سردار کّل، فخرالملک، معاضدالسلطنه، احیاءالملک، صاحب نسق که مرد پیری است و سالها در فرنگستان بوده

است مرد با اطلاع و باکمالی است بود، او می‌گفت سالار الدوله پنجاه نفر بیشتر جمعّیت ندارد (و) برای دزدی آمده است یکی از بختیاری‌ها را صدا کرد (و) گفت سی نفر سوار بردار برو تا سه فرسخی، سالارالدوله را هر کجا دیدی، زنده یا کشته بردار بیاور، اگر از سه فرسخی فرار کرده است. دیگر او را تعاقب مکن، به طرف شهریار رفته است، بعضی در همان مجلس می‌گفتند رفته است به طرف برقان، بعضی ها می‌گفتند شمیرانات است. باری نهار را آنجا صرف کرده، سوار شده آمدم امیّریه حضور حضرت اقدس، ژنرال قنسول روس آمد حضور حضرت اقدس تا مغرب بود، بعد سوار شدم آمدم سفارت روس،امروز سفارت روس بکلّی آمده است به شهر، رفتم برای تبریک ورود وزیر، نبود.

امروز دروازه‌های شهر را تا سه ساعت از دسته گذشته باز نکرده بودند، افتخارالسلطنه هم صبح آمد امیّریه حضور حضرت اقدس، خداحافظی کرد رفت به طرف فرنگستان با نظام السلطان، دختر دوّمش و پسرش هم رفتند.

یکشنبه ۸ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

رفتم امیّریه، حضور حضرت اقدس رسیده، بعد با ظّل السلطنه سوار شده آمدیم سفارت روس، وزیر مختار خواب بود. امروز در شهر شهرت داد که سالارالدوله در ونک است، دیگر سرو صدائی نیست، یکمرتبه آن اغتشاش و شلوغی مردم ساکت شد، ولی سردرگم هستند که چه شد، آیا چه خبر بود. معلوم نیست سالارالدوله چه شده و به کجا رفته، بعضی‌ها می‌گویند رفته است رو به برقان. شب هم آدم‌ها را می‌گیرند، در واقع شهر نیمچه نظامی است ولی سر خندق توپ‌ها هست، استعداد مرتّب است. بختیاری‌ها هم با اسلحه هستند، ژاندارمری‌ها دم دروازه‌ها هستند.

دوشنبه ۹ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

امروز خبر تازه‌یی نیست. مردم تکلیف خودشان را نمی‌دانند، از سالارالدوله هم

خبری تازه نشنیدم، حاکم یزد معزول شده، عجالتاً پسر نایب حسین کاشی حاکم است، حکومتِ اصفهان را هم می‌خواستند تغییر بدهند، سردار ظفر گفته بوده است کی می‌تواند من را تغییر بدهد، چنین وچنان می‌کنم. مخبرالسلطنه هم در شیراز گُهِ خودش و اهل شیراز را می‌خورد، عجالتاً در شهر خبری نیست ولی استعدادات منظّم است تا خداوند چه مقّدر فرموده باشد. دولت عثمانی هم با دولت یونان. مُنتگرو و پرتقال و سروی، مشغول جنگ شده‌اند. رفتم منزل ساعدالدوله قدری صحبت کرده اخبارات این بود که گفتند سالارالدوله با دویست نفر سوار رفته است به طرف «ارنگه»[1] که از آن طرف ها برود به سمت نور شاید هم برود به طرف «تنکابن» ساعدالدوله متوحّش بود.

دیگر اخبارات این است که سردار محیی و سلیمان میرزا و چند نفر دیگر که از فرقهٔ دموکرات هستند و در قم حبس بودند گویا با سالارالدوله همدست شده بودند، حالا از قم آوردندشان در باغشاه که محل ژاندارمری است حبس کردند. وزراء یعنی وزیر مالیّه، عدلیّه، پست و تلگراف چند شب است که از ترس در خانه وزیر جنگ می‌خوابند. ده دوازده نفر از آدم‌های سالارالدوله را هم ژاندارمری‌ها دستگیر کرده‌اند، آورده‌اند به شهر مشغول استنطاق هستند. سالارالدوله گولِ دموکرات‌ها را خورد (و) به اطمینان آن ها آمد تا شاه آباد مگر دموکرات‌ها شهر را شلوغ بکنند، آن وقت سالارالدوله وارد بشود، این بود که شهری‌ها نتوانستند کاری بکنند، اوهم سرگردان مانده رفت به طرف ارنگه.

سه شنبه ۱۰ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء، عمیدالملک، پسر میرزا ابوالقاسم نوری، بودند. بعد پسر کوچک سالارالدوله آمده قدری با رئیس الوزراء توگوشی گفتند

۱ـ در متن: النگه

صمصام السلطنه گفت بیا برو به جنگ پدرت، جواب داد که شما به من اسب و تفنگ بدهید میروم به جنگ. رفتیم منزل اعتصام السلطنه. مؤید حضور که با سردار ظفر رفته بود اصفهان (و) در آنجا رئیس نظّمیه بود، شب آدم‌های قنسول روس راکتک می‌زنند، حالا معزولش کرده‌اند آمده طهران، اعتصام السلطنه هم دختر مرحوم اتابک را طلاق داده است. سالار فاتح که چندی بود در این شهر نبود، در این سفری که وزیر مختار روس رفته بود به شکار با او بند و بست کرده آمده است پیش قراولان از قراری که شهرت داشت، می‌گفتند سالارالدوله آمده است به شهرستانک سور سات خبر کرده است. اگر راست باشد خیالاتش معلوم نیست که چه است. سردار بهادر با سعدالسلطنه امروز از فرنگستان آمده‌اند. دربار هم امروز مجلس بوده است برای انتخابات از اعیان وزراء و شاهزادگان بوده‌اند. هیأت وزراء به ناصرالملک تلگراف زده‌اند (که) ایران مغشوش است یا مراجعت بکن یا استعفا بده.

چهارشنبه ۱۱ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

با ساعدالدوله سوار شده رفتم منزل وزیر داخله، خودش نبود، نصیرالسلطنه پسرش از ما پذیرائی کرد تا خودش هم آمد.

اخبارات تازه این است که امیر اسعد پسر سپهدار با اقتدار السلطنه برادرش که حاکم تنکابن شده میانه شان سخت بر هم خورده، هر دو جمعیت جمع کرده، نزدیک است به هم بزنند. سالارالدوله می‌گویند آمده است به شهرستانک.

پنجشنبه ۱۲ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

معزز، اخوی از قراری که می‌گفت از قزاقخانه مأمورش کرده بودند با پانزده نفر دیگر رفته بودند برای تفتیش سالارالدوله تا امامزاده داود قّله کوه رفته بوده‌اند، از



میانه ایل بختیاری با امیرمفخم و یوسف‌خانِ امیرمجاهد که برادر علیقلی‌خان باشد برهم خورده، حرف آنها را ایل گوش نمی‌دهد.

قراری که او صحبت می‌کرد گفت، می‌گویند هفتصد، هشتصد نفر سوار زبده دارد و سرگردنه‌ها (را) تمام گرفته‌اند، از قرار دو نفر میترهای سالارالدوله را گرفته‌اند، آنها گفته بوده‌اند که یار محمد خان هم کشته نشده و در کرمانشاه است.

فرمانفرما در قنسولگری عثمانی متحصن است. سالارالدوله انتظار دارد که باز از کرمانشاهان برایش سوار برسد، دیگر صدق و کذب‌اش معلوم نیست.

جمعه ۱۳ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

دعاهای روز جمعه را خوانده آقا میرزا آقا خان آمدند قدری صحبت کرده... دیشب هم سر شب قدری باران آمده، هوای خوبی بود.

شنبه ۱۴ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

یک نفر از طرف کلار[1] دشت آمده بود، می‌گفت «سالارالدوله (را) نزدیک «دونا»[2] دیدم به قدر یک هزار و پانصد سوار دارد و به قدر هشتاد نفر سوار هم فرستاده کنار دشت».

از آنجا آمدم منزل سردار بهادر دیدنی، که از فرنگستان آمده است. سردار بهادر می‌گفت، سردار اسعد می‌گویند: اگر ناصرالملک آمد، من یکی از خدمتگزاران او هستم و اگر نیآید یکی از دشمنان او خواهم بود. سردار اسعد می‌گفت سالارالدوله به همه جهت یکصد و پنجاه سوار بیشتر ندارد ولی نمی‌دانست کجاست؟ بعضی ها می‌گفتند سالارالدوله سرگردنهٔ قوچک را سوارهایش گرفته‌اند محتشم السلطنه هم آمد منزل سردار اسعد. امشب هم معزز، اخوی آمده وداع کرد، که فردا با قزاق‌ها که مأمور هستند بروند عقب سالارالدوله که او را بگیرند.

۱ـ در متن: کنار دشت

۲ـ محلی است در سر راه تهران به چالوس

یکشنبه ۱۵ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء، سیف الدوله، شاهزاده مؤیدالسلطنه و سردار بهادر آنجا بودند. دویست سوار بختیاری با سوار ژاندارمری امروز رفتند به جنگ سالارالدوله. سوار قزاق قرار بنابود برود موقوف شد، محمد خان پسر سردار اسعد رفته. اخبارات تازه این است که سردار ظفر راکه از حکومت اصفهان معزول کردند، بجای او علاءالملک را حاکم کرده‌اند. سردار ظفر اولاً مالیات زیادی گرفته، هفت هزار خروار جنس دیوان که در انبار بوده ضبط کرده، صاحبمنصب سوئدی که مأمور مالیه بوده است از جانب «مرنار» جواب کرده، حقوقات مردم را هم داده باقی را خودش خورده. سوار زیادی هم جمع کرده و چه از بختیاری خواسته است، تلگراف هم به وزیر داخله کرده است که کی من را معزول کرده، هرکس کرده بسیار غلط کرده، من که شماها را به سمت وزارت نمی‌شناسم. من شما را به این مسند نشاندم، از این حرف‌ها و تشرها تلگراف زده است (و) سرجای خودش درکمال استقلال نشسته است. پسر نایب حسین که اسم خودش را سردار اقبال گذارده، حاکم یزد را بیرون کرده خودش مشغول حکومت (است) و گویا پولی هم به وزراء داده، بختیاری‌ها هم معین همایون بختیاری را حاکم یزد کردند تا بعد چه می‌شود. باری، حسین زاده که صاحب منصب‌های سوئدی باو اطمینان داده بودند و او را آورده بودند به قم، بعد از طهران تلگراف زده بودند که او را دستگیر بکنند او اطلاّع یافته بوده، رفته است پی کار خودش. سالارالدوله هم معروف است که یک شب آمده بوده است عشرت‌آباد، پیش زن و بچه‌هایش. باری دیگر از اخبارات تازه این است که دولت عثمانی دو سه شکست سختی از آن چهار دولت که با او جنگ میکنند خورده است. خیلی از قشون عثمانی تسلیم شده است، در یک جنگ گفتند ده هزار نفر تسلیم شده‌اند.

دوشنبه ۱۶ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

دیشب ما بین قزاق‌ها و پلیس در سر چهار راه حسن آباد دعوا شده است سَرِ اسمِ شب، تفنگ زیادی رد و بدل شده بود، یک قزاق کشته شده، یکی هم زخم دار شده است. سید کاظم معروف که با پیرم بود و حالا با سالارالدوله است، خانه‌اش و اموالش را در طهران دولت ضبط کرده است، یک مادر پیری دارد او را هم گرفته‌اند. باری در این چند شب هم چند نفری را گرفته‌اند، موثق السلطنه پیشخدمت مظفرالدین شاه بود با چند نفر دیگری باری رفتم منزل مستوفی الممالک. شب هم سوار شده رفتم منزل وزیر داخله مدّتی آنجا بودم.

سه شنبه ۱۷ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

رفتم منزل سردار اسعد، مجلل الدوله و عنایت السلطنه و سردار بهادر بودند. اخبارات تازهٔ داخلی چیزی نبود ولی صحبت از شکست‌ها پیاپی (بود) که عثمانی‌ها خورده‌اند. سلطان عبدالحمید را هم از «سالونیک» آوردند به «اسلامبول» سلطان محمّد هم می‌خواسته است خودش به جنگ برود مانع شده‌اند.

چهارشنبه ۱۸ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل سردار بهادر، شام را هم آنجا صرف کرده، صحبت از فرنگستان و غیره می‌کردیم.

پنجشنبه ۱۹ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

سر کار معززالملوک با ایران جون سوار شده رفتند خانه اقدس الملوک همشیره. من هم بعد سوار شده عزیزجون را با خودم سوار کرده رفتیم در مراجعت ایران جون با

من آمد. روضه خان آمده روضه خواند من مشغول دعاهای شب جمعه شده، شکر خدا راگفته استراحت کردم.

جمعه ۲۰ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

سرکار معزّزالملوک با ماشین رفتند به حضرت عبدالعظیم. دعاهای عصر جمعه را خوانده رفتم منزل عضدالدوله، باغچه استاد علیمحمد معما راکه نزدیک منزل معاون الدوله (است) اجاره کرده است، کسل بود، ناخوش است. بعد از آنجا آمدم منزل محتشم السلطنه، او هم دو روز است کسالت دارد، بعد آمدم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء، خیلی اوقاتش تلخ بود. مدتی دو به دو صحبت کرده می‌گفت، سعدالدوله حرکت کرده است رو به ایران و می‌خواهد رئیس الوزراء بشود، عین الدوله را هم می‌خواهند نیابت سلطنت باو واگذارند، خیلی اوقاتش تلخ بود. از اخبارات تازه این است که دولت عثمانی که با دول بالکان جنگ می‌کند، چند شکست سخت عثمانی ها خورده‌اند به قدر بیست شهر عثمانی‌ها راگرفته‌اند، دو دسته از قشون عثمانی که هر کدام بقدر سی هزار نفر بودند، شب اشتباهاً با هم تا صبح جنگ کرده به قدر ده دوازده نفر تقریباًکشته می‌شوند.

شنبه ۲۱ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

رفتم منزل صاحب اختیار، نبود بعد رفتم منزل عین الدوله، معین بوشهری و امین الضرب آنجا بودند، خلوت داشتند، بعد رفتند، مدتّی با عین الدوله صحبت کرده تا نزدیک ظهر.

یکشنبه ۲۲ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

عصری نماز خواندم رفتم بیرون، بعد حاجی امین الخاقان آمد راه می‌رفتیم گردش می‌کردیم، بعد آمدم اندرون، ایراندخت و عزیز اقدس شب ها اسباب مشغولیات هستند خداوند انشاءالله حفظشان فرماید، گاهی عروس می‌شوند،گاهی بازی در میآورند. هر شب مدتی اسباب مشغولیات هستند.

دوشنبه ۲۳ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

سوار شدم رفتم گردش، در بین راه در خیابان لاله زار ساعدالدوله را دیده با هم سوار شده رفتیم منزل محتشم السلطنه، خودش نبود، نصیرالسلطنه و عمادالسلطان آمدند، بعد رفتم اطاق نصیرالسلطنه قدری صحبت کرده تا محتشم السلطنه آمد، مدتی با حضور او صحبت کرده...، اخبارات تازه این است که سالارالدوله آمده است به طرف لاریجان و رینه خیال دارد بیاید به طرف دماوند، از قراری که می‌گویند هیچ جنگ نکردند ولی در شهر انتشار دارد که جنگ کرده‌اند. محمد خان پسر سردار اسعد هم زخمدار شده، محرمانه آوردندش به شهر، معالجه می‌کنند. سردار بهادر را گفتند با دویست نفر سوار رفته است برای سالارالدوله. آمدن سعدالدوله انتشار غریبی دارد. تمام مردم، یعنی وزراء، اغلب از رؤس صنف، تجّار و علماء از آمدن او متنّفر هستند. مشغول گفتگو هستند، کاغذ زیادی به او نوشته‌اند که نیاید، اگر بیاید چنین و چنان خواهیم کرد. وزراء که هیچ میل به آمدنِ او ندارند. باری مجالس‌ها درست کردند بر ضد او و نیابت سلطنت عین الدوله.

سه شنبه ۲۴ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

غلامرضاخان، پیشخدمت حضرت اقدس آمد که حضرت اقدس احضار فرموده‌اند. سوار شدم رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. بعد سوار شدم رفتم منزل

سردار اسعد، کسی نبود، قدری نشسته از این طرف و آن طرف صحبت کرده، سردار بهادر هم نرفته دروغ بود که می‌گفتند رفته. باری از آنجا آمدم منزل رئیس الوزراء، چرچیل آنجا بود، این روزها میخواهد برود به فرنگستان. بعد من رفتم پیش رئیس الوزراء مدّتی حرف زده سوار شده آمدم منزل.

چهارشنبه ۲۵ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

شریعتمدار کاشی آمده، مدتی با او صحبت کرده، رفت. اخبارات تازه این است که : سالارالدوله رفته است رو به سمنان و دامغان. باری رفتم امیّریه منزل سرکار خاصه خانم نهار را در آنجا مدعو بودم.

پنجشنبه ۲٦ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

دیروز عصری در شهر شهرت غریبی پیدا کرده بود که سر کوه البرز چادر زیادی زده‌اند و مال سالارالدوله (است). تمام اهل شهر دوربین ها در دست رفته بودند روی بام‌ها، دو سه گُله برف افتاده بوده است مثل چادر بوده و این شهرت پیدا کرده بوده است. هوا هم آفتاب شد ولی کوه را ابر و مه گرفته، برف هم به کوه زده است ولی گُله‌های بزرگ ابر هست. مغرب سوار شدم رفتم امیّریه.

جمعه ۲۷ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

شریعتمدار کاشی آمده بود. مدتی صحبت کرده بعد آمدم اندرون. قدری روزنامه نوشته شکر خدا راگفته استراحت کردم.

شنبه ۲۸ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

سوار شده رفتیم درِ خانه پیش موثق الدوله، دَمِ اطاقِ برلیان نشسته بود. شمس

الشعراء، اعتمادالسلطنه، سید خطیب جمع بودند. اخباراتی که سید خطیب می‌داد، می‌گفت مادر یکی از علمای تبریز مرحومه شده بود، موثق الملک حسب الامر سپهدار کاغذی نوشته بوده است به شجاع الدوله که به عنوان فدایت شوم، حسب‌الامر حضرت اشرف. تشریف ببرید ختم فلانی را جمع بکنید، شجاع الدوله هم متغیر می‌شود، می‌گوید بروید موثق الملک را بکشید بیآورید، رفته بوده‌اند او را آورده بوده‌اند، می‌خواسته است چوبش بزنند، بعد گویا واسطه شده بوده‌اند.

شهرت پیدا کرده که سعدالدوله یک ساعت قبل وارد شده است. سوار شده رفتم منزل سعدالدوله، گفتند خسته است خوابیده است. سالار اعظم، وکیل الدوله، اعظم السلطنه، پسر سردار افخم مرحوم، میرزا حسین خان منشی سفارت اتریش جمع بودند، بعد رفتیم در اطاق دیگر. قدری نشسته، بعد خود سعدالدوله آمده به همان حال خودش باقی است، کم حرف، قدری صحبت‌های رسمی شد. شاهزاده رکن السلطنه و حشمت السلطنه با او آمده‌اند، یعنی حشمت الدوله از بادکوبه همراه او بوده است، رکن السلطنه از سویس با سعدالدوله آمده است، منزلش هم در همین جا منزل سعدالدوله است، از قراری که صحبت می‌کرد خیلی با احترام آمده است در همه جا ترن مخصوص داشته در خاک روسیه. خیلی به او احترام کرده‌اند. کشتی جنگی سوار شده، با اتومبیل آمده است، یک قزاق روس هم با او آمده است تا به طهران. باری خیلی‌ها از آمدن سعدالدوله تزلزل دارند مخصوصاً وزراء و در شه، همهمهٔ غریبی است. بعد سوار شده آمدم منزل ناصرالسلطنه دیدن حشمت الدوله، امام جمعه خوی، شریعت‌زاده پسر شریعتمدار رشتی هم با سعدالدوله آمده دو سه شبی هست بعد میرود به رشت. این مدّت حشمت الدوله در تفلیس بوده، در آنجا هم مشغول کار بوده است.

یکشنبه ۲۹ شهر ذی القعده ۱۳۳۰

عصری سوار شدم رفتم منزل ناصرالسلطنه، پیش حشمت الدوله، جمعی آنجا

بودند، ظفرالسلطنه، موثق الدوله، مؤیدالسلطنه، بهاءالدوله، مفاخرالدوله، سعیدالسلطنه ووو جمعی بودند.

دوشنبه غره شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

سوار شده رفتم مدرسهٔ روسی، پیش رشید بیک رئیس. قدری با او صحبت کرده آمدم سفارت روس پیش وزیر مختار روس، مدّتی با هم همه جور صحبت کرده، روس ها خیلی با سعدالدوله همراه هستند، یا نیابت سلطنت را به او خواهند داد، بعضی‌ها می‌گویند رئیس الوزراء خواهد شد و عین الدوله نایب السلطنه خواهد شد ولی همه کاره سعدالدوله خواهد بود، اگر از دست بختیاری‌ها جان در ببرد. آن ها که وِل کُنِ کار نیستند، به قول خودشان تا جان در بدن دارند و تا آخرین نفس کوشش می‌کنند خودشان مصدر کار باشند. باری وزیر مختار خیلی صحبت کرد، از حال عین الدوله و گزارشات سعدالدوله پرسید، من صحبت می‌کردم. تأکید کرد که حضرت اقدس ظل السلطنه را بفرستید دیدنِ سعدالدوله، به این اندازه مراقبت و همراهی دارند.

باری سوار شدم آمدم امیّریه حضور حضرت اقدس، بعد با ظل السلطنه سوار شده رفتیم منزل سعدالدوله، در اطاقی نشستیم، بعد سعدالدوله آمد از ظل السلطنه پذیرائی کرد. جمعی هم آنجا بودند، میرزاسلیمان خان مزین الدوله، بعضی از اجزای وزارت امور خارجه، باری بعد برخاسته آمدیم منزل رئیس الوزراء با ظل السلطنه. جمعی هم آنجا بودند، سلیمان میرزا، میرزا کریم خان، حمید السلطان برادرهای سردار محیی. حضراتی که در باغشاه حبس بودند مرخص شدند، سردار محیی هم ناخوش است، رئیس الوزراء هم از آمدن سعدالدوله خیلی اوقاتش تلخ است، متصل با دموکرات‌ها به هر کس می‌رسد خلوت می‌کند می‌گوید چه باید کرد؟ عین الدوله می‌خواهد نایب السلطنه بشود سعدالدوله رئیس الوزراء، دست پاچه است. باری قدری

نشسته بعد سوار شده آمدم امیّریه. بعد دوباره آمدم منزل رئیس الوزراء با میرزا سلیمان خان خلوت داشتند. من هم قدری با او کار داشته، بعد از او ملاقات کرده، بعد ساعت سه بود آمدم منزل.

سه شنبه ۲ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس رسیده، مدتی حضورشان بوده، بعد رفتم منزل سرکار خاصه خانم. سه روز است روزه می‌گیرد، تا شب عید قربان هم می‌فرمود می‌خواهم روزه بگیرم، بعد حضرت اقدس هم آمدند بیرون، تشریف فرمای عمارت بزرگ شدند. آقا میرزا سید حسین قمی مجتهد، آقا سید حسین دلاّل، شمس الذاکرین، اعلم السلطنه، میرزاها و اجزای شخصی حضرت اقدس تمام بودند. بعد من پیاده آمدم منزل حشمت الدوله، دیروز تا به حال آمده است در منزل خودش، بعدتلفن کردم درشگه من را بیاورند، از آنجا آمدم روبروی منزل حشمت الدوله، منزل مجیب السلطنه. از آنجا سوار شده آمدم منزل سعدالدوله دیدن. رکن السلطنه، معتمدالدوله، سردار اکرم، پسر امیرنظام، بصیرالدوله پسر سردار افخم مرحوم بودند. از آنجا آمدم منزل رئیس الوزراء با او کاری داشته، گفتگو کردم.

چهارشنبه ۳ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

اخبارات خارجه این است که: دولت‌های بالکانی، باز در این چند روزه شکست‌های سخت (به) عثمانی داده‌اند و خیلی هم نزدیک اسلامبول آمده‌اند. امروز گفتند «سالونیک» را دولت بلغاری‌ها متصرف شده‌اند. دولت بلغار و سروستان خوب جنگ می‌کنند، «منتزکرف‌ها» چندان خوب جنگ نمی‌کنند، از قراری که می‌گویند، چهار پنج فرسخی اسلامبول هستند. سلطان محمّد پادشاه عثمانی نطق کرده بوده است

که این دعوای صلیب و قرآن است، سلطان عبدالحمید را هم که آورده بودند در اسلامبول، بعضی از «پارتی»هایش، بعضی اقدامات برای سلطنت او کرده بودند، خود سلطان عبدالحمید انکار از این کار کرده و گفته بود برای من سلطان محمد هم مثل خود من است ولی در مشورت‌ها حضور داشته. پنجاه هزار لیره هم برای مصارف جنگ از پول شخصی خودش داده، و گفته من را ببرید به ازمیر، من هم هر چه به عقلم برسد در باب این جنگ خواهم گفت. مختار پاشا که سی سال بود او هم در حبس بود پیرمرد نودساله است، او را هم از حبس در آورده‌اند برای مشورت، کارشان خیلی سخت شده، آن چه قشون خارج از مذهب داشتند آنها گویا تسلیم شده‌اند. قشون سابقشان را هم عوض کرده‌اند. مثل مجاهدین اینجا درست کرده‌اند. از هر دولی هم یکی دو کشتی جنگی آمده است در بغاز که مبادا (به) سفارت خانه‌ها مردم بریزند و برای حفظ تبعه سلطان عبدالحمید به پارتی‌هایش نوشته است، موقع (آن) نیست که اقدامات برای سلطنت من بکنید، اتحّاد بکنید برای پیش رفتن جنگ دو سه نفر از صاحبمنصب‌های بزرگ عثمانی و جزء که شکست خورده‌اند آوردند در اسلامبول تیر باران کردند. آنجا هم گویا مثل ایران، قرض بازی و پول بازی است. پارتی بازی (و) فایده بازی است، کارشان از ما خراب تر است.

باری سید کاظم که با سالارالدوله بود و دستگیر شده بود (و) در همدان بود تیر بارانش کردند. پارسال در همین.... به مشیرالسلطنه تیر باران کرد، حفظِ‌خدائی او را نجات داد. امسال انتقام خدائی او را تیر باران کرد. باری بختیاری‌ها متوقع بودند که سعدالدوله اوّل از آنها دیدن کند ولی دیروز گویا وزراء و رئیس الوزراء (و) بختیاری‌ها از او دیدن کردند. فردای آنروز هم که ورود کرده بود، سعدالدوله رفته بود خدمت شاه. باری عصر سوار شدم رفتم منزل حشمت الدوله، بعضی‌ها هم بعد آمدند. سوار شده آمدم منزل عمیدالملک او هم چند روز است ناخوش است، بواسیرش را عمل بدی کرد

ولی حالا بهتر است از او احوالپرسی کرده مشیرالسلطان، محمد صادق میرزا، احتشام الملک، میرپنج، آدم(های)خودشان، مفّخم‌حاجی رضاقلی‌خان‌برادرامجدالدوله بودند.

پنجشنبه ۴ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

ظل السلطنه تشریف آوردند، مدتی بودند، من را هم برداشته بردند امیّریه. امرالله قزاق مستخدم حضرت اقدس که اهلِ «سنکون» است. با یک کاروانسرا دار شریک است، عصری که من با ظلّ السلطنه از دَمِ کاروانسرا می‌گذشتم او را دیده بعد از ما دعوایش شده بوده است،گویا سه گلوله می‌خورد، بردندش مریضخانه، معلوم نیست چه به سرش آمده.

جمعه ۵ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

رشید بیک رئیس مدرسهٔ روسی آمد، مدتی صحبت کردیم. اخبارات تازه این است که: شبنامه زیادی برای سعدالدوله انداخته‌اند، تهدیدش کرده‌اند که چنین و چنان می‌کنیم...ولی‌گه می‌خورند، دیگر ازاین حرف‌هابزنند.امرالله قزاق هم دیروز مرده است.

شنبه ٦ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

سوار شدم رفتم منزل حشمت الدوله، صدرالعلماء سردار اعظم عین السلطنه-ناصرالسلطنه، سعید السلطنه، مغرور خان خواجه بودند.

یکشنبه ۷ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

رفتم منزل صاحب اختیار، چند روز بود رفته بودند با مستوفی الممالک به ورد آورد برای شکار. سوار شدیم با هم رفتیم منزل حشمت الدوله، بعد با صاحب اختیار



سعدالدوله تبریزی

از اخبارات تازه این است که سعدالدوله تشکیل کابینه وزراء را داده است و گفته است: «شاه به حد بلوغ رسیده، نایب‌السلطنه لازم ندارد.»

آمدیم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء اخبارات تازه این است که امروز اردوی بختیاری‌ها که رفته بودند کرمانشاه، وارد می‌شوند با مجاهدین، ارمنی‌ها بعد می‌روند سر مقبرهٔ یپرم، آنجا به رسم خودشان تفنگ زیادی خواهند انداخت، اعلان کرده‌اند که مردم وحشت نکنند، رئیس الوزراء خبر نداشت گویا توپ هم می‌خواستند بیاندازند. دیگر از اخبارات تازه این است که امیر اعظم، سالارالدوله (را) دعوت کرده بوده است پیش خودش، گویا قران مهر کرده بوده است، قسم‌ها خورده بوده است، سالارالدوله نرفته مصیب خان را فرستاده رو به شاهرود و بسطام، خود سالارالدوله رفته است به طرف گموش تپّه (و) خواجه نفس، مصیّب خان آمده بوده است به طرف شاهرود، امیر اعظم از او پذیرائی کرده بوده، سوارهایش را هر دو تا سه تا در یک جا جای داده بوده است، آخر شب غفلتاً خودش را با سوارهایش را دستگیر کرده، اسلحه‌هایشان را گرفته، شاهزادگی را بروز داده است.

دیگر از اخبارات این است که صدرالسلطنه چند روز پیش که رفته بوده است در دربار کاری داشته است، رئیس الوزراء هم نبوده است، در هیأت وزراء گفتگوئی میانه‌شان شده بوده است گویا مستشارالدوله با او طرف شده بوده است یک و به دو کرده بوده‌اند. بعد گفته بوده‌اند او را از اطاق وزراء به عنف بیرون کرده بوده‌اند، بعد در عمارت وزارت جنگ او را یک شب حبس کرده بوده‌اند، بعد رئیس الوزراء او را مرخص کرده و دلجوئی کرده بوده است. باری بعد آمده صاحب اختیار (را) رساندم دم منزل سعدالدوله، رفت از او دیدن کند.

دوشنبه ۸ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

رفتم منزل سردار محیی دیدن، قدری آنجا بودم. بعد صرف نهار کرده، بعد از نهار رفتم منزل سردار اعظم از او هم دیدنی کرده آمدم اندرون.

سه شنبه ۹ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

امروز در امیّریه مجلس عقدکنان مختصری است، منوّرالملوک یکی از صبیه‌های حضرت اقدس را برای میر عبدالباقی صدرالشریعه پسر آقا سید حسین رشتی که از اقوام بحرالعلومی‌ها است عقد می‌کنند، ظل السلطنه دعوت کرده است. سالارالسلطنه، یمین الدوله، عضدالسلطنه، آصف السلطنه، از علماء هم برای عقد ظهیرالاسلام آقا شیخ عبدالنبی و جمعی از سید و ملاّ بودند. یک ساعت از شب گذشته آمدم منزل رئیس الوزراء، عمیدالملک، عباسقلی خان نواب آنجا بودند، رئیس الوزراء اوقاتش تلخ بود، بعد آمدم منزل. چون شب عید بود آتشبازی هم می‌کردند.

چهارشنبه ۱۰ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

آمدم دَرِ خانه، در خیابان توی اَرک برای تماشای شتر قربانی جمعیت زیادی بود از هر قبیل. بعد رفتم دیوانخانه موثق الدوله را دیده، جمع بودند وزراء و امراء (و) اغلب شاهزادگان، بعد هم سفیر عثمانی آمده شرفیاب شد، بعد سلام منعقد شده حضور شاه هم مشرّف شده، بعد با سردار بهادر آمدیم منزل وزیر جنگ، سردار اشجع هم بود، شهاب السلطنه هم بود که تازه از کرمانشاه آمده است. بعد رفتم سفارت عثمانی دیدن سفیر، علاءالسلطنه، معتمدالدوله، قوام الدوله، وزیر جنگ، پسر علاءالسلطنه (و) بعضی از اجزای وزارت خارجه بودند.

پنجشنبه ۷ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

از اخبارات تازه این است که سعدالدوله تشکیل کابینهٔ وزراء را داده است (و) گفته است شاه هم به حدّ بلوغ رسیده است نایب السلطنه لازم ندارد، ولی ناصرالملک هم هنوز استعفا نکرده است، کارها مغشوش است، صمصام السلطنه هم دست از کاربر

نمی‌دارد، وزراء هم استعفا نمی‌کنند، تمام مردم منتظر هستند که تغییر این کابینه بشود بلکه کاری از پیش برود، آنها هم که خیال استعفا ندارند، سردار اسعد هم با صمصام السلطنه بد است، میانهٔ بختیاری‌ها نقار است، ما بینشان صلح و صفا نیست، باری شب رفم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء، اندرون بود، دو روز است (که) ناخوش است. بعد آمدم منزل صاحب اختیار، میرزا آقای مجاهد که اعتمادالملک است تازه چندی است رئیس بلّدیه شده است.

جمعه ۱۲ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

منصورالحکماء آمد قدری صحبت کرد، قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده، قدری استراحت کرده، دعاهای عصر جمعه را خوانده بعد رفتم حمّام.

شنبه ۱۳ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل سردار اسعد، بعد سعدالدوله آمد، من برخاسته آمدم منزل. رئیس الوزراء، سردار کل، مقتدرالسلطنه، پسرش یمین السلطنه، میرزا احمد خان، تمجیدالدوله، نیّر السلطان که سابق وکیل مازندران بود، شاهزاده مؤیدالسلطنه، نصیرالدوله شاهزاده کرمانشاهی بودند، امشب رئیس الوزراء خوشحال بود.

یکشنبه ۱۴ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

از روز جمعه بندگان همایونی رفته‌اند به فرح آباد به شکار از اخبارات تازه این است که سردار ظفر ازحکومت اصفهان معزول شده، ضیاءالسلطان برادر سردار بهادر که پسر سردار اسعد است تازه ازکرمانشاهان آمده حاکم اصفهان شده، یمین الممالک هم حاکم مازندران است.

دوشنبه ۱۵ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

شاهزاده مؤید الدوله در عراق به رحمت خدا رفته، از این خبر بسیار متألم شدم. انشاءالله (که) دروغ باشد.

سه شنبه ۱۶ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

سرکار معززالملوک با ایران جون و عزیزی رفتند خانه حسن خان دائی خودشان دیدن. دو روز است که از همدان آمده است.

چهارشنبه ۱۸ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

قوام السادات که چندی بود رفته بود به عراق، دو روز است وارد شده است، در عراق مؤیدالدوله را هم در حالِ ناخوشی دیده بود، بعضی پیغامات به توسط قوام فرستاده بود، سفارش اولادش راکرده بود. سوار شدم رفتم به دَرِ خانه حضور همایونی مشرف شده، وزراء اعیان، اشراف، بودند. اعلیحضرت همایونی احوالپرسی از من فرمودند، خیلی صحبت کردند که چراکم تر شرفیاب می‌شوم، بعد سلام منعقد شد، مستوفی الممالک؛ اقتدارالسلطنه، پسر حضرت اقدس که در جزء قزاقخانه رفته است با لباس قزّاقی آمده شرفیاب (شدند).

بعد از نهار، نماز خوانده، سوار شده رفتیم منزل ظل السلطنه که برای مرحوم شدن مؤیدالدّوله تسلیت بدهیم. حکومت عراق را هم دادند به فخرالملک.

جمعه ۱۹ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

نیم ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله. سعیدالسلطنه و مؤیدالسلطنه که (این) چند روزه سلطنه را به دوله مبدّل کرده و حالا مؤیدالدوله است و منشی باشی قنسول خانه آنجا بودند.

شنبه ۲۰ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

سوار (شدم که) بروم منزل مستوفی الممالک، در بین راه کالسکه مستوفی الممالک را دَرِ خانهٔ معتمد الخاقان که قوام الدوله است دیدم، پیاده شده رفتم آنجا، خلوت داشتند، بعد مستوفی الممالک رفت من ملتفت نشدم، قوام الدوله آمد قدری صحبت کرد، منتّی سر او گذارده آمدم منزل. نماز خوانده سوار شده رفتم منزل ضیاءالسلطان پسر سردار اسعد، خانه‌های محسن خان پسر مرحوم اتابک که حاجی میرزا علی صرّاف گرفته است عوضِ طلب‌اش آنجا نشسته.

یکشنبه ۲۱ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء حمیدالملک و حسام السلطنه پسر وکیل السلطنه (آنجا) بودند، بعد رفتند منزل امام جمعه خوئی (که) ختم گذارده‌اند برای ملاّ عبدالله امروز هم اداره جات تعطیل کردند، برای این که سالِ (آخوند) ملاّ کاظم خراسانی است. بعد آمدم منزل مستوفی‌الممالک، وزیر جنگ با مستشارالدوله آنجا بودند (و) خلوت داشتند.

سرکار مغزّزالملوک با ایراندخت و عزیز اقدس هم رفتند امیّریه. امشب صبّیه حضرت اقدس، فرح الملوک را می‌برند برای سهم الدوله، پسر مرحوم علاءالدوله ولی به واسطهٔ فوت مرحوم مؤیدالدوله عروسی نمی‌شود، بی سروصدا است. باری بر حسب دعوت علاءالدوله رفتیم خانهٔ علاءالدوله، خازن السلطنه پسر مرحوم عضدالملک که حالا او عضدالملک (است)، خودش و لباسش را مثل عضدالملک ساخته است آنجا بود (و) آصف السلطنه، علاءالدوله، اعتمادالتولیهٔ حضرت عبدالعظیم.... نیم ساعت از شب گذشته هم عروس را آوردند، معین الدوله، مشیرالدوله، موتمن الملک، سعدالملک، سالارالسلطان، رکن السلطان پسرهای مرحوم عضدالملک که رفته بودند پی عروس آمدند.

دوشنبه ۲۲ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء، شکایت از بدی نان شد. یک نفر آخوند خوب صحبت کرد. اخبارات تازه این است که: دیروز در دیوانخانه، زن‌ها رفته بودندبرای حقوقشان داد و فریاد زیادی کرده بودند، طوری که دَرِ دیوانخانه را بسته بودند.

سه شنبه ۲۳ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

رفتم منزل حشمت الدوله، آمدم قدری روزنامه نوشته شکر خدا راگفته، استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۴ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

اخبارات تازه این است که: برهان الدوله برادر نظام السلطنه چند نفر از بختیاری‌ها در خانهٔ او منزل کرده بودند. دو تا ده هم نظام السلطنه، در اصفهان نزدیک بختیاری دارد، آنجا خیلی تعدّی کرده‌اند (و) در خانهٔ برهان الدوله خیلی اذیّت کرده، به این جهت و این اذیّت‌ها، مستمسک کرده رفته به قنسولگری روس متحصّن شده، قزاق روس فرستادند آن بختیاری‌ها را از آنجا بیرون کرده، باسم این که دهاتِ نظام السلطنه گرویِ بابک است، حمایت کرده‌اند.

باری یک ساعت از شب رفته نماز خوانده سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء گفتند از صبح پایش درد گرفته، ناخوش است، هیچ بیرون نیآمده است، بعد از آنجا رفتم منزل سردار بهادر نبود، رفتم منزل سردار اسعد وزیر جنگ.

پنجشنبه ۲۵ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء، نبود، رفته بود دَرِ خانه. اخبارات تازه این

است که: لقب مؤیّدالدوله‌گی را که داده بودند به شاهزاده مؤیدالسلطنه، حضرت اقدس در این باب هیئت وزراء نوشته، لقب را پس گرفته دادند (به) حسین میرزا پسر مرحوم مؤیدالدوله.

امشب و امروز عصر مردم را دعوت کرده‌اند در مسجد شاه به اسم این که سالِ (آخوند) ملاّ کاظم خراسانی است، گویا خیال دارند بعضی نطق‌ها بکنند بر ضد سعدالدوله، اصلِ اساس برای این کار مرتّب شده، بچه‌های مدارس را جمع کرده‌اند، هنوز خبر صحیحی نرسیده است، بعد که اطلاّع حاصل شد خواهم نوشت، باری از قراری که گفتند، تمام وزراء شاهزادگان، امرا، اعیان، اجزای ادارات جمع بودند، اغلب ناطقین نطق کرده بودند.

جمعه ۲۶ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

نیم ساعت به غروب سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه رئیس الوزراء میرزا سلیمان خان، کاشف السلطنه، وزیر جنگ، احتشام حضور نصیرالدوله حمیدالملک (که) چندی است منزل رئیس الوزراء متحصّن است برای طلبی که از اعلیحضرت محمد علی شاه برای نظارت دارد، بعد هم معین الدوله و معّدل السلطنه آمدند. خیلی از دستِ «مسیو مرنار» می‌نالند. کلیه وزراء مردم را تحریک می‌کنند، تقصیرات را به گردنِ «مرِنار» وارد می آوردند، گویا «مرنار» گفته بوده است، گویا هم کتباً نوشته بوده است که اولیای امور را بایست به دار زد.

باری دو ساعت از شب آمدم بیرون. سردار کل را دیدم، سید قاضی محاکمات نظامی، عمیدالسلطان... صحبت کنان آمدیم تا چهار راه لاله زار من رفتم دکان میوه فروشی، قدری میوه و ماهی خریده، خداحافظی کرده سوار شدم آمدم منزل آقا، میرزا آقا خان و حسن خان بودند.

شنبه ۲۷ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

یواش یواش برف ریز می‌آمد، بعد نزدیک ظهر برف حسابی شروع به باریدن کرد. به قدر سه انگشت هم به زمین نشسته.

یکشنبه ۲۸ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

سوار شده رفتم منزل آقا سید تاجرباشی دولت روس، با او کار داشته ملاقات کرده، مراجعت به منزل کرده، حاجی ابوالقاسم سمسار (و) یک شیخی هم آمده بودند برای یک معامله‌ای که می‌خواهم پولی قرض کنم.

دوشنبه ۲۹ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

شب، حسین خان کمانچه زن با طاهرزاده آمدند، خواندند و زدند، حسن خان برادر خانم، حسن خان (خودمان) هم بودند.

سه شنبه سلخ شهر ذی الحجه ۱۳۳۰

صدیق الممالک، میرزای حضرت اقدس با شیخ محمّد وکیل حضرت اقدس آمده بودند برای کاری (که) با من برویم منزل رئیس الوزراء غروب سوار شده رفتیم منزل رئیس الوزراء نبود، رفته بود منزل سردار اسعد، معلوم شد با هم اصلاح کرده‌اند. معدل السلطنه حمیدالملک، حاجی سیّاح، یمین الملک که معّز السلطان قدیمی باشدو چندی (بالیوز) بغداد بود، بعد وزیر مقیم «اسپانیول» بود دو سه روز است آمده.

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۳۱ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد سی و یک

هجری قمری

وزیر دفتر چند روز است مرحوم شده است.

شنبه ۴ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

دو روز است عمل نان خیلی مغشوش است، امروز صبح زن‌ها رفته بودند، تهدید کرده بودند، فحش داده بودند، یکی دو دکان را خیال چپاول داشته‌اند و بعضی از دکاکین را دست کاری کرده بودند، فحش زیادی به کاسب‌ها داده بودند که شماها رفتید سفارت، پلو خوردید و ما را به این روز سیاه نشاندید!

یکشنبه ۵ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

در شیراز یک نفر کاپیتان انگلیسی را ایلات بویراحمدی کشته‌اند انگلیس به قدر ده هزار قشون وارد بوشهر کرده‌اند و گفته‌اند که بایست دولت ایران یک کرور پول خون بدهد.

دوشنبه ٦ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

سوار شده رفتم سفارت روس برای تبریک عید امپراطور روس، رئیس الوزراء، وثوق الدوله، قوام السلطنه... بودند.

پنجشنبه ۹ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء دخترش که چندی بود مرده بود، امروز به او خبر دادند.

شنبه ۱۱ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

بعد از نهار با مستوفی‌الممالک سوار شده آمدیم منزل فیروز میرزا پسر حضرت اقدس ظل السلطان که معمم است، خانه‌های مشاورالدوله را اجاره کرده است با عیالش که دختر بانوی عظمی است.

یکشنبه ۱۲ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

به سلامتی و مبارکی معززالملوک فارغ شدند، یک پسر! انشاءالله تعالی قدمش مبارک خواهد بود و جزء شیعیان خواهد بود.

سه شنبه ۱۴ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

رئیس الوزراء تلگراف استعفا به ناصرالملک نوشته، (و ناصرالملک) جواب گفته است که «مملکت را به دست که می‌سپارید که مطمئن باشید» و این مزخرفات!

چهارشنبه ۱۵ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

در این چند روز لقب امیر جنگی به ضیاءالسلطان و امیر اکرمی به شهاب السلطنه داده شد.

جمعه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

رئیس الوزراء در حال استعفا است، دول روس وانگلیس سخت گرفته‌اند که باید استعفا بکنید. صمصام السلطنه از دو چشمش بدی دیده است و از ریاست وزراء بدی ندیده است!

جمعه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

دختر سردار افخم مرحوم با مفتخرالسلطنه مادرش دعواکرده، خودش را مسموم کرده، مرده است!

یکشنبه ۱۹ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

امشب شب ششِ بچه کوچولواست،اسمش رابه سلامتی علی‌اصغر گذاریم.

یکشنبه ۱۹ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

از تبریز و سایر جاهای آذربایجان تلگراف کرده‌اند که ما ناصرالملک را نمی‌خواهیم، مملکت شاه و صاحب لازم دارد، بختیاری‌ها چه از جان مردم می‌خواهند!

دوشنبه ۲۰ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

دو سه روز است که اهل تبریز سخت گرفته‌اند که بایست حکماً سعدالدوله رئیس الوزراء بشود و کابینه تغییر کند.

یکشنبه ۲۶ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

صمصام السلطنه مجدداً تلگراف استعفا نوشته است.

دوشنبه ۲۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء استعفاکرده است، درِ خانه هم نمی‌رود!

سه شنبه ۲۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۱

□□□

کابینه جدید:

وزارت داخله عین الدوله، وزارت جنگ مستوفی‌الممالک، وزارت خارجه وثوق الدوله، وزرات مالیه قوام السلطنه!

جمعه ۲ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

سپهدار و حاجی صمد خان شجاع الدوله از حکومت آذربایجان استعفا کرده‌اند و گفته‌اند ما از عهده آذربایجانی‌ها بر نمی‌آئیم.

چهارشنبه ۸ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

امروز اداره نظمیه «گرو» کرده بودند و کمیسری را تعطیل کرده بودند.

پنجشنبه ۸ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

امروز وزراء حضور اعلیحضرت سلطان احمد شاه معرّفی می‌شدند:

علاءالسلطنه رئیس الوزراء، مستوفی الممالک وزیر جنگ، وثوق الدوله وزیر خارجه، قوام السلطنه وزیر مالیه...

شنبه ۱۰ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

رفتم منزل سردار اسعد، ترجمه کتاب شوستر را می‌خواندند، خیلی دروغ و مزخرف نوشته، آدم بد ذاتی بود!

یکشنبه ۱۱ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

میانه شجاع السلطنه با مادرش که دختر مرحوم اتابک است بر هم

خورده است.

سه شنبه ۱۳ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

سالارالدوله گفته است:

اگر دولت روس به من اطمینان بدهد و دولت ایران هم خواهش‌های من را قبول کند، می‌آیم طهران!

یکشنبه ۱۸ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

امروز توپچی‌ها و ژاندارمری‌ها برای مواجبشان رفته بودند دربـار، و فحش زیادی به وزراء داده بودند.

یکشنبه ۱۸ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

رفتم منزل عین الدوله، صولت نظام را پرت کارش را داد و عین الدوله اذن جلوس به او نداد.

سه شنبه ۲۰ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

رفتم دیدن پسر سپهدار، امیر اسعد بعضی‌ها ازسرداری امیر می‌شوند حالا او از امیری سردار شده است!

چهارشنبه ۲۱ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

انگلیس‌ها به قدر چهار پنج هزار قشون وارد بندرهای فارس کرده‌اند و قشقائی‌ها از آن‌ها جلوگیری کرده‌اند و گفته‌اند برای چه کاری آمده‌اید، گفته‌اند

از جانب دولت خودمان. جواب داده‌اند به شما چه ربطی دارد مگر مملکت مال شماست! انگلیس‌ها گفته‌اند از جانب کی از ما جلوگیری می‌کنید؟ گفته‌اند از جانب زن‌هایمان!

جمعه ۲۳ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

انگلیس‌ها قشونشان را برگرداندند و در طهران به وزراء گفتند قشون روس تا نزدیک طهران که پایتخت است آمده هیچ حرف نزدید پس چرا قشون انگلیس که آمده این حرف‌ها را می‌زنند!

جمعه ۲۳ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

انگلیس نوشته‌اند به هیأت وزراء که یک نوشته بدهید که اگر به مال التجاره و رعیت انگلیس صدمه وارد شد دولت ایران از عهده بر آید. دست درد عین الدوله هم بیشترش برای این جواب و بعضی مطالب دیگر است.

جمعه ۲۳ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

رفتم منزل سردار بهادر. حمام رفتن این سردار بی تماشا نیست چندین جور عطر، روغن سر و موی و سه چهار جور روغن ناخن... و یک ساعت بیشتر به این طور کارها می‌پردازد.

شنبه ۲۴ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

با سردار بهادر رفتم منزل سردار اسعد، متصل خمیازه می‌کشید، چشمش هم الحمدالله کور است.

شنبه ۲۴ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

رفتم منزل مستوفی‌الممالک، جلال الدوله، اسدالله میرزا، میرزا سلیمان خان و شکوه الملک هم که میرزای وزارت جنگ است بودند.

چهارشنبه ۲۸ صفرالمظفّر ۱۳۳۱

□□□

آمدم منزل قوام السلطنه، نبود، تماشای عمارتش را کرده، عجب بنائی است به قدر یکصد هزار تومان تمام خواهد شد، به قدر بیست هزار تومان بیشتر نجّاری دارد.

شنبه غره ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

امتیاز راه آهن از سرحد جلفا تا تبریز را دادند به روس‌ها، از محمره تا خرم آباد را دادند به انگلیس‌ها.

دوشنبه ۳ ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

آخر قوام الدوله فروغ الدوله دختر ملکه ایران را به اصرار و پر روئی گرفت، عجب چیزی است پر روئی!

پنجشنبه ٦ ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

دو نفر سوئدی تازه آمده‌اند، یکی برای نظمیه و دیگری برای ژاندارمری، وزراء اختیار تامه دادند و قوانین سخت قرار دادند برای جنایات، حتی کشتن و بستن و خراب کردن.

پنجشنبه ۱۳ ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

امروز وزیر مختار روس می‌رود. تمام رعیت‌های روس، همه سفرای خارجه، وزراء و رئیس الوزراء بودند... یکی از باغ‌های شهر نو را برای انجام تشریفات حاضر کرده بودند.

یکشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

وزیر مختار هلند چند روز دیگر می‌رود، از حضرت اقدس (نایب السلطنه) خواهش کرده بود که بعضی اسباب‌ها دارد ابتیاع فرمایند، من را فرستادند به قدر پنجاه تومان خرید کرده آمدم.

دوشنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

دو ساعت به غروب با جلال الدوله سوار شده آمدیم منزل افتخار السلطنه بین راه به شاه برخوردیم، پیاده شده رفتیم توی کوچه تا شاه رد شد!

جمعه ۲۱ ربیع الاول ۳۱

□□□

امروز روز عید روس‌هاست، یعنی قرن سیصد ساله سلطنت خانواده است که می‌روند توی چهارصد سال.

پنجشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

امشب درمدرسه‌روسی شاگردهای‌مدرسه‌نمایش‌می‌دهند، تیاتردر می‌آورند.

پنجشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

رفتم منزل آقا سید علی آقای یزدی مجتهد که مدتی است از تبعید در

آمده، چندی بود مازندران بود. از هر طرف اظهار دلتنگی می‌کرد.

جمعه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

رفتم‌پشت سیدنصرالدین، خانه‌یک مرتیکه،تسخیرجن می‌گویند دارد.

سلخ ربیع الاول ۱۳۳۱

□□□

مستوفی‌الممالک چند روز دیگر می‌رود به فرنگستان پیش والا حضرت (نایب السلطنه) معلوم نیست برای چه کاری می‌رود.

دوشنبه غره ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

دربوشهر رئیس‌مالیه راکه یک نفربلجیکی بود زخم زدندو زنش راکشتند!

سه شنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

«سینوموفنوگراف» باز تازگی باز شده است، تماشا کرده، پرده‌های خوب نشان دادند.

سه شنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

دو نفر صاحب منصب سوئدی که تازه برای نظمیه آمده‌اند، عنوان عنوان معاونت است ولی هر کس رئیس بشود تابع خواهد بود. این خیال ضد بعضی خیالات است، ارمنی‌هائی که در نظمیه هستند بکلی دستشان بریده خواهد شد.

چهارشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

امروز پلیس‌ها اغتشاش کرده بودند، حکم به ژاندارمری‌ها شده بود که خلع اسلحه از پلیس و نظمیه بکنند... اداهای خنک در میدان توپخانه ژاندارمری‌ها در آورده بودند.

چهارشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

رفتم در خانه، حضور اعلیحضرت همایونی مشرف شده، شاهزادگان شمشیر به دست ایستاده بودند، بعد سفرا شرفیاب شدند.

شنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

رفتم منزل جلال الدوله، (بعد) رفتم منزل اخترالدوله، بعد هم دری بر هم خورد و تاج السلطنه با دو دخترهایش آمدند، بی اندازه چاق شده است.

یکشنبه ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

رفتم منزل سردار محتشم، حاجی محمد تقی بنکدار و نصرت الممالک بودند حاجی محمد تقی می‌گفت:

می‌خواهیم مجلس را منعقد بکنیم، نظامنامه را تغییر دادیم وعده وکلا را یکصد نفر قرار دادیم، پنجاه و یک نفر که حاضر شدند مجلس منعقد خواهد شد.

یکشنبه ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

سوار شده رفتیم دیدن حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه که تازه آمده است و در بیرون شهر در قلعه منزل دارد، سه چهار سال بود که رفته بود و

تبعید شده بود.

سه شنبه ۱٦ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

نظمیه را دادند به سوئدی‌ها ولی اختیارات تامه ندادند، لازم هم ندارند، خودشان اختیارات تامه پیدا خواهند کرد.

سه شنبه ۱٦ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

دم قیصریه بی این که درشگه ما به کسی بخورد یا تنه بزند، یکمرتبه دیدم از عقب سر ما داد می‌زنند آی درشگه را بگیرید! آخ کشت!

شنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

امیراسعد پسر سپهدار رفته به طرف تنکابن، همین روزها با برادرش اقتدارالسلطنه زد و خوردی یا کرده‌اند یا خواهند کرد.

یکشنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

به حکم دولتین روس و انگلیس و هیأت وزراء حکم شده است به ژاندارمری که از مجاهدین سلب اسلحه بکنند، دو سه روز است مشغول هستند...

یکشنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

فردا خانم تاج، همشیره سرکار خاصه خانم را عروسی می‌کنند برای ادیب التجار.

سه شنبه ۳۰ ربیع الثانی ۱۳۳۱

□□□

شاهزاده شعاع‌الدوله پریروز مرحوم شده، نعشش را هم در حضرت عبدالعظیم دفن کردند.

چهارشنبه غره جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

ژنرال قزاق چون چند روز دیگر خواهد رفت به روسیه، با زنش در امیریه دعوت دارند. مطرب ایرانی هم بود، نهار بسیار اعلائی صرف شد.

پنجشنبه ۹ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

مانور در قزاق‌خانه: اعلیحضرت برای احترام حضرت اقدس (نایب السلطنه) تمامش را ایستاده بودند، باقی صحبت از مشق قزاق و تعریف از ژنرال بود.

جمعه ۱۰ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

پریروز سفارت روس یک کاغذ رسمی به هیأت وزراء فرستادند، معلوم نیست چه است ولی وزراء از این بابت عقل و... شان در هم است!

شنبه ۱۱ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

امروز سوئدی‌ها نمایش می‌دهند، اعلیحضرت همایونی هم تشریف آورده بودند بعد از مشق رفتیم باغ اتابک مرحوم آن جا که مدرسه صاحب منصب‌های سوئدی است...

شنبه ۱۱ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

گفتگوی آمدن اعلیحضرت محمد علی شاه خیلی است.دولت روس و انگلیس گفته‌اند بایست یک سلطانی ایران داشته باشد که به طور استبداد رفتار بکند.

سه شنبه ۱۴ جمادی الاول ۱۳۳۱



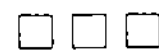
ناصرالملک به مستوفی الممالک تلگراف کرده است که آمدن شما لازم نیست، من که نخواهم آمد، اگر بتوانید برای سلطان احمد شاه زودتر تاجگذاری بکنید بهتر است.

سه شنبه ۱۴ جمادی الاول ۱۳۳۱



گفتند سردار ظفر تلگرافی کرده است به خوانین بختیاری که کار سلطنت اعلیحضرت محمد علی شاه گذشته، خواهد آمد. شما بختیاری‌ها مخالفت نکنید که حاصل ندارد.

سه شنبه ۱۴ جمادی الاول ۱۳۳۱



پسر نایب حسین کاشی امروز با قدری سوار وارد طهران شد، با تشریفات وارد طهرانش کردند.

چهارشنبه ۱۵ جمادی الاول ۱۳۳۱



سوار شده رفتم به در خانه قدری گردش کرده با حاجب الدوله صحبت می‌کردیم بعد اعلیحضرت همایونی بیرون آمدند، احوالپرسی و اظهار تعجب فرمودند که فلانی چه شده که در خانه آمدی؟ بعد تشریف بردند در هیأت وزراء

چون خیال تاجگذاری دارند می‌خواهند اعلیحضرت همایونی از وضع امورات مطلع شوند.

پنجشنبه ۱۶ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

کابینه وزراء متزلزل است، وثوق الدوله گفته است که من چند روزی به در خانه نخواهم آمد و عین الدوله رفته است به شمیران.

یکشنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

از فرنگستان اخبارات مختلف روز به روز می‌رسد، بعضی‌ها می‌گویند انگلیس و روس آمدن اعلیحضرت محمد علی شاه را تصویب نکرده‌اند، بعضی‌ها می‌گویند کرده‌اند. ناصر الملک گفته است اگر زودتر تاجگذاری بکنید، اگر آمدن اعلیحضرت محمد علیش شاه راست باشد، وضع جور دیگری خواهد شد. می‌گویند روس‌ها راضی بودند ولی انگلیس‌ها مانع هستند.

یکشنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

مخبرالدوله که ناخوش است فردا می‌رود فرنگ برای معالجه.

سه شنبه ۲۱ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

آمدم منزل، آجودان حضور و حسام حضور آن جا بودند، مسیح السلطنه سید معمم که از شاگردهای مرحوم میرزا ابوالقاسم نائینی است و از طب ایرانی سر رشته دارد، چند روز است مشغول معالجه است

پنجشنبه ۲۳ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

مرض حصبه معرکه می‌کند، خیلی آدم می‌کشد.

یکشنبه ۲٦ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

سالارالدوله باز خروج کرده است!

دوشنبه ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

پسر نایب حسین که آمده است طهران، هر وقت سوار می‌شود چند تن سوار عقب سرش می‌اندازد، این فقره به حضرات بختیاری‌ها برخورده!

دوشنبه ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

رفتم منزل سردارمحتشم، تعریف‌وتوصیف تقی‌زاده‌والدالزنا را می‌کردند!

سه شنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

رفتیم سر بنائی سردار بهادر، عمارت مفصلی بنا کرده است، دو مرتبه است نجارّی مفصلی کرده است، ذرعی شصت تومان تمام می‌شود.

سه شنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۱

□□□

خبری بدی آوردند، آجودان حضور نزد یک سحر مرحوم شده است.

پنجشنبه غره شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

روس‌ها اعلانی کرده‌انـد از جـانب جـانشین قـفقاز کـه حسب الامـر

امپراطور، حکم شده بود که از اهل آذربایجان سلب اسلحه بکنند، حالا حکم شده است که روس هیچ وقت به امور ایران دخالت نکنند.

جمعه ۲ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

برای تشییع جنازهٔ مرحوم سرورالدوله، دویست نفر قزاق با موزیک دویست نفر ژاندارم پیاده، صد نفر پیاده با موزیک،... حاضر بودند

یکشنبه ۴ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

حادثه درگذشت علیقلی میرزا پسر حضرت اقدس کامران میرزا نایب السلطنه در «اودسا»

یکشنبه ۴ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

امروز تلگراف کرده‌اند به «ادسا» که مختارالدوله نعش مرحوم علیقلی میرزا را به طرف مشهد مقدس حرکت بدهد.

سه شنبه ٦ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

حضور حضرت اقدس (نایب السلطنه) شرفیاب شده، آقا سید محمد پسر آقا سید عبدالله حضور حضرت اقدس بودند.

یکشنبه ۱۱ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

وثوق الدوله هم استعفا کرده است از وزارت امور خارجه...

سه شنبه ۱۳ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

سالار مسعود با برادرش سالار بهادر می‌روند مازندران به جنگ سالارالدوله.

چهارشنبه ۱۴ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

وثوق‌الدوله که استعفا کرده بود برای این بوده که با عین الدوله حرفشان شده بود، گویا وثوق‌الدوله کاغذی نوشته بود به رئیس الوزراء که عین الدوله چه می‌داند وزارت چه چیز است؟ مردی که اسب و آخر دستش بوده چه سر رشته از وزارت آن هم (وزارت) عهد مشروطه دارد.

پنجشنبه ۱۵ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

قنسول روس به سردار اشجع گفته، اگر شما به دهات اصفهان مأمور بفرستید. خیلی که مهربانی بکنیم آن مأمور را با گلوله می‌گویم بزنند!

پنجشنبه ۱۵ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

معیرالممالک که چندی بود در «ادسا» به فرص استسقاء مبتلا بود مرحوم شد.

جمعه ١٦ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

مجلل السلطان را حاجی صمد خان شجاع الدوله گرفته فرستاده است به طهران به شرط این که او را نکشند!

شنبه ۱۷ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

اختر الدوله زن نصرت‌الله خان پسر میرزا نصرالله خان سپهسالار شده است که حالا نصرت خاقان لقب گرفته و نوکر و محبوب عین الدوله است.

یکشنبه ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

وثوق‌الدوله دوباره استعفا کرده، خواهد رفت به فرنگستان.

سه شنبه ۲۰ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

در خانه‌های ظهیرالدوله باز چند شب بود نمایش می‌دادند، مبل و قالی کرایه کرده بودند، پریشب بعد از تاتر آتش گرفته، در واقع معجزی بوده است که این مردم بی‌نان دست از این حرکات برداشته به دردهای بی درمان خودشان بپردازند.

سه شنبه ۲۰ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

عین الدوله چند روزی است خواهر امیر مکرم لاریجانی را که عیال مرحوم سپهسالار برادرش باشد، گرفته برده است در مبارک‌آباد نشانده است.

جمعه ۲۳ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

سربازی‌های فوج دماوندی که مال دهات پشت کوه هستند آمده عارض بودند، بیچاره‌ها گرسنه از راه دور آمدند، خیلی دلم از برای سربازها سوخت دراین شهرکسی نان‌گیرش نمی‌آیدزندگانی‌مشگل است، بیچاره‌ها سرگردان هستند.

شنبه ۲۴ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

دو روز است کار نان طهران خیلی مغشوش است، مخصوصاً امروز که نان گیر کسی نمی‌آید، عین الدوله که مشغول عیش و عشرت و خوش است!

یکشنبه ۲۵ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

سالارالدوله به طرف تنکابن رفته است و با کسان سپهدار جنگ کرده و پسر امیر اسعد که نوهٔ سپهدار باشد کشته شده است

دوشنبه ۲٦ جمادی الاخر ۱۳۳۱

□□□

خیابان راه شمیران را که «مرنار» ساخته است خیلی خوب شده، چندین حوض تا شمیران ساخته‌اند، آب در آن می‌اندازند، سی نفر هم سقا که هر نفری را ماهی ده تومان مواجب می‌دهند، صبح و عصر آب می‌پاشند.

یکشنبه ۳ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

پولی را که از دولت روس قرض کرده‌اند... یکصد و شصت هزار تومانش را دادند به ناصرالملک که در فرنگستان راحت باشد و مردم از گرسنگی تلف بشوند.

یکشنبه ۳ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

نعش معیرالممالک را آوردند امامزاده حسن، امانت گذاردند که بعدها حمل به عتبات بکنند.

دوشنبه ۴ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

عثمانی‌ها بعضی تصرفات در خاک ایران کرده، میانه عثمانی‌ها و ایرانی‌ها زد و خورد شده است.

دوشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

ناصرالملک رفته به لندن، از آن جا هم خیال رفتن به پطروبورغ را دارد که کارش را محکم بکند بیاید ایران پول جمع بکند و پدر مردم را در بیآورد.

دوشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

امروز بر حسب خواهش و به حکم او اقتدارالسلطنه پسر سپهدار را گرفته بردند در نظمیه حبس کردند.

شنبه ۲۳ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

صدرالسلطنه از طرف هیأتی که جمع شده‌اند و مجلس سنا می‌خواهند و رئیس آن ها صمصام السلطنه است آمده بوده است پیش سپهدار ولی هیچ حرف زدن خودش را نمی‌فهمد، ملتفت نکات نیست.

شنبه ۲۳ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

سفیر کبیر عثمانی که معزول شده بود امروز رفت به طرف عثمانی

شنبه ۲۳ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

رفتم به در خانه، اول پیش موثق الدوله، بعد رفتم اطاق هیأت وزراء رئیس الوزراء، عین الدوله، قوام السلطنه، ممتاز الدوله، مستشار الدوله بودند،

بعد «مرنار» آمد، هر چه از او پول می‌خواهند برای اردوی بختیاری می‌گوید: «سوار و قشونی که من نمی‌شناسم و نظامی ندارند، من به همچه قشونی حقوق نمی‌دهم»

یکشنبه ۲۴ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

رفتم حضور حضرت اقدس (نایب السلطنه) از آقاهائی که در «اُدسا» تحصیل می‌کنند کاغذ آمده بود، ماشاءالله آقای اعـزازالسـلطنه بسـیار خـوب امتحان داده، دو ماه دیگر هم داخل در مدرسه نظامی روس خواهد شد.

دوشنبه ۲۵ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

در طهران قدغن شده است، روزنامه تلگرافی را که روزنامه «رویـتر» باشد، انتشار نمی‌دهند.

چهارشنبه ۲۷ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

اجزای نظمیه را به قدر پنجاه نفر صاحب منصب و به قدر دویست نفر تابین اخراج کرده‌اند، یعنی مستشار نظمیه که از سوئد آمده است سـرکار، او خیلی‌ها را اخراج کرده است.

چهارشنبه ۲۷ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

اعلانی از طرف دولت و هیأت وزراء کرده‌اند که مردم هر جـا جـمع بشوند و اجلاس بکنند، نظمیه آن ها را بگیرد.

پنجشنبه ۲۸ رجب‌المرجب ۱۳۳۱

□□□

ناصرالملک که به سمت رسمیت رفته بود لندن که از آن‌جا بـرود بـه «پترز بورغ» یک ساعتی بیشتر «سر ادوارد گری» را ملاقات نکرده بود، هیچ گونه اسباب پذیرائی و تشریفاتی برای او مرتب نکرده بودند. ناصرالملک گفته بود که: بایست جان من در حمایت دولتین باشد جواب گفته بـودند نـیابت سلطنت باتوست چه‌مناسب‌است که حفظ جان تو بایست در حمایت ما باشد.

یکشنبه غره شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

کار تیر و تفنگ و سنگر بندی بین سوئدی‌ها و بختیاری ها

پنجشنبه ۵ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

حاجی محمد تقی بـنکدار و وکـیل الرعـایای هـمدانـی و جـمعی از پارتی‌های عین‌الدوله به دستیاری عین الدوله داخل کار نان و گوشت شدند.

یکشنبه ۸ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

صدرالدین بیک که در شش هفت سال قبل در طهران «شارژ دافر» بود، دیروز به سمت سفیر کبیر وارد طهران شد.

سه شنبه ۱۰ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

آمدم رو به تجریش، منزل سردار محتشم، پسر کوچکش که در «لُزان» مشغول تحصیل بوده، تازه آمده است که چندی بماند، جوان خوشگل، لوندی است، کلاه فرنگی دارد!

شنبه ۱۴ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

سالارالدوله که در کردستان، خودش به اردوی قزاق تسلیم شد!

شنبه ۱۴ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

عین الدوله سه چهار روز است که در حال استعفاست امروز هم گفته: فقط برای زیارت اعلیحضرت آمده‌ام نه از برای کار!

یکشنبه ۱۵ غره شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

سلام منعقد شد، خیلی شبیه به آن سلام‌ها که من خودم در بچگی می‌نشستم، یعنی همان غلامبچه‌های همان وقت من هستند که حالا وزیر و امیر شده‌اند هیچ کس آن‌ها را و پدر و مادرشان را نمی‌شناسد!

یکشنبه ۱۵ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

در سلام پسر وزیر افخم که جزء ژاندارمری سوئدی‌هاست حضور داشت. شاه پرسیدند که چه سمت داری؟ جواب عرض کرد مدتهاست خدمت می‌کنم حالا حاضر خدمت شده‌ام، من خیلی خنده کردم و بعضی مضمون‌ها گفتم، شاه و ولیعهد خیلی خنده کردند.

یکشنبه ۱۵ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

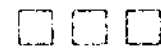
اعلیحضرت همایونی از سفر فرنگستان که در رکاب شاه شهید رفته بودیم احوالات پرسیدند و از وضع دربار سلاطین سئوالات فرمودند، بعد از قَدّم پرسیدند که چرا قَدّم این قدر کوتاه مانده است، بعد من خواستم بفهمانم که قدِ اعلیحضرِت هم از منْ رشیدتر نیست! عرض کردم:.....

یکشنبه ۱۵ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

رفتم دربار که موثق الدوله را ملاقات کنم دیدم اوضاع عجیبی است و ولیعهد خیلی مضطرب است، ولیعهد از من پرسید که معزّزالسلطنه در کامرانیه است؟ تعجب کردم، بعد معلوم شد معزّزالسلطنه از وضع دربار و کارهای اعلیحضرت دلتنگ شده قهر کرده رفته است شاه و ولیعهد اوقاتشان تلخ (بود) و گریه می‌کردند.

سه شنبه ۱۷ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱



قدس اعظم دختر مرحوم اتابک که عیال معتمدالدوله شده بود امروز مرحوم شد.

سه شنبه ۱۷ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱



سپهدار رگ دیوانگیش حرکت کرده، چوب زیادی می‌گوید به سهام الدوله می‌زنند، تقریباً هزار چوب به سهام الدوله زده حبسش می‌کند.

شنبه ۲۱ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱



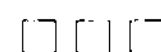
امشب عید میلاد اعلیحضرت سلطان احمد شاه است، در حیاط دربار جشن می‌گیرند، اعلیحضرت همایونی با ولیعهد و آسیه خانم آمدند بیرون.

پنجشنبه ۲۶ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱



اعلیحضرت همایونی آمدند بیرون و تشریف فرمای تالار بزرگ شدند، وزرای معزول آمدند با صمصام السلطنه.

جمعه ۲۷ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱



آمدیم به حمام نمره ازک. حمام قشنگ خوبی است به طور حمام‌های خارجه ساخته شده است، آب پاک تمیز خوبی دارد.

شنبه ۲۸ شعبان‌المعظم ۱۳۳۱

□□□

امشب میانه بختیاری‌ها و ژاندارم‌ها در خیابان چراغ برق نزاع شـده، دو نفر بختیاری کشته شدند.

چهارشنبه ۳ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

خلع سلاح بختیاری‌ها:ژانـدرمری‌ها دور خـانه صـمصام السـلطنه و سردار بهادر را گرفته، سلب اسلحه از بختیاری‌ها می‌کردند، به قدر چهل نفر از طرفین کشته، پنجاه نفر هم زخمی شده‌اند.

پنجشنبه ۴ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

از قراری که سپهدار می‌گفت:

ژاندارمری‌ها می‌خواهند ده نفر بختیاری را که دستگیر کرده‌اند دار نزنند.

جمعه ۵ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

چین هم مغشوش است یک دسته شورشی هستند، مـتصل چـین را شلوغ می‌کنند.

یکشنبه ۷ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

سردار اسعد اوقاتش تلخ بود که چرا روزنامه «رویتر» نوشته است که از

بختیاری‌ها خلع اسلحه کرده‌اند.

یکشنبه ۷ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

عین الدوله چند شب قبل با مستشارالدوله دعوایشان شده بوده است، عین الدوله گفته بوده است:

«چه جلسه‌ای؟ وزرا کی هستند!» مستشارالدوله گفته بوده است:

«معلوم می‌شود هر کس سبیلش کلفت است وزیر می‌شود. از آن وقت عین الدوله قرمساق دیگر دربار نیامده است.

پنجشنبه ۱۱ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

دیشب وزارت خارجه در دربار آتش گرفته است کاغذجات زیاد و ثبت‌ها (و) نوشتجات آتش گرفته است و تماماً سوخته است.

سه شنبه ۱۶ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

در ۲۴ ساعت به همه جهت سه ساعت بیشتر خواب ندارم و از خداوند متعال شب و روز مرگ می‌خواهم.

سه شنبه ۱۶ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

انگلیس‌ها گفته‌اند عین الدوله بایست وزیر داخله باشد، اگر او را معزول بکنید ما رسماً مداخلات خواهیم کرد.

سه شنبه ۱٦ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

قرار شده است (از بختیاری‌ها) سیصد نفر این جا بمانند و باقی بروند، این سیصد نفر هم اسلحه‌هایشان در منزل رئیس‌هایشان انبار باشد کلیه بختیاری‌ها خلقشان تنگ است.

شنبه ۲۰ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

از خداوند متعال مرگ می‌خواهم یا اصلاح امور را بفرمایید.

یکشنبه ۲۱ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

آمدم دروازه قزوین، حمام نمرۀ جلیل لشگر آدم فرمانفرما، بسیار بسیار خوب حمامی است، چندین نمره دارد!

سه شنبه ۲۳ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

مطب دندانسازی استاد رقیه!

سه شنبه ۲۳ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

از خداوند شبانه روز مرگ می‌خواهم که از دست این روزگار و ناملایمات این زمان آسوده بشوم.

شنبه ۲۷ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

انشاءاله به روزی شربت مرگ را خواهم نوشید. من که مردم از دست دروغ‌های این مردم ناکس. آخ! آخ! که چه بد روزگاری است!

شنبه ۲۷ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

سالارالدوله رفته است قنسولخانه روس در کرمانشاهان و متخصص شده است.

دوشنبه ۲۹ رمضان‌المبارک ۱۳۳۱

□□□

رفتیم دیوانخانه توی آلاچیق نشسته، بعد اعلیحضرت همایونی با ولیعهد آمدند، اعلیحضرت با والا حضرت نشسته مدتی صحبت فرمودند، اعلیحضرت با من قدری از سفر فرنگستان شاهنشاه شهید صحبت کرده...

چهارشنبه غرّه شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

شب را، والا حضرت احضار کرده، رفتیم دیوانخانه، قربان خان شاهی، قربان خان آوازه خوان که رقاص بود و صفدرخان، می‌خواندند و می‌زدند.

دوشنبه ۱۳ شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

در شهر غوغائی است برای انتخاب نمودن وکلا، به قدر صد اعلان نوشته شده، شهرت داده‌اند که فلان و فلان را وکیل بکنید، روی قوطی‌های کبریت را نوشته‌اند!

چهارشنبه ۱۵ شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

ناصرالملک امشب دارد وارد طهران شد.

یکشنبه ۱۹ شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

امروز، سه مرتبه می‌خواستم خودم را از این روزگار آسوده بکنم و

مرفین بخورم، صبر آمد! بعد از یک ساعت و نیم آمدم بخورم، میر علی اصغر خان عطسه کرد نخوردم، ولی این روزها مصمم هستم که خودم را بکشم.

جمعه ۲۴ شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

رفتم تماشای خرابی دربار، به کلی خراب شده است، آن حیاط کریم خانی، عمارات، دور تا به دور منهدم شده است!

شنبه ۲۵ شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

ناصرالملک از همه کس وهم دارد، کاری که در این سفر کرد که عجالتاً محقّق است رسمیت سلطنت اعلیحضرت سلطان احمد شاه است.

شنبه ۲۵ شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

اهل آذربایجان گفته‌اند که هر کس اسم مشروطه را ببرد به دارش خواهیم زد.

دوشنبه ۲۷ شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

عصرها منزل اعتصام السلطنه معرکه می‌شود، بعضی شب‌ها از قراری که می‌گویند دو هزار تومان برد و باخت می‌شود، هنگامه غریبی است، چادری زده‌اند، چرا نمی‌گذارده‌اند، در واقع مونت کالوری ایران درست کرده است.

دوشنبه ۲۷ شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

سردار اسعد دو روز است حالش بد شده است، دو سه بار گفتند مرده،

باز گفتند نمرده!

چهارشنبه ۲۹ شوال المکرم ۱۳۳۱

□□□

سردار اسعد را حکمای فرنگی جوابش دادند، حالش مغشوش است، حال جنونی هم پیدا کرده است.

یکشنبه ۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۱

□□□

خیالات آنچنانی سخت من را گرفته، قصد هلاکت خود را داشتم، اسبابش فراهم نشد.

چهارشنبه ۷ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۱

□□□

امروز بر حسب دعوت سفارت انگلیس، اسب دوانی فرنگی‌ها، یعنی بین ملل است، والا حضرت اقدس ظل السلطنه و سفرای خارجه تماماً با زن‌هایشان بودند.

چهارشنبه ۷ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۱

□□□

امشب مهمان سردار ظفر هستم به تاتر، (در) خیابان لاله زار مطبعه «فاروس»... به قدر پانصد نفر جمعیت بود...

چهارشنبه ۷ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۱

□□□

رفتم منزل سپهدار نبود، از آن جا رفتم منزل سردار ظفر او هم نبود، سردار بهادر بود، عمارتش را تماشا کرده، مثل قصر شدّاد!

دوشنبه ۱۲ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۱

□□□

امروز دختر وزیرمختار اطریش را عروسی کردند برای وزیر مختار ایتالیا.

چهارشنبه ۱۴ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۱

□□□

در اصفهان تمام اهالی جمع شده‌اند در مسجدها و می‌گویند که ما حاکم بختیاری نمی‌خواهیم.

پنجشنبه ۱۵ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۳۱

□□□

نطق مفصلی ناصرالملک کرده بوده است که صلاح همچه دیده شده است که انتخابات عقب بیافتد سید حسن مدرس اصفهانی با ناصرالملک طرف شده بود و بد گفته بود، گفته بود وزراء تمام دروغگو و خائن هستند و سپهدار دیوانگیش جنبیده سخت به سید تاخت آورده بود!

سه شنبه ۱۱ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۱

□□□

یک فوارّه خوبی عین الدوله درست کرده است که به قدر یک سنگ آب، هفت ذرع می‌پرد.

پنجشنبه ۱۳ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۱

□□□

آقا سید حسن مدرس رفته است به حضرت عبدالعظیم. بعضی از علماء بر ضدش هستند و بعضی‌ها هواخواه‌اش، گفتند سفارت روس گفته است که آقا سید حسن بایست نقی بلد بشود.

یکشنبه ۱٦ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۱

□□□

دختر مجدالدوله را دادند به پسر مرحوم سردار ناصر که سیف السلطان است.

سه شنبه ۱۸ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۱

□□□

وثوق‌الدوله وزیر خارجه امروز ظهر وارد طهران شد.

سه شنبه ۱۸ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۱

□□□

از قرای که می‌گویند روزی یکصد تومان از قصابخانه می‌گیرند!

پنجشنبه ۲۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۱

□□□

کرمانی‌ها گفته‌اند که ما از بختیاری‌ها حاکم نمی‌خواهیم.

جمعه ۲۸ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۳۱

□□□

روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۳۱ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و سی و یک هجری قمری

چهارشنبه غرّه شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

با صدیق الممالک و شیخ محمّد سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء نبود. رفتیم توی اطاق نشسته، جمعی آمدند. من بودم تا رئیس الوزراء آمد، مدتی صحبت کرده دو فقره کار راجع به حضرت اقدس بود، گفت و گو کرده، دو ساعت از شب سوار شده آمدم منزل.

پنجشنبه ۲ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سوار شدم رفتم منزل رئیس الوزراء، جمعی آنجا بودند، معین الدوله حمیدالملک، سردار محیی، میرزا کریم خان برادرش، معاضدالسلطنه. دو فقره کار راجع به حضرت اقدس بود اصلاح کرده، بعد سوار شده رفتم منزلِ حشمت الدوله، نبود، آمدم منزل صاحب اختیار او هم نبود، دم خانهٔ «مرنار» جمعیت زیادی از زن و مرد برای حقوقشان جمع بودند. آمدم اندرون نماز خوانده سوار شده، رفتم منزل عین الدوله، سردار محیی، ناصرالاسلام رشتی.... آنجا بودند، بعد عین الدوله سوار شده رفت من هم آمدم منزل مستوفی الممالک در این سفری که مستوفی الممالک رفته بود جاجرود، معین السلطان هم رفته بود، یک قوچ (هم) معین السلطان زده بوده است باری مدتی تنها با مستوفی الممالک تنها صحبت کرده بعد آمدم منزل.

جمعه ۳ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء بعد سوار شده از خیابان لاله زار گردش کنان آمدم دکانِ حسن آقای سمسار، بعد از آنجا آمدم منزل حشمت الدوله.

شنبه ۴ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل آقا سید احمد مجتهد روضه، آقا سید محمّد برادرش با

پسرهایش تماماً بودند. بعد پیاده رفتم منزل حاجی امام جمعه خوئی جمعیت زیادی بودند. وزیر دفتر هم چند روز است مرحوم شده است.

یکشنبه ۵ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

با حاجی امین الخاقان سوار شده رفتم به در خانه، حاجی امین الخاقان رفت منزل مجدالدوله دیدن دیروز وارد شده است. باری رفتم عمارت بادگیر روضه، موثق الدوله جلوس فرموده بودند. بعد با آجودان حضور سوار شده آمدم منزل مجدالدوله، بعد از ماجمعی آمدند.فخرالممالک(و)میرزا محمود مدیر شرکت متوقفه صاحب اختیار قدیم.

اخبارات تازه این است دو روز است عمل نان خیلی مغشوش است، امروز صبح زنها رفته بودند چند نفری بازار به مردم تهدید کرده بودند، فحش داده بودند، یکی دو دکّان را خیال چپاول داشته‌اند، بعضی از دکاکین را دست کاری کرده بودند، فحش زیادی به کاسب‌ها داده بودند که شما ها رفتید سفارت پلو خوردید ما را باین روز سیاه نشاندید. مردم هم از ترس دکان‌ها را بسته بودند، در دیوانخانه را سنگ زده بودند (و) اغتشاش فراهم کرده بودند.

دوشنبه ٦ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: در شیراز یک نفر کاپیتان انگلیسی را ایلات بویراحمدی کشته‌اند. انگلیس به قدر ده هزار قشون وارد بوشهر کرده‌اند (و) گفته‌اند بایست دولت ایران یک کرور پول خون بدهد، تمام ایل بویراحمدی را تمام بکشند والاّ ما بایست خودمان این کار را بکنیم و جنوب ایران را منظّم بکنیم، از دست ژاندارمری بر نمی آید. جنگ (دول) بالکان با عثمانی‌ها چندی است متارکه است،گفت و گوی صلح است در لندن. مجلسی ترتیب داده‌اند از تمام دول معظّمه عالم برای گفت و گوی صلح.

دولت اطریش هم از دول بالکان حقّی می‌خواهد، قشون خبر کرده، دولت روس هم قشون خبر کرده است، دور نیست میانه آنها بر هم بخورد، سایر دول گفته‌اند که دولت اطریش بایست تأمین بدهد که آغاز جنگی نکند.

باری عصری سوار شده رفتم امیّریه از در منزل ظل السلطنه برای روضه. حضرت اقدس چند روز است دستشان درد می‌کند، دیروز تا به حال هم پایشان درد می‌کند. مغرب رفتم حضور حضرت اقدس. بعد آمدم منزل رئیس الوزراء می‌خواست سوار شود، رفته مسجد سپهسالار روضه، من هم آمدم منزل.

سه شنبه ۷ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

رفتم پامنار منزل آقا سید کمال مجتهد، روضه. از معروفین. حاجی آقای شیرازی، آقا سید فاضل کاشی، بهاءالدوله (و) میرزا آقای اصفهانی که رئیس بلّدیه است (بودند). یک ساعت به غروب رفتم منزل سلطان العلماء روضه.

چهارشنبه ۸ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

رفتم مسجد آقا سید عزیزاللّه روضه صدرالعلماء رئیس الوزراء و وزیر جنگ بودند. بعد رفتم منزل ناصرالسلطنه به روضه، ظهیرالاسلام، عضدالدوله، پسرهای وزیر افخم، سالار اعظم امیر بهادری، محسن خان با مصطفی خان اتابکی ها بودند.

اخبارات تازه گفت و گوی صلحِ عثمانی است با دول بالکان. دولت اطریش هم با دولت روس کارشان نزدیک به جنگ است، هر کدام ششصد هزار نفر قشون در سرحّداتشان جمع کرده‌اند. سر همراهی با دولِ بالکان نزدیک به جنگ کردن هستند. اگر میانه این دولت(های) معظم جنگ واقع بشود، سایر دول هم به همراهی آنها جنگ سخت عظیمی در دنیا خواهد شد.

پنجشنبه ۹ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سوار شده رفتم سفارت روس برای تبریک عید امپراطور روس. وزراء و شاهزادگان، اجزای وزارت خارجه (و) جمعی بودند، رکن السلطنه، یمین الدوله، عین الدوله، سیف الدوله رئیس‌الوزراء، وثوق الدوله، قوام السلطنه، قوام الدوله، سردار بهادر، نظم الدوله، بودند. از طرف حضرت اقدس هیچ کس نیامده بود سفارت، وزیر مختار اظهار دلتنگی می‌کرد.

جمعه ۱۰ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

رفتم حمّام غسل جمعه کرده دعاهای جمعه و زیارات امروز را خوانده تا وقت ظهر. امروز دسته جاتِ زیاد در شهر بوده، منظم هم بود، الحمدالله اتفاقی نیافتاد.

شنبه ۱۱ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء، دخترش که چندی بود مرده بود، امروز به او خبر دادند. ظهیرالاسلام، رکن الدوله، محتشم السلطنه، مستشارالدوله، صدرالسلطنه، سردار محتشم که وزیر جنگ است، سردار اشجع، سردار بهادر، قوام الدوله، عباسقلی خان نوّاب، حمیدالملک، مخبرالسلطان، معزالدوله، و جمعی بودند. فردا هم ختم دارد.

یکشنبه ۱۲ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل علاءالسلطنه، خودش اندرون بود، چند روز است کسل است. بعد سوار شدم آمدم منزِل رئیس الوزراء تا رسیدم، ولیعهد آمده بود، ختم را جمع کرده رفته بود. بعد از نهار با مستوفی الممالک خیلی نشسته، عصری از آنجا سوار شده *آمدیم منزل فیروز میرزا پسر حضرت اقدس ظلّ السلطان که معّمم است.* خانه‌های

مشارالدوله را اجاره کرده است با عیالش که دختر بانوی عظمی است.

دوشنبه ۱۳ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

با ظلّ السلطنه سوار شده رفتیم منزل رئیس الوزراء. وزراء جلسه داشتند در اطاق جلو، قطب الدوله، حمید الملک، حاجی محمد تقی بنکدارِ معروف بودند. بعد رئیس الوزراء آمده مدّتی از ظلّ السلطنه پذیرائی کرده، بعد برخاسته آمدیم امیّریه.

سه شنبه ۱۴ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سه ساعت و نیم از دسته گذشته به سلامتی و مبارکی حضرت مستطاب علیه سرکار معزّزالملوک فارغ شدند، یک پسر، انشاءالله تعالی امیدوارم از کرم حق که قدمش مبارک خواهد بود، انشاءالله در پناه حضرت احدیت محفوظ خواهد بود، انشاءالله در جزء شیعیان خواهد بود، ولی هنوز اسمی ندارد. عصری رفتم منزل نصرت‌الممالک از آنجا آمدم خیابان لاله زار، قدری در کنتوار فرانسه و دکّان آقا محمود گردش کرده، احیاءالملک و سهام الملک پسر مرحوم سپهسالار که مدتی است رفته در جزء ژاندارمری‌ها (و) صاحبمنصب است.

چهارشنبه ۱۵ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: رئیس الوزراء چندی قبل تلگراف استعفا به ناصرالملک نوشته او قبول نکرده، جواب گفته است که جهت استعفای شما چیست و بعد از استعفا چه کاری را قبول خواهید کرد (و) مملکت را به دست کی می‌سپارید که از او مطمئن باشید و از این مزخرفات جواب گفته است.

پنجشنبه ۱٦ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سرکار خاصه خانم با اشرف السلطنه آمدند یک انگشتر لعل به بچّه سرکار خاصه‌خانم مرحمت کردند. تا یک ساعت از شب مشغول پذیرائی بودم.

جمعه ۱۷ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء نبود، بعد رفتم منزل سردار بهادر، بعد با هم آمدیم سردار محتشم وزیر جنگ، سردار اشجع، شاهزاده مؤیدالسلطنه و جمعی از بختیاری‌ها بودند صرف نهار شد. ضیاءالسلطان برادر سردار بهادر که رفته بود کرمانشاهان با شهاب السلطنه رفتند رو به اصفهان.

در این چند روز لقب امیر جنگی (به) ضیاءالسلطان و امیر اکرمی (به) شهاب السلطنه دادند. بعد از نهار با مؤیدالدوله سوار شده آمدیم منزل رئیس الوزراء رئیس الوزراء، در حال استعفا است. دول روس و انگلیس سخت گرفته‌اند که بایست استعفا بکند. کابینه در حال استعفا هستند. باری خیلی دلتنگ بود، صمصام السلطنه از دو چشمش بدی دیده است از ریاست وزرائی بدی ندیده است. باری بعد سوار شده آمدم منزل. خیابان‌ها، کوچه‌ها، خیلی حرکت مشکل است (از) برف و گل راه عبور نیست. امروز هم اعلیحضرت همایونی رفته‌اند به فرح آباد. اخبارات خارجه این است که برای فرمانفرمای هندوستان بمب انداختند، زخمی شده است ولی نمرده.

شنبه ۱۸ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

حسن خان و استاد رحیم دو لاکّ آمدند، به سلامتی و مبارکی بچ، کوچولو را ختنه کردند. انشاءالله مبارک خواهد بود، عصری سوار شده رفتم منزل مطبوع الدوله. خواهرش، خواهرزاده‌اش مرحوم شده، رفتم تعزیت گفته از آنجا رفتم منزل

مجدالدوله، در اوّل گلوبندک پیاده شده رفتم توی کوچه. گِلِ زیادی بود، برف هم بود، به زحمت زیادی رسیدیم. دو سه تا روضه خوان گوش داده، با مجدالدوله سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ۱۹ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل رئیس الوزراء نبود. بعد رفتم منزل سردار اسعد، سردار بهادر، عنایت السلطنه (و) جمعی بودند. بعد از آنجا آمدم منزل رئیس الوزراء هنوز استعفا نکرده‌اند. دختر سردار افخم مرحوم با مفتخرالسلطنه مادرش دعوا کرده، چند روز قبل خودش را مسموم کرده مرده است. امشب شبِ ششِ بچه کوچولو بود. اسمش را به سلامتی علی اصغر گذاردیم.

دوشنبه ۲۰ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که از تبریز و سایر جاهای آذربایجان تلگراف کرده‌اند که این وضع‌ها چه چیز است. ما ناصرالملک را نمی‌خواهیم، مملکت شاه و صاحب لازم دارد، بختیاری‌ها چه از جان مردم می‌خواهند. تجّار و علماء و اعیان تماماً در تلگرافخانه جمع شده‌اند، تجّار طهران را هم پای تلگراف خواسته‌اند.

سه شنبه ۲۱ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، عصری سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار، نبود. از آنجا رفتم دکّان آقا محمودو کنتوار فرانسه. چند شب است که شبها را روضه داریم.

چهارشنبه ۲۲ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

دیشب سینه‌ام درد می‌کرد تا صبح نخوابیدم، چون امروز سال نوفرنگی و اوّل

ژانویه بود سوار شده رفتم دیدن سفار، تمام سفراتخانه‌ها را دیدن کرده، اغلب راکارت دادم، بعد رفتیم امیریه حضور حضرت اقدس.

پنجشنبه ۲۳ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

حالم خوش نبود، تمام روز را در منزل افتاده بودم.

جمعه ۲۴ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

دعاهای روز جمعه را خوانده، استراحت کرده،منصورالحکماء هم آمده من را دیده، دوا داد.

شنبه ۲۵ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

تمام روز را در منزل بودم،کسالت و درد سینه باقی است.

یکشنبه ۲۶ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

مسهل فلوس خورده شد. تمام روز را در منزل بودم.کسالت باقی است. اخبارات تازه این است که دو سه روز (است) که اهل تبریز سخت گرفته‌اند که بایست حکماً سعدالدوله رئیس الوزراء بشود کابینه تغییر کند. نظام السلطان و افتخارالسلطنه هم که چندی بود رفته بودند به فرنگستان امروز وارد طهران شدند.

دوشنبه ۲۷ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

پیشخدمت رئیس الوزراء آمده بود از طرف رئیس الوزراء احوال پرسی از قراری که می‌گفت دیروز باز مجدداً تلگراف استعفا نوشته است به ناصرالملک. سردار ظفر هم چند روز است آمده است.

سه شنبه ۲۸ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

رفتم منزل سردار ظفر دیدنی. سردار کّل، سیف السلطنه (پسرش)، قوام‌السلطنه، معتمد بقایا، علاءالملک، بنان السلطنه، داماد مرحوم آصف الدوله، بودند. عصری برخاسته نماز خوانده سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک اخبارات تازه این است که صمصام السلطنه رئیس الوزراء استعفا کرده است. منزلش است دَرِ خانه هم نمی‌رود، ولی سایر وزراء رفته بودند به دَرِ خانه. باری قهرمان خان نیّر السلطان که فراش باشی اعلیحضرت محمد علی شاه بود (و) رفته بود مکّه معظّمه در آنجا بعد از حجّ مرحوم شده است.

جنگ عثمانی و دول بالکان دوباره شروع شده معلوم می‌شود در لندن اصلاح نشده، شرایط همدیگر را قبول نکرده‌اند.

چهارشنبه ۲۹ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱

رفتم منزل صمصام السلطنه، استعفا کرده، اندرونش است. محتشم السلطنه هم آنجا بود.

پنجشنبه غره شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

یک ساعت و نیم به غروب مانده با آجودان حضور سوار شده رفتیم منزل عین الدوله، قدری صحبت کرده، بعد وثوق الدوله آمده، قدری با هم خلوت کرده، بعد سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۲ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

اطاق‌ها را برای مهمانی مبل می‌کردند، تماشا کرده، بعد سوار شده رفتم منزل

اقبال الدوله. خانهٔ اسعد الملک (را) پریشب دزد زده است. اخبارات تازه این است که: معتصم السلطنه پسر مرحوم اقبال السلطنه مرحوم شده است. وزراء هم معلوم نیستند ولی وزارتِ داخله عین الدوله، وزرات جنگ مستوفی الممالک، وزارت خارجه وثوق الدوله، ریاست وزرائی علاءالسلطنه یقین است، وزارت مالیه را هم می‌گویند قوام السلطنه، مشیرالدوله معارف واوقاف، ممتاز الدوله به همان عدلیه خواهد بود.

شنبه ۳ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: احترام الدوله دختر خاقان، معروف به شاهزاده صاحب دیوان مرحوم شده است. آقا سیّد حسین آقا پسر سید بحرینی که با خود سید بحرینی رفته بود به مکّه معظّمه در مکّه مرحوم شده است.

یکشنبه ۴ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

ترتیبات مهمانی فردا راداده میزنهار رامرتب می‌کردیم تادوساعت از شب گذشته.

دوشنبه ۵ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

مهمان‌ها آمدند اول صاحب اختیار، اقبال الدوله و یمین السلطنه بعد هم نزدیک ظهر مستوفی الممالک (و) عین الدوله آمدند، حشمت الدوله و سردار ظفر هم آمدند. بعد رفتیم سر نهار نهار خوبی فرنگی مآبی سر میز صرف شد. بعد از نهار هم مدّتی صحبت کرده دو ساعت به غروب مانده مهمان‌ها رفتند. مستوفی الممالک هم سوار شد که برود مهرآباد و استقبال جلال الدوله، با او متابعت کرده رفتیم مهرآباد. برای مغرب جلال الدوله وارد شده.



سپهدار تنکابنی

سپهدارو حاجی صمدخان شجاع‌الدوله از حکومت آذربایجان استعفا کـرده و گفته‌اند ما از عهده آذربایجانی‌ها برنمی‌آئیم.

سه شنبه ٦ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

رفتیم منزل نظم‌السلطنه حاجی میر پنج برادر حکیم الملک، نهار را آنجا دعوت داریم. دو ساعت به غروب مانده سوار شده، رفتم دیدن رئیس بانک روس (و) منزل ژنرال قنسول خانهٔ سفارت روس، همه جاکارت گذاشته آمدم منزل.

چهارشنبه ۷ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

هنوز وزراء معلوم نیستند، کابینه وزراء راکه علاءالسلطنه معین کرده است و به والاحضرت تلگراف کرده است هنوز از پاریس جواب نیآمده است، معلوم نیست کار به کدام وزراء است. اخبارات تازه این است که گفتند، سپهدار و حاجی صمد خان شجاع الدوله از حکومت آذربایجان استعفا کرده‌اند و گفته‌اند ما از عهده آذربایجانی‌ها بر نمی‌آییم. چندین مطلب دارند: اوّل، اعلیحضرت محمد علی شاه را می‌خواهند، دوّم می‌گویند سوئدی‌ها و بلجیکی‌ها نبایست مصدر کار و مستخدم دولت باشند (و) تغییر نیابت سلطنت (و) کابینه.

پنجشنبه ۸ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: امروز ادارهٔ نظمّیه «گرو» کرده بودند (و) رفته بودند. صولت نظام را ازخانه‌اش کشیده بودند، کمیسری‌ها را تعطیل کرده بودند (و) دست از کار کشیده بودند، اداره مالیه هم تعطیل کرده بودند.

جمعه ۹ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

رفتم منزل آقا سید کمال مجتهد، برادر زنش مرده، ختم گذارده است، علاءالملک هم آمد ختم را جمع کرد.

شنبه ۱۰ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

رفتم منزل سردار ظفر، پسرش سالار مسعود با ایرج میرزا (و) سیف السلطنه، جمعی بودند. یک ساعت از شب گذشته اختر الدوله با درةالدوله آمدند اینجا، خیلی صحبت کرده، شب را ماندند، مشغول پذیرائی اخترالدوله شدیم. احترام خانم و مهر ماه خانم هم زدند و خواندند، بد نگذشت.

اخبارات تازه این است که: امروز وزراء حضور اعلیحضرت سلطان احمد شاه معرفی شدند (و) رفتند سرکارشان، علاءالسلطنه رئیس الوزراء مستوفی الممالک وزیر جنگ، وثوق الدوله وزیر خارجه، قوام السلطنه وزیر مالّیه، مشیرالدوله وزیر فوائد عامه، معتمد الملک وزیر پست و تلگراف، ممتازالدوله وزیر عدلیه.

یکشنبه ۱۱ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

اخترالدوله با درةالدوله رفتند، من هم رفتم پیش افتخارالسلطنه میانهٔ ایران السلطنه دخترش باشوهرش (و)مادر شوهرش سخت برهم‌خورده طلاق و طلاق‌کشی دارند. ایران السلطنه را به تدابیر، دیروز اخترالدوله آوردند خانه افتخارالسلطنه، حالا آنجاست.

با آجودان‌حضور رفتم منزل سردار اسعد. مشیر حضور، نظم الدوله، سردار بهادر، معین بوشهری بودند. ترجمهٔ کتاب شوستر را کرده بودند می‌خواندند. خیلی دروغ و مزخرف نوشته، معلوم می‌شود آدم بد ذاتی بود و مفسد بوده است. بعد وثوق الدوله قوام السلطنه و حکیم الملک آمدند. برخاسته آمدیم روضه امجدالدوله. معین السلطان، عمیدالملک، احتشام الملک، (و) اعتصام السلطنه بودند. امجدالدوله، مؤیدالسلطنه و ظهیرالاسلام در یک اطاق دیگر نشسته بودند. اعتصام السلطنه، با زن ها شوخی و رذالت می‌کرد. برخاسته، سوار شده آمدم رو به منزل عین الدوله، عین الدوله را ملاقات کرده، معین بوشهری، آقا سید محمد صرّاف، صدق الملک، سیف الملک، منجم باشی رشتی، و جلیل الدوله بودند.



علاءالسلطنه رئیس‌الوزراء شد

دوشنبه ۱۲ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل علاءالسلطنه رئیس الوزراء، تبریک گفته، بعد از آنجا آمدم منزل مستوفی الممالک باو هم تبریک گفته، آجودان حضور، میرزا سلیمان خان، سردار بهادر، میرزا یانس ارمنی، سالار پسر احتشام السلطنه، اسعدالملک بودند. یک اسب بسیار خوبی سردار ظفر برای من فرستاده بود زین کرده، تماشا کرده. عصر هم سر کار خاصه خانم تشریف آوردند.

سه شنبه ۱۳ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

رفتم بیرون راه رفته، رفتم تا دم یخچال قدری یخ گرفته، سردار شجاع آمده قدری تعارف کرده رفتم منزلش (که) دم یخچال است. شجاع السلطنه، برادرش آنجا بود. میانهٔ شجاع السلطنه با مادرش که دختر مرحوم اتابک است (و) حالا به معتمد الدوله شوهر کرده است، میانه پسر و مادر بر هم خورده است. سردار شجاع هم از برادرش نگاهداری می‌کند، در ضمن در این میانه فایده‌یی هم می‌برد.

اخبارات تازه این است که: مستشارالدوله به وزارت پست و تلگراف باقی است، ممتاز الدوله هم به عدلیه باقی است، مشیرالدوله وزیر فواید عامه، موتمن الملک هم وزیر تجارت.

چهارشنبه ۱۴ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، عصری نماز خوانده، آمدم اندرون.

پنجشنبه ۱۵ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

نظم السلطنه آمدند، رفتم بیرون مدّتی با او صحبت کرده، شرح گلوله خوردنش

را می‌داد (و) فرارش را از طهران، آن وقتی که مجلس را توپ بسته‌اند. باری بعد حالم کسل شد، آمدم اندرون.

جمعه ١٦ شهر صفر المظفر ١٣٣١

دعاهای روز جمعه و زیارات را خوانده، به جائی نرفته، کسل بودم، صرف نهار مختصری کرده استراحت (کردم).

شنبه ١٧ شهر صفر المظفر ١٣٣١

اخبارات تازه این است که دولت عثمانی و دول بالکان مشغول صلح هستند، ناظم پاشا وزیر جنگ عثمانی را هم کشتند، چون عقیدهٔ او به صلح است. شهر ادرنه را هم عثمانی‌ها تسلیم کرده، قرار داد صلح این است (که) آن چه خاک عثمانی‌ها دارند که جزء اروپاست واگذار کنند. یک ساعت به غروب سوار شده رفتم منزل صمصام السلطنه دیدن کرده، وزیر مختار انگلیس هم آنجا بود. بعد رفتم منزل مستوفی الممالک او هم نبود، دَرِ خانه بودند، تا دو ساعت از شب گذشته هم در خانه بودند.

یکشنبه ٨ شهر صفر المظفر ١٣٣١

سوار شده رفتم منزل جلال الدوله. اسعد الملک، سهام نظام، سید علی قمی، دکتر «اسکات» بودند. عصری سوار شده رفتم منزل سردار محتشم، خداحافظی. سردار ظفر فردا می‌رود به فرنگستان. (به) منزل سردار بهادر نقل مکان کرده است. در منزل سردار محتشم هم ختم گذارده‌اند. برادر زاده‌اش که پسر امیر مفّخم باشد در بین راه کرمان مرده است.

اخبارات خارجه این است که: وزرای عثمانی گفته بودند که ما ناچاریم صلح

بکنیم، زورمان نمی‌رسد، آن چه دولت (های) بالکان از ما گرفته‌اند بایست واگذار کرد.وزیر جنگ عثمانی ناظم پاشا گفته بوده است اگر وزیر مالیه بتواند به قشون پول برساند، قول می‌دهم که دول بالکان نتوانند بیشتر از این جلو بیایند. وزیر مالیه جواب گفته بوده است، دولت آن چه پول دارد در بانک‌های خارجه است، یقین است آنها هم در این موقع با ماکمک نخواهند کرد، پس بهتر است که صلح بکنیم. این خبر که بیرون می‌رود ژون تورک‌ها فتنه جوها جمع شده بلوا می‌کنند، وزراء را گرفته حبس میکنند، تغییر کابینه می‌دهند، ناظم پاشا را هم می‌کشند و گویا خیال جنگ سختی دارند.

اخبار داخله. گفتگوی سالارالدوله خیلی مختلف است. این که گفتند می‌آید، معلوم شده قدری دروغ است. این قراردادها که می‌گویند هنوز معلوم نیست. سالارالدوله با قنسول روس در استرآباد گفتگوها کرده بوده است. بعضی حرف‌ها گویا سالار گفته بوده است، اگر دولت روس به من اطمینان بدهد، دولت ایران هم خواهش‌های من را قبول کند، من می‌آیم طهران. سفارت از قول سالارالدوله این گفتگو ها را کرده بوده است، اولیای امور قبول کرده بوده‌اند، وقتی که به خود سالارالدوله گفته بودند، گفته است که من این طور خواهش نکرده‌ام، اولاً سالی دو از ده هزار تومان کم است، ثانیاً به قدر صدو پنجاه هزار تومان مالِ من را امیر اعظم غارت کرده است، یا دولت قبول بکند یا من خودم از او خواهم گرفت. ثانیاً بایست یک حکومت هم به من بدهند. من به قدر هشتصد نفر سوار دارم بایست به آن ها اطمینان بدهند که من با خودم بیاورم طهران برای خدمت به دولت حاضر باشند، از قرار پلتیک‌ها بایست تغییر کرده باشد. نوشته سالارالدوله را سفارت بردند، ده هزار تومان هم برای او بردند سفارت که بیآید. تا به درّه جز هم آمده دوباره مراجعت کرده به طرف ترکمن. از قراری که می‌گویند، هفت هشت هزار سوار دارد، معلوم نیست چه اوضاعی در صحرای ترکمن است. باری اخبار شهری: امروز توپ‌چی ها و ژاندارمری‌ها برای مواجبشان رفته بودند

دربار، فحش زیادی به وزراء داده بودند، بعد می‌خواستند بریزند به خزانه داری، «مرنار» اطلاّع یافته فوراً به کلنل «یالمارسن» رئیس سوئدی ها خبر کرده، سوار زیادی از سوئدی‌ها آمده بودند دم خانهٔ صاحب اختیار که خزانه داری کلّ است، سنگر کرده بودند که اگر بریزند به خزانه داری جلوگیری بکنند.

دوشنبه ۱۹ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

سوار شده رفتیم رو به منزل سردار محتشم، سر ختم. نصرت السلطنه آمده بود ختم را جمع کرده بود. به قدری شلوغ بود که راه نبود. اخبارات تازه این است که امیر اسعد پسر سپهدار هم دیشب وارد طهران شده، منزل ساعدالدوله منزل دارد. مسعودالملک استرآبادی هم مرحوم شده است.

سه شنبه ۲۰ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

رفتیم روبه حضرت عبدالعظیم، سرکار معزّزالملوک هم تشریف بردند منزل فاطمه خانم همشیره. باری جمعیت زیادی بود، اعلیحضرت همایونی هم تشریف برده بودند، درشگه و کالسکه و پیاده و سوار متصل به هم بودند می‌رفتند به زیارت. زیادت کرده مراجعت مردم. رفتم منزل عین الدوله دستش درد می‌کند، دو روز است به در خانه هم نرفته است، اندرونش بود. بعد صولت نظام که سردار معتمد لقب گرفته است، آمده «راپُرتِ» کارش را داد. عین الدوله اِذنِ جلوس به او نداد. از قدیم و از جدید بیشتر عین الدوله تقصیرات را به گردن امیر بهادر جنگ می‌گذاشت. گزارشات از اوّل که مردم سفارت رفته، چه شد و چه شد می‌کردیم.

چهارشنبه ۲۱ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

رفتم دیدن پسر سپهدار، امیر اسعد که حالا سردار معظّم لقب به او داده‌اند.

بعضی‌ها از سرداری امیر می‌شوند حالا او از امیری سردار شده است. اخبارات تازه این است که: سپهدار از تبریز خیال رفتن به فرنگستان را دارد. بعد سوار شده آمدم رو به منزل مستوفی الممالک، نبود. بعد رفتم منزل حشمت الدوله، صمصام السلطنه، ناصرالسلطنه سعیدالسلطنه، معتمد بقایا بودند.

پنجشنبه ۲۲ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

رفتم قنسول خانهٔ روس، دیدنِ ژنرال قنسول که تازه آمده است. این قنسول سابق در طهران بود، یعنی از زمان شاه شهید تا هشت سال پیش در طهران بود، بعد قنسول رشت شده، دو سال هم آنجا بود، در زمان اغتشاش هم در رشت بود، بعد مأمور ارض روم شد، حال آمده است آدم بسیار خوب نجیبی است. عصری شاهزاده نواب (علیه) عالیه خواهر مرحوم مؤیدالدوله آمدند اندرون، من آمدم بیرون رفتم منزل حاجی اسکندرخان، مدت چند روز است ازکربلا و مکّه آمده است، سه چهار سال است که رفته است.

جمعه ۲۳ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

رفتم منزل عین الدوله، هنوز اندرونش بود، دستش درد می‌کند، قوام السلطنه هم پیشش بود. اخبارات تازه این است که سپهدار خیال رفتن به فرنگستان را دارد، آذربایجان قدری آرام شده است ولی طرف شیراز (و) جنوب ایران سخت اغتشاش است. انگلیس‌ها که بقدر چهار پنج هزار قشون وارد بندرات فارس کرده‌اند. قشقائی ها از آن‌ها جلوگیری کرده‌اند، گفته‌اند برای چه کاری آمده‌اید، انگلیس‌ها گفته‌اند از جانب دولت خودمان آمده‌ایم برای نظم جنوب ایران جواب داده‌اند. به شما چه ربطی دارد؟ مگر مملکت مال شماست. انگلیس‌ها گفته‌اند شما از جانب کی از ما جلوگیری می‌کنید.



سران بختیاری: سردار جنگ، سردار مفخم، امیرمجاهد و سردار بهادر
کودکی که با علامت × مشخص شده است تیمور
بختیار است که بعدها وارد ارتش شد و به درجه سپهبدی رسید و رئیس و
بنیان‌گذار سازمان امنیت ایران بود.

گفته‌اند ما از جانب زن‌هایمان. انگلیسی‌ها گفته بوده‌اند ما برای حفظ تبعه و مال التجّاره آمده‌ایم. جواب داده‌اند تا به حال هیچ با مال تجار و رعیت شما صدمه‌یی رسیده است؟ بعضی گفتگوها شده است. مخبرالسلطنه هم از نظم شیراز عاجز است، انگلیس‌ها قشونشان را برگرداندند با لندن گفتگوها کردند، از لندن به وزیر مختارشان جواب و سئوال‌ها کردند. در طهران به وزراء گفتند قشون روس تا نزدیک طهران که پایتخت است آمده، هیچ حرف نزدید پس چرا قشون انگلیس که آمده، این حرف‌ها (را) می‌زنند. کلنل «یالمارسن» صاحب منصب سوئدی‌ها(را) اولیای امور خاسته مأمور به طرف جنوب ایرانش کردند که با هزار و هشتصد نفر سوار ژاندارمری برود، او هم جواب داده است که من نخواهم رفت. من بایست در پایتخت (و) در مرکز باشم. آخرالامر راضیش کردند (که) چند وقت دیگر هشتصد نفر سوار با یک صاحبمنصب سوئدی بفرستد. به مخبرالسلطنه تلگراف کرده‌اند هزار نفر سوار رشید از فارس بگیرد، تفنگ بدهد، با این هشتصد نفر بروند جنوب ایران را نظم بدهند. مخبرالسلطنه جواب گفته است من سوار می‌گیرم وقتی که تفنگ آن ها دادیم دیگر خودشان می‌دانند بلکه یاغی هم خواهند شد. انگلیس‌ها هم یک کاغذی نوشته‌اند به هیئت وزراء که (اگر) ما قشونمان را بردیم ولی شما یک نوشته بدهید که اگر به مال التجاره (و) رعیت انگلیس یا تبعه انگلیس صدمه وارد شد، دولت ایران از عهده بر آید والاّ دولت انگلیس از نظم جنوب ایران عاجز نیست. وزراء دست و پایشان (را) گم کرده‌اند، نمی‌دانند چه جواب بدهند. دست درد عین الدوله هم بیشترش برای این جواب و بعضی مطالب دیگر است که هنوز در پرده است، بعد که معلوم شد خواهم نوشت.

شنبه ۲۴ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

سوار شده، رفتم منزل مستوفی الممالک، نبود. بعد رفتم منزل سردار بهادر، سر

حمّام بود. حمام رفتن این سردار بی تماشا نیست، یعنی از حمام بیرون آمدنش تماشا دارد. هیچ یک از زن‌های ایرانی آن قدر اسباب زینت (و) بزک ندارند. چندین جور عطر، چندین جور روغن سر و موی، سه چهار جور روغن مال ناخن، کارها دارد و یک ساعت بیشتر به این طور کارها می‌پردازد. باری قدری صحبت کرده با هم رفتیم منزل سردار اسعد او هم تازه از خواب برخاسته بود وقتی می‌آمد در این اطاق متصّل خمیازه می‌کشید، چشمش هم الحمدلله کور است. میرزا احمد خان، محمد حسن خان، احیاءالملک، عین الملک که داماد افسرالسلطنه یکی از مترجم‌های سردار است، صاحب نسق (و) جمعی بودند.

یکشنبه ۲۵ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

عصری رفتم منزل عین الدوله، سیف الدوله، رکن الدوله، موثق الدوله، سیف الملک (و) حاجی حسین آقا بودند.

دوشنبه ۲۶ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

به قدر چهار انگشت برف روی زمین نشسته تمام روز را در منزل بودم.

سه شنبه ۲۷ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

اسب ها را زین کرده، تفنگ برداشته، لباس شکاری پوشیده، سوار شده از دروازهٔ دوشان تپه رفتیم بیرون. نرسیده به همروک دو رَدِ پلنگ دیده شد، رفته بودند به طرف ماهورهای آهو ولی چندان بزرگ نبودند شاید هم کفتار بودند. دوربین انداخته شکاری دیده نشد. آمدیم میانه شش گوش و همروک، یک دسته شکار به قدر ده پانزده تا در آن ماهورهای پائین دیده شد دو تا قوچ بزرگ هم تویشان بود، بهاءخان پیاده شده

بود سر کشید شکارها را گریزاند. دو ساعت از شب گذشته خسته، سرماخورده، رسیدیم دم دروازه در را هم بسته بودند، به زحمت زیاد دروازه را باز کرده آمدیم منزل.

چهارشنبه ۲۸ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، جلال الدوله، اسدالله میرزا، میرزا سلیمان خان، سعد الملک، سهام نظام، صاحب اختیار قدیم یعنی معین السلطان بودند، بعد آجودان حضور هم آمده، شکوه الملک هم که میرزای وزرات جنگ یعنی رئیس کابینه است بودند. اخبارات تازه این است که سپهدار رفت به طرف فرنگستان، شجاع الدوله صمد خان تا دو منزل مشایعت کرده بعد مراجعت به تبریز کرده است.

پنجشنبه ۲۹ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

امروز تمام (روز) را در منزل بودم. حالم هم خوش نبود. دعاهای شب جمعه را خوانده، قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته، استراحت کردم.

جمعه سلخ شهر صفر المظفر ۱۳۳۱

دعاهای روز جمعه (و) زیارت عاشورا را خوانده، امروز تمام را در منزل بودم. صرف نهار کرده، دعاهای عصر جمعه را خوانده یک ربع به غروب مانده رفتم بیرون. رفتم پشت بام که ماه را ببینم، به زحمت دیده شد. نیم ساعت از شب رفتم منزل عین الدوله. مشارالسلطنه که معاونش است، شیخ الملک، معین الدوله، جلیل الدوله مترجم الملک (و) جمعی بودند.

شنبه غره شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

عصری سوار شده رفتم منزل صارم الدوله. چند روز است از اصفهان آمده است.

بعد مراجعت کرده آمدم منزل قوام السلطنه، او هم نبود، تماشای عمارتش را کرده، عجب بنائی است، به قدر یکصد هزار تومان تمام خواهد شد. به قدر بیست هزار تومان بیشتر نجّاری دارد.

یکشنبه ۲ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که ادرنه را هم بلغاری ها از عثمانی ها گرفتند.

دوشنبه ۳ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

سردار محتشم آمد، مدتی صحبت کرده، رفت. اخبارات تازه این است که امتیاز راه آهن از سر حد جلفا تا تبریز را دادند به روس‌ها. از محمره تا خرم آباد را دادند به انگلیس‌ها.

سه شنبه ۴ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

رفتم پیش عین الدوله. تازه از دَرِ خانه مراجعت کرده بود. باز امروز دستش درد می‌کند. ناظم الاطباء آنجا بود. بعد مشارالسلطنه معاون وزارت داخله، سردار کل، سردار محیی، سلیمان میرزا آمدند. این وزراء هم از دست «مرنار» می‌نالند پول بهشان نمی‌دهد. کارهایشان معوق است.

از قرار سالارالدوله آمده است به طرف سبزوار و نیشابور می‌خواهند برای امیر اعظم استعداد بفرستند سردار معزّز بجنوردی را هم گفته‌اند سوارش را حاضر کند. از قرار آن طرف‌ها باید مغشوش باشد.

چهارشنبه ۵ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

رفتم منزل عین الدوله، احوالپرسی. کسل بود، خوابیده بود. بعد سوار شده آمدیم

منزل. رفتم سفارت روس که وزیر مختار را ملاقات کنم، نبود. بعد از آنجا رفتیم امیریه.

پنجشنبه ٦ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

رفتم منزل عین الدوله، موقع ملاقات نبود. آخر معتمدالخاقان الملقّب به قوام الدوله، فروغ الدوله دختر ملکهٔ ایران که زن مرحوم قوام الدوله بود، خواهی نخواهی (به) اصرار و پرروئی (گرفت) عجب چیزی است پرروئی!

جمعه ۷ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

رفتم منزل عین الدوله احوالپرسی. باز دستش درد می‌کند. قدری آنجا نشسته بعد مستوفی الممالک آمده، قدری با او صحبت کرده مراجعت به منزل کرده، صرف نهار کرده، دعاهای عصر جمعه را خوانده، سوار شده، ایراندخت را هم برداشته،رفتیم امیّریه.

شنبه ۸ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

اخبارات تازه: نصرالملک، دیشب مرحوم شده؟ چندی بود مرض استسقا داشت. خانه مرحوم عضدالملک هم ختم گذاشته بودند.

یکشنبه ۹ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

رفتیم منزل عین الدوله، اندرونش بود. هنوز دستش درد می‌کند. صدق الدوله هم بود. ممتاز الدوله وزیر عدلیه آمده تا نزدیک ظهر بودیم. بعد سوار شده رفتیم امیّریه. خدمت سرکار خاصه خانم رسیده، صرف نهار کرده، اشرف السلطنه هم بود. عصری حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، آجودان حضور هم آمده بود برای مواجبش، حواله مالیات املاک حضرت اقدس دادند. عضدالملک حالیه هم حاکم قم شده است.

دوشنبه ۱۰ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

پیاده رفتم منزل عین الدوله. با مستشارالدوله (و) قوام الدوله خلوت داشتند. قدری توی باغ گردش کرده (با) صدرالممالک منشی باشی ولیعهد، شیخ سیف الدین، خداداد خان حاکم حضرت عبدالعظیم راه رفته، بعد با صدرالممالک رفتم پیش عین الدوله قوام الدوله هم بود. صرف نهار هم کرده، پای چپش هم درد می‌کند. نهار بدی صرف کرده، خیلی نهار عین الدوله بد است. بعد از نهار سردار اعظم، عین السلطنه، سالار جنگ که بدیع الملک برادر سردار اعظم است آمدند. باری عصری آمدم منزل. نیم ساعت به غروب مانده برای کاری سوار شده رفتم امیّریه. تا رسیدم صمصام السلطنه هم وارد شده، قدری از او پذیرائی کرده، بعد رفتیم به حضور حضرت اقدس.

سه شنبه ۱۱ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

صاحب اختیار آمده، مدّتی صحبت کرده رفت. صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، استراحت کرده، عصری برخاسته، به جائی نرفته کسل بودم.

چهارشنبه ۱۲ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

دیشب با دو باران شدیدی شده، باری رفتم بیرون. آقا میرزا آقا خان (و) حسن خان بودند. قدری راه رفته صحبت کرده، نماز خوانده به جائی نرفته شکر خدا راگفته استراحت کرده، هوا هم خوب بود.

پنجشنبه ۱۳ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

رفتم منزل سردار محتشم بختیاری، مدّتی آنجا بوده، صحبت می‌کردیم. عصری برخاسته، پیاده رفتم منزل عین الدوله. وزیر مختار روس هم روز شنبه ۱۵ خواهد رفت.

معلوم نیست که مراجعت می‌کند یا خیر. میرزا عبدالوهاب خان پیشخدمت باشی سفارت را هم می‌برد. هرمز میرزا هم بنا بود با وزیر مختار برود، موقوف شد. باری یک عکس خودش (را) وزیر مختار برای عین الدوله فرستاده بود. فردا هم وزیر مـختار مـی‌رود خدمت شاه برای مرخصی. نهار را هم در دربار مهمان است. اخبارات تازه این است که دو نفر سوئدی تازه آمده‌اند. یکی برای نظمّیه دیگری برای ژاندارمری. نـظّمیه بـعضی پیشنهادهای سخت کردند. بـه کـلنل یـالمارسن هـم وزرای پـیش (و) هـم ایـن وزراء اختیارات تامّه دادند، قوانین سخت قرار دادند برای جنایات حتی کشتن و بستن و خراب کردن یک قصبه یا یک شهر را دادند. عین‌الدوله از این جهت اوقاتش تلخ بود.

جمعه ۱۴ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

دعاها و زیارات جمعه (و) قرآن خوانده، نـزدیک ظـهر آمـدم انـدرون. بـعد دعاهای عصر جمعه را خوانده، قدری روزنامه نوشته، شکر خدا راگفته استراحت کردم.

شنبه ۱۵ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

به جائی نرفته، تمام روز را در منزل به سر بـرده پـیش از ظـهر و بـعد از ظـهر استراحت کرده، عصری هم سرکار معزّزالملوک تشریف بردند برای خرید عید به بازار.

یکشنبه ۱۶ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

امروز وزیر مختار روس می‌رود. سوار شده رفتم خداحافظی. جمعیت غـریبی بود. از خیابان چراغ گاز، کالسکه، درشگه، ایستاده بود. تا توی سفارت روس. راه عبور نبود. باری دَمِ در سفارت سربازهای سفارت صف کشیده بودند. توی سفارت هم تمام قزاق‌های روسی، قزاق ایرانی، صاحب منصب‌های قزاقخانه، تماماً گـارد قـزاقـخانه بـا

موزیک دم پله عمارت ایستاده بودند. تمام رعیت‌های روس دم ایوان بودند. توی عمارت همه سفرای خارجه، اجزای بانک، قزاقخانهِ، سایر سفرا، وزراء، رئیس الوزراء، وزیر خارجه، وزیر مالیه، سردار اعظم، برادرهایش، ناصرالسلطنه، علاءالملک، حشمت الدوله، سعیدالسلطنه، خیلی‌ها بودند. نزدیک رفتن وزیر مختار که شد، سفرا یکی یکی رفتند. وزیر مختار انگلیس هم با اتومبیل آمده بود با زنش. سفیر عثمانی تماماً رفته، بعد درشگه وزیر مختار را آوردند، وزیر مختار با ما خداحافظی کرده، سوار شده، رفت. موزیک زدند، بعد وزراء هم رفتند. جمعیّت زیادی هم تماشاچی بودند. قزاق‌های روسی هم تماماً پشت سر وزیر مختار سوار شده، باری من هم سوار شده با ناصرالسلطنه آمدیم منزل عین الدوله، عین الدوله راگفتند خواب است. من ماندم عین الدوله را ملاقات کرده، نزدیک ظهر آمدم منزل.

آقا میرزا آقاخان و حسن خان که رفته بودند مشایعت می‌گفتند تا شهر نو، همین طور تا مهرآباد مردم رفته بودند. یکی از باغ‌های شهر نو را (برای) انجام تشریفات حاضر کرده بودند، حضرت اقدس، مجدالدوله (و) جمعی آنجا بودند. بریگاد قزاق هم (تا) دم امامزاده معصوم ایستاده بودند. دوازده تیر توپ هم شلیک کرده بودند. (در) قزوین و رشت هم تشریفات زیادی ترتیب داده‌اند.

دوشنبه ۱۷ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

چون روز عید بود و سرکار معزّزالملوک هم تشریف بردند امیریه، باری من هم سوار شده رفتم در خانه. رفتم حضور همایونی شرفیاب شده، ظل السلطنه، ولیعهد (و) وزیر دربار (و) اعتصام السلطنه در حضور بودند. مدتی اظهار مرحمت فرموده، صحبت کردند از هر قبیل. بعد وزراء آمدند، سلام منعقد شد بعد از سلام هم دفیله کردند. من با ظل السلطنه سوار شده آمدیم امیریه، حضور حضرت اقدس. بعد من را فرستادند

سفارت هلند. وزیر مختار هلند چند روز دیگر می‌رود. از حضرت اقدس خواهش کرده بود که بعضی اسباب‌ها دارد، حضرت اقدس ابتیاع فرمایند. من را فرستادند، رفتم اسباب‌ها را دیده به قدر پنجاه تومان خرید کرده آمدم.

اخبارات تازه اینکه دیشب وزیر مختار روّس دیشب را در اردوی نظامی مهمان بوده بال هم داشته‌اند، امروز را هم مهمان حاکم بوده، تشریفات زیادی فراهم کرده بوده‌اند.

سه‌شنبه ۱۸ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

رفتم منزل مستوفی الممالک. امیر سیف الدین، شکوه الملک که رئیس کابینه وزارت جنگ است (و) چند نفر از صاحب منصب‌های توپخانه (و) میرزا سلیمان خان بودند. بعد هم جلال الدوله آمد. جلال الملک رفته است در قنسول خانه روس مستخدم خدمتی شده است. باری آمدم منزل. عصری رفتم منزل صاحب اختیار.

چهارشنبه ۱۹ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

عصری سوار شده رفتم منزل مجدالدوله. کاشف السلطنه (و) آقا سید رضی رشتی (و) شد بندر عثمانی که مقیم رشت است و اغلب املاک آنجا را اجاره کرده، یعنی پول مال آقا سید رضی است، روز مال او. آدم زیرکی به نظر من آمد. آقا سید رضی، اغلب از متمولّین رشت را رعیت عثمانی کرده است. بعد با مجدالدوله آمدیم منزل آصف السلطان.

پنجشنبه ۲۰ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

حضرت اقدس تلفن کردند که می‌خواهم بروم کامرانیه، من هم در رکاب مبارکشان باشم. سوار شدم رفتم دَمِ عشرت آباد. گفتند حضرت اقدس جلو هستند. تاخت کرده سر استخر به حضورشان مشرف شدم. میل به سواری فرموده، سوار اسب

شده راندیم تا رستم آباد. میل کردند که احوالی از حاجی آخوند بکنند، رفتیم خانه حاجی آخوند رستم آبادی، خیلی پیرمرد شده است، از هم در رفته است. چند تا استخاره حضرت اقدس کردند. بعد از آنجا سوار شده رفتیم کامرانیه.

جمعه ۲۱ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

رفتم منزل آجودان حضور امروز آنجا جمعی دعوت داریم. مستوفی الممالک، صاحب اختیار، اعتصام السلطنه، اسعدالملک، مفاخرالسلطنه، سهام نظام، ندیم باشی، دو پسرهای اعتصام السلطنه. دو ساعت به غروب با جلال الدوله سوار شده آمدیم منزل افتخارالسلطنه. بین راه به شاه برخوردیم. پیاده شده رفتیم توی کوچه تا شاه رد شد.

بعد رفتیم منزل افتخارالسلطنه. اخترالدوله و درةالدوله هم آنجا بودند. بعد رفتم منزل سردار محتشم، رفته بود منزل سردار اسعد، رفتم آنجا سردار اسعد بود، اسدالله میرزا هم‌بود.از آنجاآمدم منزل سرداربهادر،سالارمسعود پسر سردارظفر، هم‌آنجا بود.

شنبه ۲۲ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

عصری رفتم امیریه. اول رفتم خدمت سرکار خاصه‌خانم بعد رفتم حضور حضرت اقدس تا دو ساعت و نیم از شب گذشته، ظل‌السلطنه هم بود.

یکشنبه ۲۳ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

عصری رفتم منزل صمصام السلطنه، نبود. رفتم منزل امیر معظّم حاجب الدوله دیروز از فرنگستان آمده. سوار شده آمدم منزل سردار اعظم، نیم ساعت از شب گذشته رفتم منزل عین الدوله، هنوز پایش درد می‌کند. دیروز هم رفته بوده است به در خانه ولی باز پایش نکُس[1] کرده است.

۱ـ بازگشت بیماری

دوشنبه ۲۴ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

عصری سوار شدم رفتم مدرسه روسی، پیش رشید بک رئیس مدرسه. کار داشته، از آنجا رفتم منزل صارم الدوله. میرزا احمد خان، محسن خان، محمد حسن خان دائی صارم الدوله با پسرش بودند. از آنجا رفتم منزل قوام السلطنه، مرنار آنجا بود. عمارتش را تماشا و گردش کرده، رفتم منزل صمصام السلطنه.

سه شنبه ۲۵ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

عصری سوار شده رفتم خیابان لاله زار دکان حسن آقای سمسار قدری تماشای مردم و زن‌ها را کرده که دسته دسته می‌آمدند (و) می‌رفتند اوضاع غریبی است. شب رفتم منزل صاحب اختیار.

چهارشنبه ۲۶ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

حضرت اقدس احضار فرموده بودند. سوار شدم رفتم امیریه سرکار معزّزالملوک هم تشریف آورده بودند. امروز خاله‌شان همشیرهٔ سرکار خاصه خانم، خانم تاج را برای ادیب التجار عقد می‌کنند بعد سوار شده آمدم منزل. رفتم سفارت روس، شازد افر را ندیده لبسکی مترجم اول که تازه آمده است او را ملاقات کرده، رفتم منزل عین الدوله. قوام الدوله، مشارالسلطنه، ادیب السلطنه مشغول کاغذ نویسی (و) کار بودند. باز پایش کمی درد می‌کند. هوا هم ظهر باز شد ولی باز ابر شد و باران می‌بارید، رفتم منزل قوام السلطنه، او را ملاقات کرده از آنجا رفتم امیریه.

پنجشنبه ۲۷ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

امروز روز عید روس‌هاست. یعنی قرن سیصد ساله سلطنت خانواده است که

می‌روند توی چهار صد سال. از این جهت امروز را عید بزرگ رسمی می‌گیرند. در رکاب حضرت اقدس سوار شده رفتیم سفارت روس با لباس رسمی. موزیک قزاق بود، قزاق‌های روس بودند تشریفات به عمل آمده، رفتیم پیش شازده فر با لباس رسمی پذیرائی کرده، قدری آنجا بوده، بعد سوار شده آمدم رو به امیریه.

رفتیم بیرون شهر (به) شهر نو، باغ دلگشای حضرت اقدس. بعد رفتیم تا آسیاب فرمانفرما گردش کرده، مراجعت به امیریه کرده، صرف نهار را هم آنجا کرده، سوار شده آمدم منزل قدری استراحت کردم. قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده، قدری قرآن و از دعاهای شب جمعه را خوانده، امشب را در مدرسه روسی، شاگردهای مدرسه نمایشی می‌دهند. تیاتر در می‌آورند. برای خاطر عید امپراطور. سوار شده، رفتم مدرسه روسی. تمام اجزای سفارتخانه (و) بانک روس و صاحب منصب‌های قزاقخانه با زنهاشان بودند. چند پرده بازی در آوردند خیلی خنک بود. بازی رمانف سر سلسله این خانواده روس را، با لباس آن عهد در آوردند. آخرش هم یکی را مثل رمانف درست کرده بودند که مجسمه او را نشان دادند. موزیک می‌زدند، سلام روس را زدند. همه برخاسته، احترام کرده، بچه‌های مدرسه نطق کردند، با پیانو می‌خواندند هر وقت که پرده می‌افتاد می‌رفتند چائی و سیگار صرف می‌کردند.

جمعه ۲۸ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل آقا سید علی آقای یزدی مجتهد که مدتی است از تبعید در آمده، چندی بود مازندران بود. مدتی صحبت کردیم. از هر طرف اظهار دلتنگی می‌کرد. نیم ساعت از شب گذشته آمدم بیرون رفتم منزل معتمدالحرم، مدتها بود ندیده بودمش. صحبت از هر طرف و ایام گذشته کردیم.

شنبه ۲۹ شهر ربیع الاوّل ۱۳۳۱

حالم خوش نبود، کسل بود، مدتی را به فکر وخیال گذرانده، بعد آمدم اندرون.

یکشنبه سلخ شهر ربیع الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل اخترالدوله، درةالدوله هم آمده قدری صحبت می‌کرد. از آنجا سوار شده رفتم امیریه. بعد آمدم بیرون حضور حضرت اقدس، شازژدافر روس بالبسکی من برخاسته رفتم دم منزل معیرالممالک رفتم پشت سید نصرالدین خانه یک مرتیکه، تسخیر جن می‌گویند دارد، بعضی نا مربوط‌ها گفته، بعد آمده سوار شده، در جلو خان بهارستان، خانه مشارالدوله راکه فیروز میرزا اجاره کرده دیدم، در بالاخانه با جلال الملک و هرمز میرزا نشسته‌اند. من هم رفتم آنجا تماشای عابرین راکرده، صاحب اختیار آمد، بعد رفتیم منزل معین السلطان، بعد سوار شده آمدم منزل. نماز و دعاهای شب اول ماه راخوانده، قدری روزنامه نوشته، شکر خدا راگفته، استراحت کردم.

دوشنبه غره شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که امروز سوارهای بختیاری را در میدان مشق سان می‌دادند. مستوفی الممالک هم چند روز دیگر می‌رود به فرنگستان، پیش والاحضرت. معلوم نیست برای چه کاری می‌رود.

سه شنبه ۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، اندرون بود. بیرونی هم بعضی از صاحب منصب‌های توپخانه. توی اطاق هم سردار مظفر شاهسوند بود. بعد مستوفی الممالک آمد بیرون. پیاده رفت به در خانه قدری با او همراهی کرده بعد سوار شده

آمدم منزل سردار محتشم. سردار بهادر و سعدالملک آنجا بودند. بعد رفتم منزل عین الدوله در خانه بود هنوز نیآمده بود.

اخبارات تازه این است که: در بوشهر رئیس مالیه که یکنفر بلجیکی بود، ریخته خودش (را) زخم زدند، زنش راکشتند. «مرنار» هم از این بابت اوقاتش تلخ است. برای این کار چند روز است عزادار است. اخبارات خارجه این است که: عثمانی‌ها باز شکست فاحشی خورده، «جاتال جا» را تسلیم کرده، «ادرنه» هم در محاصره است. دولت بالکان تمام قسمت اروپ را می‌خواهند مجزا بکنند.

مبلغ یکهزار تومان پول قرض کرده بودم. دادم (به) آقا میرزا آقا خان و حسن خان، میان آدم‌ها برای مخارج تقسیم بکنند.

چهارشنبه ۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

سوار شده رفتم مدرسه روسی، بعد از آنجا رفتم منزل انتظام الدوله که مدتی است آمده از او دیدن نکرده بودم. مدتی صحبت گزارشات خودش راکه با اعلیحضرت محمد علی شاه بود (و) وضع جنگ (و) کارهایش را صحبت می‌کرد. مثل نقلی بود آمدم بیرون سوار شده رفتیم منزل سردار اسعد. از آنجا رفتم منزل سردار محتشم.

پنجشنبه ۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. انتظام الدوله (و) اعلم السلطنه در حضورشان بودند. بعد آمدم منزل عمیدالملک، سوار شده آمدم منزل عین الدوله، پاهایش باز درد گرفته، از ما عذر خواست.

جمعه ۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

پیاده رفتم منزل عین الدوله، عین الدوله خواب بود. بعد که بیدار شد رفتیم

پیشش. آصف السلطنه با بصیرالسلطنه دعوای ملکی دارند، آمدند گفتگو کردند. آصف السلطنه از عهده حرف زدن بر نمی‌آمد. رفت منزلش احمد خان را برداشت با خودش آورد. احمد خان پیشکار آصف السلطنه است، او با بصیرالسلطنه مشغول گفتگو شدند.

شنبه ٦ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

پدر شیخ حسین، داماد حاجی محمد حسین حریرفروش، دیروز مرحوم شد. ختم گزاردند. خانه‌اش نزدیک خانه معیرالممالک (است). رفتیم سر ختم. سقا باشی مظفرالدینشاه (و) بعضی از اهل محل بودند.

یکشنبه ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سردار محتشم. هژبر السلطان برادرش و ندیم‌باشی بودند.

دوشنبه ۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

رفتم خانه ضیاءالدوله مرحوم. زن ضیاءالدوله مرحوم شده ختم گزارده بودند. مشیر حضور هم صاحب عزا بود. از آنجا رفتم منزل دندانساز. دندانم را که پارسال پر کرده بود (و) خالی شده بود دادم کشید، خیلی خوب کشید. هیچ نفهمیدم عصری سوار شده آمدم بالاخانه‌های صدرالسلطنه، که سالار مسعود پسر سردار ظفر منزل دارد از او دیدن کرده، مدتی مزخرفات او را شنیده آمدم منزل.

اخبارات تازه این است که در این چند روز (در) قم بلوائی کرده بودند برای تعدیات نواقل و سایر مالیات‌هائی (که) بسته شده است.

کلنل «یالمارسن» که با ژاندارمری مأمور شیراز هستند، رفته در راه کاشان، بعضی از آدم‌های نایب حسین را خلع اسلحه کرده بودند نزدیک بود میانه‌شان زد و خوردی

بشود. باز آدم‌های نایب حسین عاقلی کرده بودند، تلگرافات به طهران کرده بودند. آخرالامر میانه‌شان قدری اصلاح شده. در قم هم گفتند بلوا شده بود. زد و خوردی هم شده بود. دو نفر، یک زن و مرد هم کشته شده است.

سه شنبه ۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

عصری برخاسته، نماز خوانده، قدری کاغذ نوشته به فرنگستان به اعزازالسلطنه، علیقلی میرزا که در فرنگستان هستند چون شب چهارشنبه آخر سال بود بته آلو زده، از روی بته جستن کرده، بعد رفتم بیرون. سوار شده رفتیم تماشای «سینوموفنوگراف» باز تازگی بازشده‌است، تماشا کرده، پرده‌های خوب‌نشان دادند.خیلی خلوت بود کسی نبود.

چهارشنبه ۱۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

امروز جمعی اینجا مهمان هستند. صاحب اختیار، سردار بهادر، سردار محتشم، هژبرالسلطان برادر سردار محتشم، اعتصام السلطنه، میرزا احمد خان، آجودان حضور صرف نهار کرده، قدری بازی کرده، تا عصری بودند، رفتند. امروز در شهر واقعه‌یی روی داده دو نفر (از) صاحب منصب‌های سوئدی که تازه برای نظمیه آمده‌اند، عنوان عنوان معاونت است ولی هر کس رئیس بشود تابع و مطیع خواهد بود. در واقع نظمیه هم جزو سوئدی ها خواهد شد. این خیال ضد بعضی خیالات است. ارمنی‌هائی که در نظمیه هستند بکلی دستشان از نقلیات بریده خواهد شد همچنین ایرانی‌ها، حقوق خودشان را اهل نظمیه بهانه کرده، داد و بیداد کردند (و) گویا جلو کالسکه عین الدوله راگرفته بودند. از یک طرف سوئدی‌ها گفته‌اند که نظمیه آنچه حقوق طلب دارد، تومانی سه هزار بدهند. از این به بعد که نظمیه با سوئدی‌ها شد ماه به ماه حقوق خواهند گرفت. این بود (که) امروز پلیس‌ها اغتشاش کرده بودند. حکم (به) ژاندارمری‌ها شده بود که خلع

اسلحه از پلیس و نظمیه بکنند، پلیس‌ها می‌خواستند دست در بیاورند، چند تیر هم خالی کرده بودند، ژاندارمری سوئدی از یوسف آباد آمده بودند، دور پلیس ها را در نظمیه گرفته، اداهای خنک در میدان توپخانه ژاندامری‌ها در آورده بودند. مثلاً خط زنجیر کشیده بودند، دراز به دراز در توپخانه خوابیده بودند، تفنگ‌هایشان را به دست گرفته بودند. کمیسری‌ها را ژاندارم‌ها اذیت کرده بودند.

پنجشنبه ۱۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

مشغول کار عید بودم. قدری هم سدلیس خورده، صرف نهار کرده، بعد از نهار، نماز خوانده، قدری روزنامه نوشتم.

بسم الله الرحمن الرحیم.

جمعه ۱۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

صبح بعد از شکر حضرت رب الغره، دعاهای روز جمعه را خوانده زیارت عاشورا را هم خوانده، خیلی زود امروز برخاسته (به) زیج هندی دو ساعت و هفت دقیقه و ۳۰ ثانیه تحویل حمل است به زیج به زیج هندی دو ساعت (و) سی دقیقه (به) زیج فرنگی دو ساعت و ۴۶ دقیقه، (به) زیج الغ بیک ۵ ساعت و ۲۴ دقیقه. قرار داده بودیم که تحویل برویم از شهر بیرون صبح زود معزّزالملوک با ایران جون رفتند من هم بعد سوار شده رفتم. نزدیک امامزاده حسن یک قطعه زمین که اسپرس کاشته بودند فرش پهن کردند. سرکار خاصه‌خانم با فامیلشان تماماً بودنددر ساعت مذکور تحویل شده، دعاهای عید (و) اعمال روز جمعه را بجا آورده رفتیم (به) حضرت عبدالعظیم. رفتیم در حرم، مشرف شده، زیارت کرده سر مقبره شاهنشاه شهید، امامزاده حمزه،

امامزاده طاهر را هم زیارت کرده، سهم الدوله سر مقبره پدرش علاءالدوله بود. سالار مسعود، جهان محمد خان برادرش، پسر ظفرالسلطنه آنجا بودند.

نیم ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل عین الدوله. روبوسی کرده، جمعی آنجا بودند. از آنجا آمده منزل علاءالسلطنه رئیس الوزراء آنجا هم جمعی بودند، ناصرالسلطنه، حشمت الدوله، ممتحن الدوله صاحب اختیار.

شنبه ۱۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

رفتم درِ خانه. جمعیت زیادی بود، وزراء بودند. حضور اعلیحضرت همایونی مشرف شده، شاهزادگان شمشیر به دست ایستاده بودند. بعد سفرا آمدند شرفیاب شدند. زن‌های فرنگی‌ها تماماً آمده بودند سلام تماشا بکنند. آقا سید علی آقا یزدی را هم دیدن کرده، بعد آمدم منزل. بعد از نهار رفتم منزل حاجی‌امین‌الخاقان همشیره‌ها و اخوان آنجا بودند بعد سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس
در عمارت مخصوص رسیده، سفرا می‌آمدند و می‌رفتند.

یکشنبه ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

رفتم منزل مستوفی الممالک، مجدالدوله (هم) دیدن کرده، (در) مراجعت آمدم منزلِ سردار بهادر، صمصام السلطنه (و) سعدالدوله را هم دیدن کرده آمدم منزل. سرکار معزّزالملوک هم با ایراندخت رفتند منزل اخترالدوله، من هم رفتم منزل سالار مسعود. از آنجا رفتم منزل جلال الدوله، وزیر مختار انگلیس آنجا بود. وزیر مختار رفته، من هم رفتم منزل اخترالدوله. بعد هم دری بر هم خورد و تاج السلطنه با دو دخترهایش آمدند. بی اندازه چاق شده است. غروبی از آنجا آمدم منزل سردار محتشم. حاجی محمد تقی بنکدار (و) نصرت الممالک بودند. حاجی محمد تقی می‌گفت میخواهیم

مجلس را منعقد بکنیم. نظامنامه را تغییر دادیم، عده وکلا را یکصد نفر قرار دادیم، پنجاه و یک نفر از آنها (که) حاضر شدند مجلس منعقد خواهد شد. سی نفر وکلا از طهران انتخاب منتخب می‌شوند، پنج نفر هم طراز اول خواهند بود. پانزده نفر هم از قم و کاشان و اطراف دور طهران منتخب خواهد شد. سایر جاها وکیل نخواهند فرستاد، با همین وکلا درست خواهد شد.

دوشنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

رفتم منزل سلطان علی خان وزیر افخم، قدری آنجا بوده، از آنجا رفتم امیریه خدمت سرکار خاصه‌خانم و حضرت‌اقدس. عصری رفتم پیش ظل السلطنه. از آنجا آمدم منزل. حاجی امین الخاقان، شیخ حسین پسر حاجی محمد حسین بودند، فرنگی‌ها و سفرا هم آمده بودند، من نبودم. بعد هم «اشترید» ژنرال قنسول روس با «ابل دوران» نایب اول قنسول آمدند. از ایشان پذیرائی کردم...

سه شنبه ۱۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

سالار مسعود آمده، قدری صحبت کرده، با سالار مسعود و عمید حضور سوار شده رفتیم دیدن حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه که تازه آمده است، در بیرون شهر در قلعه منزل دارد، سه چهار سال بود که رفته بود، تبعید شده بود. عصری برخاسته نماز خوانده، یک ساعت به غروب مانده رفتیم منزل معتمد الحرم، از آنجا رفتیم منزل فخرالاسلام که در عدلیه وکیل من است. بعد رفتم «سینوmونوگراف» از آنجا آمدم منزل.

اخبارات تازه این است که حکومت سالارالدوله از رشت انگلیس‌ها وازدند، گویا این کار هم تحریک وزراء بوده است. نظمیه را دادند (به) سوئدی‌ها ولی اختیارات تامه ندادند. لازم هم ندارند، خودشان اختیارات تامه پیدا خواهند کرد.

چهارشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

رفتم منزل افتخارالسلطنه، نظام السلطان بود، قدری صحبت کرده، بعد نهار را هم آنجا صرف کرده، مراجعت به منزل کرده، نماز خوانده، رفتم بیرون، سلطانعلی خان وزیر افخم آمدند، مدتی نشسته، بعد من رفتم منزل عین الدوله.

پنجشنبه ۱۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

نصرت الخاقان آدم عین الدوله آمدند، قدری صحبت کرده، بعد رفتم منزل سالار مسعود، مفاخرالسلطنه، جناب تویسرکانی، بودند. قدری شطرنج بازی کرده، ساز زدند، آواز خواندند، صرف نهار کرده، آمدم منزل. یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل آجودان حضور احوالپرسی.

جمعه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

رفتم منزل عین الدوله، مشارالسلطنه (و) لسان الدوله برادر بوزینه‌اش (و) جمعی دیگر بودند. چند شب است که مرغ حق می‌خواند، هد هد هم امروز دیده شد.

شنبه ۲۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

رفتیم منزل محتشم السلطنه، خودش اول نبود، بعد آمد، نصیرالسلطنه بود. رفتم اطاق نصیرالسلطنه، معاون الملک که چند روزی است از فرنگستان آمده آنجا بود (و) میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه که چندی امین الملک بود، بعد هم خود محتشم السلطنه آمد، بعد قوام الدوله آمد، یک ساعت از شب گذشته مراجعت کردم. دَمِ قیصریه با حاجی امین الخاقان صحبت می‌کردیم، بی اینکه درشگه ما به کسی بخورد، یا تنه بزند. یکمرتبه دیدم از عقب سَرِ ما داد می‌زنند: آی! درشگه را بگیرید! آخ

کشت! آخ مردا! من همچه تصور کردم (که) درشگه دیگری از عقب سر ما کسی را زیر دست و پا گرفته است. درشگه را گفتم نگاه دار، ببینم چه خبر است که یکمرتبه دیدم دور درشگه ما را مردم گرفته، باری بعد از زحمات زیاد معلوم شد مرتیکه غشی است، خارج خیابان غش کرده، این کار را کرده‌اند که پولی از ما در بیآورند، ما را مفتضح کرده، باری آمدم منزل اخبارات تازه این است که: شهر «ادرنه» را هم قشون بلغار و سرو تصرف کرده، کار عثمانی‌ها خیلی بد است. پانزده هزار نفر اسیر گرفته، توپ (و) تفنگ زیادی هم از عثمانی‌ها گرفته‌اند. شهر «ادرنه» را هم قدریش را آتش زده‌اند. دیگر از اخبارات ننوشته‌ام این است که صدرالملک مدتی است مرحوم شده، خاطرم رفته بود که بنویسم.

یکشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: امیر اسعد پسر سپهدار رفته به طرف تنکابن، همین روزها با برادرش اقتدارالسلطنه، زد و خوردی یا کرده‌اند یا خواهند کرد. دیگر اینکه: به حکم دولتین روس وانگلیس و هیئت وزراء حکم شده است به ژاندارمری که از مجاهدین سلب اسلحه بکنند. دو سه روز است مشغول هستند از ارامنه و قفقازی، ارامنه ووو همه را می‌روند به خانه‌هایشان می‌گردند هر چه هست می‌آورند بیرون. امروز هم رفته بودند خانه منتصرالدوله، هر چه تفنگ بود در خانه‌اش، بیرون آورده بودند، «کری» معروف ارمنی را هم گفتند، گرفته، بردند به ادارهٔ ژاندارمری‌ها در باغشاه. یک قسمتی از مجاهدین رفته بودند از شهر بیرون چند نفر از ژاندارمری‌ها را لخت کرده بودند، یک عده ژاندارمری با توپ فرستاده‌اند آنها را بگیرند. گفتند چند نفر مجاهد ارمنی به طرف شمیران رفته‌اند.

دوشنبه ۲۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

شکر خدا را گفته، قدری روزنامه نوشته، هوا هم باز شروع به باریدن کرده، استراحت کردم.

سه شنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

سرکار معزّزالملوک تشریف بردند خانه نگارالملوک. سوار شده رفتم منزل وکیل السلطنه، از آنجا آمدم منزل معین السلطان.

چهارشنبه ۲۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

چون روز سیزده بود، بیرون را قرق کرده رفتیم، قدری گردش کرده، بچه‌ها الاغ سوار شده بازی میکردند.

پنجشنبه ۲۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

سوار شده رفتیم دوشان تپه، دیدن موثق الدوله، چون که اعلیحضرت همایونی از روز جمعه تشریف برده‌اند دوشان تپه. یک روز هم وزراء رفته بودند دوشان تپه، نهار را هم مهمان وزیر دربار بودند. باری رفتم فرح آباد، اعلیحضرت همایونی هم از فرح آباد رفته بودند به باغ دوشان تپه گردش. رفتیم پیش موثق الدوله. لقمان هم آنجا بودند. غروب سوار شده آمدم سر راه رفتم منزل عین الدوله جلال الدوله، سردار بهادر (و) جمعی بودند.

جمعه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

سوار شده رفتیم بازدید اعلم السلطنه. از آنجا رفتیم منزل عضدالدوله نبود. کارت

گذارده بعد رفتیم منزل انتظام الدوله. اخبارات تازه: امیر اسعد که رفته به طرف رودبار قزوین، خیال جنگ با اقتدارالسلطنه برادرش دارد. هنوز میانه برادرها به هم نخورده است. امیر اسعد در رودبار قزوین است. احتساب الملک را از طرف دولت مأمور کردند رفته است پیش امیر اسعد. یک دستخط اعلیحضرت همایونی به امیر اسعد کرده اولیای امور هم با و وعده حکومت و کار دادند که دعوا نکند، مراجعت کند. حاملش احتساب الملک است.

شنبه ۲۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

نزدیک غروب با مختارالسلطنه (و) آقا میرزا آقا خان سوار شده رفتیم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، تا دو ساعت از شب رفته.

یکشنبه ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

کسل بودم. آمدم اندرون، قدری کتاب خوانده، بعد صرف نهار کرده، بعد از نهار استراحت کرده، گاهی کتاب خوانده، تمام روز را در منزل بودم.

دوشنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

قدری کتاب خوانده، صرف نهار کرده، بعد از نهار قدری استراحت کردم.

سه شنبه سلخ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۱

فردا خانم تاج، همشیره سرکار خاصه خانم را عروس می‌کنند برای ادیب التجار. عصری عروس را خواهند برد. رفتم منزل عین الدوله. اندرونش بود. (با) ناصرالسلطنه، حشمت الدوله، آصف السلطنه شیخ الاسلام مرند، سردار محیی، میرزا کریم خان، برادرش اعظام الممالک لب حوض نشسته قدری صحبت کردیم (و) بعد متفرق شدیم.

چهارشنبه غره شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

اخبارات تازه که ننوشته‌ام این است: شاهزاده شعاع الدوله پریروز مرحوم شده، نعشش را هم در حضرت عبدالعظیم دفن کردند. عصری نماز خوانده، سوار شده رفتم عشرت آباد احوالپرسی ملکه ایران ظهیرالدوله آنجا بودند. قدری صحبت کرده، حالش خوب نیست. منصورالحکماء آمدم انجیکسیان کرد. نزدیک غروب مراجعت کرده آمده منزل عین الدوله. امروز دَرِ خانه نرفته بود. گویا تمارض کرده بوده است. رئیس الوزراء آمده بود، رفته بودند اندرون، خلوت کرده بودند. مجدالدوله، سیف الدوله، سردار ناصر، ناصرالسلطنه، انتظام الدوله، عمادالدوله (و) جمعی بودند.

پنجشنبه ۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتیم منزل حشمت الدوله، نبود. آمدم منزل سردار محتشم. معتمد بقایا (و) ندیم باشی بودند. بعد هم قوام الدوله آمد.

جمعه ۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

تمام روز را در منزل به کسالت گذراندم.

شنبه ۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار و حشمت الدوله، هیچ کدام نبودند. آمدم منزل. صرف نهار کرده، عصری رفتم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، ظل السلطنه، اجزای شخصی، (و) اسمیل ارمنی بودند. از آنجا آمدم منزل محتشم السلطنه.

یکشنبه ۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل آصف السلطنه، نبود. رفته بود سر بنائی که می‌کند. چون خانه آصف

السلطنه درگرو بانک بود (و) موعدش سر آمده، بانک ضبط کرده، حالا سر آب سردار روبروی خانه مجدالملک از نو عمارت و بنائی مفصلی مشغول است می‌کند. رفتم آنجا. از آنجا رفتم تماشای «سینموفنوگراف» مهمان سالار مسعود بودیم. مفاخرالسلطنه (و) سهم الدوله (بودند).

دوشنبه ٦ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل عین الدوله. رکن الدوله، معین الدوله، سردار افخم سردار معتضد مشارالسلطنه، ادیب السلطنه، صولت نظام، آنجا بودند. بعد از مدتی صحبت کرده، عین الدوله، مشارالسلطنه، ادیب السلطنه، رفتند اندرون، مشغول کار بشوند.

سه‌شنبه ۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل آجودان حضور، احوالپرسی. حالش خوب نیست. سرکار معزّزالملوک هم رفته بودند دندانسازی، بعد هم در خیابان لاله زار بعضی خریدهابکنند.

چهارشنبه ۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

امروز منزل ما عقد کنان است. برادر زاده دختر آقا را برای پیشکار اشرف السلطنه عقد می‌کنند. مهمان زیادی بودند بعد من رفتم منزل عین الدوله.

پنجشنبه ۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

حسب الدعوت حضرت اقدس، سوار شده رفتم امیریه. ژنرال قزاق چون چند روز دیگر خواهد رفت به روسیه. گویا از آنجا هم برود تبریز، برای سرکشی آنجا. امروز

با صاحب منصب‌هایش و اجزای قنسل خانه (و) رئیس بانک روس. با زنش در امیریه دعوت دارند. (از) ایرانی‌ها هم جلال الدوله، یمین الدوله، ظل السلطنه، اقتدارالسلطنه، مجدالدوله، معین السلطان، آصف السلطنه، سهم الدوله، سعدالملک، یمین السلطنه، صارم الدوله، هرمز میرزا و من بودند. زنِ ژنرال (و) دو تا زن دیگر هم بودند. مطرب ایرانی هم بود. نهار بسیار اعلائی صرف شد. آمدم منزل استراحت کرده، نزدیک غروب با میرزا عزیزالله سوار شده رفتیم منزل مخبر الممالک. کاری با برادر کوچکش (که) رئیس کابینه رئیس الوزراء است (و) لقب نصرالملکی دارد (داشتم) مدتی آنجا بوده، نصرالملک را هم ملاقات نکرده، به منزل مراجعت کردم.

جمعه ۱۰ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

امروز را در قزاقخانه مدعو هستیم. عصری بعضی نمایش‌های اسب دوانی خواهند کرد. نماز خوانده، لباس پوشیده، سوار شده، آمدم منزل سالار مسعود. با او سوار شده از در بالای قزاقخانه (که) در خیابان حسن آباد است وارد شده، (برای) شاه در بالای عمارت، جا درست کرده‌اند که آنجاخواهند بود. حضرت اقدس را هم در بالاخانه، در یک اطاق که در جلوش ایوان است، برای ایشان مرتب کرده‌اند که با فامیلشان آنجا بودند، ولی (برای) سفرا و زن‌هایشان (و) سایر شاهزادگان و اعیان (و) اشراف (و) رجال در پائین پرده کشیده بودند (و) در آن زیر نشسته بودند. من هم اول قدری در پائین راه رفته، بعد رفتم در اطاقی که متعلق به حضرت اقدس بود. تشریفات از شیرینی (و) میوه (و) بستنی، همه چیز مرتب بود. بعد اعلیحضرت همایونی هم تشریف آوردند. چند تیر توپ انداخته، بعد شروع به مشق اسب دوانی (و) پراندن (و) اسب بازی‌های مختلف کردند. وزراء هم در حضور اعلیحضرت همایونی بودند. بعد حضرت اقدس هم تشریف فرما شدند، خدمت اعلیحضرت همایونی رسیده،

اعلیحضرت هم برای احترام حضرت اقدس تمامش را ایستاده بود. احوالپرسی از هم کردند. باقی صحبت از مشق قزاق (و) تعریف از ژنرال بود. باری تا غروب طول کشید، بعد شاه تشریف برده، حضرت اقدس هم آمدند در اطاق خودشان.

شنبه ۱۱ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، دیدم پیاده می‌آید. با هم آمدیم تا درِ خانه توی باغ. او رفت به هیئت وزراء من آمدم قدری با حاجب (و) موثق الدوله صحبت کرده، آصف السلطنه، کاشف السلطنه، و اعتماد قاجار بودند. پریروز هم سفارت روس یک کاغذ رسمی به هیئت وزراء فرستادند. معلوم نیست چه است، ولی وزراء از این بابت عقل و گُهشان در هم است. امروز هم شازد فر روس آمده بود به هیأت وزراء برای جواب کاغذش. وزیر خارجه پیش از ورود شازدفر از در رفته، سوار شده رفت. باری من هم با کاشف السلطنه آمدم سوار شده، آمدیم خانه سپهدار. مادر سپهدار در تنکابن مرده است. سردار کبیر ختم گذارده‌اند. باری رفتم سر ختم. وثوق الدوله اینجا آمده بود. سردار بهادر، سردار محتشم، حشمت الدوله، محتشم السلطنه، قطب الدوله، ظفرالسلطنه، انتظام الدوله، بنان الدوله (و) جمعی بودند.

تا نزدیک ظهر آنجا بوده، بعد آمدم منزل. عصری سوار شده، امروز هم سوئدی‌ها نمایش می‌دهند. سوار شده رفتم اعلیحضرت همایونی هم تشریف آورده بودند در همان جای دیروزی جلوس فرموده بودند، رئیس الوزراء با سایر وزراء هم در آنجا بودند. سوئدی‌ها مشق زیادی کرده، بعد دفیله دادند. من هم گاهی بالاخانه می‌رفتم خدمت شاه، گاهی می‌آمدم پائین می‌گشتم.

بعد از مشق سوار شده رفتیم به باغ اتابک مرحوم. آنجا که مدرسه صاحبمنصب‌های سوئدی (است). آنجا هم تشریفات شیرین، میوه و بستنی (و) لیموناد

زیادی مرتب بود. در آن اطاق بزرگ اعلیحضرت همایونی نشسته، روبرو هم سفرا و زنهایشان نشسته بودند. بعدتوی اطاق قدری ژیمناستیک بازی کردند. قدری هم بیرون بازی کرده، موزیک میزدند. نیم ساعت به غروب مانده تمام شده، اعلیحضرت همایونی تشریف بردند.

یکشنبه ۱۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، به جائی نرفته، عصر هم آقا میرزا آقا خان، حسن خان و میرزا عزیزالله آمدند اندرون. حالم خوش نبود، کسل بودم.

دوشنبه ۱۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

تا عصری کتاب می‌خواندم، عصری برخاسته نماز خوانده رفتم بیرون.

سه‌شنبه ۱۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل عین الدوله. خودش هنوز از درِ خانه نیآمده بود. میرزا یانس ارمنی، آقا سید تاجر باشی روس. با قراف، بشیر حضور بودند. قدری صحبت کرده، بعد عین الدوله هم آمد. قدری هم با او حرف داشته گفتگو کرده، او رفت اندرونش، من هم آمده سوار شدم رفتم منزل مستوفی الممالک. از آنجا رفتم منزل قوام السلطنه، خودش نبود، وزیر نظام آنجا بود.

اخبارات تازه خیلی است: اولاً گفتگوی آمدن اعلیحضرت محمد علی شاه خیلی است که دولت انگلیس و روس گفته‌اند برای نظم ایران که عمل تجارت ما مرتب باشد یک سلطان مقتدری لازم است و بایست یک سلطانی ایران داشته باشد که به طور استبدادانه رفتار بکند بایست دولت انگلیس و روس هر کدام منطقه خودشان را تقیسم



میرزا حسن مستوفی الممالک

بکنند. پارتی‌های اعلیحضرت محمد علی شاه مشغول کار هستند. (در) فرنگستان هم حضرت اقدس آقای ظل السلطان، سپهدار، سردار منصور، ارفع الدوله، به یک روایت شعاع السلطنه و سردار ظفر (و) ممتاز الدوله (و) جمعی دیگر برای سلطنت اعلیحضرت محمد علی شاه کار می‌کنند. بنا بود مستوفی الممالک برود پاریس، ناصرالملک را بیآورد. ناصرالملک تلگراف کرده است که آمدن شما لازم نیست، من که نخواهم آمد کار اعلیحضرت محمدعلی شاه نزدیک به اتمام است. یک تیر به ترکش دارید. چند ماه دیگر به موعد تاجگزاری باقی نمانده است، درهر صورت آمدن من بی فایده است اگر بتوانید برای سلطان احمد شاه زودتر تاجگذاری بکنید بهتر است. حالا بعضی‌ها می‌گویند خیر حالا خیلی به موعد تاجگذاری مانده است. وزراء دست پاچه هستند بعضی‌هایشان.

از یک طرف هم گفتند، سردار ظفر تلگرافی کرده است به خوانین بختیاری که کار سلطنت اعلیحضرت محمدعلی شاه گذشته، خواهد آمد. شما بختیاری‌ها مخالفت نکنید که حاصل ندارد. گویا این خبر هم صحیح باشد.

محمدعلی شاه هم رفته بود لندن. گویا مراجعت کرده است. در طهران هم شب‌ها بختیاری‌ها (و با) اغلب از وزراء (و) قوام الدوله ... نی فضول کنکاش دارند.

پریروز هم پیشکار امیراعظم را هیأت وزراء خواسته بوده‌اند، گویا بعد از مذاکرات زیاد همان آن او را سوار کرده به طرف شاهرود و بسطام فرستادند. گفتند هم که حکومت استرآباد را دادند به امیراعظم. سپهدار هم بعضی کاغذهای گوشه و کنایه‌دار نوشته است. بختیاری‌ها، آنها هم اغلب با ساعد الدوله درکنکاش هستند.

چهارشنبه ۱۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل قوام السلطنه. عمیدالدوله که چندی است از کرمانشاه آمده است، یمین نظام (و) جمعی دیگر بودند. از آنجا آمدم منزل مستوفی الممالک. آنجا

هم جمعی بودند: شهاب الدوله، حکیم‌الملک، میرزا سلیمان خان، شکوه‌الملک میرزای وزرات جنگ، بودند. بعد آمدم منزل جلال‌الدوله آن جا هم سهام السلطنه عرب، مفاخرالسلطنه، میرزا سیدحسین خان مترجم بانک شاهنشاهی (که) ملقّب است به عون الملک، قدری هم آن‌جا بوده، بعد آمدم منزل.

بعد از منزل سالار مسعود تلفن کردند که صاحب اختیار آنجاست شما هم بیآئید. من هم رفتم، سالاربهادر، برادر سالار مسعود که دو روز است آمده (و) بعضی از بختیاری‌ها بودند.

اخبارات تازه این ست که امروز ششصد نفر ژاندارمری رفتند به شیراز. معزز اخوی، هم که در جزء توپخانه ژاندارمری است با آنها رفته. اول از یوسف‌آباد آمده بودند با تجملات سفرشان، آشپزخانه دستگاه هرچه تمام‌تر، به قدر بیست عدد. کار مال بند زیادی. آمده بودند دم سفارت انگلیس، به وزیر مختار انگلیس سان و دفیله داده، بعد آمدند میدان توپخانه، رو به شیراز حرکت کرده بودند.

پسر نایب جسین کاشی هم امروز با قدری سوار وارد طهران شد، عین‌الدوله از آدمهای خودش را با یدک فرستاده بود استقبال، با تشریفات وارد طهران کرده بودند.

پنجشنبه ۱۶ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتم به در خانه (در) کابینه وزراء کاری داشته بعد رفتم توی باغ. قدری گردش کرده با حاجب الدوله صحبت می‌کردیم. بعد اعلیحضرت همایونی بیرون آمدند. احوالپرسی (و) اظهار تعجب فرمودند (که) فلانی چه شده که در خانه آمدی. بعد قدری در باغ گردش کردند، تشریف بردند در عمارت ابیض در هیأت وزراء. چون خیال تاجگذاری دارند، می‌خواهند اعلیحضرت همایونی گاهی از اوقات تشریف ببرند هیأت وزراء را ملاحظه کنند که از وضع امورات مطلع (شوند) برای من بعد. من هم سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۱۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

امروز تماماً منزل بودم. صرف نهار کرده، عصری نماز خوانده، دعاهای عصر جمعه را هم خوانده، شب هم قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته استراحت کردم.

شنبه ۱۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل سالار مسعود، عصری با سالار مسعور سوار شده رفتیم منزل یمین السلطنه، نبود. (از) آنجا رفتیم منزل عضد الدوله، او هم تغییر منزل داده است. از آنجا رفتیم امیریه حضور حضرت اقدس. در منزل ظل السلطنه حیاط حسینیه بود، مشغول روضه بودند.

یکشنبه ۱۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

اخبارات تازه: کابینه تازه وزراء گویا متزلزل است، وثوق الدوله گفته است (که) من چند روزی (به) در خانه نخواهم آمد. می‌خواهم دوا بخورم. عین الدوله ازشب جمعه رفته است شمیران. همچه می‌گویند روز سه شنبه خواهد آمد. از فرنگستان هم اخبارات مختلف روز به روز می‌رسد. بعضی‌ها می‌گویند دولت انگلیس و روس آمدن اعلیحضرت محمد علی شاه را تصویب نکرده‌اند، بعضی‌ها می‌گویند تصویب کرده‌اند. ناصرالملک گفته است اگر زودتر تاجگذاری بکنید، اگر آمدن اعلیحضرت محمد علی شاه را راست باشد وضع جور دیگر خواهد شد. یعنی نخواهد آمد.

بعضی‌ها می‌گویند سپهدار و حضرات هر چه کردند که اسبابی فراهم کنند که اعلیحضرت محمد علی شاه بیآید، روس‌ها راضی بودند ولی انگلیس‌ها مانع هستند. حالا هم سپهدار با ناصرالملک گرم گرفته است بلکه او را بیآورد، او هم می‌گوید من نخواهم آمد. در مجلس هم حضرت اقدس ظل السلطان با سردار ظفر (و) گویا با سپهدار دعوای سختی کرده بوده‌اند.

دوشنبه ۲۰ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم بیرون، هوای خوبی بود، آفتابی بود. مدتی راه رفته، بعد یک میز «بلیارد» خریده، صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده، رفتم بیرون بلیارد بازی کرده آمدم اندرون.

سه‌شنبه ۲۱ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل امیر معظم. حکیم الملک، احیاء الملک، نظم السلطنه، عبدالله میرزا (بودند). دکتر فرمانفرما که تازه چند روز است از فرنگستان آمده می‌گفت: نصرت الدوله را در فرنگستان عمل بدی کرده به قدر یک وجب روده‌اش (را) که ضایع شده بود بریده‌اند.

بعد رفتم منزل عین الدوله، چند روز بود رفته بود شمیران تمارض کرده بود. امروز آوردندش. ظفرالسلطنه که حاکم کرمانشاه شده (و) شیخ سیف الدین، حاجی حسین آقا، معین بوشهری، عمادالدوله، مترجم الملک، بصیرالممالک پدر سوختهٔ قرمساق، پسر نایب حسین کاشی (و) سیف الملک بودند.

مخبرالدوله که ناخوش است فردا می‌رود فرنگ برای معالجه.

چهارشنبه ۲۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتیم منزل نظام السلطان، نهار را آنجا مهمان بودیم، مختارالسلطنه، عمید حضور (بودند) مؤید همایون هم بود ولی زود رفت.

رفتم خدمت افتخارالسلطنه امروز هم خانم خانمها را که برادر زاده دختر آقا و دخترآقاسید هاشم بقال‌است امروز عروسی کردند (با) آقا جلال معروف به حاجی فاخر پیشکاراشرف‌السلطنه (و)از منزل ما بردند. سرکار معزّزالملوک هم رفته بودند با عروس.

پنجشنبه ۲۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتیم رو به منزل آجودانحضور، احوالپرسی. بین راه در تیمچهٔ کتابفروش‌ها یک کتاب منشات مرحوم امیر نظام را خریده بعد رفتم منزل آجودان حضور حسام حضور آنجا بودند. حالش همان طور هاست. خداوند قادر متعال خودش شفا عنایت فرماید. مسیح السلطنه سید معمم که از شاگردهای مرحوم میرزا ابوالقاسم نائینی است (و) از طب ایرانی سر رشته دارد، چند روز است مشغول معالجه است.

جمعه ۲۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

رفتم منزل نصرالملک، پسر مخبرالدوله که رئیس کابینه رئیس الوزراء است. منزلش نبود، کارت گذارده، بعد رفتم منزل مخبرالممالک. نصرالملک هم آنجا بود.

شنبه ۲۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

هوا آفتاب بود، چادر آوردند. بیرونی برای تفنن زدیم. انتظام الدوله (و) منتصرالدوله آمدندتوی چادرنشسته مدتی صحبت کرده،بعد هم حاجی‌امین‌الخاقان آمدند.

یکشنبه ۲۶ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

یک ساعت به غروب سوار شده رفتم منزل اعتصام السلطنه، کاری داشته، حشمت الممالک، مفاخرالسلطنه، حبیب الله میرزا، منوچهر میرزا که چند روزی است آمده، این مدت که رفته بود به فرنگستان با معیرالممالک میانه‌شان آنجا بهم خورده، بعد آمده بود مازندران، چندی هم پیش مقبل الدوله بود، حالا چند روز است که آمده است، دیده شد. عصرها جمعی اینجا جمع می‌شوند، قمار می‌کنند.

خواهر زاده حاجی محمد حسین حریر فروش که برادر شیخ حسین باشد مرده، مرض حصبه معرکه می‌کند، خیلی آدم می‌کشد.



دوشنبه ۲۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است. سالارالدوله طرف مازندران را شلوغ کرده، باز خروج کرده است. سپهدار هم گفتند وارد تنکابن شده است سرکشی بکند، بعد از راه رشت بیآید به طهران. پسر نایب حسین که آمده است طهران، هر وقت سوار میشود چند تن سوار عقب سرش میاندازد. این فقره به حضرات بختیاریها برخورده، سردار بهادر تلفن کرده است به عین الدوله که حکم بکند هر وقت سوار میشود یک نفر جلودار بیشتر نداشته باشد.

سه شنبه ۲۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سردار بهادر، منزل خودش نبود. رفته بود منزل سردار محتشم رفتم آنجا مدتی هم آنجا صحبت کرده، تعریف و توصیف تقی زادهٔ وَلَدُالزنا را میکردند. من هم بر عکس بر ضد آنها حرف میزدم. باری بعد از آنجا رفتم پیش سردار اعمی، یعنی سردار اسعد وَلَدُالزنا. جمعی از پدر سوختهها و مفسدین آنجابودند.

بعد رفتیم سر بنائی سردار بهادر. عمارت مفصلی بنا کرده است. استاد علیمحمد سر کارش است، دو مرتبه است. نجّاری مفصلی میکنند، هزاره اطاق سالونش (را)موزائیک و خاتم میکنند، ذرعی شصت تومان تمام میشود. عصری رفتم منزل عین الدوله. امروز راگفتند کسل است، به در خانه نرفته است. خیر سر پدرش مسهل خورده است، ملاقات نشده، سوار شده رفتم منزل اعتصام السلطنه، جمعی قمار بازها آنجا بودند. تا دو ساعت و نیم از شب گذشته آنجا بودم.

چهارشنبه ۲۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۱

آفتاب خوبی بود، کوه را هم برف زد، یکپارچه سفید شده است. عصر هم همشیرههای سرکار معزّزالملوک از امیریه آمده بودند.

پنجشنبه غره شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

خبر بدی آوردند که آجودان حضور نزدیک سحر مرحوم شده است، بسیار از (این) خبر وحشت انگیز پریشان شده، حال بدی به من دست داد. سوار شده رفتم منزل آجودان حضور جمعی آنجا بودند. عماد حضور (و) دامادهای آجودان حضور.جنازه‌اش (را) شسته، برداشته بردند به حضرت عبدالعظیم سر مقبره مرحوم امین اقدس دفن کردند.

جمعه ۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

رفتم منزل آجودان حضور سر ختم. جمعی بودند. مستوفی الممالک آمده ختم را جمع کرده، زود رفت.

اخبارات تازه این است: سالارالدوله مازندران را گرفته، شهر ساری را به غلبه متصرف شده، می‌گویند پسر مراد خان هم کشته شده. خودش هم فرار کرده است، رو به طهران آمده است. یک روایت دیگر این است که پسر اسمعیل خان، امیر مؤید را هم‌گرفته به دار زده است. اسماعیل خان را هم بعضی ها می‌گویند فرار کرده. بعضی‌ها می‌گویند سالارالدوله گرفته است. سپهدار هم وارد تنکابن شده است.برادر رشید السلطان هم می‌گویند در خوار مشغول بچاپ بچاپ است.

چندی قبل در تبریز روس‌ها اعلان کرده بودند که از حالا تا یک ماه دیگر هر کس اسلحه دارد بایست (به) دولت تسلیم بکند. اگر نکرد (و) بعد از یک ماه دولت اطلاع پیدا کرد که در یک خانه اسلحه هست، آن خانه را خراب خواهد کرد بعداز چند روز دیگر، باز روس(ها) اعلانی کردند از جانب جانشین قفقاز که حسب الامر امپراطور حکم شده بود که از اهل آذربایجان سلب اسلحه بکنند. حالا حکم شده است (که) روس هیچ وقت به عمل امور ایران دخالت نکنند، خود دانند.

قشون روس هم که در مازندران بود، بردند. امیر اعظم را هم که حاکم استرآباد کردند، گویا از روس‌ها ترسیدند، در واقع بی تصویب سفارت روس بوده است. از قراری که می‌گویند سپهدار هم در تنکابن مشغول استعداد جمع کردند است. سوار خواجه وند را هم خبر کرده است، یک دسته سوار هم از تبریز گفتند به سرکردگی احمد خان میر شکار به طرف خمسه (و) دهات جهانشاه خان آمده، گفتند تا نزدیک خمسه هم آمده است. سردار حشمت که قوام نظام باشد از طرف حضرت اقدس آمده بود برای تعزیت و تسلیت.

—

شنبه ۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

رفتم بیرون قدری راه رفته، بعد صرف نهار کرده، علی خان پدر سرکار خاصه خانم هم آمده، خداحافظی کرد که فردا با نعش مرحوم سرورالدوله برود عتبات. سرکار معزّزالملوک هم‌تشریف‌بردندخانه مرحوم آجودان حضور که ختم زنانه را جمع بکنند.

یکشنبه ۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سرکار معزّزالملوک رفتند امیریه که (از) آنجا بروند امامزاده معصوم، برای تشییع جنازه مرحوم سرورالدوله. سوار شده رفتم امامزاده معصوم جعیت زیادی بود(ند).

دویست نفر قزاق با موزیک، دویست نفر ژاندارم پیاده، صد نفر پیاده با موزیک، قدری سواری کشیکخانه (و) یدک‌های دولتی آنجا حاضر بودند. حضرت اقدس هم با درد پا تشریف فرما شده بودند. موزیکانچی‌ها سلام و احترامات نظامی را بجا آورده، حضرت اقدس پیاده نشده، به واسطه درد پا، دم در امامزاده با کالسکه ایستاده جمعیت زیادی از زن و مرد (و) سید و آخوند و طلاب توی باغ بودند. ظل السلطنه، اقتدارالسلطنه هم برای پذیرایی بودند.

موثق الدوله وزیر دربار، حاجب الدوله، جلال الدوله، یمین الدوله، پسرهای عضدالملک، سالارالسلطان پسر عضدالملک که امیر آخور شاه است، با بیست یدک شاهی، مجدالدوله، من، آصف السلطنه، سهم الدوله، سعدالملک، تمام اندرون (و) دخترهای حضرت اقدس، محترمات شاهزادگان با قر و غمزهٔ تمام بودند. نقیب السادات با دویست نفر سید که یکی یک تومان پول به آنها حسب الوصیت مرحوم سرورالدوله داده بودند. با تشریفات تمام نعش را بلند کرده، آورند دم باغ توی تخت گذارده، اعتمادالملک هم که رئیس حمل جنازه است، علی خان پدر سرکار خاصه خانم هم که می‌رود. رویهم رفته، به قدر بیست نفر زن و مرد جمعیت دارند. یکی از صیغه‌ای حضرت اقدس که اسمش ستاره خانم است، اصلاً هم از اهل گچسر شهرستانک است، او هم می‌رود با پدرش، نفری روزی پنج هزار پول خرج می‌گیرند. همه جا هم برای خدام اماکن مشرفه پول و خلعت برای هر کس درخور حالش داده‌می‌شود. باری‌به قدر سی عدد درشگه هم کرایه کرده بودند.

سواره قزاق و ژاندارم سواره و پیاده هم جلو نعش موزیک می‌زدند (و) حرکت می‌کردند. پیاده‌ها هم تا آب انبارِ قاسم آباد جلو نعش بودند. (در) حضرت عبدالعظیم هم اجزای نظمیه (و) تشریفات مفصل بود.

باری همین طور که می‌رفتم عقب نعش، دم دروازه که رسیدم مجدالدوله را دیدم دمِ در قهوه‌خانه ایستاده. من را صدا کرد. رفتم پیش مجدالدوله دیدم حالش منقلب است. یک تلگراف به خط فرانسه به من نشان داده، گفتم چه چیز است؟ گفت مختارالدوله سعدالملک نوشته است از «اُدِسا» که آقای علیقلی میرزا پسر حضرت اقدس، از «ویلیوسپت» افتاده، هر چه مداوا و معالجه کردیم، مفید نیافتاده است، بعد از سه روز مرحوم شده. از این خبر وحشت انگیز (و) خبر ناگوار حالم بر هم خورده زانوهایم بهم لرزید بی اختیار اشکم سرازیر شده حال بدی شده، گفت حالا چه بایست

کرد؟ تکلیف چه است؟ به حضرت اقدس باید گفت یا خیر؟ من که حال گفتگو نداشته، گفتم برویم در این نزدیکی‌ها یک جائی پیاده بشویم. شور کنیم چه بایست کرد. رفتیم منزل سردار ناصر من گفتم اگر تلگراف نکنند (و) نعش را حرکت ندهند، دور نیست آنجاها دفن بکنند. خیال من باینجا رسیده که چون حضرت اقدس در هیچ کاری بی مشورت سفارت روس (به) هیچ کار اقدام نمی‌کند، خوبست به سفارت این واقعه را اطلاع بدهیم، آنها اگر صلاح دانسته (باشند)، خودشان به حضرت اقدس این خبر وحشت انگیز را بگویند. و تلگراف بکنند که جنازه راحرکت بدهند. باری از آنجا سوار شده آمدم سفارت روس «لبسوسکی» مترجم اول را ملاقات کرده، گفتگو کرده، قرار دادم تلگراف بکند به «پطرزبورغ» که به حکومت «اُدِسا» حکم بکنند جنازه را رو به ایران حرکت بدهند.«لبسوسکی»هم‌فردابیاید صبح‌به حضرت اقدس اطلاع بدهد. آنوقت هر جور که میل حضرت اقدس است (و) مقتضی شأن ایشان است به عمل بیآورند.

دوشنبه ۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

صبح سوار شده رفتم امیریه، پیش از من «لبسوسکی» آمده بود، این خبر ناگوار را به حضرت اقدس عرض کرده بود. در واقع خبر مرحوم شدن علیقلی میرزا را داده بود. حضرت اقدس هم خیلی متألم بودند.

انعامات دیروز راکه به قدر هفتصد تومان بود که به قزاق و ژاندارم سواره و پیاده پلیس و غیره مرحمت کرده، بعد گفتگو در باب ختم و غیره شد، آخر بنابراین شد که عصر چهارشنبه شروع به ختم بکنند (و) روز پنجشنبه جمع بکنند. بعد تلفنی کردم که سرکار معزّزالملوک یواش یواش خبر بدهند. اهل اندرون واقعه را مطلع شده، بنای شیون را گزارده، رفتم خدمت سرکار خاصه خانم، قدری تسلیت (و) تعزیت گفته، نصیحت کرده، بعد از نهار سایر خانم‌ها (و) دخترهای حضرت اقدس که بیرون هستند آمدند. هنگامه شد.

سه شنبه ٦ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده آمدیم امیریه. جمعیت زیادبود. تا نزدیک ظهر مشغول پذیرائی مردم بودیم. عصری نماز خوانده رفتم امیریه. شیخ عبدالنبی، موثق الدوله (و) حشمت الدوله (و) جمعی دیگر بودند حضور حضرت اقدس. بعد آمدم منزل سلطانعلی خان وزیر افخم. امروز تلگراف کرده‌اند به «اُدِسا» که مختارالدوله، نعش مرحوم علیقلی میرزا را از آنجا به طرف مشهد مقدس حرکت بدهد.

چهارشنبه ۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتیم منزل مستوفی الممالک. جمعی از صاحبمنصب‌ها آنجابودند. پسر اسماعیل خان هم از سوادکوه آمده است اینجاکه بعضی استعدادها حمل کند برای مازندران. اسماعیل خان هم که امیر مؤید است، در محال سوادکوه است. یک جنگی هم با سالارالدوله کرده بوده‌اند که به قدر پنجاه شصت نفر از سوادکوهی‌هاکشته شده، امیر مؤید فرار کرده، حالا مازندران بیشترش در تصرف سالارالدوله است. امیر اعظم که حاکم استرآباد شده بود، رفته بود استرآباد، روس‌ها او را قبول نکرده‌اند. بعد از چند روز که در استرآباد توقف کرده ژنرال «قنسل» هیچ وقت ملاقات به او نداده، به هزار معرکه یک ملاقاتی با «قنسل» کرده، قنسل هم گفته که ماشما را به حکومت نمی‌پذیریم. او هم باکمال خفت مراجعت به سمنان و دامغان کرده حالا آنجاهاست. اسلحه‌یی که اعلیحضرت محمد علی شاه در استرآباد داشت، می‌گویند که سالارالدوله ضبط کرده است. به قدر یک هزار نفر هم می‌گویند جمعیت سالارالدوله است ازترکمن. و غیره.

صرف نهار کرده استراحت کرده رفتم امیریه. در عمارت بزرگ ختم گزارده بودند. ظل السلطنه، اقتدارالسلطنه، من، آصف السلطنه، سعدالملک، سهم الدوله، سر ختم بودیم. جمعیت زیادی هم سر ختم بودند. صبح هم جمعیت زیادی حضور

حـــضرت اقـــدس بـــودند. صـــمصام الســـلطنه، رکــن الدوله، مــجدالدوله، امجدالدوله(و)موثق‌الدوله.اگربخواهم‌اسم‌نویسی‌بکنم، خودش یک کتاب می‌شود.

پنجشنبه ۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم امیریه سر ختم. ظل‌السلطنه. جـلال الدوله، یـمین الدوله، نـظام الملک، ظهیرالاسلام، امام جمعه، علماء، اغلب طلاب (و) شاهزادگـان، مـوثق الدوله، لقمان، امجدالدوله پسرش هرمز میرزا (و) سادات زیادی از اخوی و شیرازی هر کس که بخواهید، بودند.

حضرت اقدس چون پایشان درد می‌کرد، خودشان نیآمدند ختم را جمع بکنند، امر فرمودند که ختم را جمع بکنید. از طرف حضرت اقدس اعلم السلطنه آمده رو به جلال الدوله و علماء کرده، که حضرت اقدس می‌فرمایند ختم را بگوئید جمع بکنند.

باری مادر آصف السلطنه حاجب الدوله، که در خانه حاجب الدوله بود، امروز مرحوم شده. آمدند آصف السلطنه را از توی مجلس ختم بردند. طـرف ورامـین هـم خیلی اغتشاش است، جنگی شده، چندین نفر هم کشته شده است.

امروز هم یک نفر بختیاری زد یک نفر علاف راکشت.

خواهر معتمدالخاقان هم دیروز مرد.

شب هم حضرت معزّزالملوک تشریف آوردند، خیلی دلتـنگی مـی‌کنند بـرای مرحوم علیقلی میرزا.

جمعه ۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

رفتیم منزل امیر معظم، ختم هم نگزارده بودند. آصف السلطنه هـم بـود. بـعد محتشم السلطنه، قوام الدوله، آقا سید علی آقا یزدی، هم آمده، او اصرار داشت چـرا

ختم نگزارده‌اند. نعش را هم به قم بردند.

شنبه ۱۰ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که قشونی که بنا بود برود به طرف مازندران، نمی‌دانم چه شده است که موقوف شده.

امروزهم‌زن‌هاکه حقوق می‌خواهند، در دیوانخانه جمع شده بودند، هیاهو کرده بودند، سعدالدوله هم می‌رفته است حضور شاه، او را هم زن‌ها جلویش راگرفته بودند.

یکشنبه ۱۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، آقا سید محمد پسر اقا سید عبدالله هم حضور حضرت اقدس بودند.

یک ساعت‌به غروب عین‌الدوله، مستوفی‌الممالک آمدند حضورحضرت اقدس.

نعش علیقلی میرزا را هم از «اُدِسا» حرکت دادند، رو به خراسان. از «اُدِسا» هم با تشریفات حرکت دادند.

دوشنبه ۱۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. صاحبمنصب‌های توپخانه، از دست سالارمظفر که رئیس توپخانه است عارض هستند و او رانمی‌خواهند. مسرورالملک که مرد پیر(ی) است اغلب پیش مستوفی الممالک است (و) در جزء ندیم های مستوفی الممالک است و اسعدالملک و سهام‌نظام آنجا بودند.

مستوفی الممالک می‌خواست سوار بشود برود یک طرف گردش، روزی را شب کند. بعد بنا شد برویم علی آبادِ مجدالدوله. رفتیم علی آباد.

اخبارات تازه‌این‌است که:اردوئی به‌طرف مازندران می‌رود، بختیاری‌ها هم می‌روند.

ازدروازه حضرت‌عبدالعظیم آمدم شهر، رفتم منزل عین الدوله. سردار اکرم، پسر عبدالله‌خان،امیراعظم، سردار محیی، امین الضرب، معین بوشهری (و) عمادالدوله بودند.

سه شنبه ۱۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم به درِ خانه. هیئت وزراء در عمارت ابیض در اطاق بزگ به انتظار نشسته تا غروب. اشخاص عجیب و غریب بودند توی باغ. از جمله پدر سوخته‌ها: وکیل الرعایای همدانی، ارباب کیخسرو. وکیل الرعایا (که) رفته بود فرنگستان جاهای غریب، تازه آمده است.

وثوق الدوله هم استعفا کرده است از وزارت امور خارجه، ممتازالدوله هم از وزارت عدلیه‌استعفا کرده است. سایر وزراء هم دراطاق خودشان مشغول کار بودند.

بعد با ناصرالملک (که) رئیس کابینه وزراء است سوار شده تا دم پستخانه، بعد درشگه خودم را سوار شده آمدم منزل.

چهارشنبه ۱۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سالارمسعود.[۱] با برادرش سالار بهادر می‌روند مازندران به جنگ سالارالدوله. سیصد چهار صد نفر سوار، دو اراده توپ کوهستانی، دو توپ «ماکسیم» با خودش می‌برد. اسب من را هم یکصد (و) پنجاه تومان خرید.

بعد رفتم منزل اعتصام السلطنه. اراذل جمع بودند: مجیرالسلطنه، مفاخرالسلطنه، سعدالملک، منوچهر میرزا، حشمت الممالک، اعظام السلطنه، مشغول بازی بودند. تا ساعت سه از شب رفته آنجا بودم.

۱ـ پسرهای سردار ظفر



وثوق‌الدوله

وثوق‌الدوله کاغذی نوشته بود به رئیس‌الوزراء که عین‌الدوله چه می‌داند وزارت چه چیز است. مردی که امیرآخور بوده است و آخور دستش بوده است چه سررشته از وزارت آن هم از عهد مشروطه دارد؟

پنجشنبه ۱۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: شیخ محمود ورامینی را گرفته، آوردند امروز برده بودندش پیش عین الدوله. از آنجا هم بردند یوسف آباد حبس کرده، هنوز معلوم نیست چه تقصیر(ی) کرده که او راگرفته (و) آورده اند.

دیگراز اخبارات تازه: وثوق الدوله که از وزارت خارجه استعفا کرده بود برای این بوده که با عین الدوله حرفشان شده بود، سر بعضی تقصیرات حکومت‌ها. گویا وثوق الدوله کاغذی نوشته بود به رئیس الوزراء که عین الدوله چه می‌داند وزارت چه چیز است. مردی که امیر آخور بوده اسب و آخور دستش بوده، چه سر رشته از وزارت آن هم از عهد مشروطه دارد؟ خیلی چیزهای بد نوشته بود و استعفا کرده بود و رفته بود شمیران. دیروز مستوفی الممالک رفته بود شمیران. وثوق الدوله را برداشته آورده بود طهران منزل عین الدوله، صلاح داده بودشان.

دهات شاهزاده ظل السلطان را هم تمام به بانک روس واگذار کردند. ده نفر قزاق ایرانی هم رفته به اصفهان برای ضبط و ربطِ دهات. قنسل روس هم به سردار اشجع در اصفهان گفته بوده که اگر شما به دهات اصفهان مأمور بفرستید، خیلی که مهربانی بکنیم آن مأمور را باگلوله می‌گویم بزنند.

باری مراجعت کرده صرف نهار کرده، عصری رفتم حمام. منیرالدوله (و) نگارالملوک آمدند. خانم باشی، زن شاهنشاه شهید هم آمده بود.

جمعه ۱٦ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

از قراری که مختارالدوله به حضرت اقدس تلگراف کرده بود، معیرالممالک هم که چندی بود در «اُدِسا» به مرض استسقاء مبتلا بود، مرحوم شد. بنا بود اعتصام السلطنه برود. تلگراف کرده بودند نیاید. حضرت اقدس به من امر و مقرر فرمودند که بروم یا به

مستوفی الممالک، یا به اعتصام السلطنه هر کس را اصلاح بدانم، اطلاع بدهم.

عصری رفتم حمام، دعاهای عصر جمعه را خوانده، بعد رفتم منزل مستوفی الممالک، نبود، گفتند رفته است منزل اعتصام السلطنه. رفتم آنجا. معلوم شد که حضرات اطلاع به هم رسانده‌اند (و) جمعی آنجا جمع هستند. شمس الشعراء، جهانسوز میرزا، حشمت الممالک (و) سایر اقوام: لسان، محسن میرزا، منوچهر میرزا، مفاخرالسلطنه اعظام السلطنه قمارباز‌ها! بناشد که نعش را از آنجا حمل بکنند، از فردا هم منزل مستوفی الممالک ختم بگذارند، پس فردا جمع بکنند.

شنبه ۱۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

امروز بنا است از صبح با سرکار معزّزالملوک برویم اوین و درکه، گردش. صبح زود سرکار معزّزالملوک و آدم‌ها با الاغ رفتند بعد من هم سوار شده رفتم رو به اوین. بالای یوسف آباد، سر آسیاب، به اندرون ملحق شده، دختر یک ارمنی هم که دندانش درد گرفته بود، دوازده بودند که بی حس بشود، «آن دوا» اسباب هلاکتش شده بود. هفت هشت تا درشگه که ارامنه تویش بودند، یک درشگه هم که گل زیادی به او زده بودند (و) نعش را توی او گزارده بودند، آوردند ببرند در قبرستان ونک دفن بکنند. باری حضرات الاغ سوار با درشگه، همراهی کردند.

در یک باغی نزدیک رودخانه نهار حاضر کرده بودند، پیاده شده استراحت کرده، ماشاءالله هزار ماشاءالله ایران جون و عزیزی همینطور سر الاغ بودند. عصر سوار شده به الاغ‌ها رفتیم تا زیر درکه لب رودخانه. آب زیادی می‌آمد. گویا هم ماهی زیادی دارد، همچه گمان می‌کنم تادوماه دیگرهم‌رودخانه به همین مایه باشد.

نزدیک ونک، چند تا سیاه چادر ایلات بود، رفتیم پیش آنها دوغ خورده، بعد همینطور الاغ سوار آمده، تا قهوه‌خانه یوسف آباد. آنجا سوار درشگه شده آمدم دم منزل سپهدار. معلوم شد امروز عصری وارد شده. رفتم دیدنش. سردار کبیر، سردار

محیی با برادرهایش، مشکوة الدوله، پسر یمین الممالک (و) جمعی می آمدند می‌رفتند. یک ساعت از شب گذشته سپهدار هم رفت اندرونش.

بهجت آباد خیلی آبادی و باغات درست شده، بعضی باغ را هم مهمانجانه ترتیب داده‌اند. با صفا شده است. درکه هم خیلی آبادی‌ها شده است. باغات خوب درست کرده‌اند.

باری اخبارات تازه این است که مجلل السلطان را حاجی صمد خان شجاع الدوله، گرفته فرستاده است به طهران، به شرط این که او را نکشند، و امروز آوردند، در نظمیه حبس است.

یکشنبه ۱۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

صبح سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک سر ختم جمعیت زیادی از هر قبیل بودند از وزراء، امرا، اعیان، علماء، شاهزادگان. ختم را هم فردا ولیعهد جمع خواهد کرد. بعد سوار شده آمدم رو به منزل سر گلوبندک کالسکهٔ من با کالسکهٔ عین الدوله (و) درشکه مؤیدالسلطنه مصادف شده، به زحمت از همدیگر گذشتند.

اخباراتی که چندی است اتفاق افتاده است، این است که اخترالدوله زن نصرت الله خان، پسر میرزا نصرالله خان سپهسالار شده است که حالا نصرت خاقان لقب گرفته، نوکر و محبوب القلوب عین الدوله است.

دوشنبه ۱۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم باغ مخبرالدوله، دیدن نصیرالملک. ناظم العلوم و مبصرالسلطنه آنجا بودند. بعد از آنجا آمدم منزل سردار کل بازدید سردار افخم حسن خان پسر مرحوم صاحب اختیار، مشارالسلطنه، صدرالممالک آنجا بودند با میرزا سلیمان خان نشسته گرم صحبت شدیم.

سه شنبه ۲۰ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

امروز چون روز عید تولد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهاست، در امیریه به رسم معلوم عید می‌گیرند. زن‌های سادات را پول می‌دهند، سرکار معزّزالملوک (و) من هم مهمان سرکار خاصه خانم هستیم.

رفتم منزل سالارمسعود خداحافظی. امروز با سالاربهادر برادرش، با چهار صد نفر سوار، چهار اراده توپ، با سالار مظفر که عجالتاً رئیس توپخانه است، با پسر سردار محتشم می‌روند به مازندران، برای جلوگیری سالارالدوله.

از آنجا سوار شده رفتیم امیریه. صرف نهار کرده، اشرف السلطنه هم آنجا بود، مهمان زیادی بودند، دو تومان پول پنج شاهی هم از حضرت اقدس گرفته، بازی کردیم.

عصری سوار شده آمدم منزل احتساب الملک که رفته بود به تنکابن. تازه با سپهدار مراجعت کرده، صورت غریبی پیدا کرده است،ریش گذارده ریشش هم سفید، صورت سیاه، آدم می‌ترسد.

از آنجا آمدم منزل سردار محتشم. محمد ولی میرزا پسر فرمانفرما، سردار ارشد،[1] هژبرالسلطان آنجا بودند.

اخبارات تازه این است. وثوق الدوله دوباره استعفا کرده، همین دو روزه خواهد رفت به فرنگستان (در) خانه‌های ظهیرالدوله هم باز چند شب بود نمایش می‌دادند. تاتر در می‌آوردند. مبل و قالی (و) اسباب زیادی کرایه کرده بودند. پریشب بعد از تاتر، آتش گرفته، به قدر ده هزار تومان می‌گویند خسارت وارده آمده است. در واقع معجزی بوده است که این مردم بی نان دست از این حرکات برداشته به دردهای بی درمان خودشان بپردازند.

۱ـ سردار ارشد: فتح‌الله خان ضیغم‌السلطنه بختیاری

چهارشنبه ۲۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

عصری رفتیم منزل جهانگیر میرزا. عبدالله میرزا دیروز مرحوم شده مرضش هم معلوم نبود، گویا حکما بد معالجه کرده بودند خبطی شده بود. امام جمعه، جهانسوز میرزا، امیر سیف الدین، شهاب الدوله (و) جمعی آنجا بودند.

پنجشنبه ۲۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل مفاخرالدوله بازدید. عصری نماز خوانده، سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله، علاءالملک، ناصرالسلطنه، مؤیدالدوله، سعید السلطنه آنجا بودند.

جمعه ۲۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

دعاها و زیارات روز جمعه را خوانده رفتم بیرون. کاشف السلطنه، حاجی امین الخاقان و... بودند. بعد کاشف السلطنه رفت. من هم سوار شده رفتم منزل عون السلطنه.

اخبارات تازه این است: عین الدوله چند روزی است خواهر امیر مکرم لاریجانی را که عیال مرحوم سپسالار برادرش باشد گرفته، برده است در مبارک آباد نشانده است. باری رفتم بیرون پسر بزرگ مرحوم صدیق السلطنه، سید علی جمارانی، برادر مرحوم حاجی ملاباقر که امسال رفته بود به مکه معظمه یعنی حج مرحوم علاءالدوله را به او داده بودند، آدم بسیار خوبی است (بودند) دو روز است کار نان شهر مغشوش است.

شنبه ۲۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

سربازهای فوج دماوندی که مال دهات پشتکوه هستند آمده عارض بودند. برای اردوئی که می‌رود به طرف مازندران قاطر می‌خواهند، رفته به زور گرفته مال‌هایشان را آورده‌اند. بیچاره‌ها گرسنه از راه دور آمدند، هیچ تکلیف خودشان را نمی‌دانند. قاطرها

را هم بردن به نظمیه نگاه داشتند. اردوی بختیاری‌ها در سرخه حصار است هنوز مال بند گیرشان نیآمده است. قورخانه که بایست حمل بکنند در طهران مانده است. خیلی دلم از برای سربازها سوخت. در این شهر کسی نان گیرش نمی‌آید، زندگانی مشکل است. بیچاره‌ها آمده‌اند، سرگردان هستند.

یکشنبه ۲۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

امروز دو روز است کار نان طهران خیلی مغشوش (است). مخصوصاً امروز که نان گیر کسی نمی‌آید. دم دکان‌های نانوائی جمعیت زیادی است عین الدوله هم که مشغول عیش (و) عشرت (و) خوشی است. هیچ در فکر هیچ کس نیست.

دوشنبه ۲۶ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

حاجی مبارک خان آمده از طرف حضرت اقدس احوالپرسی کرده، خبر کرده که فردا عصری، حضرت اقدس محض سرفرازی، عصری تشریف می‌آورد اینجا.

امروز هم کار نان شهر بسیار بد است. دکان‌ها شلوغ ربع اهل شهر شب و روز نان گیرشان نمی‌آید. دیگر از اخباراتی که شهرت دارد، این است که: سالارالدوله به طرف تنکابن رفته است و باکسان سپهدار جنگ کرده (و) پسر امیر اسعد که نوهٔ سپهدار باشد کشته شده است. از طرف تنکابن رفته است به طرف لنکرود. اردو هم که بایست برود، در سرخه حصار مانده است.

سه شنبه ۲۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

مشغول تشریفات تشریف فرمائی حضرت اقدس بودیم. می‌روند اول خانه منیرالدوله بعد از آنجا خواهند آمد اینجا. یک ساعت به غروب هم از منزل منیرالدوله

تشریف بردند سفارت انگلیس، چون امروز عید تولد ژرژ پادشاه انگلستان‌است. مغرب حضرت‌اقدس با ظل‌السلطنه (و) اقتدارالسلطنه آمدند اینجا.

چهارشنبه ۲۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته، عصری هم اخترالدوله و درةالدوله آمده تا مغرب بودند.

پنجشنبه ۲۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۱

تمام روز را در منزل به بطالت گذرانده عصری هم بعد از استراحت و نماز رفتم بیرون بعد آمده اندرون دعاهای شب جمعه اول ماه را خوانده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

جمعه غره شهر رجب ۱۳۳۱

دعاهای اول ماه و روز جمعه و زیارات را خوانده بعد رفتم حمام تمام روز را در منزل بودم.

شنبه ۲ شهر رجب ۱۳۳۱

سالارمسعود که با اردو رفته است به سرخه حصار که بروند برای جلوگیری سالارالدوله هنوز در سرخه حصار هستند. سالار مسعود امروز من را دعوت کرده بود به سرخه حصار درشگه‌اش را هم فرستاده بود. باری سوار شده، از دروازه دوشان تپه رفتم اردوی توپخانه. هنوز دم دروازه اردو دارند. هوا هم امروز بسیار خوب است، رفتم به سرخه حصار حضرات بختیاری‌ها توی باغ زیر درخت‌ها اسب‌هایشان را بسته،

باغ که خراب بود، عمارتش هم که در شرف خراب شدن است. باقی را هم حضرات مشغول خراب کردن هستند. باغ را به گه کشیده‌اند. باری سالار مسعود، برادرش سالار بهادر، امیراکرم پسر سردار محتشم بودند. این اردو هم از اینجابر خواهد گشت. از برای اینکه سالارالدوله رفته است به طرف رشت، کردان رود (و) طوالش. این اردو هم در اینجا سرگردان است. سرخه حصار هم هیچ چیزپیدانمی‌شود، کاه وجو و نان (و) یخ، هر چه لوازم است، از شهر بایست بیاورند.

از قراری که می‌گویند شیخ محمود را در باغشاه دو شب قبل تیر بارانش کرده‌اند. در صورتی که در تأمین روس‌ها هم بوده است.

یکشنبه ۳ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده رفتم زرگنده منزل سپهدار. خیابان راه شمیران را هم که «مرنار» ساخته است خیلی خوب شده. چندین حوض تا شمیران ساخته‌اند، آب (در آن) می‌اندازند، سی نفر هم سقّا، که هر نفری را ماهی ده تومان مواجب می‌دهند، مواظب کرده‌اند، صبح و عصر آب پاشی می‌کنند. هیچ گرد و خاک نیست. یعنی تا ضرابخانه و اول قلهک ساخته‌اند. باری رفتم پیش سپهدار تومانیانس، منتصرالدوله، آصف السلطان، علی خان پسر مرحوم صاحب اختیار بودند. صرف نهار کرده، قدری استراحت کرده، تا عصری. بعد سپهدار و علاءالملک (و) حشمت الدوله رفتند منزل سعدالدوله. سعدالدوله هم باغ ساعدیه منزل دارد. امین الدوله هم تازه از رشت آمده است. نصیر حضور هم بود. پسرش را پیش سپهدار گزارده است. مترجم است اخبارات تازه این است که: سالار الدوله وقتی که به خاک تنکابن وارد می‌شود، سپهدار نوشته و تلگراف زده بوده است، که از او جلوگیری نکنند، بگذارند برود. هیأت وزراء نگذارده بودند که تلگراف سپهدار (را) بزنند. بر عکس تلگراف کرده بودند که از سالارالدوله جلوگیری بکنند. این بوده که

جلوگیری کرده بودند. نوهٔ سپهدار هم که نوزده ساله بوده کشته شده بود. از اجزای سالارالدوله هم خیلی کشته و دستگیر شده بودند. بعضی‌ها از اهل مازندران بوده‌اند آنها را مرخص کرده‌اند، چند نفر هم ترکمن بوده‌اند آنها را هم مرخص کرده، بعضی‌ها هم که متفرقه بوده‌اند گرفته می‌آورند طهران خود سالارالدوله از طرف طوالش می‌رود رو به خمسه. دور نیست باز برود به طرف کردستان مکری‌ها. تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. مفاخرالدوله هم حاکم رشت شده است. همین دو روزه خواهد رفت.

پولی را هم که (از) دولت روس قرض (کرده‌اند) (به مبلغ) چهار صد هزار لیره دویست هزارش را دادند برای ژاندارمری، دویست هزارش راهم برای مصارف بی جهت اردوها، یکصد و شصت هزار تومانش را هم دادند به ناصرالملک که در فرنگستان راحت باشد (و) مردم ایران ازگرسنگی تلف بشوند.

دوشنبه ۴ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل مستوفی الممالک، نبود. رفتم منزل صاحب اختیار بعد آمدم منزل. زن آجودان حضور مرحوم آمده بود اینجا. سر خانه آجودان حضور دعوا است. عماد حضور بی همه چیز نامرد، خاله‌ام را با جمعی جمع کرده (برده‌اند) خانه آجودان حضور، دعوا کرده، بچه کوچک آجودان حضور (را) کتک زده که ما هم ازاین خانه حق داریم. گفتگوی زیادی مابینشان شده، من خیلی ازاین حرکت عماد حضور (و) خاله‌ام اوقاتم تلخ شده کسل شدم. بعضی اقدامات برای آسایش عیالات آجودان حضور فراهم کردم.

بعد رفتم منزل عین الدوله، شاهزاده هم پایش درد می‌کند، کسل است. ولی گویا دروغ می‌گوید.

یک سیدی هم آنجا بود که از اهل نهاوند بود، از اغتشاشات آنجا می‌گفت و

خواهش استعداد می‌کرد برای نهاوند و تویسرکان و بروجرد. عین الدوله هم همه را مسامحه می‌کرد (و) می‌گفت بیشتر از این کاری از ما پیشرفت ندارد. آن سید جواب داد که پس چرا اعلان نمی‌کنید که ما مردم هم تکلیف خودمان را بدانیم. باری عین الدوله (را) در یک درشگهِ کوچک دستی گزاردند، بردندش اندرون خراب شده‌اش.

نعش معیرالممالک را هم آوردند امامزاده حسن، امانت گذاردند که بعدها حمل به عتبات بکنند.

سه شنبه ۵ شهر رجب ۱۳۳۱

حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه، آمده مدتی صحبت کرده، رفت. به جائی نرفته، تمام را در اندرون بودم. حالم هم کسل بود.

چهارشنبه ٦ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل حشمت الدوله، با حشمت الدوله سوار شده رفتیم منزل ناصرالسلطنه از آنجا اجماعاً سوار شده رفتیم منزل محتشم السلطنه خواهرش که در خراسان بوده مرحوم شده، مجلس ختم دارد. ختم را هم علاءالسلطنه رئیس الوزراء جمع کرد.

اعلیحضرت همایونی هم دیروز تشریف فرمای شمیران شده‌اند. دیروز هم هفت نفر از عیالات حضرت اقدس به زیارت به ارض اقدس مشرف شدند.

پنجشنبه ۷ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتیم منزل یمین الممالک، نبود. از آنجا آمدم منزل علاءالملک، صمصام السلطنه، صدرالسلطنه، مؤیدالسلطنه، حکیم الملک، شیخ علی عرب بودند. صحبت از عهد شاهنشاه شهید می‌کردیم.

جمعه ۸ شهر رجب ۱۳۳۱

آمدم منزل مستوفی الممالک، گفتند همین روزها می‌رود، به فرنگستان. یعنی باز نمی‌دانم چه شده است که رفتن به فرنگستانش سر گرفته. معلوم نیست که چه خیال دارند. اندرونش بود، عذر خواست اظهار کسالت کرد، بیرون نیآمد.

شنبه ۹ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، آصف السلطنه هم آنجا بود. نیم ساعت از شب گذشته سوار شده آمدم منزل اقبال الدوله.

یکشنبه ۱۰ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده رفتیم به جمشید آباد. اردوی بختیاری‌ها آنجاست. سالار مسعود من را دعوت کرده بود.

دوشنبه ۱۱ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل مستوفی الممالک. امشب می‌رود به فرنگستان برای روابط حسنه. باری با اقبال الدوله خلوت داشتند. بعد سوار شده آمدم منزل صمصام السلطنه.

صدراعظم عثمانی را در اسلامبول کشتند. تریپلی‌ها با دولت ایتالیا جنگ می‌کنند.

سالارالدوله را مختلف برایش شهرت می‌دهند بعضی‌ها می‌گویند دستگیرش کرده‌اند ولی گویا اصل نداشته باشد. باز رفته است به طرف کردستان. کرمانشاه هم از قراری که می‌گویند مغشوش است. الوار بر ضد فرمانفرما هستند قزاق زیادی هم به طرف کرمانشاهان و رشت رفته است. آنجا ها را هم می‌گویند اغتشاش است.

سه شنبه ۱۲ شهر رجب ۱۳۳۱

امروز تمام روز را در منزل بودم، در نهایت کسالت.

چهارشنبه ۱۳ شهر رجب ۱۳۳۱

امروز را هم تمام در منزل بودم. به جائی نرفته،کسل و گرفتار خیالات بودم.

پنجشنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم حمام، بیرون آمده گفتند اکبر خان سردار ناصر، برادر امجدالدوله دیروز مرحوم شد، خیلی تعجب کرده رفتم منزلش. سر ختم، مجدالدوله، (و) پسرهایش بودند. عین الدوله ختم را جمع کرد. معلوم شد که هفت هشت روز نا خوشیش بیشتر طول نکشیده بوده است. باز خبط اطباء بوده است. انجکسیون کرده بودند، گنه گنه داده بودند. مرض حصبه بوده است. مرحوم شده است. در حضرت عبدالعظیم سر مقبره مجدالدوله مرحوم دفن کرده‌اند.

جمعه ۱۵ شهر رجب ۱۳۳۱

آمدم منزل صمصام السلطنه مؤیدالسلطنه، معین حضور، صادق خان، پسر مرحوم صدیق السلطنه بودند.

شنبه ۱٦ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده رفتم زرگنده منزل سپهدار. سیف الدوله، حشمت الدوله، مؤیدالدوله، موقر الدوله، آنجا بودند. از آنجا سوار شده آمدم کامرانیه.

یکشنبه ۱۷ شهر رجب ۱۳۳۱

حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. بعد سوار شده آمدم سفارت روس. پیش «لپس‌کی» مترجم اوّل. مدتی صحبت کرد. یک کاری هم متعلق (به) حضرت اقدس بود گفتگو کرده از آنجا آمدم منزل سپهدار. سپهدار می‌خواهد قنات دار آبادِ حضرت اقدس را بخرد. در این خصوص گفتگو کرده مراجعت به کامرانیه کرده، حضور حضرت‌اقدس شرفیاب شده،تا ساعت دو از شب حضور حضرت‌اقدس بودم.

دوشنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم در صاحبقرانیه پیش موثق الدوله. اعلیحضرت همایونی هم آمده بودند. در دربار، موثق الدوله چادر زده، چند تا حوض خوب ساخته، گل کاری کرده. بی صفا نیست.

حضور همایونی مشرف شده، اظهار مرحمت فرمودند. بعد قدری پیش موثق الدوله نشسته از آنجا آمدم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعضی فرمایشات فرمودند.

آمدم زرگنده، پیش سپهدار. سردار محتشم، قطب الدوله، ساعدالدوله، ربیع زاده، با قراف (و) جمعی بودند. صرف نهار کرده آمدم منزل. دوباره آمدیم منزل سپهدار. با قطب الدوله تخته بازی می‌کردند.

اخبارات تازه این است: صلح دولت بالکان با دولت عثمانی به اتمام رسیده، سالارالدوله هم به طرف کردستان رفته، عثمانی ها هم طرف ساوجبلاغ بعضی تصرفات در خاک ایران کرده، میانه عثمانی‌ها و ایرانی‌ها زد و خورد شده است.

دیروز هم منزل صمصام السلطنه، بعضی ها جمع بودند: نظام الملک، مشیرالسلطنه، علاءالملک، مؤیدالسلطنه، صدرالسلطنه، حشمت الدوله، ممتحن الدوله،

گفتگو می‌کردند که با مجلس مدتی مذاکرات بوده، تفصیلش را بعد خواهم نوشت. ناصرالملک هم رفته به لندن از آنجا هم خیال رفتن به پطرزبوغ را دارد که کارش (را) محکم بکند، بیاید ایران پول جمع کند و پدر مردم را در بیاورد.

مستوفی‌الممالک و وزیر خارجه هم هنوز به ناصر الملک نرسیده‌اند. رکن الدوله هم حاکم مازندران شده است.

طرف عراق (و) نهاوند و کرمانشاهان بی نهایت اغتشاش دارد. اغلب از دهات عراق را سوار پیرانوند و غیره چاپیدند.

سه شنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد بهاءالسلطنه، میرزای سپهدار آمده بود که بروند قنوات دارآباد که حضرت اقدس می‌خواهند بفروشند، برویم سر چاه‌هایش را ملاحظه بکنند، آبش را ببینم. باری بهاءالسلطنه آمده، دوباره با او رفتیم حضور حضرت اقدس.

اقا سید علی یزدی آمده حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، من هم رفتم دربار پیش رئیس الوزراء. قوام السلطنه، ممتازالدوله، مستشارالدوله، معاون وزارت داخله، موثق الدوله، حاجب الدوله، بودند.

چهارشنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۳۱

صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، استراحت کرده، عصری برخاسته، نماز خوانده رفتم بیرون.

پنجشنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته، صرف نهار کرده، قدری استراحت

کرده، عصری برخاسته نماز خوانده، بعد رفتم بیرون.

جمعه ۲۲ شهر رجب ۱۳۳۱

نماز خوانده، دعاهای عصر جمعه را خوانده، سوار شده رفتم رو به شمیران، زرگنده، منزل سپهدار. هوا هم گرم بود. بین راه شنیدم که سپهدار امروز مهمانی دارد، وزراء آنجا هستند.

باری اول خیابان زرگنده که می‌رود به سفارت، آنجا یک باغچه کوچکی را منتصرالدوله و انتظام الدوله اجاره کرده‌اند. اول رفتم آنجا که بعضی تحقیقات بکنم، بعد سوار شده رفتم منزل سپهدار وزراء اغلب رفته بودند. رئیس الوزراء، عین الدوله، قوام السلطنه، مستشار الدوله، ممتاز الدوله بودند. تمامش را خلوت داشتند. رکن‌الدوله هم که آمده بوده‌است، جلوش را گرفته‌بودند، بهش برخورده بود.

شنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل حشمت الدوله، بعد از آنجا آمدم امیریه حضور حضرت اقدس. منشی‌ها، قوام نظام، اعلم السلطنه، اجزای خودی و غیره. ارباب توقع تماماً جمع بودند، حضرت اقدس هم آمدند بیرون. مدتی نشسته اجزاء و غیره.... به طور سلامی ورگزار شد، بعد از ظهر شده، تشریف بردند اندرون. همین طور مهمان و ارباب توقع. وصلهٔ ارحام جمع بودند.

اخبارات تازه این است که: امروز صمصام السلطنه و اشخاصی که مجلس می‌خواهند می‌گویند ما مجلس می‌خواهیم. سنا می‌خواهیم. در منزل صمصام السلطنه جمع بودند.

اقتدارالسلطنه پسر سپهدار هم که در چند روز پیش اردبیل الشریعه راکتک زده

بود، پست سر سپهدار بد می‌گوید (و) از او تفتین می‌کند. امروز بر حسب خواهش سپهدار و به حکم او، اقتدارالسلطنه، پسر سپهدار راگرفته، بردند در نظمیه حبس کردند.

باری رفتم شمیران ، زرگنده، منزل سپهدار، صدرالسلطنه آنجا بود با سایر اجزای سپهدار. صدرالسلطنه در واقع از طرف هیأتی که جمع شده‌اند مجلس و سنا می‌خواهند و رئیس آنها صمصام السلطنه است آمده بوده است پیش سپهدار، معلوم می‌شود بعضی پیغامات از طرف صمصام السلطنه آورده بود که هم سپهدار را داخل در این اشخاص بکند و هم میانه سپهدار و صمصام السلطنه بدهد ولی هیچ حرف زدن خودش را نمی‌فهمد. ملتفت هیچ نکات نیست. سفیر کبیر عثمانی هم که معزول شده بود، امروز رفت به طرف عثمانی.

یکشنبه ۲۴ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده آمدم کامرانیه، حضرت اقدس خواب بودند. رفتم به در خانه اول پیش موثق الدوله، بعد رفتم اطاق هیأت وزراء. رئیس الوزراء عین الدوله، قوام السلطنه، ممتاز الدوله، مستشار الدوله بودند. بعد «مرنار» آمده در هیأت وزراء هر چه ازاو پول می‌خواهند برای اردوی بختیاری که حرکت بدهند به طرف کردستان «مرنار» می‌گوید: سوار و قشونی که من نمی‌شناسم (و) نظامی ندارند، من به همچه قشونی حقوق نمی‌دهم ندارم که پول بدهم.

رئیس مالیه و ژاندارمری محلات، حاکم محلات راگرفته، حبس کرده است. پسر سلطان هم در اسلامبول مرده است. در شهر اسلامبول اغتشاش سختی است. چند نفر از وزراء راکشتند. دو سه دسته شده‌اند، به جان همدیگر افتاده‌اند. ناصرالملک هم از لندن به طرف پطرزبورغ آمده، بعد می‌گویند به طرف ایران خواهد آمد.

امپراطور روس هم برای سانِ بزرگ قشونش به طرف مسکو آمده بود. باری

مدتی در خانه بودم. سردار محتشم (و) سردار بهادر آمده بودند، برای معین کردن تکلیف سوارهای بختیاری که در جمشید آباد اردو زده‌اند. خلقشان هم خوب نبود. بعد سایر وزراء هم آمدند.

دوشنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، از فرنگستان از آقاهائی که در «اُدِسا» تحصیل می‌کنند کاغذ آمده بود. سلطان محمود میرزا کسالت دارد. از قراری که مختارالدوله نوشته بود و صاحب جمع، سلطان محمود میرزا را به طهران احضار کنند ولی ماشاءالله آقای اعزازالسلطنه بسیار خوب امتحان داده، تحصیلات خوبی کرده، دو ماه دیگر هم داخل در مدرسه نظامی روس خواهد شد. اعتضاد الخاقان هم بد نیست ولی از آقای اعزازالسلطنه خیلی تعریف نوشته بودند.

سوار شده آمدم رو به شهر به طرف مبارک آباد که عین الدوله را ملاقات بکنم، عین الدوله نبود. اغلب در مجیدیه که زیر مبارک آباد است (و) قناتش را خود عین الدوله احداث کرده، عمارت و باغ مفصلی ساخته است، آنجاست. تقریباً مقابل قزاق‌خانه قصر قاجار است.

باری وقت ظهر بود آنجا وارد شده، صولت نظام که سردار معتمد است، شیخ صفی (الدین) اعظام الملک آنجا بودند. نهار بدی صرف کرده، هر چه خواستم بخوابم، خوابم نبرد از گرما. گاهی با عین الدوله صحبت کرده، نماز خوانده تا عصری. عصری هم مجدالدوله، عزالممالک، سیف الدوله، آمدند. بعد هم مستشارالدوله قوام السلطنه (و) معاون وزارت خارجه آمدند.

سه شنبه ۲۶ شهر رجب ۱۳۳۱

رفتم منزل حشمت الدوله، صاحب اختیار آنجا بود. بعد رفتم امیریه، خدمت سرکار خاصه خانم.

چهارشنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۳۱

عصری برخاسته، قدری روزنامه نوشته، بعد رفتم بیرون، رفتم منزل حشمت الدوله. صاحب اختیار، ناصرالسلطنه، مکرم الدوله آنجا بودند. اخبارات تازه این است که: در اسلامبول سه چهار دسته شده‌اند، با توپ و تفنگ مشغول جنگ هستند. یک دسته سلطان عبدالحمید را می‌خواهند. یک دسته سلطان محمد پنجم (را) که حالا (سلطان) است می‌خواهد، یک دسته برادر کوچک همین سلطان (را).

(در) طهران هم قدغن شده است، روزنامهٔ تلگرافی راکه روزنامه «رویتر» باشد انتشار نمی‌دهد.

در طهران هم قدغن شده است که هر جا جمع بشوند (و) اجلاس بکنند، بگیرند. اجزای نظمیه را به قدر پنجاه نفر صاحبمنصب، به قدر دویست نفر تا بین اخراج کرده‌اند. یعنی مستشار نظمیه که از سوئد آمده است سر کار، او خیلی ها را اخراج کرده است.

پنجشنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۳۱

اعلانی از طرف دولت و هیأت وزراء کرده‌اند که (مردم) هر جا جمع بشوند و اجلاس بکنند، نظمیه آنها را بگیرد. عمل نان را هم از «مرنار» خلع کردند، نانواها را آزاد کردند.

«مرنار» هم گفته است که اوّل بایست جنس دولت را در انبار دولت آورده، بعد من هم جنس خریدم بایست جنس من (را) هم بیاورند. بعد هر کس که می‌خواهد جنسش را حمل بکند اختیار دارد. تا جنس انبار خریداری من راحمل بکنند، مکاری حق ندارد که جنس کسی را حمل کند.

جمعه ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۱

صبح بعد از شکرانه حضرت رب العزة دعاهای روز جمعه را خوانده، رفتم

حمام، بیرون آمده صرف نهار کرده، قدری استراحت کرده، عصری برخاسته، نماز دعاهای عصر جمعه را خوانده، حضرت اقدس امروز را به شهر آمده بودند، سوار شده رفتم امیریه حضورشان شرفیاب شده، اعلم السلطنه، اسمیل خان ارمنی، صدرالشریعه که سید دامادشان باشد (و) سایر اجزایشان بودند. مدتی در حضورشان بودم.

شنبه سلخ شهر رجب ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل صاحب اختیار بعد از آنجا رفتم منزل حشمت الدوله، رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. حضرت اقدس می‌خواستند بروند شمیران موقوف کردند. من هم سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه غره شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتیم رو به شمیران منزل سپهدار. بین راه صاحب اختیار، حشمت الدوله، (و) ناصرالسلطنه را هم دیده که آنها هم به آنجا میروند. در واقع به اتفاق رفتیم و با هم قرار داده بودیم که امروز را برویم منزل سپهدار باری رفتیم «پرنس دادیان» هم آنجا بود.

اخبارات تازه این بود که: ناصرالملک که به سمت رسمیت رفته بود لندن (که) از آن جا برود «پترزبورغ» در لندن که رفته بود هیچ پذیرائی از او نکرده بودند. یک مجلس هم به قدر یک ساعتی بیشتر «سروارکرید»[1] رئیس الوزرای انگلیس را بیشتر ملاقات نکرده بود. دیگر هیچ گونه اسباب پذیرائی و تشریفاتی برای او مرتب نکرده بودند. حرف‌هایش را هم نپذیرفته بودند. سه مطلب به دربار انگلیس و روس کرده بود: اول گفته بود که بایست جان من در حمایت دولتین باشد. جواب گفته بودند، نیابت سلطنت با تو است. چه مناسب است که حفظ جان تو بایست در حمایت ما باشد. بعد گفته

۱ـ ظاهراً منظور سرادواردگری وزیر امور خارجه انگلیس است.

بوده است که بایست تاجگزاری سلطان احمد شاه را هم بکنید. سوم اینست که: بایست انگلیس و روس در سفارتخانه هایشان را ببندند (و) جزئیات مداخله نکنند. حرفهایش را گوش نداده در پترزبورغ هم همین طور با او رفتار کرده یک مجلس به قدر دو ساعتی با وزیر امور خارجه روس بیشتر ملاقات نکرده، تشریفات پذیرائی از او نکردند. آنجا هم همین صحبت‌ها را کرده بوده است. جواب داده بوده‌اند که این حرف‌های مشرق زمینی‌هاست. بنا بوده است که به طرف ایران بیآید، مراجعت به طرف وطن خودش و پایتخت خودش که پاریس باشد کرده است تا بعد با ملاقات مستوفی چه شود. امپراطور روس و پادشاه انگلیس را هم هیچ ملاقات نکرده بود. تشریفات دولتی به عمل نیآمده بود، و حال اینکه به سمت رسمیت رفته بود.

بارم سالارالدوله از قراری که می‌گفتند در سنندج شهر کردستان وارد شده است. جمعیتی هم دورش دارد.

ظفرالسلطنه هم با یک عده قزاق رفته است به طرف کردستان. صرف نهار کرده، بعد از نهار بازی کرده، تا عصری منزل سپهدار بودیم، عصری متفرق شدیم. سپهدار سوار شده رفت گویا منزل سعدالدوله من هم سوار شده رفتم کامرانیه.

دوشنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۳۱

هوا به شدت گرم کرده است. آمدم اندرون قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، استراحت کرده، عصری برخاسته نماز خوانده رفتم حمام.

سه شنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۳۱

چون روز عید حضرت سیدالشهداء بود چند تیر توپ شلیک کردند. دیشب هم آتش بازی مختصری شد. امروز هم سلام این عهد و زمانه در صاحبقرانیه شد.

چهارشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۳۱

تمام روز را در منزل بودم. بعضی نوکرهای زیادی بودند. حقوق چندین ماه (را) هم می‌خواستند. پولی قرض کرده، حقوقشان را داده به خدا سپردمشان شعبان خان، میرزا عبدالله، ابوالقاسم از همه شان کمال رضایت را دارم. عصری هم رفتم بیرون آقا میرزا آقا خان، حسن خان، میرزا عزیز الله بودند. بعضی صحبت‌ها که اسباب خلق تنگی من (شد) کردند آمدم اندرون شام نخورده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

پنجشنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۳۱

عصری رفتم منزل عین الدوله. جمعی آنجا بودند: شیخ سعدالدین پسر سیف الدوله، ناصرالممالک، پسر مرحوم سردار ناصر، سیف السلطان که برای تحصیلات رفته بود روسیه، بعد از مرحوم شدن پدرش خواسته بودندش، دو سه روز است وارد شده، اینجا دیده شد.

باری عین الدوله رفت شمیران، یعنی مجیدآبادِ جهنم. حضرت اقدس هم امروز آمده بودند شهر. رفتم رو به امیریه. دیدم کالسکه شان از در بالا بیرون آمده، رفتم توی کالسکه، در حضورشان نشسته صحبت کنان رفتیم تا دم دروازه دولت. از آنجا مرخصی گرفته آمدم منزل صمصام السلطنه، قدری هم آنجا بوده، آمدم منزل.

امروز صاحبمنصب سوئدی که فرنگی باشد با یک بختیاری نزاع می‌کند، بعد سوئدی می‌گوید یکی از ژاندارمری‌ها بختیاری را بگیرد ببرد در نظمیه حبس کند. میانه سوئدی‌ها و بختیاری‌ها بر هم خورده. نزاعشان در می‌گیرد کار به تیر و تفنگ و سنگر بندی کشیده بوده است. بختیاری‌ها جمع می‌شوند، پشت میدان مشق را سنگر درست می‌کنند. یک بختیاری کشته می‌شود. دو سه تا گویا زخمی می‌شوند. بعد زود خوانین بختیاری جلوگیری کرده سردار بهادر، سردار محتشم از شمیران آمده اصلاح کرده بودند.

جمعه ٦ شهر شعبان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سپهدار در خصوص قنات حضرت اقدس که سپهدار می‌خواهد مبلغ پنجاه هزار تومان بخرد صحبت کرده، بعد مراجعت به منزل کرده رفتم حمام. قدری روزنامه نوشته، دعاهای عصر جمعه راخوانده رفتم منزل اعتصام السلطنه، جمعیت زیادی از قمار بازها بودند.

شنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم منزل ساعدالدوله، بعد با هم سوار شده رفتیم تا در منزل سپهدار ساعدالدوله پیاده شد، من رفتم رو به کامرانیه، حضور حضرت اقدس.

یکشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس، بعد سوار شده رفتم صاحبقرانیه، پیش موثق الدوله اعلیحضرت همایونی هم تشریف آورده بودند. توی چادر دربار حضور همایونی شرفیاب شده، موثق الدوله، حاجب الدوله، نصرت السلطنه بودند. بعد آمدیم توی چادر دیگر، موثق الدوله، حاجب الدوله (و) معین بوشهری بودند.

عمل نان و گوشت را هم از موسیو «مرنار» خلع کردند. حاجی محمد تقی بنکدار، وکیل الرعایای همدانی (و) جمعی از پارتی‌های عین الدوله، به دستیاری عین الدوله، داخل کار نان و گوشت شدند. گویا باز عین الدوله هر چقدری که بتواند (و) زورش برسد دخل کند. باری مجدالدوله با پسرش مجدالسلطنه هم آمدند. نهار را هم ما را موثق الدوله نگاه داشتند.

مشارالسلطنه از معاونت وزارت داخله خلع شده، کفیل وزارت عدلیه شده است. تمام مرسومات وزارتی به او داده شده است بجز اسم وزارت.

اخبارات تازه اینست که دولت بالکان میانه‌شان بر هم خورده است. دولت صربی با بلغارها با دولت[1]... جنگ سختی کرده شکست داده‌اند، چندین توپ ازشان گرفته، به قدر پانزده هزار نفر از آنها کشته شده است.

باری بعد با مجدالدوله و مخبرالسلطنه آمدیم کابینه. نیم ساعت به غروب سوار شده آمدم زرگنده منزل سپهدار. ساعدالدوله، قطب الدوله، شیخ الاسلام قزوین، قوام حضور، میرزاکریم خان برادر سردار محیی، جمع بودند. شب را هم آنجا ماندیم. انتظام الدوله (و) مختارالسلطنه هم آمدند.

دوشنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۳۱

سپهدار سوار شده آمد رو به شهر من هم رفتم منزل. ساعدالدوله هم با شیخ الاسلام آمدند رو به شهر سوار شده آمدیم شهر، رفتیم باغ سپهدار قدری هم با سپهدار بوده، سپهدار رفت منزل رئیس بانک من هم سوار شده آمدم منزل. امروز عید جمهوری فرانسه است. در سفارت فرانسه در شهر پذیرائی می‌کنند. لباس پوشیده رفتیم سفارت. عین الدوله، قوام السلطنه محتشم السلطنه، مؤیدالسلطنه، اجزای وزارت امور خارجه، سردار محتشم، سردار بهادر، احتساب الملک (و) جمعی بودند. یک دسته موزیک هم می‌زدند. قدری بوده از طرف حضرت اقدس تبریک گفته، بعد با سردار بهادر قرار گزارده که برویم سر بنائی‌اش. رفتیم تماشا کرده از آنجا آمدم منزل عین الدوله. بعد هم سیف الدوله، سردار افخم، صولت نظام، اعتمادالدوله، وکیل الرعایای همدانی، حاجی محمد تقی پدر سوخته آمدند.

سه شنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: صدرالدین بک که در شش هفت سال قبل در طهران

۱ـ در متن نوشته نشده است.

شازده فر بود، دیروز به سمت سفیر کبیر وارد طهران شده. باری عصری سوار شده رفتم خانه سپهدار. از آنجا رفتم منزل حشمت الدوله.

چهارشنبه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۳۱

یک ساعت به غروب سوار شده رفتیم سفارت عثمانی، دیدن صدرالدین بک که تازه آمده. از طرف حضرت اقدس وکالتاً (و) از طرف خودم اصالتاً دیدن و تبریک ورود گفته، مراجعت کرده آمدم کامرانیه.

پنجشنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۳۱

می‌خواستم بروم شهر، حضرت اقدس مانع شدند. قدری با معتضدالعلماء حکیمباشی (و) آقا سلطان صحبت کرده، حضرت اقدس هم امروز زالو انداخته. صرف نهار کرده، استراحت کرده عصری رفتم حضور حضرت اقدس. بعد سوار شده آمدم رو به شهر.

جمعه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۳۱

صبح بعد از شکرانه حضرت رب العزه دعاهای روز جمعه (و) زیارات را خوانده رفتم بیرون. صرف نهار کرده، استراحت کرده، دعاهای عصر جمعه را خوانده رفتم بیرون.

شنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۳۱

امروز به عزم اینکه بروم کامرانیه در واقع ییلاق، چون حضرت اقدس مدتی است، اصرار می‌فرمایند که بنده بیآیم کامرانیه، در آنجا در حضورشان باشم و من انکار

دارم. اجزای بیرون هم متصل مانع و سنگ‌های بزرگ (و) موانع فراهم می‌کنند. من امروز را قرار داده که بروم کامرانیه. سرکارمعزّزالملوک پولی به اجزاء بدهند (و) کارها را به یک طوری روبراه فرماید و مختصراً تشریف فرمای شمیران بشوند. باری آمدم بیرون نگفتم که می‌روم که شمیران بمانم به عنوان اینکه شب را مراجعت خواهم کرد. باری سوار شده حرکت کرده راندم آمدم منزل سپهدار معلوم شد که امروز را مهمانی دارد. چند نفر از صاحبمنصب‌های جزء سفارت روس آنجا نهار را خواهند بود. چون دیدم وقت مقتضی نیست سوار شده آمدم رو به تجریش منزل سردار محتشم که باغ مشیرالسلطنه را اجاره کرده است. پیاده شده خودش، هژبرالسلطان برادرش، سالار (و) پسرش بودند. پسر کوچکش که در لزان مشغول تحصیل بوده تازه آمده است که چندی بماند. باز در موقع برود برای تحصیل. جوان خوشگل لوندی است. کلاه فرنگی در سر دارد، بود.

باری نهار سر میزی صرف شد.

سالارالدوله که در کردستان بود، خودش به اردوی قزاق تسلیم شده، اردوی بختیاری‌ها هم مرخص شده، سالار مسعود هم امروز می‌رود رو به اصفهان. برادرش سالار بهادر در طهران سر سوارهای پدرش خواهد بود. پسر سردار محتشم هم که آمده است پیش پدرش.

باری آدم‌ها و سوارهای سردار محتشم رفته بودند پشت باغ شاهزاده عزالدوله چادر زده بودند. هر چه عزالدوله کاغذ نوشته بود که حضرات را از پشت اندرونی من خارج کنید، قبول نکرده بود، بعد آخر به سفارت روس عارض شده است. (از) سفارت هم شازده فر کاغذ سختی به سردار محتشم نوشته که عزالدوله به ما نوشته است و چون در حمایت امپراطوری است بایست به او اذیت نرسد. باری سردار محتشم خیلی اوقاتش تلخ شده بود از این بابت.



سلطان‌احمدشاه قاجار

بعد من خواستم بفهمانم که قد اعلیحضرت چندان هم از من رشیدتر نیست، عرض کردم....

باری یک ساعت‌ونیم به غروب مانده سوار شده رفتم زرگنده، سفارت. شازده فردلبسکی هم نبود، سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس.

یکشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس، مراسم تبریک روز عید را گفته، بعد سوار شده رفتم صاحبقرانیه در خانه.

اول در چادر وزیر دربار نشسته، رکن الدوله، اعتصام الملک، مؤیدالسلطنه، آصف السلطنه، شمس الشعراء و جمعی بودند. بعد هم عین الدوله آمد. عین الدوله سه چهار روز است که در حال استعفا است. امروز هم خودش گفت فقط برای زیارت اعلیحضرت آمده‌ام یعنی نه از برای کار. در اطاق وزراء نرفته، رئیس الوزراء، قوام السلطنه، ممتازالدوله، معاون وزارت داخله بودند. بعد اوضاع سلام منعقد شد، خیلی شبیه بود به آن سلام‌ها که من خودم در بچگی‌هایم می‌نشستم. یعنی همان غلامبچه‌های همان وقت من هستند که حالا وزیر و امیر شده‌اند.

صاحبمنصب منحصر بود به سردار شجاع و صولت نظام، امیر خان پسر عموی سردار شجاع، ده نفر صاحب منصب قزاق آنهم از ایرانی، با قدری قزاق که در صاحبقرانیه قراول هستند. بیست نفر گارد، سی نفر توپچی، با سالار رئیس توپخانه، به‌قدرشصت‌هفتادنفر ژاندارمری، شمس الشعراء هم مخاطب سلام است.

بعد از سلام با اقتدارالسلطنه رفتیم توی باغ حضور اعلیحضرت شرفیاب شده، نصرت السلطنه، ولیعهد، با عمله جات خلوت که من که سهل، هیچ کس آنها را و پدر و مادرشان را نمی‌شناسد، فقط برای اینکه به وزیر دربار تعظیم را خوب می‌کنند. عبدالرزاق خان پسر وزیر افخم که در جزء ژاندارمری سوئدی‌هاست، آنجا حضور داشت. شاه پرسیدند که چه منصب داری، جواب عرض کرد که مدتهاست خدمت

می‌کنم، زحمت‌ها کشیدم، حالا حاضر خدمت شده‌ام. من از این حرف خیلی خنده کردم که بعد از زحمات زیاد تازه حاضر خدمت شده است. بعضی مضمون‌ها برای او گفته، شاه و ولیعهد خیلی خنده کردند.

بعد اعلیحضرت همایونی از سفر فرنگستان که در رکاب شاه شهید رفته بودیم احوالات پرسیدند، از وضع دربارهای سلاطین سئوالات فرمودند. بعد از قدّم پرسیدند که چرا قدم اینقدر کوتاه مانده است. عرض کردم خداوند این طور این بنده‌اش را خلق کرده است. خیلی از قد و قامت من صحبت کردند. بعد من خواستم که بفهمانم قد اعلیحضرت هم چندان از من رشیدتر نیست. عرض کردم سابق بر این شاه شهید سعید، شاه مرحوم مظفرالدینشاه، اعلیحضرت محمد علی شاه که به من خلعت مرحمت می‌فرمودند. من بایست زحمت بکشم تا خلعت را کوتاه کرده به اندازهٔ خودم بکنم ولی هی من دعا کردم قد من را بلند بکند که خلعت‌های سلاطین قد من بشود. شد تا اعلیحضرت قد من شدند. حالا هر چه به من خلعت مرحمت بشود به اندازه خواهد بود ولی قدری اگر گشاد نباشد! در ضمن حالی کردم که اعلیحضرت چندان از من بلندتر (و) خوش قواره تر از من نیستند.

بعد مرخصی حاصل کرده سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس رسیده، صدرالدین بک سفیر عثمانی با خان شوکت آمدند حضور حضرت اقدس، صرف نهار کرده، نماز خوانده عصری برخاسته با اقتدار السلطنه صحبت می‌کردم. ظل السلطنه هم امروز روزه گرفته بود. بعد ظهیر حضور پسر ظهیرالدوله آمده، یک ساعت و نیم به غروب مانده اقبال الدوله و صارم الدوله آمدند. من هم به جائی نرفته آمدم اندرون، اطاق‌هائی که برای منزل کردن ما ترتیب داده‌اند. سالارالدوله هم خودش با سی چهل سوار، به اردوی قزاق تسلیم شده است.

دوشنبه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۳۱

اسب حاضر کردند، سوار شده رفتم زرگنده منزل سپهدار نبود. رفته بود سوهانک منزل احتشام الملک مهمانی. از آنجا رفتم منزل صارم الدوله، قیطریه را از وراث مرحوم اتابک صارم الدوله خریده است. نهار را هم روی میز صرف کرده، اسباب میز خوبی از مال مرحوم اتابک آنجا بود. بعد سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس.

آمدم اندرون بارهایمان از شهر آمده بود، با کلفت‌ها مشغول ترتیب دادن جاها بودند. سرکار خاصه خانم هم مشغول بودند، ترتیب جاها را می‌دادند میوه و شیرینی در اطاق‌ها برای تشریف فرمائی سرکار معزّزالملوک مرتب کرده بودند. نزدیک غروب به سلامتی در زیر سایه حضرت اقدس و سرکار خاصه خانم تشریف آوردند، گوسفند کشته وارد شدند شب را هم تشریف بردند حضور حضرت اقدس. عزیز اقدس تمام موهای سرش را با قیچی چیده است. لباس مردانه پوشیده است. اول هم من او (را) نشناختم. ماشاءالله خیلی شیطان است.

سه شنبه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۳۱

حضرت اقدس احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده، بعد سوار شده رفتم سفارت روس. موسیو «لبسکی» را ملاقات کرده، از آنجا آمدم منزل سپهدار. صرف نهار کرده، پسر مرحوم آقا سید عبدالله آقا سید محمد، برادر حاجی آقای شیرازی بودند. بعد از نهار آنجا نمانده، سوار شده آمدم کامرانیه.

دو ساعت به غروب مانده با ظل السلطنه سوار شده رفتیم فیروز آباد گردش کرده تا غروب مراجعت کردیم بعد دم در دیوانخانه پیاده شده رفتم دربار که موثق الدوله را ملاقات کنم، دیدم اوضاع عجیبی است (و) ولیعهد خیلی مضطرب است. ولیعهد از من

پرسید که معزّزالسلطنه در کامرانیه است؟ ازاین سئوال تعجب کردم. بعد معلوم شد، معزّزالسلطنه از وضع دربار و کارهای اعلیحضرت دلتنگ شده با موثق الدوله گفتگویش شده، امروز به عنوان زیارت قهر کرده از صاحبقرانیه رفته، معلوم نیست کجا رفته است. شاه و ولیعهد اوقاتشان تلخ (و) گریه می‌کردند. دیدم موقع نیست. مراجعت کرده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس.

قدس اعظم دختر مرحوم اتابک که عیال معتمدالدوله شده بود، امروز مرحوم شده، از شمیران بردنش رو به قم.

چهارشنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس. آقا سید حسین لاجوردی با دو نفر دیگر (و) مدیر لشکر از شهر آمده بودند. امر و مقرر فرمودند بروم به شهر قنات دارآباد را که مدتی است می‌خواهند بفروشند (و) گفتگو می‌کنند (و) سپهدار مشتری است. فرمودند فردا بروم به شهر به مبلغ پنجاه هزار تومان صیغه خوانده بفروشم. سوار شده رفتم تجریش منزل سهام الدوله سر ختم دختر مرحوم اتابک. معتمدالدوله، وکیل السلطنه، میرزا احمد خان امین السلطان، محسن خان و مصطفی خان بودند. جلال الدوله هم بود، بعد هم سردار محتشم (و) سردار بهادر آمدند. سهام الدوله فضولی می‌کرد. رفتم منزل سپهدار، نصیر حضور هم آنجا بود، ترتیب صیغه خواندن را داده از آنجا رفتیم منزل آقا میرزا آقا خان.

پنجشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۳۱

صبح رفتم منزل. هوا بشدت گرم است سالها بود همچه گرمائی دیده نشده بود. عصری برخاسته رفتم بیرون. بعد سوار شده آمدم پای تلفن با حضرت اقدس بعضی

عرایض داشته گفتگو کرده آمدم اندرون.

امروز سرکار خاصه خانم با سرکار معزّزالملوک از صبح آمدند به شهر. اول رفته بودند دندانسازی، دندان کشیده، بعد آمده بودند امیریه.

امیریه امروز جهیز سرکار منورالملوک دختر حضرت اقدس را بردند خانه‌صدرالشریعه رشتی، تماشا کرده بودند. بعد هم سرکار معزّزالملوک با سرکار خاصه خانم و والدهٔ عروس رفته بودند بازار برای بعضی خریدهای لازم.

جمعه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۳۱

از امیریه سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله. بعد آمدم منزل تا عصری منزل بودم. ارفع الدوله چند روز است آمده است، رفتم ازاو دیدن کردم. سردار بهادر، محتشم السلطنه (و) ممتحن الدوله (و) جمعی آنجا بودند.

شنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۳۱

سوار شده رفتیم سرچشمه، منزل آقا شیخ محمد پسر آقا شیخ زین العابدین مازندرانی، برای عمل قنات. صیغه خوانده شد (و) پول دست گردان شد. علماء پول اسکناس را برای دست‌گردان قبول نمی‌کنند ولی این آقا قبول می‌کند. اخبارات تازه این است که: سپهدار در وقت ریاست وزرائی که داشت و سهام الدوله حاکم طهران بود، عمل نان و گوشت مغشوش بود. یک کمپانی تشکیل شد، حاجی میرزا مهدی، تومانیانس و سهام الدوله به چهل پنجاه هزار تومان مهر و امتیاز کمپانی پیش را خریده یعنی پول را سپهدار داد قرض به سهام الدوله، او سند داد به سپهدار که، این پول را بعد از چند وقت بپردازد این بود که سپهدار استعفا کرده، سهام الدوله هم از این شهر رفته، گفتگوی اعلیحضرت محمد علی شاه شد. پارسال هم سپهدار رفت آذربایجان دستش به

سهام الدوله نرسید. چندی است که سهام الدوله آمده است، سپهدار مطالبه می‌کند. سهام الدوله هم مسامحه می‌کند. دیروز سپهدار فرستاده بوده است پی سهام الدوله او را آورده بودند منزلش. مطالبه می‌کند، سهام الدوله می‌گوید من که تنها نبودم. دیگر نمی‌دانم که چه میشود که سپهدار رگ دیوانگی‌اش حرکت کرده، چوب زیادی می‌گوید (به) سهام الدوله می‌زنند. فلکه آورده بودند گویا از قرار تقریباً هزار چوب به سهام الدوله زده بودند بعد حبسش می‌کند. عین الدوله در وقت چوب خوردن رسیده بوده است. باری عصری سوار شده رفتم امیریه.

امشب عروسی است، به سلامتی، در زیر سایه حضرت اقدس سرکار منورالملوک را میبرند منزل صدرالشریعه که خانه‌های ناصرالدوله را اجاره کرده است. باری عمارت مخصوص رازینت کرده،صندلی‌گذارده بودند،صدرالشریعه هم از ما دعوت کرده است.

باری حضرت اقدس فرمودند من با ظل السلطنه و اقتدارالسلطنه سوار درشگه بشویم برویم منزل صدرالشریعه. رشتی‌ها بودند. علماء رشتی بودند. بعد از صرف شیرینی و شربت مراجعت بامیریه کرده، حضرت اقدس دوباره آمدند بیرون. آقا شیخ عبدالنبی با اجزای داماد آمدند حضور حضرت اقدس به تشکر. داماد هم رفت مادر زن سلام. موزیک قزاق هم می‌زدند.

یک ساعت و نیم از شب گذشته عروس را با تشریفات، موزیک قزاق، سی چهل تا قزاق بالاله جلو کالسکه، با تشریفات بردند خانه داماد. داماد استقبال کرد، با هم رفتیم منزل داماد. ظهیرالاسلام (و) جمعی از رشتی‌ها بودند. عروس را هم بردند اندرون، اشرف السلطنه دختر شاهنشاه شهید دست به دست دادند.

یکشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۳۱

حضرت اقدس آمدند بیرون، قدری رسیدگی به کارها فرموده، سوار شده رفتند

رو به کامرانیه من هم رفتم اندرون. خدمت سرکار خاصه‌خانم با حضرت اقدس بعضی عرایض داشته که می‌بایست با تلفن بکنم. سیم تلفن هم خراب شده بود. به جائی هم نرفته، شب را در امیریه مانده، بعد از صرف شام استراحت کردم.

دوشنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۳۱

عصری برخاسته، سوار شده رفتم امیریه. تا غروب امیریه بودم، تلفن کامرانیه هم خراب بود، حرف نمی‌زد. سرگردان بودم. امروز هوا به شدت گرم بود.

سه شنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۳۱

تلفن امیریه حرف زده، حضرت اقدس بعضی فرمایشات فرمودند. سوار شده رفتم منزل سپهدار پیش بهاءالسلطنه، ربیع زاده هم آنجا بود. نزدیک ظهر مراجعت به امیریه کرده، هوا بی اندازه گرم بود، دوباره آمدم پای تلفن با حضرت اقدس صحبت کرده آمدم اندرون.

آمدم سر راه منزل سپهدار در زرگنده. مختارالسلطنه، انتظام الدوله (و) منتصرالدوله بودند. بعد از شام چهار ساعت از شب گذشته از زرگنده سوار شده آمدم رو به کامرانیه. بچه‌ها الحمدلله خوب بودند. ایران، عزیز، علی اصغر، همه الحمدالله خوب بودند.ایران بیداربود ودر حضور حضرت‌اقدس بود ولی‌عزیز و علی اصغر خواب بودند.

چهارشنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم زرگنده منزل سپهدار، نبود. رفته بود مجیدیه (منزل) عین الدوله آنجا مهمان بود. از آنجا رفتم قیطریه منزل صارم الدوله. اقبال الدوله دو سه روز است رفته است شهر. نایب اول سفارت آلمان آنجا بود. صرف نهار کرده، آمدم منزل. دو ساعت از شب

گذشته هم حضرت اقدس تشریف آوردند، بعدش هم آقا شیخ مرتضی پسر مرحوم آقا میرزا حسن آشتیانی آمده، من هم منزل بودم، روزنامه می‌نوشتم.

پنجشنبه ۲٦ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس، شرفیاب شده بعد آمدم منزل. بعد از نماز قرآن زیادی خوانده رخت پوشیده رفتم دیوانخانه، حضرت اقدس. نزدیک مغرب حضرت اقدس بیرون آمدند. سوار کالسکه شده با ظل السلطنه و اقتدارالسلطنه و اکبر میرزا، سوار شده رفتیم صاحبقرانیه. امشب عید میلاد اعلیحضرت سلطان احمدشاه است. در حیاط دربار جشن می‌گیرند. چراغانی کرده‌اند. از حضرت اقدس هم دعوت کرده‌اند. باری در جلو اطاق های ادارات درباری هر کس طاقنما بسته بود. شیرینی و شربت گذارده بودند، در چادر دربار هم وزراء جمع بودند. رئیس الوزراء، عین الدوله، وزیر مالیه، ارفع الدوله، مجدالدوله، حاجب الدوله (و) جمعیت زیادی بودند. حضرت اقدس تشریف بردند توی چادر نشسته با رئیس الوزراء (و) عین الدوله صحبت می‌کردند. نصرت السلطنه (و) اعتضادالسلطنه هم بودند. بعد از مدتی که چراغ‌ها را روشن کردند، اعلیحضرت همایونی با ولیعهد و آسیه خانم آمدند بیرون با حضرت اقدس صحبت کردند. بعد با هم رفتند در جلوی هر اطاقی که طاقنما بسته بودند، گردش کرده بعدتشریف بردند اندرون، حضرت اقدس را هم با خودشان بردند اندرون برای تماشای آتشبازی. آتشبازی کردند، موزیک می‌زدند. بعد آتشبازی تمام شد، بعد از یک ربع ساعت حضرت اقدس آمدند بیرون. امشب هم خیلی گرم بود.

جمعه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم دیوانخانه با آقای ظل السلطنه و اقتدارالسلطنه. سوار شده رفتیم صاحبقرانیه

رفتیم توی باغ. جمعیت زیادی بودند. اعلیحضرت همایونی آمدند بیرون (و) تشریف فرمای تالار بزرگ شدند. وزرای معزول آمدند، صمصام السلطنه، مخبر الدوله هم که رفته بود به فرنگستان برای معالجه، چند روز است آمده است، دیده شد. صدرالسلطنه، مشیرالدوله، حکیم الملک، سردار محتشم، سردار بهادر (و) جمعی بودند. سالارالسلطنه، یمین الدوله، عزالسلطنه، نصرت السلطنه، اعتضادالسلطنه، بودند. نفری هم یک پنجهزاری عیدی گرفته، بعد آمدیم توی باغ. با اعتصام السلطنه، صارم الدوله، حاجی میرزا احمد خان، سالارالسلطنه، یمین الدوله، عزالسلطنه، معتمد الدوله، صحبت می‌کردیم. بعد محتشم السلطنه آمد رفت، شرفیاب شده مراجعت کرد. وزراء هم آمدند حضور، بعد سفرا آمده، رفتند شرفیاب شده مراجعت کردند. وزیر مختار انگلیس نبود، وزیر مختار ایتالیا هم درشگه‌اش برگشته، زمین خورده بوده است.

باری بعد از رفتن سفرا سلام منعقد شد. یعنی به این شکل که: اداره‌جات قزاق، ژاندارم، گارد اجزای کشیکخانه با موزیک توی خیابان صف کشیده بودند. اعلیحضرت همایونی با ولیعهد رئیس الوزراء وزیر دربار، آمدند از جلو صفوف گذشته، احوالپرسی کرده، آنها هورا کشیدند. بعد از رفتن آنها نهار حاضر کردند، اعلیحضرت همایونی با شاهزادگان صرف نهار کردند. شاهزادگان همین پسرهای شاه، و عین الدوله، (و) معتمدالدوله، پسر عزالدوله، شمس الشعراء (و) جهانسوز میرزا بودند. بعد من آمدم با سهم الدوله، سوار شده آمدم منزل. سهم الدوله و سهم الملک امروز نهار مهمان من هستند. امشب هم در سلطنت آباد مهمانی سفراست بعدش هم آتشبازی است.

شنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل آقا سید حسین لاجوردی در قلهک. از آنجا سوار شده رفتم منزل سپهدار، نبود. رفته بود به شهر. من هم رفتم به شهر که عمل قنات دارآباد را

بگذرانیم. رفتم به شهر منزل سپهدار. بهاءالسلطنه و اجزایش بودند. بعد با بهاءالسلطنه پیاده رفتیم به بانک استقراضی که پول بگیریم. عون السلطنه بود، نشد. مراجعت کرده به منزل سپهدار. بعد سوار شده رفتیم کاروانسرای امیر، حجره طومانیانس که پول‌هائی که سپهدار حواله کرده بود بگیرم، بدهم به آقا سید حسین لاجوردی که معامله قنات را برگرداند. آنجا هم تا دو ساعت بعد از ظهر معطل شده، کار نگذشت. اقتدارالسلطنه پسر سپهدار هم آمده، چندی است با سپهدار آشتی کرده است. باری دو ساعت بعد از ظهر از آنجا پیاده آمده از توی بازار، دم بازار هم درشگه گیرمان نیآمد، پیاده آمده تا میدان توپخانه یک درشگه لقه پیدا کرده، پول زیادی داده آمدیم تا منزل سپهدار ظهرها نه درشگه (و) نه واگون کار می‌کند. تمام راحت می‌کنند. هوا هم بی نهایت گرم بود. باری منزل سپهدار قدری نان و چائی و هندوانه صرف کرده، صاحب اختیار و موثق الملک هم بودند. من هم ساعتم را دادم به صاحب اختیار، چند دست تخته بازی صاحب اختیار با سپهدار کردند. بعد درشگه سوار شده آمدیم به حمام نمرهٔ ارک. حمام قشنگ خوبی است. به طور حمام‌های خارجه ساخته شده است. آب پاک تمیز خوبی دارد.

یک ربع به غروب سوار شده آمدم رو به شمیران. در بین راه یک بچه یک سنگ انداخته رو به من بالای گیجگاهم خورد. ورم کرده خیلی خدا رحم کرد که به چشمم نخورد، بعد آمدم منزل سپهدار. ساعت سه از شب بود که وارد کامرانیه شده مدتی در حضور حضرت اقدس بودم. مطرب آورده بودند برای کلوخ اندازانِ ماه رمضان. به من فرمودند بنشینم گوش بدهم. پشت دیوار باغ یکمرتبه صدای هشت، نه تیر تپانچه موزر بلند شد. تا قزاق‌ها تفنگ‌هایشان را فشنگ گذاردند (و) در را باز کردند، معلوم شد که هر کس بوده سوار بوده است (و) یقین مست بوده، صدای مطرب ها را شنیده، خواسته است بترساند.

یکشنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس، بعد آمدم توی دیوانخانه، بعد آمدم منزل صرف نهار کرده، نماز خوانده، حضرت اقدس احضار فرمودند. شرفیاب شده، امر کردند با صدیق الممالک منشی خودشان سوار شده رفتیم به قلهک باغ سید حسین لازم شد که خودش را ببرم حضور حضرت اقدس. سوارش کرده آمدم کامرانیه. دعاهای اول ماه رمضان را خوانده، قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته، استراحت کردم.

دوشنبه غره شهر رمضان ۱۳۳۱

دعاهای روز اول ماه و اعمال ماه رمضان و نماز اول ماه را بجای آورده، بعد به جائی نرفته تا عصری سوار شده رفتم امامزاده صالح. روزها تقریباً شانزده ساعت بایست روزه گرفت سخت می‌گذرد. شب بعد از افطار و دعاهای شب، حضرت اقدس احضار فرمودند. سه ساعت از شب گذشته سوار شده رفتیم زرگنده پیش سپهدار. دیر شده بود او را ندیدم.

سه شنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سپهدار. رفته بود منزل معاون الدوله که در سر آسیاب و پل رومی منزل دارد. مدتی منتظر شده تا سپهدار آمده تقریباً دو ساعت و نیم بعد از ظهر آمده، تا دو ساعت به غروب مانده آنجا بودم.

اخبارات تازه، این است که: دولت عثمانی که دو مرتبه جنگ کرده، «ادرنه» را گرفته، دولت انگلیس سخت ایستادگی دارد که بایست «ادرنه» را تخلیه بکنند. عثمانی‌ها چونکه مصالحه کرده‌اند (و) عهدنامه بسته‌اند، به دولت انگلیس بر می‌خورد.

دیگر اینکه دولت روس و اطریش به دولت «صربی» اعلان کرده‌اند که بیشتر از

این به دولت بلغار اذیت نکنند (و) از این پیش تر نرود. اخبار داخله اینکه: عراق خیلی مغشوش است. الوار آمده، تمام دهات عراق را چاپیده‌اند.

چهارشنبه ۳ شهر رمضان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم رو به شهر برای اتمام عمل قنات. رفتم منزل بهاءالسلطنه، روانه کردمش برود به بانک استقراضی که برای سپهدار پول بگیرد. یعنی نوشتهٔ حضرت اقدس که در بانک است ۳۷ هزار و چهارصد تومان می‌شود، از بابت پول آب رد کنند. صدیق الممالک و مؤدب السلطنه رفتند به بانک استقراضی که حساب‌های بانک را با حضرت اقدس روشن بکنند. از قرار معلوم بانک میل ندارد این معامله حضرت اقدس با سپهدار بشود. هر روز یک جور سر می‌گردانند که نوشتجات حضرت اقدس را بدهند. نمی‌خواهند معامله اتمام پذیرد. سوار شده رفتیم منزل اعتصام السلطنه جمعیتی زیادی قمار بازها جمع بودند، «باکارا» می‌کردند. من هفت تومان برده زود آمدم رو به منزل.

امشب میانه بختیاری‌ها و ژاندارم‌ها در خیابان چراغ برق نزاع شده، دو نفر بختیاری کشته شده.

پنجشنبه ۴ شهر رمضان ۱۳۳۱

رفتم پای تلفن. با حضرت اقدس بعضی عرایض داشته، بعضی فرمایشات فرمودند که من بروم پسر سپهدار را پیدا بکنم، بلکه عمل قنات امروز بگذرد. بانک بایستی یک کاغذ چاپ کرده که سند بانک در ان نوشته می‌شود بدهد که سپهدار قرض حضرت اقدس را ذمه خودش بکند (و) اسناد حضرت اقدس را پس بدهد. آن کاغذرا می‌گویند حکماً اقتدارالسلطنه پسر سپهدار بیآید به او بدهیم. اقتدارالسلطنه هم رو پنهان می‌کند. نمی‌دانم چه مطلبی است.



نشسته از راست به چپ: سردار جنگ ـ سردار مفخم ـ صمصام‌السلطنه ـ سردار اسعد ـ سردار مظفر .... سردار مجاهد

باری مشغول تلفن زدن بودم (که) صدای تفنگ به‌گوشم رسید. هیچ کس هم نبود. از اسماعیل فراش پرسیدم چه صدائی است گفت آهن می‌کوبند از کوچه که آمدم وارد خیابان شدم دیدم صدای تفنگ زیاد شده و بختیاری‌ها اسب می‌دوانند. شهر بر هم خورده مردم می‌دوند (و) زن ها فحش می‌دهند (و) فرارمی‌کنند. در این بین پسر موثق حضور همسایه را دیده که از طرف میدان توپخانه می‌آمد. ازاو پرسیدم معلوم شد که میانه بختیاری‌ها و ژاندارمری‌ها سخت بر هم خورده، جنگ شدیدی شده است. صداهای تفنگ و«موزر» گوش فلک راکر می‌کرد. واگن ها از کار افتاده، درشگه‌های کرایه از کار افتاده، بازارها، و خیابان‌ها را تماماً بسته، مردم رو به خانه‌هایشان فرار می‌کردند. یکمرتبه شهر به هم خورده، آتش شده، هر جا بختیاری یک نفر از ژاندارمری‌ها را می‌دید می‌کشت (و) هر جا ژاندارمری‌ها از بختیاری‌ها می‌دیدند می‌کشتند. جنگ سختی در گرفته از یوسف آباد ژاندارمری‌ها را خواسته، بختیاری‌ها رو به باغشاه حمله آوردند. سر خندق ژاندارمری‌ها توپ شصت تیر انداختند، آنها را متفرق کردند. ژاندارمری‌ها دور خانه صمصام السلطنه و سردار بهادر راگرفته سلب اسلحه از بختیاری‌ها می‌کردند. غوغای غریبی شده بود مفصل صدای تفنگ و موزر بود که شنیده می‌شد پشت بام‌ها را سنگر کرده بودند. من هم در مسجد قدری ایستاده تماشا می‌کردم. در خانه صمصام السلطنه هم دو تا توپ شصت تیر آورده بودند گذارده بودند. مقصود اینست که سلب اسلحه از کلیه بختیاری‌ها بکنند آمدند مسجد سپهسالار را هم از بختیاری هاگرفتند، در مجلس را هم گرفته که سنگر بکنند، من دیدم محله ما هم شلوغ شده، دیگر ایستادن در مسجد صحیح نیست. آمدم از توی مسجد (به) منزل هیچ کس هم نبود. دیدم صدای تفنگ نزدیک می‌شود. هیاهو زیاد شد، گفتم اسب درشگه را زین کردند، سوار شده، دیدم اگر منزل بمانم شایدجنگ دو سه روز طول بکشد تا روز است حرکت بکنم بهتر است. به هر حال سوار شده از دروازه دوشان تپه آمدم بیرون. صدای

تفنگ متصل می‌آمد. آمدم به قلعه امام جمعه، از آنجا انداختم توی صحرا پشت قصر قاجار، داخل خیابان شده آمدم کامرانیه حضور حضرت شرفیاب شده، قدری قرآن خوانده، بعد حضرت اقدس الاغ سوار شده با ظل السلطنه (و) اکبر میرزا رفتیم به باغ‌های پائین کامرانیه. نیم ساعت به غروب تلفن زدند که جنگ طهران تمام شده مشغول اصلاحات هستند. به قدر چهل نفر ازطرفین کشته، به قدر چهل، پنجاه نفر هم زخمی شده‌اند. چند نفر هم از عابرین کشته شده‌اند، یک نفر از کاپیتن‌های سوئدی زخمدار شده است. باری از بختیاری‌ها هم سلب اسلحه کردند.

رفتم صاحبقرانیه پیش موثق الدوله، حاجب الدوله، لقمان، کشیکچی باشی، (و) عمید حضور بودند. وزراء هم اغلب آنجا بودند. بعد با رئیس الوزراء و سایر وزراء رفتند شهر. در خانه صمصام السلطنه وزراء جمع هستند. سردار محتشم، سردار بهادر هم در شهر هستند. کلنل یا لمارسن رئیس ژاندارمری‌ها با سایر صاحبمنصب‌های سوئدی هم در خانه صمصام السلطنه جمع هستند. قراری می‌گذارند که میانه آنها اصلاح و سلب اسلحه از بختیاری‌ها بشود. در آنجا جمع هستند (و) شهر هم آرام است. ژاندارم (و) پلیس می‌گردند.

جمعه ۵ شهر رمضان ۱۳۳۱

رفتم زرگنده منزل سپهدار نبود، قدری آن دورها سواره گردش کرده، بعد آمدم توی باغ سپهدار، نزدیک غروب، خودش هم آمده، صحبت کردیم، مختارالسلطنه، انتظام الدوله، منتصرالدوله هم بودند. صرف افطار کرده «لبسسکی» مترجم اول سفارت روس هم آمده قدری با سپهدار خلوت کرده رفت.

گفتگوی جنگ دیروز را می‌کردیم. از قراری که سپهدار از قول «لبسسکی» می‌گفت ژاندارمری‌ها می‌خواهند ده نفر بختیاری راکه دستگیر کرده‌اند دار بزنند. دولت

روس و انگلیس این کارها (را) منع کرده‌اند، گفته‌اند این کار خوب نیست. گویا گفته‌اند یک عده قلیلی بختیاری در طهران بیشتر نمانند. آن هم بصورت نظامی مرتب، باقی را سلب اسلحه بکنند. خود بختیاری‌ها هم اسلحه‌ها را از سوارهایشان گرفته جمع می‌کنند.

باری در خصوص عمل قنات گفتگو کرده، سپهدار بعد از دو ماه و نیم‌زحمت‌ها، گفت: بانک به من پول نمی‌دهد. بعد از صحبت‌های زیاد عمل قنات بر هم خورد.

شنبه ۶ شهر رمضان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم زرگنده منزل سپهدارِ پدر سوختهٔ متلون المزاج. که اسنادی که داریم ردو بدل کنیم. فرستادم آقا سید حسین لاجوردی را هم از قلهک آوردند که حواله پیش او بود، با بهاءالسلطنه رد و بدل کردیم.

یکشنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۳۱

اخبارات خارجه این است که دولت عثمانی که شهر «ادرنه» را دوباره گرفته از طرف دولت‌های معظمه گفته‌اند که چون شما صلح کرده‌اید بایست «ادرنه» را تخلیه بکنید و حالا حق جنگ ندارید. دولت عثمانی هم ناچاراً قبول خواهد کرد. دولت صربستان با بلغارها هم صلح کردند، یعنی هر چه مقصود دولت صربستان بود دولت بلغار قبول کرد، دولت روس و اطریش جلو دولت صربستان را گرفتند والا بلغار را تمام کرده بود. چین هم مغشوش است یک دسته شورشی هستند متصل چین را شلوغ می‌کنند.

سوار اسب شده رفتم گردش طرف سعدآباد. رفتم باغ نصیرالدوله که سردار اسعد منزل دارد، خان شوکت آنجا بود و بعضی اجزای خودش. اینجا روزه را آشکارا می‌خورند. هیچ ابداً ملاحظه نیست. قدری از واقعه جنگ پرسیدم، تقریباً همان طورهاست که نوشته شده است، اول سر یک گوسفند دعوا شده است. گوسفند مال

کاروان سرادار بوده است می‌زند شیشه‌یی که به دست یک یهودی بوده است می‌شکند پلیس کاروان سرادار (را) گرفته می‌خواهد ببرد «کمیسری»، بختیاری‌ها مانع می‌شوند. آخرالامر کاروان سرادار را بردند.چهار نفر بختیاری که می‌گذشتند یکمرتبه ژاندارمری‌ها به آنها شلیک کرده، چهار نفر بودند، دونفرشان سر تیر افتاده، دو نفر دیگر فرار کرده، سایر بختیاری‌ها را به امداد خواسته، بعد از فردا دعوا سرگرفته، سردار اسعد اوقاتش تلخ بود که چرا روزنامه «رویتر» نوشته است که از بختیاری‌ها اسلحه گرفته، آنها را خلع اسلحه کرده‌اند.

دوشنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، قرآن خوانده، عصری رفتم دیوانخانه قدری گردش کرده، حاجی تاج که مدت یک سال (و) نیم است درویش شده، پیش سید وحدت سر سپرده است دیشب آمده (بود) اینجا. چند روز دیگر هم با همان سید خواهد رفت عتبات.

سه شنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۳۱

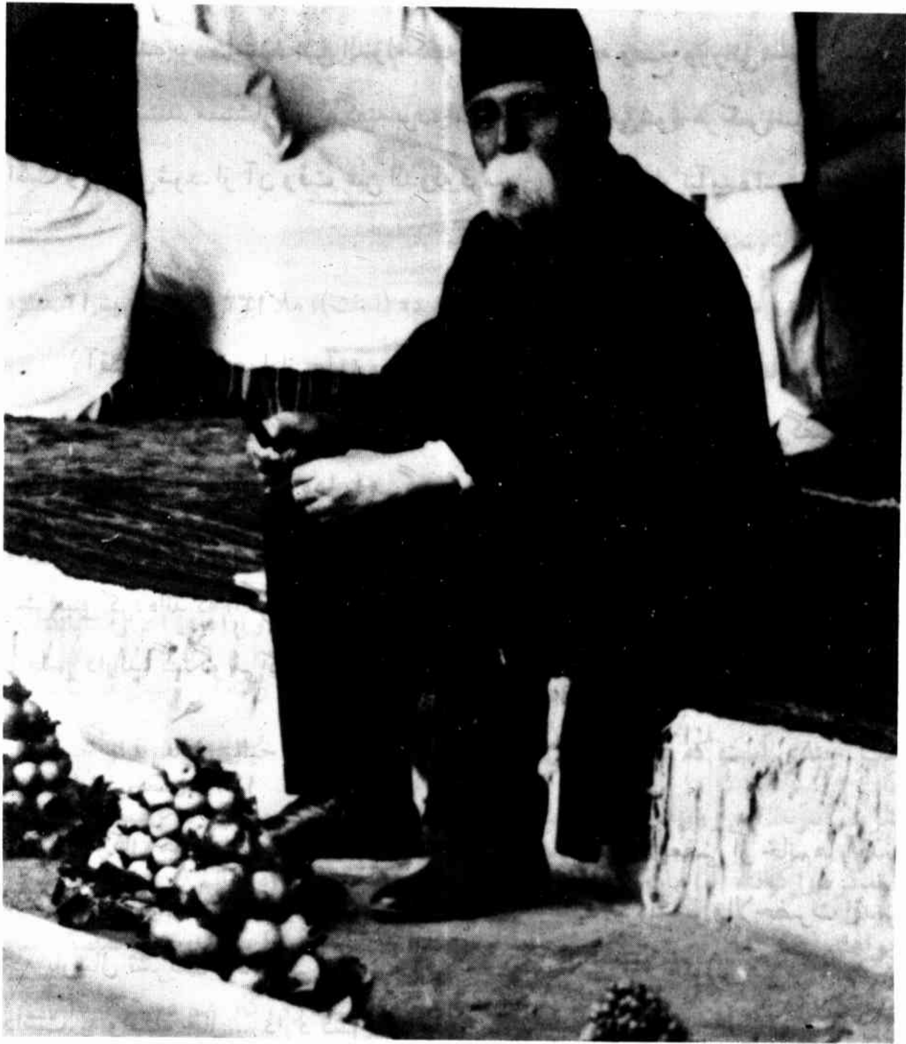
اخبارات تازه این است که الوار لرستانی، بروجرد (و) اطرافش را چاپیده‌اند. عراق را هم اطرافش را چاپیده‌اند. دور نیست که خود شهر سلطان آباد را هم بچاپند.

چهارشنبه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۳۱

حسام دفتر آمد اینجا. رفته بود هیأت وزراء از قراری که می‌گفت عین الدوله، چند روز است استعفا کرده است. چند جلسه است که در هیئت وزراء هم حاضر نمی‌شود.

پنجشنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: گفتند، عین الدوله چند شب قبل با مستشارالدوله



شاهزاده عین‌الدوله

«عین‌الدوله چند شب قبل با مستشارالدوله دعوایشان شده بوده است، مستشارالدوله گفته بوده است که معلوم می‌شود هر کس سبیلش کلفت است، وزیر می‌شود!»

دعوایشان شده بوده است. عین الدوله گفته بوده است چه وضع وزرائی، چه جلسه‌ای، وزراء کی هستند. مستشارالدوله گفته بوده است که معلوم می‌شود هر کس سبیلش کلفت است وزیر می‌شود. از آن وقت عین الدوله قرمساق دیگر در بار نیآمده است.

جمعه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۳۱

آقا سید علی جمارانی آمده تا ساعت شش صحبت می‌کردیم. حالم هم کسل بود، تب داشته، با وجود تب انگور خورده بهتر شدم. اخبارات شهر را می‌گفت: وضع شهر خوب نیست سر دروازه‌ها را می‌گویند ژاندارمری‌ها گرفته مستعد هستند. سوار بختیاری‌هم می‌گویند از ولایتشان می‌آید طرف قم. بعضی‌ها می‌گویند، ژاندارمری‌ها پیش بینی کرده‌اند که (اگر) از بختیاری سوار بیآید جلوگیری بکنند. در شهر علماء و تجار مجلس دارند، گفتگو می‌کنند بر ضد عین الدوله.

شنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۳۱

سرکار خاصه‌خانم دچار تب و دندان در شدیدی شدند بعضی از خانم‌ها آمدند به عیادت به پرستاری مشغول بودم. آقای سلطان محمود میرزا پسر والاحضرت اقدس که پارسال تشریف برده بود به ادسا برای تحصیل. چندی بود هوا و هوس ایران را داشت. به واسطهٔ حال.... دارد کسل بود و مرخصی مراجعت را خواسته بود. اجازه داده شده بود. دیشب پنج ساعت از شب گذشته وارد طهران شد باری باز مشغول پرستاری بودم. بعضی از خانم ها آمدند به عیادت. سلطان محمود میرزا هم با لباس فرنگی آمدند، صحبت فرنگستان می‌کردند.

یکشنبه ۱۴ شهر رمضان ۱۳۳۱

به جائی نرفته تمام را در منزل بودم. شب هم بعد از افطار حاجب الدوله (و)

آصف السلطنه آمدند بیرون. حضرت اقدس حمام تشریف داشتند، من رفتم بیرون برای پذیرائی. بی نهایت کسل بودم تا سحر بیدار بودم.

دوشنبه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۳۱

باز هم سرکار خاصه خانم نوبه و تب کرده (است)، ملا ابوتراب (و) میرزا عبدالله حکیم آمدند، مشغول معالجه (شدند).

سه شنبه ۱٦ شهر رمضان ۱۳۳۱

مدتی است که سرکار خاصه خانم خیالاتشان است که به سلامتی سفری بکنند به مکه، از راه روسیه و اسلامبول، در بین راه «اُدِسا» هم بروند (و) آقای اعزازالسلطنه را ملاقات فرمایند، بلکه ملکه جهان را هم ملاقات فرمایند. رفته رفته این خیال قوت گرفته است. چندی است که سخت دنبال این کار هستند، تا اینکه خیال دارند تا اواخر ماه تشریف ببرند. این روزها تمام صحبت حرکت (و) گرفتن تذکره و این نوع صحبت‌هاست تا تذکره را گرفته (با) مادرشان ماه تاج خانم و دخترش مهرماه خانم (و) یک نفر نوکر خواهند رفت. من که هیچ مفارقت ایشان را نمی‌توانم ببینم. با سرکار معزّزالملوك بی نهایت کسل، اشک از دیده‌ها جاری دل پر خون هستیم. روزگار هم دست و بالمان را بسته که نمی‌توانیم در این مسافرت در رکاب ایشان ملتزم باشیم. باری خیلی سخت می‌گذرد. (در) بیست و چهار ساعت به همه جهت سه ساعت بیشتر خواب ندارم. افطار وسحر به یک فنجان چائی و قدری نان میگذرانم. از خداوند متعال شب و روز مرگ می‌خواهم. گرفتاری(هائی) که دارم شرحش را قلم عاجز است از نوشتن. دلخوشی من و معزّزالملوك بسته بود به مهربانی‌های دروغی سرکار خاصه خانم. اگر چه می‌دانستم و می‌دانم که آنچه می‌فرمایند دروغ است ولی معذالك اسباب دلگرمی بود، همچه تصور

می‌شد که پشت ماست، ما هم به همین دروغ‌ها دل خوش کرده بودیم که اسباب تسکین قلب ما بشود، ایشان هم که به سلامتی تشریف می‌برند (و) ما تنها می‌شویم.

امشب را آصف السلطنه، از ظل السلطنه، یمین الدوله، عزالسلطنه، نصرت السلطنه، اعتضادالسلطنه، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، من و سهم الدوله (و) سعدالملک دعوت کرده بود، ولی من به علت همین کسالت‌های روحانی از افطار عذر خواسته، بعد از افطار گفتم خواهم رفت. بعد از افطار رفتم، دیدم والاحضرت اقدس هم آنجا تشریف دارند.

از اخبارات تازه این است که: دیشب وزارت داخهه آتش گرفته است. کاغذجات زیاد، ثبت‌ها نوشتجات، تماماً سوخته است.

عین الدوله که استعفا کرده است، استعفایش هم قبول شده است. قوام السلطنه را گفتند وزیر داخله، محتشم السلطنه وزیر مالیه، ولی انگلیس‌ها گفته‌اند که حکماً عین الدوله بایست وزیر داخله باشد. اگر او را معزول بکنید ما رسماً مداخلات خواهیم کرد. حالا کار گیر کرده است. بختیاری‌ها را هم دولت روس و انگلیس گفتند بایست بروند. سیصد نفر به همه جهت نبایست باشند آن هم به طور نظامی.

چهارشنبه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۳۱

هر چه تشریف فرمائی سرکار خاصه خانم نزدیک تر می‌شود، غصه من بدتر می‌شود. نمی‌توانم شرح این روزهای خودم را بدهم. همین قدر می‌نویسم که از ظهر تا عصر تمامش را اشک از چشم من می‌بارید. آنی نبود که من چشمم خشک باشد. در این صورت قرآن و نماز و دعا ترک نشد.

پنجشنبه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۳۱

راستش حدسی که من می‌زنم اینست که: سرکار خاصه خانم به مکه نخواهد

رفت. از اینجا به این عنوان می‌روند به «اُدِسا» بعد آنجاها با ملکه جهان و اعزازالسلطنه سرشان راگرم می‌کنند. بعد خواهند گفت ما می‌خواستیم برویم، مکّه ناخوشی بود ملکه جهان نگذاشت. آنجاها را تفرج می‌کنند، چند ماه دیگر مراجعت خواهند کرد. امروز حالم صد مرتبه بدتر از روزهای دیگر است. قلبم می‌گیرد (و) خیلی خیلی حالم بد است.

عصری هم معدل‌السلطنه آمده (بود) بیرون مدتی با من صحبت می‌کرد، کتاب قدیمی می‌خواست از والاحضرت بخرد.

جمعه ۱۹ شهر رمضان ۱۳۳۱

از شدت کسالت و خیالات صبح‌های زود از خواب بیدار می‌شوم، تا عصر مثل مرغ سرکنده راه می‌روم. روز(های) باین بلندی را شب می‌کنم. شب‌ها تنها هستم، روز تنها، روز و شب تنها، متصل خیال می‌کنم. نزدیک است دیوانه بشوم.

شنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۳۱

رفتم تجریش منزل سردار محتشم سالار پسرش (و) هژبر برادرش بودند، بعد سردار بهادر هم آمد. بختیاری‌ها یک روز در میان می‌روند. روزی سی نفرشان می‌روند، قرار شده است سیصد نفر اینجا بمانند باقی بروند. این سیصد نفر هم اسلحه‌شان در منزل رئیس هایشان انبار، باشد که هر وقت مأموریت می‌دهند بروند. کلیه بختیاری‌ها خلقشان تنگ است.

رفتم منزل سپهدار قدری نشسته آمد بیرون. سالارالملک، انتظام الدوله، مختارالسلطنه، مهذب الملک، منشی سپهدار نصیر حضور، نصرت الله خان پسر نصیر حضور که مترجم سپهدار است بودند.

اخبارات تازه این است که: کابینه وزراء در تزلزل است بعد از احیاها گویا تغییر

خواهد کرد. دسته سینه زن زیادی هم آمده بودند توی تکیه کامرانیه. خلعت بـه آنـها دادند. شب هم به فقرا افطار داده بودند.

یکشنبه ۲۱ شهر رمضان ۱۳۳۱

باز دلتنگی‌ها سرجـای خـودش است. دعـاها و قـرآن (و) زیـارت امـروز (را) خوانده،راه می‌رفتم، خیال می‌کردم از خداوند متعال مرگ می‌خواهم یا اصلاح امور را بفرماید.

دوشنبه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۳۱

آمدم منزل سپهدار، مدتی با او صحبت کرده، بعد از آنجا با نصیر حضور سوار شده آمدیم شهر صرف افطار کرده، بی نهایت کسل بودم. حال خوش نداشته، از شدت کسالت نتوانستم دعائی بخوانم.

سه شنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۳۱

صحبت زیادی با سرکار خاصه خانم کرده در باب مسافرتشان کرده، آنچه از پیر استاد دانسته و دیده و شنیده بودم به ایشان دستورالعمل داده، ولی افسوس که عرایض صادقانه من را نخواهند شنید و عمل نخواهند کرد (و) به سـلیقه کـج خـودشان رفـتار خواهند کرد. تا ظهر متصل حرف می‌زدم. تمام را جواب دروغ می‌فرمودند که بسیار خوب، این هم محض خوشایند من می‌گفتند که چون می‌دانند من بچه دلتنگ و کسل هستم همچه خیال می‌کردند که: «من که چند روز دیگـر خـواهـم رفت چـرا دلش را بشکنم» من هم به علم قیافه خیال ایشان را خوب درک می‌کردم. از من گفتن بود که در عالم مادر فرزندی مسئول نباشم.

رفتم پای تلفن بعضی فرمایشات حضرت اقدس داشتند. فرمودند. رفتم منزل آقا سید حسین لاجوردی، از آنجا آمدم بازار، گردش کرده آمدم منزل حشمت الدوله.

سرکار خاصه خانم هم مجدداً دندانشان درد کرده بود رفته بود منزل استاد رقیه دندانساز (دندان) کشیده بودند، مراجعت کرده بودند.

سوار شده رفتم منزل آقا میرزا آقا خان. از آنجا آمدم دروازهٔ قزوین حمام نمرهٔ جلیل لشگر آدم فرمانفرما بسیار بسیار خوب حمامی است. چندین نمره دارد. دلاک‌های خوب دارد. یک حمام کوچک دیگر هم اختصاصی دارد.

چهارشنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۳۱

باز بعضی نصایح و راهنمائی‌ها و اطلاعاتی که برای سفر داشته، خدمت ایشان عرض کرده، اصل خیال باطنی ایشان که غیر از سفر زیارت و دیدن اعزازالسلطنه و گردش آن صفحات است. از ایشان هر چه پرسیدم که بگویند من هم اگر چیزی به عقلم برسد عرض بکنم از من پنهان کرده، باری ایشان مشغول بستن بار و تدارک رفتن بودند. حال من هم بسیار بد است.

سوار شده آمدم رو به شمیران سر راه دم کنتوار فرانسه پیاده (شده) قدری اسباب بازی برای بچه‌ها خریدم. نیم ساعت بعد از توپ افطار وارد کامرانیه شده، مجدالدوله، معین السلطان، آصف السلطنه، حضور والاحضرت بودند. معین السلطان چند روزی است که ازفرنگستان آمده است.

پنجشنبه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۳۱

صبح‌ها مثل آدم‌های دیوانه بیدار می‌شوم. بیخود متصل راه می‌روم خیالات مثل دیگ‌ماشین توی دلم‌به جوش می آید.طاقت تحملش نیست. سرکار خاصه خانم تشریف

آوردند شمیران که تا روز آخر اینجا باشند بعد به سلامتی از اینجا تشریف ببردند.

جمعه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۳۱

صبح زود بیدار می‌شوم. یعنی هیچ نمی‌خوابم. نماز و قرآن خوانده، عصری هم نظام الملک با افخم الملک و اعظم الملک پسرهایش آمده بودند.

شنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۳۱

به رسم معمول زود بیدار شده تا چهار ساعت تنها راه می‌روم تا سایر اهل خانه بیدار بشوند. قدری روزنامه نوشته، گردش کرده، خیالات خیلی اذیت می‌کند. رفتن سفر خاصه خانم (و) گرفتاری‌های خودمان و.... اگر شرح بدهم یک کتاب رموز حمزه می‌شود. این خیالات من را خیلی ناراحت (می)دارد نه خواب دارم نه خوراک. از خداوند شبانه روز مرگ می‌خواهم که از دست این روزگار و ناملایمات این زمان آسوده باشم. از دست این خلق بی صفت، بی حقوق ناکس نامرد آسوده بشوم. انشاءالله بزودی شربت مرگ را خواهم نوشید. من که مردم از دست دروغ‌های این مردم ناکس آخ آخ! که چه بد روزگاری چه بد مردمی هستیم. در چه عهدی گرفتار شده‌ایم که مردمانش دارای هیچ صفت حمیده نیستند. آخ، آخ خداوند انشاءالله خودش نجات بدهد یا مرگ که من آسوده بشوم (از) دست این روزگار ناملایم.

یکشنبه ۲۸ شهر رمضان ۱۳۳۱

صبح بعد از شکرانه حضرت خالق مهربان، صبح باز زود برخاسته حیران و سرگردان راه می‌رفتم در نهایت کسالت تا عصر، روزی را سر کردم، رفتم حضور والاحضرت مدتی شرفیاب بوده بعد آمدم منزل.

دوشنبه ۲۹ شهر رمضان ۱۳۳۱

وقت توپ، با سرکار معزّزالملوک و سرکار خاصه خانم رفتیم منزل ظل السلطنه که سرکار خاصه خانم خداحافظی بکند. رفتیم تا مدتی بعد از توپ سحر هم آنجا بوده آمدیم منزل مادر سرکار خاصه خانم. باری حالت رقتی دست داد خیلی حالمان بر هم خورد، آمدیم منزل خواستیم استراحت بکنیم، نشد. قدری خوابیده، بعد بیدار شده، نماز خوانده، قرآن ماه رمضان را ختم کرده، سرکار خاصه خانم سوار شده، تشریف بردند منزل اشرف السلطنه برای خداحافظی سوار شده رفتم سفارت انگلیس، منزل چرچیل، نبود.

اخبارات تازه این است که: سالارالدوله رفته است قنسل خانه روس در کرمانشاهان، متحصن شده است، بیست و پنج قزاق روس هم رفته، سلب اسلحه از آدم‌هایش کرده، مانده‌اند که مردم به آدم‌های او صدمه نزنند.

فردا هم به سلامتی سرکار خاصه خانم تشریف می‌برند به شهر، از آنجا هم بعد از ظهر یا عصری می‌روند به طرف رشت و خاک روسیه.

سه شنبه سلخ شهر رمضان ۱۳۳۱

آخ آخ که امروز بر من چه گذشت که اگر بخواهم شرحش را بدهم یک کتاب می‌شود. باری وقت سحر سرکارخاصه خانم از حضور والاحضرت خداحافظی کرده آمدند منزل ما. تمام خانم‌ها، شاهزاده خانم‌ها، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه آمدند، بنای وداع راگذاردند. حال رقتی به تمام دست داد. آفتاب زده یکسره آمدیم به امیریه. اقوام خاصه خانم (و) جمعیت زیای بودند. تماماً مشغول گریه و زاری بودند. برای مشایعت، گریه کنان رفتیم تا شهر نو دم «کنتوار» ارباب بهمن. مادر سرکار خاصه خانم تاج ماه خانم، مهرماه خانم، کلبعلی خان سوار شده رفتند.

خیالات و کسالت به اندازه ایست که نمی‌توانم چیزی بنویسم. از شدت کسالت (و) ملالت نتوانسته اعمال شب عید را به هیچ وجه بجا بیاورم.

چهارشنبه غره شهر شوال ۱۳۳۱

روز عید فطر (است). از شدت کسالت هیچ نتوانسته نماز، و ادعیه معمول روز اول ماه را بجا بیاورم.

باری باظل السلطنه، اقتدارالسلطنه سلطان محمود میرزا سوار شده رفتیم به در خانه. یکسره رفتیم حضور اعلیحضرت. در تالار بزرگ شرفیابی حاصل کرده، ولیعهد، نصرت السلطنه، مجدالدوله، ارفع الدوله، از وزراء هم قوام السلطنه شریف الدوله معاون وزارت داخله، معین السلطان، معدل السلطنه، قوام الدوله، وزیر دربار، سردار کل (و) جمعی بودند. بعد از سلام سوار شده آمدیم منزل، والاحضرت اقدس هم بیرون تشریف داشتند.

مجدالدوله، معین السلطان، مجدالسلطنه، سردار کل، اعلم السلطنه، اسماعیل خان میر پنج، در حضور مبارک بودند. بعد هم سفیر کبیر عثمانی با تمام اجزایش با لباس رسمی آمدند حضور والاحضرت، آنها رفتند، ژنرال قزاق که چندی بود رفته بود به فرنگستان، چند روز است آمده است، شرفیاب شد.

عصری دو ساعت و نیم به غروب مانده با والاحضرت اقدس وظل السلطنه، سوار شده رفتیم بازدید سفیرعثمانی سر راه والاحضرت پیاده شده تشریف بردند پیش مجدالدوله، بعد سوار شده آمدیم صاحبقرانیه. رفتیم دیوانخانه، توی آلاچیق نشسته، بعد اعلیحضرت همایونی با ولیعهد آمدند. اعلیحضرت باوالاحضرت نشسته مدتی صحبت فرمودند.

اعلیحضرت همایونی با من قدری از سفر فرنگستان شاهنشاه شهید صحبت کرده، به قدر نیم ساعت. بعد سوار شده آمدیم به کامرانیه.

باری حالم در نهایت کسالت است، خیالات بی نهایت اذیت می‌کنند.

پنجشنبه ۲ شهر شوال ۱۳۳۱

امروز تمام خانم‌ها در اطاق‌های ما مهمان هستند به آش پشت پا.

عصری با ظل السلطنه سوار شده رفتیم چیزر منزل «مرنار» چون فردا می‌رود به فرنگستان دو ماهه، مراجعت می‌کند. رفتیم خداحافظی، نبود.

جمعه ۳ شهر شوال ۱۳۳۱

آمدیم دیوانخانه. والاحضرت حمام تشریف داشتند. آقا سلطان هم ناخوش است رفتم منزلش عیادت.

شنبه ۴ شهر شوال ۱۳۳۱

امروز در شهر نهار را مهمان سهم الدوله هستم. نهار مفصلی سر میز حاضر کرده بودند، بعد در زیر زمین رفته بازی کرده، برد و باخت می‌کردم. عصری عصرانه مفصل صرف شده، می‌خواستیم سوار بشویم بیآئیم رو به بالا اصرار هر چه تمام تر از ما دعوت کردند. شب را هم ماندیم. رفتیم به «سینماتوگراف» اردشیر. پرده‌های خوب نشان دادند.

یکشنبه ۵ شهر شوال ۱۳۳۱

درشگه سلطان محمد میرزا و اقتدارالسلطنه را آوردند. حاجی مبارک خان سوار شده رفتند. من هم سوار شده آمدم منزل. عصری برخاسته اصلاح کرده، رفتم حمام خانم باشی. یک پاکت از سرکار خاصه خانم که (از) قزوین نوشته بودند رسید.

دوشنبه ٦ شهر شوال ۱۳۳۱

سرکار معزّزالملولک با تمام خانم‌های اندرون سوار الاغ شده هر کسی هم برای خودش نهاری ترتیب داده بردند پس قلعه. والاحضرت اقدس هم تشریف خواهند برد. بنده را هم احضار فرموده آقا ها از جلو رفتند. سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، سلطان سلیم میرزا، فیروز الدوله، نصرت السلطان، ابوالملوک سلطان، سلطان سنجر میرزا. رفتیم تا زیر قصر ملکه از آنجا اسب سوار شده از دربندگذشته رفتیم امامزاده ابراهیم پس قلعه. آنجا آفتاب‌گردان زده بودند.

سه شنبه ۷ شهر شوال ۱۳۳۱

پیاده رفتیم صاحبقرانیه، دربار پیش موثق الدوله. وزراء هم آمدند در معیت علاءالسلطنه رئیس الوزراء: قوام السلطنه، ممتاز الدوله مستشار الدوله معاون وزارت داخله، شریف الدوله.

اخبارات تازه این است که : پریروز آقا سید حسین بروجردی با قوام الدوله دعوایش شده گفته است آقا سید حسین راکشیده بی احترامی کردند. آن هم در عدلیه عارض شده، علماء هم عزل قوام الدوله را خواسته‌اند.

حضرت اقدس بیرون بعضی از زن‌های فرنگی مهمانشان بودند. «شازده فر» روس هم امروز آمده بود با زنش.

چهارشنبه ۸ شهر شوال ۱۳۳۱

عصری رفتم بیرون، حضور والاحضرت. رئیس بانک روس با عون السلطنه بودند.

پنجشنبه ۹ شهر شوال ۱۳۳۱

قراردادم که انشاءالله آن جمعه ۱۷، به سلامتی به شهر بروم. حسن خان (و) آقا

میرزا آقا خان می‌خواهند ما را ببرند به شهر طلبکارها را سرما بریزند، آن وقت هر چه ما بگوئیم چه بایست کرد. جواب خواهند گفت چه عرض بکنیم. ما نمی‌دانیم! یا بگویند به ما دخلی ندارد طلب مردم را باید داد. هر (چه) ما بگوئیم یک فکری بکنید جواب (بدهند) چه فکری بکنیم. ما که نخوردیم، و نبردیم، هر چه خرج شده خرج خودتان شده است. ما را دست و بال بسته اذیت بکنند، همچه خیال می‌کنند که در این ییلاق امسال آب راحتی از گلوی ما فرو رفته است. پناه به خدا میبرم امیدوارم که عقیده‌شان غیر از این باشد.

جمعه ۱۰ شهر شوال ۱۳۳۱

والاحضرت احضار کرده، رفتم حضورشان شرفیاب شده، بعد آقا شیخ عبدالنبی آمده، تشریف آوردند بیرون برای پذیرائی او، ظل السلطنه آقا سید علی نقی، آخوند ملا ابوتراب، پسر شیخ عبدالنبی بودند. بعد آمدم اندرون نماز خوانده قدری کتاب خوانده عصری رفتم حضور والاحضرت. بعد سوار شده آمدم زرگنده منزل سپهدار مدتی باهم صحبت کرده، میرزا علی اصغرخان پسرش که دو ماه پیش رفته بود فرنگستان چند روز است آمده. بعد هم قوام السلطنه، دکتر امین اخوان آمدند. شام را هم منزل سپهدار صرف کرده، مختار السلطنه، منتصرالدوله، نصرت الممالک، اجلال الملک بودند. قدری صحبت کرده، بازی کرده، ساعت چهار سوار شده آمدم منزل.

شنبه ۱۱ شهر شوال ۱۳۳۱

قوام نظام (و) مؤدب السلطنه آمدند. بعد آقا سید حسین لاجوردی آمد. ملا ابوتراب آمده رفتیم حضور والاحضرت شرفیاب شده، ظل السلطنه هم بود. بعد آقا شیخ عبدالنبی آمد. صرف نهار کرده تا عصری مشغول صحبت بودیم. عصری هم

مجدالدوله با تمجیدالدوله پسرش آمدند حضور والاحضرت.

یکشنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۳۱

سوار شده رفتم رو به سعدآباد منزل جلال الدوله. بین راه منزل مجدالدوله خودش دم در ایستاده بود. تعارف کرد پیاده شده رفتم قدری صحبت کرده، چائی خورده دبیرالدوله هم آمد. بعد از آنجا رفتم سعدآباد، جلال الدوله نبود. آمدم منزل سردار اسعد. احیاءالملک، صاحب نسق، محمد خان پسر سردار اسعد بودند. خود سردار اسعد با سردار بهادر ناخوش هستند. بعد سوار شده آمدم کامرانیه حضور والاحضرت رسیده،ایشان تشریف بردند حمام.

دوشنبه ۱۳ شهر شوال ۱۳۳۱

رفتم بیرون حضور والا حضرت رسیده، قدری فرمایشات فرمودند. صدرالشریعه هم از دیشب آمده است با منورالملوک عیالش بالا بودند. یک کارت پستال هم امروز از سرکار خاصه خانم رسیده که از رشت به تاریخ شنبه پنجم مرقوم فرموده بودند.

شب را والا حضرت احضار کرده، رفتیم دیوانخانه. قربان خان آوازه خان که رقاص بود، صفدرخان می‌خواندند (و) می‌زدند.

سه شنبه ۱۴ شهر شوال ۱۳۳۱

رفتم دیوانخانه حضور والا حضرت شرفیاب شده بعد آمدم منزل. عصری نماز خوانده رفتم بیرون والا حضرت هم تشریف آورده بودند. توی چادر آقا محمدتقی ارباب، حاجی شکرالله، شیخ محمد وکیل، آقا شیخ ابوالقاسم، (و) مؤدب السلطنه بودند.

چهارشنبه ۱۵ شهر شوال ۱۳۳۱

عصری، والا حضرت را سفارت اطریش دعوت کرده‌اند یعنی آن دخترهای وزیر مختار دعوت کرده‌اند. خانم‌ها را هم دعوت کرده‌اند، می‌روند سفارت. والاحضرت سوار شده تشریف بردند منظریه، سفارت اطریش. من هم سوار شده آمدم منزل سپهدار. اخبارات تازه، این است که: گفتند ناصرالملک وارد انزلی شده، راستی چندی است که در شهر غوغائی است برای انتخاب نمودن وکلا به قدر صد اعلان در شهر نوشته شده.

شهرت داده‌اند که فلان و فلان را وکیل بکنید. روی قوطی‌های کبریت را نوشته‌اند که ما را وکیل بکنید. بر عکس آنها و برضد آنها هم نوشته‌اند. یک دسته از زن‌های فاحشه را معین کرده‌اند که آنها را وکیل بکنید. در هر جرز دیواری و هر تیر تلفن (و) تیر چراغ برق ده تا اعلان چسبانده‌اند. آقا سید کمال هم میل دارد که وکیل شود، از جمله طراز اول بشود. حضرات بابیه هم میل دارند وکیل بشوند. بعضی‌ها جد دارند که اکثریت آراء به بابیه نشود که آنها وکیل مجلس بشوند (و) قانون‌های خودشان را مجرا بدارند ولی آنها خواهند شد برای اینکه آنها متفق هستند، مجالس و محافل دارند چه از بابی‌ها و چه از مسلمان‌ها برای وکیل تعیین کردن.

پنجشنبه ۱۶ شهر شوال ۱۳۳۱

پیاده رفتیم عزیزیه. تعمیراتی که می‌کنند تماشا کرده، حسام حضور هم آمده قدری صحبت کرده رفت. یکی از دخترهای مرحوم آجودان حضور را فردا شب عروس خواهند کرد. آمده بود از ما دعوت بکند، عذر خواسته، بعد مشهدی ابوالقاسم آمده با شیخ ابوالقاسم. دکان‌های ما را که در خیابان چراغ گاز است می‌خواهند بخرند. سوار شده رفتیم سر تخت، خانهٔ آقا میرزا محمدتقی گرگانی مجتهد که بدهم قباله را مهر

کند. نبود من هم رفتم منزل صمصام السلطنه سردار محیی، حکیم الملک، مشغول بازی شطرنج بودند. سوار شده رفتم حمام نمرهٔ ارک. سر و تن شوئی کرده، سوار شده که بیآیم منزل، بین راه آقا شیخ ابوالقاسم را دیده با او رفتم خانه پسر مرحوم آقا سید ریحان الله برای عمل دکان‌ها اقرار کرده، دوباره رفتم منزل میرزا ملا محمد تقی گرگانی باز نبود.

جمعه شهر شوال ۱۳۳۱

سرکار معززالملوک تشریف بردند امامزاده قاسم (و) امامزاده صالح زیارت. والاحضرت هم رفته بودند فیروز آباد.

شنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۳۱

حالم کسل بود. والا حضرت احضار فرمودند رفتیم شرفیاب شده، شاهزاده عزالدوله حضورشان بود.

فردا خیال داریم بکلی برویم به شهر. مشغول بار بستن بودیم.

یکشنبه ۱۹ شهر شوال ۱۳۳۱

امروز،به سلامتی به شهر می‌رویم. گاری و طبق کش آمده بودند مشغول بار بستن بودند. اغلب از خانم‌ها هم آمده بودند برای راه انداختن، از والا حضرت مرخصی حاصل کرده آمدم منزل سپهدار، آنجاهم منتصرالدوله، ربیع زاده، ناصر آوازه خان بودند.

یک ساعت از شب گذشته با آقا میرزا آقا خان رفتیم منزل آقا شیخ باقر پیشنماز، اقراری در باب آن دکان‌ها بود کرده، بعد آمدم سر راه عین الدوله را هم ملاقات کرده، آمدم منزل. ناصرالملک هم امشب وارد طهران شده.

دوشنبه ۲۰ شهر شوال ۱۳۳۱

رفتم منزل آقا میرزا محمد تقی گرگانی مجتهد، برای اقرار دکاکینی که فروختم. صرف نهار کرده، اگر چه اسمش صرف نهار یا شام است ولی من هیچ نمی‌توانم بخورم.

سه‌شنبه ۲۱ شهر شوال ۱۳۳۱

رفتم منزل حشمت‌الدوله. تنها بود. مدتی صحبت کرده ظهر مراجعت به منزل کرده، اخبارات تازه این است که:

ناصرالملک دیروز رفته بود صاحبقرانیه حضور شاه شرفیاب بشود وتشکیل کابینه بدهد.

مستوفی الممالک هنوز نیآمده. از راه بادکوبه خواهد آمد. ناصرالملک از پطروسکی آمده است.

چهارشنبه ۲۲ شهر شوال ۱۳۳۱

صبح بعد از تشکّر حضرت سبحان رفتم بیرون. بشیر حضور، حسن خان، میرزا عزیزالله بودند. بعد اجلال حضور (و) معزز اخوی هم آمدند.

پنجشنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۳۱

امروز راتماماً درمنزل بودم‌به جائی‌نرفته، عصری هم‌نگارالملوک تشریف آوردند.

جمعه ۲۴ شهر شوال ۱۳۳۱

سرکار معززالملوک و من را والا حضرت امروز دعوت فرموده بودند به‌کامرانیه که از آنجا برویم مهمان ظل السلطنه باشیم در فیروز آباد.

روز یکشنبه هم والا حضرت مهمانی دارند از زن‌های سفر. یکشنبه دور نیست که سرکار معززالملوک کامرانیه باشند. باری رفتند لاله‌زار که برای مهمانیشان لباس بخرند.

دیشب هم مستوفی الممالک با سردار ظفر (و) انتظام السلطنه آمدند از فرنگستان.

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر نبود. بعد از آنجا آمدم منزل صاحب اختیار، او را ملاقات کرده، مدتی با او صحبت کرده، بعد آمدم منزل.

امروز سه مرتبه می‌خواستم خودم را از این روزگار آسوده بکنم (و) مرفین بخورم صبر آمد نخوردم. دفعه اول گفتم بلکه این برحسب اتفاق بوده است، قدری صبر کردم بار دوم آمدم بخورم دوباره صبر آمده بر تعجب من افزود. گفتم باز قدری صبر می‌کنم بار سوم بعد از یکساعت و نیم آمدم بخورم، میر علی اصغر خان از اطاقش عطسه کرد، نخوردم ولی خیلی این روزها مصمم هستم که خودم را بکشم و خواهم کشت اگر این صبرها نیآمده بود کار گذشته بود.

شنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۳۱

رفتم منزل مستوفی الممالک، نبود. رفته بود درخانه شمیران حضور اعلیحضرت شرفیاب بشود. از آنجا رفتم منزل صدرالعلماء دیدن. دو سه روز است از خراسان آمده است. آقا سید محمود امام جمعه، ظهیرالاسلام، میرزا محسن برادرش، آقا سید حسین قمی، شریف العلماء بودند.

بعد از آنجا آمدم در خانه. رفتم تماشای خرابی دربار. بکلی خراب شده است. آن حیاط کریمخانی، عمارات دور تا به دور، منهدم شده است. بعد آمدم پیش ناصرالملک. در زیر موزه آنجا که سلاطین تا جدار می‌نشستند، جلوس کرده بود. مشیرالسلطنه، موثق الملک، از پیشش آمده بودند بیرون. بعد من رفتم. قوام السلطنه و علاءالملک آنجا بودند.

اولاً ناصرالملک خیلی خودش را گرفته است. از همه‌کس هم وهم دارد، کاری در این سفر کرد که عجالتاً محقق است (و آن) رسمیت سلطنت اعلیحضرت سلطان احمد شاه است که تمام دول آن را امضاء کردند. در واقع اعلیحضرت محمدعلی شاه بی غیرت به همان کار خود در فرنگستان باقی خواهد ماند تا جان از تنش در آید. باری، هنوز هم کابینه وزراء تکلیفش معلوم نیست.

عصری هم یک کاغذ بی سر و تهی از سرکار خاصه خانم رسید که از «اُدِسا» نوشته بودند که ۱۹ این ماه خیال رفتن (به) اسلامبول را دارند. به برلن نخواهند رفت پیش ملکهٔ جهان، برای اینکه بایست لباس فرنگی بپوشند، ولی من که باور نمی‌کنم خیالات حضرات بالاتر است از اینها.

یکشنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک دیدن. جمعی آنجا بودند: آقا سید محمد مجتهد با برادرش، ظهیرالاسلام. مجدالدوله، معین السلطان، جلال الملک، پسرهای مرحوم وزیر دفتر، سردار منظم، پسر مرحوم صاحب اختیار، سعد الملک، سهام نظام جهانسوز میرزا و جمعی دیگر بودند.

مستوفی الممالک میرزا یوسف پسرش را هم آورده است. بعد آمدم دم منزل سالار بهادر پسر سردار ظفر با او صحبت کرده آمدم منزل.

امروز تجار، صاحب منصب‌ها، اغلب از طبقات نوکرها، رفته بودند در خانه، دیدن ناصرالملک.

عصری پیاده رفتم منزل سردار محتشم دیدن سردار ظفر. سردار محتشم (و) هژبر السلطان بودند. سردار ظفر هم آمده رو بوسی کرده، قدری صحبت کرده، شهاب

السلطنه هم که برادر سردار[1] محتشم باشد فرنگستان بود، او هم آمده. یک کاغذ هم از سرکار خاصه خانم رسیده بود، خوانده شد. معلوم می‌شود کسل هستند، خیال رفتن برلن را ندارند ولی دروغ می‌گویند، خواهند رفت. برای اینکه بایست لباس فرنگی بپوشند برائت ذمّه حاصل می‌کنند. باری کسل هم نیستند، خوش گذرانی فرصت کاغذ به آنها نمی‌دهند.

دوشنبه ۲۷ شهر شوال ۱۳۳۱

رفتم منزل شمس الدوله دیدنی، چونکه مدتی است که از کربلا آمده است. از آنجا رفتم منزل اشرف السلطنه حالش خوش نیست.

از اخبارات تازه، این است: اهل آذربایجان گفته‌اند که هر کس اسم مشروطه را ببرد به دارش خواهیم زد. گویا چند نفر هم اسم انتخابات را برده‌اند و خیال کرده بودند وکیل بشوند، دو سه نفر را به دار زدند. چند نفر هم فرار کردند. بکلی به دولت جواب دادندکه ما مشروطه نمی‌خواهیم تازه آمده‌ایم آسوده بشویم. خراسان هم جواب دادند.

کرمانشاه هم آقا سید اکبرشاه که چندی است از کربلا آمده است آنجا. مانده و گفته بودند که بر منبر نرود وقتی که اسم انتخابات مشروطه را می‌شنود، رفته بوده است منبر مردم را از انتخاب کردن مشروطه منع کرده بوده است. این خبر که به فرمانفرما رسیده بود گفته بوده است که از منبر او (را) بکشند پائین. او را پائین کشیده بودند، آورده بودند به دارالحکومه. بعد که مرخصشان کرده بودند، روز دیگر مردم با سلام و صلوات برده بودندش منبر. وضع آنجاها مغشوش است. میانه اهالی شهر شیراز با اداره ژاندارمری برهم خورده است. گویا آنجاها هم اغتشاش است. حاکم هم استعفا کرده است.

عراق را هم که لرستانی‌ها می‌چاپند. یک عده ژاندارمری رفته است جنگ کرده‌اند. گویا شکست خورده‌اند. آمده‌اند دور (و) حوالی شهر عراق مردم بیچاره را

۱ـ شهاب‌السلطنه سلطانعلی خان پسر عباسقلی خان بختیاری. برادر زاده سردار محتشم بوده است.

گرفته تیر باران می‌کنند. برادر مجدالدوله، معروف به باشی که رفته بود رو به کربلا در نزدیکی‌های عراق او را لخت کرده بودند لرها و می‌خواستند او را بکشند.

باری نایب حسین کاشی هم گویا با ژاندارمری‌ها میانه‌شان بهم خورده جنگی مابینشان شده است.

سوار شده با حسن خان رفتم منزل اعتصام السلطنه که حالا معیر الممالک شده است. دوست محمدخان برادرش، حشمت‌الممالک، جهانگیر میرزا، میرزا حبیب‌الله، لسان الحکماء، اعظام السلطنه (و) جمعی دیگر بودند عصرها منزل اعتصام السلطنه معرکه می‌شود. جمعی جمع می‌شوند مشغول بازی می‌شوند. بعضی شبها از قراری که می‌گویند دو هزار تومان برد و باخت می‌شود. هنگامه غریبی است. چادری زده‌اند، چراغی گذارده‌اند. در واقع «مونتکارلوی» ایران درست کرده است.

سه‌شنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۳۱

سوار شده رفتم شمیران منزل سپهدار. بین راه انتظام الدوله را دیده با او رفتم هوای بدی نبود، اگر دل خوشی باشد.

چهارشنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۳۱

سپهدار امروز می‌رود از زرگنده به چال هرز. دو شب هم آنجا خواهد بود بعد می‌رود به شهر خود. سپهدار اسب سوار شده رفت به چال هرز من و اجلال الملک هم درشگه سوار شده رفتیم چال هرز. نصیر حضور، مؤدب السلطنه هم آمدند. باری منتصر الدوله، ناصر (و) ربیع زاده آمدند، مدتی صحبت کرده، تخته بازی کرده عصری هم علاء‌الملک آمد (و) انتظام الدوله آمد.

سردار اسعد هم دو روز است حالش بد شده است. دو سه بار گفتند مرده باز گفتند

نمرده در هر صورت گویا انشاءالله به درک واصل خواهد شد. سوار شده آمدیم به شهر دربین راه اجلال الدوله (را) هم ملاقات کرده، چند روز است از فرنگ آمده است.

پنجشنبه غره شهر ذیقعده ۱۳۳۱

صبح بعد از شکر حضرت خداوند یگانه رفتم بیرون. بعد آمدم اندرون. رفته حمام، بیرون آمده. قدری روزنامه نوشته بعد صرف نهار کرده، قدری استراحت کردم.

جمعه ۲ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

به جائی نرفته تمام را در منزل بودیم. عیالات والاحضرت که چند ماه قبل رفتم بودند خراسان، امشب وارد طهران شدند.

شنبه ۳ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، نبوده از آنجا رفته منزل صمصام السلطنه، صدرالسلطنه، امین الدوله، مشکوةالدوله، شریف الدوله رئیس روزنامه تنبیه، رئیس روزنامه آفتاب آنجا بودند. از آنجا آمدم منزل سپهدار. ساعد الدوله، انتظام الدوله، منتصر الدوله، بنان الدوله، ناصرالاسلام، عماد حضور، حکیم الملک، آنجا بودند.

یکشنبه ۴ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است: صمصام السلطنه (را) حاکم اصفهان کردند، برای این که اینجا نباشد. سردار اسعد را حکمای فرنگی جوابش دادند. حالش مغشوش است، حال جنونی هم پیدا کرده است. یعنی جان بختیاری می‌کند.

سالارالدوله هم رفت به طرف روسیه از راه همدان و قزوین. سالی هم هشت هزار تومان حقوق به او می‌دهند.

دوشنبه ۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم منزل مستوفی الممالک. حکیم الملک، شمس الشعراء اسعد الملک، سهام نظام بودند. حضرات رفته من را مستوفی الممالک نگاه داشته، صرف نهار را آن‌جا کرده، مدتی بعد از نهار صحبت کرده تا عصری. بعد آمدم منزل بعد گفتند والا حضرت هم امروز را موقتی به شهر آمده، رفتم امیریه. حیاط حسینیه بودند. در این ایام که موقع تولد والاحضرت است روضه می‌خوانند.

رفتم آنجا شرفیاب شده، بعد هم معین السلطان آمده مدتی صحبت فرمودند. مرخصی حاصل کرده آمدم منزل آقای شعاع السلطنه دیدن اجلال الدوله، مغرور خان خواجه هم بود. از آن‌جا با معین السلطان آمدیم خیابان علاءالدوله، تماشای «سینماتوگراف» پرده‌های خوب نشان داد. صمصام السلطنه (و) صدر السلطنه هم بودند. حسام السلطنه هم بود.

سه شنبه ٦ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

اخبارات تازه: گویا آذربایجان مغشوش است. گفتگوی انتخابات که شد، آنجا هم روس از برای اینکه بفهمد که کی مشروطه طلب است. با تحریک انگلیس‌ها بعضی گفتگوها برای مشروطه (و) انتخابات شده. داداش بیک را به دار زده‌اند. جمعی گفتند رفته‌اند به قنسل خانه انگلیس، بعضی‌ها می‌گویند قنسل انگلیس گفته‌است هر کس مشروطه میخواهد بیاید به قنسل خانه. بعضی‌ها رفته‌اند آنجا گفتگوی مشروطه می‌کنند. از این نوع صحبت زیاد است. عصری رفتم منزل سردار کل و سلطانعلی خان وزیر افخم، صاحب اختیار قدیم.

چهارشنبه ۷ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

صبح بعد از شکر حضرت سبحان حالم در نهایت کسالت بود. خیالات آنچنانی

سخت من را گرفته. قصد هلاکت خود را داشتم، اسبابش فراهم نشد.

امروز بر حسب دعوت سفارت انگلیس اسب دوانی فرنگی‌ها یعنی بین ملل است. سه ساعت بعد از ظهر سوار شده رفتم. سرکار معزّزالملوک را هم والاحضرت دعوت فرموده بودند که بروند تماشای اسب دوانی، شب را هم بروند کامرانیه. باری رفتم قلهک. امسال جای چادرها را تغییر داده‌اند، تجیر کشیده‌اند. منظم‌تر است.

والاحضرت اقدس، ظل السلطنه، سلطان محمود میرزا، اقتدار السلطنه، صمصام السلطنه، سردار ظفر، سردار محتشم، سردار بهادر، سالار اشرف از بختیاری‌ها بودند. علاءالملک، مستشارالدوله، ناصر السلطنه، لقمان الممالک، معیر الممالک، آصف السلطنه، سعد الملک، سهم الملک، صدر السلطنه، اجزای وزارت خارجه، شریف الدوله و... جمعی بودند. سفرای خارجه تماماً با زن بودند.

غروب با اعلم السلطنه سوار شده آمدم شهر. درشگه خودم را سوار شده آمدم منزل سردار ظفر (که) در خانه سردار محتشم است. بعد معلوم شد رفته خانه سردار اسعد. منزلش را تغییر داده.

سردار اسعد هم امروز از شمیران آمده است به شهر. حالش هم بهتر است. بیرونیش را اندرون کرده اندرونش را برای سردار ظفر درست کرده‌اند.

امشب مهمان سردار ظفر هستم به تآتر (در) خیابان لاله‌زار مطبعه فاروس. هفته‌ای یک شب تآتر در می‌آورند. بعضی از اجزای وزارت خارجه، میرزا باقر خان، حاجی میرزا زکی خان. جمعیت زیادی بود از قبیل پدر مرده‌ها و فلکی‌ها. به قدر پانصد نفر جمعیت بود. بازی خوبی در آوردند. بی‌تماشا و خالی از مزه نبود تا ساعت چهار طول کشید.

پنجشنبه ۸ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، رفتم پای تلفن با کامرانیه صحبت کرده، والاحضرت هم

آمده بودند شهر. عصری برخاسته، رفتم منزل معیرالممالک. جمعی از قمار بازها آنجا جمع بودند. قدری تماشای بازی حضرات راکرده سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم منزل عین‌الدوله. نظم السلطنه (و) اجزای خودش بودند. بعد از نهار نماز خوانده، لباس پوشیده، عصری برحسب دعوت اسب دوانی بین ملل سوار شده رفتم رو به قلهک جمعیت زیادی بودند. والا حضرت، بختیاری‌های دیروزی که نوشته بودم، علاءالسلطنه، قوام السلطنه (و) فرنگی‌ها تماماً بودند. چندین بار اسب دواندند تا غروب. بعد به صاحبان اسب «پری» دادند. با اقتدار السلطنه سوار شده آمدیم شهر.

شنبه ۱۰ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم منزل جلال الدوله. سراج الملک (و) انتظام السلطنه که با مستوفی الممالک از فرنگستان آمده (بودند).

بعد آمدم منزل. اعلیحضرت همایونی هم امروز از ییلاق ورود به شهر کردند. در واقع ورود رسمی کرده بودند. رسمی این عهد و زمانه!

باری قدر روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، استراحت کردم.

یکشنبه ۱۱ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

سوار شده رفتم در خانه که از موثق الدوله دیدن نمایم. از در شمس العماره رفت و آمد می‌شود. عین الدوله را دم در دیدم که می‌خواست سوار بشود. قوام الدوله هم با او بود. با او قدری صحبت کرده معلوم شد موثق الدوله هم در خانه خودش است.

بعدازآنجا رفتیم منزل حشمت‌الدوله. سردارارشدبختیاری وحاجی باقرترک بودند.

دوشنبه ۱۲ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

بر حسب دعوت بانوی عظمی که امروز از والاحضرت اقدس و خانم‌های متعلقان والاحضرت دعوت کرده، از دخترها فقط معززالملوک را دعوت کرده، تشریف بردند کامرانیه که از آنجا بروند سعدآباد مهمانی.

سوار شده رفتم منزل سپهدار، نبود. از آنجا رفتم منزل سردار ظفر او (هم) نبود، سردار بهادر بود. قدری با او صحبت کرده عمارتش را تماشا کرده، مثل قصر شدّاد بنائی است.* انشاءالله امیدوارم که همان آروزو را خواهد برد توی بختیاری‌ها. خوبشان سردار ظفر است که می‌شود همه جور با او راه رفت.

سه شنبه ۱۳ ذیقعده ۱۳۳۱

سرکار معززالملوک بعد از ظهر از کامرانیه آمدند، صرف نهار کرده تا عصری اندرون بودم. بعد رفتم بیرون.

چهارشنبه ۱۴ شهر ذیقعهده ۱۳۳۱

عصری برخاسته سوار شده رفتم امیریه حضور والا حضرت. امروز والا حضرت از شمیران موقتی آمده بودند به شهر. به سفارت اطریش دعوت داشتند، دختر وزیر مختار اطریش را عروسی کردند برای وزیر مختار ایتالیا. یک چوبدست هم سردار ظفر برای حضرت اقدس به توسط من تقدیم فرستاده بود تقدیم کردم.

نیم ساعت از شب مرخصی حاصل کرده که بروم تماشای «سینمو فتوگرافت» آقای سلطان محمود میرزا و اقتدار السلطنه (را) هم اجازه‌شان را گرفته، آنها هم آمدند رفتیم تماشا، تا دو ساعت و نیم طول کشید. پرده‌های خوب نشان دادند.

پنجشنبه ۱۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم بازدید معدل السلطنه، از آنجا رفتم منزل سپهدار مختار السلطنه می‌گفت حبیب‌الله، پدرش چند روز است فوت شده است.

اخبارات تازه، این است که: (در) اصفهان تمام اهالی جمع شده‌اند در مسجدها (و) می‌گویند که ما حاکم بختیاری نمی‌خواهیم. صمصام السلطنه که حاکم شده است او را هم (به) حکومت قبول نداریم.

باری روزنامهٔ برق‌که‌باز تازه رواج گرفته است از ناصرالملک و وزراء بد نوشته است.

یک ساعت از شب گذشته سوار شده رفتم منزل سردار اسعد، پیش سردار ظفر. نبودند منزل سردار محتشم بودند. وزیر مختار انگلیس هم آنجا بود. کار اصفهان هنوز اصلاح نشده است. مردم در مسجدها جمع هستند. حکومت بختیاری را نمی‌خواهند. امشب که وزیرمختارانگلیس آمد پیش خوانین‌بختیاری‌ها برای گفتگوی همین کار است.

جمعه ۱٦ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل فرمانفرما، دیدن عباس میرزا پسر فرمانفرما. مدتی صحبت کرده، حکومت همدان را هم دادند به عباس میرزا از آنجا آمدم منزل سردار ظفر. خودش بود (و) سردار بهادر (و) هژبر السلطان و ... سردار ظفر رفت منزل ناصر الملک؛ هر کاری کرد نتوانست که حکومت اصفهان را برای خودش درست کند...

حکومت کرمان را هم دادند به سردار محتشم. امیر مفخم معزول شده، اهل اصفهان هنوز در تلگرافخانه متحصن هستند برای اینکه از بختیاری‌ها حاکم آنجا نشوند ولی حکومت صمصام السلطنه به اصفهان محقق است.

شنبه ۱۷ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم باغ حاجی میرزا زکی خان، منزل افتخار السلطنه. نظام السلطان و حاجی میرزا زکی خان بودند. تا نیم ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

یکشنبه ۱۸ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم منزل سردار ظفر. سردار بهادر (و) سالار بهادر (و) سردار ارشد بودند. سردار اسعد باز حالش مغشوش است.

دوشنبه ۱۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

سوار شده رفتم رو به کامرانیه. شمیرانات هم خیلی با صفا شده است، سبزه‌ها سبز شده است. کوه روزها انقلاب دارد مه می‌گیرد. هوای خوب دارد. (البته) برای کسی که دلخوشی داشته باشد. یعنی والا حضرت اقدس پدر زنش نباشد، مادر زنش هم سرکار خاصه خانم نباشد (و) غیره از اینها باشند. از شهر سوار بشود بیاید پیش پدر زنش. متمول باشد. مادر زنش هم دنبال هوی و هوس بیهودهٔ خود در اروپ یا خاک آفریق نباشد. آنوقت بیآید برای ملاقات پدرزن و یا مادرزنش. چند شبی شمیرانات باشد، بسیار خوب است. و اگر هم بدبختانه داماد این والا حضرت باشد اقلاً مادر زنش سرکار خاصه خانم نباشد. کسی باشد که عزت و آبروئی داشته باشد.

آقای سلطان‌محمودمیرزا از ماپذیرائی کرده، گردش کنان رفتیم منزل ظل السلطنه. مغرب حضور والا حضرت رسیده مدتی در حضورشان مانده، شب را هم (به) حکم‌اجبارکه رفتم شهردیرشده بود، اگر (چه) صاحبخانه چندان راضی نبود ولی من ماندم.

آقای سلطان محمود میرزا که الحق خوب شاهزاده‌ای است (و) میل معاشرت با مردم دارد، برعکس فامیل محترمش، پیش ما بودند.

سه شنبه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم اطاق سلطان محمود میرزا، با هم صرف چائی و نان و پنیر کرده، بعد والا حضرت آمدند بیرون، قدری گردش کردند. ظهر گذشته بود تشریف بردند. صرف نهار کرده، یک ساعت به غروب مانده، والا حضرت تشریف آوردند، رفتیم گردش کرده، مغرب مرخصی حاصل کرده سوار شده آمدیم رو به شهر.

چهارشنبه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، صرف نهار کرده، عصری رفتیم بیرون حالم بی نهایت کسل بود. بعد آمدم اندرون کاغذ نوشته برای اعزازالسلطنه. بعد مدتی با آقا کوچولو بازی کرده، ماشاءالله هزاز ماشاءالله خداوند به حق عظمت خودش و حقانیت خودش و خمسه طیبه که در پناه خودش این بچه را حفظ فرماید (و) از چشم بد و از جمیع بلاهای ارضی و سماوی (حفظ فرماید)، ماشاءالله اسباب مشغولیات من و سرکار معززالملوک شب و روز این بچه ماه است. شیطانی می‌کند. اگر چه کسالت‌های روحانی مانع است از لذایذها.

خیالات بی‌نهایت اذیت می‌کند ولی اگر عشق و محبت آقا کوچولو جوتی نباشد، من که یکبارگی خواهم مرد. انشاءالله تعالی خداوند قادر متعال در پناه خودش محفوظش خواهند داشت.

پنجشنبه ۲۲ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

صرف نهار کرده، استراحت کرده، کتاب می‌خواندم. حالم کسل بود، هوا از صبح بلکه از دیشب منقلب بود.

جمعه ۲۳ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

امروز عصر را با مجدالدوله و معین‌السلطان بایست برویم کامرانیه، حضور والا حضرت. شب را آنجا توقف کرده، صبح از آنجا برویم شکار. اعلیحضرت همایونی هم امروز تشریف فرمای صاحبقرانیه شده بودند. رسیدم کامرانیه حضور والا حضرت. قدری صحبت شکار (شد) و ترتیبات فردا را داده، امروز هم والاحضرت رفته بودند صاحبقرانیه اعلیحضرت را ملاقات کرده بودند. شام مفصلی حاضر کرده بودند با والاحضرت صرف شد.

شنبه ۲۴ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

ساعت نه بیدار شدیم، سه ساعت بیشتر نخوابیدیم. مجدالدوله (و) معین السلطان بیدار شدند. صحبت زیادی توی رختخواب کردیم. وضو ساخته، نماز خوانده، چائی صرف کرده، تا آفتاب زد، من و سلطان محمود میرزا (و) معین‌السلطان سوار شده از جلو رفتیم. سر گردنهٔ قوچک پیاده شده، به قدر یک ساعت منتظر شده تا والا حضرت و ظل السلطنه و مجدالدوله رسیدند. بعد آمدیم تا لشگرک. حاجی شکارچی با پسرهایش آمدند حضور والاحضرت. عرض کردند صبح یک دسته شکار در کوه ورچین دیده بودند. در مزرعه شور کاب که در بغل کوه ورچین است، میراز احمد عکاس مرحوم مظفرالدینشاه یک استخر ساخته (و) آبادی کرده است. میرزا تقی خان پسر دوّمش بود. حضور والا حضرت شرفیاب شده نان و جوجه آورد بعد از صرف نهار، نماز خوانده رفتیم رو به کوه ورچین. شب را هم قرار داده بودیم در لشگرک بمانیم.

آمدیم لشگرک. اطاق کلاه فرنگی را فرش کرده بودند برای شب. دو تا دیگ بزرگ آبگوشت ترتیب داده، کباب جوجه زیادی (و) کباب گوشت برای شب درست کرده بودند.

بعد والا حضرت قدری با معین السلطان و مجدالدوله تخته بازی کردند تا ساعت شش. بعد صحبت از شکارهای زمان سابق، عهد شاهنشاه شهید، مرحوم مظفرالدین شاه (و) صدراعظم‌ها که در آن زمان ها دیده بودیم و از وضع گزارشات خودمان و جلال و جبروت‌هائی که داشتیم (و) شکارهای زیادی که در این کوه‌ها بود و ما زدیم، می‌کردیم. گاهی افسوس می‌خوردیم،شکر به درگاه حضرت احدیت می‌کردیم (و) من از خداوند متعال مرگ می‌خواستم.

یکشنبه ۲۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

تک تک باران می‌آمد. نماز و دعاها را خوانده بعد از طرف کوه شکارچی‌های حاجی اسماعیل داد زدند شکار شکار! مجدالدوله با معین‌السلطان (و) سلطان محمود میرزا تاخت کردند. والا حضرت سوار شده آمدند توی رودخانه. بعد مجدالدوله عرض کرد چند تا شکار بودند از رودخانه گذشته رفتند به طرف تله هرز. رفتیم رو به پائین طرف لتیان.

مجدالدوله و معین‌السلطان مرخصی حاصل کردند که بروند پیش ناظم السلطنه در لتیان.

پنج سال است که ناظم‌السلطنه درلتیان است. در آنجا مشغول رعیتی و زراعت است. هیچ به طهران هم در این مدت نیآمده است؛ با این انقلابات عمارت اندرونی و بیرونی دارد که ما بین رعیتی و اربابی است. درخت زیادی کاشته، موستان، حمام، طویله، انبارها، الاغ خریده می‌فرستد برایش ذغال می‌آورند، یونجه زیادی کاشته است. سیصد خروار یونجه می‌فروشد. سالی تقریباً چهار هزار تومان از ناظم‌آبادش برداشت می‌کند. نان خوب، ماست و پنیر (و) شیر خوب دارد. گاو و گوسفند دارد. با هیچ کس هم کاری ندارد. باری من به والاحضرت عرض کردم ناظم السلطنه پیر غلام است. والا

حضرت از اینجا بگذرد (و) اظهار مرحمتی باو نشود بد است. والا حضرت هم میل کردند بروند منزل ناظم‌السلطنه. باری رفتیم. ناظم‌السلطنه آمده جلو رکاب مبارک را بوسیده پیاده شدند. صندلی گذاردند، نشسته نان و پنیر آوردند صرف کرده، به قدر یک ساعت آنجا بوده، بعد آمدیم زیر کوه. دو نفر شکارچی چند تا کبک و تیهو آوردند حضور. از هزار دره که سر بالا شدیم هوا شروع به باریدن کرد. تمام البرز را هم برف یکپارچه سفید کرده است.

آمدیم به «تلو» مجدالدوله هم دو تا تیهو زده در «تلو» آتش درست کرده رخت‌هایمان را خشک کرده، صرف نهار کرده، والاحضرت، من و معین‌السلطان آمدیم رو به شمیران.

دوشنبه ۲٦ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

دیشب تا الی صبح باران می‌آمد. رفتیم حضور والاحضرت. والا حضرت تقی خان و باغبان باشی کامرانیه را خواسته تغیّر زیادی کرده که دیروز ناظم‌آباد ناظم السلطنه را دیدم در یک خرده زمین، میوه و موستان عمل آورده بود (و) می‌گفت از این یک خرده زمین سالی هفتاد تومان غوره می‌فروشم. شماها این همه باغ (و) آب دارید هیچ نمی‌توانید زراعت بکنید. بعد آمدیم صرف نهار کرده، قدری کتاب آبی که گزارشات این چند سالهٔ خرابی ایران در آن درج است خوانده، دوباره حضور والاحضرت شرفیاب شده، مرخصی حاصل کرده، پنج کبک و دو تیهو والاحضرت از برای اعلیحضرت دادند که من ببرم.

سوار شده آمدیم به شهر. عباس میرزا پسر فرمانفرما آمدند، مدتی بودند، درشکه ما را حاضر کردند، سوار شده با عباس میرزا رفتیم رو به درخانه. معلوم شد که اعلیحضرت هم سوار شده‌اند، روزهای جمعه از صبح سوار می‌شوند (و) روزهای

دوشنبه عصرها.

رفتم در اندرون سراغ وزیر دربار را گرفته گفتند منزل حاجب‌الدوله است، بعد آمدم در اندرون منزل معتمدالحرم، آقا صالح خواجه که سابق مال مرحوم امین اقدس بود، آنجا بود. قدری صحبت کرده، بعد گفتند اعلیحضرت تشریف آوردند. کبک‌ها را برداشته بردم جلو. با حضرت ولیعهد تشریف آوردند، کبک‌ها را تقدیم کرده اظهار مرحمت فرموده، از شکار پرسیده، جویای سلامتی والاحضرت شدند. بعد تشریف بردند اندرون، من هم سوار شده آمدم منزل.

دیشب بنا بود که من بیایم به شهر بعضی از خاله‌های سرکار معزّزالملوک؛ احترام خانم، گلچهره خانم، گوهر خانم، مهمان بودند. یک دسته مطرب هم احترام خانم پیدا کرده است آورده بود، من نرسیدم به تماشایش.

باری الحمدلله سرکار معززالملوک خوب بودند، ایران جونم، عزیزی، علی اصغرخان ماشاءالله شیطانی می‌کردند. شکر خدا را گفته استراحت کردم.

سه شنبه ۲۷ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

صرف نهار کرده نشستم به روزنامه نوشتن. بعد سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. خودش و سردار بهادر بودند. قدری صحبت کرده، سردار ظفر و سردار بهادر رفتند به درخانه. وزراء احضارشان کرده بودند. من هم رفتم منزل ارفع الدوله. سپهدار، حشمت‌الدوله، عباس میرزا، محمدولی میرزا پسرهای فرمانفرما آنجا بودند. آنها رفتند. من هم با ارفع‌الدوله نشسته تا یک ساعت از شب گذشته دو به دو صحبت کرده، بعد آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته، استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۸ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم حمام. بیرون آمده، انتظام الدوله آمده بود. مدتی با او صحبت کرده، رفت.

من سوار شده رفتم رو به منزل حشمت‌الدوله بین راه عضدالدوله را دیده با او رفتم، قدری آنجا بودم. عصری سوار شده رفتم منزل سپهدار. سردار کبیر، انتظام الدوله، منتصرالدوله، شیخ الاسلام قزوین، شیخ الاسلام رشتی، حمیدالسلطان مدیر روزنامه تنبیه بودند. بعد رفتم منزل مستوفی الممالک، او هم نبود.

پنجشنبه ۲۹ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم بیرون. سوار شده که بروم منزل مستوفی الممالک دیدم سوار است می‌رود. بعد رفتم «کنتوار» فرانسه، یک چوبدست خریده آمدم. بعد آمدم اندرون خوراک پز والاحضرت آمده بود که چند تا خوراک خوب به آشپز اندرون یاد بدهد. مشغول خوراک پختن شد.

حاجی علی خان خواجه هم از طرف والاحضرت آمده بود احوالپرسی من و سرکار معززالملوک. بعد سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. جهانسوز میرزا، میرزا سلیمان خان، منتظم الدوله فیروزکوهی بودند. تا چهار ساعت از شب تقریباً، منزل مستوفی الممالک بودم.

جمعه سلخ شهر ذیقعده ۱۳۳۱

رفتم حمام. بیرون آمده، صرف نهار کرده، حالم هم کسل بود. خیالات روحانی داشتم. مشغول خواندن کتاب و استراحت شدم. عصری از توی رختخواب بیرون نیآمده مشغول خواندن کتاب شدم.

شنبه غره شهر ذیحجه ۱۳۳۱

دیشب وقت سحر خواب دیدم که سوار اسب هستم و از پله‌های فرح آباد بالا

می‌روم. وقتی که بیدار شدم به حافظ تفأل زدم این شعر آمد:

سحرم دولت دیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

یکشنبه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

کسل بودم به جائی نرفته، بعد از نهار نماز خوانده، مشغول به خواندن کتاب (و) استراحت شدم.

دوشنبه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

ظهر سوار شده رفتم خانه میرزا سید علی اکبرخان، برادر حسام لشگر مهمانی عروسی، بر حسب دعوت حسام لشگر. نوه مرحوم آجودان‌حضور یعنی دختر حسام حضور که از دختر حسام لشگر است می‌دهند به پسر آقا میرزا سیدعلی اکبرخان پسر حسام لشگر. دعوتی کرده بودند، نهاری ترتیب داده بودند. منزلشان هم سرتخت بود.

عصری هم منصورالحکماء آمد، آقاکوچولو یعنی امیرعلی اصغرخان را به سلامتی و مبارکی آبله‌اش راکوبیدند. سوار شده رفتم منزل حشمت‌الدوله. حکومت خراسان را دادند به حشمت‌الدوله، مدتی بود که این گفتگو بود امروز گویا آشکار شده (است). بعد هم سردار ظفر، سردار محتشم، هژبر السلطان، آمدند به تبریک حشمت‌الدوله.

از آنجا آمدم خیابان لاله‌زار دکان حسن آقای سمسار بعد عمادالدوله که رئیس بلدیه است آمد. خوب کار کرده است، مشغول درست کردن خیابان‌ها (ست)، وسعت د برازارها داده است. اخبارات تازه این است که: امروز زن زیادی، ارباب حقوق رفته بودند درخانه سپهدار، داد و فریاد کرده بودند برای حقوقشان، جوابی نشنیده بودند. سپهدار هم گذاشته رفته بوده است شمیران.

رفتم تماشای «سینمو فوتوگراف» صندلی دو هزاری نشسته، پرده‌های خوب نشان دادند.

سه شنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

ایراندخت به سلامتی از امروز رفته به مدرسه دوشیزگان (که) در همین نزدیکی است. حالم کسل بود. صرف نهار کرده، قدری کتاب خوانده، استراحت مختصری به رسم معمول کرده. نماز خوانده، عصری رفتم بیرون.

رفتم منزل حاجی معین‌السلطان، چون فردا برای نصرالدوله پسر دوّمش عروسی دارد. جمعی هم فردا را نهار آنجا دعوت دارند. دختر یمین السلطان حالیه که نوهٔ مرحوم یمین السلطان باشد از دختر مرحوم حسنعلی خان امیر نظام، باشد، عروسی می‌کنند. باری رفتم آنجا. هرمز میرزا، تمجید الدوله، پسر مجدالدوله آنجا بودند. ترتیبات عروسی و وضع مجلس را دادیم.

چهارشنبه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

بر حسب دعوت معین السلطان، رفتم خانه معین السلطان به عروسی. مستوفی الممالک، اقبال الدوله، مجدالدوله، صدرالسلطنه، جلال الدوله، مسرورالسلطنه، حاجی امین الخاقان (بودند).

مستوفی الممالک عذر خواسته رفت به هیأت وزراء. نظام الملک هم دعوت داشت به واسطه اینکه ماه رمضان دخترش مرده بود عذر خواسته رفت. مجدالدوله، عضدالملک، سالارالسلطان، صمصام السلطنه، معتضدالسلطنه، علاءالملک، حشمت‌الدوله، نصرت السلطنه هم آمده قدری نشسته رفتند. موثق الدوله، رکن السلطان (و) احتشام الملک و جمعی بودند.

هرمز میرزا ساق دوش داماد بود. پسرهای مؤیدالسلطنه، جلال الملک، برادر داماد، ظهیرالسلطان، پسر عمیدالدوله، جالینوس و جمعی بودند. (از) مطرب‌ها(ی) دسته حسن علی اکبر نه حسن‌اش بجا مانده نه اکبرش. خنک می‌زدند و خنک می‌خواندند. بازی خنک در آوردند، موزیک هم آمده زدند. بعضی‌ها رفتند، بعضی‌ها ماندند. تا عصری حضرات رفتند پی عروس. جلال الدوله (و) موثق الدوله این کار را رسماً به گردن گرفتند. باری غروب عروس را با مختصر تشریفاتی آوردند. کالسکه بزرگ معروف (به) بخت، چون معین السلطان کالسکه‌چی باشی است، کالسکه بزرگ را درست کرده بود. گل زیادی هم زده بود به کالسکه. چند نفر قزاق سواره، چند نفر اجزای کشیک اجزای کالسکه خانه، عروس را آوردند. در وقت آوردن عروس زنها معرکه می‌کردند. زنها که همراه عروس آمده بودند داخل شده، هر چه خواستند جلوگیری بکنند نشد. من آمدم منزل عین‌الدوله. معاضدالسلطنه که حاکم یزد شده است چندی است منزل عین‌الدوله بود، همین روزها خواهد رفت به یزد.

پنجشنبه ٦ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل عین‌الدوله، قدری صحبت کرده، آمدم منزل سردار ظفر. امیر جنگ تازه از اصفهان آمده است. او را ملاقات کرده، سردار ظفر (و) سردار بهادر (و) جمعی بودند. عصری اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای قزاقخانه می‌شوند، برای دیدن اردو که تازه آمده است از کرمانشاهان مانور هم خواهند کرد.

مختصر استراحتی کرده به جائی نرفته، تمام را در اندرون به حالت کسالت بودم. تب هم (داشتم).

جمعه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، به جائی نرفته، کسالت روحانی من را گرفته، تمام را در

اطاق خوابگاه بودم. آقا میرزا آقا خان و حسن خان آمدند، قدری مزخرف گفته کسالتی بر کسالت‌های من افزوده تشریف بردند.

شنبه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

تمام روز را در اطاق خوابگاه افتاده بودم. بجز خیال هیچ کاری نداشته نزدیک ظهر حسن خان (و) میراز عزیزالله آمدند، بی‌نهایت بر کسالت من و افسردگی من افزودند، خیالات من را مضاعف کردند (و) تشریفشان را بردند روزی هزار مرتبه از خداوند قادر متعال مرگ می‌خواهم، از برای من بدبخت فراهم نمی‌آید. چه مصلحتی است! باری تمام روز را در اطاق به خیال می‌گذراندم، استراحت کردم. یعنی چه استراحتی که قلم از شرح روز و شبم عاجز است.

یکشنبه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل عین‌الدوله. می‌خواست سوار بشود با هم به کالسکه نشسته صحبت کنان رفتیم به درخانه. او رفت عمارت بادگیر به هیأت وزراء من هم گردش کنان رفتم زیر موزه پیش موثق الدوله. قدری راه رفته، بعد ناصرالملک آمد رفتیم جلوش، احوالپرسی کرده آمد توی آلاچیق جلوس کرد. از اخبارات تازه، این است که دیروز حاجی امین الخاقان آمده بود پیش ناصرالملک. احوالپرسی کرده بود، به حاجب الدوله گفته‌بود دببریدش حضور اعلیحضرت رفته بود، اعلیحضرت هم کمال التفات را کرده بود. ناصرالملک گفته بود به شاه عرض کنید، حاجی امین الخاقان نوکر قدیمی دولت است. دیگر از اخبارات، این است: کردستان اغتشاش شده، ظفرالسلطنه هم رفته است در امامزاده کردستان متحصن شده است. باری از درخانه آمدم منزل سردار ظفر. خودش بود، سردار بهادر بود، ضیاءالسلطان برادرش که امیر جنگ است بودند، آن برادر

کوچکش بود. بعد از نهار هم قدری رفتم تماشای عمارت سردار بهادر را کرده، آن مجسمه ملک معیرالممالک راکه سردار بهادر خریده است یکی از روی او داده است یک گچ کار درست کرده خیلی خوب هم درست کرده است.

باری از آنجا رفتم منزل حشمت‌الدوله. حکومت حشمت‌الدوله هنوز معلوم نیست. یعنی عین‌الدوله مایل نیست، درکشمکش است.

نمی‌دانم در این دو سه شب (و) روز سرکار خاصه خانم در مکه معظمه چه کرده‌اند و چه به ایشان گذشته. بی‌نهایت نگرانم من که هنوز باور نمی‌کنم که ایشان به مکه رفته باشد و نمی‌دانم خیال بعدشان چه است که من را بیشتر مضطرب (می)دارد. که ازکدام راه خواهند مراجعت کرد و چه خیال باز در سر دارند.

دوشنبه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم (از) در شمس‌العماره به درِ خانه. جمعیت زیادی از هر قبیل بودند. ظهیرالدوله، احتشام الملک، انتظام السلطنه، بعد موثق الدوله، حاجب الدوله، آصف السلطنه، اعتصام السلطنه، آمدند. برای خودشان راه می‌رفتند، گردش می‌کردند، صحبت می‌کردند، جمعی از وزرای بیکار شرفیاب شدند. بعد من هم رفته شرفیاب شده، ناصرالملک، مستوفی الممالک، حکیم الملک (و) ارفع‌الدوله بودند. بعد سپهدار، علاءالسلطنه رئیس الوزراء، مستشارالدوله، هم آمدند.

وزراء اغلب امروز نبودند. مستوفی الممالک هم وقت سلام رفت. باری سفیر کبیر عثمانی هم با اجزایش آمده، تبریک عید راگفته، یک جبه ترمه شمسه مرصع که اعلیحضرت همایونی به صدرالدین بک سفیر که عثمانی خلعت داده بودند، امروز روی لباس رسمی پوشیده بودند. بعد از رفتن سفیر سلام منعقد شد. بعد از سلام به رسم معلوم دفیله شده، قزاق (و) ژاندارم بودند. ظل السلطنه هم بود. بعد از سلام آمدم منزل.



سید حسن مدرس

«سید حسن مدرس اصفهانی با ناصرالملک طرف شده بود، بد گفته بود، گفته بود دروغ می‌گویند، وزراء تماماً دروغگو و خائن هستند می‌خواهید بگویم که چه دل‌ها بردند و چه خیانت‌ها کردند؟»

سوار شده رفتیم سفارت عثمانی دیدن عید. سفیر پذیرائی می‌کرد خان شوکت (هم) بود (و) بعضی تجار که در سفارت، چند سال قبل عهد محمدعلی شاه رفته بودند بست، برای مشروطه، مثل حاجی علی و حاجی حبیب (و) حاجی میرزا محمود اصفهانی (و) آقا سید محمد.

بعد هم محتشم السلطنه، نصیرالسلطنه، ناصرالسلطنه، صمصام السلطنه، مشارالسلطنه، آمدند.

من از سفیر کبیر پرسیدم که در مکه ناخوشی (و) چیزی نیست، گفت الحمدالله امسال هوای مکه معظمه در نهایت خوبی است، خوشحال شدم.

امروز خیلی در امیریه به من سخت گذشت برای اینکه همیشه بعد از زیارت والاحضرت می‌رفتم خدمت سرکار خاصه خانم می‌رسیدم (و) تبریک می‌گفتم. امروز غریب (و) بی‌کس بودم.

باری آنهاکه محبت (و) دوستی را بو نکرده، معنیش را نمی‌دانند، رفتند مکه، بعد هم می‌روند پی هوای نفسشان، پی گردشات، هواپرستی نفسانی.

سه شنبه ۱۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

رفتم بازدید انتظام الدوله. خانه میرزا احمد نوکر سابقش است، نزدیک سقا خانه نوروز خان. امروز هم در خانه مجلسی است. تمام وزرادی معزول و غیره (و) بختیاری‌ها جمع هستند. معلوم نیست برای چه است. رفتم سفارت ایتالیا برای تبریک، عید تولد پادشاه ایتالیا بود. وزیر مختار آلمان، آصف السلطنه، سردار بهادر، نصیرالسلطنه،احتساب‌الملک، وزیر مختاراسپانی، «کنت»، شهاب الدوله (و) جمعی بودند.

اخبارات تازه این است: امروز صبح مجلسی در دربار، عمارت بادگیر تشکیل یافته بود. در واقع مجلس عالی بوده است. تمام وزراء شاهزاده‌ها، اعیان، اشراف،

خوانین بختیاری. علمای درجه اول در واقع تمام درجه اول مملکت بودند. ناصرالملک که نیابت سلطنت است بودند.

نطق مفصلی ناصرالملک کرده بوده است، از وضع مملکت (و) گرفتاری‌های خارج، مفادش این بوده است که صلاح همچه دیده شده است که انتخابات عقب بیافتد تا آخر ماه محرم. برای ماه صفر انتخابات شروع شود. برای بعضی ملاحظه‌ها. بعضی دلائل آورده بود. به قدر یک ساعت نطق کرده بود. سید حسن مدرس اصفهانی با ناصرالملک طرف شده بود، بدگفته بود، گفته بود دروغ می‌گوید، وزراء تماماً دروغگو (و) خائن هستند. می‌خواهید بگویم. چه دلها بردند، چه خیانت‌ها کردند. در دولت مشروطه پارک‌ها ساخته، دلها بردند. هر چه ناصرالملک خواسته بود که جلوگیری بکند، نشده بود. از تجّار هم بوده‌اند.

ناصرالملک هم قدری تند شده بود. در واقع مجلس برهم خورده بود. بعد هم که ناصرالملک آمده بود پائین، سپهدار با او طرف شده، گفتگو سخت شده بود. سپهدار دیوانگیش جنبیده سخت به سید تاخت آورده بود. نزدیک فحش کاری رسیده بود. نتیجه هم گرفته نشده بود و مجلس بر هم خورده بوده است. روزنامه‌نویس‌ها تاخت آوردند به «مرنار» ولی به خرجش نمی‌رود. باری اشکال مختلف هم شکل وزراء را کشیده به صورت حیوانات، بدنوشته‌اند.

چهارشنبه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

رفتم به چاله هرز پیش سپهدار. هوای خوبی بود، تنها بود. صرف نهار کرده، بعد از نهار تخته بازی کرده تا عصری، نماز خوانده، با سپهدار سوار اتومبیل شده، اتومبیل خوبی دارد، به سرعت تمام آمدیم به شهر. مدتی هم در شهر راه رفته، بنّائی اطاق سفره خانه که مشغول ساختن است تماشا کرده، بعد از آنجا آمدم منزل ساعدالدوله، نیم

ساعت از شب گذشته سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. خودش نبود، در هیئت وزراء بود. قدری نشسته، خود مستوفی الممالک آمده با میرزا سلیمان خان، تا دو ساعت و نیم از شب آنجا بوده، آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته شکر خدا را گفته، استراحت کردم.

پنجشنبه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل عین‌الدوله، نبود. مجیدیه است. رفتم رو به مجیدیه. آنجا رسیده، ظهیر الاسلام آنجا بود. یک فوارهٔ خوبی عین الدوله درست کرده است که به قدر یک سنگ آب، هفت ذرع می‌پرد.

باری بعد با عین‌الدوله سوار شده آمدیم به شهر. یک راست رفتیم به در خانه. او پیاده شده، با من با کالسکه او آمدم منزل. درشگه خودم را اسبهایش را عوض کرده، سوار شده رفتم منزل سپهدار. نصیر حضور، منتصرالممالک (و) اجزایش بودند. فردا هم وزراء مهمان سپهدار هستند. عصری رفتم منزل سردار ظفر. سردار ظفر خودش بود. سردار ظفر هم روز شنبه می‌خواهد برود به فرنگستان رسماً برای تحصیل ولی معلوم است چه مقصود دارد! خودش می‌گفت می‌روم که تحصیلات ژاندارمری بکنم.

جمعه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

یک ساعت به ظهر مانده رئیس مریضخانه دولتی، دعوت کرده بود برای تماشای مریضخانه. هیئت وزراء و جمعی از اعیان را دعوت کرده بودند ولی من نرفته، آمدم اندرون نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته، دیشب تا به حال هم هوا سرد شده است. کوه را هم تا بالای منظریه برف زده است. بالاهای کوه یک پارچه سفید شده است.

باری عصری سوار شده رفتم منزل حشمت‌الدوله. حشمت‌الدوله هم فردا با

سپهدار، با اتومبیل می‌روند قزوین، شریف آباد، ده سپهدار. آنجا باغ و عمارت مفصلی درست کرده، همه چیز آنجا ترتیب داده‌اند، برای اینکه هر وقت خواسته باشد برود آنجا، همه چیز حاضر باشد.

از آنجا آمدم منزل معیرالممالک. اعتصام الدوله، حشمت‌الممالک، منوچهر میرزا، حبیب الله میرزا بودند. قدری صحبت کرده رفتم پیش تاج الدوله. دو ساعت از شب گذشته آمدم منزل.

هوا هم صاف (و) مهتاب خوبی بود، افسوس این شب‌های مهتاب که دل ما بی نهایت تنگ است. مرگ از برای ما عروسی. عمرمان به بطالت می‌گذرد و عوض ندارد. شکر خالق مهربان را می‌کنم. رضایم به رضای حضرت احدیت (است). از خدا می‌خواهم آمرزش و مرگ را، هر چه زودتر بهتر. از دست این مردم بی‌صفت و بی‌حقوق، هر (چه) محبت می‌کنم، راست (می‌گویم)، جفا می‌کنند. دروغ میگویند. آخ آخ از روی راستی و حقیقت (و) محبت راه رفتم، به جز دروغ و تقلب چیزی ندیدم.

شنبه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

کسل خیالی بودم، مختصر استراحتی کرده عصر سوار شده رفتم منزل سپهدار. بنا بود امروز برود قزوین، موقوف شده، نرفته است.

یکشنبه ۱۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

از بیکاری و کسالت‌های روحانی سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، نبود. از آنجا آمدم منزل صمصام السلطنه. چند دست شطرنج بازی کرده، نهار ما را هم نگاه داشته، آنجا صرف کرده، بعد از نهار آمدم اندرون.

اخبارات تازه این است که: آقا سید حسن مدرس رفته است به حضرت

عبدالعظیم. بعضی از علماء بر ضدش هستند، بعضی‌ها هوا خواه‌اش. گفتند سفارت روس گفته است آقا سید حسن مدرس بایست نفی بلد شود.

دوشنبه ۱۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

صرف نهار کرده تا عصری بودیم، بعد آمدم اندرون. کسل خیال بی‌نهایت بودم. آتش بازی مختصری هم کردند.

سه شنبه ۱۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم به درخانه حضور اعلیحضرت شرفیاب شده ناصرالملک، رئیس الوزراء، سایر وزراء و سپهدار بودند بعد سلام منعقد شده، حضرت ولیعهد، عضدالسلطنه سلطان محمود میرزا هم بودند. بعد از سلام دفیله شده سوار شده آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته، حالم کسل بود، ایران جون و عزیز جون هم رفتند منزل اخترالدوله پیش درةالدوله. عصری حالم کسل (بود) عضدالدوله آمده مجبوراً رفتم بیرون از او پذیرائی کرده، نزدیک غروب سوار شده رفتم تا امیریه حضور والاحضرت. دختر مجدالدوله را دادند (به) پسر مرحوم سردار ناصر که سیف السلطان است. وثوق الدوله وزیر خارجه هم امروز ظهر وارد طهران شد.

چهارشنبه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. شمس الشعراء، اسعدالملک، زبنورکچی باشی، سلیمان میرزا، ذکاءالملک، جهانسوز میرزا (و) جمعی بودند. بعد مجدالدوله هم آمده مدتی صحبت کرده، مستوفی الممالک رفت به در خانه من هم آمدم منزل. حالم هم کسل خیالی سر جای خودش هست. عصری سوار شده رفتم منزل

سپهدار. محمد صادق خان امیر توپخانه که حاکم استر آباد بود چندی است معزول شده، چند روز است آمده است. سردار افخم که رفته بود استرآباد به جای او حاکم شده است. فخر الممالک هم که حاکم «خوار» بود معزول شده.

پنجشنبه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل ساعدالدوله، از آنجا آمدم منزل عین‌الدوله. تشریف کثیفشان را نیاورده بودند.

نصیر دفتر، پسر میرزا اسماعیل قاسم خان نوری، اعظام الممالک ...قصاب خانه را آورده بود. اجلال الدوله هم آمد با دل خونین، شاهزاده تشریف بردند اندرون که ... را جا به جا بکنند.

از قراری که می‌گویند روزی یکصد تومان از قصابخانه مّی‌گیرد.

جمعه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

عصری آقا میرزا آقا خان آمده، با هم سوار شده رفتیم منزل حشمت‌الدوله. اجلال الدوله، مجدالدوله بودند. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بوده، بعد آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته، ایران جون مشغول درس خواندن بود. درسش را روان می‌کرد. عشقی ماشاءالله به خواندن درس دارد. فاطمه دختر عمه خانم درسش را روان نیست ایران جون از او ایراد می‌گیرد.

تازه درس اول را می‌خوانند که الف به چند قسم است. َ ِ ُ را می‌خوانند.

عزیز اقدس یک شانه به دست دارد، یک آئینه کوچک به دست دیگرش است جلو آئینه بزرگ نشسته است متصل سرش را شانه می‌کند و خودش را درست می‌کند. ایران جون سنش اول شش است، عزیز اقدس اول چهار سالگی، ولی ماشاءالله هزار

ماشاءالله علی اصغر خان که یک سالش است دست آدم‌ها را می‌گیرد راه میرود، شیطانی می‌کند، جیغ بلند می‌زند. ماشاءالله هزار ماشاءالله آنی راحت نیست مثل ماه است. مشغولیات من این سه نفر هستند.

انشاءالله در ظل رأفت حضرت احدیت زنده و سلامت باشند و خوب. اهل باشند. خدا را قسم می‌دهم به حق عظمت (خودش) نعمت و وسعت رزقشان عطا فرماید. انشاءالله به عمر طبیعی برسند.

شنبه ۲۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

با آقا میرزا آقا خان سوار شده رفتیم منزل سردار ظفر. امیر جنگ که پسر سردار اسعد است ایل بیگی بختیاری شده است، دو سه روز دیگر می‌رود. سالار اعظم برادرش، معین‌الاسلام، منتظم الدوله پسر مرحوم اسفندیار خانِ[1] صمصام السلطنه که داماد سردار اسعد است بودند.

علی خان پدر سرکار خاصه خانم که با اعتمادالملک با نعش مرحومه سرور الدوله رفته بودند کربلا با چند نفر زن (و) یکی از خانم‌ها دیشب وارد شدند. بعد سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه، مدتی دو به دو صحبت کرده، از آنجا رفتم منزل معیرالممالک.

یکشنبه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

ظل السلطنه هم امروز با بعضی از خانم‌ها (و) اجزایش رفته‌اند به قم. صرف نهار کرده مشغول خواندن کتاب (شدم).

۱ـ اسفندیار خان پسر بزرگ حسینقلی‌خان ایلخانی بختیاری که ملقب به صمصام‌السلطنه بوده‌است. بعداً لقب سردار اسعد را دریافت کرد و لقب صمصام‌السلطنه به برادر کوچکتر او (نجفقلی‌خان) داده شد که در دوران مشروطیت چند دوره رئیس الوزراء شد و پس از مرگ اسفندریار خان لقب سردار اسعد به برادر دیگر او علیقلی‌خان داده شد. ضمناً منتظم‌الدوله (سلطان مراد خان سرداریان) داماد سردار اسعد نبوده است. منتظم‌الدوله داماد سردار جنگ بوده است.

دوشنبه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سپهدار ژنرال قنسل روس آنجا بـود، پـیاده نشـده رفـتم خیابانها گردش. آمدم اندرون قدری روزنامه نوشته، فاطمه خانم همشیره، عیال اجلال حضور آمده خداحافظی کرد که فردا با اجلال حضور بروند شیراز چون اجلال حضور جزء ژاندارمری است.

سه شنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

کتاب زیادی خوانده، نهار صرف کرده، نماز خوانده، باز کتاب خوانده تا عصری هم حالم خوش نبود. عصری اشرف السلطنه (و) بعضی از خانم‌های امیریه آمدند من رفتم عشرت آباد پیش ملکهٔ ایران و ظهیرالدوله. تا غروب با ملکه ایران و ظـهیرالدوله صحبت می‌کردیم از هر قبیل. بعد سوار شده آمدم منزل سپهدار.

چهارشنبه ۲۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

تا نزدیک ظهرکسل خیالی بودم. صرف نهار کرده مشغول کتاب خواندن شدم عصری بعد نماز خوانده، به جائی نرفته تمامش را مشغول خواندن کتاب و کسالت‌های روحانی بودم.

پنجشنبه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

صرف نهار کرده، خودم را مشغول می‌کردم. غروب هم ایراندخت رفت امیریه.

جمعه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

حاجی علی خان خواجه والا حضرت آمده، بعضی فرمایشات فرموده بودند، گفت. تا

عصری حالم هم مثل همیشه کسل بود.

اخبارات تازه، این است که گویا کرمانی‌ها گفته‌اند که ما از بختیاری‌ها حاکم نمی‌خواهیم. مثل اصفهانی‌ها و یزدی‌ها (و) معاضدالسلطنه را (به) حکومت قبول نکرده‌اند. گویا می‌خواهند سردار ظفر را به حکومت یزد بفرستند گویا کرمان را هم می‌خواهند اضافه بکنند.

شنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

آقا میرزا آقا خان، آقا سید علی جمارانی، حسن خان، میرزا عزیزالله آمدند، مدتی صحبت کرده ور زدند تا ظهر. نهار را هم اینجا کوفت کردند. حال من هم، کسل خیالی بودم. مشغول کتاب خواندن شده، قدری هم صحبت کردم. ایراندخت از امیریه رفته بود خانه نگارالملوک. عزت الدوله، منیرالدوله، منورالملوک و فرنگیس خانم مادر نگار الملوک آنجا بودند.

پنجشنبه

جمعه ۲۸ شهر ذیحجه سنه ۱۳۳۱ — ۲۵۲

بعد از شکر از حضرت رب العزت سرکار معزز الملوک با عزیزه جون رفتن بحضرت عبدالعظیم زیارت [illegible]
شام هم [illegible] شد از حاجی علی خان [illegible] هم آمد بعضی فرمایشات [illegible] فرمودند. بعد از گفتند
بعد آمد بیرون [illegible] شد. بعد رفتم بیرونی حاجی امین الخاقان اسبه [illegible] را [illegible] میرزا عزیزالله [illegible] بیرون
رفت [illegible] بعد آمد اندرون نماز خواندم. قدری کتاب خواندم تا عصر [illegible] هم [illegible] بود نزدیک غروب
حاجی امین الخاقان [illegible] میرزا آقا خان [illegible] آمدند تا یکساعت از شب گذشته بودند [illegible] رفتم [illegible] تازه [illegible]
[illegible] هم گفته اند که [illegible] از [illegible] هم [illegible] معاضدالسلطنه [illegible]
[illegible] قبول نکرده اند [illegible] سردار [illegible] بفرستند [illegible]
یکساعت نیم از شب گذشته سرکار معزز الملوک تشریف آوردند ایران جون هم [illegible]
شکر خدا را گفته استراحت کردم

آقا خان
میرزا

شنبه ۲۹ شهر ذیحجه سنه ۱۳۳۱ — ۲۵۳

بعد از شکر از حضرت احدیت سرکار معزز الملوک از صبح مهمان نگار الملوک [illegible] تشریف بردند
[illegible] علی [illegible] میرزا عزیزالله آمدند [illegible] صحبت کردم [illegible] تا ظهر [illegible] وقت [illegible]
[illegible] رفتم مشغول کتاب خواندن شدم قدری هم استراحت کردم. عصری [illegible] نماز خواندم مغرب
معزز الملوک تشریف آوردند ایران [illegible] از [illegible] رفتم بود خانه نگار الملوک رفتم [illegible]
الملوک [illegible] نگار الملوک [illegible] شکر خدا را گفته [illegible] روزنامه [illegible] استراحت [illegible]

[illegible] غره شهر محرم سنه ۱۳۳۲ — ۲۵۴

[illegible] شکر از حضرت خالق مهربان [illegible] دعاها خواندم [illegible] رفتم بیرون
صحبت کردم. بعد از [illegible] رفتم [illegible] بعد آمدم [illegible] معلم [illegible] مشغول
خواندن [illegible] وقت [illegible] کتاب خواندم تا عصر [illegible] خواندم [illegible]
[illegible] بازی میکردم [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] روزنامه نوشته شکر خدا را گفته استراحت کردم. امروز [illegible]

[illegible] ۲ شهر محرم سنه ۱۳۳۲ — ۲۵۵

روزنامه خاطرات سال ۱۳۳۲ به خط عزیزالسلطان

(۲)

۲۴ ع ...

... موثق الدوله هم توی اطاق جیق حلوس کرده. بود بشیر الملک نایب الدوله صدر السلطنه میرزا احمد خان

صدیق ... الحرم هم احتشام السلطنه بودند قدری صحبت کرده. بعد احتشام السلطنه بزور ما ... سالار

... رفتیم سر ناهارش از آنجا آمدم منزل صرف ناهار کرده قدری استراحت کرده عصری هم رفتم ...

... خوانده حسین خان میرزا ... عزیز الله بودند عصبه صدر ... آمده با امیر ... سوار شد رفتم منزل

صمصام السلطنه مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه آمد. از او ... دیدن کرده. امیر نظام سردار

... شیخ صدر السلطنه مشکوة الدوله شیخی بودند بعد ... از آنجا سوار شده رفتم منزل عضد السلطنه

... احوال پرسی چند روزی بیست ناخوشی از او احوال پرسی کرده. لقمان با پسرش سیف الاسلام

معاون وزارت خارجه چند نفری آمدند بعد آمدم منزل امیرزا آقاخان حسین خان بودند امروز عصر

... تشریف برده بودند امروز در خانه تا غروب هم آنجا بودند با حسین خان دائی معتمد الملک هم آمده

بودند با حبیب الله خان پسرش شب هم صحبت میکردند ساز میزدند بازی ... شکر خدا را گفته

استراحت کرده. ... تمت الکتاب ... ختم شد این روزنامه ان شاء الله روزنامه دیگری

از فردا نوشته خواهد شد علیحضرت عزیز السلطان

